





جلد سوم

روضات الجنات



فی احوال العلماء و السادات

بکامنه نشا و نشندان اسلام از صدر امام زمان آیت
زهدی مایرانشندان

تالیف علامه محقق آیت الله العظمی میر سید محمد باقر خوانساری صفیاء طاب ثراه

المستوفی: ۱۳۱۳ هجری قمری

ترجمه، مقدمه، اضافات، تعلیم، و انشمنان محقق

آقای حاج شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی

حق چاپ محفوظ

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیة

تهران: خیابان بوذرجمهری شرقی - تلفن ۵۲۱۹۶۶

چاپ اسلامیة

129177

اللهم سهل و تمم

مقدمه مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله و سلام علي عباده الذين اصطفى ولعنة الله
علي اعدائهم من الآن الي يوم اللقاء .

و بعد بحمد الله و المنه موفق كرديم مجلد اول
روضات الجنات را با قلم ناقابل خود از عربي بيادسي
بر گردانم و از خدای متعال و توجهات حضرت بقیة الله
آرزومندم اينجانب را باتمام جلد دوم آن موفق بدارد
و مورد توجه اعلام روزگار قرار بدهد بمنه و كرمه .

شب سه شنبه ليلة مبعث رسول اکرم

صلى الله عليه وآله وسلم وانا الحقير

محمد باقر بن حسين ساعدی

۲۷ رجب المرجب ۱۳۹۰

هجری

(مقدمه مؤلف)

مؤلف قدس سره پس از خطبه‌ای که در آغاز جلد دوم ایراد نموده و خود را بنام و نسب معرفی کرده مینویسد: کتاب حاضر مجلد دوم روضات الجنات است که بمنظور احوال دانشمندان تألیف گردیده و اصول ابواب آنرا موافق با حروف الفباء گرد آورده و طبقات نامبرده را بترتیب اسماء تنظیم کرده تا طالبان این فن از تاریخ بهتر بتوانند بشرح احوال افرادی که مورد نظرشان میباشد دسترسی پیدا کنند.

باید معلوم شود در این کتاب ابواب مزبور در آنرا بدو بخش تقسیم نمودیم بخش اول آنرا ویژه‌ی فقهاء اصحاب خود (شیعه) قرار دادیم و بخش دوم آنرا مخصوص سایر دانشمندان از فرق اسلامی مقرر نمودیم و چنان می‌پنداریم این نمونه تألیف و تبویب خاص ما بوده چنانچه هیچیک از نویسندگان در این باره بر ما پیشی نگرفته اند!

و از مطالعه کنندگان آرزو مندیم ما را از دعای خیر فراموش نفرمایند و در مواقع مقتضی که حال رازونیاز باشد مورد توجه قرار دهند!

ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم!

بخش اول

در این بخش بطوری که اشاره کردیم بشرح احوال دانشمندان شیعه میپردازیم و نخست اسامی را در نظر داریم که آغاز آنها با حرف حاء مهمله شروع میشود :

(۱) ابو محمد حسن بن علی بن حسن بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ .

معظم له سیدی سند و امیری کبیر و رکن شریعت و شریفی معتمد و معروف به ابو محمد اطروش است !

اطروش جد مادری سید مرتضی علم الہدی بوده و ابو مفضل شیبانی کہ در اسناد صحیفہی سجادیہ از او یاد شدہ از وی روایت میکرده (۱)
اطروش در روزگار صدوق بلکه در زمان مفید و امثال او میزیستہ

(۱) نجاشی مینویسد ؛ نامبرده تمام عمرش را در طلب حدیث صرف کرده و اصلاً از مردم کوفہ بودہ و در آغاز کار در ثبت و ضبط حدیث میکوشیدہ بعدہا بر اثر بی اعتنائی کہ داشتہ صحیح و سقیم را مخلوط کردہ بیشتر اصحاب او را تضعیف میکردند و من خود احادیث بسیاری از او شنیدم و اخیراً از نقل روایات او بدون واسطہ خودداری کردم و آثار او عبارتند از شرف التوبہ مزار امیر المؤمنین مزار الحسین فضائل عباس بن عبدالمطلب الدعاء من روی حدیث الفدیر رسالہ تقیہ من روی عن زید بن علی بن الحسین فضائل زید الشافی در علوم زیدیه اخبار ابی حنیفہ القلم . ابن داود از ابن غضائری نقل کردہ ناہبرده احادیثی جعل میکرد و گفتار منکر بسیار داشت کتب او را دیدہ ام و در آنها اسانید را بدون متون و متون را بدون اسانید روایت کردہ و من احادیثی را کہ او منفرداً نقل کردہ روایت ننمودہ ام . ریحانہ وفات او را در ۲۹ ربیع الاخر سال ۳۸۷ ہجری یاد کردہ .

ریاض العلماء تفسیر کبیری از او نام میبرد اظهار میدارد در تفاسیر زیدیه از تفسیر وی بسیار نقل کرده اند زیرا اعتقاد بخصوصی بوی داشتند و در کارهای خود بوی کاملاً مطمئن بودند همین توجه مخصوص نامبردگان ایجاب کرده ابن شهر آشوب در باب نون از کتاب معالم او را بعنوان ناصر حق و امام زیدیه معرفی نماید .

بدیهی است امامت زیدیه بطوریکه ابن شهر آشوب اظهار داشته او را از اعتبار نمی اندازد زیرا چنانکه از شیخ بهائی نقل شده نامبرده راضی بدان امامت نبوده و افزوده نامبرده از بزرگان سادات و دانشمندان شیعه است .

از خلاصه علامه نقل شده معظم له او را بعنوان مزبور ستوده و تصریح کرده نامبرده به امامت خود اعتقاد داشته .

از نجاشی نقل شده اطروش کتبی تألیف کرده از جمله دو کتابی بزرگ و کوچک در امامت تألیف نموده و کتابی در فدک و دیگری در خمس و کتابی در طلاق و کتابی در موالید ائمه تا حضرت صاحب الامر نگارش داده .

صاحب منتهی المقال اظهار داشته هیچگونه تردیدی در آراستگی و شخصیت معظم له وجود ندارد و یژه موقعیکه نجاشی او را از دانشمندان و نویسندگان شیعه قلمداد کند جای هیچ تردیدی باقی نمی ماند و میتوان گفت مدحی بالاتر از اظهاریه نجاشی نمی باشد تا آنجا که گوید : اطروش همان ناصر للحق مشهور است که جد سید مرتضی و سید رضی است .

ابن ابی الحدید ذیل نسب سید رضی مینویسد : مادر ابوالحسن رضی فاطمه دختر احمد بن حسن ناصر اصم صاحب دیلم است و او ابو محمد حسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که بزرگ طالبیها و دانشمندان و پارسا و ادیب و سرایندهی ایشان بوده .

معظم له فرمانفرمائی شهرهای دیلم و جبل را بعهدہ گرفت و به الناصر

للحق ملقب گردید و با سامانیان کارزارهایی کرد و در سال ۳۰۴ هجری (شد)
در سن هفتاد و نه سالگی رحلت نمود انتهى .

ظاهراً نسبی که ابن ابی الحدید برای اطروش نقل کرده يك اسم از اول و دو
اسم از وسط را ساقط کرده باشد .

و کلام نجاشی نیز چنین است :

سید مرتضی در شرح مسائل ناصریه مینویسد والدهاش دختر ابو محمد حسن
ابن احمد بن ابی محمد حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بوده
و بزودی از شیخ هم نقل خواهیم کرد که او هم نسب وی را چنان نوشته .

مؤلف گوید : در کتاب ریاض شرح حال او را از اینجا شروع میکنند :

حسن بن حسین بن علی بن حسین بن عمر بن علی بن الحسین عليه السلام بنا بر این طریق
موافقت بین اقوال نامبردگان در نسب وی برای ما مجهول است !

از معالم العلماء نقل میشود اطروش کتب بسیاری داشته از جمله الظلامه

الفاطمیه .

از سید اجل مرتضی قدس سره نقل شده اودر آغاز کتاب مسائل ناصریات

مینویسد : ما به استوار کردن و پابرجا نمودن علوم این فاضل بارع یعنی ناصر
کبیر شایسته تریم زیرا او جد مادری منست برای اینکه مادرم فاطمه دختر

ابو محمد حسین بن احمد بن حسین سپهسالار پدرش ناصر کبیر ابو محمد حسن بن حسین
است پیش از این نسبش را ذکر کردم .

ناصر پیوند اصلی من است و یکی از شاخه های باردار من بشمار می آید

و هر گاه با دیده ی حقیقت بین بدین پیوند توجه شود تصدیق خواهید کرد سراپای
نسب مزبور را فضل و نجابت فرا گرفته و ریاست و آقائی بوجود آن مباهات
می نماید .

ابو محمد حسین ملقب بن ناصر و فرزند ابوالحسین احمد که من روزگار او را

دریافته ام و سال ۳۶۸ هجری وفات یافته مردی نیکخو و دانشمندی دین دار

و نیکوسیرت بود .

و در روز کار معزالدوله و دیگران با کمال ارجمندی بسر میبرد و جلالت نسب و موقعیت او اینگونه احترامات ویژه را برای او بوجود آورده بود علاوه بر این، نامبرده پسر خاله‌ی عزالدوله بختیار بود و همانوقت یعنی سال ۳۶۳ که پدرم از نقابت علوی های بغداد استعفا داده بود وی را بدین سمت نامزد کردند .
ابوالحسین احمد پدر نامبرده نیز سپهسالار لشکر پدرش بود و او هم مانند نیاکان خود مردی فاضل و دلاور و صاحب مقامات و موقعیتهای مشهوری است که هر گاه از آنها یاد آوری کنیم گفتار ما بدر از او خواهد کشید !
ابومحمد ناصر کبیر در فضل و علم و پارسائی و فقه آشکاره از خورشید تابانست .

ناصر شخصیتی است که دین مقدس اسلام را در زمین دیلمان رواج داد تا بجائی که مردم آن سرزمین از برکات انفاس او از گمراهی نجات پیدا کرده و از جهالت و نادانی دست برداشتند (۱)

پس از آن بموقعیت باقی از نیاکان خود اشاره کرده گوید :

ابوالحسین عالمی فاضل و دانشمندی با کمال بود .

حسین بن علی سیدی مشهور و مقدم بر کلیه‌ی معاصرینش بود .

علی بن عمر اشرف از دانشمندان و روای حدیث بوده .

عمر بن علی ملقب باشرف سیدی جلیل‌القدر بود و در دولت اموی و عباسی

موقعیت خاصی داشت و مردی دانشمند و از روای اسلامی است .

ابوالجارود روایت کرده بعرض مبارك حضرت باقر علیه السلام رسید کدام يك از

برادرافت را دوستتر میداری و برتر از دیگران میدانید ؟ فرمود : عبدالله دست

(۱) عمدة الطالب مینویسد : نامبرده پیشوای زیدیه دیلم بود و ناصریه بدو منسوب

است ۱۴ سال مردم را براه حق دعوت کرد و سه سال حاکم طبرستان بود و سال ۳۰۴ در

۹۹ سالگی در آمل وفات یافت .

من است که بوسیله‌ی آن بکارهای خود میپردازم! (۱)
 بدیهی است عبدالله برادر ابوینی آنجناب بود .
 عمر اشرف چشم من است که بوسیله‌ی آن می بینم .
 و زید زبان من است که با آن سخن میگویم .
 و حسین بردباری است که با کمال فروتنی در روی زمین گام برمیدارد ،
 و جز با رویه‌ی سازش دهنده‌ای با نادانان رفتار نمی کند !
 تا بدینجا بخشی از تحقیقات سید مرتضی پایان یافت .

ریاض العلماء در باب القاب مینویسد : ناصر الحق عالمی فاضل و معروف به
 ناصر کبیر است و از پیشوایان زیدیه بشمار می آید لکن اعتقاد تام و تمامی بائمه
 طاهرین داشت و بیزار از مذهب زیدیه بود .

ناصر در خدمت عمادالدوله ابوالحسن علی بن بویه دیلمی بسر میبرد .
 گویند پس از آنکه ناصر کبیر بقتل رسید عمادالدوله بطرف خراسان
 فرار کرد و گروهی از مردم دیلم بوی گرویدند و سال ۳۰۲ با اتفاق نامبردگان
 قیام نمود و بتخت سلطنت نشست و از نخستین شهریار دیلمیهاست !
 (۲) ابوعلی حسن بن علی بن ابی عقیل عمانی حذاء .

نجاشی کنیه‌ی او را ابو محمد و نام پدرش را علی نوشته .
 شیخ کنیه او را ابوعلی و نام پدرش را عیسی یاد کرده معظم له مشهور

(۱) عمدة الطالب مینویسد : ابوعلی عمر اشرف فرزند حضرت زین العابدین علیه السلام
 و برادر بزرگتر زید شهید بوده معظم له در عراق کمتر زیست داشت و او را بمناسبت عمر اطرف
 که عموی پدرش بوده اشرف میگفته زیرا معظم له از جانب پدر بزرگراه مرضیه علیها السلام میرسیده
 بخلاف اطرف که از طرف پدر بعلی علیه السلام میرسیده عقب عمر اشرف بتوسط علی اصغر است که
 از محدثان بوده و از حضرت صادق علیه السلام روایت میکرده و مادرش ام ولد بوده ابو نصر بخاری
 مینویسد مادر عمر اشرف و برادرش زید جاریه بوده بنام جیداه که آنرا مختار بن ابی عبیده
 بصد هزار درهم خریداری کرده و بحضور حضرت سجاد علیه السلام تقدیم کرده .

به ابن ابي عقيل عمانی است .

شیخی فقیه و متکلمی ثقه است کتبی در فقه و کلام تألیف کرده است !
از آثار معروف او المتمسک بحبل آل الرسول است که ما در کتب فقهیه
خود تحقیقات او را متعرض شده ایم .

علامه در خلاصه مینویسد نامبرده از جمله متکلمان و فضلاء امامیه است
شیخ در فهرست مینویسد نامبرده از متکلمان امامی مذهب است .

نجاشی مینویسد نامبرده از جمله فقها و متکلمان مورد وثوق است کتبی
در فقه و اصول کلام تألیف کرده از جمله آثار مشهور او المتمسک است شهرت
کتاب مزبور تا بحدی بود که هر حاجی از خراسان می آمد از آن کتاب سراغ
میگرفت و نسخه ی آنرا خریداری میکرد .

او گفته از استاد خود ابو عبدالله بسیار می شنیدیم از عمانی توصیف میکرد
و میگفت خبر داد ما را حسین بن احمد بن محمد و محمد بن محمد از ابوالقاسم جعفر بن
محمد گفت نامه ای به حسن بن ابي عقيل نوشت تا کتاب المتمسک و کتب دیگرش را
بوي اجازه دهد .

و خود کتاب الکر والفر او را که در فن امامت تألیف کرده و کتاب
نمکینی است از حضور شیخ ابو عبدالله استفاده کرده ام .

مؤلف گوید : ابن عقيل دانشمندی است که پایه ریزی اجتهاد و جمع
بین مدارك استنباط را با توجه برویه ی صحیحی بهمت خود برقرار داشت و بهمین
مناسبت از او و شیخ ابوعلی بن جنید صاحب مختصر مشهور در کلمات پیشینیان
از فقهاء اصحاب تعبیر بقدمین شده .

ابن ادریس و دیگران او را بی نهایت ستوده اند و در آثار خود موارد خلافی
او را ایراد نموده اند .

از جمله فتاوی او که برخلاف حد اکثر از دانشمندانست و میتوان گفت
وی در این فتوا منحصر بفرد بوده موضوع عدم انفعال آب قلیل است او فتوا

میداده آب قلیل با ملاقات نجاست نجس نمیشود هر چند در این اواخر این عقیده در میان عدۀ از اخباریها شهرت پیدا کرده و باید گفت توجہ باین موضوع وجه امتیاز اخباری از فقہاء و مجتہدانست و ما پیش از این ذیل احوال امین استرآبادی که بنیانگذار آئین اخباری است مفصلاً وجوہ امتیاز را شرح دادیم (۱)

سید بحر العلوم در فوائد الرجالیه بمناسبت شرح حال ابن عقیل مینویسد حسن بن ابوطالب آبی در کشف الرموز اظهار داشته نامبرده از جمله دانشمندان است که تنها از مشایخ اعیان که پیشوایان امامیه و رؤساء شیعه‌اند نقل میکرده تا آنجا که سید اظهار داشته ابن عقیل شیخی جلیل و موثق و در علم و فضل و کلام و فقه پیایه‌ایست که نیازمند بتوصیف نمیباشد و اصحاب ما بگفتار او توجه کاملی داشته و فتاوی او را در آثار خود ایراد می‌نموده مخصوصاً محقق حلی و علامه‌ی حلی و متأخران از این دو فاضل به تحقیقات و عنایت بخصوصی ابراز میداشته‌اند.

(۱) از فتاوی بی‌سابقه‌ی او اینکه بنقل از شهید در ذکر در بحث قرائت نماز از وی نقل کرده هر گاه کسی در نماز مستحبی در رکعت اولی برخی از سوره‌ها را بخواند آنگاه تمام نکرده بر کوع رفته و پس از سجود موقعیکه برای رکعت دیگر برخاست میتواند بدون اینکه بقرائت فاتحه پردازد مابقی آنسوره را بخواند. از فتاوی بی‌سابقه‌ی او معلوم میشود نامبرده این نماز را مقایسه با نماز آیات نموده ابن عقیل میگفت آب چاه بملاقات نجاست نجس نمیشود با اینکه قداماً همگی آب چنین چاهی را نجس میدانستند و دستور میدادند در صورت احتیاج باید بوسیله‌ی نزع مقدر آنرا پاک کرد. قاضی شوشتری گفته ابن عقیل در عدم انفعال آب قلیل نخستین عالمی است که از مالک پیروی کرده و من بنیر از امیر معزالدین محمد اصفهانی دیگری را سراغ ندارم در این فتوا با ابن عقیل همراهی کرده باشد و همو رساله در پشتیبانی از ابن عقیل در این موضوع نوشته و اداه علامه را که مخالف با وی بوده رد نموده و خود ادله‌ای بمنظور مدافعه‌ی از او نگاشته.

ابن ابی عقیل نخستین عالمی است که بتهدیب فقه دست زده و باظهار نظر پرداخته و در ابتداء غیبت کبرا به بحث از اصول و فروع جدی وافی داشته و پس از اوشیخ فاضل ابن جنید پاپیای او بر خواسته و نظریدی او را دنبال کرده. و این دو محقق از بزرگان طبقه‌ی هفتم شیعه‌اند با این تفاوت که طبقه ابن ابی عقیل بالاتر از ابن جنید بوده زیرا ابن جنید از مشایخ شیخ مفید است و بطوریکه از تحقیق نجاشی استفاده میشود ابن ابی عقیل از مشایخ ابن قولویید است!

ابوعقیل ذیلاً شایسته است اعتراف کنم از ابوعقیل اطلاعاتی ندارم آری سمعانی در انساب خود مینویسد: ابوعقیل کنیه‌ی عده‌ای از دانشمندانست از جمله ابوعقیل یحیی بن متوکل حذاء مدنی است که نخست در مدینه نشوونما کرده پس از آن بکوفه منتقل شده و عراقیها از او روایاتی نقل کرده‌اند لیکن احادیث او قابل اعتماد نمیباشد.

ابوعقیل که از مشاهیر دانشمندانست سال ۱۶۷ هجری در گذشته ابن حجر و دیگران نیز او را نامبرده‌اند و تضعیف کرده‌اند.

آری تضعیف او بهمان مناسبت که رویه اهل سنت است ثابت میکنند ابوعقیل از دانشمندان شیعه بوده و ممکن است نامبرده جد حسن بن ابی عقیل باشد مخصوصاً طبقه‌ی او و کنیه و نسب و صنعت او (۱) نیز این نظریه را تأیید مینماید و اینکه او اصلاً مدنی است و ابن ابی عقیل کوفی است منافاتی با تحقیق مزبور ندارد زیرا مورخان مزبور تصریح کرده‌اند وی پس از چندی بکوفه انتقال پیدا کرد و محتمل است او یا فرزندانش پس از منتقل شدن بکوفه بعمان انتقال پیدا کرده باشند. در ابضاح علامه و مجمع البحرین و قاموس متعرض‌اند عمان بر وزن غراب یکی از شهرهای معروف بحرین است.

بنابراین عمانی باضم عین و تشدید میم چنانچه در افواه مشهور است بر

(۱) زیرا هر دو معروف‌اند به حذاء که صنعت کفشگری یا کفالت و چاروق دوزی باشد.

خلاف قانون و اشتباه است .

مؤلف گوید : عبارت قاموس در ذیل کلمه‌ی عمن چنین است عمان بر وزن غراب نام مردیست و نیز نام شهریست در یمن و از حیث اعراب منصرف است و نیز بر وزن شداد یعنی بفتح عین و تشدید میم نام شهریست در شام و در یکی از کتابهای لغت آمده عمان بر وزن غراب نام شهریست در یمن و مانند رمان بضم عین و تشدید میم نام دریائست و بر وزن شداد نام شهریست در شام از شهرهای بلقا .

(۳) عمادالدین حسن فرزند علی بن محمد بن علی بن حسن طبری مازندرانی

مشهور بعمادالدین طبری یا طبرسی .

عمادالدین از بزرگان فضلاء شیعه و اجلاء شریعه و متکلمین ذوفنون و معاصر باخواجه نصیرالدین طوسی و محقق حلی و امثال ایشان بوده عمادالدین کتب زیادی در تحقیق اصول مذهب شیعه و فقه و حدیث و امثال اینها تألیف کرده است .

از کتب او معارف الحقایق است که یکی از فضلاء روزگارش آنرا خلاصه نموده و نسخه‌ی از آن در اختیار ماست دیگری عیون المحاسن دیگری بضاعة الفردوس دیگری الکفایه در امامت این کتاب را در روزگاریکه در اصفهان میزیسته تألیف کرده دیگری نقض بر معالم فخرالدین رازی دیگری احوال السقیفه دیگری المنهج در فقه عبادات و ادعیه و آداب دینیه دیگری اسرار الامامة و الائمه دیگری جوامع الدلائل و الاصول در امامة آل الرسول ﷺ دیگری العمده در اصول الدین و فروع فرضیه و نقلیه آن ممکن است کتاب مزبور همان تألیفی باشد که در اختیار پدر بزرگوار ما سلمه الله تعالی بوده و آن را در این اواخر که خریداری نمود بمطالعه‌ی ما قرار داد و از متانت و سلیقه‌ی خاصی که در ترتیب آن بکار برده بود توصیف بلیغی فرمود، و ما پس از آنکه بشویق آن بزرگوار بمطالعه آن موفق شدیم دانستیم کتاب مزبور شایسته تر

از آنستکه معظم‌له تعریف نمود زیرا فوائد بیشماری در آن بچشم می‌خورد از جمله موارد بسیاری از اجتماعات شیعه را متعرض شده بود که کمتر در کتب نظیر آن یادآوری شده اند.

دیگری نهج الفرقان الی هدایة الایمانست صاحب ذخیره در مسأله جمعه از آن نقل میکند و ظاهراً نسخه از آن در اختیارش بوده و این کتاب نیز در فروع فقهیه است.

دیگری تحفة الابرار در اصول الدین است همین کتاب را شیخ علم بن سیف بن منصور نجفی حلی (۱) بعربی برگردانیده.

دیگری اربعین البهائی در فضائل اسیر المؤمنین و برتری آنجناب بر سایر اصحاب.

دیگری کامل السقیفه مشهور بکامل بهائی (۲)

دیگری مناقب الطاهرین فی فضائل اهل البیت المعصومین این دو کتاب از کتب گرانبهای شیعه است و در کم و کیف قریب بیکدیگر و مانند نیزه تیز و شمشیر برانی است بر دشمنان دین در یکی از آنها تبرّی از دشمنان و نکوهش از اعداء را بسر حد کمال ایراد نموده. و در دیگری مراتب ولایت و فضائل اهل بیت را بنهایت رسانیده این دو کتاب که تقریباً دارای سی هزار بیت اند مشتمل بر اخبار معتبره‌ی نبویه و امثال آنهاست که در باره تولد و تبرّی از مبادی عالییه‌ی عصمت صادر گردیده‌اند نخست الفاظ احادیث را بی کم و کاست بزبان عربی متذکر شده پس از آن خطابه‌ها و وقایع نادره و حکایات مناسبه را بفارسی ساده‌ی ایراد نموده و کتاب کامل را متین تر و استوارتر تألیف کرده و در تنظیم آن کوشش بیشتری بکار برده.

(۱) نامبرده از دانشمندان اوائل قرن دهم هجری بوده و از آثار او تلخیص تأویل

الایات الباهره شیخ شرف الدین نجفی است.

(۲) برخی از ناقدان انتساب کتاب مزبور را بطبری مناسب باشخصیت او ندانسته.

بدیہی است کامل بهائی غیر از احوال السقیفہ سابق الذکر است و در کتب قاضی نور اللہ و امثال آن بعنوان کامل بهائی از آن نقل شدہ و این کتاب را مؤلف بنام خواجہ بہاء الدین محمد جوینی مشہور بصاحب دیوان تالیف کردہ .

خواجہ بہاء الدین در دولت مغول مقام وزارت ہولا کو خانرا دارا بود ، مؤلف باتقدیم این کتب وی را بمقامی کد داشتہ تشویق کردہ و باواطمینان دادہ با توجہ بمطالب عالیہ آن ہرچہ بیشتر بہ پشتیبانی از مذہب حق بکوشد و دست بیگانگان و بدگوہران را از دامن مؤمنان کوتاہ نماید !

در آغاز آن کتاب مینویسد : بر اثر حسن اعتقادی کد این مخدوم بہاء الاسلام والمسلمین بخاندان رسول دارد و پیوستہ سادات و علماء امامیہ را تحت تربیت خود محافظت مینماید تقیہ کد آئین شیعہ بر آن استوار است از میان رفتہ و دست مخالفان از ہر جہت کوتاہ گردیدہ تا بجائیکد نامبردگان میتوانند بگفتار و کردار دم از تشیع بزنند از این نقطہ نظر بر شیعہ لازمست از چنین موہبتی شکر گذاری نمایند و قدر این نعمت را بدانند .

مؤلف گوید : ممکن است نامبردہ در آغاز کتاب مزبور بدین اشعار کہ ساختہی طبع نظام الدین اصفہانی است کہ بمدح خواجہ گفتہ اشارہ کردہ باشد .

قل للنواصب کفوا لا ابا لکم	لشیعۃ الحق یابی اللہ تھوینا
أعاد عهد ملوک الترتک رونقہم	وزادہم ببہاء الدین تمکینا
هذا بن صاحب دیوان الممالک قد	اوهی قوا کم ولما یال تھینا
جم المناقب فی قمع النواصب قد	أمضی عزیزمتہ تخزی الملائعنا
عن المنابر نھی المبغضین لہم	یری لأعینہم بالمنع تسخینا
یری علیا ولی اللہ مدخرا	للحشر اولادہ الغر المیامینا

بہ ناصبیان بی بنیاد بکو از آزار شیعی حق دست بردارند کہ خدا نخواستہ آنان بیش از این مورد اہانت واقع شوند زیرا روزگار شہریاران ترک رونق آنانرا تازہ کرد و از برکت بہاء الدین برمسند تمکین برقرار گردیدند .

آری صاحب دیوانست که نیروی شما را درهم شکست و موجبات آزار ما را نابود ساخت آری او در ریشه کنی ناصبیان مقامات عالیہ ایرا احراز کرد و با عزمی راسخ ناصبیان ملعون را خوار ساخت .

ای بهاء الدین دست ناکسانرا از مقامات شایسته دینی کوتاه کن و مگذار بر منبرها تکیه زنند زیرا او میبند علی برای همیشه پیروان و فرزندان سپید روی خود را آماده دارد!

میتوان از اواخر کتاب کامل بهائی استفاده کرد نامبرده کتاب مزبور را تقریباً در مدت دوازده سال تألیف کرده و در هنگام تألیف آن به تألیف و تنظیم کتب دیگر نیز اشتغال داشته .

عمادالدین در کتاب کامل بمناسبتی مینویسد پس از آنکه کتاب مناقب را با تمام رسانیدم و اتمام آن مصادف با سال ۶۷۳ هجری بود همانسال عزیمت کرده باصفهان رفته بمنظور اینکه حضور بهاء الدین عظیم برسم و کتاب مزبور را بعرض او برسانم اتفاقاً متوجه شدم در آغاز آن مطالبی ایراد شده که با رویدی مخالفان و بیگانگان سازگار نبوده مخصوصاً موضوعاتی که حاکی از تعصب بنفع شیعیان و نا اہلی مخالفان بوده و میدانستم در دربار وزیر سرشناسانی هستند که از مخالفانند و مسلماً با نوشته من مخالفت خواهند کرد در نظر گرفتم تفالی باقرآن کریم نموده و سفرم را با حکم قرآن بانجام آورم بهمین منظور نتیجه تفالم با این آیه شروع شد: «ظلم وجهه مسوداً و هو کظیم یتواری من القوم من سوء ما بشر به أيمسكه علي هون ام يدسه في التراب الاساء ما يحكمون» از این آیه استفاده کردم اینک صلاح من در رفتن باصفهان نیست ناچار این مسافرت را بتأخیر انداخته و در انتظار فرصت مناسبتری بودم .

ریاض العلماء پس از آنکه به بیشتر از آنچه ما اشاره کردیم پرداخته و فهرست آثار او را متعرض شده و بسیاری از خوبیهای شایسته او را یادآوری کرده مینویسد :

این شیخ بزرگوار دانشمندی است که متأخران از علما فتواهای او را در کتابهای فقهی خود ایراد کرده و از او گاهی به عمادالدین طبرسی و هنگامی به عماد طبرسی تعبیر کرده‌اند چنانچه شهید ثانی در رسالهٔ جمعه و شهید اول در برخی از کتب خود از او نقل کرده‌اند .

عماد الدین در کتاب اسرار الامامه خود از جمله اعلامی است که وجوب نماز جمعه را مشروط بحضور سلطان عادل مبسوط الیدی میدانند! از بعضی مدارک بدست می‌آید کتاب کامل و مناقب و تحفه و اسرار الامامه را از آثار شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان شمرده .

بدیهی است چنین اظهاریه‌ای برخلاف واقع بوده و میتوان گفت اشتباه ناشی از جهت نسبت به طبرستان بوده .

چنانچه بعض دیگر لوامع الانوار را که بفارسی تألیف شده و از آثار فاضل زواری است که از محدثین متأخرین بوده بطبرسی منتسب ساخته .

از برخی از آثار عماد الدین احوال مختلفی خود او بدست می‌آید چنانچه پیش آمد مناظره‌ی خودش را که سال ۶۷۰ هجری با اهل بروجرد داشته و در تمزیه خدا از تشبیه بموجودات حقایقی را ایراد کرده متعرض شده و همچنین از سفریکه سال ۶۷۲ هجری از قم باصفهان نموده و مدت هفت ماه بنا بدرخواست خواجه بهاء الدین عماد در آنجا ماندگار شده و گروه بسیاری از مردم اصفهان و شیراز و ابرقو و یزد و شهرهای آذربایجان گرد او اجتماع کرده و از انواع معارف ربانی‌ی او استفاده نموده و سادات و اکابر و صدور درباریان بحضور او باریافته شرح داده!

و امثال آنها اخبار نادره‌ی دیگریکه فعلا جای بحث از آنها نیست!

مؤلف پس از مطالب مزبور ذیل تنبیهی مینویسد: میتوان گفت از جمله فرزندان بر ازنده‌ی عماد الدین .

شیخ ضیاءالدین ابو محمد هارون بن حسن بن علی بن حسن طبرسی است

صاحب ریاض مینویسد: نامبرده فقیهی فاضل و عالمی محقق و مدقق و از شاگردان علامه حلی است.

من در قصبه‌ی دهخوارقان تبریز بمطالعه‌ی نسخه‌ی از قواعد علامه حلی قده که بخط نامبرده بود موفق شدم.

ضیاءالدین نسخه قواعد را از نسخه خود علامه استنساخ کرده و همه آنها را تماماً بحضور مصنفش قرائت کرده و علامه در پشت آن کتاب اجازه بخط خود نگاشته و از او و پدرش چنین توصیف نموده «قرء علی المولی الشیخ الامام العالم الفاضل الکامل العلامة افضل المتأخرین لسان المتقدمین الفقیه ضیاء الملة والحق والدين ابو محمد هرون ابن المولی الامام العالم الفاضل الزاهد العابد الورع شیخ الطائفة رکن الاسلام عماد المؤمنین نجم الدین الحسن السعید ابن الامیر شمس الدین علی بن الحسین الطبری ادام الله فضاله و ختم بالصالحات اعما له و وفقه لبلوغ اقصی نهایات الکمال و ذروة الترقی الی اعلی ذری الجلال» تا بدینجا و در ابعام و کمال و فقاہت و افضلیت ستوده و پدرش را پیارسائی و پرهیزکاری ستوده و او را بعنوان شیخ طائفة شیعه و رکن اسلام و عماد مؤمنان توصیف نموده و افزوده همه‌ی کتاب مزبور را از آغاز تا انجام نزد من خوانده و بخوبی از عهده برآمده و کمال فطانت و توانائی در ذوق و سلیقه‌اش برای من حصول پیوسته و در آن هنگام که بقرائت آن مشغول بوده مشکلات و دقائق مهم آنرا از من استفادہ میکرده و کمال دقت نظر و کوشش اجتهادی خود را در تحصیل فروع آن بدر میرده و با توجه بمطالب عالیہ آن کتاب توانسته باقوه خدادادی که داشته در ردیف مجتهدان درآید و در زمره‌ی فقیهان فاضل که آنانرا خدای متعال پیشوای نیکو کاران و وارثان انبیاء مرسلان قرار داده واقع شود.

و من خود بوی اجازه دادم تا کتاب مزبور و سایر از مصنفاتم را که در علوم عقلیه و نقلیه تدوین کرده‌ام روایت نماید و پایان اجازه را که هفدهم ماه رجب سال ۷۰۱ هجری بوده بنام محترم خویش خانمہ داده و مرقوم فرموده «و کتب

العبد الفقير الى الله تعالى الحسن بن يوسف بن مطهر مصنف الكتاب والحمد لله
وحده وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين.

مؤلف پس از این اظهار داشته ممکن است نامبرده برادر :

شیخ تاج الدین علی بن حسن بن علی طبرسی باشد که او را صاحب
ریاض بدان نام و نشان ستوده و افزوده او از بزرگان اصحاب ماست که پس از
علامه حلی بر اریکه دانش برقرار بوده و کفعمی او را در یکی از مجموعه هایش
که بخط خود بوده نام برده و کتاب شرح مبادی الاصول علامه‌ی حلی را از
آثار او نام میبرد .

مؤلف گوید: ممکن است تاج الدین مؤلف صاحب کنوز النجاح باشد که نام
و نشانش چنین است شیخ ابوالفضل علی بن حسن طبرسی و کفعمی در مصباح خود
از کتاب مزبور مطالبی را نقل کرده.

(۴) افضل الدین حسن بن علی بن احمد ماهابادی .

ماهابادی در علم ادب و فقه استادی ماهو و صالحی متبحر بوده .
آثاری از خود بیادگار گذارده از جمله شرح النهج ، شرح الشهاب شرح
اللمع کتابی در رد التنجیم ، کتابی در اعراب دیوانی در شعر و دیوانی در نثر
وامثال اینها .

شیخ منتجب الدین در فهرست خود کتب مزبور را از شیخ ادیب افضل الدین
حسن بن قادر قمی که پیشوای لغت بوده روایت کرده (۱) .

(۱) بطوریکه از خود فهرست استفاده میشود و مؤلف هم نقل کرده منتجب الدین کتب
مزبور را از افضل الدین قمی نقل و روایت کرده . ریحانه سوم مینویسد شیخ منتجب الدین
متوفی ۵۸۵ تمامی تألیفات او را از خودش روایت مینماید چنانچه در ذریعه اظهار داشته
لیکن از کتب دیگر بدست می آید منتجب الدین کتب مزبور را بواسطه افضل الدین قمی روایت
نکرده بدیهی است منافاتی نخواهد داشت ممکن است در بعضی موارد از خود ماهابادی
بلا واسطه و گاهی بتوسط افضل الدین روایت کرده باشد . ماهاباد یکی از دیهات واقع

شیخ حسن بن علی بن احمد عاملی حائینی از متأخرین علما بوده .
در امل الامل مینویسد نامبرده فاضلی عالم و ماهر ری ادیب و شاعری منشی
و فقیهی محدث و صدوقی معتمد و جلیل القدر بوده حائینی از محضر پدرش علی
ابن احمد (۱) و گروه دیگر مفصل الاسامی ذیل استفاده کرده زجمله شیخ نعمت الله
ابن احمد خاتون آبادی و شیخ مفلح کرینی و شیخ ابراهیم میسی و شیخ احمد
ابن سلیمان عاملی نباطی .

احمد بن سلیمان از شاگردان شهید ثانی بوده و از وی روایت میکرده
و شیخ حسن صاحب معالم و فرزند ارجمند شهید از وی روایت میکرده .
از اساتید دیگر حائینی شیخ حسن مزبور و سید محمد موسوی صاحب مدارک
و از هر دو هم اجازه داشته .

حائینی آثار چندی داشته از جمله حقیبة الاخیار و جهمینة الاحبار در
تاریخ و نظم الجمان در تاریخ اکابر و اعیان و رساله فرقد الغرباء و سراج الادباء
و رساله در شفاعت و رساله در نحو و دیوان شعر مشتمل بر هزار بیت تقریبی و امثال اینها .
شیخ حر نوشته فرقد الغرباء مزبور را که بخط مؤلف بوده دیده و در پشت
آن تقریظ شایسته ای از صاحب معالم و متضمن ستایش از کتاب و مؤلف آن بود
مطالعه شد !

بین اصفهان و قم و نزدیک بکاشانست و اعلامی از آنجا ظهور کرده اند .
شیخ حر عاملی مینویسد ؛ نامبرده نواده احمد بن علی ماہابادی است که فاضلی مقبحر
بوده از آثار اوست شرح اللمع والبیان والتبیان والمسائل الفادرة افضل الدین فوق الذکر
ما را بنسب او اطلاع داده .

(۱) امل الامل مینویسد شیخ علی فاضل عالم بود و پدرش احمد اصلاً از مردم مدینه بوده
بجبل عامل آمده آنجا زیست کرده و شیخ علی در آنجا مقولد گردیده و فرزندان او بوجود
آمده اند .

حائنی قصیدہ ی غرائی در سوک استادش صاحب مدارک سروده (۱)

حسن بن علی بن اشناس .

در امل الامل مینویسد نامبرده عالمی فاضل بود علی بن طاوس در یکی از آثار خود اورا توثیق کرده است .

مشارالیه آثاری دارد از جمله الکفایه فی العبادات الاعتقادات الرد علی الزیدیة و امثال اینها .

ابن اشناس از شیخ مفید قده روایت میکرده . (۲)

(۵) ابوسعید حسن بن حسین معروف به شیعی سبزواری .

عالمی عامل و انسانی کامل از متکلمین فضلا و مطلعان عصر خود بوده از قوانین پند و اندرز و آداب جمیله کمال اطلاع داشت و بامعرفت کاملی به پند و اندرز مردم قیام میکرد و حسن خطاب را که ویژه اولوالالبابست بکار میبرد آثار مشهوری دارد از جمله مصابیح القلوب در این کتاب پنجاه و سه روایت نبوی را که مشتمل بر نوادر حکمت بوده ترجمه کرده در ذیل آن پنجاه و سه فصل از مطالب دیگر که متناسب با کلمات حکمت آمیز آنجناب بوده ایراد نموده . آری نسخهای که از مطالعه ما گذشته از آغاز تا انجامش باختلافات بسیاری برخوردار کردیم در عین حال برای سخن گوی عارف و مستکمل صاحب عوارف کتاب ارزنده ایست که شایسته است آنرا یار و جلسی خود قرار دهد

(۱) چند بیت از آن قصیده در امل الامل نقل شده .

(۲) از اعیان الشیعه نقل شده ابوعلی حسن بن محمد بن اسماعیل بن اشناس مولدی

جعفر متوکل و معروف به ابن حمامی بزاز و یامنحصراً معروف به بزاز بوده در ماه شوال

سال ۳۵۹ هجری متولد شده و در شب چهارشنبه سوم ذیقعده سال ۴۳۹ هجری وفات یافته

سید عاملی قده پس از نقل عبارات امل مینویسد بجز از شیخ حر که نام پدرش را علی نوشته

دیگران نام پدر اورا محمد نوشته اند و ممکن است نام او ابوعلی حسن بن اشناس باشد با آنکه

شیخ حر در اثبات الهداة اورا بعنوان حسن بن اسماعیل بن اشناس معرفی کرده .

دیگری بهجة المناهج تلخیصی است از کتاب مناهج البهج قطب الدین کیدری شارح نهج البلاغه در این تلخیص اخبار صحاحی را ایراد کرده که در اصل آن موجود نبوده .

دیگری راحة الارواح و مونس الاشباح اینکتاب را که بنام سلطان نظام الدین یحیی بن صاحب اعظم شمس الدین خواجه کرانی تالیف کرده در طرائف احوال رسول اکرم و خاندان طاهرین آنجناب گرد آورده دیگری غایة المرام فی فضائل علی و اولاده الکرام دیگری ترجمه کشف الغمه اربلی .
صاحب ریاض اظهار داشته در روزگاری که بسیاحت میپرداخته بدین کتب دست یافته ام !

ابو محمد حسن بن علی بن حسن سبزواری از دانشمندان قرن ششم هجری و نزدیک بروزگار شیخ منتجب الدین میزیسته .

مؤلف ذیلا مینویسد بعضی از بی خبران اظهار داشته ابو سعید حسن سبزواری برادر ملا حسین کاشفی سبزواری آتی الترجمه است و حال آنکه هیچگونه نسبتی فیما بینشان نبوده و زمانشانهم بایکدیگر تطبیق نمیکند.

(۶) ملا حسن کاشی مردی صالح و بزرگواری با نام و نشان و دوستار خاندان عصمت و طهارت بوده و باعلاقه مندی خاصی که داشت بدل و زبان از مقامات اهل بیت تجلیل میکرد و در آبداری در ستایش آنان میسر دو !

معظم له از مردم کاشانست لیکن در شهرستان آمل متولد شده و همانجا نشو و نما کرده (۱) .

ملا حسن از شیعیان امامی مذهب و از اخلاص کیشان آنخاندان بوده و در روزگار علامه حلی فده میزیسته .

(۱) از او نقل شده!

ملاحسن ہفت بند بسیار ارزندہ در مدایح حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام سرودہ و بخشی مهمی از آنرا صاحب مجالس المؤمنین ایراد کردہ (۱) و علاوہ بر آن ایات دیگری در ستایش از خاندان عصمت دارد .

مؤلف گوید یکی از اخلاص کیشان اہل بیت عصمت بہ اقتباس از ہفت بند مزبور ہفت بندی در مثالب اعداء اہل بیت و میزاری از آنان سرودہ است :
بطوریکہ از شرح احوال او استفادہ میشود معظم لہ از سرایندگان عالیمقام بارگاہ سلطان محمد معروف بشاہ خدا بندہ بود .

ملا حسن باسنیان کور باطن مباحثاتی داشت و بہمین مناسبت حکایاتی از او نقل میکنند و ضمناً معلوم میشود نامبردہ در این رشتہ کہ تبری از اعداء دین باشد بعالیترین درجات ارتقا پیدا کردہ بود .

فاضل ادیب دولتشاہ سمرقندی در کتاب تذکرہ دولتشاہ او را نام بردہ تذکرہی مزبور مشتمل بر ہفت طبقہ از شرح احوال سرایندگان عرب و عجم است و علاوہی بر آن فوائد بسیاری بمناسبت در آن آوردہ شدہ .

(۱) ذیلاً یکی از بندہای آنرا ایراد میکنیم :

ای ستودہ مر خدایت یا امیر المؤمنین	خواندہ نفس مصطفایت یا امیر المؤمنین
گردنان دہر را آوردہ سرہا زیر حکم	بازوی زور آزمایت یا امیر المؤمنین
خازنان کان و دریا کیسہ ہا پرداختہ	روز بازار سخایت یا امیر المؤمنین
آنچہ عیسی از نفس میگردرمزی بود و بس	از لب معجز نہایت یا امیر المؤمنین
از نسیم باد نوروزی نشاید کرد یاد	پیش خلق جانفزایت یا امیر المؤمنین
با ہمہ بالانشینی عقل کل نابردہ راہ	زیر شادروان رأیت یا امیر المؤمنین
گر بدی بالاتر از عرش برین جای دگر	گفتی آنجاست جہایت یا امیر المؤمنین
مدح اگر شایستہ ذات تو باید گفت پس	کیست تا گوید ثنایت یا امیر المؤمنین
آنچہ تو شایستہ آنی ز روی عز و جاہ	کس نداند جز خدایت یا امیر المؤمنین
ماہمہ از درگہ لطفت گدائی میکنیم	ای ہمہ شاعان گدایت یا امیر المؤمنین

129177

مؤلفش از ادیبان روزگار ملا عبد الرحمن جامی است و اشعار ارزنده‌ی
میسروده (۱).

دولت‌شاه پس از آنکه نامبرده را بدانش و تقوا و علاقه مندی بولایت حضرت
مولی علی علیه السلام ستوده مینویسد ملا حسن مدایحی جز مناقب اهل بیت عصمت
نسروده و سالیکه از زیارت خانه‌ی خدا و مدینه مکرّمه باز گشته بمنظور زیارت
مرقد مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام بجانب عراق توجه کرد، هنگامیکه بدر بگاه
مقدسه رسید قصیده‌ای را که بدینمطلع آغاز کرده بود بعرض رسانید .

ای زبدو آفرینش پیشوای اهل دین وی زعزت ماح بازوی توروح الامین
بعداز آن بخانه رفته شب در خواب آنحضرت را زیارت کرده فرمود ای
کاشی ! از راه دور آمدی و بطوریکه معلومست دو حق بگردن ما داری یکی
حق میهمانی و دیگر حق شعر که باید صله‌ی قصیده ات را بدهیم اینک به بصره
مسافرت کن و در آنجا بازرگانی است بنام مسعود بن افلاح باوی ملاقات کرده
سلام مارا باو ابلاغ کن و بگو امیر المؤمنین میفرماید امسال موقعیکه عزیمت
عمان کرده بودی نذر کردی هر گاه کشتی مال التجاره‌ی تو بسلامت بساحل برسد
هزار دینار زر در راه ما بدهی اینک به پیمان خود وفا کن !

پس از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود دینارها را بخواستار ما از او بگیر
و صرف نیاز مندیهای خود بنما !

(۱) دولت‌شاه فرزند علاء الدوله بختیشاه غازی سمرقندی از ادباء و فضلاء قریب نهم
هجری است کتاب تذکره او از کتب معروفی است که در این رشته از ادبیات گرد آمده
نامبرده این کتاب را در روزگار سلطان حسین بهادر امیر هرات و بنام وزیر دانشمندش امیر
علیشیر فدائی تألیف کرده و شرح حال ۱۰۵ نفر از سرایندگان را در آن آورده دولت‌شاه
از امیرزادگان و اعیان عصر خود بوده و پدرش از ندمای شاهرخ و خودش از مقربان درگاه
سلطان حسین بهادر بوده و بطوری که فوقاً اشاره شد از معاصران جامی بشمار می‌آمده و شرح
حال او را در تذکره اش نوشته سال فوت او معلوم نیست .

ملا حسن حسب الامر به بصره رفته با بازرگان مزبور ملاقات کرد و خواب را چنانچه دیدہ بود بوی اظهار داشت !

بازرگان نزدیک بود از شدت فرحناکی قالب تھی نماید اظهار داشت به عزت خدا تا بحال بکسی از حقیقت حال خود ابرازی ننموده بودم آن گاہ هزار دینار را بوی داد و بشکرانہ ی اینکه نذرش مقبول پیشگاہ مقدس حضرت مولی ﷺ واقع شدہ خلعت فاخری ہم بوی داد و فقیران بصرہ را دعوت کردہ غذائی شایستہ ای بمنظور از پذیرائی آنان فراہم نمود !

دولت شہاہ پس از نقل حقیقت مزبور مینویسد تا بحال تاریخ درگذشت ملا حسن برای ما ثابت نشده است ! (۱)

شہرستان آمل از شہرہای کهن ایران و از آثار جمشید و یا فرزندش فریدونست و از نشانہای شہرستان قدیمی آن بدست می آید چہار فرسخ طول این شہر بودہ و آجرها و سنگہای قدیمی از خرابہ های قدیمی آن بدست می آید در وسط این شہر چہار گنبد بزرگ است کہ گورہای فریدون و فرزندان او در زیر آنهاست و از روزگار فریدون تا زمان بہرام گور پایتخت سلاطین کیان بودہ است .

(۲) ابو منصور حسن بن شیخ فقیہ نبیہ سدید الدین یوسف بن علی بن مطہر حلی مشہور بہ علامہ قدہ

علامہ از مردم حلہ است کہ از بناہای امیر سیف الدولہ صدقہ بن منصور

(۱) دولت شہاہ از ممالک و مسالک علی بن عیسی کحال نقل کردہ وی در عہد سلطان محمد خدا بندہ در سلطانیہ بودہ و همانجا وفات یافتہ .

ریحانہ سوم مینویسد ؛ نامبرده در سلطانیہ درگذشتہ و در سمت قبلہ آن شہر مدفون شدہ و مزار عامہ است و بطوری کہ ذریعہ از سید صدر نقل کردہ قبرش در کاظمین در حجرہ شکہ داری در بازار کهنہ و نزدیک مقبرہ ایکہ بنام سید مرتضی مشہور است لیکن سال ۱۲۵۳ ہجری کہ آن بازار خراب شد حجرہ مزبور جزء خیابان قرار گرفت .

مزیدی اسدی است .

امیر سیف الدوله از امیران دیالمه است و در محرم سال ۴۹۵ هجری درگذشته .

و بطوریکه پس از این ذیل شرح احوال ابو فراس شاعر خواهیم نوشت
سیف الدوله بن حمدان دیگر است و پسر عموی ابو فراس و یکی از پادشاهان شامست .
شهرستان حله را بمنظور اینکه بانی اولی آن از مردم بنی مزید است حله
مزیدیه میگویند چنانچه صلاح الدین صفدی در ذیلی که بر تاریخ ابن خلکان
نوشته ذیل ترجمه ابوالحسین علی بن محمد بن سکون حلی نحوی مینویسد نامبرده
از مردم حله بنی مزید است که در سرزمین بابل قرار گرفته .

حله از شهرهای معروف عراق و بین نجف و کربلا و کنار شط فرات واقع
شده و از قدیم الایام مرکز تشیع بوده و بزرگان باشخصیتی از آن سر زمین ظهور
کرده اند و مزارهای اعلام شیعه مشهور است .

در فضیلت و شرافت این سرزمین حدیث ذیل که علامه مجلسی در سماء
و عالم بحار نقل کرده کافی خواهد بود معظم له از شهید اول نقل کرده وی اظهار
داشته علامه حلی بخط خود نوشته پدرم مرقوم داشته نامه ای که کاغذ کهنسالی
داشت بمطالعته من رسید در آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم حدیث ذیل را
شیخ اجل عالم عز الدین ابوالمکارم حمزة بن علی بن زهره حسینی حلی
سال ۵۷۴ که بعزم مکه مکرمه وارد حله شد نقل کرد و املا نمود معظم
له بمجردی که وارد حله شد بطرف راست و چپ توجهی کرده علتش را
پرسیده اظهار داشت برای شهر شما فضیلت آشکاری بخاطر دارم ! پرسیدم
چیست آن؟ گفت خبر دادم از پدرش از جعفر بن محمد بن قولویه از کلینی گفت
حدیث کرد مرا علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از ابو حمزه ثمالی از
اصبع بن نباته گفت در جنگ صفین باتفاق مولایم امیر المؤمنین علیه السلام بر روی تلی
قرار گرفتم آنحضرت به نیزاری که بین بابل و همان تل بود اشاره کرد و فرمود
« شهری است و شکفت شهری است » من بعرض رسانیدم ممکن است از این محل

که اشاره فرمودید بیاد شهری افتادید که اینک آثار آن از میان رفته است! فرمود چنین نیست بلکه بزودی در این محل شهری احداث خواهد شد بنام حله‌ی سیفیه که بنیان گذاری آن بدست مردی از مردم بنی اسد اتفاق خواهد افتاد در این شهر نیکوکارانی بظهور خواهند رسید که هر گاه خدا را برای انجام کاری سوگند دهند خدای متعال سوگند آنان را رد نخواهد کرد!

مؤلف گوید تا بدینجا سخن از نسب و نسبت علامه حلی بود اینک باید بمقام علمی و فضل و کمال او توجه کرد بهتر آنست چنین بگوئیم .

علامه بزرگی است که دیده‌ی روزگار مانند او را ندیده و طایر سریع الطیران امکان پیایه فضل او نرسیده جای هیچگونه شکفتی نیست زیرا فضائل او بحدی است که سابقان و لاحقان از اعلام از آنها بی نصیب بوده اند و از اظهار مدح و ثنای او عاجز گردیده و با آنکه به بهترین طرز از وی بزرگداشت نموده باز هم اظهار عجز کرده اند بهتر آنست ما هم از مدح و ثنای او خودداری کنیم و بعجز خویش اعتراف نمائیم و از صاحب نقد الرجال در اینخصوص پیروی نمائیم که گفته است « بخاطرم میرسد از توصیف او خودداری نمایم زیرا کتاب من تاب تعریف علوم و فضائل و تصانیف و توصیف مقامات عالیه‌ی او را ندارد» پس از آن نوشته علامه دارای بیشتر از هفتاد اثر علمی است!

مؤلف گوید بلکه باید گفت آثار علامه بیشتر از نود کتاب است و بطوریکه خود در خلاصه الرجال ذیل احوال خویش فهرست اسامی کتبش را یاد میکند ثابت می نماید بیشتر از آن مقدار است که وی تذکر داده .

آثار علامه دائر بر فنون فقه و اصول و کلام و حکمت و ادب و تفسیر و حدیث و امثال اینها بوده اینک فهرستی از آثار او:

منتهی‌المطلب فی تحقیق المذهب خود گفته مانند این کتاب تا بحال تألیف نشده زیرا ما تمام مذاهبی را که در خصوص فقه اسلامی ایراد شده در آن جمع آوری کرده ایم و پس از آنکه ادله‌ی مخالفان را بادلیلهای محکم باطل کرده حق مطلب را

ایراد نموده ایم و تا این تاریخ که ماه ربیع الاخر سال ۶۹۳ هجری باشد هفت مجلد آن بیابان رسیده ، تلخیص المرام فی معرفة الاحکام تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیة، فروعی را در این کتاب استنباط کرده ایم که در عین اختصار وجود چنان فروعی بیسابقه بوده و مورد استخراج اعلام دیگر قرار نگرفته ، مختلف الشیعه فی احکام الشریعة در این کتاب بمسائل اختلافی علماء شیعه اشاره کرده و ادله ی هر یک را متعرض شده و خود آنچه مرجع و ثابت میدانسته ایراد نموده ایم ، تبصرة المتعلمین فی احکام الدین

استقصاء الاعتبار فی تحریر معانی الاخبار. در این کتاب هر حدیثی که در دست اختیار ما قرار گرفته ایراد نموده و در ذیل هر حدیثی از صحت و سقم سند و محکم و متشابه بودن آن بحث نموده و ضمناً بمطالب اصولی و ادبی و احکام شرعی که از متن آن استنباط میشود اشاره نموده ایم و بالاخره کتاب مزبور در رشته خود بی نظیر است ،

مصایح الانوار در این کتاب احادیث اعلام شیعه را که بسند خود نقل کرده اند جمع آوری نموده و هر حدیث را که متعلق بفنی از فنون اسلامی بود در محل خود مقرر داشته و هر فنی را بر چند باب مشتمل نموده در آغاز آن احادیث مرویه از رسول خدا ﷺ را ذکر نموده پس از آن احادیث مرویه از علی علیه السلام و همچنین تا بد آخر ائمه هدی علیهم السلام .

الدّر والمرجان فی الاحادیث الصحاح والحسان، التناسب بین الاشعریة و فرقة السوفسطائیه نهج الایمان فی تفسیر القرآن در این کتاب خلاصه ی از کشف والتبیان و امثال اینها را متعرض شده ایم، السر الوجلّ فی تفسیر الکتاب العزیز الادعیة الفاخرة المنقولة عن العترة الطاهرة النکت البدیعة فی تحریر الذریعة فی اصول الفقه غایة الوصول وایضاح السبل فی شرح مختصر منتهی السؤل والامل فی اصول الفقه مبادئ الوصول الی علم الاصول مناهج الیقین فی اصول الدین منتهی الوصول الی علمی الکلام و الاصول کشف المراد ، انوار المساکوت

فی شرح فص الیاقوت فی الکلام (۱) نظم البراهین فی اصول الدین معارج الفهم فی شرح النظم . الابحاث المفیده فی تحصیل العقیده نهاية المرام فی علم الکلام . کشف الفوائد فی شرح قواعد العقائد فی الکلام المنهاج فی مناسک الحاج . تذکرة الفقهاء تهذیب الوصول الی علم الاصول القواعد والمقاصد فی المنطق و الطبیعی و الالهی . اسرار الحقیقه فی العلوم العقلیه کاشف الاستار فی شرح کشف الاسرار الدر المکنون فی علم القانون فی المنطق المباحثات السنیة والمعارضات النصیریة ،

المقاومات شرح مباحثاتی است که با حکماء سابقین تدوین نموده ایم و چنانچه معلوم است پایان آن توأم با خاتمه ی زندگی ما ست حل مشکلات من کتاب التلویحات ایضاح التلبیس من کلام الرئیس در این کتاب مباحثاتی را که بابوعلی سینا تدوین نموده ایم متعرض شده ایم ، کشف المکنون من کتاب القانون تلخیصی است از شرح جزوایة نحو بسط الکافیة مختصری از شرح کافیة نحو المقاصد الوافیة بفوائد القانون و الکافیة در این کتاب مطالب جزوایة و کافیة را که هر دو در نحو اند ایراد نموده و هر کجا نیازمند بمثال بوده در خورد آنها مثالی آورده ایم ، المطالب العلیة فی علم العربیة ، القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسیة ، الجوهر النضید فی شرح التجرید فی المنطق ، مختصر شرح نهج البلاغة ایضاح المقاصد من حکمة عین القواعد (۲) نهج العرفان فی علم المیزان ، ارشاد الازهان الی احکام الایمان فی الفقه این کتاب بخوبی ترتیب یافته مدارک الافهام در فقه نهاية الوصول در علم اصول قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام کشف الخفاء در حکمت ، مقصد

(۱) این کتاب در روزگار ما بطبع رسیده و اصل آن از ابواسحق ابراهیم نوبخت است که علامه بنام فوق شرح کرده و در نیمه جمادی الاخرة سال ۶۸۴ با تمام رسانیده .

(۲) عین القواعد تألیف علی قزوینی معروف بدبران کاتب متوفی ۶۷۵ هجری که

شاگرد خواجه نصیر طوسی و استاد علامه حلی بوده این کتاب را علامه بنام مزبور شرح کرده

و در هشتم شوال سال ۶۹۴ از شرح آن فارغ گردیده این شرح در روزگار ما بطبع رسیده .

الواصلین در اصول الدین ، تسلیک النفس الی حظیرة القدس در کلام نهج المسترشدین فی اصول الدین (۱) مرصد التدقیق و مقاصد التحقیق در منطق و طبیعی والهی ، النهج الوضاح فی الاحادیث الصحاح نهیة الاحکام فی معرفة الاحکام ، المعاکمات بین شراح الاشارات نهج الوصول الی علم الاصول منهاج الهدایة و معراج الدرایة در کلام نهج الحق و کشف الصدق ، منهاج الکرامة در امامت استفصاء النظر در قضا و قدر ، السعدیه (۲) واجب الاعتقاد ، الالفین و الفارق بین الحق و المین .

علامه پس از آنکه فهرست کتب خود را بطوریکه متعرض شدیم ایراد کرده مینویسد : بسیاری از کتب نامبرده هنوز با تمام نرسیده و خود ما در بیست و نهم ماه مبارک رمضان سال ۶۴۸ هجری متولد شده ایم - انتهى

مؤلف گوید : بسیاری از کتب مزبور اکنون موجود است از قبیل کتب پنجگانه آغاز فهرست منتهی تلخیص تحریر مختلف تبصره و دو شرح بر مختصر و تجرید و نهایات کلامی و فقهی و اصولی و تهذیب و مبادی و منهاج که کتاب متوسط و لطیفی است در اصول الدین و تذکره و شرح نهج و ارشاد و قواعد و نهج المسترشدین و نهج الحق که هر دوی آنها مورد رد فضل بن روزبهان آتی ترجمه قرار گرفته و از آثار باقیه علامه شروحنی است که بر اشارات و منهاج الکرامه و رساله‌ی واجب الاعتقاد و امثال اینها نوشته .

و بطوریکه از آغاز بسیاری از کتب او برمی آید هویدا است که آنها را بخاطر فرزند برومندش فخرالمحققین محمد نوشته از آنجمله کتاب قواعد اوست که از بهترین کتب فقهی بشمار می آید علامه در پایان کتاب مزبور اخبار و نصایح

(۱) این کتاب را فاضل مقداد متوفی ۸۲۶ بنام ارشاد الطالبین شرح کرده و در بمبئی بطبع رسیده

(۲) این کتاب را علامه برای خواجه سعد الدین ساوجی وزیر شاه خدا بنده تألیف کرده و در مجموعه کلمات المحققین بطبع رسیده .

ووصیتہائی خطاب بفرزندش متعرض شدہ و اورا بمنظور اینکه بدستورات مزبور توجہ نماید توحیہ نمودہ .

از یکی از علما نقل شدہ مسائل کتاب قواعد را پس از شمارش ششہزار و ششصد مسئلہ احصا نمودہ .

تا بدینجا فہرست اسامی کتبی بود کہ علامہ در خلاصہ بدانہا اشارہ کردہ ہر چند یکی از محشین خلاصہ اظہار داشتہ کتب نامبردہ از نہج الحق بہ بعد از جملہ کتبی است کہ در برخی از نسخ خلاصہ ذکر نشدہ و ممکن است کتب مزبور را در آن هنگام کہ بد تدوین خلاصہ پرداختہ تالیف نکردہ بودہ بعدہا در بعضی از نسخ بدان علاوہ شدہ چنانچہ در خلاصہ ذیل فہرست کتب از خود خلاصہ نام نبردہ !

خلاصۃ الاقوال در عام رجال کتاب ارزندہ و مختصری است در احوال رجال شیعہ کہ علامہ آنرا بدو بخش تدوین نمودہ بخش اول آنرا ویرہ ثقات و ممدوحان قرار دادہ و بخش دوم آنرا منحصر بہ ضعفاء و مجہولان مقرر داشتہ در عین حال باید گفت حد اکثر مطالب آنرا از رجال نجاشی و کتاب فہرست و رجال شیخ استفادہ کردہ و الفاظ کتب مزبور را بی کم و کاست آوردہ !

ملا نورالدین علی بن حیدر قمی کہ در حدود ۹۷۹ میزیستہ کتابی بمنظور ترتیب و تہذیب خلاصہ بنام نہایۃ الامال فی ترتیب خلاصۃ الاقوال تالیف کردہ و در آغاز آن متعہد شدہ در پایان کتاب متقدمینی را کہ علامہ در خلاصہ متعرض نشدہ و همچنین آنہائی را کہ در طبقہ ی وی بودہ از فضلاء مشہور و متأخران از اعلام متذکر شود (۱)

(۱) علامہ تہرانی قدہ در مصفی المقال مینویسد کتاب نہایۃ تالیف نورالدین علی منعل ابن حیدر علی قمی از علماء قرن دہم ہجری است آغاز کتاب تعہد کردہ خاتمہ فی در احوال متقدمان و معاصران علامہ بنویسد در آخر کتاب اظہار داشتہ متأسفانہ از تعہدیکہ در آغاز کتاب نمودیم بمناسبت اینکه دسترسی بمدارک آن نداریم پوزش می طلبیم و بالاخرہ توانستہ تا

بطوریکه از خلاصه بدست می آید کتاب مزبور خلاصه ایست از رجال کبیرش که پیوسته در ذیل شرح احوال رجال بدان حواله میدهد و آنرا بنام کشف المقال فی احوال الرجال نام گذاری کرده متأسفانه در فهرست کتب خود از آن نامی نبرده باینکه پیدا است کتابی بزرگ و با موقعیت است و همچنین در فهرست مزبور از ایضاح الاشتباه در ضبط الفاظ اسامی رجال و نسب آنها نامی نبرده و همچنین از رساله ای که بوی منسوبست و در ابطال جبر تألیف شده و رساله ای که در خلق اعمالست نامی نبرده و همچنین از کتاب کشف الیقین فی فضائل امیر - المؤمنین و تهذیب النفس فی معرفة المذاهب الخمس و ایضاح مخالفة السنة لنص الكتاب والسنة و همچنین از سایر شروح و اشاراتش که مکرر از آن یاد شده نامی بمیان نیاورده!

از شیخ بهائی قده نقل شده از جمله آثار علامه شرح اشاراتست که متأسفانه در خلاصه از آن یاد نکرده لیکن شرح مزبور بخط خود علامه نزد من موجود است!

و همچنین از تنقیح القواعد و منهاج الصلاح که مختصر مصباح شیخ طوسی است اسم نبرده و این همان کتابی است که باب یازدهمینی بنام باب حاد یعشر به ابواب دهگانه کتاب مصباح افزوده و باب حاد یعشر معروف و در اصول الدین است و عده از متکلمان آنرا شرح کرده اند و چنانچه متذکر شدیم باب حاد یعشر از افاضات علامه است و بطوریکه برخی پنداشته اند از گفتار شیخ نمیباشد (۱)

سال ۹۷۴ هجری از مدارك لازمہ سی و اندی ترجمه را بدست آورد، و از آثار او شرح مبادی الاصول علامه حلی است .

(۱) معروفترین شرحی که بر باب حاد یعشر نوشته شده و مکرر چاپ گردیده و همواره از کتب درسی کلامی است شرح فاضل مقداد است بنام النافع لیوم العشر و همین شرح را مرحوم سید محمد علی شهرستانی متوفی ۱۳۴۴ هجری ترجمه کرده و مطبوع شده در آن شرح مینویسد پس از آنکه علامه مصباح شیخ را بده باب خلاصه کرد و بنام منهاج نامید برای آنکه خوانندگان از مبدء و مبدء خود باخبر شوند این باب را که باب یازدهم است بدان افزود.

و از رساله واجبات الحج و ارکانه که صاحب ریاض بدو نسبت داده نام نبرده
صاحب ریاض مینویسد: بدیهی است رساله‌ی مزبور غیر از کتاب المنهاج
فی مناسک الحاج است و ما نسخه‌ی کهنی از آن رساله را داریم!

و همچنین از رساله مختصری در واجبات وضو و نماز که بنام وزیر
ترمتاش نوشته و از رساله‌ی مختصری که در پاسخ شاه خدا بنده نوشته و حکمت
وقوع نسخ را در احکام که پرشش وی بوده اسم نبرده و همچنین از پاسخ های
سئوالات سید مهنابن سنان که معروف و مختصر و موسوم به واجب الاعتقادات
که سؤال از اکتفاء بدانها شده و همچنین از رساله دلائل البرهانیه فی تصحیح الحضرة
الغرویه چنانچه از یکی از تواریخ پارسی که برای قم نوشته اند استفاده میشود
نام نبرده و همچنین از المعتمد در فقه و مجامع الاخبار و الاسرار در امامت و مختصر
در تحقیق معنای ایمان اسم نبرده!

هر چند نسبت کتب سه گانه ذیل مجامع الاخبار و الاسرار و مختصر بعلامه
خالق از دقت نیست و ممکن است اظهار کرد نسبت کتب مزبور مساوی با نسبت
کتاب الکشکول فیما جرى علی آل رسولت که امل الامل آنرا بعلامه نسبت
داده و حال آنکه از آثار شیخ حیدر بن علی حسینی عبیدلی آملی حکیم آتی الترجمه
است (۱)

صاحب ریاض مینویسد: عبیدلی کتاب مزبور را ده سال پس از رحلت علامه
تألیف کرده!

صاحب مجمع البحرین ذیل ماده‌ی علامه مینویسد: یکی از افاضل اظهار
داشته پانصد مجلد از آثار علامه را بخط خود او دیده علاوه بر آنها آثار دیگری
داشته که بخطوط سایر از اعلام و کتاب بوده!

(۱) در نسخه امل آمده و الظاهر آنه لیس منه هر گاه این جمله حاشیه نبوده که جزء
متن شده باشد معلوم میشود صاحب امل یقین نداشته کتاب مزبور از آثار علامه باشد والا
که نامبرده کتاب مزبور را از آثار علامه میدانسته.

باید گفت : اظهاریهی فاضل مزبور مستبعد نمیباشد زیرا از جمله کتب مفصل و امثال آنها که در خلاصه آورده گاهی در یک مجلد بوده مانند نهاییه که بجز ابواب طهارت و صلاة آن تدوین نشده و کتاب دیگرش بنام مدارک در طهارت و کتاب شرح تجربیدش نیز هر یک در یک مجلد تدوین شده برخی از آثار او در دو مجلد تدوین شده مانند قواعد و شرح شفا بعضی در سه مجلد تدوین شده مانند کتاب محاکمات شارحان شفا برخی در چهار مجلد تدوین شده مانند تحریر و نهاییه که در علم اصول و عده در پنج مجلد یا شش مجلد تألیف گردیده مانند التعلیم التام در حکمت و کلام و مصابیح الانوار در حدیث و یا در هفت مجلد نوشته شده مانند مختلف که تمام ابواب فقه را دارا بوده و منتهی که تا معاملات تألیف گردیده و بعضی تا چهارده مجلد رسیده مانند تذکرة الفقهاء که تصادفاً از ابواب نکاح تجاوز نکرده و هنگامی متجاوز از چهارده مجلد یا ادکی کمتر از آن بوده مانند استقصاء الاعتبار و کتاب کبیرش بنام المقامات در حکمت که خود گفته ما بتألیف این کتاب مباحثات خود را با حکماء پیشین بمیان نهاده و ممکن است اتمام آن همراه با پایان زندگی او باشد .

و ممکن است بطوری که از روضة العابدین نقل شده هر مجلد را کتاب علیحدهی نام برده باشد !

از یکی از شارحان تجربید نقل کرده اند علامه باندازهی هزار مجلد کتب تحقیقی تألیف نموده و او در هر فنی از فنون که بتألیف میپرداخت بیکم مجلد اکتفا نمیکرد و بمناسبت تجدید رأی و تلو نیکه در اجتهاد داشت کتب مختلفی در باره همان فن تألیف مینمود تا بجائیکه کتب فقهیدی او که کاملاً تدوین و تمیم یافته و اکنون در دست اختیار ماست متجاوز از پانزده تألیف است و کتب اصولی او نزدیک بده تألیف بوده و همچنین کتبی را که در کلام و حکمت و سایر از مراتب علمی تألیف نموده در چند کتاب تدوین شده .

بعضی گویند هر گاه آثار علامه را از زمان تولدش تا زمان رحلتش تقسیم کنیم

بہر روزی ہزار بیت خواهد رسید کہ معظمہ علاوہ بر اشتغالاتی کہ داشتہ ہر روز ہزار بیت تالیف میکرده چنانچہ ابن خاتون در شرح اربعین بہمین مقدار تصریح کردہ .

صاحب ہدایۃ المقربین پس از نقل حکایت مزبور اظہار داشتہ توجہ بچنین نکتہی اغراق و خالی از حقیقت است و اظہار داشتہ استاد ما آقا حسین خوانساری میگفت : ما تالیفات علامہ را کہ بمحاسبہ در آوردیم بہر روزی سی بیت تخمینہ میرسید (۱)

در احوال علامہی مجلسی نوشتہ اند: ہر گاہ تصانیف معظمہ را از گہوارہ تا گور بمحاسبہ در آوریم نصیب ہر روزش پنجاہ وسہ بیت تخمینہ خواہد شد . یکی از متأخران اصحاب ما نقل کردہ روزی در حضور مجلسی سخن از کثرت تالیف و عدد ابیات کتب علامہ بمیان آمد مجلسی اظہار داشت تصنیفات ما ہم بحمد اللہ تا آنجاست کہ اگر بر روزہای زندگی ما تقسیم شود چنان خواہد شد ! و یا ممکن است چنین سخنی را یکی از حاضران اظہار داشتہ باشد . همانوقت یکی از حاضران گفت : آری چنانست کہ آخوند اظہار داشتہ اند با این تفاوت کہ آثار آخوند منحصر در نقل است و تالیفات علامہ مشتمل بر تحقیقات و مباحث عقلی است آخوند مجلسی گفتہی اورا تصدیق کرد .

لیکن محقق خوانساری چنین نقلی را صحیح ندانستہ و گفتہ ما ابیات آثار اورا با دقت تمامی کہ بحساب در آوردیم باندازہی یک چہارم از آنچه نقل شدہ نرسیدہ .

مؤلف گوید : بر فرضیکہ بہ پذیریم تصانیف علامہ بہمان مقداری است کہ اظہار داشتہ اند در عین حال درست نیست علامہ مجلسی بلافاصلہ تسلیم اظہاریہ آنمرد شود کہ تالیفات مجلسی نقلی و آثار علامہ عقلی است زیرا مجلسی ذیل

(۱) در قصص العلماء برای صحت و سقم چنین محاسبہ مطالب لطیفی ایراد کردہ قابل

توجہ است .

احادیثی که از ائمه‌ی معصومین نقل کرده بیانات شافیه او کمتر از آنچه علامه باقتباس از گذشتگان ایراد کرده نمیباشد.

زیرا علامه در هر فنی که تألیفی بوجود آورده بیشتر از آنچه محققان سلف اظهار نظر کرده‌اند تحقیقاتی ندارد.

بلکه اگر کسی کاملاً خلاصه‌ی الاقوال را مورد دقت قرار دهد می‌بیند مطالبی را که علامه در آن ایراد کرده عین همان مطالبی است که در رجال شیخ و نجاشی آمده و از خود مطالب تازه‌ای ندارد، آری حقیقت این موضوع را جز مردم ماهر در هر فن نخواهند فهمید.

بهر آنست بدانچه شیخ یوسف در لؤلؤه نوشتند اکتفا نمائیم او پس از نقل آثار علامه اظهار میدارد معظم‌له بر اثر شتابی که در تصنیف داشت هر مطلبی که بخاطرش می‌آمد بدون مراجعه‌ی باقوال سابقی خود ایراد مینمود و بهمین مناسبت مورد طعنه‌ی مخالفان که حد اکثر در صد دادند تا فحشاء و ناراحتیها را در میان مؤمنان بوجود آورند فریاد گرفته و این رویه را مخالف با قانون اجتهاد دانستند و متعرض‌اند این عمل با طریق صواب موافقت نمی‌نماید!

هر چند برخی از مجتهدان این موضوع را مخالف با اصل اجتهاد ندانستند زیرا اساس اجتهاد بر کتاب و سنت استوار است و مسلماً مانند علامه که در فتاوی‌ای خود از این دوره استفاده میکند هیچگونه ایرادی بوی نخواهد بود.

مؤلف گوید: علامه در آغاز کتاب منتهی مینویسد: پیش از آنکه من بیست و شش سالگی را با تمام برسانم از تصنیفات حکمت و کلام فارغ شدم و به تألیف کتب فقه پرداختم!

صاحب حدائق المقربین گوید: علامه پسر خواهر محقق حلی است. صاحب ریاض همین موضوع را از برخی از فضلا که نامبرده و از بعضی مواضع که نقل کرده تأیید نموده.

مؤلف گوید: هر گاه نسبت مزبور درست باشد پس چرا علامه در تألیفات

خود از محقق حلی بعنوان دائی تعبیر نکرده!

پاسخ آنستکه پشینیان بجز از پدرشان از دیگران اسم نمیبردند بخلاف متأخران که از دائیان خود نیز اسم میبردند شاهد بر صحت گفتار ما اینکے عمیدی از علامہ با آنکے بدون شبہہ دائیش بودہ بعنوان دائی نام نبرده .

ذیلا باید اعتراف کرد محقق برای علامہ مانند پدر مہربان و مشفق کریم بود و علامہ برای تحصیل معارف و مراتب عالیہ علم هموارہ بحضور او میرسید و فنون علوم شرعیہ را از وی می آموختہ و حدا کثر استفادہ ہایش از او بودہ و آن اندازہ کہ از وی بہرہ یافتہ از اساتید دیگرش بہرہ مند نگردیدہ . اساتید دیگر او عبارتند از پدرش شیخ سدیدالدین یوسف و پسر عموی مادرش شیخ نجیب الدین یحیی صاحب جامع وسید جمال الدین احمد و سید رضی الدین علی ابن طاوس و شیخ میثم بحرانی و خواجہ نصیر الدین طوسی و امثال ایشان از فقہا و متکلمین شیعہ .

و اساتید دیگرش از قبیل نجم الدین دیران کاتبی قزوینی منطقی نامبرده از برترین دانشمندان شافعی مذهب و از حکماء آنگروہ بودہ و شیخ برہان الدین نسفی در جدل و امثال آن آثاری دارد و شیخ جمال الدین حسین بن ابان نحوی کہ در رشتہی ادب آثاری دارد و شاگرد سعدالدین احمد بن محمد مقرئ نسائی است کہ از شاگردان ابن حاجب بغدادی بودہ دیگری شیخ عزالدین فاروقی واسطی از فقہاء اہل سنت و شیخ تقی الدین عبداللہ بن جعفر بن علی صباغ حنفی کوفی و شیخ شمس الدین محمد بن محمد بن احمد کیشی .

نامبرده متکلمی فقیہ و پسر خواہر ملا قطب الدین محمد معروف بعلامہ شیرازی است علامہ در اجازہ مفصلیکہ بہ ابناء زہرہ دادہ ذیل نام او مینویسد : نامبرده از بہترین دانشمندان شافعیہ بودہ و در بحث و جدل حقیقت انصاف را از دست نمیداد و من در ہنگامیکہ از محضرش استفادہ میکردم گاہی از اوقات ایرادہائی براو وارد میکردم گاہی در پاسخ آنها ہمانجا اندیشہ میکرد

و هنگامی مو کول به آینده می نمود تا در باره ی آن اندیشه نماید گاهی بود همان پرسش را یکروز یا دوزیا سه روز دیگر از من می نمود هنگامی پاسخ میداد و موقعی از پاسخ آن اظهار درماندگی مینمود .

و امثال ایشان از اساتید و مشایخ اجازات شیعه سنیش .

علامه از شیخ مفیدالدین بن جهم اسدی فقیه و شیخ نجیب الدین محمد بن نما حلی سابق الذکر و سید عبدالکریم بن طاوس صاحب فرحة الغری و اربلی صاحب کشف الغمه و امثال ایشان روایت میکرده .

در کتاب مجالس المؤمنین از تاریخ حافظ ابرو که دانشمند متعصبی بوده (۱) و امثال آن نقل کرده سلطان اولجایتو محمد مغولی ملقب بشاه خدا بنده هنگامیکه حقانیت مذهب شیعه بخاطرش رسید علماء شیعه از جمله علامه حلی را بحضور طلبید در همان مجلس از شیخ نظام الدین عبدالملک مراغی درخواست کرد با علامه ی حلی در باره ی امامت بحث کند تصادفاً علامه ی حلی با براهین قاطعه ای که برای اثبات مقام ولایت و خلافت علی علیه السلام می آورد بر نظام الدین چیره شد و ضمناً فساد رویه خلفاء ثلاث آنچنان هویدا گردید که برای هیچیک از حاضران شبهه ی باقی نماند موقعیکه نظام الدین اینچنین خود را گرفتار دید با کمال شرمندگی از علامه تمجید کرد و بستایش از مقامات علمی او پرداخت و اظهار داشت نیروی ادله ی حضرت شیخ در کمال آشکاری است لیکن پیشینیان ما براهی قدم گذارده که شایسته ی آنها نبوده و متأخران هم محض آنکه

(۱) نورالدین لطف الله هروی معروف بحافظ ابرو از شاهیر مورخین قرن نهم هجری

بوده در هرات متولد شده و در همدان بمقام فضل رسیده و در فن تاریخ و انشاء مقامی عالی داشت و مورد تشویق امیر تیمور گورگان بوده و با بعضی از عرفا معاشرت داشته ذیل جامع التواریخ رشیدی و همچنین زبدة التواریخ معروف بتاریخ ابرو از آثار اوست و چون حافظ قرآن بوده معروف به حافظ شده و ابرو بدان جهت بوده که ابرو ان پیوسته داشته یا از ناحیه ابری خراسان بوده و در ماه شوال سال ۸۳۴ وفات یافته .

مردم عوام را در اختیار داشته باشند و نگذارند مسلمانان از جادہ اسلام منحرف گردند ساکت مانده و از لغزشهای گذشتگان سخنی نگفته اند اینک شایسته است ما ہم پردهی اسرار آنرا پارہ نکنیم و بلعن نامبردگان اقدام ننمائیم! حافظ ابرو پس از نقل حکایت مزبور اظهار داشته مناظرات و گفتگوهای بسیاری بین علامہ و نظام الدین اتفاق افتاد و ہمہ جا نظام الدین جانب احترام علامہ را رعایت میکرد.

علامہ تقی مجلسی قدہ در شرح فقیہ بنقل از عدہ از اصحاب مینویسد: روزی شاہ خدا بنده بر ہمسرش خشناک شد و اوراسہ طلاقہ کرد سپس پشیمان شدہ علما را گرد آورده در بارہ طلاق ہمسرخویش و پشیمانی خود سخن گفت و از آنان چارہای طلبید! اظهار داشتند چارہ منحصر بدانست کہ مجلسی در نظر گرفتہ تا پس از وی بتوانی زن خود را بار دیگر بحبالہی ہمسری خود درآوری شاہ خدا بنده اظهار داشت شما در بارہی کلیدی مسائلیکہ در دست اختیار است اختلافات شدیدی دارید آیا ممکن است در این بارہ ہم اختلافی داشتہ باشید؟ گفتند: نہ بلکہ ہمہ در این مسئلہ متفقیم!

یکی از وزیرانش اظهار داشت: در حلقہ دانشمندی است کہ این طلاق را باطل میدانند!

شاہ خدا بنده نامہای بجلد نوشت و علامہ را بحضور طلبید! علماء عامہ پس از آنکہ متوجہ شدند شاہ خدا بنده علامہ را بحضور طلبیدہ با وی ملاقات کردہ اظهار داشتند همانا مذهب او نادرست است و رافضیان مردم خردمندی نمیباشند و دور از مقام جهاننداری است کہ شخص بی خردی را بحضور بطلبید!

شاہ گفت: باید در انتظار بود تا وی حاضر گردد و از نزدیک شاہد احوال او باشیم!

ہنگامیکہ شاہ خدا بنده از ورود علامہ با خبر شد علماء سنت را در دربار

خود طلبیده بمجردیکه علامه وارد شد کفشها خود را زیر بغل گرفته سلام کرد
وارد مجلس شد و در کنار شاه نشست !

علمای سنت از فرصت استفاده کرده خطاب بشاه گفتند اکنون صحت گفتار

ما بحقیقت پیوست که گفتیم رافضیان مردم بی خرداند !

شاه گفت : اکنون سبب يك يك از کارهای او را بپرسید !

علما گفتند: چرا برای شاه سجده نکردی و ترك آداب کرده زمین ادب نبوسیدی؟

علامه بتوسط مترجم پاسخ داد : همانا رسول خدا ﷺ پادشاه بود و آنها که بر

او وارد میشدند بوی سلام میکردند و خداهم فرموده: « فاذا دخلتم بیوتا فسلموا

علي انفسكم تحية من عند الله مبارکه » هنگامیکه وارد خانه ها میشوید بر خود

سلام کنید تا از اینراه درود با برکتی از ناحیهی خدا بشما ارزانی شود و ما

و شما متفقیم که سجده برای غیر خدا جایز نیست! پرسیدند چرا کنار شاه نشستی؟

پاسخ داد مکان آمادهای پیدا نکردم! پرسیدند چرا کفشهایت را زیر بغل گرفتی

و با چنین حالیکه شایسته بهیچ خردمند بلکه انسانی نمیباشد وارد بارگاه شدی؟

پاسخ داد ترسیدم حنفیها کفشهای مرا بدزدند چنانچه بوحنیفه کفشهای رسول

خدا ﷺ را دزدید حنفیها اظهار داشتند چنان نیست که بوحنیفه کفشهای

رسول خدا ﷺ را دزدیده باشد زیرا بوحنیفه صد سال پس از درگذشت آن

حضرت بوجود آمده علامه گفت : اشتباه کردم ممکن است شافعی دزدیده باشد

شافعیها نیز متأثر شده اظهار داشتند شافعی روزوفات بوحنیفه بدنیا آمده بنا بر این

دویست سال پس از رحلت رسول خدا ﷺ وجود داشته علامه گفت ممکن است

مالك دزدیده باشد مالکیها گفتند : مالك هم عصر رسول خدا را ادراك ننموده

علامه گفت: شاید احمد بن حنبل چنین دستبردی زده باشد حنبلیهانیز برآشفتند!

در این هنگام علامه از فرصت استفاده کرده خطاب بشاه اظهار داشت :

بطوریکه خود نامبردگان اظهار داشتند معلوم شد هیچیک از سران این چهار

فرقه در روزگار رسول خدا یا یکی از صحابه نبوده اند اینهم یکی از کارهای بدعت

آمیز آنانست که پیشوایان بالاستقلال خود را از چنین افرادی برگزیده‌اند بالاتر از این هر گاه دیگری داناتر از نامبردگان باشد و بخواهد بخلاف یکی از آنها فتوا دهد فتوای او را نمی‌پذیرند شاه توجهی بحاضران کرده گفت : چنین است که این عالم اظهار میدارد هیچیک از سران شما زمان پیغمبر و صحابه را ادراک نکرده‌اند؟ همگی گفتند: آری علامه گفت : لیکن ما گروه شیعه از امیر المؤمنین علی علیه السلام پیروی میکنیم که نفس رسول خدا و برادر و پسر عمو و وصی اوست ! بالاخره با توجه بمطالبی که اظهار شد طلاقى را که شاه واقع ساخته است باطل است زیرا از جمله شرائط طلاق حضور عدلین است که محقق نبوده ! آیا شما زنتان را در برابر عدلین طلاق گفته‌اید؟! پاسخ دادند: پس از آن بگفتگوی با علماء سنت پرداخت تا آنها را ملزم و مجاب ساخت !

در همان مجلس شاه خدا بنده به آئین تشیع گروید و دستور داد در کلیه شهرهائی که در قلمرو او بودند خطبه بنام ائمه طاهرین بخوانند و سکه ها بنام ایشان ضرب کنند و نامه‌های خاندان عصمت را در اطراف مساجد و مشاهد بنگارند مجلسی ذیل حکایت مزبور اظهار داشته اکنون در مسجد جامع قدیم سه محل از آن کد بنام ائمه بر میخوریم از آثار زمان شاه خدا بنده است و همچنین در معبد پیر بکران لنجان و معبد شیخ نورالدین نطنزی که از عرفا بوده و همچنین بر مناره دارالسیاده که شاه خدا بنده پس از احداث برادرش غازان به تمیم آن پرداخته و اسامی مبارک ائمه را نوشته از برکت بیانات جذّاب و خدا پسندان علامه بوده - انتهى .

مؤلف گوید : یکی از بزرگان پس از توجه بحکایت مزبور و اثر خیریکه از آن در روزگار برقرار مانده اظهار داشته هر گاه بر فرضی علامه دارای هیچ گونه منقبت و شخصیتی نباشد با چنین قدم شایسته‌ایکه برداشته بر همه دانشمندان برتری پیدا کرده ، با اینکه مناقب او بی نهایت و مآثر او بیرون از حد

شمار است .

آری علامه منت مهمی بر اهل حق دارد تا بجائی که هیچیک از مخالفان و موافقان حقیقت آنرا افکار ننموده‌اند!

در یکی از تواریخ اهل سنت حکایت مزبور را چنین نوشته : از اتفاقات سال ۷۰۷ هجری تشیع شاه خدا بنده است که بر اثر گمراهی ابن مطهر آئین تشیع را شعار خود ساخت و بدان مذهب گرائید! (۱)

آری این جمله ثابت میکند گوینده آن تا چه اندازه دل سوزانی که از آتش کینه میسوخته داشته علامه پس از آنکه شاه خدا بنده مستبصر شد در استواری اساس حق و ترویج مذهب شیعه می کوشید و با نفوذ عجیبی که خدا باو عنایت فرموده بود آنی از ترویج مذهب شیعه دست بردار نبود و کتاب منهاج الکرامه که در امامت بوده و کتاب منهاج الیقین و امثال اینها را بنام شاه خدا بنده تألیف کرده و منزلتی در دستگاه شاه پیدا کرده بود که مافوق آن برای دانشمندان دیگر متصور نبوده و بر کلیدی دانشمندان دربارشاهی که ذیلاً نامبرده میشوند برتری داشته از قبیل : قاضی ناصرالدین بیضاوی و قاضی عضدالدین ایجی و محمد بن محمود آملی صاحب نقائس الفنون و شرح مختصر و امثال آنها و شیخ نظام الدین عبدالملک مراغی که از افاضل شافعیها بوده و ملا بدرالدین شوشتری و ملا عزالدین ایجی

(۱) لب التواریخ مینویسد : شاه خدا بنده در پنجم ذیحجه سال ۷۰۳ هجری بجای برادرش در تبریز بتخت سلطنت نشست در پادشاهان مغول کسی به دادگری او نبوده در تقویت دین می کوشید و از یهود و نصاری جزیه میگرفت و امر کرد تا در تمام ممالک ایران بنام شریف دوازده امام خطبه خوانند و در سال ۷۰۵ شهر سلطانیه را بنا کرد و در ۷۰۶ ایالت گیلان را مسخر نمود و سال ۷۱۲ بشام رفت و بصلح برگذار شد و پس از دوازده سال و نه ماهی که سلطنت کرد در شب عید رمضان سال ۷۱۶ وفات یافت و در مقبره ابواب البر سلطانیه که خود احداث کرده بود مدفون شد ولادت او در ۱۲ ذیحجه سال ۶۸۰ هجری بوده و مدت عمرش ۳۶ سالست .

وسید برهان الدین عبری و امثال ایشان!

مؤلف در حاشیه‌ی کتاب حاضر از لسان الخواص آقا رضی قزوینی نقل کرده هنگامی که قاضی ناصرالدین بیضاوی در کتاب طهارت قواعد باین جمله رسید که علامه مرقوم داشته هر گاه مکلفی یقین بطهارت و حدث داشته باشد و در متأخر از آن دو شك کند که آیا طهارت مقدم بوده یا حدث و یا برعکس اگر حالت قبل از طهارت و حدث را نمیداند یقین بر طهارت نماید و الا با اجراء استصحاب طبق حالت سابقی عمل نماید!

قاضی بخط خود بعلامه چنین نوشت: یا مولانا جمال الدین ادام الله فواضلك شما که در علم اصول پیشوای مجتهدانید میدانید در علم اصول دانشمندان متفقاً میگویند استصحاب تا موقعی حجیت و اهمیت دارد که دلیلی برخلاف آن نباشد بدیهی است با وجود دلیل موقعیتی برای استصحاب باقی نمی ماند و خلاف آن که محکی دلیل است حجت خواهد بود زیرا خلاف ظاهر موقعی که دلیل همراه با آن باشد حجت است! اینک حالت سابقه بر شك بر اثر وجود ضدش نقض شده بنابراین اگر متطهر بوده هویدا است که حدث ناقض آن طهارت است و حصول شك در رفع حدث ایجاب می کند باصل استصحاب باقی بماند و استصحاب نخستین باطل است و اگر محدث بوده ارتفاع حدث با آمدن طهارت متأخر ثابت شده و شك در ناقض این طهارت است و اصل حاکی از بقاء طهارت است و قانون کلی اصولی مقتضی است که ضداً تقدم باقی باشد!

علامه در پاسخ وی نوشت: نسبت بآنچه مولانا الامام ادام الله فضائله و اسبغ علیه فواضله نوشته بود اطلاع یافتیم و از شخص ایشان در شکفتم که چرا چنین اعتراضی نموده اند زیرا این بنده در حکم مزبور استدلال با استصحاب ننموده بلکه برای حکم نامبرده از قیاس مر کب از منفصله مانعة الخلو بمعنی اعم عنادی و حملیتین استفاده کرده ام!

تقریر پاسخ اینست مکلف مزبور در حالت سابقه متطهر بوده اکنون

حالت بعد از آن یا طهارت است که سابق بر حدث است یا حدث است که رافع طهارت نخستین است و طهارت دوم بعد از حدث است زیرا موضوع بیان از ایندو بیرون نخواهد بود زیرا طهارتی از او بظهور رسیده که رافع حدث است در حالت دوم و حدث واحد رافع طهارت است و مانعة الخلو بین اینکد سابقه طهارت ثانیه است یا حدث، مسلم است زیرا اگر چنین قضیه‌ای را نپذیریم ناچار طهارت در تعقیب طهارت خواهد بود پس طهارت رافع حدث نبوده و حال آنکه حقیقت برخلاف است پس معیناً باید گفت حالت سابقه حدث است و هر گاه حالت سابقه حدث باشد طهارت ثانیه متأخر از آنست زیرا فرض اینست جز طهارت واحده که رافع حدث باشد از او بظهور نرسیده و هر گاه نتوانستیم طهارت را مقدم بر حدث بدانیم باید آنرا متأخر از حدث قلمداد کنیم هر چند در حالت سابقه محدث بوده بنابراین حالت سابقه یا حدث است یا طهارت، محدث بودنش محالست و الا حدث در تعقیب حدث خواهد بود و رافع طهارت نیست و فرض اینست آنچه صادر شده حدث واحدی است که رافع طهارت باشد پس ثابت است که آنچه سابق بوده طهارتست و آنچه متأخر است حدث پس مکلف نامبرده، محدث بوده و با این برهان ثابت میشود حکم نامبرده در چنین حالتی موافق با حکم حالت اولی اوست و چنانچه دیدید ما این حکم را از راه برهان ثابت کردیم نه با کماک استصحاب و هر گاه دیده‌اید که نوشته‌ایم استصحاب و کلمه‌ی استصحاب را بکار برده و شمارا با اعتراض و اداری کرده منظور ما این بوده که مکلف مانند حکم اول عمل کند نه آن حکم را استصحاب نماید - انتهى

آقا رضی پس از بیان برهان علامه نوشته: موقعی که قاضی از پاسخ علامه اطلاع یافت بی نهایت آنرا مورد تحسین قرار داده و از علامه سپاسگزاری نمود! مؤلف گوید: شاه خدا بنده بی اندازه علامه را مورد تقرب خود قرار داده بود تا بجائیکه در سفر و حضر از او دوی نمیکرد و دستور داده بود برای علامه و محصلانیکه میخواهند از حضورش استفاده کنند مدرسه‌ی سیاره‌ایکد دارای

حجرہ ہائی باشد از خیمہ های کرباسی ترتیب دهند تا در رکاب شاہ حرکت دهند و درہر کجا کہ شاہ منزل میکند سراپا کنند و علامہ بہ افادہ و بیان پردازد مؤید این موضوع گویند در او آخر یکی از کتب او دیدہ شدہ خاتمہی این کتاب در مدرسہ سیارہی سلطانیہ در کرمانشاہ اتفاق افتاد .

آری چنین فرمانی از مثل شاہ خدا بندہ مستبعد نبودہ زیرا او علاقہ مندی مخصوصی بعلماء و صالحا داشت و از آنها بی نہایت تجلیل می کرد و در روزگار او علم و فضل بعالیترین مقامات رسید و رونق بسزائی پیدا کرد !

شگفت اینجاست کہ رحلت علامہ بطوریکہ ریاض و دیگران نوشته اند مصادف با سال وفات شاہ خدا بندہ بودہ زیرا خاصہ و عامہ وفات او را در شب شنبہ بیست و یکم محرم سال ۷۲۶ (ذکو) ہجری در محروسہی حلہ نوشته اند و میلاد او را در یازدہم ماہ مبارک رمضان یا یازدہ روز بہ آخر ماہ رمضان مانده سال ۶۴۸ (ذمح) ذکر کردہ اند و جنازہی او را بجوار حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام نقل دادند ہر چند در روزگار ما مدفن آنجناب در آنروضہ مطہرہ معلوم نیست (۱)

یکی از موثقان نقل کردہ فرزندش فخرالمحققین یا دیگری علامہ را در خواب دیدہ از او پرسیدند در آن نشائہ با شما چگونه معاملہ کردند؟ پاسخ داد «لولا کتاب الالفین و زیارۃ الحسین لاهلکتنی الفتاوی» ہر گاہ کتاب الفین را تالیف

(۱) پیش از این از خود علامہ نقل کرد کہ در خلاصہ نوشتہ میلاد مادر بیست و نہم

رمضان سال مزبور اتفاق افتادہ و ماہم پیش از این در پاورقی نوشتیم شاہ خدا بندہ سال ۷۱۶ (ذیو) وفات یافتہ و از قرائن ہم صحت این تاریخ ہویدا است و علامہ دہ سال پس از او بودہ و سال ۷۲۶ در گذشتہ بنا بر این سال رحلت علامہ مصادف با رحلت شاہ نبودہ بعضی از مورخان مرقد او را یہلوی ایوان طلای مطہر حضرت علی علیہ السلام نوشتہ اند و در این روزگار مرقد او مشہور و دارای شبکہ فولادین است .

نکرده بودم و زیارت حضرت سیدالشهداء مشرف نگردیده بودم فتواهائی که داده بودم مرا هلاک میکردند!

مؤلف گوید: ممکن است چنین خوابی اتفاق افتاده باشد زیرا نامبرده در کتاب مزبور دوهزار دلیل دندان شکن ایراد کرده تا باندازه ای که هیچ مخالفی نمیتواند حقیقت را انکار نماید و دیگرانرا که هیچگونه ارزشی ندارند بر ولی مطلوب حضرت پروردگار مقدم بدارد!

مجالس المؤمنین مینویسد: یکی از علماء سنت کتابی بمنظور رد بر شیعه تألیف کرده بود و آنرا در مجالس سنیان قرائت میکرد و بانحراف آنان میپرداخت و بکسی هم نمیداد تا رونویسی نماید مبادا بدست اعلام شیعه بیفتد و آن کتاب را رد کنند علامه مرحوم از ساعتی که از تألیف چنین کتابی اطلاع پیدا کرد در صدد برآمد تا آنرا بدست آورده و با ادله ی قاطعه رد کند بالاخره چاره را منحصر بدان دانسته تا بمنظور شاگردی بمحضرا و حضور یابد و خود را از شیعه گری مبرا سازد پس از چندیکه رفت و آمد علامه نزد او بحقیقت پیوست تقاضا کرد تا آن کتاب را عالم مزبور در اختیار او بگذارد نامبرده که نمیتوانست خواسته شاگرد علامه اش را رد کند ناچار گفت تعهد کرده ام کتاب مزبور را بیش از یکشب در اختیار دیگری در نیآورم!

علامه همین مدت قلیل را غنیمت شمرده کتاب را گرفته بخانه ی خود آورد تا هر اندازه که بتواند استنساخ نماید نیمه شب که بد رو نویسی آن اشتغال داشت مقام اقدس حضرت حجة عليه السلام را در لباس مردی مشاهده کرد باو فرمودند استنساخ آنرا بعهده ی من واگذار و خود استراحت کن علامه پذیرفت موقعی که از خواب برخاست متوجه شد نسخه ی مزبور بدستخط مبارک انجم نقط حضرت ولی الله که علامه آنحضرت را شناخته خاتمه یافته و در پایان بنام مقدسشان اشاره فرموده اند!

صاحب لؤلؤة البحرین از کتاب محبوب القلوب قطب الدین محمد اشکوری که

شیخ یوسف اشتبهاً آنرا حیوة القلوب یاد کرده نقل نموده شیخ علامه آیه الله فی العالمین جمال الملة و الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی حامی دین و نابود کننده‌ی نشانهای مفترین و ناشر ناموس هدایت و شکننده‌ی ناقوس گمراهی و غوایت بود قوانین عقاید را تمام می‌کرد و فنون تقلید را بانجام می‌آورد مآثر شریعت مصطفوی را مجدد و جهات طریقه‌ی مرتضوی را مجدد بود در بیست و نهم ماه مبارک رمضان سال ۶۳۸ هجری متولد شد و در روز شنبه بیست و یکم محرم الحرام سال ۷۲۶ وفات یافت .

علامه در علم کلام و فقه و اصول و عربیت و سایر علوم شرعیّه از محقق نجم الدین ابوالقاسم و پدرش شیخ سدیدالدین یوسف استفاده کرده و مطالب عقاید و حکمیّه را از محضر استاد بشر نصیر الملة و الحق و الدین طوسی و عمر کاتبی قزوینی و امثال ایشان از خاصه و عامه استفاده کرده .

مؤلف گوید: اشکوری نام کاتبی را اشتبهاً عمر نوشتند (۱) و حال آنکه مطابق با اظهارید صاحب لؤلؤ و امثال او نامبرده نجم الدین علی بن عمر معروف بد دیرانست .

و بطوریکه از اجازه‌ی ابناء زهره‌ی علامه استفاده میشود دیران در علم منطق و هندسه و آلات رصد اعلم معاصران خود بوده و از همه بزرگان شافعی برتر و والاتر بشمار می‌آمده و کتاب شمسیه و آثار دیگر را در منطق و امثال آن بیادگار گذارده .

ذیلاً باید بگویم محدث نیشابوری نامبرده را در چند موضع از رجال خود نامبرده و او را از فضلاء شیعه قلمداد میکند و بطوریکه میدانیم وی سخت اشتباه کرده و ما بزودی ذیل احوال محقق طوسی بد حقیقت این مطلب اشاره

(۱) ممکن است نسخه مؤلف اشتباه بوده چنانچه چاپ بمبئی عمر و کاتبی نوشته یا علی بن عمر بوده و علی را عطف بر ما قبل گرفته والا نسخه چاپ نجف که در این عصر ضعیف شده صحیح چاپ شده یعنی علی بن عمر .

خواهیم کرد .

مؤلف گوید شیخ یوسف در لؤلؤه از محبوب القلوب نقل کرده روزی علامه حلی در حضور شاه خدا بنده با علماء سنت مبارزه میکرد پس از آنکه مباحثه باتمام رسید و حقانیت مذهب شیعه را اثبات کرد خطبه‌ی بلیغی مشتمل بر حمد خدا و صلوات بر رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام ایراد نمود .

سید موصلی که در آن مجلس حضور داشت و تا آن هنگام مهر سکوت بر دهان زده ناگهان عقده‌ی حسادتش تر کیده گفت دلیل شما بر جواز صلوات بر غیر انبیا چیست ؟ علامه بلافاصله این آیه را تلاوت کرد «الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا ان الله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون » آنها که سوگوار میگردند جمله‌ی استرجاع را میگویند و بر اینان که هدایت یافته اند درود و رحمت خدا باد !

موصلی از راه مکاربه و حسادت گفت چه مصیبتی بر خاندان پیغمبر رسیده که مستحق صلوات باشند ؟!

علامه بلافاصله پاسخ داد سخت‌ترین مصیبت و بالاترین اندوه این است که مانند توئی که بدیشان بستگی داری منافقان از جهال را که مستوجب نفرین و نکالند بر خاندان پیغمبر برتری میدهی .

حاضران از بدیهه بدیهی گوئی علامه بشکفت آمده و همگی خندیدند و موصلی را مورد اهانت قرار دادند !

یکی از سراینندگان بدین مناسبت گفته :

از العلوی تابع ناصبیا
بمذهبه فما هو من ابيه
و کان الکلب خیرا منه حقا
لان الکلب طبع ابيه فيه

هنگامیکه علوی زاده‌ای از آئین ناصبی پیروی کند بدیهی است که او علوی نبوده و خود را بعلی بسته ثابت است که حقیقتاً سگ از چنین آدمی برتر

است زیرا سگ طبیعت پدرش را دارد .

سگ بر آن آدمی شرف دار که دل اهل حق بیازارد

صاحب لؤلؤه پس از این اظهار داشته علامه بمناسبت همین مباحث کتاب کشف الحق ونهج الصدق را تألیف کرد (۱) و قاضی نور الله در آغاز کتاب احقاق الحق بد خلاصه ای از مناظره علامه اشاره کرده و براهینی که معظم له مخالفان خود را بتوسط آن بیچاره ساختند و وسیله تشیع شاه و پیروان او را بوجود آورده و مذاهب باطله را از مملکت او ریشه کن ساختند و متزلزل نموده ایراد کرده و متعرض است که بر اثر این اقدام خدا پسندانه ی علامه مذهب تشیع همه جا را فرا گرفت و خطیبان در کلیه قلمرو خدا بنده خطبه بنام ائمه طاهرین آغاز میکردند و درهم و دینار بنام آنان سکه میزدند و علماء مذاهب اربعه خوار و ذلیل گردیدند ! مؤلف گوید : دلیل بر آنکه صلوات بر ائمه در نماز واجب و در غیر آن مرجح است آنستکه مسلمانان بر این حقیقت اجماع کرده اند و سیرت قاطعه شان بر آن جاری بوده و هیچیک تا روزگار سید هموصلی دم از مخالفت نزده اند آری جهت مخالفت اوهم از این نقطه ی نظر بوده که وی در عداد فاضلان نبوده و از دایره پیروان اهل بیت رسالت خارج بوده تاچه رسد که او را از بستگان اهل بیت بدانیم .

علاوه بر آیه شریفه نصوص دیگری که از مقام وحی و تنزیل رسیده و باندازه در نزد ارباب فضل از شیعه و منی شهرت دارد که قابل هیچگونه انکاری برای مدعیان باطل نبوده تا چه رسد به منصفان و مطلعان .

بهتر آنست پایان این موضوع را بمطالبی که احمد بن حجر سابق الذکر صاحب صواعق محرقه که دشمنی و عداوت عجیبی با خاندان عصمت داشته خاتمه

(۱) این کتاب را علامه باشاره ی شاه خدا بنده تألیف کرده و در آغاز آن بی نهایت از شاه تمجید نموده و او را به داشتن نفس قدسه و ریاست ملکیه و روشن فکری و حدس صائب و پیروز بر دشمنان و منصور از طرف خدا ستوده .

دهیم او ذیل آیه « ان الله و ملائکته یصلون » الخ مینویسد بحدیث صحیح از کعب ابن عجره روایت شده هنگامیکه این آیه شریفه نازل شد بعرض رسانیدیم یا رسول الله دانستیم چگونه بر شما سلام نمائیم لیکن نمیدانیم چگونه بر شما صلوات بفرستیم فرمود بگوئید « اللهم صل علی محمد و علی آل محمد » .

در روایت حاکم بعرض مبارک رسانیدیم بر شما خاندان چگونه صلوات فرستیم فرمود چنان بگوئید .

از این هر دو حدیث بدست می آید مراد آیه صلوات بر خاندان عصمت بوده والا صحیح نبود پس از نزول آیه بلافاصله از صلوات براهل بیت سؤال کنند و چنانکه رسول خدا ﷺ پاسخ داده جواب بشنوند و اینک که با چنان پاسخی رو بر و شدند ثابت میشود صلوات بر خاندان پیغمبر از جمله مأمور بد بوده که پیغمبر اکرم آنرا بمنزله خود قرار داده زیرا منظور از صلوات تعظیم از خاندان نبوت است، و تعظیم از خاندان نبوت مساوی با تعظیم از مقام نبوتست بهمین مناسبت پیغمبر اکرم ﷺ آنرا با اتفاق خود زیر کسا برد و فرمود « اللهم انهم منی و انما منهم فاجعل صلواتک و رحمتک و مغفرتک و رضوانک علی و علیهم » پرورد گار اینان از منند و من از ایشانم پس آنرا مورد صلوات و رحمت و بخشایش خود قرار بده و خشنودی خود را نصیب من و ایشان بگردان و شکی نیست در آیه مزبور خدا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان او درود فرستاده و از مؤمنان درخواست نموده تا بر ایشان صلوات فرستند!

روایتی بنقل پیوسته که پیغمبر ﷺ فرمود بر من صلوات بترأء نفرستید برسیدند صلوات بترأء کدامست؟! فرمود نگوئید « اللهم صل علی محمد » پس از آن سکوت کنید بلکه بگوئید « اللهم صل علی محمد و علی آل محمد »

تا بدینجا نقل اظهار نظر ابن حجر با تمام رسید .

مؤلف گوید تا بحال در هیچیک از مدارک دیده نشده از علامه شعری نقل کرده باشند و ممکن است معظم له دارای طبع شعر نبوده و الا میبایست مطالب

حقانی را محض برای اینکه زود تر بخاطر بماند بصورت نظم در آورد .
 آری در این اواخر مجموعه ی از یادگارهای برخی از فضلا بدستم رسید
 که اشعار ذیل را از درر طبع او نقل نموده .

لیس فی کل حاله انا محتاج ولا انت قادر ان تنیلا
 فاغتنم حاجتی و یسرك فاحرز فرصة تسترق فیها الخلیلا

چنان نیست که همه وقت من نیازمند باشم و تو هم همه وقت بتوانی نیاز
 مرا بر آوری بهتر آنست اکنون که نزد تو آمده ام نیازمندی مرا غنیمت
 شماری و بینیازی خودت را مغتنم بدانی و با این فرصتی که داری دوستی برای
 خود بر بائی و در آن مجموعه اظهار داشته علامه حلی در آغاز نامه ای که به
 خواجه نصیر فرستاده و از لشکر شاه خدا بنده مرخصی خواسته تا از سلطانیه
 بعراق رود اشعار ذیل را نگاشته و انشاد نموده !

محبتی تقضی مقامی و حالتی تقضی الرحیلا
 هذان خصمان لست افضی ، بینهما خوف ان امیلا
 ولا یزالان فی اختصام حتی نری رأیک الجمیلا

علاقه مندی من بشما ایجاب میکند تا در مقامی که دارم باقی باشم و حالت
 من تقاضا دارد تا کوچ نمایم بدیهی است ایندو دو دشمنی هستند که من نمیتوانم
 بسادگی میان آنها داوری نمایم چه آنکه میترسم بامن از راه ستیزه در آیند
 آری ایندو پیوسته در عداوتند تا بد بینیم رای پسندیده شما چگونه داوری
 میکند از تذکره ی شیخ نور الدین علی بن عراق مصری نقل کرده شیخ تقی الدین
 ابن تیمیه که از دانشمندان اهل سنت و معاصر با شیخ جمال الدین علامه بوده
 و در پنهانی باوی مخالفت شدید داشته این ابیات را علامه باو نوشت :

لو کنت تعلم کلما علم الوری طراً لصرت صدیق کل العالم
 لکن جهلت فقلت ان جمیع من بهوی خلاف هواک لیس بعالم
 هر گاه تو از آنچه همگان با خبر ند اطلاع میداشتی مسلماً دوست همه ی

دانشمندان بودی لیکن متأسفانه از بسیاری از دانشها بی خبری و میگوئی هر کسی که برخلاف هوای نفسانی تو رفتار کند او دشمنند نمیباشد !
 شیخ شمس الدین محمد بن محمد بن عبدالکریم موصلی در پاسخ او این قطعه را فرستاد :

یا من یموّه فی السّؤال مسفطاً ان الذی الزمت لیس بلازم
 هذا رسول الله یعلم کلّما علموا وقد عاده جلّ العالم

ای کسیکه سفسطه میکنی و با شعر خود مرا ملزم نموده‌ی چنان نیست که پنداشته‌ی زیرا رسول خدا همه چیز را میدانست و حال آنکه خدا کثرت باخبران با او دشمنی میکردند !

(۸) **تقی الدین حسن بن علی بن داود حلّی** از دانشمندان رجالی و معروف به ابن داود است .

ابن داود از دانشمندانی است که فنون معموله را دارا بوده و در فضل و کمال از سرشناسان روزگار خود بشمار می آمده .

دانشمندان از نامبرده به سلطان الادباء والبلغاء و تاج المحدثین والفقهاء تعبیر کرده اند !

ابن داود از اقران علامه حلّی و شرکاء درس وی بوده و از عده‌ای از مشایخ علامه از قبیل محقق حلّی و سید احمد بن طاوس و شیخ مفید الدین جهّم روایت می کرده !

شهید اول بتوسط شیخ علی بن احمد مزیدی و ابن معیه وامثال ایشان از وی روایت می کرده و او را در ضمن اوصاف چندی در اجازه‌ی خود چنین ستوده:
 سلطان الادباء ملك النثر والنظم المبرز فی النحو والعروض (۱)

(۱) شهید اول اجازه‌ی مزبور را برای شیخ شمس الدین محمد بن نجده مرقوم داشته و تاریخ کتابت آن هم ماه مبارک رمضان سال ۷۷۰ هجری بوده .

و شہید ثانی در اجازہ خود (۱) اورا بعنوان صاحب تصنیفات غزیرہ و تحقیقات کثیرہ ستودہ و از جملہ آثار او کتاب رجالش را نام میبرد و می افزاید ابن داود در این اثر رویہ ایرا بکار برده کہ پیش از این در آثار اصحاب ما سابقہ نداشته و باندازہ سی مجلد در فقہ و عربیت و منطق و عروض و اصول الدین مابین نظم و نثر مختصر و مطول تألیف نموده .

مؤلف گوید : آری چنانست کہ شہید ثانی اظهار داشته و کسیکہ بخواهد از فہرست مفصل آنها اطلاع پیدا کند بکتاب رجال مزبور مراجعہ نماید و ما بغیر از کتاب منظوم او کہ تبصرہ علامہ را بنام الجوہرہ بنظم در آورده بباقی کتب او دسترسی نداشته ایم (۲)

صاحب نقدالرجال در شرح حال او مینویسد: ابن داود از اصحاب مجتہدان ماست و شیخی جلیل و از شاگردان محقق نجم الدین حلّی و سید جمال الدین ابن طاوس بوده و بیشتر از سی اثر در نظم و نثر بیادگار گذارده.

(۱) اجازہ مزبور را شہید ثانی برای شیخ حسین والد شیخ بہائی نوشت و در آن وی را چنین ستودہ و الشیخ الفقیہ الادیب النجوى العروضى ملك الادباء والشعراء، وتاریخ این اجازہ مفصلہ سوم جمادی الاخرہ سال ۹۴۱ ہجری بودہ .

(۲) اسامی کتب مزبور بطوری کہ در رجال وی کہ در روزگار ما بطبع رسیدہ و ما پیش از طبع باستفاساخ قسمتی از آن موفق شدیم مینویسد: در فقہ تحصیل المنافع والتحفۃ السعدیہ والمقتصر من المختصر والكافی و النکت والشرائع وخلاف المذاهب الخمسة وتکملةالمعتبر ناتمام والجوہرۃ فی نظم التبصرۃ والدمۃ منظوم صلوات وعقدالجواهر در اشباہ و نظائر منظوم و اللؤلؤہ منظوم ناتمام والمرائض فی الفرائض منظوم و عدة الناسک فی قضاء المناسک منظوم و الرجال (کتاب مزبور) وامثال اینها از کتب فقہیہ دیگر و کتب اصول الدین و امثال آن عبارتند از الدر الثمین منظوم والخریدة العذراء منظوم والدرج و احکام القضیہ من احکام القضیہ در منطق وحل الاشکال در منطق والبغیة والاکلیل التاجی وقرۃ عین الخلیل و شرح قصیدۃ صدر الدین الساوی و مختصر الايضاح و حروف المعجم و مختصر الاسرار در علم نحو .

ابن داود در علم رجال کتابی بطرز شایسته‌ای ترتیب داده متأسفانه اغلاط بسیاری در آن دیده میشود .

مؤلف گوید : ممکن است منظور وی از اغلاط مزبور اشتباهاتی باشد که در اوصاف رجال وضبط اسماء و القاب و اقوال دچار گردیده چنانچه ما بالعیان با اشتباهات مزبور برخورد کرده‌ایم .
 ومولانا عبدالله شوشتری محقق معروف در یکی از حواشی خود بر تهذیب شیخ مینویسد کتاب ابن داود را شایسته برای مدرکیت رجالی نیافتم زیرا به اشتباهات بسیاری که از متقدمان نقل کرده و تنقید و تمییزی که نموده برخورد نموده‌ایم !

و میرمصطفی صاحب نقدالرجال نیز شاگرد محقق شوشتری بوده و حداکثر تحقیقات رجالی خود را از او استفاده کرده چنانچه ابن داود در ذیل احوال سید احمد بن طاوس نوشته بیشتر فوائد این کتاب از اشارات و تحقیقات اوست بنابراین اظهاریه صاحب امل که اغلاط مزبور را مربوط به ایراد هائیکه ابن داود بر علامه گرفته درست نخواهد بود (۱)

(۱) از علامه امین عاملی در اعیان الشیعه نقل شده نامبرده ذیل گفتار صاحب امل الاصل نوشته اغلاط کثیره‌ای که تفریشی اظهار داشته آنها نیست که وی پنداشته زیرا ایراداتی که ابن داود بر علامه وارد آورده حد اکثر آنها صحیح است و این چنین ایرادات بیچاره معمولاً غلط نام نمیبیرند بلکه منظور از اغلاط آنستکه ابن داود بسیاری از اوقات کلمه کشی را بجای نجاشی بکار برده و یا از کتابی مطلبی را نقل کرده که آن مطلب در آن کتاب وجود نداشته و یا دو نفر را بیک نفر و یک نفر را بدون نفر اشتباه کرده و همچنین اغلاط دیگری را که در ضبط اسماء و امثال اینها بکار برده بدیهی است ضبط صحیح و رفع اشتباهات را اعلام پس از او متعرض شده‌اند از قبیل نقدالرجال و امثال آن بنابراین نمیتوان گفت کتاب ابن داود حائز مقام ارجمندی است که کتب دیگر دارای آن نمی‌باشند بلکه می‌توان آنرا از

.....

مابقی کتب رجال فروتر دانست آری ترتیب شایسته‌ایرا در آن بکار برده و اسماء رجال و اسماء آباء و اجداد آنانرا بحروف تهجی گرد آورده و او نخستین کسی است که چنین رویه‌ای را برای خود اتخاذ کرده و دیگران تا به امروز از وی پیروی کرده‌اند و خود در آغاز کتابش مینویسد: من نخستین کسی بودم که در این دریا با چنین رویه‌ای بشناوری پرداختم آری رجالبهای سنی و شیعه پیش از او چنین رویه‌ای را نداشتند هر چند کتب خود را بحروف تهجی آراسته بودند لیکن ترتیب ناقصی را رعایت میکردند چنانچه حسن را پیش از حسان و حسن بن علی را پیش از حسن بن احمد مینوشتند لیکن ابن داود این تقیصه را برطرف کرد و این موضوع حاکی از خوبی سلیقه و روشن نگری اوست علاوه بر این ابن داود نخستین کسی است که رموزی را برای اسامی کتب ترتیب داد و دیگران در این عمل نیز از وی تبعیت کردند و اسامی کتب را بطور رمز در کتب خود ایراد نمودند.

پیش از این گفتیم از جمله اغلاطی را که ابن داود دچار گردیده آنست که مطالبی را از کتابهایی نقل کرده که اصل مطالب در آن کتابها وجود نداشته صاحب ریاض از این اعتراض پاسخ داده این چنین اتفاقی دلیل بر آن نیست که کتاب نامبرده از درجه‌ی اعتبار ساقط باشد زیرا بیشتر این چنین اتفاقات از اختلافات نسخ بوجود می‌آید و گاهی خود مؤلفان زیاداتی بر کتاب می‌افزایند آنهم پس از آنکه کتبشان در دست مردم قرار میگیرد و نمیتوانند نسخ پخش شده را مانند نسخه فعلی خود تصحیح نمایند چنانچه در مؤلفات معاصرین باین موضوع کاملاً میرسیم بخصوص کتب رجال که مؤلفان آنها روز بروز با اسامی رجال که در دست استفاده‌شان قرار میگیرد می‌افزایند و نظیر این عمل را در فهرست منتجب الدین و شیخ و نجاشی دیده‌ام بخاطر دارم در شهرساری به نسخه‌ای از خلاصه علامه حلی دست یافتم که آنرا یکی از شاگردانش استنساخ کرده بود و خط خود علامه بر آن بچشم میخورد بالاخره مطالبی در این نسخه دیدم که با نسخه‌های مشهور آن کاملاً مخالفت داشت بلکه در آن نسخه اسامی و احوال بسیاری از رجال که در کتب مشهوره بوده وجود نداشتند. از محدث نوری نقل شده دانشمندان در باره کتاب مزبور سه دسته تقسیم شده‌اند برخی در باره آن غلو دارند از قبیل شیخ حسین والد بهائی در درایه خود مینویسد رجال

ابن داود بطوری که در رجال مزبور ذیل احوال خود متعرض شده در پانزدهم

جمادی الاولی سال ۶۴۷ (خمر) متولد شده (۱)

(۹) ابو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی و بنقل بعضی

حلبی . از فضلا و فقها و سرشناسان علم و کمال بوده .

ابن داود برای کافی است و باوجود آن بکتاب دیگری نیازمند نمیباشیم دسته‌ای از قبیل علامه شوشتری کتاب مزبور را اصولاً قابل اعتماد ندانسته دسته‌ی سوم ابن داود را بی‌نهایت ستوده‌اند و از رویه‌ی او پیروی نموده و او را تاج المحدثین و الفقهاء دانسته‌اند !

(۱) در نسخهٔ رجال منطبعه و رجال بحر العلوم تولد او را در پنجم جمادی الاخره

نوشته‌اند گویا نسخه‌ایکه در دست انتفاع مؤلف بوده نادرست بوده و یا کلمه عشر اضافه شده و الاخری به الاولی اشتباه شده .

وشگفت اینجاست با شهرتی که دارد دانشمندان سال وفات او را ننوشتند آری بنوشته‌ی

مصنفی المقال تا سال ۷۰۷ هجری که اتمام رجالش بوده حیات داشته .

ابن داود طریقه روایتی خود را در رجال مزبور چنین مینویسد : طریق من به شیخ

طوسی از ناحیه محقق حلی از پدرش از جدش از عربی بن مسافر از الیاس بن هشام از

ابوعلی ابن الشیخ از پدرش شیخ طوسی و طریق من بشیخ صدوق از ناحیه محقق از شیخ

تاج الدین دربی و سید محی الدین محمد بن زهره از ابن شهر آشوب از محمد و علی فرزندان

عبدالصمد از پدرشان از ابوالبرکات جوزی از شیخ صدوق و طریق من بمفید از محقق حلی

از تاج الدین دربی و از پدر محقق از پدرش و از نجیب الدین نما از ابن ادریس حلی

عربی بن مسافر از الیاس حائری از ابن الشیخ از شیخ طوسی از شیخ مفید و طریق من بشیخ

سلار از ناحیه محقق حلی از نجیب الدین نما و فخار بن معد از ابن ادریس و شیخ تاج الدین

دربی جمعاً از عربی بن مسافر از الیاس از ابن الشیخ از سلار و طریق من بسید مرتضی از

ناحیه محقق از حسن دربی و ابن زهره از ابن شهر آشوب از ابوصمصام مروزی از ابوعبدالله

حلوانی از علم الهدی و طریق من به تقی حلبی از محقق از فخار موسوی از شاذان بن جبرئیل

از عبدالله طرابلسی از قاضی ابوکامل از تقی حلبی و طریق من بنجاشی از ناحیه محقق

کتاب تحف العقول عن آل الرسول از آثار اوست .

کتاب مزبور کتاب مبسوطی است و مشتمل بر فوائد بیشماری که همواره مورد توجه اصحاب اعلام ما بوده .

ابن شعبه در این کتاب اخبار نبویه و ائمه طاهرین و پند و اندرز شایان تمجید آنان را بترتیب ایراد کرده و در پایان آن دو حدیث قدسی را که از طرف حق متعال بموسی و عیسی وحی شده و مشتمل بر حکم و نصایح عالیله الهیه است متذکر شده و بابی از مواعظ مسیح را که در انجیل آمده ایراد کرده و باب دیگری در توصیفی مفضل بن عمر که به شیعه نموده تشکیل داده .

و شیخ مفیدالدین جهم از فخار موسوی از عبدالحمید بن تقی از ابوالرضا راوندی از ذوالفقار علوی از نجاشی و طریق من بکشی از محقق از مفیدالدین بن جهم از سید شمس الدین فخار از ابومحمد قریش بن سبیب از حسین سه راوی از ابوعلی ابن الشیخ از پدرش ابو جعفر ضوسی از عده از اصحاب از ابو محمد تلخیصی از کشی رحمهم الله .

از آثار نظامی ابن داود قصیده ایست که در سوک شیخ محفوظ بن وشاح متوفی ۶۹۰ هجری سروده :

لك الله اى بناء تداعى	و قد كان فوق النجوم ارتفاعا
واى علاء دعاء الخطوب	قلبي ولولا الردى ما اطاعا
واى ضياء ثوى فى الثرى	وقد كان يخفى النجوم التماعا
لقد كان شمس الهدى كاسمه	فارخى الكسوف عليه قناعا
فوا اسفا اين ذاك اللسان	اذا رام معنى اجاب اتباعا
و تلك البحوث التى ماتمل	اذا مل صاحب بحث سماعا

از اوست :

افما نظرت الى كلام محمد	يوم الندير و قد اقيم المحمل
من كنت مولاه فهذا حيدر	مولاه لا يرتاب فيه محصل
نص النبى عليه نصاً ظاهراً	بخلافه غراء لا تتأول

ابن شعبه در آغاز کتاب مزبور مینویسد: ما در این کتاب مقامات حجج طاهرین را رعایت کرده و در تعقیب نصایح حضرات معصومین چهار وصیت از کلمات عالیه که مناسبت با کتاب حاضر داشته ایراد نموده و محض برای تخفیف اسانید آنها را اسقاط نمودم و این کتاب را برای مسلمانانی تألیف کردم که عارف باحوال ائمه طاهرین باشد و گفتار آنانرا از دل و جان بپذیرد و کلیه اختیارات خود را بخواست آنان قرار دهد. بدیهی است لطائفی که در این کتاب ایراد شده بالاتر از آنند که کسی بتواند بحقیقت آنها پی ببرد و خردمند خود منصفانه بدین حقیقت قضاوت خواهد کرد.

مؤلف گوید: اظهاریه ابن شعبه ثابت میکند تا چه اندازه کتابش مورد اعتبار بوده مخصوصاً که بیشتر اخبار مرسله اش از راه اسقاط سند بوده و در عین حال پیوستگی با معصوم دارد و چنان نیست که اسقاط سند از ناحیه ابهام راوی باشد و این موضوع در صحت اخبار جازم بحقیقت پیوسته و استواری این موضوع خبر را مظنون الصدق قرار میدهد و در نتیجه در ردیف اقسام صحیح قرار میگیرد!

و از آثار او کتاب مختصری است بنام التمهیص در این کتاب اخبار ابتلاء مؤمن را یادآوری کرده.

شیخ ابراهیم قطیفی در کتاب الفرقه الناجیه مکرر از آن کتاب نقل کرده و آنرا از آثار ابن شعبه دانسته و مؤلفش را بفضل و علم و فقه و بزرگواری ستوده. علاوه بر او قاضی نورالله شوشتری و صاحب ریاض و صاحب شرح زیارة الجامعة که پیش از این بنام او اشاره کردیم کتاب مزبور را از آثار ابن شعبه دانسته اند هر چند صحت این نسبت نزد ما بحقیقت نه پیوسته و ما پس از این ذیل احوال شیخ ابوعلی بن همام بجهت اختلاف مزبور اشاره خواهیم کرد (۱)

(۱) مؤلف ذیل احوال ابوعلی محمد بن احمد جنید بغدادی به نام و نسب و شرح حال ابوعلی بن همام اشاره کرده مینویسد: کتاب تمهیص که دارای هزار بیت تقریبی است و مشتمل بر احادیث شدت گرفتاری مؤمن و اینکه گرفتاریهای او موجب تمهیص گناهان اوست بوده

مؤلف پس از این مینویسد : نامبرده غیر از

شیخ امام فقیہ صالح افضل الدین حسن بن علی بن ماہابادی سابق الذکر
است و همچنین مشارالیه غیر از

شیخ حسن بن علی بن اشناس سابق الذکر است کہ در بعضی از کتب توثیق

نزد ما موجود است در آغاز این کتاب بطوریکہ رسم قدما بوده نسبت احادیث باسم و رسم به
بوعلی داده شدہ و من یقین دارم کہ کتاب مزبور از آثار بوعلی است و از تألیف دیگر
نمی باشد .

محدث نوری در خاتمه مستدرک از بہار نقل کردہ کتاب تمحیص از آثار یکی از قدماء
اصحاب ماست و از قرائن آشکار و روشن بدست می آید کہ کتاب مزبور از آثار بوعلی و محمد
ابن ہمام است و متانت کتاب مزبور دلیل بر فضل مؤلف است و ہر گاہ برستی از آثار بوعلی
ابن ہمام باشد کہ فضل و توثیق او ہویداست . محدث نامبرده اظہار داشتہ از قرائن فوق
چیزی را یاد نکرده ممکن است یکی این موضوع باشد کہ وی در باب سرعت بلاہ بمؤمنین
مینویسد : حدثنا ابوعلی محمد بن ہمام قال حدثنی عبداللہ بن جعفر الخ و این معنی در
بیشتر از کتب قدما معروف بودہ کہ راویان از شاگردانشان در آغاز کتب خود از روایتشان
اخبار میکردند چنانچہ در کافی و کتب صدوق این موضوع بخوبی آشکار است از این
قرینہ میفہمیم کہ کتاب تمحیص از آثار بوعلی است لیکن شیخ ابراہیم قطیفی کتاب تمحیص را
از ابن شعبہ دانستہ و پنج حدیث از آن نقل کردہ صاحب ریاض اظہار داشتہ گفتہ مجلسی
کہ تمحیص از آثار دیگران نیست و تألیف بوعلی است محل تأمل است زیرا شیخ ابراہیم
اقرب و عرف از مجلسی است علاوہ بر اینکہ قدما کتاب تمحیص را ذیل احوال بوعلی از
وی نقل نکرده اند پس از این نوشتہ تا بحال ندانستم صاحب تحف العقول در چہ طبقہ ای از
اعلام شیعہ است .

از سید حسن صدر قدہ نقل کردہ اند ابن شعبہ در طبقہ اعلام پیش از مفید بودہ و شیخ
مفید از کتاب تحف العقول نقل می کردہ و کتاب تمحیص از آثار اوست و اینکہ بعضی آن را
بمناسبت اینکہ نام بوعلی در آغاز آن آمدہ از وی دانستہ اند اجتناب مقابل نص است .

او از ناحیهی ابن طاوس رسیده و صاحب کتاب کفایه در عبادات و اعتقادات و رد
برزیدیه و امثال اینها و او از متقدمان دانشمندان است (۱)
و همچنین نامبرده غیر از
سید حسن بن علی بن شدقم مدنی حسینی است (۲)

(۱) ابن اشناس مزبور غیر از ابوعلی حسن بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن اشناس
بزاز یکی از روات صحیفه سجادیه است .

(۲) امل الامل مینویسد : نامبرده فاضلی عالم و جلیلی محدث و شاعری ادیب بود
از آثار اوست الجواهر النظامیه من حدیث خیر البریه این کتاب را بنام نظام شاه پادشاه
حیدرآباد تألیف کرده و از شیخ حسین والد شیخ بهائی و شیخ نعمت الله ابن خاتون روایت
میکرده سید کبیر اورا در سلافه نام میبرد و مینویسد در روزگار جوانی به دیار هند رفت
و مقامی ارجمند پیدا کرد یکی از پادشاهان آن سرزمین دخترش را بهمسری او در آورد
و اورا از مراتب عالیہ برخوردار ساخت و هر سال مبلغ هنگفتی بدیار خود میفرستاد و عمارات
و منازل عالی برای خود احداث میکرد پس از درگذشت پدر زنش با اتفاق خاندان خود
بوطن خویش بازگشت و از عمارت احداثی خود بهره میبرد و میپنداشت که عمان ریاست را
در محل خود خواهد داشت برخلاف انتظار هیچگونه موقعیتی پیدا نکرد ناچار بار دیگر
بهند مسافرت کرد همان عظمت و اهمیت را بدست آورد و همانجا بود تا وفات یافت
از اوست :

لابد للانسان من صاحب
فأصبح کریم الاصل ذاعفة
بیدی له المکنون من سره
تأمن وان عاداك من سره

و اشعاری از فرزندش محمد و برادرش حسین که هر دو در اعلام عصر بوده اند
نقل کرده است .

در نزهة الخواطر مینویسد : نامبرده سیدی شریف بود و اصلاً از مردم مدینه منوره
بشمار می آمد و در احمد نکه و جنیر هندوستان متوطن شد و پس از نقل مطالب فوق که از
امل الامل و سلافه نقل کرده مینویسد : بطوریکه از تاریخ آداب اللغة استفاده میشود جز سوم

صاحب بحار الانوار نوشته کتاب زهرالریاض و زلال الحیاض از آثار اوست و افزوده ظاهراً نامبرده از دانشمندان امامیہ است و کتاب مزبور تاریخی است مشتمل بر اخبار کثیر و فوائد بیشمار !
مؤلف گوید : آری چنانست کہ مجلسی اظهار داشته و من خود چندی قبل نسخہی از آنرا در اصفہان دیدہ ام .

و همچنین نامبرده غیر از

حسن بن علی مشہور بہ ابن عشرت متقدم الذکر است کہ شرح احوال او را در ترجمہی احمد بن فہد حلّی ایراد کردیم .

(۱۰) ابو محمد حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی عالمی عارف و واعظی معروف و موجّہ و صاحب اوصاف پسندیدہ بودہ .

نامبرده از دیلمیانی است کہ در کوههای دیلم نزدیک بہ قزوین میزیستند دیلمیہا بنادانی و بی علاقہگی بہ دین و نابخردی مشہور و ضرب المثلند و در بخشی از اخبار نکوہش این دستہ از مردم بسیار نقل شدہ .

تلخیص الآثار مینویسد : طالقان شہریست مشتمل بر آبادیہای بسیاری واقع در میان قزوین و گیلان و مقرّ آن در کوههای دیلم است .

ممکن است منظور از دیلمیہا کہ مورد نکوہش اخبار واقع شدہ اند افرادی ہستند کہ در این روزگار آنرا اگراد قزوین مینامند زیرا نامبردگان در سر زمین دیلم یا نزدیک بہ آن میزیستند و صفات ناپسندی در آنها ہویدا است .

و یا منظور از دیالمہ متجاوزان ستمگری ہستند از مازندرانیاہا زیرا برخی

زهرالریاض او جزء موزہ بریطانیاست و خود او چنانچہ در خلاصۃ الاثر آمدہ در ماہ شوال سال ۱۰۴۶ ہجری وفات یافتہ .

از اعیان الشیعہ نقل شدہ نامبرده سال ۹۴۲ در مدینہ متولد شدہ و در ۱۴ صفر سال ۹۹۹ ہجری در سن ۵۷ سالگی در دکن وفات یافت و فرزند کوچکش طبق وصیتش او را بمدینہ نقل کردہ مدفون ساخت .

از مورخان نوشته‌اند مازندران استانی است مشتمل بر شهرهای چندی که در سرزمین جبل نزدیک به قزوین واقع شده و دیلمیها در آنجا ساکنند .
وهم منظور از دیالمه افرادی بوده که بمقام وزارت عباسیها اختصاص یافته‌اند و آنها را ملوک مازندران میگویند .

و بعضی شهر رود بار را از جمله بلاد دیلم بشمار آورده‌اند و ضرب -
المثل‌های مزبور و صفات نکوهیده مربوط به ساکنان این شهرهاست .

زیلا باید گفته شود شیخ ابو محمد دیلمی از بزرگان اصحاب شیعه و محدثان ما بشمار می‌آید آثاری دارد از جمله ارشادالقلوب در دو مجلد .
نسخه‌های چندی از این کتاب را دیده و صاحب بحار و وسائل از آن بسیار نقل کرده‌اند و مورد اعتمادشان بوده !

آری در اینکه مجلد دوم از آثار او بحساب می‌آید یا ملحق بآن گردیده خالی از نظر نیست زیرا بطوریکه از وضع کتاب و خطبه آن پیداست دارای پنجاه و پنج باب بوده و کلیه‌ی آن در مواعظ و پند است و تمام ابواب مزبور در مجلد اول پایان رسیده علاوه بر اینکه در مجلد دوم که ویژه‌ی اخبار مناقب بوده ابیاتی از حافظ رجب بررسی که از اعلام قرن نهم بوده و در مناقب ائمه سروده در آن بچشم میخورد !

مجملاً دیلمی یا معاصر با علامه حلی است و یا با شهید اول و یا با اندکی فاصله متأخر از آنهاست زیرا احمد بن فهد صاحب عدة الداعی از او بعنوان حسن ابن ابی الحسن دیلمی تعبیر کرده و مسلماً ابن فهد مقدم بر حافظ بررسی و طبقه‌ی او بوده سید علیخان شیرازی در مدح کتاب ارشاد گفته :

هذا کتاب فی معانیه حسن

للدیلمی ابی محمد الحسن

اشهی الی المضنی العلیل من شفا

وألذ فی العینین من غمض الوسن

کتاب ارشاد که از آثار شایسته ابو محمد حسن دیلمی است بر اثر دقائقی که در

آن بکار رفته انسان بیمار از شفای دردمندیش بهتر بدان علاقه مند است

و دیدگان از خواب ناز بهتر آنرا دوست میدارند!

و نیز او در مدح آن کتاب گفته:

اذا ضلّت قلوب عن هداها فلم تدر العقاب من الثواب
فارشدها جزاك الله خيرا بارشادالقلوب الى الصواب

هرگاه دلها از آئین هدایت روگردان شدند و نتوانستند ثواب و عقاب کیفر و پاداش را از یکدیگر امتیاز دهند آنها را بمنظور این که پاداش نیکی خدا نصیب تو کند بکتاب ارشاد القلوب راهنمایی کن تا از این رو پاداش شایسته کردار خود برسند!

از آثار دیلمی غرر الاخبار و درر الآثار و کتاب اعلام الدین فی صفات المؤمنین (۱) است.

علاوه‌ی بر آثار نثری ابیات شیوایی در پند و اندرز داشته از جمله:

صبرت ولم اطلع هوای علی صبری و اخفیت ما بی منک عن موضع الصبر
مخافة ان يشکو ضمیری صبابتی الیءدمعتی سرًا فتجری ولا ادری

شکیبائی در زیدم و از شکیبائی خود به عشق درونی خویش اطلاعی ندادم
و بلند محل شکیبائی را هم پنهان داشتم زیرا میدانستم هرگاه دل من از حقیقت
علاقه مندی من اطلاع پیدا کند در هنگام بی خبری من دست شکایت بجانب اشک چشم

(۱) محدث قمی در فوائد الرضویه مینویسد: نسخه اعلام الدین را که در روزگار

مؤلف یعنی سال هفتصد هجری نوشته بود مورد مطالعه قرار دادم در آنجا از کتاب البرهان

علی ثبوت الایمان ابو الصلاح تقی حلی نقل کرده بود همچنین خطبه بی الف حضرت امیر المؤمنین

علی علیه السلام را که بنام خطبه موقوفه است ایراد کرده این خطبه را علی علیه السلام در

هنگامی انشاد فرموده که اصحاب در مذاکره خود اظهار داشتند در میان حروف تهجی

حرف الف از همه بیشتر بکار میرود حضرت بداهة خطبه موقوفه را که خالی از الف است

انشاد فرمود چند جمله‌ی آن اینست: حمدت من عظمت منته و سبقت رحمته و تمت کلمته الی

آخرها و حدیث کساء معروف را نامبرده در کتاب غرر الاخبار خود ایراد نموده.

من دراز کند و آنهم بدون اطلاع من جاری گردد .
از اوست در تجسم کردن مرگ :

لاتنسوا الموت فی غم ولا فرح فالارض ذئب و عزرائیل قصاب
در سوک و سرور از مرگ فراموش مکنید زیرا زمین مانند گرگ و عزرائیل
چون قصاب است .

دیلمی در باب حزن از کتاب ارشاد مینویسد : در روزگار جوانی هر گاه
بخواندن دعا پیش از نماز شب مشغول میشدم و باین جملات میرسیدم : « اللهم
ان ذکر الموت وهول المطلع والوقوف بین یدیک تغصنی مطعمی ومشربی واغصنی
بریقی واقلقنی عن وسادی ومنعنی رقادی » « پروردگارا یاد مرگ و شب اول قبر
و توقف در حضور تو خوردن و آشامیدن را از خاطر من میبرد و آب دهان مرا
میخشکاند و مرا بیچاره میسازد و خواب را از دیدگانم میرباید » نظر باینکه
مصادیق آن جملات حقیقه را در خود نمیدیدم شرمنده میشدم ناچار وسیله‌ی
می‌جستم تا بدانسبب دروغ نگفته باشم و در مقام کردگار دم از نادرستی نزده باشم
بالاخره در آن هنگام که بخواندن جملات مزبوره مشغول بودم با خود چنین توجیه
میکردم ممکن است روزی بیاید که منم مصادیق آن جملات باشم تا اینکه « پیری
رسید و نوبت بخت جوان گذشت » نیرومندی رو بناتوانی گذارد و هنگامه‌ی مرگ
فرا رسید آنموقع حقایق جملات مزبور در نظرم مجسم میشد تا بحدیکه اگر
صبح میکردم امید شب نداشتم و اگر شب میکردم آرزوی زنده بودن صبح را
نداشتم و هر گاه قدمی برمیداشتم پای دیگر برای حرکت نداشتم و اگر لقمه‌ی
در دهان میگذاردم آب دهن آنچنان خشکیده بود که نمیتوانستم لقمه را فرو
برم آن هنگام میگفتم : پروردگارا هر گاه بیاد مرگ و اول قبر و توقف در حضور تو
می‌افتم خوردن و آشامیدن را از خاطر من میبرد و آب دهانم خشک میگردد
و مرا مضطرب میسازد و خواب را از چشم من میرباید و آسایش را از من سلب
میکند پروردگارا بیم از تو اندوه مرا طولانی ساخت و بدن مرا رنجور نمود

و پیری و فرتوتی را بر من مسلط نمود و از زن و فرزند رو گردان ساخت و مرا بناله در آورد و اشک چشمم را جاری نمود پروردگارا آتش اندوه مرا به آب بخشش خودت خاموش ساز و بر حمت خود غم مرا زائل گردان زیرا هیچ کاری بهتر از بیم از تو و هیچ عزتی بهتر از ذلیل در برابر تو و هیچ رستگاری جز بد اعتماد بر تو نمیباشد الخ (۱)

اسدالدین حسن بن ابی الحسن بن ابی محمد ورامینی معروف به قهرمان شیخ منتجب الدین در فهرست او را نام میبرد وی مناظری صالح بوده .
(۱۱) **حسن بن سلیمان بن خالد حلّی** .

امل الامل مینویسد : نامبرده از شاگردان شهید اول و فقیهی فاضل بوده و کتاب منتخب بصائر الدرجات تألیف شیخ اجل^۱ فقه کامل سعد بن عبدالله قمی قده از آثار اوست :

سعد بن عبدالله در روزگار حضرت امام حسن عسکری علیه السلام میزیسته و بقاء آنحضرت و حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مشرف گردیده و کتب چندی در فقه و امثال آن تألیف کرده از جمله بصائر الدرجات است که بنا بر نقل شیخ در فهرست دارای چهار جزء بوده و بطوریکه از منتخب مزبورش استفاده میشود حد اکثر اخباریکه در آن ایراد شده در مناقب و نوادر بوده و شیخ حر عاملی و علامه مجلسی در وسائل و بحار از آن بسیار نقل می کنند .

(۱) گوینده منام و نشان دیلمی حسن بن ابی الحسن دیلمی است که از مفسران قرن سوم هجری بوده و علامه کراچکی در کنز الفوائد خود از وی نقل نموده از تفسیر او نقل کرده اند هنگامی رسول خدا از جبرئیل پرسید آیا خداهم پیارسی ایجاد سخن کرده ؟ گفت : آری موقعی فرموده و چه کنم با مشتی خاک مگر اینکه پیام رزم آنها را ، بعضی این شعر حافظ را اشاره بدان دانسته اند :

گر مطرب حریفان این پارسی بگوید در رقص و حالت آرد رندان با صفا را
و همین حدیث را از کشکول شیخ بهائی نیز نقل کرده اند .

و کتاب بصائر مزبور غیر از بصائر الدرجات است که در دو مجلد است و از آثار شیخ افقه نبیل محمد بن حسن صفار مدفون در قم و از مشایخ نامی شیخ صدوق است و اثر ارزنده‌ی او در این روز گاران در دست انتفاع است و احادیثی را که در آن ایراد کرده بمثابه‌ی خرایج راوندی است که حداکثر خالی از اعتبارند بهمین مناسبت بسیاری از فضلا بدان توجه ندارند !

از آثار شیخ حسن حلّی کتابی است در رجعت و کتاب دیگری بنام :

المختصر (۱) و امثال اینها مجلسی از این دو کتاب بسیار نقل کرده .

صاحب ریاض پنداشته شیخ حسن از متقدمان اصحاب و معاصر با شیخ

مفید و امثال اوست و حال آنکه چنین نیست !

زیرا پس از چندیکه از نوشتن شرح حال حلّی گذشته بود به اجازه‌ای

از او دست یافتم که آنرا برای شیخ عالم موفق عزالدین حسین بن محمد بن حسن

حمویانی نوشته بود باینصورت :

عزالدین جزء اول و دوم کتاب خصال را که تصنیف شیخ فاضل سعید مرحوم

محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه فقیه قمی است از آغاز تا انجامش نزد

من قرائت کرد و من با و اجازه‌ی روایتی این چنین دادم از من از استاد عالم

شهید ولی آل محمد ابو عبدالله محمد بن مکی شامی از استادش سید عمیدالدین عبدالمطلب

ابن اعرج حسینی از جدش سید فخرالدین ابوالحسن علی از استادش سید

عبدالحمید بن فخار از سید ابوعلی فخار از استادش محمد بن ادریس از حسین بن

(۱) کتاب مزبور در رد کسانی است که حضور پیغمبر اکرم وائمه را در نزد محاضر

انکار میکنند و از آثار اوست تفضیل محمد و آل محمد علی الانبیاء و الملائکه و محدث قمی

در فوائد الرضویه مینویسد در پشت نسخه نهاییه تألیف علامه حلّی که از مملکات شیخ

بهائی بوده و آنرا وقف بر طلاب نموده و مهرزده بود بخطی که شبیه بخط شیخ بهائی بود

حدیثی از کتاب تفضیل آل محمد که منسوب به شیخ حسن بن سلیمان حلّی بوده از حضرت

سجاد علیه السلام نقل کرده و همچنین حدیث دیگری از ائمه روایت کرده !

رطبہ سوراوی از شیخ ابوعلی حسن بن محمد بن حسن طوسی از پدر بزرگوارش
شیخ طوسی از استادش شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان از شیخ صدوق محمد بن
بابوید .

اکنون عزالدین بهمین سند برای هر کس که بخواهد و همچنین باطرق
دیگر من که تمایل داشته باشد میتواند کتاب مزبور را روایت نماید خدای متعال
اورا از آنچه گرد آورده و نزد من و اساتید خوانده بهره کافی دهد و اورا برای
بکار بستن آنچه فرا گرفته موفق بدارد و من از او آرزو مندم تا در هنگام
قرائت و نشر کمالات و افادات از من خاطر ننماید زیرا در حدیثی وارد شده
من دعا لآخیه المؤمن نودی من العرش لك ما الف ضعف» کسیکه برای برادر
مؤمنش دعا کند از ناحیهی عرش خدا ندا میشود صد هزار برابر آن نصیب تو
خواهد بود .

در پایان اجازه نوشته او کتب عبدالله حسن بن سلیمان بن محمد و تاریخ
اجازه بیست و سوم ماه محرم الحرام سال ۸۰۲ هجری بوده والحمدلله وحده .
(۱۲) بدرالدین حسن بن سید جعفر بن فخرالدین اعرجی حسینی موسوی
عاملی کرکی .

بطوریکه از امل الامل و ریاض استفادہ میشود نامبرده استاد شهید ثانی
و پسر خالہی محقق کرکی است و از او و شیخ علی میسی روایت میکرده !
شیخ شهید در هنگامیکہ در کربک اقامت داشته برخی از کتبش را نزد
او خوانده و از او ہم روایت نموده .

شهید در شرح ارشاد نقا کرده نامبرده قطرہای از باران را پاک میدانستہ
و در اجازهی کبیرش از او بی نهایت ستایش کرده و اورا چنین ستوده : « وأروپها
ایضاً عن شیخنا الاجل الاعلم الاكمل ذی النفس الطاهرة الزکیه افضل المتأخرین
فی قوتیه العلمیة والعملیة» و در جای دیگر چنین از او برداشت کرده : « شیخنا الفقیه

الکبیر العالم فخرالسیادة و بدرها و رئیس الفقهاء و ابو عذرها (۱) السید حسن ابن السید جعفر بن السید فخرالدین بن السید حسن بن نجم الدین بن الاعرج الحسینی « از شیخ جلیل نورالدین علی بن عبدالعالی به طرق خود .

و نیز نوشته جمیع مصنفات و منشئات او را روایت میکنم و از آثار او کتب ذیل را نام برده است المحجة البیضاء و الحججة الغراء در این کتاب فروع شریعه را به ضمیمه حدیث و تفسیر آیات فقهی و امثال اینها گرد آورده کتاب طهارت آن که مشتمل بر هزار بیت است نزد ما موجود میباشد از آثار اوست : العمدة الجلیة فی الاصول الفقهیه هر مقدار از مطالبی که در آن تدوین نموده بود در نزد خود او خواندیم و هنوز کتاب مزبور را با تمام نرسانیده بود در گذشت از جمله مقنع الطلاب فیما يتعلق بكلام الاعراب کتاب مهمی است که با ترتیب شایسته ای در فنون نحو و صرف و معانی و بیان تدوین شده قسم سوم این کتاب ناتمام مانده دیگری شرح الطیبة الجزریة فی القراءات العشر .

بدرالدین طریق روایتش منحصر به محقق کرکی بوده و ما سید نامبرده را محض تیمن و تبرک در طرق روایتی خویش یاد آور شدیم .

ابن عودی در رساله ای که بمنظور شرح احوال شهید ثانی تدوین کرده در آنجا فصل کاملی از مناقب سید بدرالدین را شرح داده و نوشته : معظم له در سال ۹۳۳ (ضلع) هجری در گذشته .

مؤلف مینویسد : پدر نامبرده سید جعفر و جدش سید حسن بن ایوب مشهور بابن نجم الدین اعرج حسینی اطراوی عاملی نیز از اجله ی سادات و بزرگان دین و ملت بوده و از شهید اول و از دو پسر عمویش سید ضیاء الدین عبدالله و عمید الدین عبدالمطلب فرزندان سید جلیل سعید مجدالدین ابوالفوارس محمد بن علی بن اعرج حسینی حلی روایت میکرده .

(۱) این کلمه را در جائی بکار میبرند که کننده کاری نخستین فردی باشد که بدانکار اقدام نموده و دست زده باشد .

و شرح حال فرزند سید بدرالدین ، امیر سید حسین مشہور بمجتہد
و مفتی دیار اصفہان پدر میرزا حبیب اللہ صدر و فرزندان دیگر کہ ہمہ از فضلاء
روزگار بوده اند پس از این مفصلاً ایراد خواهد شد !

(۱۳) ابو منصور حسن بن زین الدین شہید ثانی قدہ معروف بصاحب معالم
شیخی محقق و مدقق در علم و فقہ و تبحر و تحقیق و سلیقہی منحصر بفرد و خوش
فہمی و جلال قدر و شایستگیهای بی اندازه و کمالات بی نہایت مشہورتر از آنست
کہ بحد بیان در آید یا قلم شطری از آنرا بنگارد .

در نقد الرجال مینویسد : صاحب معالم یکی از وجوه بزرگوار اصحاب
شیعہ است کہ عالمی ثقہ و صحیح الحدیث بودہ گفتارش در کمال پاکیزگی
و طریقت اش واضح و تصانیفش در نہایت خوبی و استوار است . صاحب اہل مینویسد :
شیخ حسن بدتالیف زیاد علاقہای نداشت و خود کمتر بتالیف میپرداخت
و صاحب مدارک با آنکہ تالیفات معدودی بیش ندارد در عین حال ہرچہ را نوشتہ
در کمال دقت و متانت بودہ و مانند دائیش شیخ حسن اکثر مؤلفات متأخران را
در فقہ و اصول مورد ایراد قرار میداد !

برخی از مؤلفان از فقہاء (۱) در بارہ نسبت صاحب معالم و صاحب مدارک
چنین اظهار داشتہ : شہید ثانی مادر پدر صاحب مدارک یعنی سید نورالدین علی بن
حسین بن ابی الحسن موسوی جبعی عاملی را بہمسری اختیار کرد و از آنمخدرہ
شیخ حسن صاحب معالم بدنیآ آمد پس از آن دختر خود را کہ از زن دیگرش
بود بہمسری سید نورالدین قرارداد از آنمعظمہ صاحب مدارک پیدا شد بنا بر این
صاحب معالم دائی و عموی صاحب مدارک است - انتہی

مؤلف گوید : این اظهار نظر کاملاً اشتباہ است ممکن است این شخص

(۱) صاحب عقاع الفضل آقا محمد علی کرمانشاہی .

از ازدواج شهید اطلاع یافته و شنیده که معظم له با مادر نورالدین علی ازدواج کرده و پنداشته منظور از نورالدین پدر صاحب مدارك است غافل از اینکه نام و لقب نورالدین علی متعلق بر ادر صاحب مدارك است و زنی را که شهید با ازدواج خود در آورده مادر فرزند اوست نه مادر خود او و صاحب امل نام ابن پدر و پسر را در دو عنوان بنام نورالدین علی بن الحسین و نورالدین علی بن علی چنین نوشتند. سید نورالدین علی بن علی بن الحسین بن ابی الحسن الموسوی عاملی جبعی عالمی فاضل و ادیبی شاعر و منشی جلیل القدر و عظیم الشان بود از محضر پدرش و برادرش صاحب مدارك که برادر پدرش بوده و برادر دیگرش شیخ حسن صاحب معالم که برادر مادرش بوده استفاده کرده .

نامبرده آثاری دارد از قبیل شرح مختصر نافع و فوائد مکیه و شرح اثنی عشریه در صلوات از تألیفات شیخ بهائی تا به آخر آنچه در امل آمده ! بنا بر آنچه گفته شد شهید ثانی مادر نورالدین اصغر را پیش از آنکه والد نورالدین او را با ازدواج خود در آورد بهمسری اختیار کرده و دختر خود را بهمسری او در آورده .

نورالدین اکبر پدر نورالدین اصغر از شاگردان شهید و از مشایخ صاحب معالم و مدارك بوده .

مگر اینکه بگوئیم از قرائن دیگر استفاده میشود شهید ثانی مادر نورالدین اکبر را هم با ازدواج خود در آورده و دختر زن دیگرش با ازدواج در پیش پسرش نورالدین اکبر در آورده و صاحب مدارك از این دختر پیدا شده و پس از شهادت شهید ربیب مذکور یعنی نورالدین اکبر زن دیگر شهید را که مادر صاحب معالم باشد با ازدواج خود در آورده و از او نورالدین اصغر بوجود آمده و پیش از آنکه بدنیا بیاید پدرش نورالدین اکبر در گذشته و پس از ولادت نامبرده را بنام و لقب پدرش نامیده اند و نظیر چنین نامگذاری در بیشتر از خاندانها دیده شده .

لیکن این نظریه هم خالی از دقت نبوده و حقیقت همانست که پیش از این متعرض شدیم مخصوصاً هر گاه تحقیق خود را به ضمیمه اظهاریه شیخ حر عاملی ایراد کرده باشیم زیرا او از خاندان شهید کاملاً با خبر بوده و از جهاتی بدیشان نزدیک بوده علاوه بر اینکه بعضی از اصحاب اجازه بدان تحقیق اشاره کرده اند و بالاخره از ملاحوق و مسبوق آنچه اظهار داشته اند حقیقت مطلب ما ثابت میشود و اظهار نظر بعضی که سابقاً اشاره کردیم به تأمل خود باقی خواهد بود.

بنابر این شایسته است آنها را در تمام زندگی مانند دو اسب تند رو مسابقه بدانیم که در میدان علم و کمال و زهد و صفات پسندیده بدون اندک غرض دنیوی بمسابقه میپرداختند و دو کودکی بودند که از پستان طاهر و پاکیزه علم و کمال سیادت و شهادت رشد و نمو نموده بودند.

و هر دو با اینکه هم سن بودند از محضر پدر صاحب مدارک نورالدین اکبر که از شاگردان شهید ثانی بود و همچنین از درس ملا احمد مقدس نامی اردبیلی و ملا عبدالله یزدی صاحب حاشیه تهذیب و امثال ایشان از دانشمندان دیگر که همه در علم و زهد و کمال برابر یکدیگر بوده استفاده کرده اند.

و خود این دو بزرگوار در کلیه کمالات پایای یکدیگر حرکت کرده و محققانده حقایق علمی را موشکافی نموده و نه تنها در امور علمی یکدیگر با چشم اطمینان مینگریستند بلکه در مواقع نماز یکدیگر اقتدا می کردند.

و بطوری که از امل الامل استفاده میشود هر یک از آن دو که زودتر از دیگری بمدرس وارد میشد آن دیگری در حلقه‌ی درس او شرکت می کرد.

و هر گاه یکی از این دو را در عرصه علم و زهد تصنیفی بظهور می آورد بدیگری عرضه میداشت تا کاملاً مورد بررسی قرار دهد پس از آنکه از نظر میگذشت ثبت می کردند.

در منتهی المقال گوید: هر گاه یکی از این دو مسئله ایرا استنباط میکرد

و از دیگری همان مسئله را میپرسیدند می گفتند باو رجوع کنید که زحمت استنباط را از دوش ما برداشت!

خلاصه این چنین دوستی همراه با حقیقت و برادری در کمال صفا و صداقت برای هیچیک از فضلا و مجتهدان اتفاق نیفتاده.

شکفت اینجاست صاحب مدارك پیش از صاحب معالم رحلت فرمود و صاحب معالم پیش از همان مقدار که تفاوت سن داشتند پس از سید باقی نماند و بر لوح قبر سید بزرگوار مرقوم داشت «رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا» و مرثیه ای در سوك او انشا فرمود (۱) در یکی از مدارك بطوری که بخاطر دارم نوشته موقعی که صاحب مدارك و صاحب معالم بمنظور تحصیل کمال وارد عراق شدند با آنکه قبلاً از درس شاگردان پدرشان استفاده کرده بودند اتفاقاً بحضور مقدس اردبیلی قده و ملا عبدالله یزدی رسیدند (۲) و این ملاقات بطوری که از بعضی منابع بدست میآید حدود سال ۹۹۳ هجری بود برای اولین بار تمام آنچه را فرا گرفته بودند نادیده گرفته و مراتب منطق و ریاضیات را از ملا عبدالله و متون اصول و فقه را از مقدس اردبیلی فرا گرفتند و در اندک وقتی به آخرین اوج کمال رسیدند.

حدائق المقرین مینویسد هنگامی که صاحب معالم و صاحب مدارك وارد

(۱) چند شعر آن اینست:

للجود و المجد و المعروف و الخیر	لهفی لرهن ضریح صار کالعلم
محمد ذوالمزایا طاهر الشیم	قد کان للذین شمساً یستضاء به
ریحان و الروح طراً باریه النسم	سقی ثراه و مناه الکرامه و ال

(۲) بطوریکه از نقل در المنثور حفید صاحب معالم استفاده میشود پیش از آنکه نامبرده وارد عراق شود ملا عبدالله به دیار عامل رفته و نامبردگان در آنجا از وی استفاده کرده اند و ممکن است همانجاست حاشیه تهذیب را تمام کرده باشد چه آنکه در آن اوقات به نوشتن آن اشتغال داشته.

عراق شدند و بحضور مقدس اردبیلی قده رسیدند درخواست کردند تا مراتب و مطالبی را کہ اساساً دخالت در اجتهاد دارند بہ آنان بیاموزد! مقدس پذیرفت نخست مقداری از فن منطق و اشکال ضروریہی آنرا بآنها تعلیم داد سپس بآنها دستور داد تا اصول فقہ را بخوانند و مخصوصاً متعرض شد بہترین کتابی کہ در اصول تالیف شدہ شرح عمیدیست در عین حال برخی از مطالبش مداخلہی در استنباط ندارند و فرا گرفتن آنها موجب از دست دادن عمر است نامبردگان طبق راہنمائی ہای مقدس مرحوم بخواندن آن کتاب پرداختند و مطالبی کہ معظم لہ موجب تزییع عمر دانستہ ترک کردند .

و اکنون نسخہی شرح عمیدی کہ بخط مقدس اردبیلی بودہ و همان نسخہ را آندو نزد وی خواندہ پیش ما موجود است و حواشی مفیدی کہ حاکی از دقت و متانت بودہ بخط شیخ حسن بچشم میخورد لیکن همانطور کہ مقدس اظہار داشتہ در آن مطالب استثنائی هیچگونہ تصرفی نشدہ!

گویند در آن هنگام کہ ایندو شاگرد برومند از حضور مقدس استفادہ می کردند معظم لہ بشرح ارشاد اشتغال داشت مقدس نامبردہ اجزاء آنرا در دست اختیار آندو میگذارد و اظہار میداشت عبارات این شرح را مورد دقت قرار دہید و ہرچہ را اصلاح میدانید مطابق با سلیقہی خود تصحیح نمائید زیرا من خود میدانم برخی از عبارات آن فصیح نیست!

پس از آنکہ شیخ حسن مراتب علمی را از جناب مقدس قده فرا گرفت و خواست بوطن خود باز گردد از مقدس تقاضا کرد تا مطالبی محض تذکر و یند برای او مرقوم بدارد و مقدس ہم احادیث چندی در ورقہی گرد آورد و در پایان آن نوشت این احادیث را احمد طبق درخواست دوستار جمنش کرد آورد تا فرمان او را امتثال کردہ باشد و مراتب خشنودی او را بدست آورده باشد! (۱)

(۱) شیخ بہائی سال ۹۸۳ کہ بکرب نوح مسافرت کردہ برہمان ورقہ بخواست صاحب معالم مطالبی ایراد کردہ و امضا نمودہ کما نقل .

امل الامل مینویسد : ملا عبدالله یزدی علاوه بر آنکه مطالب منطقی و ریاضی را بصاحب معالم و مدارك فرا میداد خود هم مراتب فقهی را از آنها می آموخت !

ومینویسد : شیخ حسن علاوه بر همه مراتب علمی و کمالی که داشت خط را در کمال زیبایی می نگاشت و استحضاری فوق العاده داشت و از احوال رجال و اخبار و اشعار بهره ی کافی برده بود !

شیخ حسن اشعاری مانند نام خودش در کمال زیبایی و سلاست میگفت از اوست :

عجبت لمیت العلم یترك ضایعا
وقد وجبت احکامه مثل میتهم
فذا میت حتم علی الناس ستره
و یجهل ما بین البریة قدزده
وجوبا کفائیا محقق امره
و ذامیت فرض علی الناس نشره

تعجب من از اینست که چرا دانش مانند مرده ای در میان مردم نابود گردیده و کسی پی به ارزش آن نمیرد با آنکه توجه بچنین میتی مانند مرده های دیگران واجب کفائی است و همچنان که بر مردم لازمست مرده ای را که می بینند بزودی آنرا در قبر بگذارند علم هم که حاتم مرده پیدا کرده بر مرده لازمست نشر دهند و مراتب آنرا گوشزد دیگران بنمایند !
از اوست :

ولقد عجبت وما عجبت له
و امامه یوم عظیم
هذا ولو ذکر ابن آ
لبکی دمان هول ذا
فاجهد لنفسك فی الخلا
ل ذی عین قریره
م فیه تنکشف السریرة
ده ما یلاقی فی الحفیره
ک مدة العمر القصیره
ص فدونه سبل عسیره

از آدمی که هیچگاه در اندیشه ی خود نیست و بسر انجام خود نمیگیرد

در شکفتم زیرا روز مهمی را درپیش دارد که نهائیهها در آن کاملاً آشکار می-
گردد هر گاه فرزندان آدم از آنچه در قبر درمی یابد یاد کند بدیهی است باید
تمام عمر را در عین حالی که کوتاهست خون بگرید بنا بر این بکوش تا وسیله
راحتی خود را بوجود آوری زیرا یس از این براههای خطرناک دچار
خواهی شد

از اوست :

تحققت ما الدنيا عليك تحاوله	فخذ حذر من يدري لمن هو قائله
ودع عنك آمال طوی الموت نشرها	لمن انت في معنى الحياة تمانله
ولاتك ممن لا يزال مفكراً	مخافة فوت الرزق والله كافلده

یقین دارم که دنیا همواره بتو روی نمی آورد بنابراین آنچه‌نان از دنیا
گریزان باش که شخصی از دشمن خونخوار و کشنده‌ی خود میگریزد از آرزوهای
پیچیده که مرگ آنها را از یکدیگر میپاشاند دست بردار زیرا آنها را از
اختیار تو خارج می کند و در دست کسانی که سرانجامشان مانند تو خواهد بود
میگذارد و از کسانی مباش که همواره در اندیشه آند که از کجا روزیشان اداره
میشود زیرا خدای متعال کفیل روزی موجودات است !

سید کبیر در سلافة اشعار ذیل را از بهترین سرودهای او شناخته :

فؤادی ظاعن اثر النیاق	و جسمی قاطن ارض العراق
ومن عجب الزمان حياة شخص	ترحل بعضه و البعض باق
و حل السقم فی بدنی فأمسی	له لیل النوی لیل المحاق
وصبری راحل عمًا قلیل	لشدة لوعتی ولظی اشتیاق
و فرط الوجد اصبح بی حلیفا	ولما ینو فی الدنيا فراقی

دل من همراه نایقه های سفر در حرکت است و زنگ کاروان آنرا بخود
متوجه میسازد آری دلم همراه کاروانست و بدنم در سرزمین عراق اقامت نموده

شکفت اینجاست که شخصی در حال زنده بماند که برخی از آن کوچ کرده و بعضی از آن باقی باشد بدن من درد ریای رنجوری فرورفته بود و شب ناراحتی آن شبی بود که گویا ماه در محاق فرورفته و تیرگی همه جا را فرا گرفته فاصله‌ی نخواهد شد صبر و شکیبائی از دست من بیرون خواهد رفت زیرا بشدت از جدائی ناراحتم و آتش اشتیاقم زبانه می کشد کثرت محبت پیوسته با من همراه شده با آنکه هنوز جدائی از من دست برنداشته است!

این قصیده دارای شانزده بیت است و همد آن مشتمل بر مضامین عالیه است.

صاحب معالم قصائد فاخره و قطعات گرانبھائی در پند و اندرز و مدائح ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و متفرقات دیگر نیز دارد که همدی آنها در دیوان بزرگی که بهمت شاگرد فاضلش نجیب الدین علی بن محمد بن مکی عاملی گرد آورده شده ثبت گردیده.

مؤلف گوید: نسخه‌ای از من لایحضره الفقیه را که در نجف اشرف برای خود استنساخ کرده نزد ما موجود است معظم له در مقابله‌ی آن با نسخ بسیاری کوشش بی‌نهایتی بکار برده و دریایان هر جزء از اجزاء چهارگانه‌ی آن اظهار تأسف بسیاری کرده و نوشته در این روزگار ما اساس فقد متزلزل شده و نظام حدیث مختل گردیده و از بد خطی ناسخان کمال شکایت داشتند و پشت همان نسخه را بمهر شریف خود مزین فرموده و سجع خاتم مبارکش اینست:

بمحمد والالمعتصم
حسن بن زین الدین عبدهم

از سجع مهر مزبور استفاده میشود نام پدر بزرگوارش زین الدین بوده چنانچه مشهور هم آن بزرگوار را زین الدین مینامند بنابراین اظهار نظر آنها که نام او را علی یا احمد مینویسند بی‌اساس است.

آثار صاحب معالم بسیار است و همدی آنها در کمال استواری است و در

عین حالی کہ اکثر آنها نا تمام ماند از تصانیف اعلام دیگر برتر و بالاتر بوده بدیہی است علت ناتمامی آثار او این بوده کہ صاحب معالم مانند علامہ و شہیدین در هنگام تالیف کتابی بانمام همان کتاب ہمت نمی گماشته بلکہ در همانموقع کتاب و کتب دیگر را شروع می کرده اند بدین جهت حد اکثر آثار این دو شخصیت و شہیدین ناتمام مانده است .

از آثار او کتابی است موسوم بہ منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح والحسان معظم له در این اثر از میان انواع حدیث بحدیث صحیح و حسن اکتفا نموده و این کتاب را بسبک الدر والمرجان علامہ حلی تالیف کرده نامبرده در این کتاب مخصوصاً در بارہی اخبار رویہی دشواری را انتخاب کرده کہ با توجہ بدان حد اکثر اخبار امامیہ از اعتبار می افتند و از ابواب فقہیہی این کتاب کہ در دومجلد بوده بغیر از عباداتش تدوین نشده (۱)

(۱) علامہ بحر العلوم مینویسد کتاب منتقی ، کتاب نفیس عظیم الشأن و بی نظیری است کہ در آثار اعلام شیعہ بی سابقہ بودہ این کتاب علاوه بر فوائدی کہ داراست ، ضبط اسانید و متون را کاملاً توضیح دادہ مخصوصاً متعرض فرق صحیح عندالجمیع صحیح عندالمشہور را کہ برای تعدیل آن بعدل واحد اکتفا نموده اند گردیدہ و برای صحیح عندالجمیع از رمز صحیح ، استفادہ کردہ و اعلام داشته کہ صحیح عندالجمیع صحیح نزد من ہم هست و برای صحیح عندالمشہور رمز صحیح را بکار بردہ بدیہی است فرق این دو قول در کمال اهمیت است زیرا سرانجام این دو قول بدینجا منتهی میشود کہ باید کاملاً از فرق صحیح و غیر صحیح با خبر بود کہ فائدہ آن ظاہر است یا فرق صحیح واصح را دانست و این موضوع ہم در مقام ترجیح مطلوبست زیرا اصح مقدم بر صحیح است .

مترجم گوید : ممکن است مراد بحر العلوم قندہ پاسخی باشد کہ بر ایراد شیخ یوسف دادہ زیرا شیخ یوسف در لؤلؤہ کاملاً درصدد تخطئه صاحب معالم برآمده و بالاخرہ گفته ہر گاہ عقیدہ صاحب معالم را درست بدانیم باید از این دینی کہ فعلاً داریم دست برداریم و دین و مذہب دیگری اختیار کنیم بدانجا مراجعہ شود .

گویند صاحب معالم در هنگامی که بنوشتن احادیث شریفه میپرداخته الفاظ مبارکه احادیث را اعراب میگذارد و میگوید احتیاط مقتضی است که احادیث شریفه را اعراب گذاریم زیرا کلینی قده از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده «اعربوا احادیثنا فانا قوم فصحاء» ما مردم فصیحی هستیم احادیث ما را اعراب گذارید (۱)

از جمله کتاب معالم الدین و ملاذ المجتهدین است که مقدمه مشهور آن و بخشی از طهارتش تدوین شده (۲) دیگری التحریر الطاوسی که پیش از این ذیل احوال سید احمد بن طاوس از آن بحث کردیم دیگری شرح بر الفیه شهید است که آنرا فاضل هندی از آثار وی دانسته دیگری مناسک حج دیگری اثنی عشریه در طهارت و صلاة و این کتاب را شیخ بهائی قده شرح کرده دیگری رساله‌ای در عدم جواز تقلید میت رساله‌ای بنام مشکوة القول السدید در اجتهاد و تقلید و تعلیقات لطیفی که بر کتب اربعه و مختلف علامه و شرح لمعه داشته که این دو را در کمال بسط تدوین نموده کتابی در اجازه و دیوان شعر سابق الذکر از جمله اجازات وی اجازه مهم و معروفی است که آنرا برای سید

(۱) ممکن است منظور از اعراب ظاعری باشد و یا طوری تدوین شود که الفاظ

احادیث مورد اشتباه قرار نگیرد و از حقیقت خود خارج نشود .

(۲) معالم کتاب معروفی است که از روزگار تالیفش تاکنون که ۳۹۶ سال میگذرد

همواره مورد توجه بوده و از کتب درسی طلاب علوم بحساب می‌آید و تاریخ فراغتش ۹۹۴ هجری بوده شروع و حواشی بسیاری بر آن نوشته شده از جمله حاشیه شیخ محمد فرزند وی حاشیه سلطان العلماء حاشیه ملا صالح و حاشیه مفصل شیخ محمد تقی اصفهانی و شیخ محمد طه و امثال اینها تا پیش از تالیف این کتاب شرح عمیدی و حاجبی و عضدی شهرت داشت با تالیف آن همه آنها تحت الشماع قرار گرفتند از اعتبار افتادند .

نجم الدین عاملی و دوفرزند فاضلش نوشته (۱) این اجازه از اجازه‌ای که پدر ارجمندش شهید ثانی بد شیخ حسین والد شیخ بهائی داده برتر و والاتر است زیرا مطالبی در آن یادآوری شده که موجبات بصیرت خردمندان را بوجود می‌آورد و فضل و دقت و تحقیق صاحب معالم را ثابت می‌کند و مطالب مبهمی را که باید با اندیشه‌ای دقیق و فکری زیبا و رشیق بدست آورد آشکار می‌سازد.

صاحب معالم در این اجازه متعرض است از عده‌ای از اجلاء اصحاب روایت میکنند از قبیل سید جلیل فاضل نورالدین علی بن حسین بن ابی الحسین الموسوی.

و شیخ عزالدین حسین بن عبد الصمد والد شیخ بهائی که مجاز از شهید بوده.

و شیخ فاضل صالح احمد بن سلیمان عاملی و جناب سید علی صائغ که از شاگردان شهید ثانی بوده و همه‌ی نامبردگان از شهید روایت می‌کرده‌اند! (۲) صاحب معالم در قریدی جبع بضم جیم و فتح باء که از قرای جبل عامل است سال ۹۵۹ (ظنط) متولد شد و در هنگام تولدش خورشید در سوم درجه‌ی

(۱) سید نجم الدین بن سید محمد حسینی از دانشمندان قرن دهم هجری بوده و در قریه شکیک شام میزیسته و از آثار او اخبار اهل البیت است که بنا بقول الذریعه عده از اجازات عنما را از خاصه و عامه که بشاگردان خود داده‌اند در آن ایراد کرده و خود چنانچه فوقاً معلوم شد مجاز از صاحب معالم بوده و نامبرده اجازه مزبور را که در مجلد ۲۵ بحار ثبت شده برای او و دوفرزندش ابو عبدالله محمد و ابوالصلاح علی نوشته متأسفانه اجازه‌ی با این مهمی تاریخ ندارد.

(۲) از مشایخ او ملا احمد اردبیلی است که از سید علی صائغ روایت می‌کرده و بنقل از ریاض از مشایخ او علی بن فخرهاشمی عاملی و خود شهید بوده که ممکن است بنا برویه مشایخ که بکودکان هم اجازه میدادند در کودکی به اجازه از مرحوم شهید مفتخر شده باشد زیرا صاحب معالم در هنگام شهادت پدر بزرگوارش چهارساله یا هفت ساله بوده.

میزان و برج عقرب طالع بود و مدت چهار سال بطوری که از حد اکثر کتب تراجم استفاده میشود تحت تربیت پدر ارجمندش قرار داشته هر چند از تاریخ شهادت پدر بزرگوارش که در محل خودش خواهیم نوشت انشاء الله بدست میآید که مدت هفت سال مورد محبت پدر خود بوده مؤید این موضوع اظهار نظر بعض مؤلفین است که وی بلا واسطه از پدرش روایت می کرده (۱)

صاحب معالم پس از آنکه متولد شد شهید ثانی خیال نمی کرد این فرزند زنده بماند بنابراین امید اینکه وی در فضائل و کمالات جانشین او شود نداشت زیرا پیش از این فرزندان چندی از دست شهید رفتند و این تالی عصمت همد وقت شاگرد بود و برای اینکه ظاهراً خود را تسلیت داده باشد کتاب مسکن الفؤاد را که در فقدان احبه و اولاد است تألیف کرد.

کتاب مزبور در رشته‌ی خود بی نظیر است و جامع نوادر اخباری است که متأخران در کتب خود ایراد کرده و همچنین مشتمل بر حکایات نیکوکارانست. پس از شهادت شهید ثانی معظم له چندی را در نواحی جبل عامل بسر برد و از فضلاء آن مکان مقدس استفاده کرد تا بعد کمال ظاهری و باطنی رسید آنگاه باتفاق برادر جانش صاحب مدارک به ارض اقدس نجف اشرف مشرف شد و از محضر دانشمندانی که پیش از این یاد کردیم استفاده نمود بلکه میتوان گفت حد اکثر عمر خود را در نجف اشرف بسر برده و بیشتر آثار خود را در مجامعت حضرت علوی علیه السلام بوجود آورده تا بجائی که صاحب حدائق المقربین (میر محمد

(۱) از درالمنثور نقل شده نامبرده در شب جمعه ۲۷ رمضان سال ۹۵۹ بطالع مزبور متولد شده و از خط خود او نقل کرده اند که پدرم تاریخ تولدم را در ۱۷ رمضان سال مزبور بطالع زحل نوشته است همین تاریخ را صاحب مستدرک صحیح دانسته بنابراین طبق اظهاریه‌ی بعضی صاحب معالم در هنگام شهادت والد ارجمندش نزدیک به شش سال داشته است

صالح خاتون آبادی) پنداشته است وی در نجف اشرف رحلت کرده (۱)
بدیهی است این نظریه در کمال بی اساسی است زیرا از خط شاگردش
سید حسین بن صاحب مدارك نقل شده صاحب معالم در قریده جبع در غره محرم
سال ۱۰۱۱ (غیا) وفات یافته قدس الله روحه!

صاحب معالم دو فرزند صالح و فاضل داشته و هر دو از معظم له مجاز بوده اند
و صورت اجازه‌ی آنها را در نجف اشرف دیده‌ام (۲) و آندو بزرگوار ابو جعفر
محمد پدر شیخ علی و دیگری شیخ زین الدین (۳) که هر دو از فضلاء و دانشمندان
معروف و جد سائر فضلاء این سلسله اند.

دیگری شیخ ابوالحسن علی است که تا بحال به اثری از آن اطلاع
پیدا نکرده بلکه در تراجم و فهرستها از او نام برده اند و پس از این در محال
خود بشرح احوال نامبردگان اشاره خواهیم کرد.

(۱) روز و ماه وفات صاحب معالم معلوم نیست و مدت عمر او ۵۲ سال است
و دوازده سال پس از رحلت صاحب مدارك وفات یافته زیرا نامبرده در سن ۶۲
سالگی سال ۱۰۰۹ هجری وفات یافته بنا براین بطوری که پیش از این در اصل کتاب
آمده بهمان مقدار تفاوت سن صاحب معالم پس از سید محمد حیات داشته ۱۲ سال
یا قریب به سیزده سال خواهد بود.

(۲) الذریعه نوشته اجازه مختصری است و تاریخ آن ۹۹۰ هجری است و بجای
زین الدین که در صفحه آتیه ذکر میشود ابوالحسن علی را نامبرده.

(۳) ممکن است شیخ زین الدین فرزند صاحب معالم نباشد بلکه نواده اوست که
فرزند شیخ محمد باشد و چنانچه پیش از این اشاره شد شیخ ابوالحسن مجاز از صاحب
معالم است و در عبارت فوق اشتباهی رخ داده!

ذیلا شایسته است بعض آنکه تا اندازه ترجمه صاحب معالم کامل گردد مجمع از
مطالب که دیگران نقل کرده اند بدان بیفزائیم از در منشور نقل شده صاحب معالم خوراك
بیش از يك هفته خود را بیشتر فراغ نمی کرد و منظورش این بود تا بدینوسیله با بینوایان

همکاری کرده باشد و یا خود را شبیه به ثروتمندان نکرده باشد و از آثار او کمال زهد و تقوی و بی توجهی بدنی کاملاً هویداست و با آنکه با صاحب مدارک همدرس بوده در عین حال از وی دقت نظرش بیشتر و اطلاعاتش کاملتر بوده و سنش در موقع شهادت والد بزرگوارش قریب به شش سال بوده شهید ثانی به سید علی صائغ که از شاگردانش بوده اعتقاد بی اندازه داشته و پیوسته آرزومند بوده خداوند باو فرزندى کرامت فرماید تا تحت نظر سید نامبرده تربیت شود تا اینکه خدای متعال صاحب معالم را باو عنایت بفرماید نامبرده تحت نظر سید علی صائغ و سید علی موسوی کمال تربیت را بدست میآورد مخصوصاً حداکثر معلومات خود را از او اخذ میکند و پس از آنکه سید علی مزبور وفات میکند ملا عبدالله یزدی بجبل عامل مسافرت میکند نامبرده از فرصت استفاده میکند و منطق و مطول و حاشیه خطائی و منطق تهذیب را از او فرا میگیرد و ملا عبدالله مراتب فقهی از او وسید محمد فرا میگیرد تا اینکه بمراقبه هجرت میکنند پس از ملاقات با محقق اردبیلی اظهار میدارند نظر باینکه ما نمیتوانیم مدت طولانی در نجف بمانیم در صورتیکه صلاح بدانید مراتب علمی را بطور یاد آوری بمابیا موزی، محقق میپرسد منظور چیست؟ میگویند ما مطالب را خود مطالعه میکنیم هر چه را فهمیدیم احتیاجی برنج شما چیست و هر چه را نفهمیدیم درخواست تقریر و توضیح داریم محقق از پیشنهاد بی سابقه آنها تعجب میکند و بالاخره مراتب اصول منطق و کلام و امثال آنها را از وی فرا میگیرند. مستدرک الوسائل مینویسد سالیکه معظم له بمکه مکرمه مشرف شد بهمراهیان خود گفت آرزومندم امسال بزیارت حضرت ولی عصر مشرف شوم زیرا آنحضرت هر سال بمکه مشرف میشود در عرفات از یارانش درخواست کرد تا او را در خیمه تنها بگذارند تا بدعا و امور مربوط به آن روز پردازد در آن موقع مرد ناشناسی بر او وارد شد سلام کرد و نشست صاحب معالم از دیدار آن بزرگوار چنان مبهوت شد که نتوانست سخنی بگوید پس آنحضرت باوی سخنانی فرمود که او فراموش کرده بود و حرکت کرد و رفت او گوید پس از خروج وی بکمان من آمدین آیت حق همان نهایت آرزوی من بود از خیمه بسرعت خارج شدم متأسفانه کسی را ندیدم از یارانم پرسیدم اظهار بی اطلاعی کردند. همان کتاب

(۱۴) حاج محمد حسن فرزند مرحوم محمد معصوم قزوینی .

مشارالیه اصلا از مردم قزوین بوده و نشوونما و مراتب علمی را در حائر مقدس حسینی نموده و در شیراز متوطن گردیده و همانجا رحلت کرده .
قزوینی فاضلی نبیل و مجتهدی جلیل و یکی از رهبران دینی و مروّجان عصر خود بوده در معقول و منقول استادی مبرز بوده و در فن اصول مهارت کامل داشته .

قزوینی از شاگردان آقا باقر بهبهانی - ره - بوده عالمی شیرین بیان و سخنگو بوده بامواعظ شافیهی خود عوام و خواص را از مطالب حقه برخوردار میکرده و آنها که از مواعظ او بهره مند گردیده اند این حقیقت را علی رؤس الاشهاد اعتراف داشتند آثار او مصابیح الهدایه فی شرح البدایه شیخ حر عاملی این کتاب در فقه است و ناتمام مانده نسخه از کتاب طهارت آن که در ماه ذیقعدہ سال ۱۲۳۰ هجری از آن فارغ شده نزد ما موجود است (۱) دیگری تنقیح المقاصد الاصولیه در اصول فقه دیگری کشف الغطاء در علم کلام دیگری تلخیص الفوائد این کتاب بمنزلهی شرحی است بر کتاب فوائد عتیق استادش که مشتمل بر تحقیقات و مناظرات بسیاری است که معظم له باعدهای از فضلاء روزگارش داشته و ذیلا رسائل متفرقهی بسیاری در باره گروه بسیاری از مسائل بحث کرده دیگری ریاض الشهاده فی ذکر مصائب الساده کتابیست بزبان پارسی در دو مجلد تدوین شده و مشتمل برسی مجلس است در مجلد اول آن که حاوی چهار مجلس است بشرح احوال چهار نفر آل عباس علیهم السلام پرداخته و در مجلد دوم که متکفل مابقی

نوشته محدث جزائری در انوار مینویسد مشایخ موثق ما اظهار میداشتند صاحب معالم ومدارك زیارت حضرت رضا علیه السلام را از آن نقطه نظر ترك كردند تا مبادا شاه عباس آنها را بدربار خود دعوت کند با اینکه شاه مزبور از عادلترین شهریاران شیعه بود .

(۱) تاریخ مزبور با تاریخی که مؤلف پس از این بعنوان سال رحلت او مینویسد منافات دارد و مستلزم آنست که تاریخ تألیف کتاب مزبور مساوی با سال وفات او باشد .

مجالس است بشرح احوال حضرت سید الشهداء و اصحاب آنحضرت و فرزندان معصومین آنجناب کتاب را بیایان رسانیده و براستی میتوان گفت نامبرده در تألیف این کتاب رنج فراموش نشدنی متحمل گردیده و در استواری این بناء محکم کمال سلیقه و صحت را بکار برده و نسخ آن در این روزگار در دست نیاز مندان فراوانست و از کتب دیگر که در این رشته تألیف گردیده بهتر و بیشتر مورد استقبال قرار گرفته .

قزوینی علاوه بر فضائل و کمالاتیکه داشت سرایندهای ماهر و ادیبی باهر بود با معرفت منحصری که داشت لطائف سخنان را بخوبی تقریر میکرد و طرائفی را که فاضل تحریر باید بدان توجه داشته باشد بخوبی دارا بود و نکات لازمه را در مقام تحریر بخوبی بکار میبرد و از آثار اوست نورالعیون که خلاصه از ریاض الشهاده است این کتاب مشتمل بر چهل مجلس از مصائب اهل بیت علیهم السلام است .

قزوینی در عشر سوم از این ماه (۱۲۳۰) وفات یافته (۱)

(۱۵) **شیخ محمد حسن** فرزند شیخ باقر متوطن در نجف اشرف مد الله ظلاله صاحب جواهر یکی از فقهاء معاصر است که در علم فقه یکتای عصر خود است و بر کلیه ی معاصرانش برتری دارد در علوم دین مهارت کامل دارد و خاصه و عامه او را بفضل و کمال میشناسند و بر اعلام عصرش برتری میدهند .

صاحب جواهر در بیان و بنان به آخرین اوج کمالی خود رسیده و در فروعات احکام همتائی ندارد چنانچه تا بحال فقیهی مانند او تمام مراتب فقهی را دارا نگردیده و چون او در پیرامون قواعد اصولیه نگردیده و در طرق استدلالی مجتهدی

(۱) نامبرده جد عارف شهیر حاج زین العابدین رحمتعلی شاه نعمت اللهی است کرام البرره مینویسد قزوینی از علاقه بحر العلوم اجازه داشته مؤلف بدان اجازه که تاریخ آن ۱۶ شعبان سال ۱۲۱۱ بوده در حاشیه روضات اشاره کرده و سال ۱۲۴۰ وفات یافته بنا بر این تاریخ فوق صحیح نبوده و از آثار او تحفه خاقانیه است که تاریخ کتابت آن ۱۲۳۱ بوده خلاصه جنازه او را بکربلا حمل کردند و در کنار مرقد وحید بهبهانی بخاک سپردند

بر او سبقت نگرفته است .

از آثار او جواهر الکلام است (۱) که شرایع محقق حلی را از آغاز تا انجام شرح مبسوطی نموده و کمال تحقیق و تنسیق را در تدوین آن بکار برده و مجلدات آن نزدیک به سی مجلد بوده .

کتاب جواهر همان موقعیت را دارد که در باره ی آن گفته ام :

(۱) سید صدر در اجازه خود مینویسد نامبرده سال ۱۲۳۱ در سن ۲۵ سالگی به تألیف جواهر پرداخت و ترتیب را در نوشتن آن رعایت نکرد نخست کتاب خمس و شرح کرد و همان سال از نوشتن آن آسوده گردید و تمام آنرا در مدت ۲۶ سال یعنی سال ۱۲۵۷ به اتمام رسانید . فوائد الرضویه از تکمله سید نامبرده نقل کرده شیخ محمد حسن آل یسن گفته هنگامیکه صاحب جواهر بمن دستور داد تا در کاظمین بمانم و به ترویج پردازم از او درخواست کردم تا نامه به حاج علی پوست فروش بنویسد که برخی از مجلدات جواهر را بعنوان عاریه در اختیار من بگذارد صاحب جواهر تعجب کرد اظهار داشت مگر کار جواهر باینجا رسیده که تجار هم آنرا استنساخ میکنند بخدا من آنرا بعنوان مراجعه مردم تدوین نکردم بلکه برای خود نوشتم تا هر گاه در مسافرتها مورد احتیاج واقع شود بدان مراجعه نمایم و هر گاه میخواستم کتابی تصنیف کنم باید مانند کتاب ریاض میرسید علی تألیف نمایم سید صدر گوید موقعیکه این سخن را از شیخ آل یسن شنیدم گفتم درباره انجام جواهر و شهرت آن سخت در اندیشه بودم اینک با این بیان اینموضوع برای من حل شد زیرا بیان شما ثابت کرد هنگامیکه صاحب جواهر بنوشتن این کتاب پرداخته اصولاً از وسائل حب جاه امری در خاطرش نبوده و چون برای مراجعه خود نوشته بوده ایجاب کرده خدا آنرا شهرت دهد و بوی توفیق عنایت کند تا آنرا با تمام رساند و نقل کرده است در آن روزگار که صاحب جواهر به تألیف آن میپرداخته بیست تن از اعلام به شرح شرایع اشتغال داشته و هیچکدام موقعیت جواهر را پیدا نکرده . مستدرک الوسائل مینویسد هر گاه وقایع نگار زمان بخواهد پیش آمدهای روزگار صاحب جواهر را بنویسد ناچار باید از تألیف جواهر و اهمیت آن کاملاً بحث کند .

لتطهير من اقذاه خبث الجهالة
 بطول كلام ماله من كلاله
 من الفقه والاحكام بالاستطالة
 وفي كل دار فرعها بالاصالة
 وفي كل بيت منه بدر بهالة
 او العرش في جنب العشاش المشالة
 لمدح له فلا كفّن عن مقالتي
 اتى منهذا الموتى القويم المحالة
 عليه وافنى ضدّه بالخجالة
 وعزّ و ايسار علي كل حالة

فاكرم به بحرا من العلم كافلا
 واعظم به من صاحب يصحب الوردى
 كتابا مينا فيه ما المرء شائد
 كغض لطوبى رس في الطور اصلها
 وفي كل سطر منه عطر بمجمر
 له الفضل كالموحي به في كلامهم
 بل ان جادت الابحار مدالما كفت
 و اعدل الى سجع الدعاء لبارع
 جزاه عن الاسلام رب امدّه
 وابقاه في مجد و عتبي ومرحب

جواهر الکلام دریای پهناور عجیبی است که تمام مراتب علمی را داراست
 و هر کسی را که چر کینی آلودگی فرا گرفته باشد پاک میکند بزرگترین دوستی
 است که با مردم معاشرت مینماید و کلام طولانی و با برکت آن کسالت آور
 نیست کتاب روشنی است که هر کس هر گونه مسائل فقهی و احکام الهی را بخواهد
 با تحقیقاتی مبسوط در آن بدست می آورد جواهر مانند شکوفه ایست از درخت
 طوبی که ریشه آن در طور معنی و واقع استوار گردیده و فرو عش بالاصاله در
 خانه ها ظاهر شده هر سطری از آن مانند عود است که در میجر در آمده و هر
 بیتی از آن مانند هاله ی ماه است برتری این کتاب تا آن اندازه است که گویند
 از عالم بالا بصورت وحی نازل شده و یا مانند عرش است در جنب آشیانه های
 پرندگان بلکه اگر تمام دریاها مر کب شوند تا ستایش این کتاب را آنچنانکه
 لازمست بنگارند باز هم گنجایش نخواهند داشت بنابراین بهتر آنست من هم از
 مدح آن خودداری کنم و پایان سروده خود را به دعاء توانائی در علم خاتمه
 دهم که آنچه از او بوجود آمده در کمال استوار و محکمی است پروردگاری که
 همواره مدد کار او بوده او را پاداش دهد و دشمن او را شرمنده کرده نابود سازد و او را

با کمال شرافتمندی و عظمت و عزت و توانگری باقی بدارد .

از آثار او رساله مختصری بنام نجات العباد فی یوم المعاد در طهارت و صلات است که در عین حالیکه مختصر است فروع کثیری را داراست و رساله دیگری در احکام خونهای زنانگی و دیگری در زکات و خمس و رساله در مسائل صوم که پیاری برگردانیده‌ام و دیگری بنام هدایة الناسکین در مناسک حج و دیگری در فرائض و مواریث و مقالاتی در اصول و مسائل مختلف دیگر و امثال اینها که اکنون حاضر الذهن نیستم !

علاوه بر آنها اجازات بسیار ارزنده‌ای دارد که افاضل معاصرین بدانها مباحثات می‌نمایند.

ریاست دینی و مرجع تقلید شیعیان عرب و عجم در این روزگار که حدود ۱۲۶۲ هجری است با اوست و سن او در چنین هنگامی تقریباً بهفتاد رسیده اطلال الله بقاءه و بطوری که اطلاع یافته‌ایم حاضرین مجلس درس او که همه از مرتبه‌ی اجتهاد برخوردارند بیشتر از شصت نفر دانشمند اند .

و آنچنانکه از قرائن بدست می‌آید حد اکثر استفاده‌ی او از شاگردان وحید بهبهانی بوده از قبیل شیخ جعفر کاشف الغطاء و فرزندش موسی و سید جواد عاملی صاحب شرح کبیر بر قواعد علامه و صاحب جواهر در تألیف کتاب خود از این شرح کاملاً استفاده کرده و همچنین سید محمد مجاهد صاحب مصابیح و طرق اجازت‌اش منحصر بسید جواد عاملی است .

و از اینکه در جواهر بمناسبتی از وحید بهبهانی نقل می‌کنند و از او به استاد اکبر تعبیر می‌نماید معلوم می‌شود در آغاز کار باندازه‌ای که استعداد داشته از محضر او استفاده کرده و گاهی در اثناء تحقیقات خود را به مجلسین نسبت میدهد و ممکن است این پیوند از راه انتساب او به ملا ابوالحسن شریف باشد که با مجلسیها منسوب بوده و ما پس از این بشرح احوال او اشاره خواهیم کرد ان شاء الله .

صاحب جواهر در مسجد معروف به طوسی واقع در نجف اشرف که شیخ طوسی و صاحب مصابیح در آن مدفونند نماز میخوانده و تا بحال که حیات دارد مردم از اطراف و اکناف شتران رهوار آمال و آرزوها را زیر پا قرار میدهند و بجانب او کوچ می کنند حفظه الله تعالی (۱)

(۱) در کرام البرره مینویسد صاحب جواهر حدود سال ۱۲۰۲ (غرب) هجری متولد شده سطوح را از عدّه از اعلام از قبیل شیخ حسن و شیخ قاسم آل محیی الدین و سید حسین شعرائی و امثال ایشان استفاده کرده پس از آن بدرس صاحب مفتاح الکرامه و صاحب کشف الغطاء و امثال ایشان حضور یافته و از سید جواد عاملی صاحب مفتاح و شیخ احمد احسائی دیگران روایت میکرده در علم و فضل بیایه رسید تا زعامت شیعه بعهد او برقرار شد و همه اعلام عصر به تفوق و تقدم او اعتراف کردند و شاگردان او همه از اعلام روزگار بوده از قبیل شریعتمدار سبزواری سید اسدالله اصفهانی سید اسماعیل بهبهانی شیخ راضی نجفی شیخ محمد حسن آل یسن ملاعلی کنی شیخ العراقین آغا حسن نجم آبادی ملا حبیب الله رشتی، از سید محمد هندی که شاگرد و داماد او بوده نقل شده روزی بر فراز کرسی تدریس به اجتهاد چهار نفر از شاگردانش که میرزا عبدالرحیم نهاوندی و شیخ عبدالحسین تهرانی و ملاعلی کنی و شیخ عبدالله نعمت عاملی باشد تصریح کرد، و در بیماری آخری که بر اثر آن رحلت کرد کسانی که حضور داشتند از زعمیم پس از او پرسیدند دستور داد شیخ انصاری حضور یافته آنگاه در برابر اهل حل و عقد از اعلام معظم له را برای زعامت شیعه تعیین کرد صاحب جواهر در ظهر روز چهارشنبه غره شعبان سال ۱۲۶۶ (غرسو) رحلت کرد و در مقبره خانواد گیش که پهلوی مسجدش قرار گرفته مدفون شد و امروز مرقد او معروف و مزار است هشت فرزند داشته فرزند بزرگش شیخ محمد حمید است که سال ۱۲۵۰ در زندگی پدرش وفات یافته و از آثار خیریه او نهری بوده که در وسط نهر آصف الدوله احداث کرده اجداد او همه از علما و بزرگان عصر خود بوده اند . در المآثر مینویسد در اجازه دادن و تصدیق اجتهاد مذاقه زیاد نمیکرد و استنباط احکام و استخراج فروع را ثالث اکسیر اعظم و حجر مکرم نمیدانست و در پاسخ ایراد میفرمود « خله یا کل الخبز » و سال رحلتش ۱۲۶۸ هجری بوده .

(۱۶) شیخ حسن فرزند شیخ جعفر نجفی از فقہاء بی نظیر و از اجلاء علماء و کبراء سرشناسان روزگار ماست .

امر فقہت دین و ریاست سلسلہ علماء و مجتہدین منحصر باو بودہ .
معظم لد در بیشتر از مراتب و حد اکثر از مناصب با شیخ صاحب جواهر همقدمی می کردہ بلکہ شیعیان از عرب با احترام هر چه تمامتری باومینگریستند .
مشارالیه در مسجد پدر بزرگوارش شیخ اکبر کاشف الغطاء اقامہ جماعت می کرد گروه بسیاری باو اقتدا می نمودند .

نامبرده در منزل خود واقع در نجف اشرف بزبان عربی فصیح تدریس می کرد و حوزہ درس او در این اواخر از مهمترین حوزہ های علمی نجف اشرف بشمار می آمد و اجمع و اوسع از همه حوزہ ها بود زیرا معظم لد تسلط عجیب و مهارت منحصر بفردی در تدریس داشت تا بحدی کہ در مسئلہ ای زیاد تأمل نمی کرد و با

فوائد الرضویہ از تکمیلہ نقل کردہ حاج میرزا حسین خلیلی ہیگفته شیخ حمید فوق الذکر در هنگامیکہ والدش بہ تالیف جواهر اشتغال داشته امور پدرش را اداره میکرد و اوہم با عمت فرزندش کمال راحتی را داشت تصادفاً فرزند نامبرده اش وفات یافت صاحب جواهر گفته مرگ او اسباب ظاعری را از من برید و سینہ ام تنگ شد و دنیا در نظرم تیرہ گردید بحدیکہ شب و روز از فکر و خیال آسودہ نبودم شب هنگامی از یکی مجالس بخانہ خود میرفتم هنگامیکہ فکر همه حواسم را بخود مشغول کردہ بود نزدیک حمام نظام الدولہ از پشت سر صدائی بگوشت رسید ہی سبب اندیشہ مکن خدا پشتیبان تست پشت سرم توجه کردہ کسی را ندیدم خدا را سپاسگزاری کردہ و کاملاً بہ تالیف پرداختم و روزگارم رو بخوشی گذارد .

در بحر المکفوف کہ در جفر و حروف است ذیل جفر جامع مینویسد کسیکہ کتاب جفر جامع را داشته باشد دنیا باو روی می آورد چنانچہ صاحب جواهر تمام آنرا داشت و مردم از راههای دور باو رجوع میکردند و پولهای هنگفتی برای او می آوردند و گاهی اوقات موی سرش را از سلمانی محض تیمن و تبرک میخریدند رہ

سرعت عجیبی بحل آنمسئله میپرداخت و مراحل فقه را بساده ترین وجهی طی میکرد!

نامبرده پیش از رحلت برادر ارجمندش شیخ علی کاشف الغطاء در سرزمین حله میزیست پس از وفات برادرش به نجف آمد و ریاست دین و دنیا تدریس و فتوا بعهدهی او برقرار شد و حبل تقلید او را مردم شیعه از اطراف و اکناف پذیرفتند. هر چند تو جهات شیعه ایرانی و بالاخره غیر عرب به شیخ صاحب جواهر بیشتر از او بود از آثار ارزندهی او کتاب بزرگی است در فقه که ادله فقهیه و احکام شرعیه را بطور مستوفی و کاملاً ایراد کرده و در چند مجلد تدوین شده به برخی از مجلدات آن که مربوط به ابواب معاملات بود در اصفهان دست یافتیم این کتاب بر اثر فروع و نوادر فقهی و استقامت در طریق استدلال بمنزله چشمهی جاریست (۱)

و از آثار اوست: شرح اصول کشف الغطاء و رساله عملیه و امثال اینها. صاحب انوار الفقاهه هم سن با صاحب جواهر بوده و ممکن است در روزگار تحصیلی در نزد بعضی از اساتید همدرس یکدیگر بوده اند. مؤلف گوید: علت اینکه از میان فرزندان شیخ کبر بنام این بزرگوار اشاره کردیم بدینمناسبت بود که نامبرده در روزگار تألیف این کتاب حیات داشت و خواستم از این نقطهی نظر حق حیات او را رعایت کرده باشیم. در اینموقع خبر وفات او را شنیدیم که به وباء عام عراق در ماه ذیقعده الحرام سال ۱۲۶۲ (غریب) رحلت کرد.

بدیهی است وفات او پس از اندکی از وفات سید ابراهیم بن محمد باقر قزوینی صاحب ضوابط که او هم بوباء درگذشت اتفاق افتاد صاحب انوار الفقاهه در نجف

(۱) کتاب مزبور به انوار الفقاهه معروف و خود او هم بنام همین کتاب مشهور است و کلیه کتب فقه را به استثناء صید و ذباحت و حدود و دیات و سبق و رمایه داراست

وصاحب ضوابط در کربلائی معلی مدفون شد (۱)

(۱) کرام البرره مینویسد نامبرده سال ۱۲۰۱ (اغر) هجری در نجف اشرف متولد شد
 شیخ محمد رضا نحوی سراینده شهیر در تاریخ او گفته (أهلاً بمولود له التاريخ وقد انبت الله
 نباتاً حسناً) نامبرده از دو برادرش شیخ موسی و شیخ علی کوچکتر بود و از محضر پدر
 و برادرش شیخ موسی و سید جواد عاملی و شیخ قاسم محی الدین و شیخ اسدالله شوشتری
 و سید عبدالله شبر و دیگران بهره مند گردیده و در فقه و اصول استادی مسلم بوده و بیش از بیست
 سالگی بفتوای خود عمل میکرده شیخ محسن خنفر او را از پدرش شیخ اکبر برتر میدانسته
 نامبرده پس از وفات برادرش شیخ محمد در حله زیست داشته و سال ۱۲۵۳ که برادرش
 شیخ علی وفات یافته به نجف اشرف آمده و براریکه تدریس مستقر گردیده و با آنکه زعامت
 شیعه بعهدده شیخ صاحب جواهر بوده معذک از موقعیت او کاسته نگردیده از سید محمد هندی
 نقل کرده من تمام مدت حیاتم از او تقلید می کردم و باوی نماز میگذاردم شیخ نوری او را
 اکمل افقه زاهد صالح کامل توصیف کرده و او را از علماء راسخینی میدانند که پیوسته
 به سنن و آداب شرعی مواظبت داشت و در اصول و فقه استاد بوده و از اخبار و لغت و شعر
 اطلاعی ماهرانه داشته مسائلی که از اقطار عالم میرسیده در اندک وقتی پاسخ میداده فرزندش
 شیخ عباس رساله در شرح حال او بنام نبذة النری نوشته و مدافعاتی که او کرده و مبارزاتی
 علمی که داشته شرح داده از جمله واقعه نجیب پاشاوالی بغداد است او پس از آنکه کربلا را
 فتح کرد و دوازده هزار نفر را روز عید غدیر شهید نمود و مال و ائقال مردم را به یغما
 برد بطرف نجف عزیمت کرد تا همان معامله را بانجفیها بانجام آورد مترجم بانجیب پاشا
 که باتفاق پنجهزار نفر لشکر خونخوار هرکت میکرد ملاقات نموده و اظهار داشت نجفیها
 کاملاً سر اطاعت دارند و اصولاً با نجیب پاشا مخالفتی ندارند و با این تدبیر شایسته غائله
 او را بر طرف کرد و از کارزار با سایر مردم عراق منصرف ساخت نجیب پاشا پذیرفت
 و پس از آنکه سه روز میهمان معظم له بود به بغداد بازگشت از جمله سال ۱۲۶۱ که داعیه
 علی محمد باب سراسر عراق را فرا گرفته بود نجیب پاشا از علماء کربلا و نجف درخواست
 کرده برای مبارزه با او حاضر شوند از علمای نجف نامبرده و دو فرزند برادرش شیخ محمد

(۱۷) امیر سید حسن بن میر سید علی بن میر محمد باقر بن میر اسماعیل واعظ حسینی اصفهانی .

نامبرده از بزرگان دانشمندان روزگار است و براستی شایسته‌ی هر گونه ستایش و ثناست در میان فضلاء عصر بی‌عدیل و فاقد شریک و زمیل بود .
در تحقیقات اصولیه مسلم و در معقول و منقول ماهر و استاد بود افکار

و شیخ مهدی و از علماء کربلا سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط و میرزا حسن گوهر انتخاب شدند بمجردیکه مجلس منعقد شد مفتی بغداد حکم بقتل سید باب کرد و اظهار داشت توبه او قبول نیست مترجم با وی بمباحثه برخاست و بنا بمذهب حنفیه نامبرده را محکوم کرد و سید را بتوبه امر کرد و ثابت کرد هر گاه توبه کند توبه او مقبول است و با این مباحثه ایکه کرد و بر مفتی بغداد و آلوسی غالب شد شیعه و آئین آنرا سپیده روگردانید عده از جمله شیخ انصاری از شاگردان او هستند .

نامبرده در شب چهارشنبه ۲۸ شوال یا ذیقعدہ سال ۱۲۶۲ هجری به وباه عام درگذشت و در محله عماره نجف اشرف در مقبره خانوادگی خود مدفون شد .
فوائد الرضویه از صاحب تکمله نقل کرده پدرش اظهار داشته نامبرده افقه از صاحب جواهر بوده .

ماضی النجف مینویسد از آثار او رساله ایست در امامت کتابی در زکات ، اجوبه مسائل تکمله شرح قواعد پدرش ، سلاح الماضی رساله از اول مکاسب تا خیارات . معظم له اشعار بسیاری داشته از اشعار اوست که بسید عمر رمضان نوشته .

سلام من محب لیس یسلو هواك وان تقادمت اللیالی

یحن الی لقاك حنین صاد قضی ظمأ الی الماء الزلال

دعاه منك داعی الشوق لما نوى ظمناً وهم علی ارتحال

شاهری او را چنین ستود .

له من علی القدر برده فخره

و فصل قضی من جعفر ماله رد

تورث من موسى عصاه فأصبحت

لنا یده البیضاء من یده تبدو

تازہ داشت و مؤسس دانشمند بود پایہ منبر کمال بدومیپائید و کرسی تدریس بد تحقیقات عالیہی او مباحثات میکرد نفسی گرم داشت و حقایق را بخوبی میفہمائید در اسم و رسم و خوش اخلاقی و پاک گوہری مانند داشت در ذات قدسی و صفات ملکی ثانی نہ داشت و میتوان گفت سرشتش را بر رضا و تسلیم بر قرار داشته و جز دل پاک باو اعطا نگردیدہ .

مدرس سال ۱۲۰۸ (حرغ) ہجری متولد شدہ (۱) و سنہی ۱۲۷۳ (غرجع) رحلت کردہ در آغاز کار از فضلاء اصفہان استفادہ کردہ پس از آن بکر بلاء معلا و نجف اشرف مشرف شدہ در مجاورت ذات اقدس حضرت سیدالشہداء و ابوالائمہ ارواح العالمین لہما الفدا از محضر شریف العلماء و صاحب جواہر اصول و فقہ را استفادہ کردہ پس از آن باصفہان برگشتہ باردیگر بدرس شیخ بزرگوار حاج محمد ابراہیم کرباسی صاحب اشارات حضور یافتہ تا اینکہ مانند او صاحب تحقیقات عالیہ و افکار منحصر بفرد گردیدہ و همان اوقات از مکتب معلم رابع ملاعلی نوری قدہ آتی الترحمہ کہ خانہ اش متصل بخانہی باو بودہ استفادہ کردہ تا از ہمہی فضلاء معاصرش برتری یافتہ پس از آن ملازمت خانہی خود را اختیار کردہ و بہ افادہ پرداختہ و مستقلاً براریکہ تدریس جلوس نمودہ .

آثار او شرح مبسوطی بر نافع کہ ناتمام مانده جوامع الکلم در علم اصول کتاب بزرگ جامعی است کہ مشتمل بر مهمات اصولیہ است رسالہای در عدالت رسالہای در اصالت صحت رسالہای در قاعدہی لاضرر و امثال اینها کتاب فارسی در عبادات رسالہای در مناسک حج کہ در این روزها نوشتہ پاسخہای مسائل مختلف کہ در ابواب منحصر خود ثبت شدہ اند و اجازاتی کہہ برای عدہای از فضلاء مرقوم داشته (۲)

(۱) میلاد اورا دیگران ۱۲۱۰ ہجری نوشتہ اند سید صدر در اجازہ خود از سال

وفات او اظہار بی اطلاعی کردہ .

(۲) شیخ ما معلم حبیب آبادی حفظہ اللہ در مجلد دوم مکارم الآثار مینویسد مرحوم

باب الحسین

در این باب که بخش دوم باب حاء را تشکیل میدهد بشرح احوال اعلام حسین نام اشاره میکنیم :

(۱۸) حسین بن بسطام بن شاپور زیات صاحب کتاب طب الائمه (۱)

نامبرده از بزرگان پیشینیان شیعه و محدثان واجلاء روایات شریعه و در طبقه کلینی

مدرس سال ۱۲۱۰ هجری متولد شده پس از آنکه از مراتب علمی اعلام نجف و کربلا استفاده کرده به اصفهان آمده و چون خود را از محضر حاجی کرباسی مستغنی دیده بار دیگر با اتفاق برادرش میر زین العابدین بعتبات رفته در مراجعت بکرسی تدریس نشسته و آوازه تدریس و حسن سلیقه اش همه جا را متوجه کرده بخصوص تا حیات او طلاب اصفهان خود را از حوزه نجف مستغنی میدیدند، سفری با اتفاق آقا محمد مهدی کرباسی بطهران رفته با ملا عبد الکریم ایروانی ملاقات کرده از آثار او مسجدیست در محله نواصفهان که بعداً بمسجد رحیم خان شهرت یافته مدرس اعتقادی به اجازه روایت نداشت اخیراً بر اثر احتیاجات وافر ناچار شد بوسیله میرزا محمد هاشم چهار سوقی از پدرش اجازه بگیرد شاگردان او همه از اعلام عصر بوده از جمله میرزای شیرازی و چهار سوقی و صاحب روضات و امثال ایشان بوده اند مدرس در سن شصت و سه سالگی در سوم ماه جمادی الاخره سال ۱۲۷۳ وفات یافت و در دالان مسجد خود مدفون شد

مؤلف در حاشیه نوشته مدرس حدود ۱۲۷۳ وفات یافت و پس از سه روز در جنب مسجدی که برای او بنیان شده بود مدفون شد. از اجازاتیکه باعلام عصرش داده اجازه اجتهاد است که بصاحب روضات داده تاریخ آن اول جمادی الاولی سال ۱۲۷۰ هجری است (۱) طب الائمه سال ۱۳۷۷ بطبع رسیده ابو عتاب و حسین هردو از محمد بن خلف قزوینی که از علماء آل محمد بوده روایت کرده اند در مقدمه ای که باین کتاب نوشته شده مرقوم فرموده اند نامبرده از طبقه ششم اعلام شیعه و روایت نجاشی از آندو با دو واسطه دلیل بر غایت علو روایت مشارالیه است .

یا محمد بن قولویه قمی است .

نامبرده کتاب طب الاثمه را بکمک برادرش شیخ ابو عتاب تألیف کرده و احادیثی که ایندو بزرگوار در کتاب مزبور گرد آورده اند مشتمل بر احادیث طبی است که از پیغمبر اکرم و اهل بیت آنجناب روایت شده و ذیلاً بخشی از حرزها و تعویذها و ادعیه مأثوره که بمناسبت ناراحتیهای روحی و جسمی از ائمه وارد شده ایراد کرده اند .

هر چند باید اعتراف کرد نامبردگان در این تألیف خود بیک دهم از آنچه صاحب وسائل و بحار و وافی در کتب خود از احادیث طبیه اهل بیت ایراد کرده اند دست نیافته اند در عین حال کتاب مفید و قابل توجه است !

نجاشی مانند عده دیگر از متأخران کتاب مزبور را بتوسط شیخ ابو عبدالله ابن عیاش از ابوالحسین بن صالح نوفلی از پدرش از مؤلفان طب الاثمه روایت کرده مجلسی در مقدمات بحار مینویسد : کتاب طب الاثمه از کتب مشهور است در عین حال بیایه‌ی کتب معتبره‌ی دیگر نمیرسد زیرا شرح حال مؤلف آن برای ما معلوم نیست بدیهی است جهالت باحوال مؤلف موجبات سقوط اعتبار آنرا بوجود نمی‌آورد زیرا بخش مختصری از آن مربوط به احکام فرعیه است که ما در صحت آنها نیازمند به ادله‌ای محکمی میباشیم و در باره‌ی ادویه و ادعیه احتیاجی به اسانید قویه نداریم .

و نوشته است رساله‌ی صحیفه الرضا علیه السلام از کتابهای مشهور و مورد توجه خاصه و عامه است .

سید جلیل علی بن طاوس قده صحیفه‌ی مزبوره را بسند خود از شیخ طبرسی روایت میکند و من خود در نسخ قدیمه اسانید صحیفه را از سید مزبور از شیخ طبرسی نامنتهی به امام شده یافته‌ام (۱)

(۱) این صحیفه مبارکه مکرر بطبع رسیده و سال ۱۳۷۷ هجری نیز در طهران بطبع

رسیده و اسناد آنرا از شیخ طبرسی که در آغاز مقدمه آن چاپ شده نیز نوشته بدینخلاصه

زمخشری در کتاب ربیع الابرار اظهار داشته: یحیی بن حسین حسینی راجع به اسناد صحیفه مبارک که رضویه میگفته هر گاه اسناد این صحیفه بگوش دیوان خوانده شود افاقه حاصل خواهد کرد!

نجاشی ذیل ترجمه عبدالله بن احمد بن عامر طائی و ترجمه پدرش که راوی این صحیفه مبارک که اند اشاره ای با اسناد آن نموده و از صحت آن ستایش کرده و سند خود را بدان متصل نموده (۱)

شیخ امام اجل عالم زاهد رشید امین الدین ثقه الاسلام امین الرؤساء ابوعلی فضل بن حسن طبرسی اطال الله بقاءه روز پنجشنبه غره رجب سال ۵۲۹ خیرداد بما که خبر داد ما را شیخ ابو الفتح عبدالله بن عبدالکریم قشیری که سال ۵۰۱ در قبه رضویه بطوریکه بر او قرائت شد خبر داد از عالم جلیل ابوالحسن علی زوزنی که سال ۴۵۲ بر او قرائت شد گفت خبر داد ما را ابوالحسن احمد زوزنی گفت خبر داد ما را ابوبکر محمد نیشابوری سال ۳۳۷ گفت خبر داد ما را ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر طائی در بصره گفت خبر داد مرا پدرم سال ۲۶۰ گفت حدیث فرمود مرا حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام سال ۱۹۴ هجری پس از آن سند را تا رسوا خدا (ص) که از پدران ارجمندش بوده نقل فرموده . مستدرک علاوه بر سند مزبور سند های دیگر نیز آورده و در آخر آنها مینویسد کسیکه بکتاب صدوق مخصوصاً عیون اخبار و امالی مفید و ترجمه عبدالله و پدرش احمد طائی مراجعه کند خواهد فهمید که این صحیفه مبارک از اصول مشهوره و مقداوله بین الاصحابست .

(۱) نجاشی ذیل احمد بن عامر مینویسد ابوالجعد احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح بن وهب بن عامر و هب همان بزرگواری است که در کربلا در رکاب حضرت سیدالشهدا (ع) شهید شد عبدالله بن عامر اظهار داشته پدرم سال ۱۵۷ هجری متولد شده و سال ۱۹۴ هجری با حضرت رضا ملاقات کرده و آنحضرت در روز سه شنبه هیجدهم جمادی الاولی سال ۲۰۲ هجری در طوس شهید گردید و خود من حضرت ابوالحسن و ابو محمد را ملاقات کردم و پدرم مؤذن آنها بود علی بن محمد سال ۲۴۴ وفات یافت و حسن در روز جمعه ۱۳ محرم سال ۲۶۰ رحلت نمود و ابو عیسی المتمدن بر او نماز خواند

ذیلاً باید گفت : صحیفه از اصول مشهوره است و میتوان احادیث آنرا مورد دقت قرار داد و همچنین طب الرضا از کتب معروفه است .
 شیخ منتجب الدین در فهرست مینویسد : سید فضل الله بن علی راوندی شرحی بر آن بنام : « ترجمه العلوی للطب الرضوی » تألیف کرده .
 ابن شهر آشوب در معالم العلماء ذیل ترجمه محمد بن حسن بن جمهور عمی نوشته نامبرده آثاری دارد از جمله الملاحم والفتن، الواحدة، الرسالة المذهبه عن الرضا فی الطب . انتهى .

شیخ منتجب در فهرست همان مطالب را به ضمیمه‌ی سندش ایراد نموده . و ما بزودی همه‌ی آنرا در کتاب سماء والعالم بحار در ابواب طب ایراد خواهیم کرد مرحوم مجلسی در مقدمه بحار پس از چند ورق ذیل آثار عامه مینویسد : کتاب طب النبی هر چند حد اکثر اخبار آن از طرق مخالفین است در عین حال کتاب مشهور و متداول در میان علماء ماست .

نصیر الملة والدین طوسی قده در کتاب آداب المتعلمین مینویسد : محصل ناچار باید مقداری از مقررات طبی را بیاموزد و بهتر آنست از آثاریکه در خصوص مقررات طبی رسیده و آنها را شیخ ابو العباس مستغفری در کتاب طب النبی جمع آوری کرده استفاده کند تا بدینجا آنچه را مجلسی در بحار آورده بانجام آوردیم و ما مخصوصاً اینهمه مطالب طولانی را از بحار الانوار بمنظور ارتباط و مناسبتی که با اصل ترجمه داشت ایراد کردیم اینک که دامنه گفتار بدینجا کشیده شایسته است بمنظور تمیم فائده چنانچه سبک این کتاب بدان اجرا شده بگوئیم اشترک در تألیف و تحدیث و تقیید فقه و حدیث طریقه‌ی عده‌ای از گذشتگان و نیکوکاران بوده و این عمل اختصاص باین دو برادر ندارد که کتاب طب

نجاشی گفته نسخه صحیفه را استاد ما ابو الحسن احمد جندی در اختیار ما گذارد و بر او قرائت کردیم و این نسخه را که نسخه‌ی پسندیده‌ایست عبدالله بن احمد فرزند احمد بن عامر از پدرش روایت کرده .

الائمہ را بکمک یکدیگر تالیف کرده باشند زیرا نامبرده زیر باتفاق برادرش اکثر ابواب فقہ و احکام را نوشته است !

شیخ حسین بن سعید بن حماد بن مهران اهوازی شیخی جلیل و ثقہای عین و امامی مذهب و اصلاً از مردم کوفہ بوده .

نامبرده از حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت ہادی علیہم السلام روایت میکرده دانشمندان رجالی ذیل ترجمہی وی مینویسند: معظم لہ دارای سی اثر مشہور است و در تالیف آنها با برادرش حسن بن سعید انبازی میکرده و حد اکثر آنها در فقہ و احکام بوده .

مؤلف گوید : کتاب زہدش معروفست و مجلسی و فیض و شیخ حر عاملی از آن بسیار نقل کرده اند .

و از آثار اوست : المؤمن در این کتاب اخباری کہ در توصیف مؤمن و منزلت و پاداش اعمال او و نگرانیهای شدیدی کہ در دوران زندگی برای او رخ میدہد جمع آوری شدہ و من در این اواخر بنسخہای از آن دست یافتم کہ گویا نزد محمدین ثلاثہ متأخر نبودہ بطوری کہ از کشی نقل شدہ حسن بن سعید برادر نامبرده علاوہ بررسی کتابی کہ با شترک برادرش حسین نوشتہ دارای بیست مجلد تالیف علیحدہ بودہ (۱)

(۱) کشی مینویسد حسن و حسین فرزندان سعید اهوازی از نوادگان حماد بن مهران مولی علی بن الحسین (ع) بودہ حسن وسیلہی معرفی اسحق حصینی و علی بن ریان بحضور مبارک حضرت رضا (ع) شد و مقام امامت را بہ آنان شناسانید و آنان حدیث امامت را از او شنیدند و باین عقیدہ شناختہ شدند علاہ بر نامبردگان دیگران را باین شرافت رسانید و خدمات لازمہ را بعهده ایشان واگذار میکرد گویند حسن دارای پنجہا تالیف بودہ و سعید معروف بہ دندان بودہ .

نکارندہ گوید ابن داود نیز پنجہا مجلد تالیف او را متعرض است و ممکن است بطوری کہ مؤلف نقل کردہ حسن دارای ۲۰ مجلد و حسین مشترکاً دارای ۳۰ مجلد بودہ مجموعاً پنجہا مجلد میشود .

مرقد حسین بن سعید در قم محروسہ علی صاحبہا آلاف التحیہ بودہ .
 زیرا شیخ در فہرست مینویسد : نامبردہ باتفاق برادرش باہواز منتقل شد
 و از آنجا بقم ہجرت کرد و بنخانہ حسن بن ابان وارد شد و ہمانجا زیست داشت
 تا بجوار رحمت حق مشرف گردید (۱)

(۱۹) ابو عبد اللہ حسین بن علی بن حسین بن بابویہ قمی برادر ارجمند
 شیخ عظیم الشان شیخ صدوق قدس اللہ روحہ .
 ابن بابویہ ثقہای جلیل و عظیم الشان و فقیہی وجیہ بود و از پدر و برادرش
 روایت می کرد ابن بابویہ آثار چندی دارد از جملہ : کتابی است در ردّ بر
 واقفیا و همچنین کتابی کہ بنام صاحب بن عباد وزیر مشہور تالیف کردہ .

(۱) نجاشی مینویسد ابو محمد حسین در تالیف کتب سی گانہ با برادرش ہمکاری
 داشتہ لکن شہرت حسین از برادرش حسن بیشتر بودہ و بدینمناسبت کتب مزبور بنام او
 تمام شدہ حسین بن بزید سودانی اظہار میداشت حسن در تمام مشایخ حسین شریک بودہ تنہا در
 روایت زرعة بن محمد حضرمی و فضالہ بن ایوب منفرد بودہ و حسین بتوسط برادرش
 از آن دو روایت می کردہ و دائیش جعفر بن یحیی از روایت حضرت ابو جعفر ثانی بودہ و آثار
 بنی سعد از کتب شایستہ ایست کہ ہموارہ مورد توجہ اعلام بودہ پس از نام کتابہای حسین
 مینویسد: ما بطرق متعددہ کتابہای او را از اصحاب خود روایت میکنیم از جملہ از ابو العباس
 احمد سیرافی است کہ در پاسخ نامہ ما کہ از وی در خصوص معرفی کتب نامبردہ خواستہ
 بودیم دیگری شیخ فاضل ابو عبد اللہ حسین بزوفریست در ضمن نامہ ایکہ سال ۳۵۲ ہمانوشتہ
 است دیگری ابو عبد اللہ محمد صفوانی است سال ۳۵۲ در بصرہ روایت کتب او را برای ما
 نقل کرد و نیز بواسطہ از حسین بن حسن ابان کتب او را کہ بخط سعید روایت کردہ
 او میگفتہ حسین سعید در قم میہمان پدر من بود و پیش از آنکہ وفات کند کتب او را از خودش
 روایت می کردم دیگری بواسطہ ابو محمد شریف است میگوید سال ۳۰۰ ہجری کہ ابو العباس
 دینوری از زیارت مشہد مقدس رضوی باز میگشت در امل کہ روزگار جعفر بن حسن
 الناصر بود کتب او را از خودش برای ما روایت کرد .

سید مرتضیٰ از او بدون واسطہ و نجاشی بتوسط حسین عبیداللہ از او روایت
میکرده و او را توثیق مینموده و همچنین شیخ و علامہ او را از ثقات شمرده اند !
نوادہای او شیخ منتجب الدین علی بن عبیداللہ بن حسن بن حسین مذکور از او
و دو فرزند صالحش حسن و حسین یاد کرده و همچنین از :

ابوالقاسم عبیداللہ بن حسن بن حسین بن بابوہ قمی کہ در ری اقامت
داشته و بعنوان ابن بابوہ معروف بوده یاد کرده و اظهار داشته نامبرده فقیہی
ثقه و از اصحاب اعلام شیعه بشمار میآمده .

نامبرده از پدرش شیخ امام حسکا بن بابوہ فقیہ عصرش استفاده کرده و کلیہی
آنچه را شنیده و بحضور مشایخش شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ سالار و ابن براج
در سید حمزہ قرائت کرده روایت نموده (۱)

مؤلف گوید : ممکن است نامبرده پدر شیخ منتجب الدین باشد لیکن
بطوریکہ عادت پیشینیان از اعلام بوده نسبت خود را بکسی کہ مورد بحث
قرامیدادند آشکار نمیساختند و منتجب الدین نہ تنها بستگی خود را با ابوالقاسم
عبیداللہ پوشیده داشته نسبت خود را با سایر اجدادش آشکار نساخته !

(۱) شیخ منتجب الدین در فهرست ذیل حرف حاء مینویسد شیخ امام احمد شمس الاسلام
حسن بن حسین بن بابوہ قمی نزیل ری معروف بہ حسکا فقیہی ثقه و موجه بود در نجف
اشرف از محضر شیخ طوسی استفاده کرده و تمام کتب او را روایت نموده و همچنین کلیہی کتب
شیخ سالار بن عبدالعزیز و ابن براج را روایت نموده و تصانیفی در فقه داشته از قبیل کتاب العبادات
و کتاب الاعمال الصالحہ و کتاب سیر الانبیاء و الائمہ خبر داده است ما را پدر ما از کتب
او . در حرف عین مینویسد الشیخ الوالد الموفق الدین ابوالقاسم عبید اللہ بن حسین بن بابوہ قمی
نزیل ری و طالبی را کہ فوقاً ترجمہ کردیم ایراد نموده از ذیل دو حرف مزبور استفاده میشود
منتجب الدین نام پدرش را متعرض شدہ مگر اینکہ بگوئیم در آغاز کتاب از خود و نسبش
نام نبرده و در حرف حاء مینویسد شیخ ابو عبداللہ حسین بن علی بن حسین بن بابوہ
و فرزندش شیخ ثقه الدین حسین و فرزندش حسین همگی از فقہاء و صلحاء بوده اند .

شیخ طوسی در کتاب غیبت از شیخ ابوالعباس بن نوح نقل میکند نامبرده گفته سالی کہ ابو عبدالله حسین بن محمد بن سورۃ قمی بعنوان حج بیت الله بر ما وارد شد اظهار داشت علی بن حسن بن یوسف صائغ قمی و محمد بن احمد صیرفی معروف بہ ابن دلال و امثال ایشان از مشایخ قم نقل کرده اند علی بن حسین بن موسی بن بابویہ قمی دختر عمویش محمد بن موسی بن بابویہ را بہم سری خود در آورده بود تصادفاً فرزندی از او بوجود نیامد ابن بابویہ نامہای بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله تعالی عنہ مرقوم داشته از او درخواست کرد تا در ہنگام ملاقات عتبہی ہمایونی باب الله الاعظم حضرت حجۃ ابن الحسن عجل الله تعالی فرجہ و رزقنا تراب اقدامہ از آن مقام محترم تمنا کند تا از خدایمانان بخواہند حضرت پروردگاری فرزندان فقیہی بہ ابن بابویہ عنایت فرماید!

توقيع مبارك بافتخارا بن بابویہ شرف صدور یافت همانا تو از این زنیکہ در اختیار داری فرزندی نخواہی داشت لکن بزودی کنیز کی از مردم دیلم در ملك تو قرار خواہد گرفت بدیہی است از آن کنیزك دیلمی دو فرزند فقیہ خدا بتو ارزانی خواہد داشت .

ابوالعباس بن نوح پس از این اظهار داشت ابو عبدالله بن سورہ حفظہ الله میگفت ابوالحسن علی بن بابویہ دارای سه فرزند بود محمد و حسین کہ ہر دو فقیہ ماہری بودند و در قومۃ حافظہ نیروی عجیبی داشتند بطوریکہ در میان اعلام قم کسی بیایہ آنها نبود کہ آنہمہ توانائی در حافظہ داشتہ باشد و ایندو برادری داشتند بنام حسن کہ برادر وسطی آنها باشد نامبرده عمر خود را بہ بندگی و پارسائی میگذرانید و با مردم معاشرت نمیکرد و آثار فقیہی از او در دست نمیباشد!

ابن سورہ اظهار داشتہ ہر گاہ ابو جعفر (صدوق) و ابو عبدالله حسین فرزندان علی بن بابویہ احادیثی نقل میکردند مردم از کثرت حافظہی آنان

بشکفت می‌آمدند و باتفاق میگفتند این نعمتی که خدا بشما ارزانی داشته بلاشک از میان برکات حضرت بقیة الله عليه السلام است (۱)

(۲۰) ابو جعفر حسین بن عبدالله بن ابراهیم معروف به غضائری و بعضی او را غضاری نوشته‌اند (۲)

غضائری پدر شیخ احمد غضائری سابق الذکر است .
غضائری یکی از موجّهان شیعه و از مشایخ معظم اعلام شریعه است .
غضائری موقعیت ویژه داشت و جلالت قدر و علو مرتبت او مشهود بود و بهمین مناسبت در روزگار خود بمنزله‌ی شیخ مفید بود و بر اقران خود برتری پیدا میکرد دانشمندان معروف عامه همگی از وی نام می‌بردند و او را شیخ رافضه‌ی روزگار خود مینامند .
بدیهی است چنین توصیفی از مخالفان در باره‌ی او کافی برای موقعیت و منقبت اوست (۳)

غضائری از عده‌ای از اعلام شیعه از قبیل ابو جعفر صدوق و ابو غالب زواری و تلکبری و محمد بن علی قلانسی و امثال ایشان روایت میکرده .
و شیخ طوسی و نجاشی و فرزندش ابو الحسن از وی استفاده کرده‌اند .

-
- (۱) در نامه دانشوران از منتهی المقال نقل شده فرزندان ابن بابویه بسیارند و بیشتر از اجله اهل علم هستند محقق بحرانی رساله در خصوص تعداد ایشان نوشته و اسامی همه را ثبت و ضبط نموده و با آنکه منظورش از چنین تأییدی آن بوده تا کاملاً بتاریخ نام‌برندگان پردازد در عین حال از ذکر چند نفر از آنها غفلت نموده .
تاریخ سال وفات ابو عبدالله حسین بابویه مترجم ما معلوم نیست .
- (۲) نجاشی کنیه او را ابو عبدالله نوشته .
- (۳) از لسان المیزان ابن حجر عسقلانی نقل شده غضائری مزبور از بزرگان شیوخ شیعه و دانشمندی پارسا و پرهیزکار و حافظ بود در اعلام شیعه کسی به اندازه‌ی او حافظ حدیث اهل بیت نبوده غضائری احادیث بسیاری شنیده و خدمت علم و دانش را برای خدا بهمه گرفته بود و فرمان او نافذ تر از فرمان شهریاران بود .

غضائری کتب بسیاری در علوم اسلامی بوجود آورده .

نجاشی در رجال خود از وی یاد میکند و این کتابها را از وی نام میبرد :
 تذکیر الغافل و تنبیه العاقل فی فضل العلم و کتاب عدد الائمة و کتاب النوادر فی الفقه
 و کتاب یوم الغدیر و کتاب الرد علی الغلاة و المفوضه و امثال اینها (۱)
 بطوریکه از فهرست کتب او در رجال نجاشی استفاده میشود نامبرده کتابی
 در فن رجال نداشته و همچنین شیخ در فهرست (۲) خود از او چنین کتابی نقل
 نکرده با اینکه شیخ و نجاشی هر دو بصیرة کاملی به احوال او داشتند آری شیخ
 از جمله کلماتی که در توصیف او آورده اینست «انه کثیر السماع عارف بالرجال»
 بدیهی است کثرت سماع و معرفت رجال که در توصیف او آمده بهیچوجه قابل
 انکار نبوده گذشته از این کتب رجال اقوال و فتاوی او را نقل کرده اند و نقل اقوال
 و ذکر فتاوی وی دلیل بر آن نیست غضائری کتابی در باره ی رجال و تحقیق در
 حق آنان تألیف کرده باشد چنانچه ما پیش از این ذیل احوال فرزندش بدین
 حقیقت اشاره کردیم !

مؤید تحقیق مزبور آنست که ملا عبدالله شوشتری با آنکه در فن رجال
 از محققین بنام بود و صاحب نقد الرجال و امثال او بمهارت و تحقیق او تصریح
 کرده اند در عین حال تألیفی در این رشته نداشته با آنکه شاگردان وی که از

(۱) نجاشی ابن کتب را از وی نقل کرده کشف التمویه، التسلیم علی امیر المؤمنین بامرة
 المؤمنین، البیان، مناسک الحج، مختصر المناسک، سجدة الشکر، واطن امیر المؤمنین، فضل بغداد
 کتاب فی قول امیر المؤمنین (ع) الا اخبرکم بخیر هذه الامة .

(۲) شیخ طوسی در رجال خود ذیل دانشمندانیکه از ائمه روایت نموده اند مینویسد
 غضائری کتبی داشته که مادر فهرست آنها را نام برده ایم متأسفانه در فهرست مطبوع او نامی
 از وی برده نشده و هر کسی هم که از وی در رجال خود نام برده از جمله شیخ که ما او را
 در فهرست نام برده ایم اظهار بی اطلاعی کرده و بالاخره یا در نسخه ای منحصری بوده
 که از بین رفته و یا شیخ فراموش کرده نام او را در فهرست بیاورد بگمان اینکه آورده چنین
 نسبتی بوی داده

همه گونه تحقیقات او بهره مند شده اند کتبی در این فن گرد آورده اند!
و تا آنجا که بمطالعه‌ی ما رسیده بزرگانی که در فن تحقیق و تأسیس به
عالیترین مقامات نائل میگردند کمتر بکثرت تألیفات میپردازند!
در نتیجه باید گفت: در باره کتاب رجالی که اکنون مورد بحث دانشمندان
قرار گرفته که آیا از مشارالیه است یا فرزندش چنین اظهار بداریم ممکنست
حد اکثر تحقیقات آن کتاب از مشارالیه باشد و چنین احتمالی ایجاب نمیکند
نامبرده مؤلف کتابی در فن رجالی باشد با آنکه اینموضوع مورد اشتباه عده‌ی بسیاری
از اعلام واقع شده!

مناسب است ذیل تحقیق مزبور بدین توضیح اشاره کنیم تا بحال سابقه
نداشته در یکی از عبارات دیده شود لقب غضائری بدیگری از اعلام اطلاق
گردد تا ما بتوانیم غضائری مؤلف کتاب رجالی را فرزند وی بدانیم و بالاخره
طریقه جمع بین اقوال بطوریکه وسائل انکار را از هر جهت بر طرف کرده باشد
آنست که مقصود از غضائری در جمله ابن غضائری که در کلمات اعلام آمده چنانچه
مجلسی در مورد بحار و امثال آن آورده خود مترجم ما باشد و مقصود از مضاف
یعنی ابن فرزندش ابوالحسن سابق الذکر و مؤلف رجالی باشد زیرا بدیهی است
کسی را که بدیگری نسبت میدهند لازم دارد فردی معروف و متشخص باشد والا
نسبت بفرد نا معروفی برخلاف رویه خردمندانست.

شیخ ابو عبدالله حسین بن عبیدالله بن علی واسطی .

نامبرده از روات کتاب زراری و بطوری که از ظاهر احوال او بدست
میآید از ثقات فضلاء طائفه شیعه است (۱)

(۱) مستدرک الوسائل مینویسد واسطی استاد روایتی علامه کراچکی است و خود
عالم فقیه و معروفی است و از ابو محمد هرون بن موسی تلمکبری روایت میکرده و سید علی
ابن طاوس در کتاب المواسمه از کتاب نقض من اظهر الخلاف فوق الذکر نقل میکند .

واسطی آثار بسیاری دارد از جمله کتاب نقض من اظهر الخلف لاهل بیت النبى ﷺ است که سید بن طاوس و دیگران با نسبت داده اند !
 واسطی از محضر بزرگان شیعه استفاده کرده و پیش از ۴۲۰ (تک) هجری وفات یافته .

مؤلف گوید : ممکن است بگوئیم واسطی همان غضائری باشد و سنه مزبور سال رحلت غضائری باشد زیرا جمله ی « مات قبل العشرین واربعماه » با ۴۱۱ (اتی) که شیخ ونجاشی در تاریخ غضائری نقل کرده اند و جمله ی « طاب علیه الرحمه » بعضی تاریخ او یافته اند با جمله مزبور سازگار است بنا بر این ممکن است غضائری راوی کتاب زراری باشد زیرا موافقت در طبقه و اسم و اسم پدر و اساتید تا این اندازه برخلاف عادت بوده و برای دوفتر که غیر هم باشند اتفاق نیفتاده .
 علاوه بر این اگر واسطی از دانشمندان طبقه ی غضائری و امثال او بحساب می آید بایستی اصحاب رجال احوال او را مانند غضائری متعرض میشدند .

حسین بن ابراهیم قزوینی ریاض العلماء مینویسد : نامبرده از مشایخ شیخ طوسی است و بطوری که از کتاب غیبت شیخ استفاده میشود از ابن نوح و محمد ابن وهبان روایت میکرده .

افندی پس از این نوشته بترجمه احوال او دسترسی پیدا نکردم و ممکنست نامبرده همان شیخ غضائری باشد که شیخ در نسبت او رعایت اختصار کرده علاوه بر آن اشتباهی در نسب او واقع شده وهم او را قزوینی دانسته - انتهى

مؤلف گوید : اظهار نظر صاحب ریاض خالی از نظر نیست در حقیقت چنین است زیرا فاصله ی بین شیخ و غضائری آن اندازه نبوده که دچار چنین اشتباهی شود !

(۲۱) **ابوالفتوح حسین بن علی بن محمد بن احمد خزاعی** .

نامبرده اصلاً از مردم نیشابور است و به شیخ ابوالفتوح رازی و مفسر

پارسی نویس مشهور است!

ابوالفتوح از اعلام دانشمندان بوده و در تفسیر و کلام و ادب و آشنائی کامل بفن حدیث مهارت بی‌نهایتی داشته و از ماهران دانشمندان و ناقلان احادیث اهل ایمان بحساب می‌آید و بعالیترین مرتبه اصالت و نجابت که کمتر اتفاق می‌افتد خانواده‌ای بغیر از خانواده عصمت و طهارت حقیقت آندو را دارا باشند نائل گردیده بوده.

بدیهی است این مقام عالی را ابوالفتوح از آنجا بدست آورده که معظم له از نوادگان بدیل بن ورقاء خزاعی است که صحابی جلیل القدر مشهور بوده از نیاکان اوست و بطوری که از مجالس المؤمنین بدست می‌آید بنی خزاعه از شیعیان آل محمد و دوستان برگزیده و قدیمی آنان بوده‌اند (۱)

احمد بن حسین بن احمد خزاعی که شیخی ثقه بوده و در شهر ری میزیسته و از شاگردان سید مرتضی و رضی و شیخ طوسی قده بوده.

شیخ منتجب الدین در فهرست مینویسد: از آثار او امالی الحدیث است در چهار مجلد و دیگر عیون الاحادیث و کتابی بنام الروضه در علم فقه و سنن و دیگر بنام المفتاح در اصول و امثال اینها.

(۱) در مستدرک مینویسد و رقاء از صحابه پیغمبر اکرم (ص) بود و صدای رسائی داشت رسول خدا در حجة الوداع موقعی که در منی بودند بوی که صدائی رسا داشت و با اصطلاح جهوری الصوت بود دستور داده مردم را از روزه گرفتن در اوقاتیکه در منی هستند باز بدارد او هم حسب الامر بر شتر خاکستری رنگی سوار شده در میان خیمه‌ها حرکت میکرد و با صدای بلند میگفت ای مردم این روزها را که در منی هستید روزه نگیرید زیرا روزهای خوردن و آشامیدن است نه روزه گرفتن و فرزندش بدیل از صحابه و از پیش قدمانی است که قبول ولایتی علی (ع) را نموده و در جنگ صفین در برابر آنحضرت شهید شده و در یاری علی (ع) سر از پا نشناخته و ناراحتی‌های بسیاری متحمل گردیده و آنی از خدمت فرو گذاری ننموده.

ابوسعید محمد بن حسین خزاعی نیشابوری جد ادنای ابوالفتوح است و ابوالفتوح بتوسط پدرش از او روایت میکند .

بوسعید آثاری بدین شرح دارد الروضة الزهراء فی مناقب الزهراء عليها السلام و کتاب الفرق بین المقامین و تشبه علی بذی القرنین، و الاربعین من الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین، و منی الطالب فی ایمان ایطالب، الرسالة الواضحة فی بطلان دعوی الناصبه و التفهیم فی بیان التقسیم و کتاب مالابد من معرفته و کتاب المولی و امثال اینها .

ابومحمد عبدالرحمن بن احمد بن حسین نیشابوری خزاعی در شهر ری شیخ اصحاب و حافظ احادیث بود و بمنبر میرفت و مردم را از مراتب و عظمت و اندرز بهره مند میساخت و بشرق و غرب مسافرت میکرد و احادیثی از مؤلف و مخالف استماع میکرد و از محضر سید مرتضی و رضی و شیخ طوسی و مشایخ دیگر از قبیل شیخ سلاّر و ابن برّاج و علامه کراچکی استفاده کرده و کتاب سفینه النجات فی مناقب اهل البیت العلویات الرضویات، الامالی، عیون الاخبار، مختصراتی در مواعظ و پند داشته .

منتجب الدین پس از این نوشته کتب او را بتوسط سید مرتضی و سید مجتبی فرزند داعی حسینی و پسر برادرش شیخ امام جمال الدین ابوالفتوح خزاعی روایت کرده ایم .

محسن بن حسین بن احمد نیشابوری خزاعی عموی ابو محمد است .

منتجب الدین مینویسد : نامبرده ثقه‌ی حافظ و واعظ بود کتاب الامالی در احادیث و السیر و اعجاز القرآن و بیان من کنت مولاه از آثار اوست .

شیخ ابوالفتوح از پدرش از جدش از او روایت میکرده !

تاج الدین محمد بن حسین فرزند ابوالفتوح شیخی پرهیزکار و فاضلی

امام بوده از پدرش روایت میکرده ! (۱)

(۱) از اجازه ابوالفتوح استفاده میشود کنیه اش ابو جعفر بوده .

ابوسعید فخرالدین احمد بن محمد خزاعی پسر خواهر ابوالفتوح منتجب الدین او را نامبرده و مینویسد: عالمی صالح و ثقه بوده!

مؤلف گوید: ابوالفتوح و بستگان نیکو کار او از خاندان با موقعیت و عظیمی هستند که از سرزمین عربستان به دیار ایران انتقال یافته و این مختصر اجازه نمیدهد کاملاً به احوال نیاکان او بپردازیم!

ابوالفتوح از پدر دانشمندش علی بن محمد و از عمویش از جدش و همچنین از جدش از پدر جدش که نامهایشان ذکر شده و از یکدیگر ممتاز گردیده‌اند و همچنین از شیخ مفید عبدالجبار بن علی مقری رازی و شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی جمعاً از خود شیخ روایت میکرده!

ابوالفتوح از شاگردان ابوعلی حسن طوسی فرزند ارجمند شیخ طوسی بوده و نامبردگان ذیل از ابوالفتوح روایت مینمایند (۱)

شیخ فقیه عماد عبدالله بن حمزه طوسی و شیخ رشید الدین بن شهر آشوب مازندرانی و شیخ منتجب الدین بن بابویه قمی صاحب فهرست و امثال ایشان. ابن شهر آشوب در معالم العلماء و منتجب الدین در فهرست از او یاد کرده‌اند و از تفسیر او کاملاً تعریف نموده‌اند!

(۱) آقای محدث دام ظلّه در مقدمه مفصلی که برای تفسیر گازر نوشته مرقوم میدارد از جمله اجازات ابوالفتوح اجازه ایستکه در اواخر ذی‌قعدة سال ۵۴۷ هجری که برای یکی از شاگردانش در ظهر یکی از کتب خودش نوشته دیگر اجازه ایست که در پشت کتاب رجال نجاشی برای تاج الدین ابو جعفر محمد بن الحسین فرزند خود نوشته و اجازه عدومی باحفظ شرایط باو داده و تاریخ این اجاز ماه ربیع الاول سال ۵۵۱ هجری بوده سوم از قول صاحب ریاض نقل میکند ربع اول تفسیر ابوالفتوح را که نسخه کهنسالی بود در اصفهان بمطالعه رسانیدم معلوم بود در روزگار ابوالفتوح نوشته شده و در پشت آن تفسیر بخط خود اجازهای برای یکی از شاگردانش نوشته و تاریخ آن ۵۵۲ هجری بوده و معلوم بود علاوه بر او شاگردان دیگر و فرزند خود ابوالفتوح هم آنها نزد وی خوانده‌اند.

ابن شهرآب مینویسد : استادم ابو الفتوح (حسین) بن علی رازی مؤلف روح الجنان وروح الجنان است کتاب عجیبی است کہ در تفسیر قرآن بزبان پارسی تألیف شدہ دیگر شرح الشہاب است .

منتجب الدین در فہرست پس از نام و نسب وی مینویسد نامبردہ عالمی واعظ ومفسر بودہ آثاری بدین نام دارد تفسیر مسمی بہ روض الجنان وروح الجنان در تفسیر قرآن این کتاب در ضمن بیست مجلد نگارش یافتہ دیگری روح الالباب وروح الالباب فی شرح الشہاب ومن ہر دو کتاب را نزد او خواندہام ! (۱)

صاحب مجالس المؤمنین پس از آنکہ بخش مهمی بستایش او پرداختہ مینویسد : خدمات گرانہای او در تفسیر کلام اللہ کہ ضمناً از شبہات مخالفان پاسخہای دندان شکن دادہ قابل توجہ و بسا ارزندہ است مخصوصاً کسیکہ تفسیر او را کاملاً مورد دقت قرار دہد باین حقیقت پی خواہد برد !

از ذیل برخی از مطالب تفسیری بدست میآید نامبردہ معاصر با زمخشری صاحب کشف بودہ و برخی از آیات آن کتاب در اختیار ابو الفتوح قرار گرفتہ ہر چند اصل کتاب بمطالعہ وی نرسیدہ .

تفسیر ابو الفتوح اگرچہ بزبان پارسی تألیف شدہ در عین حال در کمال درستی و آراستگی و دقت نظر و بیسابقگی بنگارش در آمدہ وامام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر خود از آن اقتباس نمودہ و بنیان تفسیر خود را بر پایہی آن استوار نمودہ با این تفاوت کہ در تفسیرش برخی از تشکیکات و اھی اشارہ نمودہ تا بدینوسیلہ ثابت کند از تفسیر نامبردہ استفادہ نکردہ (۱) تا آنجا کہ قاضی مینویسد :

کتاب شہاب تألیف قاضی ابو عبداللہ محمد بن سلامت مغربی . متوفی ۴۵۴ ہجری است کہ مشتمل بر کلمات قصار رسول اکرم بودہ وعدہ از آنجملہ شیخ ابو الفتوح آنرا بنام فوق شرح کردہ وظاہراً بایستی شرح مزبور عربی باشد .

(۱) فاضل معاصر آقای شعرانی در مقدمہ تفسیر ابو الفتوح مینویسد مراد قاضی

بطوریکه ابوالفتوح در آغاز تفسیر پارسیش اشاره میکند معلوم میشود تفسیر دیگری بزبان تازی داشته لیکن من بتمام آن دست پیدا نکردم. آری شیخ عبدالجلیل رازی در یکی از آثارش مینویسد: شیخ امام ابوالفتوح رازی بیست مجلد تفسیر نگارش داده و چنان اهمیت پیدا کرده که دلهای دانشمندان نحریر عاشقانه بدان متوجه گردیده ازظاهر تفسیر استفاده میشود حد اکثر مجلدات تفسیر از اصل عربی آن اقتباس شده زیرا تفسیر فارسی که تقریباً مشتمل بر صد و بیست هزار بیت و یا دو برابر این عدد بوده بدیهی است چنین عددی کافی است که چهارمجلد کتاب بدان اختصاص پیدا کند نه آنکه بیست مجلد کتاب را برای این مقدار بیت اختصاص دهند و ما از خدا آرزو مندیم تا ما را بتحصول این کتاب توفیق دهد و بمطالعهی آن موفق بدارد بمنته وجوده.

قاضی دربایان مطالب مزبور اظهار داشته: از برخی موثقان شنیدیم مرقد شریف ابوالفتوح در اصبهانست - انتهى

رحمه الله را از اینکه تفسیر فخر رازی مقتبس از تفسیر ابوالفتوح است ندانستم چون تفسیر فخر رازی هیچگونه شباهت بتفسیر ابوالفتوح ندارد و غرض تفسیر سیاق مفاد قرآن کریم است و تحقیق آنچه فهم آیات الهی بر آن توقف دارد و در تفسیر امام فخر این غرض چنانکه باید مراعات نشده برخلاف تفسیر ابو الفتوح؛ و مطالب نیکو و دانستنی گرچه در تفسیر رازی بسیار است اما نه مربوط بتفسیر قرآن است و هر يك در محل مناسب در کتابی که برای آن تألیف کرده اند بهتر و مشروح تر آمده و گفته اند در تفسیر امام فخر همه چیز هست غیر تفسیر و ظریفی گفته است: (بیهوده سخن بدین درازی: تفسیر کبیر فخر رازی) آری باید گفت فخر از خواندن تفاسیر شیعه فائده کامل برده و از آن سخت متأثر شده گاه بی اختیار مطالب شیعه را که برخلاف عقاید اشاعره و مذهب خود امامست بمقتضای ذوق و فطرت خویش برگزیده و ذکر کرده و بمناسبت چند آیه را شاهد آورده که بر اساس عقیده شیعه تفسیر شده و این موضوع میرساند امام فخر تحت تأثیر نکات شیعه قرار گرفته و برویه آنان تفسیر نموده.

مؤلف گوید: برائینکہ قاضی بہ تفسیر مزبور دسترسی پیدا نکرده مرتکب چنین توجیہ ناحق گردیده با آنکہ تفسیر پارسی نامبرده دریست مجلد موضوعی است کہ ابن شهر آشوب و منتجب الدین کہ از شاگردان وی بوده اند بدان تصریح کرده اند علاوه لازم نیست اجزاء کتابی عرفا برابر و یا در خور عدد آیات آن باشد چنانچہ تفسیر مجمع البیان کہ مشتمل بر مقدار مزبور است و مجلدات آن کہ طبق ترتیب مؤلف است در ده مجلد است بلکہ باید گفت طبق اظہاریہ صاحب ریاض چنانچہ از مجلسی ہم نقل کرده انتساب تفسیر عربی بد ابو الفتوح احتمال بی اساسی است (۱)

ونقلی کہ از بعض مؤلفان نموده کہ مرقد ابو الفتوح در اصبهانست نقل نادرستی است زیرا بطوری کہ پیش از این ذیل احوال شیخ ابو الفتوح اسعد بن ابی الفضائل عجللی نوشتیم مرقد اصبهان قبر ابو الفتوح عجللی است نہ ابو الفتوح رازی و ابن خلکان مورخ مینویسد ابو الفتوح عجللی در اصفهان در گذشتہ بنا بر این روزگار وفاتش نزدیک بزمان ابو الفتوح رازی بوپده (۲)

صاحب ریاض از آثار نامبرده سه کتاب ذیل را بہ ابو الفتوح نسبت داده

(۱) خود در آغاز تفسیر مینویسد وعده دادن دو تفسیر یکی پارسی و یکی بتازی

جز کہ پارسی مقدم شد بر تازی . معلوم میشود تألیف تفسیر عربی موفق نگردیده بنا بر این چگونه ممکن است بنا بہ نظریہ قاضی شوشتری پارسی را از تفسیر عربی اقتباس کرده باشد .

(۲) سال وفات ابو الفتوح را نقل نکرده اند و مرقد او بنا بوضعیتش در جوار حضرت

عبدالعظیم بوده و اینک مرقد او کہ بطرز آبرومندی تعمیر گردیده در صحن مطہر حضرت امامزادہ حمزہ مجاور مرقد حضرت عبدالعظیم واقع شدہ آقای محدث در مقدمہ تفسیر گازر نتیجہ تحقیقات خود را بدینجا رسانیده کہ سال وفات ابو الفتوح رازی ۵۵۴ ہجری بوده و نوشتہ شاعر صادق کہ وفات او را ۵۴۰ ہجری نوشتہ برخلاف حقیقت است زیرا با تاریخ اجازاتی کہ قبلا در پاورقی نوشتیم تطبیق نمی نماید واللہ العالم .

یکی رساله‌ی یوحنا رساله‌ی پارسی است که در ابطال مذاهب از زبان ترسائی که بنام یوحنا بوده نوشته شده دیگری رساله‌ی حسنیه است که آنهم پارسی است و منسوب یکی از کنیزان روزگار هارون الرشید است سومی تبصرة العوامست که بمنظور تفصیل ملل و نحلل بزبان پارسی نوشته شده .

مؤلف گوید: ممکن است رساله‌ی یوحنا و حسنیه از ابوالفتوح باشد لیکن نسبت تبصرة العوام به ابوالفتوح خالی از دقت نیست (۱)

(۲۲) مذهب‌الدین حسین بن رده نیلی .

صاحب ریاض مینویسد: شیخ معاصر در امل الامل اظهار داشته نامبرده عالمی است محقق و جلیل آثاری دارد علامه حلی بتوسط پدرش از او روایت میکند و خود او از حسن بن فضل بن حسن طبرسی و امثال او روایت مینماید و پیش از این بعنوان حسین بن احمد بن رده از او یاد کردیم - انتهى

صاحب ریاض پس از نقل عبارت شیخ حر اظهار میدارد از سبک عبارت شیخ حر استفاده میشود مترجم با شخصیکه قبلاً نامبرده شده یکی باشد زیرا انتساب به جد شایع و همگانی است و حال آنکه این احتمال برخلاف واقع است زیرا عالمیرا که قبلاً نامبرده شهید اول بتوسط محمد بن جعفر مشهدی از او روایت میکند بنا بر این صحیح نیست چنانچه وی فوقاً اظهار داشته علامه بتوسط پدرش از وی روایت بنماید بلکه باید حسین بن رده در درجه خود علامه باشد نه در طبقه‌ی پدرش سدید الدین یوسف .

آری ممکن است حسین بن رده مترجم فوق جد حسین بن احمد باشد که

(۱) تبصرة العوام به ضمیمه قصص العلماء بطبع رسیده بطوریکه مؤلف و دیگران اشاره کرده اند از آثار سید مرتضی داعی است و دو کتاب یوحنا و حسنیه راهم چنانچه دقت نشان میدهد از آثار نامبرده نمیدانند و متعرض اند هر گاه کتابهای مزبور از آثار ابوالفتوح بوده بایستی منتجب الدین و ابن شهر آشوب که سمت شاگردی ویرا داشتند در فهرست کتبش نقل میکردند والله العالم .

شیخ حر قبلہ از او نامبرده .

و بزودی ذیل احوال شیخ نصیرالدین عبداللہ بن حمزہ طوسی خواہیم نوشت

حسین بن رده از او روایت میکند !

پس از این نوشته ابن ابی جمہور در آغاز غوالی مینویسد : والد علامہ

حلی از حسین بن رده روایت میکند و حسین خود از حسن بن ابوعلی طبرسی روایت می نماید .

و از کتاب فرائد السمطین حموئی کہ از علماء عامہ و معاصر با علامہی

حلی بودہ استفادہ میشود حموئی از شیخ سدید الدین یوسف والد علامہ حلی

روایت میکرده و او از شیخ اعلم فقیہ فاضل مہذب الدین ابو عبداللہ حسین ابی

الفرج بن رده نیلی از شیخ محمد بن حسین بن علی بن عبدالصمد تیمی از دوجدش

از پدرشان علی روایت میکرده !

و در جای دیگر از آن کتاب مینویسد : حسین بن رده از شیخ محمد نامبرده

از پدرش از جدش محمد از پدرش از عده از صدوق روایت داشته !

در جای دیگر مینویسد سدید الدین یوسف اظهار داشت شیخ فقیہ فاضل

شہاب الدین ابو عبداللہ حسین بن ابی الفرج بن رده نیلی از شیخ حسن بن ابی علی

طبرسی اجازہ روایتی داشته تا طبق اجازہ والدش تمام روایات و تصنیفات او را

روایت نماید !

بالآخرہ با توجہ بمطالب مزبور ہر گاہ اختلاف در نسب بر طرف شود

موضوع اختلاف ابن رده کہ کیست و در چہ طبقہ ایست بر طرف میشود !

ذیلا باید اعتراف کرد ابن رده با جلال و مؤلفات زیادہ کہ دارد و افرادی

کہ از وی روایت کردہ اند در عین حال ہیچ کتابی از او در دست نیست آری من

خود بنسخہی کهنی از کتاب نزہۃ الناظر فی الجمع بین الاشباہ والنظائر دست

پیدا کردم کہ آن نسخہ در نزد یکی از افاضل قرائت شدہ و در پشت آن نوشتہ

بود کتاب مزبور از آثار شیخ فقیہ عالم عامل مہذب الدین حسین بن محمد بن

عبدالله قدس سره است و تاریخ کتابه همان نسخه سال ۶۷۴ هجری بوده احتمال دارد نامبرده همان ابن رده یا دیگری باشد زیرا نام جدش رده در آن آورده نشده .

با آنکه مشهور اعلام کتاب مزبور را از آثار شیخ نجیب‌الدین یحیی بن سعید پسر عموی محقق میدانند و ما هم بخواست خدا ذیل ترجمه احوالش بدان کتاب اشاره خواهیم کرد .

(۲۳) **کمال‌الدین حسین بن خواجه شرف‌الدین عبدالحق اردبیلی** معروف به الهی فاضلی عالم و متبحری کامل و سراینده‌ای جامع بود در معقول و منقول و اصول طب مهارت کامل داشت و در تشیع و پایداری در این مذهب حق کمال پایداری و استقامت را دارا بود !

الهی در اوان ظهور شاه اسماعیل صفوی مؤسس دولت صفویه میزیسته . الهی نخستین دانشمندی است که علوم شرعیات را طبق مذهب شیعه پیارسی تألیف کرده و حقایقی را که در طول روزگار بر اثر دسته بندی مخالفان از ناصبیان در پرده‌ی حجاب و اختفا قرار گرفته بودند آشکار ساخت .

الهی در آغاز تحصیلی خود به شیراز و هرات و امثال آنها مسافرت کرد و پس از آنکه بسرحد کمالات نائل گردید و بلباس فضائل آرایش پیدا کرد بوطن خود اردبیل مراجعت نمود و بنشر معارف الهی پرداخت !

الهی در علوم عقلی از مکتب ملا جلال‌الدین دوانی و سید امیر غیاث‌الدین ابن‌امیر صدر‌الدین شیرازی و امیر جمال‌الدین عطاءالله بن فضل‌الله حسینی و امثال ایشان بهره مند گردیده و بطوریکه از کلمات او بدست می‌آید توجه کاملی بمبادی صوفیه و اهل ذوق داشته

الهی از باریافتگان شیخ حیدر بن شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود و از برکات خدمت این شیخ جلیل و انفاس قدسیه اش بمقامات عالیه نائل گردیده ! الهی بر اثر تمایل زیادیکه برشته‌ی تصوف داشت دیوان شیخ محمود

شبستری معروف بہ گلشن راز را مطابق با اصطلاحات صوفیہ و اہل ذوق شرح نمود . علاوہ بر تالیف این کتاب ادلہ دیگر حاکمی از علاقہ مندی او بعالم فقر و تصوف است رہ

از آثار دیگر او علاوہ بر شرح لطیف گلشن راز کہ تعریف آن از حد وصف خارج است شرح پارسی است کہ بر نہج البلاغہ نوشتہ شدہ این شرح را بنام شاہ اسماعیل صفوی پیاپیان آورده و کتاب دیگری در فضائل ائمہ اثنی عشر و ادلہ امامتشان پیارسی نوشتہ و دو فقرہ تفسیر فارسی در دو مجلد بزرگ و دیگری بزبان عربی داشتہ لیکن بطوریکہ از قرائن پیدا است تفسیر عربی او از سورہ بقرہ تجاوز نکرده دیگری ترجمہ ی مہج الدعوات و رسالہ ای بزبان ترکی کہ بنام شاہ اسماعیل صفوی نوشتہ و شرحی بر تہذیب علامہ تالیف نمودہ و نیز شرحی بر اشکال التأسیس «سمرقندی» و حاشیہ ای بر شرح مواقف و حاشیہ بر شرح شمسیہ و شرح مطالع قطب الدین شیرازی و حاشیہ بر شرح ہدایہ میبدی و شرح تجرید جلالی و صدری و شرح چغمینی در ہیئت و شرح تذکرہ نصیریہ و تحریر اقلیدس در ہندسہ و حاشیہ بر رسالہ ی بیست باب اسطرلاب و امثال اینہا کہ در ریاض آمدہ تالیف کردہ !

در ریاض آمدہ الہی با آنکہ در تدین و تشیع استواری کامل داشت و آن ہمہ آثار بمنظور پشتیبانی از مذهب تشیع از خود باقی گذارده در عین حال باہم اورانست بہ تسنن دادہ اند لیکن با سوگند باید گفت این نسبت در کمال نابجائی و وجہش نیز با اندک تأملی دانستہ میشود !

در ریاض اظہار داشتہ الہی از ملا علی آملی کہ از اجلہ ی علما و فقہا بودہ روایت میکرده و خود آملی از شیخ ابوالحسین محمد حلی از شرف الدین مکی از شیخ مقداد سیوری کہ او ہم از اکابر دانشمندان شیعہ است روایت میکرده ! (۱)

(۱) دانشمندان آذربایجان مینویسد الہی اوائل جوانی نزد سلطان حیدر صفوی بودہ از طرف وی بشیراز و خراسان رفتہ و مدتی در ہرات بندامت امیر علی شیر فرائی و شاہزادہ

(۲۴) سید حسین بن سید ضیاء الدین ابوتراب حسن بن سید ابو جعفر محمد موسوی کرکی عاملی معروف به امیر سید حسین مجتهد .

در ریاض مینویسد مجتهد ، استاد شیخ شمس الدین محمد بن شیخ ظهیر الدین

غریب میرزا فرزند سلطان حسین میرزا اختصاص یافته و سال ۹۰۲ هجری که شاهزاده فوت کرده بعراق و آذربایجان بازگشته و در حظیره مقدسه شیخ صفی به تدریس پرداخته . دیوان الهی باندازهی دو هزار بیت تدوین شده و بیشتر از سی مجلد اثر داشته زبدة تالیفاتش تاج المناقب در فضائل ائمه و منهج الفصاحه در شرح نهج البلاغه است که نسخه از آن در کتابخانه اسعد پاشا در اسلامبول دیده شده علامه دوانی اجازه ویرا در پشت کتاب شواکل الحور فی شرح هیاکل النور که از تألیفات خود اوست چنین مرقوم داشته و قره علی المولی السعید الفاضل الزکی البارع جامع الفضائل مرضی الشمائل الساعی فی تکمیل نفسه بجد حدید و ذهن جدید و طبع سدید جلال الملة والسعادة والفضيلة والفظانة والدين حسين الاردبیلی اسمع الله تعالی فضائله و ابد بین الافران شمائله هذا الكتاب المسمى شواکل الحور فی شرح هیاکل النور من تصانیفی قرائة دالة علی فطانتة و رزانتة و ذکائه و متانتة فاستجاز فی روایتة و روایتة سایر ما بجد زلی روایتة فاستخرت الله و اجزت له ان یرویه عنی و کذا سایر تصانیفی فی العلوم الشرعیة و العقلیة و جمیع ما یجوز لزی روایتة من الکتب فی العلوم کل ذلك بالشرائط المعتبرة و کتبه الفقیر الی اللطف الرحمانی ابو عبد الله محمد بن اسعد بن محمد المدعو بجلال الدین الدوانی فی رابع عشر اول جمادی سنة اثنین و تسعین و ثمانمائه (۸۹۲) از افکار اوست :

ای گشته ز ذات خود هویدا چون نور
ذرات جهان ز نور تو یافت ظهور
کنه تو زدانش خردها مستور
وجه تو ز ادراک نظرها همه دور

ایضاً

رفت جان من و رفتار تو از یاد نرفت
شکل بالای تو از خاطر ناشاد نرفت
بعد از این جامه جان چاک ز غم عشق
سوز این سینه چو از ناله و فریاد نرفت
یافتم دل را در آنزلف از فروغ برق آه
جز به آتش در شب تاریک نتوان برد راه

الهی در سن بیشتر از هفتاد سال سنه ۹۵۰ هجری وفات یافته ره

ابراہیم بحرانی و پسر دختر شیخ علی محقق ثانی بوده .

مجتہد پس از رحلت محقق همان موقعیت را کہ معظم له نزد امرا و سلاطین داشت بدست آورد و چندی در قزوین میزیست سپس بفرمان شاه عباس صفوی کبیر بنام شیخ الاسلامی بہ اردبیل رفتہ و همانجا بوده تا وفات یافتہ .

بعضی گویند سال ۱۰۰۱ (غا) طاعون عظیمی در قزوین اتفاق افتاد معظم له بر اثر آن بیماری خانمان سوز اعادنا اللہ و جمیع المؤمنین رحلت کرد .
مجتہد در میان دانشمندان عرب بخوش بیانی و زبان آوری شهرت بسزائی داشت و بردائیش شیخ عبدالعالی فرزند محقق کرکی در کلیہی مراتب علمی و فنی کمالی تفوق پیدا کردہ بود .

و بفرمان او هنگامیکہ دفاتر احکام و سجلات ارقام نوشتہ میشود از جملہ القاب او را کہ مینگاشتند یکی خاتم المجتہدین بود .
ہر چند تا روزی کہ وفات یافت دانشمندان معاصرش این ادعا را از وی نمی پذیرفتند لیکن نامبرده بخواست و ناخواست آنان اعتنائی نمیکرد و خود را بدان لقب می ستود و در فرامین مینگاشت .

و هنگامی کہ وفات یافت بفرمان شاه عباس جنازہی او را باعتبار عالیات بردند مجتہد آثار معتبر و رسالہ های گرانبھائی در فقہ و کلام و حقیقت مذهب شیعہ و بی ارزشی بدعتہای عامہ نگاشتہ !

مؤلف گوید بخشی از آثار او بتفصیلی کہ در ریاض آمدہ زیلا آورده میشود دفع المناوۃ عن التفصیل و المساوۃ فی شأن علی علیہ السلام بالنسبۃ الی سائر اہل البیت دفع البدعۃ فی حل المتعۃ ، النفحات الصمدیہ فی اجوبۃ المسائل الأحمدیہ !

مؤلف گوید از کتب دیگر استفادہ میشود کتابہای مزبور و امثال آنها از تألیفات سید حسین بن سید حیدر کرکی آنی الترجمہ بودہ در عین حال از آثار مجتہد کرکی است النفحات القدسیہ فی اجوبۃ المسائل الطبریہ ، سیادۃ الاشراف در این رسالہ تحقیق کردہ کہ سیادت از طرف مادر ہم بہ آل ہاشم

منتهی میشود اللعه فی عینیه صلاة الجمعة ، الرسالة الطهاسیبه فی الامامه ، رساله ای در پاسخ کسیکه از نجاست مخالفان پرسیده بود، دعامة الخلاف در این رساله عموم آنرا کافر دانسته و حکم بکفر آنان داده ، رساله در تعیین قاتل خلیفه ی ثانی رساله ی در توحید و رساله در تفسیر احل لکم الطیبات و طعام الذین اوتوا الكتاب رساله در کیفیت استقبال المیت رساله ای در کیفیت نیت و کیل در عقد رساله در تحقیق معنی سید و سیادت، کتاب التبصره، کتاب التذکره کتاب الاقتصاد کتب مزبوره بطور کل در اعتقادات حقه بوده اند، صحیفه الامان فی الادعیه، شرح الشرائع کتاب فی الطهاره شرح علی روضه الکافی ، تعلیقاتی بر صحیفه کامله و عیون الاخبار و امثال اینها از کتب و رسائل دیگر .

مجتهد دارای مقامات سامیه بوده و کراماتی از او نقل کرده اند از جمله هلاکت شاه اسماعیل صفوی ثانی است که مردی بدبخت و شقاوتمند بود و با آنکه نیاکان او برای مذهب شیعه قدمهای مؤثری برداشته بودند او برخلاف آنها تا جائیکه در حد امکانش بود اعلام تسنن داده و مجتهد را بارها تهدید بقتل نموده بود تا در یکی از شبها که سید بستوه آمده بود بدعای علوی مصری (۱) توسل جست تا بر اثر توسلات معظم له شبی که اسماعیل با اتفاق برخی از هم مسلکانش که سر از باده ی ناب گرم داشتند و سراز پا نمیشناختند و در کوچه از این طرف بآن طرف حرکت میکردند به خناق گلودرد عجیب مبتلا گردید و همان شب با یکدنیا آمال و آرزوهای طولانی جهان را از آلودگی باطنش پاک کرد دوران

(۱) دعاء مزبور در مهج الدعوات و امثال آن آورده شده ایندعاء مبارك را حضرت ولی عصر (ع) به محمد بن علی علوی مصری آموخته و آورد را که از حاکم روزگار خود سخت دیوراسیده است بخنیده و فرموده ایندعاء مبارك را نیاکان پیبران من در کابه گرفتاریهاشان میخوانند و خدای متعال آنها را نجات میداده علوی گوید طبق دستور شریف عمل کردم شب شنبه ذات اقدس ولی عصر را بهمان هیئتی که قبلا دیده بودم زیارت کردم فرمود دعای تو مستجاب شد و دشمنت بهلاکت رسید .

سلطنت اسماعیل بیش از یکسال طول نکشید (۱)

مؤلف گوید علت آنکه اسماعیل اینهمه باسید بزرگوار بمخالفت برخاست و اصولاً در صدد برآمد تا مذهب شیعه را از بن براندازد آن بود که شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب در نشر مذهب حق جعفری بی نهایت کوشیدند و تا جائیکه توانستند آثار شوم اهل سنت را محو کردند و علمای اهل سنت که اینگونه قدمهای مؤثر را از نامبردگان مشاهده کردند به کینه‌ی باطنیشان افزوده شد و در صدد فرصت مناسبی بودند!

در آن اوقات که اسماعیل با عده ای از علمای سنت و گروهی از قلندران سنی مذهب در زندان قهقهه قراداغ بودند علماء مزبور با وی تماس گرفتند و تا جائیکه توانستند دل اسماعیل را از آئین شیعه منحرف کرده و موجبات کینه‌ی باطنی را در او بوجود آوردند و علمای شیعه را نزد او مردمی نالایق و دشمن او و خاندانش قلمداد کردند تا نوبت جهانداری به اسماعیل رسید اکنون هنگامی است که علمای سنت به نتیجه خدمات خود برسند و آنچه را بافته بصورت لباسی در آورده اندام خود را بدان بیوشانند مخصوصاً میرزا مخدوم شریفی که از ناصبیان بنام و صاحب نواقض الر و افض است در این موضوع جدیت بی نهایتی داشت و در حد امکان اسماعیل را از علمای سادات بویژه مجتهد بزرگوار که حامی مذهب شیعه بود بدبین نمود.

در آن روزگار معمول بود هر گاه شرفا و سادات سوار میشدند عده در پیشاپیش مر کبشان حرکت میکردند و از دشمنان پیغمبر و اهل بیت طاهرینش تبراً میجستند و بخاندان عصمت عرض سلام مینمودند.

اسماعیل برای آنکه وسیله‌ی برای عملی کردن مقاصد شوم خود بدست آورده باشد یکی از پیشخدمتان خود را نزد مجتهد فرستاد تا آنها را که در

(۱) اسماعیل سال ۹۸۵ هجری بر اثر سمی که در شراب او کرده بودند مرد و همان شب متعهد بود فردای آن تمام خاندان صفویه را نابود سازد.

پیشاپیش مردم شریف بلعن غاصبان خلافت میپردازند ممانعت نماید و مخصوصاً بوی تذکر داد هر گاه از این کار جلوگیری نکند بزیان او تمام شود و ممکن است فرمان قتل او صادر گردد.

مجتهد در پاسخ فرمود من هیچگاه از چنین کاری جلوگیری نمیکنم و خود هم دست از لعن آنان بر نمیدارم بنابر این اگر شاه در صد قتل منست هر چه زود تر موجبات قتل مرا فراهم سازد تا آیندگان بگویند «حسین ثانی را نیزید ثانی شهید کرد» و همچنانکه او را لعنت می کنند این را هم مورد لعن قرار دهند.

و هم گویند در آن روزگار سکه هائیکه رایج و ملکتی بود با اسامی مبارکه‌ی ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام منقوش بود اسماعیل در صد بر آمد تا اسامی مبارکات را از آنها حاک نماید، و برای این کار چاره ای میجست!

روزی در حضور امیران و سر لشکران خود اظهار داشت سکه هائی که بنام ائمه منقوش است بمناسبت اینکه در اختیار مردم کافر قرار میگیرد و بدست آنها میرسد موجب اهانت بنام آنها میشود بهتر آنست سکه ها را تغییر داده و بجای اسامی ائمه به نقش یکی از ملوک مزین داریم!

علما و شرفائیکه حضور داشتند فهمیدند حیلہ‌ی نامبرده چیست از این نقطه نظر متأسف گردیده لیکن جرئت مخالفت با او را ندارند.

مجتهد که از این طرز فکر بسختی ناراحت گردیده بود به اسماعیل پیشنهاد کرد هر گاه عذر ملک از اسامی مبارکه آنستکه نامهای شریف بدست بیگانگان و کافران آلوده نگردد. بهتر آنست به ضرابان دستور دهد تا نقشی را بر آنها بنکارند که اگر در هر مزبله ای هم بیفتد صدمه بآن نقش وارد نیاید بنابر این شایسته این شعر ملا حیرتی را که شاعر پارسی زبانست در سکه ها ضرب نمایند (۱)

(۱) ملا حیرتی اصلاً از مردم ماوراء النهر بوده در مدح و قدح مهارت داشته از شهر

هر کجا نقشی است بر دیوار و در ل ع ن ب و ب ک راست و عثمان و عمر اسماعیل از شنیدن این شعر و پیشنهاد مجتهد سخت ناراحت و بیچاره گردید و هر چه بیشتر به کینه‌ی باطنی خود افزود و از آنجا که راه چاره از هر طرف بروی او بسته گردیده بود از تصمیمی که گرفته بود منصرف شد لیکن در صدد برآمد تا مجتهد را بهر وسیله ای که هست نابود سازد و شجره طیبه‌ی او را از بن براندازد و در تعقیب این تصمیم دستور داد سید را در حمام بسیار گرمی زندانی کردند تا به اندازه ای که یقین بهلاکت او نمود.

بدیهی است کیفیت مبارزه‌ی سید با اسماعیل موکول بمحل خود است. بالاخره اسماعیل بهمفکری رهبران سنی خود تاجائیکه توانست در خاموشی چراغ مذهب شیعه کوشید لیکن کاری از پیش نبرد و بطوریکه پیش از این اشاره شد خود از بسیاری حسادت و کینه باطنی از پای در آمد!

باید اعتراف کرد سید بزرگوار مجتهد عالیمقدار حقوق زیادی بر این مذهب و مردم آن دارد و شگفت از مورخانی است که در کتب رجال خود از شرح حال بخصوص او خود داری کرده و عنوان معینی برای او تشکیل نداده‌اند و نیز از صاحب ریاض در شگفتیم که نامبرده را بعنوانیکه ما یاد آوری کردیم ستوده و بسیاری از آنچه را در باره‌ی او ایراد کردیم متعرض شده و اخیراً او را با امیر سید حسین بن سید بدرالدین حسن بن سید جعفر اعرجی حسینی موسوی کرکی عاملی متحد دانسته با آنکه امیر سید حسین مزبور پدر میرزا حبیب‌الله موسوی عاملی است

خود بعنوان فرار بدر بار شاه طهماسب بار یافته چندی بمناسبتی مورد عتاب قرار گرفته بگیلان که آن اوقات در تصرف شاه نبوده رفته سپس بر اثر قصیده‌ای که در مدح علی سروده بدر بار پذیرفته شده کتابی بنام بهجة الباهج و دیوان شعری بنام گلزار داشته و سال ۹۶۱ یا ۹۶۲ در گذشته این شعر را در باره تاریخ شاه اسماعیل صفوی گفته.

شاه و شاه و شاه میگفتند اندر ماتمش من همان الفاظ را تاریخ فوتش یافتیم (۹۳۰)

از اوست

حیرتی ناله ز درد دل خود چندان کرد که دل بار بدرد آمد و اغیار گریست

که صدارت اصفهان بعهدهی او بوده (۱)

امل الامل او و دو برادرش سید احمد و سید محمد و دو فرزندش میرزا علی رضا شیخ الاسلام اصفهان و میرزا مهدی ملقب به اعتماد الدوله و نواده اش میرزا معصوم ابن اعتماد و پسر برادرش میرزا ابراهیم بن سید محمد قاضی شهر طهران و امثال ایشان از فضلاء سلسله اش را که از اجلاء اعیان بوده اند متعرض شده .
مجملاً صاحب ریاض پس از آنکه بفرزندان و فرزندزادگان میرسید حسین مزبور اشاره کرده صاحب امل الامل را مورد اعتراض قرار داده و اظهار داشته نامبرده در اوصاف نامبردگان افراط کرده و همه را بجلالت قدر و فضل و عظمت یاد نموده از آن طرف در تعریف پدرشان تقصیر کرده و مینویسد : سید حسین بن سید حسن موسوی عاملی کرکی پدر میرزا حبیب الله سابق الذکر عالمی فاضل و جلیل القدر بوده کتابی داشت و در اصفهان ساکن بود تا وفات یافت !
با آنکه سید حسین منزلت دینی و دنیاویش بالاتر از این بوده که بدین مقدار توصیف او اکتفا شود انتهى .

مؤلف گوید بدیهی است اعتراض صاحب ریاض نسبت بشیخ حر درست نیست زیرا او خود از اهل بیت است یعنی از شهر عامل است و مسلماً از مقدار

(۱) شیخ حر مینویسد نا، برده عالمی جلیل عظیم الشأن کثیر العلم والعمل بوده از موطن خود به اصفهان هجرت کرده و در دستگاه ملوک آنسر زمین موقعیتی پیدا کرده تا مقام صدر العلامی و امرائی را باو داده اند او و برادرش سید احمد، معاصر باشیخ بهائی بوده و در نزد او بمقابلهی حدیث میپرداختند و ذیل ترجمه فرزندش میرزا علی رضا مینویسد نامبرده فاضلی عالم و محقق مدقق و فقیهی متکلم و جلیل القدر و عظیم الشأن بوده و شیخ الاسلامی اصفهان بعهده او مقرر گردیده و سال ۱۰۹۱ وفات یافته و میرزا مهدی عالم فاضل جلیل القدر اعتماد الدوله اصفهان بود و فرزندش میرزا معصوم شیخ الاسلام اصفهان بوده و سال ۱۰۹۵ وفات یافت میرزا ابراهیم عالمی فاضل و جلیل القدر شیخ الاسلام تهران و از معاصرین ماست .

علم و کمال همشهریان خود کاملاً اطلاع داشته و بحسب مقامات علمی هر کس از او توصیف می کند و هر گاه پایه علمی و موقعت سید حسین مزبور بآن اندازه بود که ذیل احوال مجتهد کرکی نوشتیم مسلماً شیخ حر که مهارت در این فن داشته او را باین مقدار نمی ستوده که او را ساکن اصفهان و صاحب کتاب قلمداد کند و فرزندان او را که امیران عصر خود بوده بدان پایید بستاید و از مقامات پدرشان بکااهد .

گذشته از این بطوریکه پیش از این بیان کردیم سید حسین مجتهد در اصفهان اقامت نداشته و در آنجا هم رحلت نکرده بلکه طبقه ی او مساوی با طبقه میرسید حسین نبوده زیرا او از دانشمندان روزگار شاه طهماسب و میرسید حسین معاصر با شیخ بهائی بوده .

صاحب ریاض اظهار داشته در لاهیجان از نسخه دفع المناواة اطلاع پیدا کردم پس از آنکه آنرا مورد مطالعه قرار دادم صورت خط مؤلف را چنین دیدم « فرغ من تسویدها مؤلفها المذنب الجانی الحسین بن الحسن الحسینی فی ربیع الاول من سنة تسع و خمسين و تسعمائة » (۹۵۹).

از این تاریخ استفاده می شود نامبرده سبط محقق کرکی است بخلاف میرسید حسین مذکور که بطوریکه گفتیم از علماء روزگار شاه عباس کبیر و معاصران شیخ بهائی بوده چنانچه بتصریح امل برخی از فرزندان او از محضر شیخ مزبور استفاده می کرده .

اکنون اگر دایره ی اتحاد سید حسین مجتهد و میرسید حسین مزبور متوجه بنقطه ی اتحاد است بهتر آنست بگوئیم سید حسین مجتهد همان سید حسین بن حیدر حسینی کرکی آتی الترجمه است .

و این اشتباه از آنجا ناشی شده که صاحب امل پدر او را حسن اسم برد کرده نه حیدر !

و صحت احتمال مزبور طبق همراهی طبقه ایندوست که هر دو در طبقه ی

یکدیگرند بخلاف میرسید حسین مذکور که طبقه‌ی روایتی و زمان زیست آنها باهم مساعدت نمی‌نماید .

از آنطرف نمی‌توان گفت صاحب امل بطور کلی شرح احوال آندو را که از اعلام بزرگوارند در کتاب خود نیاورده و بجای آنها از شخصی که هیچگونه موقعیت و شخصیت نداشته نام برده باشد .

ذیلاً موضوعیکه از هر نظر قابل توجه است آنستکه سبط محقق کرکی از ایندو بیرون نبوده .

صاحب ریاض مینویسد محقق کرکی دارای دو دختر بوده یکی مادرسید حسین مجتهد و دیگری مادر میرمحمد باقر داماد!

مؤلف گوید تنها ایندو بزرگوار را از اسباط محقق نمیدانیم ممکن است بگوئیم سید احمد عاملی که از دامادهای میر داماد بوده از اسباط محقق کرکی بوده چنانچه نواده اش فاضل محدث سید محمد اشرف بن عبدالحسین در کتاب کبیرش که بمنظور فضائل سادات تألیف کرده بدینموضوع اشاره نموده و با آنکه از کتاب سیادةالاشراف مجتهد مطالب بسیاری نقل کرده در عین حال از اینکه مجتهد از اسباط محقق کرکی باشد اشاره ای ننموده! آری مینویسد سید حسین در روزگار دولت صفویه کاملاً از مذهب جعفری حمایت می‌کرد هر چند احتمال ضعیفی است بگوئیم سید حسین مجتهد و سید حسین بن حیدر هر دو از اسباط محقق اند با آنکه بعضی فرزند حیدر را از اسباط وی دانسته اند بالاخره نقطه‌ی اشتباه از اینجا بود که بعضی تحقیق ناکرده برخی از مصنفاتی را که قبلاً ذکر کردیم بیکی از این دو نسبت داده

اخیراً به اجازه‌ی مفصلی از سید حسین بن حیدر که بخط خود او بوده بر خورد کردیم که کاملاً مشکل ما را حل کرد و رفع اشتباه شد .

نامبرده در آن اجازه دوازده طریق از طرق روایتی خود را که متصل به اصحاب میگردد متعرض شده .

اولین طریقہ روایتی است کہ از شیخ عبدالعالی فرزند محقق از پدرش بواسطہ و بدون واسطہ روایت نموده .

بعد از این طریق دومش را بدین شرح ایراد کرده تمام آنچه گذشت از طریق قرائت و اجازہ روایات میکنم از سید المحققین و سند المدققین وارث علوم الانبیاء و المرسلین السید حسین بن السید الربانی والعارف الصمدانی السید حسن الحسینی الموسوی از عدہ از اصحاب از جملہ پدر نامبرده اش وفقیہ متکلم شیخ محمد بن حرث منصوروی جزائری وسید سند فاضل سید اسد اللہ حسینی شوشتری و شیخ جلیل شیخ الاسلام علی بن ہلال کرکی کہ پدرش مشہور بمنشار بوده وملا عطاء اللہ آملی وسید عماد جزائری و شیخ فقیہ شیخ یحیی بن حسین بن عشرہ بحرانی شارح رسالہ جعفریہ ہمہی نامبردگان از جد مادریش رئیس المحققین شیخ علی ابن عبدالعالی کرکی بطریق وی روایت کرده اند انتہی .

از این اجازہ کاملاً استفادہ می شود سید حسین مجتہد غیر از سید حسین بن حیدر بوده ونیز ثابت می شود سید حسین مجتہد سبط شیخ علی محقق بوده بنابراین این مابقی اشکالات حل خواهد شد .

در پایان ترجمہ مناسب است یکی از مطالبی را کہ سید محمد اشرف در کتاب فضائل السادات از کتاب سیادۃ الاشراف سید حسین مجتہد نقل کرده ایراد نمائیم قبلاً باید بگوئیم بطوریکہ پیش از این معلوم شد سید محمد اشرف از نوادگان سید احمد عاملی است کہ او از اسباط شیخ محقق کرکی است و ہم بطوریکہ در کتبش یاد کرده یکی از دامادہای محقق داماد است ، مجملاً سید حسین مجتہد در کتاب خود می نویسد : طریق دوم . ہاشمی کسی است کہ پدر اعلایش ہاشمی باشد بدیہی است پدر مادری ہم پدر است زیرا معنی ابوت از پدر مادری کاملاً ہویداست .

و دیگر اب اعلی شامل پدر پدری و پدر مادری نیز می شود بجهت اینکہ

حضرت آدم پدر مادری عیسی است و پدر اعلائی او بحساب می آید و رسول خدا ﷺ پدر مادری حسین علیهما السلام است و مانعی هم از چنین اطلاق نیست آری تنها مانعش از راه مادر است و آنهم که مانع قطعی نبوده بلکه تأثیر مادر در فرزند بیشتر از پدر است زیرا نطفه ی فرزند در رحم مادر منعقد میشود و رشد بدنی او بر اثر تغذیه ایست که در رحم مادر می نماید و ممکن است فرزند بدون پدر از مادر متولد شود ولیکن فرزند بدون مادر از پدر بوجود نیاید چنانچه عیسی بدون پدر از مادرش متولد شد .

مؤید این موضوع اظهار نظر عالم ربانی میثم بحرانی است معظم له ذیل باب مدینه و علم مینویسد از آنها نباشید که بدون سبب بر پسر مادرش خود فروشی کرده در اینجمله معظم له بجای آنکه پسر پدر تعبیر کند پسر مادر تعبیر کرده زیرا ولد در واقع ملحق بمادر است و از پدر جز نطفه ای که فرزند به آن اطلاق نمیشود بلکه جزء مادری بیش نیست بظهور نمیرسد بهمین مناسبت مثل سائریست که « ولد الحلال یسبه بالخال » فرزند حلال زاده شباهت به دائیش دارد .

و هر گاه شیر خوارگی از راه صحیح عملی شود طبیعت فرزند را پس از ولادت و انفصال عوض میکند بنابر این پیش از ولادت در هنگام اتصال که بلا شك تغییر میدهد مؤید دیگر فرموده رسول خدا ﷺ است: کلیه مردمان از قبایط باید در شان دارند و پیوند با او هستند جز فرزندان فاطمه که سرشتشان از منست و من پدر و پیوند آنهایم .

رسول خدا ﷺ در اینجمله فرموده من از اقارب اولاد فاطمه ام چه آنکه عصبه به اقارب پدری اطلاق میشود و جهت عصبیت را از ناحیه پدر دانسته انتهی . باری پس از این ذیل ترجمه احوال شیخ بهائی مطالبی ایراد خواهد شد که بطور کلی رفع اشتباه خواهد شد و ثابت خواهیم کرد میرسید حسین مجتهد

غیر از سید حسین حیدر است کہ ذیلاً باحوال او اشارہ خواہیم کرد زیرا سید حیدری از میر مجتہد روایت میکند و او را با اوصاف بی نہایتی کہ میستاید از مشایخ دوازده گانہ خود معرفی می کند۔ ہر چند در این روایتی کہ از مشایخ خود نقل کردہ نام میر داماد را از قلمداد انداختہ است چنانچہ اشارہ خواہد شد۔

(۲۵) ابو عبد اللہ حسین بن حیدر بن قمر حسینی کرکی عاملی معروف بہ مجتہد و مفتی و مفتی اصفہان و ملقب بہ عز الدین۔

عزالدین کتابی در اجازات و رسائل متفرقی در مسائل متعدد تالیف کردہ عدہ ای از جملہ نامبردگان ذیل از وی روایت می کنند

صاحب ذخیرہ از وی روایت می کند و اجازہ مزبور در مجلد اجازات بحار ثبت شدہ (۱) دیگری ملا محمد تقی مجلسی بطوریکہ نوادہ ی فرزندیش امیر محمد حسین خاتون آبادی در اجازہ ایکہ بہ شیخ زین الدین خوانساری دادہ بدین موضوع اشارہ نمودہ اجازہ ی مزبور اجازہ مهمی است بنام مناقب الفضلاء و فوائد بسیاری را در آن ایراد نمودہ و در ہمین اجازہ ذیل نام سید عزالدین می نویسد نامبردہ نوادہ ی شیخ علی محقق کرکی شارح قواعد است و دختر معظم لہ مادر سید نامبردہ بودہ و خود سید فاضلی محقق و مدقق و صاحب تالیفات است از جملہ کتابی است در بیان وجہ نسبت ہر یک از ائمہ با دیگر از این خاندان بہ نسبت تفاضل یا تساوی و همچنین وجہ نسبت ہر یک از این بزرگواران بایمیران ع ع ع کتاب مزبور از آثار مفید و ارزندہ است کہ تحقیقات کافی در آن بعمل آمدہ مؤلف گوید از تعریف مختصری کہ برای آن کردیم معلوم می شود این کتاب بسبک دفع المنازاة سید حسین مجتہد سابق الذکر تالیف شدہ و صاحب ریاض

(۱) اجازہ مزبور در نسخہ ی مطبوعہ ی بحار ایراد شدہ شاید منظورش اجازہ باشد

کہ محقق سبزواری بملا محمد شفیع دادہ و تاریخ آن ۱۰۸۵ ہجری در آنجا مینویسد و اروپہا ایضاً عن السید الفاضل الکامل الحسیب النسیب السید حسین بن حیدر بن قمر الحسینی

بدو روایت از شیخ بہائی و شیخ عبدالعالی فرزند محقق کرکی۔

که در اینگونه تحقیقات بینائی کاملی داشته دفع المناواة را از آثار مجتهد مزبور قلمداد کرده و بطوریکه پیش از این نوشتیم نامبرده در یکی از شهرهای گیلان بنسخه‌ی از آن دست یافته و صورت خط مولف را چنانچه پیش از این ذکر کردیم در آن کتاب مورد مطالعه قرار داده بدیهی است اظهار نظر صاحب ریاض ثابت می کند طبقه‌ی مجتهد با سید حسین حیدری اصولاً قابل تطبیق نیست با توجه باینکه در همان نسخه ضمن مطالب عدیده ای از شیخ علی محقق بعنوان جد خود تصریح کرده .

بنا بر این ناچاریم کلام خاتون آبادی و اظهار نظر او را که سید حسین حیدری را از نوادگان محقق کرکی قلمداد کرده حمل بر اشتباه کرده که خاتون آبادی این دو عالم را یکی تصور کرده و مسالماً مانند صاحب ریاض بینائی کاملی در اینگونه تحقیقات نداشته تا بتواند مشترکات را از یکدیگر امتیاز دهد و به طبقه بندی رجال توجه کامل کرده باشد و یا در آن اوقات که بنوشتن مناقب الفضلاء اشتغال داشته در کمال ناراحتی و تأثر بوده زیرا بطوریکه ذیل احوال ملا اسماعیل خواجوئی نوشتیم همان اوقات آشوب افغان و فتنه گری آنان موقع آسودگی و آسایشی برای هیچ فردی باقی نگذاشته بود! ذیلاً باید اعتراف کرد برآستی التزام باینکه سید حسین مجتهد و سید حسین مفتی نام یک نفر است و اثبات این معنی را با ادله ای نارسائی در دست تعهد قرار داد از حقیقت دور است و آئین صدق و صواب با آن مقاومت نمی نماید!

زیرا در درجه اول طبقه سید مجتهد و سید مفتی مناسبتی با روزگار محقق ندارد تا بتوان سید مفتی را فرزند دختری محقق قرار داد! زیرا مجلسی در مقدمات بحار ذیل کتاب اربعین نامبرده مینویسد سید مفتی از شیخ ابراهیم عاملی میسی روایت میکرده و او هم با سه واسطه از شهید ثانی روایت داشته بنابراین چگونه ممکن است او پسر دختر محقق باشد علاوه بر این که شیخ علی محقق از

مشایخ شیخ علی میسی بوده گذشتہ از این سید مفتی از شیخ بهائی و میر داماد اجازہ
 داشتہ تاریخ اجازہ ی بهائی حدود ۱۰۱۰ بودہ و میر داماد در اجازہ ایکہ بخط او دیدہ ام
 پس از عناوین و برخی از جملات چنین نوشتہ معظم لہ شبہا و روزہا را در محفلی
 کہ بعنوان اخذ مطالب و مهمات علوم منعمد میساختم حضور پیدا می کرد آنچه
 لازم بود قرائت می کرد با کمال اتقان و استواری بحقایق مزبورہ توجہ کامل
 داشت تا آنجا کہ نوشتہ از خدای متعال در خواست کردم و با اجازہ دادم تا
 اقوال حکمی و فتاویٰ مرا در امور حلال و حرام در مواقع مقتضی نقل کند و خود
 بدان ہا عمل کند و بمکلفان دستور دہد تا مطابق آنہا عمل نمایند و مصنفات
 عقلی و نقلی من و آثار جد محققم و همچنین آثار دائی مدقّم را روایت نماید!
 بطوریکہ از این اجازہ استفادہ میشود میر داماد با آنکہ مناسب بود ہر گاہ وی از بستگان
 او باشد بخود یا جدودائیش نسبت دہد و از آنجا کہ از ابراز این موضوع ساکت
 ماندہ معلوم میشود وی نسبت خویشاوندی با محقق نداستہ! گذشتہ از قرائن فوق
 سید مفتی بطوریکہ صاحب ریاض اظہار داشتہ از شیخ محمد بن شیخ حسن فرزند
 شہید ثانی کہ در طبقہ ی مجلسی اول بودہ روایت می کردہ و تاریخ اجازہ اش ۱۰۲۹
 ہجری بودہ و همچنین از سید حیدر بن علاء الدین حسنی حسینی تبریزی و از
 (ملا ابو محمد) مشہور بہ بایزید بسطامی ثانی و از ابوالولی بن شاہ محمود شیرازی
 و ملا محمد بن محمود کاشانی کہ از مقدس اردبیلی روایت می کردہ و از شیخ نورالدین
 محمد بن حبیب اللہ از سید محمد مہدی رضوی از پدرش سید محسن مشہدی از ابن
 جمہور احسائی و روایت می کند از شیخ فقیہ محدث متکلم ادیب نجیب الدین علی
 ابن محمد بن مکی عاملی جبلی جبعی شاگرد صاحب مدارک و صاحب معالم و شیخ بهائی بودہ
 اثنی عشریہ شیخ حسن را شرح کردہ و دیوان صاحب معالم را جمع آوری کردہ
 و منظومہ و رسالہ ای در حساب و امثال اینہا از اوست.

نامبردہ از سید حیدر تبریزی و بایزید بسطامی دوم و پدرش و جد مادری وجد
 پدرش محی الدین میسی از شیخ ابراہیم و پدرش شیخ علی روایت می کردہ و من

خود صورت آن اجازه را رؤیت کرده‌ام لیکن در آن بهیچوجه اشاره نکرده که شیخ علی محقق کرکی جد او باشد با آنکه مقام مقتضی برای ابراز چنین موقعیتی است و تاریخ این اجازه ۱۰۱۰ هجری است.

سید مفتی علاوه بر ایشان از مشایخ دیگر که نزدیک بهزار و اندی عالمند روایت میکنند و بخشی از اجازات او در بحار آورده شده.

در ریاض افزوده از جمله مشایخ میر داماد سید نامبرده است و ما بیلگی از آثار سید مفتی یعنی رساله‌ایکه در صلاة نگاشته و تاریخ کتابتش ۹۸۱ بوده دست پیدا کرده‌ایم.

مؤلف گوید: پس از آنکه خلاف این فرضیه مسلم است که از اجازه میر داماد استفاده شد نامبرده از شاگردان وی بود نه آنکه میر مجاز از او باشد خواهیم گفت این اظهار نظر بر اثر اشتباهیکه واقع شده بوجود آمده و میتوان گفت صاحب ریاض سید مفتی را به میر سید حسین مجتهد اشتباه کرده.
و یا شخص دیگری بنام سید حسین بن حیدر بوده که از نظر نام و نام پدر بسید مفتی اشتباه شده (۱)

مؤلف گوید: از پیش آمد های بسیار شگفت آور که برای افضل متأخران بارع متبع که برآستی در علوم اسلامی چون اقب مشهوریش بحر العلومست اتفاق افتاده آنستکه معظمله اظهار داشته میر سید حسین مفتی همان میر سید حسین قاضی اصفهانی است.

قاضی مزبور در سفری که از حج بیت الله وارد اصفهان شد از جمله آورده

(۱) الذریعه اول ضمن اجازات مینویسد اجازه سید حسین بن حیدر حسینی عاملی کرکی این اجازه را نامبرده برای شاگردش محقق داماد نوشته در ریاض گوید صورت اجازه را بخط مجیز در پشت رساله جمعه شهید ثانی دیده‌ام و نیز متعرض است رساله صلاة از آثار مجیز که کتابتش ۹۸۱ بوده نزد ما موجود است شیخ ما صاحب الذریعه پس از نقل مطالب فوق اشاره کرده نامبرده پیش از سید مفتی میزیسته که مجاز از سید داماد بوده.

هائیکه همراه داشت نسخه‌ی فقه الرضوی بود علامه‌ی مجلسی و پدر بزرگوارش پس از آنکه از چنین نسخدای اطلاع پیدا کردند و آنرا طبق ادعای نامبرده قطعی الصدور از مقام محترم حضرت رضا علیه السلام دانستند علاوه بر آنکه به سید مزبور هم کمال وثوق را داشتند نسخه‌ی مزبور را در سلسله روایات و اجازات و مورد احکام عملی خود قرار دادند.

پس از این افزوده قاضی مزبور همان سید اجل افخر حسین بن سید حیدر کرکی عاملی است که در روزگار دولت شاه طهماسب صفوی موسوی در شهر اصفهان بامور قضاوت و فتوا می‌پرداخت و این دو منصب ارجمنند را دارا بود و او یکی از فقهاء محققین و فضلاء مدققین است آثار ارزنده‌ای که حاکی از اطلاعات و کمالات اوست بوجود آورده از جمله کتابی است در اجازات که اجازه‌های بسیاری از اعلام را در آن ایراد کرده از جمله مشایخ اعلام او دانی محقق و مدققش شیخ عبدالعالی و پسر خاله‌اش میرداماد و شیخ بهائی است و نامبردگان متفقاً او را به علم و فضل و فقه و بزرگواری ستوده‌اند.

اکنون باید فهمید چرا علامه بحر العلوم نامبرده را بدین میزان ستوده و بعضی از مشایخ او را نامبرده و بفقاہت و فضل او از نوشته نامبردگان استفاده کرده؟ آری برای آن بوده تا از این راه حجیت کتاب فقه الرضا را ثابت کند و او نمود سازد کسیکه آنرا بدست آورده و روایت کرده و حکم به قطعیت صدور آن داده سید بزرگوار و عالی‌مقامی است که مراتب عالیہ و القاب سنیہ او قابل هیچگونه انکاری نبوده و عالم مجهول الحالی نمیباشد که کتب رجال از شرح حال او اظهار بیخبری کنند یا اگر مختصر و ثوقی هم بدو داشته باشند منحصر بمطالبی باشد که اتفاقاً و برخلاف انتظار از ناحیه مجلسی صادر شده که معظم له بزبان یا با قلمی که سهواً از او تمجید نموده و بوثوقش حکم داده!

و باید گفت علت این اشتباه مهمی که برای بحر العلوم که بزرگی دانشمند و خبری برومند بوده اتفاق افتاده بحکم « ان الصارم قد ینبو و الجواد قد ینکبو

و ان الفاضل من تعد اغلاطه « تیغ تیز گاهی از کارافتد و اسب تند رو گاهی در راه بماند و دانشمند آنکس است که لغزشهایش بشمار آید و بحکم برخی از اخبار « حب الشیء یعمی ویصم » علاقمندی بچیزی آدمی را از دیدن حقیقت آن یا شنیدن زیانهای آن کور و کر میسازد! بهتر آنست از اینگونه کنایات دست برداشته و عنان همت را بجهتیکه رفع اشتباه را بطور کلی نموده بنمائیم و با چهار دلیل ذیل مطلب را بیایان آوریم!

اول: پیش از این ذیل احوال مفتی تحقیقات را بجائی رسانیدیم که معلوم میشود مفتی کرکی غیر از قاضی اصفهانست و اصولاً جمع بینهما صحیح نیست و شکفت اینجاست علامه بحر العلوم چگونه متوجه نشده قاضی اصفهان را همان مسافری نام میبرد که در بازگشت از سفر حج نسخه فقه الرضا علیه السلام را بعنوان ره آورد آورده و اینمرد در روزگار شاه طهماسب میزیسته و علامه مجلسی و پدرش بر اثر وثوقی که باو داشتند کتاب مزبور را از او گرفته و به آثار واردهی در آن ترتیب اثر دادند و حال آنکه نامبردگان از دانشمندان روزگار شاه سلطاه حسین صفوی و پدرش شاه سلیمان بوده اند.

بدیهی است شاه سلیمان فرزند شاه صفی ثانی و او پسر شاه عباس ثانی و او فرزند شاه صفی اول و او فرزند صفی میرزا و او فرزند شاه عباس کبیر و او فرزند سلطان محمد خدا بنده ثانی برادر شاه اسماعیل ثانی و او فرزند شاه طهماسب و او فرزند شاه اسماعیل اول است.

شاه اسماعیل شهریاری بود که در ترویج مذهب شیعه همت مردانندی گماشت و دولت باطل را با تیغ برنده و پیروزی تاریخی خود از میان برداشت.
شاه اسماعیل نخست از شهرهای گیلان باتفاق عدهای از صوفیه که مرید او و پدران با شخصیتش بودند در سال ۹۰۶ هجری و در سن چهارده سالگی ظهور کرد پس از آن شهرهای آذربایجان را فتح نمود و مذهب شیعه را علی رؤس الاشهاد ترویج کرد و در سن سی و نه سالگی وفات یافت.

پس از او شاه طهماسب در روز شنبه نوزدهم رجب حدود ۹۳۰ هجری بجای پدر برقرار شد و پنجاه و چهار سال مدت سلطنت او طول کشید بعد از او شاه اسماعیل ثانی که پیش از این نام او را یاد کردیم بجای وی برقرار شد و پس از آنکه بمرگ فجائنه یا بوسیله زهر جهانرا آسوده کرد شاه خدا بنده مدت ده سال بجای وی برقرار شد پس از آنکه شاه عباس بحد رشد رسید و مردم از زیر کی و تدبیر او اطلاع پیدا کردند او را بجای پدر برقرار کردند شاه عباس مدت چهل و چهار سال با کمال عظمت و جلال سلطنت کرد، پس از او شاه صفی اول مدت چهارده سال بجای او سلطنت کرد و در قم در گذشت شاه عباس ثانی بجای او نشست و مدت بیست و شش سال یا یکقرن تمام که سی سال باشد چنانچه در بعضی از تواریخ از او بصاحب قران تعبیر میکنند سلطنت کرد بعد از او شاه صفی ثانی بسطنت رسید او هم چند سالی سلطنت کرد پس از او فرزندش شاه سلیمان بسطنت رسید و پس از رحلت او شاه سلطان حسین بجای وی نشست ا

شاه سلطان حسین آخرین شهریار صفوی بود و سلطنت او با فتنه افغان پایان یافت .

مؤلف گوید : با توجه بمجملی از تواریخ شاهان صفوی که ایراد کردیم چگونه ممکن است مردی که در اواخر ماہ در زمره فقہا بشمار آید و در شهر خود بامور قضاوت و فتوا بپردازد و همچنان زنده باشد تا اوائل سوم همان ماہ را ادراک نماید و همچنان بنیروی اولی خود باقی باشد و هیچگونه سستی و ناتوانی در او راه نیابد و مهارت اولی خود را در فنون فقه و حدیث از دست نداده باشد. بدیهی است چنین حالتی حاکی از کرامت مهمی است که لازم بود اعلام دیگر از او نقل کرده باشند متأسفانه مورخی چنین موضوعی را درباره او متعرض نشده علاوه بر این هر گاه قاضی مزبور از اعظام مجتهدان و خاندانهای معروف بود و ناقل که خود در عالیتین درجات علمی قرار گرفته چرا او را باین چند جمله میستاید « السید الفاضل الثقة المحدث » چنانچه یکی از نیکوکاران خود را که عاری از هرگونه علم و یقین است بامثال این عبارات میستائیم .

چقدر مناسب بود نامبرده بطبقات پادشاهان صفوی توجه میکرد و عالم مزبور را از علماء او آخر روزگار آن میدانست و او را از دانشمندان اوائل آنان بحساب نمیآورد و یا اصولاً عالمیکه از دانشمندان بنام دولت صفوی بوده یعنی مجتهد کرکی را به دانشمندی که از اعلام او اسط این دولت بوده اشتباه نمیکرد پس از آن ویرا بشخص ثالثی که از علما نبوده اشتباه نمی نمود و اگر هم از دانشمندان بشمار میآمده از علماء او اسط این دولت نبوده تا چه رسد که از اعلام اوائل ایشان باشد زیرا اشتراك در اسم یا نسبت یا برخی از القاب ایجاب نمیکند شخصی را بزمانیکه شایسته احوال او نیست نسبت داد زیرا هر گاه چنین اشتراك و نسبتی موجبات انتساب را فراهم آورد در کلیه مشترکات باید همین رویه را پیش گرفت و بسایر ممیزات اشتراکی احتیاجی نخواهد بود.

گذشته از این سیادت قاضی اصفهانی که نسخه‌ی فقه‌الرضا را آورده معلوم نیست زیرا مجلسیان بغیر از قاضی امیر حسین بعنوان دیگری او را نستوده اند (۱)

باردیگر از نامبرده بقاضی مطلق تعبیر کرده و از مقام سیادت یا فقاہت و امثال اینها از عبارات دیگر که حاکی از موقعیت او باشد بیانی ننموده و هر گاه عدم تعبیر از عبارات دیگر برهان این موضوع باشد که ممکن است نامبرده بقاضی حسین دیگر اشتباه شده باشد بدیهی است بغیر از قاضی میر حسین میبیدی بدیگری اشتباه نخواهد شد بدیهی است قاضی مزبور مردی ناصبی بوده و دیوان حضرت امیر علیه السلام را شرح کرده و هدایه اثیریہ که در حکمت بوده شرح کرده و دیوان کبیری در معنیات و شرحی بر کافیه‌ی ابن حاجب و شرحی بر شمسیه و امثال اینها دارد.

(۱) برخلاف انتظار مجلسی در مقدمات بحار نامبرده را بعنوان السید الفاضل المحدث

القاضی امیر حسین طاب ثراه میستاید و از پدرش که نقل کرده بعنوان سیادت نامبرده سمعت الوالد رحمه الله انه قال سمعت السید يقول .

زیرا سابق بر این لفظ میر علامت مطلق ریاست و امارت بوده و در این زمان در بعضی از نواحی خراسان لفظ مزبور بہمان معنی بکار میرود بخلاف سید و شریف کہ پس از ائمہ طاہرین بغیر از مقام سیادت معنی دیگر نداشتند .

دلیل دوم : فاضل متبع ماهر میرزا عبداللہ بن عیسیٰ اصفہانی مشہور بافندی صاحب ریاض العلماء با اینکہ شاگرد مجلسی بوده و ممکن است قاضی اصفہانی را دیدہ باشد ، نامبرده را بعنوان قاضی میرحسین بدون آنکہ از پدر و نسب او یاد کند ترجمہی مخصوصی برای او تشکیل دہد مختصری شرح حال او را ذیل احوال سید حسین مجتہد و سید حسین مفتی نقل کردہ و از موقعیت او سخن نگفتہ و مانند اینکہ اورا شایستہ نمیدانستہ تا در ردیف دانشمندان قرار دہد و میتوان گفت علت اینکہ از نامبرده اسم میبرد برای این بودہ کہ استادش او را باین خلاصہ یاد کردہ :

نامبرده سالیکہ از حج باز میگشت و چندی مجاورت بیت اللہ را داشت کتاب فقہ الرضا را بحضور پدر من تقدیم کرد و اظهار داشت رہ آورد گرانہائی است کہ بحضور شما تقدیم میدارم !

از طرز رفتاری کہ افندی با قاضی مزبور نمودہ معلوم میشود نامبرده در آنروز گار شہرتی نداشتہ و هیچیک از خواص از حسب و نسب او خبردار نبودند و تا حدی در کنج انزوا و خمول میزیستہ کہ از نام پدر او ہم اطلاعی نداشتند کہ ناچار جای نام او را سید گذارند اینک کسیکہ تا این اندازہ نام معروف باشد چگونه ممکن است بسایر کمالات او دسترسی پیدا کرد .

و ممکن است بطوری کہ ما پیش از این اشارہ کردیم صاحب ریاض از نامبرده بدین منظور نام بردہ باشد تا بہ قاضی امیرحسین میبیدی اشتباہ نشود زیرا او قبل از این شخص میزیستہ و سنی بودہ بیگمان از آنکہ بر اثر گذشت زمان بزرگانی چنین فردی را بہ اکابر متبحر ما اشتباہ میکنند !

آری صاحب ریاض ذیل احوال سید علیخان شارح صحیفه کامله بمناسبت اینکے نسبش منتهی بہ نصیرالدین ابو جعفر احمد سکین بن جعفر میشود مینویسد :

احمد سکین یا احمد بن سکین در روزگار حضرت رضا علیه السلام میزیسته و بی نهایت مورد تقرب آنحضرت بوده و حضرت رضا علیه السلام بخاطر او کتاب فقه الرضا علیه السلام را تالیف کرده و این کتاب بخط آنحضرت در طائف مکہ جزء کتب سید علیخان کہ در شهر های مکہ باقیمانده موجود است . نسخه مزبور بخط کوفی بوده و تاریخ سال دوست هجرتست و دانشمندان بخطوط خود اجازاتی بر آن نوشته اند .

و امیرغیاث الدین منصور کہ از نیاکان سید علیخان نامبرده و از نوادگان احمد بن سکین است بخط خود از نسخه ی فقه الرضا نامبرده و کتاب مزبور را به یکی از افاضل اجازه داده و همان اجازه بخط وی کہ در شیراز نوشته جزء کتب سید علیخان موجود بوده ! (۱)

دلیل سوم : میرحسین هر گاه دارای فضل و کمال هم باشد بر اثر کتاب فقه الرضا کہ قطع بصدور آن نموده و احادیث آنرا مستند و صحیح دانسته از درجہ ی اعتبار ساقط گردیده ! زیرا اساتید بحر العلوم کہ پیش از وی میزیستند و جلالت

(۱) محدث نوری در خاتمه مستدرک مینویسد احمد بن سکین جزء سلسله اسانید بوده و سید علیخان در اخبار سلسله الابیاء احادیثی را کہ با ۲۵ پدر واسطه برسول خدا رسیده میرسیده ذکر نموده و از سید نقل نموده جدم احمد از آغازی کہ حضرت در مدینه تشریف داشته تا بخراسان رفته مدت ده سال خدمت کرده و مقامات علمی را از آنحضرت استفاده نموده و اجازه ایکه آنحضرت برای او نوشته اند نزد من موجود است بنابراین جدم احمد از حضرت رضا از پدرانش از رسول خدا روایت میکنند و در این اسناد شریکی ندارم و از عنایات خاصه حضرت پروردگاری میدانم .

وی را بمناسبت مجلسیان از لحاظ علم و دین پذیرفته بودند در باره‌ی کتاب نامبرده باین شرح معرفی میشوند!

عده‌ای در باره‌ی حقیقت آن مشکو کنند نه آنرا بطور کلی مردود میدانند و نه بمطالب آن اعتماد دارند و هرگاه احکامی از آن نقل کنند بطور احادیث مرسله از مقام امام علیه السلام ایراد مینمایند.

بعضی کتاب فقه الرضا را از جمله کتبی می‌شمارند که از مصنف آن اطلاعی ندارند و نگارنده‌ی آنرا مجهول میدانند.

بعضی از قبیل صاحب ریاض و صاحب امل الامل حجیت آنرا شدیداً انکار میکنند بعضی از وجود کتاب فقه الرضا اطلاع دارند چنانچه بحر العلوم خود ادعا کرده نسخه‌ای از آنرا جزء کتابخانه‌ی آستان مقدس رضوی علیه السلام دیده و این موضوع ثابت میکند پیشینیان نیز از وجود چنین کتابی اطلاع داشته و چنان نبوده‌ره آورد منحصر بفردی باشد که قاضی مزبور از سرزمین مکه باصفهان آورده باشد درعین حال آنهاکه از وجود چنین نسخه‌ای با خبر بوده هیچگونه اظهار نظری در باره آن نکرده‌تاچه رسد مطالب و احکام آنرا مورد توجه قرار دهند در آغاز دلیل ثالث اظهار داشتیم ساحت میر حسین قاضی برفرضیکه از اعلام باشد با تحدیث از چنین کتابی متزلزل خواهد شد و بالاخره ملازمتی بینهما برقرار است اینک ذیل وجه ملازمت می‌گوئیم:

کتاب فقه الرضا با ادعای قطعیتی که از جانب قاضی نامبرده بوجود آمده از مصادیق احادیثی است که یکنفر مطلع از علوم اخبار و بینای بدقایق امور اطلاع داده باشد در نتیجه مساوی با خبر واحدی است که از امام نقل شده باشد و حجیت آن از راه حجیت خبر واحد یا بکمک اجماعات منقول ثابت شده باشد و قابل تعبد باشد و بالاخره هر دلیلی که وجوب تعبد بخبر واحد را اثبات میکند همان دلیل هم وجوب تعبد بدین کتاب اثبات مینماید.

و بالاخره نتیجه‌ی مطالب مزبوره بدینجا منتهی میشود اینکه اعلام پیش

از بحر العلوم که بدستورات این کتاب توجہی نکرده و این خود لطمه‌ای بحجیت آن وارد می‌آورد حاکی از آنستکه نامبردگان قاضی مزبور را بینای بد اینگونه اخبار نمیدانسته و بهمین مناسبت از او ذیل رجال حدیث نامی نبرده‌اند و یا معتقداند قطعیتی که نامبرده بکتاب مزبور پیدا کرده از قبیل قطعیت عوام مردم است که خالی از جهل مرکب نمیباشند بدیہی است قطعیت اینگونه مردم اصولاً قابل توجه نیست زیرا از دقایق انظار مجتهدان بطور کلی بیخبرند و از انس بکلمات معصومین بی‌بهره‌اند و بهمین مناسبت است هر گاه سبک اخبار صحیحہ بدیشان عرضه داشته شود در کار خود متزلزل میشوند و ناچار باید از ادعای خود دست بردارند و توبہ کنند.

لیکن میر مجتهد و میر مفتی از جمله بزرگانی هستند که هر گاه خبری را نقل کنند بر پایه‌ی حس و یقین استوار است!

تا بدینجا آنچه مناسب بود ایراد شد و کسانی که بهتر بخواهند از حقایق این مطالب با خبر شوند بهتر آنست بمدارکی که برخی از دانشمندان متأخر در خصوص این موضوعات تدوین کرده‌اند مراجعت نمایند!

دلیل چهارم: از اعتراف مجلسی اول در برخی از نوشته‌هایش بدست می‌آید نامبرده وسیله‌ی بیداری چنین فتنه‌ای بر آمده «فتنه در خواب به‌زبیداری» او مینویسد علت اصلی برای اعتماد باین کتاب آن بود که مطالب مزبوره‌ی در آن مساوی با فتاوی‌ای علی بن بابویه و فرزندش محمد در فقیه بوده زیرا پس از تطبیق دقیقی که بعمل آوردیم تغییری در آن نیافتیم یا اگر تغییری بوجود می‌آمد قابل توجه نبود.

از بیان مجلسی استفاده میشود نامبرده بدانجهت باین کتاب توجه کرده که با تطبیق به فتاوی‌ای ابنا بابویه اطمینان حاصل کرده کتاب مزبور از معدن عصمت صادر گردیده و به تنهایی یا بکمک از قرائن مسلمہ دیگر درستی آن بوقوع پیوسته

وبالآخره در باره درستی آن همه گونه مذاقه بعمل آمده ومصداق آیه «ان جائکم فاسق نباء فتبیئوا» قرار گرفته که تبیین کافی در آن بعمل آمده و حجیتش با ثبات رسیده و با چنین تبیینی عدم عدالت را ویش مضر به اصل آن نخواهد بود، بنابراین نمیتوان گفت کتاب مزبور از قبیل خبر واحد است که حجیت آن از مفهوم آیه نباء یا اخبار متواتره یا عمل اصحاب و امثال اینها حاصل شده باشد و اعتبار کتاب مزبور را بدینوسیله ثابت کنند و برای اعمال نظرات خصوصی خود بر گردنهای مردم بار کنند هر چند گفتار مزبور از جهت ما خالی از دقت نیست زیرا اگر بگوئیم کتاب مزبور از کتاب علی بن بابویه که تابع حال حجیتش را از دست نداده اقتباس شده باید گفت نامبرده در این باره تدلیس کرده با آنکه او از اجله اصحابست و امثال او اینگونه تدلیسهائی را مرتکب نمیشوند زیرا ترویج از فقه الرضا مستلزم آنست که مانند کتاب علی بن بابویه را که از مبدء مسلم رسیده بطور کلی از اعتبار بیندازد و از کتابی که بمنزله ی فرع آن و مستند بعمل غیر معصوم است ترویج نماید با اینکه خود او معترف است که کتاب مزبور هیچگونه برتری بر سایر کتب دیگر که مربوط بخود امامست ندارد و یا اگر مباحثات و مفاخرتی باشد از آن نقطه ی نظر است که کتاب مزبور از چنان اصل مهمی بدست آمده و هر گاه کتاب مزبور را مأخوذ از اصل نامبرده بدانند لکن در این موضوع مشکوکند که آیا اصل آن از امامست، یا عمل بدان بطور کلی تجویز شده یا بجهتی که مقرر است قابل عمل بوده در عین حال اصل مزبور را از کار انداخته و از آن روگردان شده و نام آنرا از میان برده تا عمل شخصی را که چنین کتابی بدستش رسیده باطل قلمداد نکرده باشند باز هم حجیت کتاب مزبور ثابت نخواهد شد هر چند آنرا به بهترین راهی از امام بدانیم.

در پایان موضوع تحقیق بگفتار برخی خاتمه میدهیم میگوید مطابقت فقه الرضا با اصل علی بن بابویه هر گاه عدم حجیت آنرا تقویت نماید قرب به آنرا

چنانچه حداکثر معترف اند اثبات نخواهد کرد (۱)

شیخ حسین بن شیخ شهاب الدین بن حسین بن محمد بن حیدر عاملی کرکی حکیم مؤلف گوید صاحب امل الامل بجای آنکه بترجمه‌ی میرسید حسین مجتهد کرکی و میرسید حسین مفتی کرکی اشاره‌ای کرده باشد احوال نامبرده فوق را چنین نوشته نامبرده عالمی فاضل و ماهری ادیب و شاعر و منشی و از معاصرانست. آثاری دارد از جمله شرح کبیری بر نهج البلاغه و عقود الدرر فی حل ایات المطول و المختصر و حاشیه مطول و کتاب بزرگی در طب و کتاب مختصری در طب و حاشیه بیضاوی و رسائلی در طب و امثال آن و هدایة الابرار در اصول دین و مختصر اغانی و کتاب الاسعاف و رساله راهنمایی برای دیوان شعرش و ارجوزه‌ای در نحو و ارجوزه‌ی در منطق و امثال اینها سروده‌های او در کمال خوبی است و بی‌شک در باره اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام گفته و مدایح خاندان عصمت و طهارت را بلباس نظم در آورده در کمال آراستگی و شایستگی بوده.

حکیم مدتی در اصفهان ساکن بوده سپس از آنجا به حیدرآباد هجرت کرده و سالیانی در آنجا میزیسته و در همانجا وفات یافت.

حکیم دانشمندی خوش بیان و حاضر جواب و متألیمی حکیم و روشنفکر بوده و حافظه در کمال شگفتی داشته و در سن ۶۷ سالگی سال ۱۰۲۷ (غز) وفات یافته (۲)

(۱) تحقیقات مفصل و دامنه داری مرحوم محدث نوری در خانمه مستدرک ذیل کتاب فقه الرضا نموده و حقانیت و حجیت آن کتاب را به اثبات رسانیده و ادله مخالفان و موافقان را بطرز بسیار مدلی ایراد نموده و مخصوصاً تحقیقات مرحوم میرزا محمد هاشم برادر مؤلف و ادله اربعه مؤلف را پاسخ داده و بخصوص از طرز رفتارینکه مؤلف با مرحوم بحر العلوم نموده و با اشارات توهینهای ناروایی به معظم له نموده کمال تأثر و ناراحتی را ابراز داشته.

(۲) از اشعار اوست

رضیت لنفسی حب آل محمد
طریقه حق لم یضع من یدینها

صاحب ریاض نامبرده را ذکر کرده مینویسد ممکن است نامبرده از نوادگان مفتی کرکی باشد!

(۲۶) عزالدین حسین بن عبدالصمد بن شمس الدین محمد بن علی بن حسین ابن صالح جبعی عاملی حارثی همدانی پدر عالی مقام دانشمند بزرگوار شیخ بهائی بطوریکه از مدارک چندی بدست می آید نسب او منتهی میشود به حارث بن عبدالله بن اعور همدانی مشهور.

نامبرده از اصحاب مخصوص و بنام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و آن حضرت بطوریکه مجمع البیان و کتب دیگر نقل کرده اند این اشعار را خطاب بوی انشاد فرموده :

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا

یعرفنی شخصه و اعرفه بعینه و اسمه و ما فعلا

در بعضی از نسخه ها بجای بعینه بنعته در بعضی دیگر مصراع آخر چنین آمده (باسمه والکنی و ما فعلا) و این اضافات را نیز دارد.

و انت عند الصراط معترضی فلا تخف عثرة ولا زلا

اقول للنار حین توقف للعـرض ذریه لا تقربی الرجال

ذریه لا تقریبه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا

اسقیك من بارد علی ظمأء تخاله فی الحلاوة العسلا

ای حارث همدانی مؤمن و منافقی که بمیرند مرا در آنحال خواهند دید.

لدى الحشر نفس ریه رهینها

بمدحك وهو المنهل السائغ العذب

لدى ظلمات اللحد اذ ضمنى الترب

من غنى النفس كل يوم غلاله

فالامانى ادم خبز البطاله

و حب علی منقذی حین یحتوی

ابا حسن هذا الذی استطیبه

فکن شافعی یوم المعاد و مونی

کن قنوعا بحاضر العیش والبس

واقصر الطرف عن بروق الامانى

ایکه گفتی فمن یمت یرنی
جان فدای کلام دلجویت
کاش روزی هزار مرتبه من
مردمی تا بدیدمی رویت

اومرا میشناسد و منهم اورا باسم و رسم و عملی که از او آشکار شده میشناسم
تو از آنها هستی که کنار صراط با من ملاقات خواهی کرد در آنموقع از
هیچگونه لغزشی بیمناک مباش آنهنگامست که خطاب به آتش میگویم از اینمرد
دست بردار و باو نزدیک مشو زیرا ریسمان علاقه مندی او بوصی پیغمبر اتصال
دارد آنروز است که برای رفع تشنگی تو از آب سرد کوثر بتو می آشامانم
همان آبی که از خوشگوار و شیرینی مانند انگبین است!

این گفتگو پس از آن بود که حارث در بستر بیماری افتاده بود عَلِيٍّ عَلَيْهِ
بعیادت او آمد حارث بعرض رسانید اینک خود را در اولین روز از روزهای
آخرت و آخرین روز از روزهای دنیا می بینم و از روز قیامت بیمناکم و نمیدانم
بامن چگونه رفتار خواهد شد و همچنین از جان کندن و عبور از صراط درهر اسم
حضرت مطالب مزبور را با زبان نظم بیان فرمودند و اورا بایمنی دلداری و تسلا
دادند حارث از شنیدن آنها از شوق گریست و خدا را سپاسگزاری کرد که
مرا از شیعیان تو قرارداد!

حضرت از منزل وی خارج شد و حارث بدرود زندگی گفت .

گویند امیرالمؤمنین عَلِيٍّ عَلَيْهِ پس از آنکه از خانه حارث خارج شد شعبی
که یکی از فقهاء اهل سنت بود بدیدار وی آمد احوال او را پرسید حارث
حدیثی که مولی عَلِيٍّ عَلَيْهِ برای او نقل فرموده بود ایراد کرد شعبی که قلباً دشمن
عَلِيٍّ عَلَيْهِ بود اظهار داشت تأسف اینجاست که علاقه‌ی به علی سودی بحال تو ندارد
و دشمنی او هم زیانی بجان تو نخواهد داشت!

مجلسی در بعضی از آثارش از شیخ بهائی کراماتی از نیاکانش نقل کرده
لیکن اهمیت خود عزالدین از نظر خاندان و مقامات عامیه و محاسن ذاتی

و محامد اکتسابی در نهایت شهرت است که ما را از بیان آنها بی نیاز میسازد و پیاپی
ایست که گویا بالعیان مشاهده اند!

بہتر آنست کہ توصیفی کہ استادش شہید ثانی در اجازہی مہم (۱) کہ بافتخار
وی نگاشته اکتفا نمائیم!

« ان الاخ في الله المصطفى في الاخوة المختار في الدين المترقي عن حضيض التقليد الى
ارج اليقين الشيخ الامام العالم الاوحد ذا النفس الطاهرة الزكية والهمة الباهرة العلية
والاخلاق الزاهرة الانسية عضد الاسلام والمسلمين عز الدنيا والدين حسين بن شيخ الصالح
العالم العامل المتقن المتقن خلاصة الاخيار الشيخ عبد الصمد بن الشيخ الامام شمس
الدين محمد الشهير بالجبعي اسعد الله جنده و جدد سعده و كبت عدوه و ضده » پس از این بدین
خلاصہ مر قوم داشته نامبرده از کسانی است کہ بتمام معنی برای طلب کمالات ہمت
گماشته و ناراحتی روزها را بہ بیدار خوابی شبها متصل ساخته تا گوی سبقت در
میدان فضیلت از اقران خود ربوده و از آن روز کہ قدم در مدرسہ علم و کمال
گذاردہ و بتحصیل دانش پرداختہ هموارہ مجتہانہ کوشیدہ تا نصیبی کاملی بردہ
و سهم بسزائی بدست آورده و در نزد این ناتوان کتب بسیاری در فقہ و اصول
و منطق و امثال اینها خواندہ است الخ.

صاحب حدائق المقربین از ملا محمد تقی مجلسی پدر دامادش نقل کرده کہ
استادش شیخ بہائی فرزند شیخ حسین مترجم ما میگفت پدران و نیاکان ما کہ
در سرزمین جبل عامل میزیستند پیوستہ بیارسائی و بندگی خدا مشغول بودند
و از اینراہ کرامات و مقامات عالیہ را بدست آورده بودند .

وہمو از جدش شیخ شمس الدین آتی الترجمہ نقل کرده در یکی از روزها
در دیار ما برف تاریخی عجیبی بارید و در خانہی جد ما خوراکی کہ زن

(۱) این اجازہ در مجلد اجازات بحار ضمیمہ شدہ و تاریخ آن شب پنجشنبہ سوم

جمادی الاخرہ سال ۹۴۱ ہجری است .

و فرزند استفاده کنند وجود نداشت کودکان از گرسنگی میگریستند و از جدما درخواست غذایی کردند جدما به جده‌ی ما گفت کودکان را آرام کن تا از خدا بخواهم خوراکی ما و ایشانرا تهیه فرماید آنگاه جده‌ای ما مقداری از آن برف‌ها را گرفت بطرف تنور آتش روان شد بگوید کان گفت: آرام باشید اینک نان تازه برای شما خواهم آورد سپس تنور را افروخت و برف‌ها را بشکل نان درآورد و بتنور گرم میزد و پدرما همچنان مشغول دعا بود فاصله‌ای نشد کرده‌های نان بسیاری از تنور بیرون آورد. پس از آنکه جدما به این موهبت الهی توجه کرد خدا را سپاسگزاری نمود!

شیخ بهائی پس از نقل این حکایت اظهار داشتند ما هم که در دیار جبل عامل میزیستیم همین مقام را داشتیم و از آنزمان که بدیار عجم آمدیم و آب آن سرزمین را نوشیدیم تمام آن مراتب عالیہ از ما سلب شد. سپس باین شعر حافظ متمثل شد.

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم

ریاض العلماء مینویسد: عزالدین عالمی جلیل و اصولی و متکلمی فقیه و محدث و سراینده ماهر بود در فن لغز مهارت کاملی داشت و لغزهای مشهوری خطاب بفرزند ارحمنش افشاد کرده و او هم به بهترین طرزی پاسخ داده.

تا آنجا که گوید: عزالدین تمایلی بطریقه تصوف داشته و از مشایخ صوفیه تمجید میکرد و گفتار آنرا ایراد مینموده چنانچه سبک فرزندش بهاء الدین چنین بوده ممکن است بگوئیم عزالدین این رویه را از استادش شهید ثانی فرا گرفته باشد لیکن قدمی از او فراتر گذارده.

و افزوده عزالدین در پیشگاه شاه طهماسب صفوی مقامی عالی داشت و پس از محقق کرکی عالمی پایه ارحمنی او در آن بارگاه نرسید.

عزالدین نماز جمعہ را در روزگار غیبت واجب عینی میدانست و همواره در ایران مخصوصاً در خراسان نماز جمعہ را با آئین مخصوصش بجای می آورد پس از این از رسالہی ملا مظفر علی شاگرد فرزندش شیخ بهائی نقل کرده پدر استاد ما در روزگار خود از دانشمندان مشہور و فقیهان عالی مقام بود .

معظم له در تحصیل علوم و معارف و تحقیق مطالب اصول و فروع از شرح کاء و ہم در سان شہید ثانی و معاصرین او بوده (۱) و در علم حدیث و تفسیر و فقہ و ریاضی نظیر نداشته و آثاری دارد از جملہ در ایۃ الحدیث . رسالہ ای در تحقیق قبلہ (۲) الاربعین ، شرح قواعد ، شرح الفیہ ، رسالہی طہماسیہ در بعضی از مسائل فقہیہ ، رسالہی و سواسید ، رسالہی رضاعیہ و حواشی بسیاری بر کتابہای ریاضی و امثال اینها و منشائی کہ در کمال استادی انشاد نموده ! عزالدین در روزگار شاه طہماسب کہ در قزوین پایتختش بود باتفاق کلیہ خاندان خود باصنہان آمد و مدت سد سال بتدریس و تربیت طلاب پرداخت ، شاه طہماسب بمجردیکہ از موقعیت او اطلاع پیدا کرد تحفہ های گرانبہا و رد آوردہای شاهانہ ای برای او فرستاد و از وی درخواست کرد تا بقزوین حرکت کند، عزالدین حسب الامر بقزوین رفت و در پیشگاہ شاه معرفی گردید و بی نہایت مورد التفات شاهانہ قرار گرفت و منصب شیخ الاسلامی قزوین بعہدہ او برقرار گردید .

عزالدین مدت ہفت سال بدین منصب مفتخر بود و در همان اوقات بہ اقامہی جمعہ میپرداخت و نماز ظہر را اعادہ نمیکرد و مانند استادش شہید ثانی بہ عینیت جمعہ اعتقاد داشت .

عزالدین پس از این بمشہد مقدس رضوی علیہ السلام ہجرت کرد و چندی در

(۱) عزالدین بطوریکہ از اجازہ شہید استفادہ میشود از شاگردان وی بودہ نہ از ہمشاگردان و معاصران او .

(۲) مؤلف گوید ذیل ترجمہ فرزندش علت نگارش رسالہ قبلہ را ضمیمہ بہ بعضی از احوال او خواہیم نگاشت .

آنجا زیست داشت تا از طرف شاه طهماسب مامور شد بجانب هرات رهسپار شده و مردم آنجا را که در آن روزگار از آئین امامیه بی خبر بودند هدایت نماید!

شاه در تعقیب این ماموریت فرمان داد تا سه مزرعه‌ی آباد را در اختیار عزالدین در آورند و هم بوزیر خراسان نوشت تا فرزندش شاه خد بنده را که پیش از این ذیل احوال میرسید حسین مجتهد نامبرده شد هر جمعه بمسجد جامع هرات بخواند تا بمسائل فقه و معانی حدیث که وی ایراد میکند توجه نماید و به داوریهائی که از طرف او بوجود می‌آید کاملاً بپذیرد تا دیگران جرأت مخالفت و جسارت با او نداشته باشند!

عزالدین مدت هشت سال در هرات ماند سپس برای دومین بار بفرزین بازگشت.

عزالدین در این مراجعت میخواست از شاه برای خود و فرزندش شیخ بهائی اجازه سفر بیت الله بگیرد، شاه طهماسب عزالدین را برای سفر مزبور رخصت داد و بهاء الدین را اجازه نداد بلکه امر کرد نامبرده در آنجا بجسای پدرش بتدریس و ترویج پردازد!

عزالدین در بازگشت از مکه مکرمه به بحرین وارد شد و وضع آنجا مورد پسندش واقع شده قصد اقامت نمود و بفرزندش در ضمن نامه ای نوشت:

فرزندمن! اگر میخواهی وسیله‌ی دنیای خود را تأمین نمائی به شهرهای هند مسافرت کن و اگر باعالم آخرت سروکاری داری بجانب ما حرکت نما و اگر بهیچیک از آنها توجهی نداری در شهرهای ایران باش! (۱)

عزالدین در شهرهای بحرین به ترویج مذهب و احیاء علوم دینی میپرداخت

(۱) شاعری گفته:

عقیب خواهی بکربلا ساز مقر
زنهار از ایران تنهی پای بدر

دنیا خواهی بجانب هند کند
و رآنکه نه دنیا و نه عقیب خواهی

تا اجلاس رسید و همانجا دفن شد و مزارش محل توجه خواص و عوام مردم است! از برخی از مطالبی که بمنظور شرح احوال شیخ بهائی نوشته شده بدست می آید عزالدین در روزگار شاه طهماسب که از جبل عامل بایران عزیمت کرد و وارد اصفهان شد شیخ زین الدین علی عاملی مشهور بمنشار که همان اوقات شیخ بهائی دختر او را بهمسری خود اختیار کرده (۱) و شیخ الاسلام اصفهان بود از عزالدین به حضور شاه طهماسب معرفی کرد و معرفی او ایجاب کرد تا شاه، نامبرده را بقزوین طلبید و منصب شیخ الاسلامی قزوین را که پایتختش بود بعهدهی او برقرار کرد!

ملائطه الدین محمد قرشی شاگرد دیگر شیخ بهائی در نظام الاقوال چنین نوشته حسین بن عبدالصمد بن محمد جبعی حارثی همدانی دانشمندی یکتا بود و روحی پاکیزه و همتی عالی داشت پدر استاد ما شیخ بهائی است که ما در علوم اسلامی اتکاء تام و تمامی بوی داریم .

شیخ حسین از بزرگان مشایخ ماست و در علم و فضل مشار بالبنان بوده و از فن تاریخ اطلاع کاملی داشته و در واره شناسی مهارت بی نهایت داشته و از نوادر و امثال عرب بهره قابل بردی بود!

عزالدین از دانشمندی بود که قرائت کتب احادیث را در دیار عجم تجدید کرد و مؤلفاتی جلیله و رسالات جمیله ای از خود بیادگار گذارد از جمله شرح

(۱) مؤلف از ریاض العلماء نقل کرده دختر منشار از بانوان عالم و فاضل و از فقهاء روزگار خود بود و بتدریس علوم اسلامی میپرداخت و شیخ علی منشار بجز همین دختر فرزند دیگری نداشت شیخ علی کتابخانه گرانبهای در حدود چهار هزار کتاب داشت و تمام این کتب را از هند آورده بود و خود او حداکثر عمرش را در هند گذرانیده بود پس از وفاتش تمام آنها در ثلث دخترش که منحصراً بفرزاد و همسر شیخ بهائی بود در آمد و شیخ کتب مزبور را وقف کرد و پس از فوت شیخ اکثر آنها بر اثر بی توجهی متولی موقوفه از میان رفت .

قواعد ، حاشیہی ارشاد علامہ نا تمام ، شرح الفیہ کہ مانند آن تالیف نشده ، وصول الأخیارالی اصول الأخبار وامثال اینها از مصنفات و مؤلفات دیگر عزالدین آغاز محرم سال ۹۱۸ (حیظ) ہجری متولد شدہ و در ہشتم ربیع الاول سال ۹۸۳ (ظفد) بر حمت ایزدی پیوست و در بحرین مدفون شد عزالدین از سید حسین ابن جعفر کرکی سابق الذکر و شہید ثانی قدس سرہما روایت میکرده و استاد ما شیخ بہائی از پدرش روایت داشتہ .

مؤلف گوید از دانشمندانی کہ از عزالدین روایت میکرده اند شیخ حسن صاحب معالم و سید حسن بن علی بن شدم حسینی مدنی وامثال ایشان از دانشمندان بزرگ شیعہ بودہ اند .

عزالدین علاوہ بر آثاری کہ شاگردان نامبرده اش ایراد کردہ اند مؤلفات دیگر نیز دارد از جملہ رسالہی سفر نامہی اوست در این رسالہ اتفاقاتی کہ در سفرها برای او پیش آمد کردہ ایراد نمودہ دیگر رسالہ ایست کہ بمنظور مباحثہ ای کہ در بارہ امامت با یکی از دانشمندان اہل سنت کہ از مردم حلب بودہ نمودہ گرد آورده (۱) .

دیگری شرح علیحدہ ایست کہ بر الفیہی شہید نوشتہ در این رسالہ اعتراضاتی کہ بر شہیدین و شیخ علی محقق کرکی داشتہ ایراد نمودہ ، رسالہای بمنظور عینیت نماز جمعہ ، رسالہی در اعتقادات حقہ حواشی بر صحیفہی کاملہ ، حواشی بر خلاصہ علامہ و بسیاری از کتب فقہ و اصول دیگر بنا بہ اطلاع یکی از فضلا از آثار او کتابی است بنام غرر و درر وامثال اینها از آثار نظم و نثر کہ حاکی از اندیشہ های محققانہ اوست از نوادر و لغز و اشعار و دیوان شعر .

(۱) این مباحثہ سال ۹۵۱ ہجری در شہر حلب برای نامبرده اتفاق افتادہ و صورت مباحثہ را معظم لہ در طی رسالہ ای شرح دادہ رسالہ مزبور سال ۱۳۷۸ ہجری بتوسط دوست دانشور ماجناب آقای سید احمد روضاتی دام عمرہ کہ از اجلاء خاندان صاحب روضاتست ترجمہ شدہ و با مقدمہ مفصل و پاورقیہای عالمانہ ای بطبع رسیدہ

مؤلف گوید : پدر عز الدین عبدالصمد وجد جدش محمد بن علی جباعی که صاحب بحار الانوار بسیاری از مطالب را از خط او نقل کرده همگی از بزرگان فضلا بلکه افاضل نبلاء بوده اند (۱) .

و همچنین برادران پدری و عموزاد گانش از بزرگان عهد خود بوده اند نورالدین ابوالقاسم علی بن شیخ عبدالصمد حارثی : برادر عزالدین بوده و بطوریکه خود در منظومه‌ی الفیه‌ی شهید تصریح کرده از شاگردان شهید ثانی «قده» است .

منظومه‌ی مزبور بنام درة الصفیه فی نظم الالفیه است و خیال میکنم همین منظومه اثر منحصر بفرد او باشد زیرا تا بحال به تألیف دیگری از آثار او دست پیدا نکرده ام !

نور الدین برخی از آثار شیخ علی محقق کرکی را بخط خود نوشته و از آنچه خود در ذیل نسخ مزبور نوشته و هم بنا به تصریح صاحب ریاض معلوم میشود نامبرده از شاگردان محقق معظم له بوده .

صاحب ریاض اظهار میدارد نور الدین از محقق کرکی اجازه داشته و صورت اجازه اش را که پشت رساله‌ی جعفریه نوشته بدین خلاصه است (۲) فصل مهمی

(۱) شیخ عبدالصمد و الد شیخ حسین فاضلی عالم بوده در نهم محرم سال ۸۵۵ هجری متولد شده و در نیمه ربیع الثانی سال ۹۳۵ در سن هشتاد سالگی وفات یافته شهید ثانی در اجازه‌ای که به عزالدین داده اورا چنین ستوده: الشيخ الصالح العالم العامل التقى خلاصة الاخوان الشيخ عبد الصمد . شمس الدین محمد بن علی جباعی جد شیخ بهائی از فضلاء روزگار بوده شهید در اجازه مزبور او را چنین توصیف کرده : الشيخ الامام شمس الدین محمد الشهير بالجبعی الحارثی الهمدانی . محقق کرکی در اجازه‌ای که به برادر عزالدین داده از پدر وجدش چنین توصیف کرده: الشيخ الفاضل عمدة الاخيار ضياء الدین عبد الصمد بن المرحوم المقدس قدوة الاجلاء فی العالمین الشيخ شمس الدین محمد الجبعی .

(۲) رساله جعفریه از آثار محقق کرکی است .

از رساله‌ی جعفریه را که در صلاة تألیف شده صالح فاضل شیخ نورالدین فرزند شیخ فاضل عمدة الاخیار ضیاء الدین عبدالصمد فرزند مرحوم مقدس پیشوای برجستگان شیخ شمس الدین محمد جبعی ادام الله توفیقه نزد من قرائت کرد و حد اکثر آنرا بسمع بهره مند گردید و من روایت این کتاب را از ناحیه‌ی خودم بوی اجازه دادم و هم او را مرخص نمودم تا بفتاوائیکه در آن تدوین شده و رأی من بر آنها استوار گردیده و کمال اطمینان را بصحت آنها دارم عمل نماید و بطوریکه بخواهد و علاقه مند باشد آنها را روایت نماید و در پایان نوشته: و کتب هذه الاحرف بیده الفانیة الفقیر الی الله تعالی علی بن عبدالعالی بالمشهد المقدس الغری و تاریخ این اجازه پنجم رجب سال ۹۳۵ هجری بوده .

علی بن محمد بن علی بن حسین بن عبدالصمد تمیمی غیر از نورالدین علی است و او از نوادگان شیخ ابوالحسن علی بن عبدالصمد نیشابوری است که دو فرزندش علی و محمد از مشایخ ابن شهر آشوب مازندرانی است . سید بن طاوس در کتاب امان الاخطار کتاب منیة الداعی و غنیة الواعی را از آثار شیخ علی تمیمی نام میبرد .

شیخ بهاء الدین محمد عاملی معروف به شیخ بهائی آتی الترحمه فرزند برومند این بزرگوار است .

ابو تراب عبدالصمد فرزند دیگر عزالدین است که فاضلی جلیل القدر بوده و شیخ بهائی رساله‌ی صمدیه را که در نحو است بخاطر او تألیف کرده (۱) عبدالصمد حواشی بر رساله الفرائض خواجه نصیر الدین طوسی داشته (۲)

(۱) شیخ در آغاز رساله که از کتب درسی فضلاست و سید کبیر شرح مفصلی بر آن نوشته می نویسد: فهذه الفوائد الصمدیه - تا گوید - وضعتها للاخ الاعز عبد الصمد جمله الله من العلماء العاملين .

(۲) بطوریکه از شیخ یوسف بحرانی نقل شده عبدالصمد سالیکه بمکه مکرمه مشرف شده بود در حوالی مدینه رحلت کرده و در گذشت او مصادف با ۱۰۲۰ هجری بوده و جسدش را بنجف اشرف حمل کرده دفن نمودند .

حسین بن عبدالصمد ثانی نواده‌ی عزالدین و فرزند ابو تراب عبدالصمد است او نیز بطوریکه از ریاض العلماء بدست می‌آید در هرات ساکن بوده و بمنصب قضاوت اشتغال داشته فرزندان و نوادگان او تا بحال در هرات و امثال آن بامور شرعی و قضاوت می‌پردازند.

مؤلف گوید مجلسی در یکی از مجلدات بحار ذیل مطالبی که از مجموعه شیخ شمس الدین محمد بن علی جباعی جد عزالدین نقل کرده از آن مجموعه مینویسد کتبه محمد بن علی الجبعی فی سنة ۸۵۷ پس از این مرقوم داشته بطوریکه فرزندش شیخ عبدالصمد ذیل عبارت پدرش نوشته والدش محمد سال ۸۷۶ وفات یافته! و خود شمس الدین محمد نوشته پدرم علی بن حسین بن محمد بن صالح لوزائی در ماه جمادی الاولی سال ۸۶۱ هجری وفات یافته و پنج فرزند ذکور بنام محمد و رضی الدین و تقی الدین و شرف الدین و احمد داشته

و شیخ عبدالصمد بن محمد پدر عزالدین بطوریکه فرزندش اطلاع داده در نیمه ربیع الآخر سال ۹۳۵ هجری وفات یافته و چهار فرزند ذکور و یک دختر بنامهای علی و محمد و حسن و حسین و فاطمه داشته و هشتاد سال عمر کرده!

مؤلف از مقامات سید نعمت الله جزائری نقل کرده عزالدین در قریه هجر که از قراء بحرین است بقضاوت می‌پرداخت و همانجا وفات کرد و مدفون شد و فرزند ارجمندش شیخ بهائی قصیده غزائی در سوک او گفته که بچند شعر اکتفا میشود. (۱)

(۱) شیخ یوسف در لؤلؤة البحرین از پدرش نقل میکند عزالدین هنگامیکه بمکه معظمه مشرف شد پس از انجام مناسک تصمیم گرفت در جوار خانه خدا بماند تا در گذرد شبی در خواب دید قیامت پیا شده و از طرف خدای متعال فرمان رسید سر زمین بحرین و آنچه در آنست در بهشت داخل کنند عزالدین در تعقیب این رؤیا از تصمیمی که داشت منصرف شد و متعهد گردید بر سر زمین بحرین رفته و همانجا اقامت کند تا رحلت نماید بهمین مناسبت از مکه عزیمت بحرین نمود، علماء بحرین پیش از ورود او در مسجد جد حفص اجتماع

یا جیره هجروا واستوطنوا هجرا
 لفقدم شق جیب المجد وانصدعت
 اقامت یا بحر فی البحرین فاجتمعت
 حویت من درر العلیاء ماحویا
 واهما لقلب المعنی بعدکم واهما
 ارکانه و بکم ماکان اقواها
 ثلثة کنّ امثالا و اشباها
 لکنّ درک اعلاها و اغلاها
 ای همسایگان از اینجا کوچ کنید و بدهکده هجر زیست نمائید و به دل
 رنجیده توجه نمائید که وای بر چنین قلب رنجوری بر اثر دوری شما گریبان

میکردند و به تدریس و بحث میپرداختند از جمله اعلام آنسر زمین شیخ داود بن شائیز بود که در فن جدل مهارت خاصی داشت و تصادفاً بر اثر منافرتی که بین او و اعلام دیگر اتفاق افتاده از حضور بمسجد مزبور خود داری میکرد اینک که عز الدین وارد بحرین شده میدانستند معظم له وارد مجلس آنان خواهد شد نامبردگان از فرصت استفاده کرده باشیخ داود ملاقات کرده از وی درخواست کردند تا بمجلس آنان حضور پیدا کند شیخ داود از دانشمندان بنام سر زمین بحرین بود و در حکمت و ادب و شعر مهارت داشت و در فن مجادله و مناظره بیایه ای بود که کمتر کسی میتوانست در مناظره بوی چیره شود آثاری داشته از قبیل رساله در علم منطق در این رساله از عقیده فارابی در عقد الوضوح محصورات پیروی کرده و عم ممکنه را در صغرای شکل اول منتج میداند و از آثار او شرحی است بر فصول نصیرییه و قبرش در مدرسه خود اوست مجملاً عز الدین پس از ورود به بحرین مورد استقبال دانشمندان قرار گرفت و پس از چند روز که از وجود چنان جلسه ای اطلاع پیدا کرد بمنظور دیدار اعلازم آن مدرسه حرکت کرد پس از ورود بمدرسه و تعارفات لازم مباحثات علمی که رویه اعلازم هر سر زمینی است اتفاق افتاد شیخ داود برای مباحثه پیش قدم شد و با آنکه طرف مناسبت با عز الدین نبود باینکار اقدام نمود پس از پایان بحث عز الدین بمنزل خود رفت و این دو شعر را برای آنان فرستاد.

اناس فی اوال قد تصدوا لمحو العلم و اشتغلوا بلم لم

فان باحثهم لم تلق منهم سوی حرفین لم لم لا نسلم

عز الدین در ۶۵ سالگی وفات یافت و مرقدش در مصلاهی هجر است.

بزرگواری دریده شد و پایه های آن متزلزل گردید و استواری خود را از دست داد، ای دریائیکه در بحرین زیست کردی و سه دریای متلاطم که از هر جهت مانند همند گرد هم جمع آمدند « زیرا بحرین تشبیه بحر است دو بحر و پدرش هم بحر سوم است » آری ای بحرین گوهرهای گرانبها در خود جای داده ای لیکن این گوهرت از همه گرانبها تر است

(۲۷) علاءالدین حسین بن میرزا رفیع الدین محمد بن امیر شجاع الدین محمود حسینی اصلاً از مردم آمل مازندران بوده و در اصفهان نشو و نما کرده و همانجا دوران روزگار خود را گذرانیده و به سلطان العلماء یا خلیفه سلطان شهرت داشتند .

سلطان العلماء از بزرگان دانشمندان عصر خود بوده و در فنون مختلف تحقیقات ارزنده ای داشته و هر مسئله ای که در اختیار او قرار میگرفته به به بهترین طرزى بحال آن اقدام میکرده و با اندیشه ای دقیقی که داشته راههای دانش را بسادگی می پیموده و تصرفات تازه ای در علوم عصری داشته .

سلطان العلماء در روزگار خود بمقام صدراعظمی نائل گردیده بود و صدارت اعلام و عزل و نصب رجال علم و فضل بعهده ای او برقرار گردیده بود .
از صاحب امل الامل و سلافة العصر در شکستم آنچه آنکه باید حق این بزرگوار را ادا نموده اند (۱) .

و باید گفت تصویری را که مرتکب شده اند بر اثر بی اطلاعی از احوال نامبرده

(۱) صاحب امل مینویسد: السيد الجليل الحسين المشهور بخلیفة سلطان الحسيني عالم محقق مدقق عظیم الشان جلیل القدر صدر العلماء له كتب منها حاشية شرح اللمعة وحاشية المعالم ورسائل شتى و حواش كثيرة من المعاصرين وقد ذكره صاحب سلافة العصر و اثنى عليه .
صاحب سلافة در بخش اعلامیکه شعر عربی نگفته اند نوشته و منهم السيد حسين الشهير بخلیفة سلطان مهر سلطان المعجم توفى سنة ست وستين و الف . نگارنده گوید باز آفرین به شیخ حر که تا اندازه ای از معظم له تمجید کرده .

و بی توجهی آنان بوده .

لیکن صاحب ریاض در شرح زندگی او مینویسد سلطان العلماء از نوادگان امیر قوام الدین معروف به میر بزرگ والی مازندران و سرسلسله سادات خلیفه سلطانی است که در محله‌ی گلبار اصفهان زیست دارند بوده (۱)

سلطان العلماء در روزگار یکه پدرش میرزا رفیع الدین مقام صدارت شاه عباس کبیر را داشت بمقام وزارت آن سلطان نائل آمده بود و هر دو پدر و فرزند در یکخانه جلوس میکردند و مراجعانی را که در امور مربوط به وزراء و صدارت حضور مییافتند پاسخ میدادند و به اصلاح کارهای آنان میپرداختند (۲)

پدر سلطان العلماء و جدش امیر شجاع الدین از مشاهیر زمان و اعلام

(۱) امیر قوام الدین فرزند عبدالله از نوادگان حضرت سجاد (ع) بوده و در مرزنگو از دهستان و ابوی آمل میزیسته و خود واجدادش همه از متدینین زمان خود بوده اند قوام الدین در سفر خراسان پس از آنکه خدمت سید عزالدین سمرقندی مشرف شد و از باریافتگان او بشمار آمد و از دست او خرقه پوشید به آمل آمد و به ارشاد خلق پرداخت و در اندک وقتی شهرت مهمی پیدا کرد و مریدان بسیاری دور او جمع شدند حتی افراسیاب جلایی که حاکم آمل بود از مریدان او بود و سر انجام بر اثر وحشتی که از سید داشت بنا به تقاضای فقهاء عصر سید را زندانی کرد و پس از دیدن کرامتی ویرانجات داد لیکن سال ۷۶۰ با کسان خود بصومعه سید حمله آورد و از برکات انفاس سید کشته شد و حکومت آمل تحت اختیار سید قرار گرفت سید با اولادش از ۷۶۰ تا ۱۰۰۲ در آمل حکومت کردند و عاقبت بدست صفویه منقرض شدند میر بزرگ سال ۷۸۱ در آمل در گذشت و مقبره او در آنجا مزار عمومی خواص و عوام است .

(۲) صاحب سلافه مینویسد سید علیخان حویزی با سید حسین خلیفه سلطان سابقه دوستی ممتدی داشت هنگامیکه شنید وی بمقام وزارت رسیده این دو شعر را برای او فرستاد

جنّت علی الوقف من ضمیری

بشرت بالخیر یا بهیر

اطرت من شدة السرور

لو احد طار من سرور

دوران خود بودند .

سلطان العلماء بر اثر اهمیت ویژه ای که در حضور شاه عباس کبیر پیدا کرده بود بمقامی نائل آمد که شاه عباس دختر خود را بهمسری او در آورد (۱) و از این دختر فرزندان بی وجود آمدند که همگی شان از فضلا و هو شمنان و دانشمندان بر گزیده عصر بشمار می آمدند!

سلطان العلماء پنجسال تقریبا بوزارت شاه عباس مستقر بود پس از ابوزارت شاه صفی نائل آمد و مدت دو سال هم متعهد وزارت او بود تا اینکه بمنظور اشتباه یا توهینی که در یکی از جنگها نسبت بشاه صفی از او بروز کرده ویرا از مقام وزارت عزل کرد و عده ای از فرزندان او را کور نمود و خود او را به قم تبعید کرد!

سلطان العلماء از فرصت استفاده کرده در جوار حضرت معصومه عذراء علیها آلاف التحية و الثناء و رزقنا الله زیارتها فی هذه النشائه وما بعدها بمطالعه

۴

(۱) مؤلف گوید از استخاره با تسبیح آثار بسیاری دیده ام از جمله هنگامیکه میخواستیم زندگی سلطان العمام را بنویسم بر اثر نداشتن مدارك صحیحی مأیوس بودم و بیاد داشتم معظم له داماد یکی از سلاطین صفویه بود پس از مراجعه بمدارك لازمه باین نتیجه رسیدم نامبرده یاداماد شاه عباس است یا شاه صفی یا شاه عباس ثانی برای رفع این تردید از استخاره با تسبیح استمداد کردم معلوم شد نامبرده داماد شاه عباس کبیر است از آنجا که به استخاره مزبور اطمینان زیادی داشتم نوشتم نامبرده داماد شاه عباس اول است باز هم برای اینکه احتیاطا از دست نداده باشم علامت شکی در ذیل مصاهرت وی نگاشتم و موكول بمدرك صحیحی نمودم تا اینکه پس از چندی بمدرك صحیحی دست یافته معلوم شد آنکه را از راه استخاره بدست آوردم در کمال صحت و درستی بوده اینک باید بگویم چنین محلی که جای استخاره نیست استخاره بحق حکومت میکند در محلی که مناسب است بلاشک بدرستی داوری خواهد کرد آری اگر استخاره با شرایط و لوازمی که دارد به موقع عملی شود بمنزله وحی منزل است و کار حجتی را که حلال مشکلات است تا اندازه انجام میدهد الحمد لله رب العالمین .

کتاب مشغول شد و مستقلا به تدریس و نشر تحقیقات خود پرداخت !
 شاه صفی پس از چندی نامبرده را به اصفهان احضار کرد معظم له مدتی در آنجا اقامت کرد سپس بعزم بیت الله بنحانه خدا رفت در ظرف این مدت شاه صفی از تخت به تخته قرار گرفت و شاه عباس ثانی بجای پدر برقرار شد اوائل سلطنت نامبرده بود سلطان العلماء از سفر مراجعت کرده وارد اصفهان شد !
 شاه عباس مقدم او را گرامی داشت و او را از مقربان بارگاه خود قرار داد و وزارت خویش را بعهدهی او مقرر داشت و مدت هشت سال و چند ماه عهده دار وزارت او بود .

سلطان العلماء آخرین روزهای وزارت خود را در اشرف مازندران میگذرانید در آن اوقات که شاه از فتح قندهار مراجعت میکرد و وارد اشرف شد فاصله نشد سلطان العلماء بیمار شده و دارفانی را بدرود گفت و سال رحلت او برابر با ۱۰۶۴ (غمد) هجری بود .

صائب تبریزی (۱) قصیده ای در سوك او گفته ماده تاریخش اینست «آه

(۱) میرزا محمد علی صائب تبریزی از سراینندگان نامی قرن یازدهم هجری بوده اصلا از مردم تبریز بوده در اصفهان نشو و نما کرده و همانجا وفات یافته صائب ملک الکلام عصر خود بوده در اوائل جوانی بسکه رفته و حدود شش سال پس از آن در هند زیست داشته و در دربار شاه جهان تقرب پیدا کرده بنا بتقاضای پدرش به اصفهان بازگشته و بر اثر شهرتی که در ایران و هند پیدا کرده مورد عنایت شاه عباس ثانی بوده و لقب ملک الشعرائی بدست آورده و ممکن است مقام وزارت را هم دارا بوده صائب پارسوی و نرانی شعر میگفته آثاری دارد از اوست .

مرا بروز قیامت غمی که هست اینست که روی مردم عالم دو باره خواهم دید

ایضا

از شیشه بی می می بی شیشه طلب کن
 صائب سال ۱۰۸۱ در اصفهان وفات یافت قبرش مدتها مخفی بود اخیرا در میان باغی ظاهر شد .
 حق را زدل خالی از اندیشه طلب کن

از دستور عالم وای از سلطان علم « پس از آن با تشریفات کاملی جنازه‌ی او را از اشرف به نجف اشرف حمل کردند و در آن سرزمین بهشت آئین بخاک سپردند مزار او معروف و مورد توجه است .

سلطان‌العلماء حد اکثر معلومات خود را از محضر پدرش میرزا رفیع وملا حاج محمود رنائی بهره برده و در مکتب شیخ بهائی وسایر فضلاء همدرس ملا خلیل قزوینی بوده سلطان‌العلماء دارای آثار ارزنده ای میباشد و همه آنها در استواری و پاکیزگی مورد توجه اعلام بوده است .

از جمله حواشی معروف اوست که بر شرح لمعه نوشته و نزدیک به ده هزار بیت است دیگر حواشی که بر معالم نگاشته تقریباً مساوی با اصل کتابست از جمله حواشی بر مختلف علامه و شرح مختصری عضدی و زبده شیخ بهائی و برخی از ابواب فقیه و بخشی از حاشیه قدیمی جلال دوانی بر شرح تجرید و حواشی الهیات حاشیه فخری و تلخیص اخلاق ناصری بنام توضیح الاخلاق رساله ای در آداب حج و امثال آنها از حواشی و رسائل واجه بدی مسائل دیگر !

صاحب ریاض گفته فرزندان وی که بسادات خلیفه سلطانی شهرت دارند هم اکنون در اصفهان موجود اند و از مابقی موقوفات او کد بی نهایت بوده و بر خاص عام وقف کرده استفاده میکنند و روزگار میگذرانند با این تفاوت که نامبردگان از فضیلت و کمال بهره ای ندارند و از منزلت و مال نصیبی نبرده اند (۱) .

(۱) عده از فرزندان و نوادگان صالح و فاضل او را در دانشمندان و بزرگان اصفهان

یاد کرده و در همان کتاب مینویسد میرزا ابراهیم مادرش دختر شاه عباس صفوی است سال ۱۰۳۸ متولد شده و در سن سه سالگی بدستور شاه صفی صفوی کور شده و باوجود این عمل خدا ناپسندانه که .

من از بیگانگان هرگز نمانم که بامن هرچه کرد آن آشنا کرد

بلکه از برخی مدارك استفاده میشود نسب نامبردگان مخدوش بوده .
برخی اظهار داشته پدر نامبرده شان از بعضی کارهای شیطانی خودداری
نمیکرده (۱)

سومی اجتهاد خلیفه سلطان را محل تردید قرار داده .

میرزا ابراهیم : فرزند وسطی سلطان العلماء بوده .

ریاض نوشته نامبرده از فضلاء معروف بوده و پس از رحلت پدرش امور مربوط
باورا اداره میکرد و تولیت موقوفات مزبور بعهده وی بر گذار بود و تعلیقات
چندی بر اکثر کتب فقه و اصول و امثال اینها دارد .

بهترین اثر او حواشی بر شرح لمعه است که کتاب طهارت آنرا مورد
دقت قرار داده و حواشی در نهایت مبسوطی بدان نوشته و سال ۱۰۹۸ (غصح)

شاه صفی به تحصیل علم کوشید و آخرین مرتبه کمال را احراز کرد و قوه فکر و دقت
نظرش مورد اعتراف اعلامست .

(۱) مجملی از احوال او را در تذکره نصر آبادی نوشته و در صدر رباعی ذیل مینویسد
این رباعی را خلیفه سلطان در وزارت ثانی (وزارت شاه عباس) در حینى که حسب الامر
بشرب مدام مشغول بود فرموده :

حسن تو فزونست بگردت کردم با درد تو کش بخون دل پروردم
بی دردی باشد اربگویم حسنت بی انصافی است گربگویم در دم

هرگاه اظهاریه نصر آبادی صحیح باشد مطلب فوق را تأیید میکند لیکن باید گفت
خدا داناست اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا و این دو رباعی دیگر را همان تذکره ازوی
نقل میکند .

افسوس که عمر گشت بیهوده تلف دنیا به تعب گذشت و دین رفت ز کف
رنجید خدا و خلق راضی نشدند ضایع کردیم پاره آب و علف
میکوشی که کیسه تو بی زر باشد تا در دو جهان عیش تو خوشتر باشد
درهم چکنی گزان تو درهم باشی دینار چه میکنی که دین بر باشد

وفات یافته .

(۲۸) آقا حسین استاد الکل فی الکل عند الکل فرزند فاضل کامل جمال -
الدین محمد خوانساری :

آقا حسین اصلاً از مردم خوانسار بوده و مولد او و مسقط الرأس مؤلف این
کتاب قصبه‌ی مزبور است .

قصبه‌ی فوق‌را عوام مردم بضم خاء و با اشباع واو یعنی خوانسار تلفظ میکنند
و خواص از اهل علم خوانسار بفتح خاء میخوانند چنانچه آقا و خاندان او بدین
ضبط مینوشتند .

و یا بنا بوجه تسمیه‌ی ای که برای آن فرض شده خوانسار گفته میشود (۱)
و در اجازه‌ای که شیخ علی‌محقق کرکی بملا میرک خوانساری محشی بعضی از
کتب صدوق داده قصبه‌ی مزبور را خوانسار نوشته .

و در یکی از کتب اربعینات پیشینیان اهل سنت خنسار بضم خاء و بدون
واو آمده و سید علیخان در سلافة بمناسبت نام آقا حسین کلمه مزبور را
خنسار نوشته خوانسار در چهار فرسخی جرفادقان و در میان کوههای سر به
آسمان کشیده و با اصطلاح آسمان خراش قرار گرفته طول این قصبه دو فرسخ
و عرضش به ده یک این مسافت نمیرسد !

مردم این قصبه حداکثر سودا مزاج و افرادی هوشمنداند و آماده‌گی کاملی
برای پذیرفتن مراتب علمی دارند .

در خوانسار عسل و گزانگبین و انواع میوه‌ها فراوانست و آب و هوای
آن در نهایت صافی و خوبی است چنانچه ضرب‌المثل قرار گرفته شاعری گوید :
سه فرسخ تا سه فرسخ لاله زار است بهشت روی دنیا خوانسار است

(۱) کلمه‌ی خان در لغت پارسی کهن بمعنی چشمه است و سار بجائی گفته میشود که
چیزی را بی اندازه داشته باشد چنانچه کوه سار یعنی محل گوهستانی که کوههای زیاد داشته
باشد و از آنجا که در قصبه‌ی مزبور چشمه‌های بسیاری است آنجا را خوانسار گفته اند در عهد
صفویه محل مزبور را خوانسار میگفتند و در زمان قاجار مبدل به خوانسار شد .

آقا حسین پیش از آنکه بحد بلوغ برسد از قصبه مزبور به اصفهان آمده و بمنظور استفاده‌ی از مراتب علمی و کمالی و معارف الهی وارد مدرسه‌ی خواجه ملک شده این مدرسه در میدان شاه و در پهلوی مسجد شیخ لطف‌الله واقع شده این مدرسه آثار روحانی بسیاری دارد و شاگردان مقیم در خود را هر چه زودتر بعالیترین مراتب کمالی نائل میسازد این مدرسه پیش از ظهور دولت صفویه یا اوائل پیدایش دولت صفویه ساختمان شده و بر اثر خرابی که دامن گیر آن شده شاه عباس کبیر آنرا مرمت و تعمیر نموده و همچنین قبه رفیع مسجد مجاور آنرا تعمیر کرده و منصب جماعت و تدریس آنرا را بعهدہ شیخ لطف‌الله که پیش از این ذیل ترجمه شیخ ابراهیم میسی بنام او اشاره کردیم مقرر داشت. مدرسه خواجه از آغاز بکه بنیان شده محل آمد و رفت بزرگان از فضلا و محل اجتماع اعظام علما و فقهاء بوده و پس از این بخواست خدا ذیل احوال ملا محمد زمان تبریزی به این حقیقت اشاره خواهیم کرد!

آقا حسین پس از آنکه مراتب علمی و معارف الهی را از اساتید زمانش فرا گرفت همچنان در آن مدرسه به افاضه و ارشاد میپرداخت چیزی نگذشت آقا حسین با استعداد خدا دادی که داشت از تمام اساتیدی که در مراتب عقلی و نقلی سرّی و جهری مهارت داشتند تفوق پیدا کرد.

از حکایات بیسابقه‌ی او که خود میگوید در روزگار تحصیلی در مدرسه‌ی خواجه با زمستان سختی روبرو شدم و تصادفا در آن شب بر اثر تهي دستي قادر بدنهيه آتشی نگردیدم لحاف کهنه‌ی داشته آنرا بخود پیچانیده و اطراف حجره می‌گشتم شاید بدین وسیله بتوانم شدت سرما را از خود دفع کنم.

چندی از این موضوع نگذشته موقعیت او بجائی رسید روزی بیارگاه شاه سلیمان صفوی با حشمت و صلابت علمی خود وارد شده همانوقت شاه جبه گرانها و در کمال زیبایی که دیده‌ی روزگار مانند آنرا ندیده و به انواع جواهر آراسته گردیده

پوشیده بود بمجردیکه آقا در حضور شاه می نشیند دست میبرد و آنجبه را با دست لمس میکند و از اهمیت و ارزش آن توصیفی می نماید پس از ساعتی که آقا از نزد شاه مرخص میشود، شاه دستور میدهد جبه مزبور را در میان صندوقچه ی آبرومندی میگذارند و بمنزل آقا حسین میفرستد و از معظم له پوزش میطلبد، هر چند این جبه لایق مقام شما و در خور شخصیت شما نمیباشد در عین حال آرزو مندم آنرا از من به پذیرید!

گویند شاه سلیمان بی اندازه معظم له را مورد توجه و اطمینان قرار داده تا بجائیکه در یکی از سفرها از وی درخواست کرد تا بجای وی بر اریکه سلطنت بنشیند و بطوریکه صلاح میداند بکارهای مملکتی بپردازد او هم بنخواستش سلطان عمل کرد.

صاحب مناقب الفضلا اورا چنین میستاید العلامة الفهامة المحقق المدقق النحریر افضل العلماء فی القرون و الادوار و مفخر الفضلاء فی الامصار و الاقطار استاد الحكماء و المتكلمین و مربی الفقهاء و المحدثین محط رحال افاضل الزمان و مرجع الفضلاء فی جمیع الاحیان اكمل المتبحرین و افضل المتقدمین و المتأخرین المعروف بطنطنة الفضل بین لابی المشرقین المولی الثقة العدل آقا حسین احله الله اعلى غرف الجنان و افاض علی تربته شائب الغفران!

صاحب سلافه بمناسبت دانشمندان معاصرش از او چنین نام میبرد و منهم الاقا حسین الخنساری علامة هذا العصر الذى علیه المدار و امامه الذى يخضع لمقداره الاقدار.

امل الامل مینویسد: فاضل عالم حکیم متکلم محقق مدقق ثقة جلیل القدر عظیم الشان علامة العلماء فرید العصر له مؤلفات از کتابهای او شرح دروس را نام برده و اظهار میدارد کتاب خوبی است لیکن نا تمام مانده و آثار دیگری در کلام و حکمت دارد و همچنین قرآن کریم و صحیفه سجادیه را ترجمه کرده

و او از معاصرین است اطال الله بقائه . (۱)

مؤلف گوید شرح مزبورش بنام مشارق الشموس است و برآستی از کثرت تحقیق و جود استدلالات بی نظیر است. آقا حسین در این کتاب حسن بیان را به آخرین درجه‌ی عیان و تفصیل مطالب را با استوارترین نشان ایراد نموده اغلب قواعد اصوایی و ضوابط اجتهادی را در آن بکار برده

کتاب مزبور حاکی از مهارت نامبرده است و ثابت می‌کند آنها کدمی پنداشتند نامبرده در این رشته از کمال مهارتی ندارد سخنی نابجا گفته اند آری او تا نجاست فقاع از بحث طهارت اکتفا نموده و نیز احکام دماء ثلاثه را بکلی ساقط کرده و بالاخره مطالبی را که در اول کتاب آورده با آخر آن تفاوت بسیاری دارد زیرا نامبرده در آغاز کار مقداری از آنرا شرح کرده پس از فاصله زیادی به تممیم مابقی آن پرداخته (۲) شاگردش مدقق شیروانی بنقل برخی اظهار داشته

(۱) نصر آبادی در تذکره خود مینویسد ذات منبع البرکاتش کو کبی است از افق

آگاهی لامع و وجود شریفش اختر است از فلک هوشمندی ساطع ، چرب و نرمی کلامش مرهم خستگان جفا و رشحه خامه گوهر نثارش بیماران تحصیل را شربت شفا بام کمالش را برهان سلم و ارشاد دروس حقائق ما نوسش مستغنی از شرح و بیان در بساط لازم الانبساطش ملاجلال حاشیه نشین و در جنب متن کمالاتش حاشیه قدیم تقویم پارین جناب ایشان در اوان شباب جهت تحصیل به اصفهان که صدق گوهر فضیلت تشریف آورده در اندک زمانی بموجب فطرت عالی گوی سبقت از اقران بل از فحول علمای سلف بوده الحال در اصفهان تشریف دارند و تدریس و تولیت مدرسه جده صاحبقرانی شاه عباس ثانی با ایشانست و عمده فضلاء در حاشیه درس آن قبله عرفا حاضر شده استفاده مینمایند و این شعر را نصر آبادی به مناسبت مقام سروده .

ساقیان لهجه او چون شراب اندر دهند هوش گوید گوش راهان ساغری کن ساغری

(۲) قصص العلماء مینویسد شاه آنعهد از وی درخواست کرد تا کتابی تألیف کند و شاه

مخارج آنرا تحمل نماید آقا حسین بشرح دروس پرداخت هنوز بیش از دو ورق آنرا نوشته

مطالبی که در شرح دروس در آغاز کار نوشته بتمام معنی بهتر از مطالبی است که اخیراً ایراد نموده زیرا دقتی را که پیش از این نموده در آخر کار از عهده اش بیرون بوده .

صاحب ریاض پس از آنکه بقدر کافی به اوصاف پسندیده‌ی او پرداخته مینویسد فضلاء روزگار و اعلام عالیمقدار مراتب معقول و منقول و فقه و اصول را از محضر او بهره مند گردیده و کسی بیایه علمی او نمیرسید بنا بر این نمیتوان گفت کسی همتای او بود بخدا سوگند دیده‌ی روزگار چون او ندیده و او سراپا کمال بود و چشم کمال هم به تحقیقات او منور گردیده بود .

آقا حسین پشیمان کلیدی اهل علم و در مستحکمی برای ارباب فضل بود آقا حسین از مشایخ بسیاری روایت میکرده بهمین مناسبت بعنوان لطیفه گوئی اظهار میداشته من شاگرد بشم .

صاحب ریاض در ضمن مطالب کتاب خود از نامبرده به استاد محقق تعبیر میکند چنانچه از صاحب ذخیره فاضل سبزواری به استادنا الفاضل و از علامه مجلسی به استاد استناد و از مدقق شیروانی به استاد علامه تعبیر میکرده و از تعبیرات مزبوره بدرجات هریک از نامبردگان اشاره می کرده ! از شاگردان محقق خوانساری دو فرزندش آقا جمال الدین محمد و آقا رضی الدین است که ذیل احوال برادرش بترجمه‌ی حال او اشاره خواهیم کرد انشاء الله دیگری امیر محمد صالح خاتون آبادی داماد علامه مجلسی است .

نامبرده بطوریکه خود در حدائق المقرین مینویسد مدت بیست سال از محضر او استفاده میکرده و حاشیه قدیم و شرح اشارات و شفا و شرح مختصر

بود شاه بدرود زندگی گفت آقا حسین از نوشتن باز ماند علت را پرسیده پاسخ داد کتاب را شاه مینوشته نه من .

الاصول و شرح لمعه را نزد او خوانده است!

دیگری مدقق شیروانی محشی معالم .

دیگری شیخ جعفر قاضی سابق الذکر .

دیگری سید نعمت الله جزائری آتی الترجمه .

دیگری ملا محمد بن عبد الفتاح تنکابنی معروف بسراب آتی الترجمه

انشاء الله

دیگری ملا علی رضا شیرازی مشهور و متخلص بد تجلی است که فاضلی

شاعر بوده .

صاحب ریاض اورا نام برده و مینویسد اشعاری بزبان پارسی در کمال خوبی

و پسندیدگی میگفته .

تجلی در آغاز کار از شاگردان استاد محقق بوده پس از آن به دیار هند

مسافرت کرده بعد از چندی بایران باز گشته و در اصفهان موقعیت خاصی بدست

آورده تا در اوائل پادشاه معاصر ما مورد احترام مقام سلطنت قرار گرفته و بمنصب

تدریس مدرسه والده مفتخر آمده سپس استعفا کرده و گوشه انزوا اختیار نموده

و بجهاتی که شرح همی آن موجب تطویل می گردد بد حج بیت الله

عزیمت کرده در مراجعت بشیراز رفته و همانجا پس از اندک زمانی بسال ۱۰۸۵

وفات یافته .

تجلی آثار چندی از خود بیاد کارگذارده از جمله رساله ای در منع صلوات

جمعه در زمان غیبت این رساله را پیارسی نگاشته و در پایان آن برخی از مطالبی

که حاکی از رد رساله محقق سبزواری بوده ملحق نموده و در حقیقت آنهم رساله

مستقلی است!

ملا محمد گیلانی معروف بملا محمد سراب پس از آنکه از رساله وی اطلاع

پیدا کرده رساله ای در رد رساله تجلی نوشته و تا جائیکه توانسته در رد آن

پافشاری نموده تجلی کتب دیگری از قبیل تفسیر قرآن فارسی ، دیوان شعر فارسی

سفینه النجاة فارسی در امامت و امثال اینها دارد (۱).

(۱) از آثار او حاشیه مختصریست بر حاشیه ملا عبدالله در منطق این حاشیه را نامبرده در هنگامیکه ابراهیم خان ولد علی مراد خان هندی از محضر او استفاده می کرده نوشته و به ضمیمه حاشیه مزبور بطبع رسیده و از آثار او معراج الخیالست مثنوی مختصریست که سال ۱۳۴۳ هجری در بمبئی بطبع رسیده در آغاز آن میسراید

در سرم دیگر همای عشق یار	ریخت طرح آشیان در خار خار
شوق برگرد دلم پر میزند	از طپیدن حلقه بر در میزند
شد نمایان تابش برقی زدور	از شرر در خرمنم افتاد مور
همچو فانوس از فروغ عشق اوست	جمله حزنم نور شد در زیر پوست
از دلم برخیزد آه از شوق یار	چون زتاب مهر از دریا بخار
برق زن شد ابر تیغی بر سرم	خون دل گل گل شکفت از پیکرم
زخمهای کهنه ام برداشت آب	نوبهاری شد خزانم زین سحاب
بر دلم زد عشق اکسیر گداز	شد زخون مرده ام پروانه ساز
دور کرد از سر هوارا کاهشم	خشک شد زاینده را هر خواهشم
جمله صرف عشق شد اندیشه ام	خود بخود میشد دوا در شیشه ام

تا به آخر مثنوی

تذکره الشعراء چنین مینویسد ملا علی رضا تجلی در فضیلت و کمالات یگانه دوران بود و از تلامذه آقا حسین خوانساری است اکثر در اصفهان به افاده مشغول میبود در اوائل شباب بهند آمده در گجرات با ملا نظیری رفاقت داشت و سال ۱۰۸۰ وفات یافت . سرخوش مینویسد نامبرده در زمان شاه جهان بهندوستان آمد شاعری خوش خیال بود در قصائد و غزلیات و مثنویها معنیهای تازه تلاش کرده و فکرهای بلند دارد و چندین بیت از او ذکر کرده

نصر آبادی مینویسد نامبرده در آن هنگام که بهندرفته از طرف امراء آن سر زمین مورد عنایت قرار گرفته بود و سال ۱۰۷۲ هجری به اصفهان بازگشت مورد توجه شاه عباس

دیگری سید میرزا فخرالدین مشهدی خراسانی فاضلی حکیم و متکلم
 و از شاگردان ملا شمس الدین محمد گیلانی حکیم و قاضی سلطان محمود شیرازی فقیه
 است میرزا فخرالدین حاشیه بر شرح لمعه و رساله‌ی در تفسیر سوره حمد و شرحی
 بر رساله‌ی هیئت قوشچی و شرحی پارسی بر کافیه‌ی ابن حاجب و رساله‌ی
 در تواریخ وفات علما و فوائد و حواشی متفرقه و امثال اینها دارد (۱)

ثانی قرار گرفت و از طرف او یکی از مجال اردکان یزد که خود اهل آنجا است در اختیارش
 درآمد و در سفر بیلاق شاه همراه او بود از رباعیات اوست :

آنرا که منزله نبود ذات وصفات	از درس کلام و حکمتش نیست نجات
در طبع بدان بجهل برگردد علم	در طینت ما رسم شود آب حیات
پر آبله شد چو خوشه هر چند کفم	یکدانه نشد حاصل از این نه صد فم
باطن همه ناکامی و ظاهر همه کام	لب تشنه و سیراب چو در نجفم

(۱) در مصنفی المقال مینویسد فخرالدین خراسانی بطوریکه در ریاض مینویسد
 حکیم مسلک بوده و از شاگردان ملا شمس الدین گیلانی حکیم و قاضی سلطان محمود شیرازی
 است در تکمله او را بعنوان عالم فاضل فقیه ستوده و سال رحلت او را ۱۰۹۷ هجری یاد کرده
 پس از این نوشته نامبرده پدر معزالدین محمد است صاحب ریاض از او ذیل مولی عبدالحکیم
 صاحب کتاب الامامه نام برده و مینویسد کتاب مزبور را میرزا معزالدین محمد فرزند میرزا فخرالدین
 محمد مشهدی در اکبر آباد هند استنساخ نموده .

صاحب ریاض پس از آنکه بترجمه مفصل میرزا فخرالدین اشاره کرده و تاریخ وفات
 او را تقریباً سال مزبور نوشته اظهار میدارد نامبرده چندین فرزند فاضل دارد و مشهورترین
 آنها معزالدین محمد است که آیتی در هوشمندی بوده معزالدین در اصفهان از شاگردان
 آقا حسین خوانساری بوده پس از آن بهند رفته و همانجا وفات یافته پس از این اظهار
 داشته از سربح کلام صاحب ریاض استفاده میشود معزالدین محمد از شاگردان آقا حسین
 بوده نه آنکه پدرش فخرالدین که سال مزبور در مشهد وفات یافته شاگرد وی باشد بنابراین
 روایات که فخرالدین را از شاگردان محقق خوانساری نام برده بدون مدرک خواهد بود
 زیرا آقا حسین تقریباً یکسال یا بیشتر پس از فخرالدین رحلت کرده .

مؤلف گوید: آقا حسین بہ شیخ حر عاملی اجازہ دادہ نامبردہ در آن اجازہ بہ تمجید مختصری از مستجیز اکتفا کردہ و مقام و منزلتی برای شیخ در نظر نگرفتہ .

آقا حسین در علوم منقول از علامہ ملا محمد تقی مجلسی استفادہ کردہ و از او بہ اخذ اجازہ نائل آمدہ و مانسرخہی اصل آنرا کہ بخط شریف مجلسی است حاضر داریم .

در این اجازہ آنچه ان مرحوم مجلسی از آقا حسین بزرگداشت نمودہ کہ تا آن تاریخ هیچ دانشمندی از مستجیز خود چنان برداشت نکرده .

و همچنین حد اکثر معلومات خود را از علامہ محقق سبزواری فراگرفته کہ در آغاز کار بمنزل او وارد شدہ و خواہرش را بہمتری خود در آورده آقا حسین علوم معقول را از محضر حکیم مہر امیر ابوالقاسم فندرسکی فراگرفته .

بطوریکہ ریاض اطہار میدارد فندرسک یکی از مجال استرآباد است . مرقد میر مبرور در تخت پولاد اصفہان معروفست و ما پیش از این ذیل احوال میر داماد بنام او اشارہ کردیم .

میر بزرگوار از بزرگان از باب ذوق و عرفان و معاصر باشیخ بہائی و محقق داماد و میر عماد خطاط معروف بودہ (۱) .

در کتبہی حجرہ ایکہ برابر با مرقد شریف میر مبرور است قصیدہی خواجہ حافظ کہ با این مطلع شروع میشود (روضہ خلد برین خلوت درویشانست) بخط میرنوشتہ شدہ و از آنجا کہ خط میر در کمال زیبائی وار زندگی است پیوستہ نقشہی کتبہ مزبور باطراف فرستادہ میشود .

(۱) میر عماد از خطاطان معروفست و از سادات سیفی قرظین بشمار می آید در

تعلق اسناد مہر بودہ و خط میر بزبانزد خواص و عوام است سال ۱۰۲۴ کشتہ شدہ

مردم کراماتی از خود او و مرقدش نقل می کنند :

و از اساتید او ملا حیدر بن محمد خوانساری است که فاضلی محدث بوده و زبدة التصانیف از آثار پارسی اوست که در اصول و فروع و قرآن و حدیث گرد آورده است و رساله در استخراج اسماء اهل بیت از قرآن کریم بنام مضمیء الاعیان و امثال اینها داشته .

از آثار آقا حسین علاوه بر آنچه نوشتیم کتب و حواشی و رسائل ذیل است حاشیه شرح اشارات حاشیه دیگر بر اشارات و مخصوصاً در این حاشیه مطالبی را که صاحب ذخیره نگاشته رد کرده دو حاشیه بر کتاب شفا در یکی از این دو مطالبی را که خود قبلاً نوشته مورد اعتراض قرار داده و دو حاشیه بر حاشیه قدیم جلالی نوشته که یکی از آن دو تمام نشده رساله‌ی در نفی وجوب مقدمه واجب در این رساله تحقیقات محقق سبزواری و فاضل قزوینی و نائینی را مورد اعتراض قرار داده و رساله‌ی دیگری در مسائل متفرقه گرد آورده و تحقیقات مدقق شیروانی را مورد اعتراض قرار داده و رسائل متفرقه دیگری در دفع پاره‌ای از شکوک و شبهات داشته از جمله شبهه ایمان و کفر، شبهه استلزام، شبهه طفره و امثال اینها .

صاحب حدائق المقربین نوشته معظم له حداکثر عمر خود را در باره‌ی مراتب حکمیه مصروف داشته و از برکات اشتغال وی صولت اصول فلاسفه را در شکسته و پایدی قواعد مقررده حکما را که از زمان معلم اول ارسطو دوم فارابی و سوم بوعلی سینا همچنان با استحکام خود باقی بوده منهدم نموده زیرا بطوریکه میدانیم قواعد نامبرده با ظواهر کتاب و سنت منافی بوده و اعتقاد بدانها موجب انحراف و ضلالت را بوجود می آورد و تا پیش از آقا حسین کسی بدین موضوع توجهی نداشته بنابر این میتوان گفت با چنین اقدامی که معظم له برای برچیدن قواعد حکمت نموده حق عظیمی بر علماء اسلام پیدا کرده باشد !

آقا حسین می گفت هر گاه کسی مرا به قضیه‌ای رهبری کند که مورد ایراد قرار نگرفته باشد و بدین وسیله از درجه اعتبار و قطعیت خارج شده باشد تمام ثروتم را در اختیار او خواهم گذارد .

آقا حسین مردی شوخ طبع و مزاح بود و لطائف بسیاری از او در السنه و افواه مشهور است .

از آن جمله بنقل از مورخان معتبر روزی یکی از شوخ طبعان بوی گفت راست است که مردم خونسار ، از خرس تعبیر بصاحب میکنند؟! پاسخ داد بلی صاحب !

روزی بهمراه صاحب ذخیره از یکی از کوچه‌ها میگذشت تصادفاً با مردی روبرو شدند که خرس مرده‌ای را روی الاغ انداخته میبرد صاحب ذخیره بخرس اشاره‌ای کرده و ضمناً بمثل مشهور توجه داد که خوانساریها از خرس تعبیر بر فیق میکنند آقا حسین موضوع را دریافته بلافاصله گفت «الحمد لله الذی لم یزل حمل امواتنا علی اعناق احیاءکم» سپاس خدا را که مردگان ما را بر پشت زندگان شما بار میگذارد منظورش کنایه به اهل خراسان بود که آنها را حمار مینامند .

روزی یکی از صحت این حدیث پرسید که «ان الدنیا کانت بایدی الفرس» دنیا در دست اسب بوده پاسخ داد درست نیست بلکه چنین است «ان الدنیا کانت ابدا بایدی الحمار» دنیا همواره در دست خر بوده .

این لطیفه شبیه بلطیفه ایست که راغب در محاضرات خود آورده از فقیهی در اصفهان پرسیدند درب حمیر کجاست (حمیر جمع حمار است بمعنی خران) پاسخ داد از هر دری که بخواهی میتوانی وارد شوی همه‌ی آنها درهای حمیر است و امثال اینها از لطائف دیگر که مشهور و منسوب باوست !

از آثار منسوب باو یا بفرزندش آقا جمال الدین کتاب تفریحی کلثوم ننه (۱) است

(۱) این کتاب که نام اصلی آن عقائد النساء و مشهور به کلثوم ننه است بنام علام

فہام آقا جمال خوانساری بطبع رسیده در آغاز مینویسد بر آئینہ ضمیر برادران ایمانی پوشیده

این کتاب را نامبرده بسبب مسائل خلافی فقهاء گرد آورده و اقوال و افعال بر خلاف قاعده‌ی شرع و عرف مردم او باش و زنان ساده لوح را مورد بحث و انتقاد قرار داده و بنام چهار نفر از پیشینیان این عده تألیف کرده و از زبان آنها مراتب استنباطی را که از مبدء شیطنت کمک گرفته متعرض شده .

دور نیست کتاب مزبور با طبع لطیفی که نامبرده داشته از آثار او باشد برخی از موثقان اشعار و معنیات ذیل را از آثار آقا حسین دانسته اند .

ای باد صبا طرب فزای آئی از طرف کدام آشنا می آئی

از کوی که برخاسته‌ای راست بگو ای گرد بچشم آشنا می آئی (۱)

این معمارا بنام خیام طرح کرده (۲) .

چیزی نماند در ره دین شیخ ساده‌را جز گوشه ردا که کند صاف باده‌را

نماند که این مختصری است در بیان اقوال و افعال و واجبات و مندوبات زنان و مجرمات و مکروهات و مباحات ایشان و این مشتمل است بر مقدمه و شانزده باب و خاتمه و مسمی بعقائد النساء اما مقدمه در اسامی علما و فضلا و فقها و فضیلت آنها بدانکه افضل علمای زنان پنج نفرند اول بی بی شاه زینب دوم کلثوم زهرا سوم خاتمه جان آقا چهارم باجی یا سمن پنجم دده بزم آرا آنچه از اقوال آنها بدست بیاید نهایت وثوق دارد و محل اعتماد است و بغیر از این پنج زن علمای بسیاری نیز هستند که ذکر آنها موجب طول کلام میشود الخ (۱) رباعی مزبور را میرزا طاهر نصرآبادی که معاصر با آقا بوده و مختصری شرح حال او را نوشته از آثار فرزندش آقا جمال میدانند و نقل میکنند که گاهی پس از مباحث علمیه بترتیب رباعی میپرداخته و چند رباعی از جمله رباعی مزبور را از وی نام برده .

(۲) معمای مزبور را در بخش معنیاتیکه قائلشان معلوم نیست آورده در شرح آن

مینویسد چون شیخ بی چیز شود خا ماند چه مراد از چیز شیء است و دامن ردا الف است و مراد از باده می است و هر گاه می را از دامن صاف کنند صاف می که میم است بزیر الف خواهد بود و درد می که یا است بر بالای الف .

و این معمارا بنام بشیر سروده (۱) .

ای شیخ تو از شیب چه دیدی؟ آخر چون پشت دوتا شود چومی آید از آن
گویند آقا حسین در کمال هوشمندی و زرنگی و خوش حافظگی و سرعت
انتقال بود تا بجدی که برای دقیق ترین مطالب بکوچکترین دقتی نیازمند نبود
و بیشتر اوقات در مجالسیکه مطلبی حضورش فرائت می شد بحالت پینگی بود
و هیچگاه در حال تدریس کتاب بدست نمیگرفت و در مجامع کمال سکوت را
رعایت میکرد و جز موقع ضرورت مواقع دیگر سخنی نمیگفت و هر گاه مطلبی را
بیان مینمود آنقدر صحیح و مناسب بود که کسی یارای اعتراض بر آن را
نداشت آقا کمتر بمطالعه کتب میپرداخت و هر گاه مشغول مطالعه میشد آنچه
عمیقانه مطالب کتاب را مورد دقت قرار می داد و مقاصد آنرا اوارسی می کرد که
گوئیا میخواست يك يك از کلمات و حروف آنرا باشهاب مقناطیس دیدگان خود
سوراخ نماید آقا حسین بطوریکه از حدائق المقربین استفاده میشود در پایان
سال ۱۰۹۹ (غصط) هجری در اصفهان وفات یافت (۲) و در مزار تخت پولاد که پشت

(۱) این معمارا میرزا طاهر از نامبرده چنین نقل کرده

از گردش دهر چون جوانی شد طی
میار چوشیشه اشک مینال چونی
پایان شباب آمد آیدل دریاب
چون پشت دوتا شود چه آید ازوی
در شرحش مینویسد پایان شباب باست و چون پشت پست است و دوتا شود یعنی پستان
و آنچه از پستان آید شیر است بشیر شود و این معمارا بنام زهرا از وی نقل کرده
پرهیز ای دل از ابنای دوران
سلامت وقف شد بر گوشه گیران

(۲) مرحوم آقا حسین سال ۱۰۱۶ متولد شده و بحکم تاریخ فوق ۸۳ سال عمر
داشته و بعضی بحکم برخی از مواد تاریخی استفاده کرده اند وفات معظم له سال ۱۰۹۸
بوده بنابراین سال عمر او ۸۲ سال خواهد بود والله العالم .

زنده رود واقع شده نزدیک به بقعه ی بابا رکن الدین عارف مشهور (۱) مدفون شده!

شاه سلیمان پس از رحلت وی دستور داد قبده عالییه ای بر مرقد آقا حسین با آخرین تشریفات بنیان کردند و پس از بیست و دو سال که فرزند نامدارش آقا جمال رحلت کرد متصل بمرقد پدرش مدفون گردید و فرزند دیگرش آقا رضی پشت سر آنها بخاک سپرده شد.

(۱) بابا رکن الدین مسعود بن اسدالله بیضاوی انصاری : مرحوم جابری در تاریخ اصفهان و ری مینویسد بابا رکن الدین از جابریانی بوده که پس از کشته شدن عمیدالدین اسعد جابری انصاری وزیر اتابک سعد در قلعه اشکنوان فارس به اصفهان منتقل شدند و عرفائی که از نژاد جابر در بلاد پراکنده شدند بیشتر ببابا مشهور میشدند چنانچه در کراچ و بران و دیگر بلوکات اصفهان بقاع و قبور بابا های جابری هنوز هست و در مصر هم با عربی زبان بودن اهلس قبر یکی از اولاد جابر را بمحل بابا جابر میخوانند.

بابا رکن الدین از عرفاء قرن هشتم هجری بوده و از استاد طریقتش بابا بیات که مرقدش در آخر تخت پولاد است استفاده کرده، مرحوم شیخ بهائی و مجلسی اولی و حاجی کلباسی بمزار او میرفتند و از او تجلیل میکردند و با این عمل ثابت میکردند نامبرده از اهل سنت نبوده بلکه در روزگار آن مظفر میزیسته که نامداران مزبور در عراق و فارس بساطنت اشتغال داشتند و همه آنها به طفیل شاه خدا بنده و خدمات ارزنده علامه حلی قدم به ترویج مذهب شیعه میپرداختند.

بابا رکن الدین در ۲۶ ربیع الاول سال ۷۶۹ هجری رحلت کرده و در ایوان تکیه خود که خانقاهش بوده مدفون شده گنبد ایوان او بشکل سروی ساخته شده و دارای دوازده ترک است که حاکی از دوازده امامی بودن نامبرده است و لوح قبرش از سنگ مرمر است و بالاسرش بر روی سنگی این جملات که شعر بر مقام ارج و ارشاد اوست منقور است
 دالا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون هذا قبر حجة الاولیاء و العارفين قطب الاوتاد
 والوالهین برهان الاتقیاء و الصالحین قدوة العشاق و الذاکرین کهف الموحدین المحققین

لوح مزار آقا حسین از سنگ یشم و مرتفع از زمین ساخته شده بود و در هجوم افغانه و موقع تسلط آنان بر دارالسلطنه اصفهان بدست آنها شکسته شد پس از چندی که مقبره مزبور در دست تعمیر قرار گرفت دو سنگ مرمر بر روی قبر آقا حسین و آقا جمال ترتیب داده شده و جریان بدعملی افغانها را باین خط بر روی هر دو سنگ قبر با آنکه فاصله رحلتشان بیست و دو سال بود نوشته شده .

اهمیت تکیه آقا حسین که میتوان آنرا نسبت بتکایای دیگر تخت پولاد منحصر بفرد دانست آنست که زائرین قبر مشارالیه از سایر تکایا بیشتر اند و هجوم زوار از محال دیگر آن قبرستان فراوان تر است (۱) .

السالك مسالك الائمة المصومين العارف بالحقائق الربانية الواقف بالدقائق الملكوتية الطائر بفضاء اللاهوتية مهبط الانوار و مخزن الاسرار و نفحة العطار و مقام الشطار و جل الاستغفار ركن الشريعة والطريقة والحقيقة والعرفان باباركن الدين مسعود بن اسدالله البيضاوي توفى في يوم الاحد من ربيع الاول سنة تسع وتسعين وسبعمائة .

از آخوند ملا محمد تقی مجلسی نقل شده شش ماه پیش از وفات شیخ بهائی باتفاق تساوی بزیارت اهل قبه و تخت پولاد رفته بودیم نزدیک ایوان قبر بابارکن الدین این جمله از قبر بابا بگوش شیخ رسید و شیخنا در فکر خود باش ، شیخ پرسید آبا چنین صدائی را شما هم شنیدید حاضران اظهار بی اطلاعی کرده شیخ بلافاصله بخانه برگشته و گریه وزاری آغاز کرد و درب رفت و آمد را بامردم بسته و پس از شش ماه رحلت کرد .

(۱) تکیه آقا حسین که آنجا را تکیه خوانساریها و قبه العلماء مینامند علاوه بر

نامبرداران اعلام دیگر اصفهان نیز مدفونند از جمله ملا حسینعلی تویسرکانی متوفی ۱۲۸۶ دیگر حاج سید علی بروجردی متوفی ۱۳۰۶ دیگری آخوند ملا محمد باقر فشارکی متوفی ۱۳۱۴ هجری دیگری سید شفیع شوشتری متوفی ۱۲۷۴ دیگری آقا میرزا حیدر علی از نوادگان مرحوم مجلسی است سال ۱۲۱۴ وفات یافته دیگری آخوند ملا محمد صادق پیکانی دیگری میرزا نور الدین مجلسی که از احفاد میرزا حیدر علی نامبرده است سال ۱۲۴۷ وفات یافته .

میتوان گفت اینعنایت از ناحیهی حضرت سیدمظلومان بمرقد نامبرده که افتخار همنامی با آنحضرت را دارد شده باشد .

چنانچه بعض از سراینندگان تاریخ رحلت را چنین یافته اند . !
« امروز هم ملائکه گفتند یا حسین » (۱)

دیگری تاریخ رحلت او را بعربی که اقتباس از قرآن نموده چنین یافته « ادخلی جنتی » اینجمله هم موضوع فوق را تایید میکند زیرا بطوریکه از اخبار استفاده میشود سوره فجر که جملهی مزبور در پایان آن قرار گرفته سوره حسین علیه السلام است و ضمیر مؤنث در مقام تأویل خطاب بنفس مطهره آنجناب است .
(۲۹) آقا حسین فرزند فاضل کامل علامه ملا حسن دیلمانی گیلانی اصفهانی مشهور به لنبانی عالمی ربانی و خبری صمدانی بوده .

لنبانی دائی جد جدم ابوالقاسم جعفر بن حسین است که پیش از این در حرف جیم بنام او اشاره کردیم و هم او شاگرد این مترجم است ؛
لنبانی عالمی جامع و حکیمی بارع و مجتهدی فقیه و معتمدی نبیه و محدثی ادیب و متکلمی خردمند و لیب بود و بالاخره از هر غلهای خرمنی و ازهر فن

(۱) آقای معلم دام ظلّه ذیل تذکرة القبور مینویسد : تاریخ مزبور صحیحاً نگاشته نشده تاریخ اولی را باید چنین نگاشت « امروز هم ملائکه گفتند یا حسین » که عده آن ۱۰۹۸ هجری است و حال آنکه مطابق با نوشته فوق ۱۰۸۸ خواهد بود و تاریخ دومی هم چنین است « ادخل جنتی » یعنی ۱۰۹۸ با آنکه مطابق با جمله فوق ۱۱۰۸ خواهد بود و تاریخ تأثیر تبریزی را مؤید آورده اند .

تأثیر گفت از پی تاریخ رحلتش
آندم که بود اختر طالع کفیل او
زد چاک جامه، خامه، مشکین لباس و گفت
(رفت از میان کسی که نیابی عدیل او)
دانشمندان اصفهان تاریخ مزبور را چنین نوشته .

از آسمان بجمع یکی سر نمود و گفت
(امروز هم ملائکه گفتند یا حسین)
بنابر این ۱۰۹۹ خواهد شد و دومی را (ادخل جناتی) نوشته لیکن موضوع دومی صحیح نیست زیرا بنوشته تذکرة خوانسار شعر از محمد امین است و چنین آورده شده
و همهم اذھام فی استخراجہ
قال له رضوان (ادخل جنتی)

معتبری نصیب و بهره ای برده بود .

صاحب ریاض او را بعنوان علم و فضل و تقوا و کمال ستوده و افزوده معظم له از معاصرین است و در قرائت فقہ و حدیث در حضور استاد استناد (مجلسی دوم) از مشارکین ما بود! و در این اوقات در یکی از مدارس اصفهان بمنصب تدریس نامزد شده و آثاری دارد از جمله شرح کبیری بر صحیفہ سجادیہ در کمال آراستگی و لطافت تألیف کرده .

صاحب ریاض ذیل احوال سید علیخان کبیر پس از آنکہ فصلی از مدایح شرح صحیفہ ی سید را ایراد کرده مینویسد ملا محمد حسین بن ملاحسن کیلانی در شرح کبیری کہ بر صحیفہ نوشته از شرح سید بسیای از مطالب را اقتباس نموده ، هنگامیکہ سید از شرح کتاب وی اطلاع یافته و آنرا مورد مطالعه قرار داده و مطالب اقتباس شدہ را مشاهده کرده از کیلانی بی نهایت نکوهش نموده کیلانی در نتیجہ اطلاع بار دیگر مطالب سید را در شرح مزبورش مورد اعتراض و ایراد قرار داده .

پس از این بمناسبتی از شارحان و محشیان صحیفہ ی مبارکہ نام میبرد و مینویسد شارحان و محشیان صحیفہ کاملہ بسیارند از جمله میرداماد ، شیخ بهائی کہ شرح و حاشیہ نوشته ملا بدیع ہرندی شرحی بیارسی نوشته زواری ملا محسن کاشی ملا محمد صالح روغنی قزوینی علامہ مجلسی استاد استناد ما شرح معظم له بنام الفوائد الطریفہ بودہ و نا تمام مانده حواشی پدر بزرگوارش ملا محمد تقی ترجمہ پاریسی آقا حسین خوانساری، شرح کفعمی کہ در طی حواشی مصباحش بشرح آن پرداختہ و ہم شرح مستقلی تألیف کردہ شرح ابن سید (یعنی سید علی خان) شرح ملا حسین کیلانی. کیلانی این شرح را بسبک مجمع البیان طبرسی تألیف کردہ و بتوضیح لغت و اعراب و معنای کلمات شریفہ و امثال آنها پرداختہ انتہی .

مؤلف گوید از جمله نکوہشہائی کہ نامبرده در آغاز شرح صحیفہ اش از

آقا حسین نموده اینست که ویرا بسرقت نسبت داده و متعرض است وی سخنان دیگران را از کتابهایشان گرفته بخود نسبت میدهد و این دو شعر را بمناسبت سروده :

ولو انی بلیت بهاشمی ارومته بنی عبدالمدان
 لهان علی فی نفسی ولکن تعالوا و انظروا بمن ابتلانی
 هرگاه من بهاشمی گرفتار میشدم که از ریشه‌ی بنی عبدالمدان بود بر من
 چندان ناگوار نبود اینک بیائید و به بینید بچه کسی گرفتار شده ام !
 از جمله شرح صحیفه شرح سید نعمه الله جزائری است و بطوری که
 گفته اند معظم له دو شرح بر صحیفه نگاشته .

میرزا محمد باقر حسینی : از جمله شارحان صحیفه مبارک است این بزرگوار که در این اواخر میزیسته از دانشمندان شیراز فاضلی ادیب و عارفی لیب و جامعی عجیب و حافظی غریب و دانشمندی کامل بوده و طبعی در نهایت دقت داشت (۱).

مؤلف گوید آقا حسین علاوه بر شرح صحیفه آثار دیگری دارد از قبیل شرح مفاتیح فیض حواشی زیادی بر ذخیره‌ی فاضل سبزواری رساله فارسی در

(۱) شرح مزبور بنام لوامع التنزیل است که در دو مجلد تألیف شده و بزرگتر و دقیق تر و استوار تر از شرح صحیفه سید علی خانست معظم له در سال ۱۲۲۸ هجری به تألیف آن پرداخته و پس از چهار سال یعنی سال ۱۲۳۲ از تألیف آن فارغ شده شرح حال او را ما در تذکره باقریه نوشته ایم و در اینجا می‌نگاریم نیاکان او از اطباء عهد خود بودند لیکن او بفن مزبور توجهی نداشت و از محضر محققان و حکما استفاده میکرد تا بعالیترین مقامات رسید و او شوهر خاله مجدد شیرازی قده بود از آثار او علاوه بر لوامع بحر الجواهر خاقانی است که بنام فتح‌المشاه نوشته و بنوشته مرحوم فرصت در آثار العجم سال ۱۲۴۰ هجری وفات یافته و در حافظیه شیراز مدفون گردیده نامبرده و خاندان او بنام ملاباشی شهرت دارند .

زیارات نسخه از آن در اختیار ماست و امثال اینها .

در یکی از آثار جد ما میر ابوالقاسم نوشته شده آقا حسین به همراه پدر
میرورش از گیلان به اصفهان هجرت کرد و در محله لنبان اقامت گزید و در
مسجد معروف آنجا بتدریس پرداخت .

گویند در روزگار خلیفه ی ثانی هنگامیکه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
عزیمت دیار عجم فرمودند در آن مسجد نماز گذارده اند !

مؤلف گوید جدم میر میرور هر کجا بمناسبتی در کتب خود از وی نام میبرد با
احترام تمامی از وی برگذاشت میکند.

آقا حسین در بیست و ششم ماه مبارک رمضان سال ۱۰۲۹ (غکط) هجری
وفات یافت و در مقبره ی تخت پولاد در جلوی مسجد مصلی و در محلی که بعدها
مقبره آقا حسین خوانساری واقع شد مدفون شد یکی از صلحاء سادات از آن محل
گراماتی نقل کرده و مشهور است !

ملا حسن دیلمانی : پدر نامبرده حکیمی صوفی مشرب بوده و در علوم
حکمیة مهارتی کامل داشت و تمایل تامی بمراتب عرفانی نشان میداد و لغزشهای
برخی از متصوفانرا باطرز صحیحی جامدی درستی میپوشانید و اعتقادات کشفی
آنانرا اصلاح میکرد .

دیلمانی در جامع کبیر شاه عباسی اصفهان مدرس منحصر بفرد بود !

ریاض مینویسد دیلمانی اواخر عمر به اختلال دماغ مبتلا گردید و بر اثر
اختلال مزبور دارفانی را وداع گفت .

(۳۰) **امیر محمد حسین** فرزند امیر محمد صالح بن امیر عبدالواسع حسینی
اصفهانی خاتون آبادی نواده ی علامه مجلسی و وارث منصب رفیع او بود خاتون
آبادی از فضلاء دانشمند و اعلام برومندی بود که در فنون حکمیة و آداب
و فقه مهارت کامل داشت و خط را در کمال خوبی مینوشت و با اصول آن
آشنائی کاملی داشته .

خاتون آبادی از پدرش امیر محمد صالح وجد مادریش علامه محمد باقر مجلسی و آقا جمال الدین از پدرش و از ملا ابوالحسن شریف از مشایخش و از سید علیخان کبیر شارح صحیفه و از بعضی از دانشمندان بحرین و امثال ایشان از فضلاء عصر روایت میکرده

خاتون آبادی وصی پسر خاله اش فاضل عالم عارف محدث میرزا محمد تقی الماسی مجلسی بوده .

الماسی منصب امامت جمعه و جماعت را از پدران فاضلش که از اعیان فضلاء بودند بارث برده بود و خاتون آبادی بنا بوحیثیت نامبرده بمنصب امامت منصوب گردید و امامت جمعه و جماعت بتوسط وی در میان سلسله خاتون آبادی تا بامروز برقرار مانده .

سید امیر عبدالباقی : فرزند امیر محمد حسین از پدرش روایت میکرده و پس از او امامت جمعه و جماعت اصفهان بعهدی او بوده و او از بزرگان سادات اصفهان و از فضلاء اعیان آن آستان بوده !

حجة الاسلام شفتی صاحب مطالع الانوار اظهار میداشت در آغاز جوانی که بمنظور تحصیل علم باعتبار عالیات مشرف بودم سید معظم له بعنوان زیارت وارد اعتبار عالیات شد افاضل دانشمندان که از ورود او اطلاع پیدا کردند استقبال شایانی از او نموده و در آن هنگام که عزم بازگشت را داشت از اطراف آگرد وی احاطه نموده و از آنجا که سند روایتی او از دیگر معاصران عالیتر بود درخواست اجازه از وی نمودند و او هم بنامبردگان اجازه روایتی شفاهی از پدرش از اجداد امجدش عنایت کرده !

مؤلف گوید اجازه ی سید مهدی بحر العلوم که از وی داشته در همین سفر بوده (۱) .

(۱) آقا بزرگ تهرانی در الذریعه و دیگران نوشته اند صلیکه علامه بحر العلوم زیارت مرقد مقدس حضرت رضا (ع) بمشهد مشرف شده بود در مراجعت وارد اصفهان شده

زین الدین بن عین علی خوانساری از فضلاء عهد خود بود و از دانشمندانی است که از سید میر محمد حسین خاتون آبادی روایت میکرده (۱)

مورد اکرام علام آنسر زمین واقع شده و از مرحوم میرزا عبدالباقی استجازہ کرده نامبرده اجازہ مبسوطی بخط زیبای خود کہ آغاز آن اینست «نحمدک یا من ربنا من البداية الى النهاية» برای وی نوشته و تاریخ آن اجازہ ماہ شعبان سال ۱۱۳۹ بوده میر عبد الباقی از شاگردان میرزا ابوالقاسم مدرس و شیخ یوسف بحرانی و دیگر از اعلام بوده و مادرش دختر میر محمد صادق فرزند مجلسی و دائی پدرش بوده آثاری دارد از قبیل اکمال الاعمال ، اعمال ماہ رمضان ، ریاض رضوان میر عبدالباقی سال ۱۲۰۷ یا ۱۲۰۸ در اصفهان وفات یافت جنازہ اورا بہ نجف اشرف حمل کرده در ایوان طلا مدفون شد .

(۱) الذریعہ این عدہ را از کسانی نام میبرد کہ از خاتون آبادی مجاز بوده اند

ملا محمد شفیع خاتون آبادی فرزند نور الدین محمد وسید صدرالدین محمد بن محمد باقر رضوی قمی و سید ابوالفتح نصرالله حائری مدرس شہید تاریخ اجازات مزبور از ۱۱۳۹ تا ۱۱۴۵ بوده .

۴

معلم حبیب آبادی دام عمرہ در مکارم الانار اول مینویسد شیخ زین الدین از اعظم علما و افاضل فقہاء قرن دوازہم بوده و اصلا از مردم خوانسار است و در اصفهان اقامت داشته و نماز جمعہ میخواندہ . آثاری دارد ، رد رسالہ ملاحیدر علی شیروانی ، رد ملا محمد شفیع تبریزی علاوہ بر خاتون آبادی از ولد محمد صادق فرزند فاضل سراب روایت میکرده و سال ۱۱۶۷ و وفات یافته مادہ تاریخ او و بسوی بزم جنان رفت قدوہ علما ، مرقدش در قبرستان آب نجشان اصفهان بوده . فرزندان زین الدین از دو رشتہ پسری و دختری بوده و حسینعلی شاہ نوادہی دختری و ملا کاظم طاوس سعادتعلیشاہ نوادہ پسری از مشایخ معروف نعمت الہی هستند و پسرش آقا محمد از اعلام اصفهان بوده سال ۱۲۰۲ در اصفهان وفات یافته و در تخت پولاد مدفونست رہ .

علامہ بحر العلوم در فوائد زین الدین را نام برده و مینویسد رسالہ رد ملاحیدر علی

سال ۱۱۳۳ پایان داده و رسالہ رد ملا محمد شفیع را سال ۱۱۵۰ خاتمہ داده ، در پاورقی

خاتون آبادی اجازه مفصلی بنام مناقب الفضلاء که مکرر از آن یاد کردیم

برای او نوشته!

مناقب الفضلا اجازه مفصلی است که اسمش حاکی از مسمی و لفظش برابر با معناست و ما نسخه‌ی اصل آنرا که بخط زیبای مؤلف بوده در اختیار داریم خاتون آبادی این اجازه را در قریه‌ی خاتون آباد از قراء جی اصفهان در روزگاری که شهر اصفهان بشدت هر چه تمامتر در محاصره‌ی افغانها در آمده بود نوشته!

و ما پیش از این ذیل احوال ملا اسماعیل خواجوئی پیاره‌ای از شدائد و پریشان حالی مسلمانان که بر اثر چپاول و آده کشیهای افغان اتفان افتاد اشاره کردیم.

خاتون آبادی در همان فتنه دار فانی را وداع گفت و کسی از مدفن او

خبر دار نیست.

مؤلف در حاشیه مینویسد: پس از چند سال که از روزگار تالیف این کتاب گذشته بود پشت کتاب النهایه فی شرح الهدایة تالیف ملا محمد علی بن ملا محمد رضا تونی که از دانشمندان روزگار فتنه‌ی افغانه و اعلام او آخر صفویه بود بخط خود او چنین دیدم شب دوشنبه ۲۳ شوال سال ۱۱۵۱ (انقح) هجری شیخ

فوائد از تتمیم امل الامل شیخ عبدالنبی قزوینی نقل کرده زین الدین فقیه و عارف بحدیث و رجال بوده و در اعلاء دین و امر بمعروف همی عالی داشت و سالها اقامه جمعه در اصفهان بعیدة او بود خاتون آبادی اجازه مناقب الفضلا را بخاطر او نوشت و تاریخ اجازه مزبور ماه جمادی الثانیه سال ۱۱۳۸ بوده خاتون آبادی در آن اجازه از ناسبرده بی نهایت بزرگداشت کرده و او را به وثوق و عدل و تقوا و علم و عمل و مناقب جلیله و مراتب نبیله و یکتای روزگار و حاوی فنون علم و زبده از کبایه و صاحب ذهن ثاقب و فراست ستوده و نوشته نظر باینکه نامبرده را انسانی نیکبخت یافته صحبتش را مغتنم شمرده و هیچگونه کوتاهی در مراقبت او ننموده تا موده ایمانی بین ما بوجود آمد و دانستم او از کسانی است که بمالی ترین مراتب کمال خواهد رسید و بر اثر کوشش که دارد از علوم عقلی و نقلی بهره وافق خواهد برد الخ

الاسلام والمسلمین میر محمد حسین فرزند خواهر مولانا محمد باقر مجلسی و خلف
مرحوم میر محمد صالح خاتون آبادی وفات یافت و جنازه‌ی او را بمشهد مقدس رضوی
حمل کردند ! انتهى .

ممکن است تا زمان نادرشاه هم باقی بوده و با مر او شهید شده باشد ،
و احتمال دارد امیر سید محمد برادر فاضل و بفیض شهادت رسیده باشد ! (۱)
مؤلف مینویسد از آثار خاتون آبادی یکی خزائن الجواهر است بطوریکه
خود در مناقب الفضلا مینویسد و این کتاب را در اعمال سالیانه تألیف کرده و تنها
به ادعیه و دستورات نیرداخته بلکه مسائلی که برای مکلف لازمست بحث و تنقیح
نموده از قبیل مسائل صوم و تحقیق در لیلة القدر و حل شبهه مربوط بدان حداکثر
مطالب این کتاب تألیف شده و تنها بخشی از اعمالیکه کمتر مورد توجه قرار
میگیرند باقی مانده، دیگری سبع المثانی در زیارة ائمه عراق، وسیلة النجاح در
زیارات بعیده، النجم الثاقب، الالواح السماویة، کلمة التقوی فی تحریم الغیبة،
مفتاح النرج در استخاره، رساله‌ی در بدا، رساله‌ی در زکات و خمس و لقطه
و مسائل متفرقه در بیان مسائل متعدده و حواشی بر شرح جدید تجرید
و کتابی در حکم نکاح عبدین . (۲)

این کتاب مفصل و در کمال بسط تألیف گردیده و بمناسبتی بذکر بسیاری
از فوائد نادره و شبهات بارده پرداخته و از آنها پاسخ داده و فصل مهمی درباره عده‌ی
از علماء سنت ایراد کرده و تشیع آنان را از گفتار خود آنان که در ذیل آثارشان
آورده اند اثبات نموده .

از جمله مطالب بیسابقه اینک در اواخر آن کتاب آورده با آنکه طولانی

(۱) مؤلف از اجازه سید عبدالله شوشتری نقل کرده سید محمد محقق متکلم بوده

و حاشیه بر شرح لعمه داشته و در آذربایجان شهید شده ره

(۲) سید صدر قده در اجازه میسوطی که به شیخ ما آقا بزرگ تهرانی قده داده بمناسبت

مشایخ سید حسین قزوینی مینویسد میر محمد حسین خاتون آبادی امام جمعه اصفهان سال ۱۱۵۱
هجری وفات یافته و به تألیفی از او واقف نشدم .

است نظر باهمیتش ذیلا ایراد می نمائیم!

از پیش آمدهای سال ۱۰۹۰ واندی از هجرت آن بود که سنگریزه‌هایی در سیلاب شهر شوشتر بدست آمد که بر آنها بخط قرمز رنگی کلماتی منقوش بود حاکم شوشتر سنگریزه‌ها را بحضور سلطان مبرور مغفور سلطان سلیمان فرستاد و او نزد جد علامه ام روانه کرد جدماهران درحکاکی و صنعتگری را طلبیده و سنگریزه‌ها را بمنظور اینکه کلمات مزبور بدست یکی از ماهران از حاکمان کنده شده باشد نشان داده نامبردگان و دیگران از افراد دقت کاملی در آنها بعمل آورده و اجماعاً اظهار داشتند اصولاً دست بشر در آن مداخله‌ای نداشته و بقدرت خدا کلمات ذیل در آنها پیدا شده اینک کلمات منقوشه

«بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله قتل الامام الشهيد المظلوم الحسين بن الامام علي بن ابيطالب و كتب بدمه باذن الله و حوله علي ارض و حصا و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون» بنام خداوند بخشاينده بخشایشگر خدایی جز خدای واحد نیست محمد رسول اوست و علی ولی اوست امام شهید مظلوم حسین فرزند امام علی بن ابیطالب کشته شد و با خون او فرمان خدا و نیروی او بر روی زمین و ریگها نوشته شد و بزودی ستمگران خواهند دانست کدام يك از ستمگر و ستم دیده چیره خواهند گردید!

سلطان دستور داد ریگهای مزبور را در نهره گرفته و به بهترین نیروی بیارایند تا آنها را بر بازویش که مایه نیروی اوست بیاویزد.

خاتون آبادی پس از نگارش قضیه‌ی مزبور اظهار میدارد بدیهی است حکایت فوق از جمله امور بیسابقه است که خدای متعال هر کسی را بخواهد به حقیقت آن آشنا میسازد و حجت خود را بر منکران و معاندان بسرحد کمال میرساند «لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة» بدیهی است پیدایش این امور مشتمل بر اسرار چند است که جز از با کدلان دیگری از آن باخبر نمیشوند.

و نظیر این پیش آمدها سابقا بمنظور اتمام حجت بسیار اتفاق می افتاده انتهی. خاتون آبادی علاوه بر کتب مزبور حواشی آراسته‌ای بر شرح لمعه دارد که از طریقه استدلال و ترجیح مسائل مورد نظرش استفاده میشود در عالیترین پایه اجتهاد بوده و در ذیل برخی از حواشی خود به تحقیقات پدرش در مسائل خلافیه اشاره کرده و بعنوان قال والدی العلامه و امثال آن تحقیقات وی را متعرض شده و از قراین داخلی و خارجی بدست می آید نامبرده در ردیف فقها و مجتهدان بوده بهمین مناسبت علامه مجلسی قده علاقه مندی زیادی با او داشته و از او بی نهایت احترام میکرده تا باندازه ای که ریاست عظمی و امامت جمعه و امیری سلسله علیه پس از رحلت مجلسی بطور کلی در دست او قرار گرفته و با اینکه در آنروزگار فضلا و سرشناسان علمی در اصفهان زیاد بودند در عین حال هیچکدام بمناصب عالیه که خاصه مجلسی بود موفق نشدند و مناصب مزبوره همچنان تا این روزگار در خاندان او باقی بود و با آنکه گذشت زمان و فتنه‌های دوران موجبات رنجش و ناراحتی خاندان او را بوجود آورده در عین حال موقعیت اولی خود را از دست ندادند.

حاج میر محمد حسین فرزند امیر عبد الباقی سابق الذکر فرزند خاتون آبادی دانشمندی بود که با علم و حلم و حسن اخلاق و نیروی ایمانی خود توانست مناصب عالیه پدران و اجداد خود را کاملا نگهداری نماید.

نامبرده عالمی تیزرای و فاضلی کامل و ممتاز از اقران و امثال خود بود. معظم له سالها از محضر پرفیض آقا باقر بهبهانی و فقها و مجتهدان بزرگ عصر خود استفاده کرد و آثاری از خود بیادگار گذارد از جمله رسائل چندی است که در مسائل مختلفه گرد آورده از قبیل منجزات مریض در این رساله تحقیقات یکی از معاصرانش را مورد اعتراض قرار داده کتابی در رد پادری نصرانی رساله ای مبسوطی برای عمل مقلدان تألیف کرده!

میر معظم له بی اندازه صاحب شوکت و جلالت و غیرت و حسن احوال بود

و در این اوصاف منحصر بفر د بحساب می آمد چنانچه هیچیک از معاصرانش
پایه‌ی شخصیت و جلال او نمیرسیدند .

پدر ما از او اجازه روایتی داشت و تاریخ اجازه اش ۱۲۲۲ هجری است
و هم اکنون اجازه مزبور نزد ما موجود است نامبرده در این اجازه از پدرش
میر عبدالباقی از جدش و همچنین از اعلام دیگر روایت میکرده .

نابر آنچه بنخاطر دارم حدود ۱۲۳۱ یا ۱۲۳۳ وفات یافته (۱)

امیر محمد صالح فرزند سید عبدالواسع و پدر خاتون آبادی از دانشمندان
عصر خود بوده آثاری بدین نام دارد ذریعة النجاح این کتاب را در اعمال سالیانده
بوده بفارسی تألیف کرده !

گویند هنگامیکه از علامه مجلسی درخواست کردند تا به تصنیف
زاد المعاد پردازد معظم له خواهندگان را بکتاب ذریعة النجاح وی که در آن
اوقات شایع بود حواله داد و آنرا کافی برای خواسته‌ی آنان دانست !

اسرار الصلاة ، کتابی در تحقیق معنای ایمان و کفر ، روادع النفوس در
فن اخلاق ، الحديقة السليمانية ، تقويم المؤمنين ، حدائق المقرين كتاب المزار
کتاب بزرگی در احوال فرشتگان ، رساله‌ی اثبات عصمة الائمة ، رساله‌ی هلالیه
رساله‌ی تهلیل در آخر اقامه ، رساله‌ی خلف وعد . رساله تفسیر فاتحه و توحید
شرح بخشی از ابواب فقیه و استبصار و تعلیقات بسیاری بر کتابها نوشتند و امثال
اینها که اکنون تفصیل آنها را بنخاطر ندارم .

میر محمد صالح در آغاز کار بیشتر از مراتب علمی را از محضر میرزا محمد

(۱) کرام البرره مینویسد نامبرده ملقب به سلطان العمامت و از بزرگان عصرش

بوده آقا احمد کرمانشاهی او را بعنوان مجتهد الزمان و فقیه الدوران ستوده و به ترویج دین
و امامت جمعه و جماعت میپرداخته و به تدریس و تصنیف مشغول بوده از آثار او علاوه بر آنچه
فوقاً نوشته شده الرسالة الجهادیه است و بطوریکه از آقای معلم حبیب آبادی نقل کرده شب
۱۶ صفر دو ساعت از شب گذشته سنه ۱۲۳۳ هجری وفات یافته .

شیروانی بہرہ مند شدہ و سال ۱۰۹۹ کہ نامبروہ رحلت کردہ بمجلس پدر زنش علامہ مجلسی حضور مییافتہ و از برکات انفاس شریفش بعالیترین مقامات رسیدہ و تا سال ۱۱۱۶ حیات داشتہ! (۱) و مادر شرح حال مجلسی مطالبی کہ بیشتر موقعیت اورا اثبات میکند ایراد نمودہ ایم!

(۳۱) سید حسین بن امیر ابراہیم بن امیر محمد معصوم حسینی قزوینی سید سند علامہ و یکی از اعیان مجتہدین اواخر و فقہاء فحول و یکتای روزگار خود بودہ است!

قزوینی مراتب معقول و منقول را دارا بودہ و از ثقات دانشمندان بشمار می آمدہ و در تقوا و پاکدامنی و صفای باطن و کرامات در زمان حیات و پس از رحلتش زبان زد عوام و خواص بودہ.

مرقد شریفش در شہرستان قزوین بمنزلہی یکی از مراقبہ مطہرہی معصومین مورد توجہ ہمگان بودہ چنانچہ سدہی سنیہی اورا میبوسند و خاک مرقدش را توتیای دیدگان مینمایند و نیاز مندیہای خود را معرض میدارند.

قزوینی تا هنگامیکہ حیات داشت مورد احترام ہمگان بود و پس از رحلتش خاندان او بمناسبت موقعیت نامبروہ مورد توجہ اہالی بودند.

قزوینی از حضور اساتید و مشایخ کمتر استفادہ کردہ و تا بحال از تلمیذ سرشناس او اطلاعی ندارم.

آری سید مہدی علامہ بحر العلوم کہ امامی اجل و افضل و اکمل بودہ از وی اجازہ داشتہ (۲) و ممکن است کتبی راہم نزد او خواندہ باشد.

(۱) دانشمندان اصفہان مینویسد پس از رحلت علامہ مجلسی مقام شیخ الاسلامی و بعد از آن امامت جمعہ را داشتہ فتحعلیشاہ پس از آنکہ مسجد جامع تہران را بنیان کرد یکی از فرزندان اورا بعنوان امام جمعہ تہران نامزد کرد وفات او را در ماہ صفر در سال مزبور و مدفنش را در نجف اشرف نوشتہ است.

(۲) صفحہ المقال نوشتہ تاریخ اجازہ مزبور ۱۱۹۴ بودہ.

علامه بحر العلوم در اجازه‌ای که برای شیخ عبدعلی بن محمد بن عبدالله بحرانی نوشته از سید بزرگوار چنین بزرگداشت نموده!

«ومنها ما اخبرنی به اجازة فخر السادة العلماء و زین الفضلاء الاجلاء طود العلم الشامخ و عماد الفضل الراسخ العالم الفاضل المتتبع والفقیه العارف المطلاع سلالة السادة المشار اليهم بالتعظیم الامیر سید حسین بن السید الکریم و الحبر العظیم و الفقیه المتکلم الحکیم السید ابراهیم الحسینی القزوینی».

تا آنجا که نوشته نامبرده از پدرش از مشایخ بزرگوار و اساتید اعلامش علامه مجلسی و محقق خوانساری و شیخ جعفر قاضی و سایر اعلام که طریقشان به شهید ثانی میرسد روایت کرده!

قزوینی حد اکثر معلومات خود را از محضر پدرش استفاده کرده
میر ابراهیم (۱) پدر نامبرده از علماء عهد خود بوده از آثار اوست تسمیم
امل الامل و رساله‌ها و تعلیقات بسیاری بر آثار دیگران.

(۱) ریحانه سوم مینویسد نامبرده عالمی است کامل از اجلاء علماء امامیه او اسطقرن دوازدهم هجری که بسیار عابد و زاهد و قانع و محتاط و متعبد و فقیه و حکیم و متکلم و بحری متلاطم و مواج بوده و از تمامی علوم منداوله حظی وافر داشته و تمام عمر خود را در تحصیل علم بگماشته و از شاگردان آقا جمال خوانساری و مجلسی ثانی و شیخ جعفر قاضی و پدر خود بوده و از ایشان و جمعی از اجله روایت میکرده و از اساتید شیخ عبدالنیر قزوینی بوده کتب و رسائل و حواشی بسیاری بر کتب فقه و اصول و حکمت و ادب داشت و اشعار نیکو میگفته و سال ۱۱۴۵ یا ۴۸ هجری در حدود هشتاد سالگی وفات یافته .
فوائد الرضویه نوشته کتب او بیشتر از هزار و پانصد جلد بود و حد اکثر آنها را تصحیح کرده و حاشیه نوشته و هفتاد مجلد از مؤلفات خود و دیگران را بخط خود نوشته آنی از مطالعه و تألیف غفلت نداشت و عالمی فروتن بود و قصیده در جواب قصیده شیخ بهائی گفته و مجموعه‌های کَشکول مانند چندی گرد آورده باره از شرح ارشاد را شیخ عبدالنیر نزد او خوانده و فرزندان فاضلی داشته .

گمانم آنست نامبرده روایت احادیث را با وجوه تحمل آن از پدرش داشته .

سید محمد معصوم حسینی قزوینی جد مترجم ما و پدر میر ابراهیم .
نامبرده فاضلی متکلم و حکیمی متبع و در طبقه ی ملا محمد تقی مجلسی و آقا حسین خوانساری بوده زیرا بطوریکه معلوم شد علامه مجلسی و آقا جمال خوانساری از مشایخ فرزند نامبرده اش میر ابراهیم بوده اند .

امل الامل اورا چنین نام میبرد: مولانا محمد معصوم حسینی قزوینی از افاضل معاصرین بوده در عربیت و ریاضی و حکمت و احادیث مهارت کامل داشته و رساله های بنام و جیزه در مسائل توحید و حواشی بر تعلیقات میرزا رفیعا نائینی و رساله در ریاضی داشته و سال ۱۰۹۹ (غصط) بموت فجائنه وفات یافته !

از حواشی فرزندش ابراهیم بدست می آید این حواشی از او بوده حاشیه ای بر حاشیه ی خضری تعلیقاتی بر حاشیه قدیم و بر الهیات شفا و رساله ای در بیان اینکه علم خدا باشیا در آئینده عین علم اوست بهمان اشیا در گذشته و حواشی متفرقه ای بر کتاب شفا و کتب احادیث نیز داشته !

مؤلف گوید : بطوریکه از برخی مدارک استفاده میشود از کتب اوست منتخب ملل و نحل قزوینی آثار چندی داشته از جمله شرح شرایع که کتاب استدلالی بزرگی است کتاب شایسته ای در رجال رساله ای معروفی در حکم نماز جمعه در این روزگار و کتابی پاری در پاسخ از پرسشهای بسیاری که از او شده و امثال اینها (۱)

(۱) مصفی المقال مینویسد سید حسین قزوینی از پدرش و از برادر بزرگترش سید محمد مهدی و از سید نصرالله شهید مدرس حائری و از شیخ حسین ماحوزی و از ملا محمد قاسم حفید سراب و از ملا محمد علی جزینی شاگرد صاحب وسائل روایت میکرده و کتبی چند داشته از جمله رساله ای در مشترکات و احوال جمله ای از مشایخ که روضات آنرا بنام رجال یاد کرده و علامه نوری در فیض القدسی مینویسد نامبرده در فصل سوم از مقدمات معارج

(۳۲) ابوالمفاخر سید حسین بن سید ابوالقاسم جعفر بن حسین حسینی
موسوی خوانساری جد پدر مؤلف این کتاب!

خوانساری از بزرگان محققان اعلام و اعظم دانشمندان اسلام بود .
ذهنی روان داشت که مشکلات علوم را حل میکرد و با فراست خدادادیش بر
مسائل لاینحل حقایق موفق میشد .

خوانساری تقریری نیکو و تحریری شایسته و اخلاقی دلجو داشت و رعایت
آداب معاشرت را کاملاً می نمود و بدرجات عالیہ پارسائی و پرهیزکاری
و مراعات خواسته های دین نائل گردیده بود و از مراتب فقها و مجتهدان کمال
بر خورداری را داشت .

خوانساری حد اکثر روزگار خود را به انزوا میگذرانید و از خوانسار بمحل
دیگر هجرت نمیکرد و بهمین مناسبت نام او در خاندی گمنامی باقی ماند و مانند
همنام مقدمش آنچنانکه باید شهرت عامه بدست نیاورد .

خوانساری حد اکثر مراتب علمی را از محضر پدرش میر کبیر استفاده کرده
و از او و ملا محمد صادق فرزند ملا محمد شهیر به سراب روایت میکرده .

و گروهی از اعلام با همین دو سند عالی از وی روایت میکنند از جمله
سید بارع جامع کامل متبحر علامه سید محمد مهدی نجفی طباطبائی معروف به
بحرالعلوم اعلی الله مقامه ما اخیراً از اجازه ای که شیخ عبد علی بن محمد بن عبد الله
بحرانی نجفی به شیخ مشایخ ما حاج محمد ابراهیم کرباسی خراسانی صاحب

الاحکامش که شرح شرایع بوده منتخبی از جامع الروات اردبیلی را ایراد نموده و تاریخ
وفاتش ۱۲۰۸ هجری بوده . در کرام تاریخ تولدش را حدود ۱۱۲۶ هجری نوشته و کتبی را
در فنون مختلف پارسی و عربی از او نام برده است .

ریحانه سوم نوشته قبر شریفش در قزوین است و دعای سیفی نسخه بحر العلوم از
این سید جلیل است و از معاصرین آقا باقر بهبهانی و اساتید صاحب ریاض و میرزای قمی
و از مشایخ بحر العلوم است .

کتاب اشارات و منهاج داده (۱) بدست آوردیم نامبرده بمشایخ ثلاثه اوخوانساری و آقا سید حسین قزوینی و میر عبدالباقی اشاره کرده بحر العلوم در اجازه ای که به عبد علی داده در باره جد ما چنین اظهار داشته: « و منها ما اخبرنی به اجازه السيد السند و العالم المؤید و الفاضل المسدد و الفقیه الاوحد ذوالرأی الصائب الدقیق و الفکر الغائر العمیق و الادب البارع الظاهر و المجد الشامخ الباهر المتحلی بکل زین و المتخلی عن کل شین الامیر سید حسین بن السید العلم العالم و الفاضل الکامل فی العلوم و المکارم السید ابی القاسم الموسوی الخوانساری از استادش محدث فقیه و عالم عامل نبیه صاحب فهم فائق و ذهن رائق فائق ملا محمد صادق از پدرش فقیه مشهور بعلم و تقوی محمد بن عبدالفتاح تنکابنی معروف به سراب از استادش علامه علماء محققین و شیخ مشایخ مجتهدین ملا محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری صاحب ذخیره و کفایه از عده‌ای از مشایخ اعلامش از آن جمله شیخ یحیی بن حسن یزدی و سید حسین کرکی از شیخ بهائی» - انتهى

دیگر از کسانی که از خوانساری روایت کرده مولای فاضل محقق فقیه آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بهبهانی قدس سره است.

خود او بطوریکه در آغاز شرح مفاتیحش نقل میکند در آن سال که خوانساری به اعیان مشرف شده از وی استجازه نموده.

جد ما سید ابوالقاسم جعفر فرزند مشارالیه نقل کرده آنسال که پدر ما به اعیان مشرف بود آقا باقر بهبهانی با عده‌ای از اصحاب بدیدن وی آمدند معمول آقا آن بود هر گاه بمجلسی میرفت با لباسهای مندرس که مردم فقیر میپوشیدند حرکت میکرد، خدمتکاران خوانساری که آقا و همراهانش را نمیشناختند و تصادفاً آنهنگام خوانساری در خواب بود از آقا و همراهانش عذر خواسته و بمنزل راه ندادند، همانوقت سید از خواب بیدار شد پرسید از موقعیکه خوابیده بودم تا بحال کسی بیدار ما نیامد گفتند چرا عده از فقراء

(۱) تاریخ اجازه عبد علی به حاجی کرباسی ۱۲۲۰ هجری بوده.

عرب با لباسهای مندرس آمده بودند و ما برای اینکه موجبات ناراحتی شمارا فراهم نیاورند از پذیرش آنها عذرخواستیم!

سید از قرائن فهمید آقا و همراهان او بوده بخدمتکاران تعرض کرده بلافاصله نامبردگان را دستور داده تا از عمل ناپسند خود بحضور آقا پوزش بخواهند و معظمله را از خود خشنود سازند.

پس از این ملاقاتی دست داد و کمال پوزش بعمل آمد.

سید با آقا کمال آمیزش و صفا داشت، پیشینیان ما گفته اند برخی از مردم خوانسار و امثال آنجا از آقا پرسیدند در امور شریعت بکدامیک از علما رجوع کنیم آقا نامبردگان را به آقا حسین خوانساری و آقا حسین قزوینی ارجاع میداد!

دیگر از اعلامیکه از خوانساری روایت میکرده فاضل محقق میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوانین است!

میرزای مبرور در اجازاتی که بشا گردان خود داده از خوانساری و پدرش کمال بزرگداشت را داشته و فضائل او و پدر ارجمندش را در آنها ایراد نموده.

میرزا سالیان چندی در قصبه خوانسار از محضر خوانساری استفاده می- کرده و فنون عدیده ایرا از حضور او استفاده کرده و از خواص نزدیک او بشمار آمده و یکی از خواهرانش را که از عمه های جد ما ابوالقاسم جعفر بوده بهمسری میرزا در آورده مشارالیها تا هنگامیکه میرزا بعبیات عالیات بمنظور تحصیل مراتب عالیه رهسپار شده در حباله های همسری او بوده تصادفاً آغاز کار تحصیلی میرزا با شدت گرفتاری او توأم بوده همانوقت نظر باینکه نمی توانسته امور زندگی خود را اداره نماید همسر جلیله اش بیمار شده رحلت می نماید!

میرزا در اوقات تشریف بعبیات عالیات و مجال دیگر نامه هائی بزبان تازی و پارسی بحضور جد ما میفرستاد در تمام آنها کمال احترام و بزرگداشت را از جدما

می نمود و از روزگار قدیمش اظهار تأسف میکرده و از لغزشهای قلمی و قدمی خود پوزش میطلبیده و از جد بزرگوار ما چنانچه از اجازاتش برمی آید چنین تعبیر میکرده «السید المحقق و الحبر المدقق ابن السید الافضل الاكمل الاعلم السید ابی القاسم الموسوی» و امثال آن از تعبیرات دیگر!

مؤلف گوید: تا بحال بتألیف مهمی بغیر از آنچه ذیلا نام میبریم به اثر دیگری از او دست نیافته ایم، تعلیقاتی بر شرح لمعه حواشی ذخیره رساله‌ای در اجماع شرع دعاء ابو حمزه شرح زیارت عاشورا اجوبه‌ی مسائل نهاوندیه پاسخ پرسشهایی بوده که فاضل امیر سید علی نهاوندی از وی نموده چنانچه پرسشهای بسیاری هم از سید عبدالله شوشتری نواده‌ی سید نعمه الله جزائری کرده است! خوانساری از تهجد شبانه و زیارت عاشورا در روز و نماز جماعت هر چند در منزلش و باتفاق خانوادهاش باشد غفلت نمی نمود و همواره با دوستان با کمال انصاف رفتار میکرد و از مساوات و مواسات با بی‌نویان خودداری نمی نمود و بامور مسلمانها همت میگماشت.

و در مسجد جامع خوانساری که برخی از والیان به پیشنهاد وی و مخصوص جماعت وی بطرز بی سابقه‌ای بنیان کرده بود نماز جمعه میخواند و هم اکنون مسجد مزبور در اختیار پسرعموهای فاضل ما میباشد و نماز جمعه و جماعت را در آن اقامه مینمایند!

خوانساری صاحب کرامات بوده و کراماتی از او در سفر حج و امثال آن نقل میکنند.

خوانساری اندکی از ظهر گذشته روز یکشنبه هشتم ماه رجب سال ۱۱۹۱ (غصا) هجری در خوانسار وفات یافته و در نزدیک منزلش که در روزگار حیاتش در آن میزیسته دفن شده.

(۲۳) ابویعلی حمزه بن عبدالعزیز ملقب به سلار دیلمی.

سلار یکی از بزرگان متقدمین و از فقهاء پیشین شیعه و در کتب فقهی

مشار با لبنان بوده .

سلاّر نخستین دانشمندی است که نماز جمعه را در روزگار غیبت تحریم کرده !

سلاّر از بزرگان شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی و بنابر نقلی شاگرد شیخ طوسی هم بوده .

سلاّر از مردم دیلم گیلانست که بنا به اظهاریه ریاض اکنون بنام رشت خوانده میشود (۱) دیلم از شهرهای دارالمرز طبرستان و طبرستان سابق براین به استان مازندران و گیلان اطلاق میشده چنانچه شهید در یکی از نوشته‌های خود سلاّر مزبور را طبری معرفی کرده .

برخی معتقداند طبرستان معرب تبرستانست زیرا حد اکثر مردم آن کارهای خود را با تبر انجام میدهند مخصوصاً برای کندن درختهای جنگلی که مانع مقاصد آنها هستند از تبر استفاده میکنند چنانچه طبرستان را بدانجهت دارالمرز گفته‌اند که کلمه مرز بمعنی قطع کردنست .

آری بطوریکه معروفست و ما هم ذیل احوال طبرسی و دیگران اشاره کرده‌ایم طبرستان معرب مازندران است هر چند چنین تعریبی از نظر ما درست نیست !

و هرگاه طبرستان عبارت اخرای مازندران باشد ثابت است گیلان خارج از دیلمان و طبرستانست هر چند در کلمه دارالمرزی بر اثر درختان جنگلی بسیاریکه در آنجا وجود دارد مشابه یکدیگرند و مخصوصاً که هر دو مانند آنزلی و حاجی طرخان در ساحل بحر قلزم واقع شده‌اند !

بنابر این نسبت شهید که سلاّر را طبری معرفی کرده درست نیست! و ممکن

(۱) بنقل تاریخ گیلان دیلم شهرست قدیمی و واقع شده بین لاهیجان و انگرود یعنی

جنوب غربی آن متصل به لنگرود است .

است در روزگار گذشتہ کلمہ دیلم را اسم عام برای کلیہ نواحی مازندران و گیلان میدانستہ اند و مؤید این احتمال آنست کہ در آن روزگار از کلمہ جیلان کمتر استفادہ میشدہ .

و یا دیلم عبارت از قصبہای بودہ کہ در این روزگار بدد یلمان شہرت پیدا کردہ و منظور از آن قبیلہی دیلم بودہ کہ ما ذیل احوال حسن دیلمی بدان اشارہ کردہ ایم !

سالار از دیلم بد بغداد ہجرت کردہ و در آنجا از محضر شیخ مفید و سید مرتضی بہرہ مند شدہ تا بر اقران خود برتری پیدا کردہ و از مراتب علوم کاملاً برخوردار شدہ و از نزدیکترین اصحاب خاص سید مرتضی بشمار آمدہ و سید بمقام فقہ و فہم و شخصیت او اعتراف داشتہ و او را بہ نیابت خود در شہر های حلب تعیین نمودہ

و بطوریکہ از خط شہید نقل شدہ گاہی اوقات در شہر بغداد بنیابت سید مرتضی بتدریس فقہ میپرداختہ !

و باز از خط شہید نقل شدہ در آنہنگام کہ ابوالحسین بصری کتابی بر رد کتاب شافی سید مرتضی نوشت سید مرتضی بہ سالار دستور داد تا کتاب او را مورد نقض قرار دہد او ہم حسب الامر اعتراضات لازم را نوشت !

صحت بیان شہید ثابت میکند سالار تا چہ اندازہ مورد اعتماد سید بودہ بعضی در ردیف کتب سید ، مسائل سالاریہ را نام بردہ اند و اظهار داشتہ اند کتاب مزبور پاسخ پرسشہائی است کہ سالار از سید نمودہ !

سالار از مشایخ تقی حلبی و ابوعلی فرزندی بزرگوار شیخ طوسی بودہ . شہید ثانی سالار را از جملہی فقہاء حلب نام بردہ کہ فتاواشان مورد توجہ بودہ و مخصوصاً ذیل شرح حال تقی حلبی بمجملی از مطالب در بارہ ایشان اشارہ

نمودہ !

از فہرست نجاشی نقل شدہ نامبردہ ذیل احوال سید مرتضیٰ مینویسد :

پس از آنکہ سید در فلان تاریخ وفات یافت فرزندش در خانہی او بر جنازہ پدرش نماز گذارد و همانجا اورا مدفون ساخت و من باتفاق شریف ابویعلیٰ محمد بن حسن جعفری و سلاّر بن عبدالعزیز کارہای غسل اورا بعہدہ گرفتیم !

علامہ در خلاصہ مینویسد : ابویعلیٰ سلاّر بن عبدالعزیز دیلمی از مشایخ شیعہ بودہ و در علم و ادب و امثال اینہا مہارت داشتہ و از ثقات و موجهان بودہ آثار او عبارتند از : المقنع فی المذہب و التقریب در اصول فقہ المراسم در فقہ ردّ بر ابوالحسین بصری کہ در نقض شافی نوشتہ التذکرہ در حقیقت جوہر، سلاّر از شاگردان مفید و مرتضیٰ بودہ !

از معالم ابن شہر آشوب نظیر جملات مزبور نقل شدہ .

ابن داود در رجال خود مانند علامہ نامبردہ را بعنوان ابویعلیٰ سلاّر بن عبدالعزیز دیلمی معرفی کردہ و مینویسد : نامبردہ فقیہ جلیل و معظمی بود کہ آثاری بوجود آوردہ و از شاگردان مفید و مرتضیٰ بودہ و از آثار اوست الابواب والفصول در فقہ و رسالہای بنام المراسم و امثال اینہا .

از تعبیر قدما کہ مراسم را بنام رسالہی مراسم معرفی کردہ اند معلوم میشود رسالہ مزبور غیر از مراسم کتاب معروف اوست و حال آنکہ ہر دو یکی است امل الامل دوبار اورا اسم میبرد .

یکبار بعنوان سلاّر بن عبدالعزیز دیلمی و مینویسد فقیہی ثقہ و متدین بود و کتاب المراسم العلویہ و الاحکام النبویہ از آثار اوست پدر ما بتوسط پدرش بتوسط شیخ منتجب الدین از او روایت میکرده .

جای دیگر مینویسد : سلاّر بن عبدالعزیز ثقہی جلیل القدر عظیم الشان بودہ شیخ ابوعلیٰ طوسی از او روایت میکرده آثاری دارد از جملہ رسالہ مراسم و ما پیش از این اورا بعنوان سلاّر نام بردیم و نام مشہوری او سلاّر است !

در ریاض العلماء پس از آنکہ اورا بعنوان حمزہ نام بردہ و از حاشیہ نظام

الاقوال نقل کرده که نام او را از بعض کتب حمزه نقل نموده مینویسد: از جمله غرائبی که برخی از فضلا مرتکب شده اینست که مینویسد: ابویعلی حمزة بن محمد معروف به سلار دیلمی از شاگردان سید مرتضی بوده و ملخص سید مرتضی را تمیم کرده و تصانیف دیگر نیز دارد و پس از رحلت سید مرتضی در گذشته!

مؤلف گوید: استغراب افندی از آن نقطه نظر است که نامبرده کتاب تمیم را از آثار سلار دانستد با آنکه از تصنیفات سید جلیل فقیه ابوطالب حمزة بن محمد بن احمد بن عبدالله جعفریست که او هم از شاگردان مفید و سید مرتضی بوده (۱)

از کتاب نظام الدین قرشی موسوم به نظام الاقوال نقل کرده سلار در روز شنبه ششم ماه مبارک رمضان سال ۴۶۳ (جست) وفات یافت و از تذکرة الاولیاء نقل کرده سلار در دیه خسرو شاه از دیهات تبریز مدفون شده و قریه مزبور در گذشته شهر بزرگی از شهرهای آذربایجان و يك منزل دورتر از تبریز بوده و بطوریکه اظهار داشته اند مقبره ی قطب راوندی در آن سرزمین است (۲)

در یکی از مواضع معتبره نقل شده ابن جنی نحوی معروف با سلازملاقات کرد و مراتبی از فن نحورا از او آموخت در آنموقع آثار ناتوانی آنقدر بوی اثر کرده بود که توانائی سخن زیاد نداشت ناچار شرح مطالب را در اوحی مینوشت و او قرائت میکرد.

فاضل سیوطی در طبقات النحاة مینویسد: سلار با تشدید و راء مهمله

(۱) استغراب نه تنها از نسبت کتابست بلکه از جهت نسب هم هست جعفری مزبور از فقهاء امامیه و داماد شیخ مفید و جانشین او بوده و بنیابت او به تدریس میپرداخته و همان است که در تفصیل سید مرتضی شرکت داشته آثاری دارد و سال ۴۴۳ وفات یافته از رجال نجاشی بدست می آید نام جعفری ابویعلی محمد بن حسن است نه حمزة بن محمد و سال ۴۶۳ در گذشته.

(۲) مرقد قطب راوندی در صحن بزرگ حضرت معصومه (ع) معروف و مزار است.

ابویعلیٰ فرزند عبدالعزیز از نحات و مصاحبان سید مرتضیٰ ابوالقاسم موسوی بوده از صفدی نقل کرده ابوالکرم مبارک بن فاخر نحوی از او استفاده کرده و رحلت او را در ماه صفر سال ۴۴۸ (محدث) نقل کرده - انتهى.

مؤلف گوید : ابوالکرم را پس از این بنخواست خدا ذیل احوال برادرش حسین بن بارع دبّاس یاد خواهیم کرد !

ذیلا باید بگوئیم کلمه‌ی سلار یا سالار پارسی است و بمعنی امیر و رئیس و شریف عربی است و سالار در این اواخر مورد استعمالش از سالار بیشتر و سالار نام ملکه‌ی زنبورانست .

و من در میان علما دیگری را که بنام سالار خوانده شده باشد یا بدان ملقب گردیده باشد بغیر از نامبرده ذیل سراغ ندارم .

سالار فرزند جیش بغدادی فاضلی ماهر و ادیبی شاعر بوده و از شیخ ابو الفوارس شاعر معروف بد حیص و بیص روایت میکرده .

سالار نامبرده استاد سید شریف نقیب ابوطالب بن معید علوی بوده و ابو طالب استاد سید فخار بن معد موسوی است .

و نام او بلاشک سالار با تشدید است .

(۳۴) ابوالمکارم حمزة بن علی بن ابوالمحاسن زهره بن حسن بن زهره حسینی امامی معروف بد سید ابن زهره حلبی .

نسب ابن زهره با دوازده واسطه بحضرت صادق علیه السلام می پیوندد و از اجلاء سادات بشمار می آید !

و خود از بزرگان فقهاء شیعه و برگزیدگان شریعت بوده .

پدرش علی فاضل کاملی بوده که فرزندش از او روایت میکرده و همچنین جدش ابوالمحاسن شیخ اجازه‌ی او بوده .

سید ابوالقاسم عبدالله برادر ابوالمکارم فقیهی کامل و ادیب بوده آثارش از او بیادگار است از جمله التجرید در فقه ، الغنیة عن الحجج والادله ، تمیین

المحججه درجیت اجماع امامیه، رساله‌ی حج رساله‌ی اجوبه پاسخ پرسشهایی است که از شهرهای اطراف از او شده و امثال اینها (۱)

سید محیی الدین محمد بن عبدالله فرزند نامبرده و برادرزاده‌ی ابوالمکارمست علاوه بر نامبردگان فرزندان و نوادگان و عموزادگانش همه از اعلام عهد بوده‌اند. **علاء الدین ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن حسن بن زهره حلبی** از جمله‌ی نامبردگانست که سیدی فاضل و فقیهی کامل بوده .

علامه اجازه‌ی مفصل و معروفش را برای او و فرزندش سید شرف الدین ابوعبدالله حسین و برادرش سید بدرالدین محمد نوشته و بنام اجازه‌ی بنی زهره معروف است (۲)

(۱) نامبرده سال ۵۳۱ یا ۵۳۵ متولد شده و سال رحلتش معلوم نیست

فرزندش ابوحامد محیی الدین از اکابر فقهاء امامیه و از مهابت روایت محقق حلی و یحیی بن سعید حلی است و خود از ابن بطریق و ابن شهر آشوب و پدرش و عمویش روایت می‌کرده، محیی الدین سال ۵۸۶ که هنوز به بیست سالگی نرسیده بود کتاب المقننه را نزد عمویش که از هفتاد سال تجاوز کرده بود قرائت میکرد الذریعه مینویسد از آثار او کتاب اربعین است که در آن چهل حدیث در حقوق اخوان جمع آوری نموده و رساله‌ی اهوازیه را که حضرت صادق برای عبدالله نجاشی والی اهواز مرقوم فرموده در آن آورده شده شهید ثانی رساله‌ی مزبور را از آن کتاب در کشف الریبه نقل کرده و نسخه اربعین که بخط شیخ شمس الدین محمد جمعی متوفی ۸۸۶ جد شیخ بهائی است موجود است نامبرده نسخه مزبور را از مجموعه‌ی ایکه بخط شهید اول بوده استفساخ نموده .

(۲) تاریخ این اجازه ۲۵ ماه شعبان سال ۷۲۳ هجری است اجازه‌ی مزبور را علامه بنا بقاضای سید علاء الدین مرقوم داشته و در آغاز آن مینویسد المولی الکبیر والسید الجلیل الحسیب ذا النسب النسیب العتره الطاهره و سلالة الانجم الزاهره المخصوص بالنفس القدسیة و الریاسة الانسیبة الجامع بین مکارم الاخلاق و طیب الاعراق افضل اهل عصره علی الاطلاق علاء الملة و الحق والدین ابی الحسن علی بن ابراهیم بن محمد بن ابی الحسن بن ابی المعاصن

ابوطالب احمد فرزند محمد بن حسن بن زهره فاضلی کامل و از مشایخ شهید اولست .

ابو طالب احمد بن قاسم بن زهره از شاگردان شهید اولست .

خانواده سادات زهره از خاندانهای جلیل و با اهمیت شیعه است که کمتر خانوادهای بدان شهرت و جلالت در میان اصحاب شیعه بوده و همه‌ی مسلمانان

زهره بن ابی المواهب علی بن ابی سالم محمد بن ابی ابراهیم محمد النقیب بن ابی علی احمد بن ابی جعفر محمد بن ابی عبدالله الحسین بن ابی ابراهیم اسحاق المؤمن ابن ابی عبدالله جعفر الصادق صلوات الله و سلامه علیه ابن ابی جعفر محمد الباقر صلوات الله و سلامه علیه ابن ابی الحسن علی زین العابدین علیه السلام ابن ابی عبدالله الحسین صلوات الله و سلامه علیه السبط الشهید ابن امیر المؤمنین ابی الحسن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه .

نسب تضاءلت المناسب دونه و ضیائه لمصاحب فی فخره

علامه اجازه مزبور را برای نامبرده و فرزندش سید شرف الدین و برادرش سید بدرالدین و دو فرزند برادرش ابوطالب احمد و ابو محمد حسن مرقوم فرموده . علاه الدین علی از افاضل علمای امامیه بوده و سال ۷۷۵ هجری در سن هفتاد و اند سالگی وفات یافته و نامبردگان فوق همگی از شاگردان علامه حلی بوده اند .

برادرش سید بدرالدین که از اعلام مصر بوده سال ۷۳۳ در سن شصت و اند سالگی وفات یافته .

ابو محمد حسن جمال الدین فاضل جلیل القدر بوده و از شاگردان علامه است و در اجازه ابنه زهره مذکور است .

ابوطالب احمد بن قاسم عالم فاضل جلیل از علمای شیعه و از اکابر شاگردان شهید اول است و از آنجناب روایت میکند سال وفاتش معلوم نیست .

ابوطالب احمد بن محمد فرزند سید بدرالدین فوق الذکر عالمی فاضل و جلیل القدر است و از مشایخ شهید اول است سال وفات او معلوم نیست .

اعم از شیعه و سنی آنرا بجلالت میستایند مؤید این موضوع بیانیهای فیروزآبادی است نامبرده در کتاب قاموس ذیل ماده زهر مینویسد و بنوزهره شیعه بحلب! و خورشید ابوالمکارم که عنوان مزبور بنام او افتخار یافته از بزرگان علماء ما بوده که فتاوا و اختلاف نظرهای او را در آثار اصحاب خود استفاده میکنند و از میان ابناء زهره به فقه و علم و شهره و امثال اینها از خصایص دیگر معروف تر است و بعنوان سید ابن زهره خوانده میشود و ابن زهره در صورت اطلاق، منصرف بدواست.

از آثار ابن زهره یکی کتاب غنیة النزوع است این کتاب را بمنظور مباحث اصول و فروع تألیف کرده و مشتمل بر چهار هزار بیت است و بطوریکه میدانیم کتاب مزبور غیر از کتاب برادرش عبدالله است که بهمین نام خوانده شده کلمه‌ی نزوع در اینجا بمعنای اشتیاق است یعنی این کتاب برای کسانی که مشتاق و مایل به اصول و فروعند کافی است!

دیگری قیس الانوار فی نصره العترة الاخیار یکی از ناصبها کتاب مزبور را با نوشتن کتابی بنام المقتبس مورد اعتراض قرار داده و النکت در نحو و مقالات متشتمه دیگری در رد منجمین و اینکه نظر کامل کافی در معارف است.

و کتابی در رد منکران بنام الشافید مقاله‌ای در نفی رؤیت مقاله‌ای در جباریت خدا مقاله‌ای در نقض شبهات فلاسفه مقاله‌ای در حسن و قبح در رد اشاعره و منع قیاس در دین و اباحه نکاح متعه و تحریم فقاع و نیه وضوء در هنگام مضمضه و استنشاق و جواب مسئله‌ایکه از بغداد رسیده و پاسخ مسئله‌ایکه از نصیبین و همچنین از ناحیه‌ی جبل رسیده و اعتراض بر گفتاریکه از حمص رسیده پاسخ نامه‌ایکه از حمص وارد شده.

بطوریکه از امل الامل استفاده میشود کتب و رسائل و مقالات مزبور را

برادرزاده اش سید محیی الدین سابق الذکر روایت کرده .

از اعلامیکه از ابن زهره روایت کرده شاذان بن جبرئیل قمی و ابن ادریس صاحب سرائر و شیخ محمد بن جعفر مشهدی صاحب مزار معروف است !

از معالم ابن شهر آشوب نقل شده نامبرده او را بعنوان حمزة بن علی بن زهره حسینی یاد کرده و افزوده از آثار اوست قیس الانوار فی نصره العترة الاخیار و غنیة النزوع که کتاب شایسته است !

صاحب ریاض آنچه را از ابن شهر آشوب نقل شده مورد اعتراض قرار داده و گفته در نسخه های چندیکه از معالم حاضر دارم کتاب قیس الانوار را بحارث ابن علی بن زهره نسبت داده و شکی نیست انتساب کتاب مزبور ناظر به اشتباهی است که در نسخ مزبوره آمده (۱)

و نیز نامبرده در اینکه ابن زهره شیخ اجازه ابن ادریس باشد تأمل کرده ممکن است علت تأمل نامبرده از این نقطه ی نظر باشد که معظم له در کتاب مزارعی سرائر مینویسد یکی از متأخران اصحاب ما در تصنیف خود مینویسد: تخم زراعت از هر کسی باشد زکات بر همان کس واجب است و ذیل این جمله مطالبی ایراد کرده تا گوید مشارالیه سید علوی ابوالمکارم بن زهره حلبی است که او را دیده و با یکدیگر مکاتبه داشتیم من در پاسخ یکی از نامه هایش اشتباهات او را وانمود کرده و او پوزشهایی آورده که بجا نبوده و اظهار داشته از شما توقع نداشتم با توجه باعتذاراتی که آورده اثر مرا مورد اعتراض قرار دهید آری سخن حق تلخ است و بر شنونده ی آن گران .

از جمله ذیل این اعتراض که زارع مانند غاصب دانه است هر گاه آنرا کشت کند زکات آن بر صاحب دانه واجب است نه بر غاصب !

(۱) در نسخه ای که سال ۱۳۵۳ بهمت مرحوم عباس اقبال آشتیانی طبع شده ابن زهره را بنام حمزه نام برده و دو کتاب مزبور را از آثار او دانسته و از حارث نام بدان نسب که صاحب ریاض نقل کرده نامی نبرده .

ابن ادریس پس از این اظهار داشته این چنین پوزشی از زشتترین معارضات و عجیب ترین تشبیهات است و همانا نظر من از ایرادی که باین زهره کردم این بود تا نامبرده کتاب خود را مورد مطالعه قرار دهد و مخصوصاً در باره ی مسئلہ ی مزبور تجدید نظر کند و پیش از آنکہ رحلت نماید مسئلہ ی مورد بحث را تغییر دهد مبدا مسئلہ بصورت اولی خود باقی بماند و پس از رحلتش دیگری آنرا مورد انتقاد قرار دهد و خدا میداند نظر باینکہ مسئلہ را بطوریکہ او استنباط کرده برخلاف رویہ ی اهل بیت یافتیم و محض شفقت و مہربانی باو چنین اعتراضی نمودم تا آنجا کہ گوید تصادفاً معظم لہ بہ پیشنهاد من ترتیب اثری نداد و مسئلہ را از صورت اصلی خود تغییر نداد و در گذشت - انتہی

مؤلف گوید : از اعتراض نامبرده ثابت نمیشود ابن ادریس نظر مخالفت با ابن زهره داشته و شایستہ نیست کسیکہ این چنین قدم مخالفتی علیہ دیگری بردارد از او استجازه کرده باشد بلکہ باید گفت این موضوع ہر گاہ ارتباط روایتی بینہما را مستحکم نماید زیرا رویہ سابقان در چنین مواردی انتقاد بوده تا حق مطلب کاملاً ادا شود منافاتی با اصل استجازه نخواهد داشت .

علاوہ بر این ایراد ہائیکہ ابن ادریس بر جد بزرگوارش شیخ طوسی قدس سرہ وارد آورده بدرجات بیشتر از اعتراضاتی است کہ بر ابن زهره گرفتہ بنا بر این لازم است محمل صحیحی برای عمل چنین شخص بزرگی ترتیب داد .

از کتاب نظام الاقوال نقل شدہ ابوالمکارم حمزہ بن علی بن زهرہ حسینی (۱)

(۱) غایۃ الاختصار تألیف تاج الدین بن زهرہ ذیل خاندان اسحاقی حلب مینویسد آل زهرہ در حلب و اطراف آن مشہورند و از ایشانست ابوالمکارم حمزہ بن علی بن زهرہ کہ سیدی جلیل و بزرگی عظیم الشان و عالمی کامل و فاضلی مدرس و مصنفی مجتہد و از متنفذین سادات و نقباء حلب بودہ تصانیفی پسندیدہ و گفتاری مشہور دارد و کتب چندی تألیف کردہ قبرش در حلب در دامنہ ی کوه جوشن نزدیک مہمد حسین است مرقد او معروفست و نام و نسب او تا حضرت صادق و تاریخ رحلتش بر لوح مرقد او نوشته شدہ .

معروف به ابن زهره عالمی فاضل و متکلم و از اصحاب ما امامیه بوده آثاری دارد از جمله غنیة النزوع در اصول الدین و علم اصول و فروع و قبس الانوار فی نصرۃ العترة الاطهار .

ابن زهره در ماه مبارک رمضان سال ۵۱۱ (ثیا) هجری متولد شده و سال ۵۸۵ (ثفه) هجری رحلت کرده .

برادر زاده اش محمد بن عبدالله بن علی بن زهره و محمد بن ادریس از او روایت میکرده اند - انتهى

از تاریخ ابن کثیر شامی نقل شده سال ۵۰۷ هجری که صلاح الدین ایوبی از کار مصر آسوده شد و آنجا را بتصرف خود در آورد تصمیم گرفت تا شهرهای شام را متصرف شود از آنجا بطرف حلب آمده و در پشت شهر حلب لشکر خود را آماده باش داده والی حلب از لشکر صلاح الدین بیمناک شد و مردم حلب را بکارزار با او دعوت کرد و اظهار دوستی و همراهی با آنان را نمود و ضمناً برای اینکه شهرش بدست دشمن نیفتد بسختی گریست و مردم را برای مبارزه با دشمن تهییج کرد و با تمام مردم شهر پیمان استوار کرد و افضیان حلب بمنظور پشتیبانی از او شرائطی باوی در میان گذاردند از جمله اجازه دهد تا در اذان حی علی خیر العمل بگویند و عقد و نکاحشان را بعهدهی شریف طاهر ابوالمکارم حمزة بن زهره حسینی که پیشوای شیعیان حلب بوده در آورد! (۱)

والی شرائطی را که نامبردگان نمودند پذیرفت!

(۳۵) سید حیدر فرزند علی عبیدی حسین آملی .

آملی از بزرگان دانشمندان ظاهر و باطن و اعلام ایندو رشتهی مهم بوده ابن جمهور احسائی که خود فقیهی عارف و مشهور بوده معظم له را بعنوان سید علامه‌ی متأخر و صاحب کشف حقیقی معرفی میکند .

(۱) پیش از این از نظام الاقوال نقل کرد ابن زهره سال ۵۱۱ متولد شده بنا بر این

چگونه در ۵۰۷ پیشوای شیعیان حلب بوده .

نامبرده اصلاً از مردم آمل طبرستان است .

و فیات الاعیان مینویسد : آمل با همزه‌ی ممدوده و میم مضمومه شهر بزرگی است از طبرستان .

تلخیص الآثار مینویسد : آمل شهر مشهوریست و مردم آن حد اکثر شیعه هستند آملی در حله و بغداد نشوونما کرده و در این دو شهر هنگامیکه زیارت ائمه عراق مشرف بوده بمصاحبت شیخ فخرالدین فرزند علامه‌ی حلی و ملا نصیر الدین کاشانی معروف به حلی مفتخر بوده و بنا بتقاضای فخرالدین رساله‌ی رافعة الخلاف فی وجه سکوت امیر المؤمنین عن الاختلاف را تألیف کرده است . آملی علاوه بر کتاب مزبور کتب دیگری تألیف کرده از جمله الکشکول فی بیان ماجری علی آل الرسول چنانچه در شرح احوال علامه بدان اشاره کردیم . دیگری تفسیرهای چهارگانه اوست که برای قرآن مجید تألیف کرده و تفسیر چهارمی را مطابق با اصطلاحات اهل ذوق و تأویل تألیف نموده و مخصوصاً متعرض است نسبت این تفسیر با تفاسیر سه‌گانه دیگر برابر با خود قرآن کریم است نسبت بتوراة و انجیل و زبور ، دیگر جامع الحقائق ، امثلة التوحید، رساله امامت رساله‌ی الارکان فی فروع شرایع اهل الایمان بمذاق کل من ارباب الشریعة و العرفان جامع الاسرار و منبع الانوار ، شرح الفصوص موسوم به نص النصوص ، بطوریکه از مجالس المؤمنین استفاده میشود سبک آملی در شرح مزبور آنستکه رویه‌های محیی‌الدین عربی را مورد اعتراض قرار داده همچنین اعتقادات برخلاف حقیقت سایر شارحان را رد کرده تنها در مسئله‌ی وحدة وجود با آنان موافقت نموده است (۱)

(۱) صدر المتألهین در اسفار فرموده وجود دارای سه مصداق است یکی وجودیکه ازهر ماهیت و تعینی خالص است و اصولاً تعلق ذاتی و ارتباطی بغير ذات خود ندارد و مقید به قیدی نمیشود و عرفاً آنرا هویت غیبیه و غیب مطلق و ذات احدیت می نامند و بطور کلی علم از درک ذات او عاجز است و ممکن است از آنجا که اثر وجود اند و محدودند بغير محدود دست

ندارند دیگری وجودیکه متعلق بغیر است از قبیل ملائکه و ارواح انسانیه و افلاك و عناصر چهارگانه و حیوانات و نباتات و معادن و کلیه ممکنات که مقرون بماهیاتند.

سوم وجود منبسط مطلق یعنی وجودیکه تمام ماهیات ممکنه را فرا گرفته و در حدها خود مقید بهیچ تعینی نیست و قابل تعین بهر حدی و ماهیتی هست و در عین یگانگی و سنخ ظهور و نورینی که دارد متعدد بتعدد موجودات و در خارج متحد با ماهیات است چنانچه با قدیم زمانی قدیم است و با حادث حادث و با معقول معقول و با محسوس محسوس تا آنجا که گوید فی السم سم و فی التریاق تریاق با جوهر جوهر با عرض عرض و از این وجود تعبیر بفیض مقدس و نفس الرحمن و حق مخلوق به واصل عالم و فلك حیوت و امثال اینها تعبیر کرده اند و این وجود بحقیقت عین موجودات محدود است ایکن بحسب شمول و اطلاق این وجود و تقید آن موجودات دوئیت دارند چنانچه صوت انسانی با قطع انسانی با قطع نظر از تعینش بهر یک از کلمات غیر آنست بوصف تعینش بتعین هر کلمه مخصوصه اگر چه بحسب ذات هر کلمه عین صوت است بنا بر این فرق وجود دوم و سوم با اطلاق و تقید است و بمناسبت اینکه بر قسم اول و سوم لفظ مطلق اطلاق میشود موجبات اشتباه را بر وجود آورده و گمان کرده اند مراد عرفاً اینست و جود یکه عین ذات مقدس خداوند است همانا وجود لابشرط در حد ذات خود از کلیه قیود و ماهیات امکانیه است که قابل اتصاف و اتحاد بهر قیدی و باهر ماهیتی است و این گمان باطل و خیال فاسدی است زیرا خود آنها به تقسیم مزبور قائل اند و مراد از وجود مطلق که بر خدا اطلاق میکنند وجودی است که در ذات خود هیچ قیدی ندارد و محدود بحدی نیست که آنرا اطلاق سلبی گویند و مراد از سلبی جمله تعینات و حدود است چنانچه گفته اند الوجود الحق هو الله تعالی والوجود المطابق فیضه و فعله والوجود المقید اثره یعنی وجود صرف که اصولاً محدود بحدی نیست و وجود حق متعال است و وجودی که ذاتاً دارای قیدی نیست و قابل است مقرون بهر ماهیتی باشد فیض و فعل خداوند است و وجود مقید بماهیت اثر فیض خداست

مطلق الذاتی که او دارنده اشیاستی هستی اشیا از آن یکتای بیهمتاستی

مطلق از اطلاق و تقید است و پاک از چند و چون

نی بشرط شیء قائم نی بشرط لاستی

از جمله اظهارات آملی ذیل فرق بین اعتقاد اشاعره و اهل کشف در حسن و قبح مینویسد: برخی پنداشته‌اند همچنانکه اشاعره حسن و قبح اشیا را بخدا نسبت میدهند و میگویند فاعلی جز خدا نیست اهل کشف همچنین اعتقادی را دارند، و حال آنکه این اظهاریه غلط است ممکن است تشابهی در الفاظ این دو دسته باشد لیکن از جهت معنی بهیچوجه قابل مقایسه نمیباشند زیرا اشاعره با توجه باظهارات بر خلافی که مینمایند مردودند و از شرک خفی بخدا عاری نخواهند بود و تنها با توجه نمیباشند بلکه علاوه بر او بفاعل دیگری که کمال استقلال را داراست قائلند و در عالم وجود بمقام توحید نائل نگردیده‌اند تا جمال حق را با دیده‌ی باطن خود مشاهده نمایند بخلاف اهل حال که آنان جز خدا دیگر را مستقل در کار نمیدانند و مراتب توحید را معترفند شاعری گوید:

قومی نه ز ظاهر و ز باطن آگاه وانکه ز جهالت بضالت گمراه
مستغرق شر کند حقیقت گویند لافاعل اصلاً ببدأ غیر الله (۱)

(۱) مؤلف در حاشیه مینویسد نظیر بیانیه آملی، مناظره ایست که خواجه افضل الدین ترک که از اعظام الهیون عصر خود بوده با میرزا مخدوم شریفی و ملا میرزا جان باغنوی و ابو حامد نصر البیان شیرازی که از قاضیان بوده نموده و خواجه آنان را در مجالس چندی ملزم و بیچاره ساخته بالاخره تصمیم گرفته ویرا بایراد مطلبی از پای در آورند اظهار داشتند با اینکه شما از حقیقت اظهارات صوفیه با خبرید آنان در مسئله خلق اعمال که از اهم مسائل است با اشاعره که اهل سنت‌اند موافقت دارند و با شما مخالفند زیرا هر دو دسته افعال عباد را فعل خدا میدانند و میگویند لا مؤثر فی الوجود الا الله خواجه فوراً اظهار داشت اظهاریه شما برخلاف است و حال آنکه صوفیه با شیعه موافقت دارند زیرا هر دو میگویند فعل عبد مابین با خود عبد نیست و صادر از غیر او نمیباشد با این تفاوت که صوفیه این نظریه را از آن جهت ایراد میکنند که قائل به وحدت وجود اند و در نظر شهود مابینی نمی بینند و با اصطلاح سالبه منتفی با تنفاه موضوع است.

آملی در اثر ارزنده‌ی خود جامع الاسرار (۱) مینویسد: من از آغاز جوانی بلکه از موقعیکه بحد تمییز رسیدم تا باین زمان بتحصیل معارف حقه پرداختم و برای بدست آوردن آنها از طریقه‌ی اجداد طاهرین وائمه معصومین علیهم السلام خود استفاده می‌کردم بدیهی است معارف مزبوره در ظاهر شریعت شیعه امامیه و در باطن حقیقتی از حقایق صوفیه است پس از عنایت حضرت پروردگاری بمرتبهای توفیق یافتم که توانستم سخنان این دو طایفه را با یکدیگر پیوند دهم و با هم تطبیق نمایم بالاخره بمنظور خود رسیده و حقیقت مطالب هر دو طائفه را بدست آوردم و کاملاً بمطالب عالی‌ی آنان دست پیدا کردم و بخواست خدا جامع شریعت و طریقت و حاوی ظاهر و باطن گردیده و بمقام استقامت و تمکین نائل آمده و در کمال مباحات اظهار میداشته از ارباب یقین چه کسی بمرتبه‌ی من رسیده الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله .

فاستجمعت منذرأتك العین اهوائی

كانت لقلبي اهواء مفرقة

و صرت مولی الوری از صرت مولائی

فصار یحسدنی من كنت احسده

عقدا بذكرك یا دینی و دنیائی

ترکت للناس دنیا هم و دینهم

در دلم خواهشهای مختلفی پیدا میشد و مرا هدواره سرگرم میداشتند و از آن ساعت که دیده‌ام عشق ترا مشاهده کرد از همه آنها چشم برداشتم آنهنگام بود آنانکه مورد حسادت من بودند بچشم حسادت بمن می‌نگریستند و من از آن

(۱) مؤلف در حاشیه نوشته از جامع الاسرار نامبرده نقل کرده آملی مینویسد شیعه

و صوفی دو اسم متغایر و موضوع برای معنای واحد اند بنابراین اگر کسی اعتراض کرده

بگوید ظاهراً صوفیه از طریقه اهل سنت و قواعد ایشان پیروی میکنند خواهیم گفت صوفیه مانند شیعه دارای فرقه‌های مختلفی هستند و ناجی آنها مردمی هستند که اسرار پیغمبر و ائمه را دارا بوده و در ظاهر و باطن از آنان پیروی میکنند و به آنان ایمان آورده‌اند و من معتقدم در میان صوفیه تنها گروه نقشبندیه سنی هستند زیرا کرسی نامه آنان به بوبکر خلیفه‌ی اول میرسد.

موقع که ترا به آقائی خود برگزیدم آقای همه گردیدم دین و دنیای مردم را که جز لغلغه زبان و خواهشهای نفسانی نبود برای خود آنها گذاردم و پیوندم را با تو که دین و دنیای منی استوار ساختم .

بدیهی است آنچه را گفتم ادعا نبوده و قصد خودنمایی نداشتم بلکه خواستم با یاد آوری آنها از نعمتهای خدا و عنایاتیکه بمن ارزانی داشته سپاسگزاری نماید که فرموده و اما بنعمة ربك فحدث و دیگران را تشویق کنم که فرموده فذكر فان الذكري تنفع المؤمنین در عین حال هر اندازه از این موضوعات در این کتاب و امثال آن بنگارم و چند برابر آنرا متذکر شوم باز هم باندازه ذره از کوه یا قطره‌ای از دریا نگفته‌ام زیرا نعمتهای حضرت پروردگار بیش از آنست که بشماره آید و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها .

صاحب مجالس المؤمنین از شرح فص شعبی او نقل کرده آهلی بمناسبت رد اعتقاد معتزلیها که میگویند عاصی پیش از توبه معاقب است پس از آنکه از مرام معتزلی یشتیبانی کرده و عقیده آنها را با کلمات اهل حال تقویت نموده مینویسد : از این شیخ که پیشوای موحدانست در شگفتم زیرا او ادعا میکند اعتقاد او هیولای اعتقاداتست در عین حال عمر و وزید را در اعتقادشان مورد مذمت و نکوهش قرار میدهد و از افعال و احکام و احوالشان ایراد میگیرد با اینکه خود پیش از این به برهان ثابت کرده که مقر و منکر در کلیه صوری که مورد توجه قرار بگیرد خود اوست و لا غیر - انتهى

قطب الدین حیدر از سادات جلیل القدر موسوی و از مردم تون بوده (۱)

(۱) قطب الدین حیدر بن جلال الدین تونی از عرفاه بنام اوائل قرن هفتم هجری بوده شیخ عطار در کوچکی بحضور وی رسیده و از انفاش زکیه اش بهره مند شد معظم له پیشوای عرفای حیدری مسلک است که جنگ حیدری و نعمتی ضرب المثل معروفست ریاض السیاحه نوشته آنجناب جامع علوم ظاهری و باطنی بوده و در فنون صوری و معنوی کسی با آنجناب

قطب الدین عارفی است موحد و نسب او بہ عبید اللہ بن موسی بن جعفر منتهی می شود .

صاحب مجالس المؤمنین از سید حیدر آملی ذیل فص داودی نقل کرده معظم له بمناسبتی مینویسد همانا آہن مانند مومی در دست قطب الدین نرم میشود! و همونوشته هنگامیکہ سید بعزم زیارت مرقد حضرت امیر علیہ السلام عزیمت کردہ بود در آنجا در برابر مرقد مطہر و روضہ ی مبارکہ سنگی بود سید بزرگواری مدت ہفت شبانہ روز بدون آنکہ غذائی بخورد در آنجایی ایستاد و اذن دخول میخواست شب ہشتم صدای عظیمی از روضہ مبارکہ کہ بگوش ہمہی مردم رسید چنانچہ از بیم آنصدا پنداشتند قیامت پیا شدہ گویند آنصدا فریاد زد « ادر کوا ولدی حیدر » فرزندم حیدر را دریابید . مردم حسب الامر در صدد جستجو بر آمدہ تا در کنار آنسنگ بوی رسیدہ سید را بدانحال مشاهده کردہ در تعظیم و احترام او بیش از اندازہ کوشیدند!

کرامات و نوادراحوال این بزرگواری بسیار است و این مختصر گنجایش تمام احوال او را ندارد! (۱).

فخر الدین حیدر بن علی بن ابی علی محمد بن ابراہیم بیہقی فاضلی محقق

برابری نمی نمود چنانچہ شاہ سنجان این رباعی را در ستایش او گفتہ

رندی دیدم نشسته بر خنک زمین نہ کفر و نہ اسلام و نہ دنیا و نہ دین

نی حق نہ حقیقت نہ طریقت نہ یقین اندر دو جهان کرا بود زہرہ این

آنجناب در زمان الناصر باللہ عباسی سال ۶۱۸ ہجری وفات یافتہ و سلسلہی او بحکم نویسنده فوق با چند واسطہ بہ ابراہیم ادم و از او بحضرت باقر (ع) می پیوستہ مزارش در شہر تربت است کہ محل نامبرده بنام تربت حیدریہ خوانندہ شدہ .

(۱) دولتشاہ ذیل احوال شیخ عطار مینویسد پدر نامبرده ابراہیم بن اسحاق از مریدان

قطب الدین حیدر بودہ و شیخ عطار حیدری نامہ را در ایام شباب بہ قلم آوردہ چون در روزگار صبا بودہ ہر چند بہ سخنہای شیخ مانند نیست اما بتحقیق سخن شیخ است بعضی

بوده فخر الدین فرزند بزرگوار علامه حلی رساله نیت را بخاطر او تألیف کرده (۱).

(بخش دوم)

در این بخش که با حرف حاء شروع میشود بشرح حال دانشمندان دیگر از شیعه و سنی اشاره میکنیم و از خدا توفیق انجام آنرا میخواهیم .
(۳۶) ابو عبدالرحمن حاتم : بن عنوان بلخی ملقب به اصم !
 قشیری در رساله خود می نویسد از استاد ابو علی دقاق شنیدم می گفت روزی زنی نزد حاتم آمد و مسئله ای از وی پرسید در آن هنگام صدائی از او خارج شد زن از این پیش آمد شرمنده شد ، حاتم برای آنکه آثرن بیش از این خجالت زده نشود خود را بگری زده گفت بلندتر بگو ، زن متوجه شد نامبرده

میگویند حیدریان آن نظم را بشیخ بسته اند و آن اعتقاد غلط است

اما قطب الدین حیدر از ابدال بوده و مجذوب مطلق ، محققان معتقد حیدر اند مرد صاحب باطن و اهل ریاضت بوده و یکصد و ده سال عمر داشته بعضی گویند یکصد و چهل سال عمر یافته و از نژاد خاقان ترکستانست و پدر او سالور خان نام بوده قطب الدین مجذوب از مادر متولد شده و کرامات و مقامات او مشهور است و در تاریخ ۵۹۷ یا ۶۰۲ رحلت کرده .

(۱) امل الامل مینویسد نامبرده فاضلی جلیل بوده شیخ فخر الدین حلی در آغاز رساله نیت مینویسد بقول محمد بن الحسن بن المطهر هذه الرسالة الفخرية في معرفة النية حررتها بالتماس اعز الناس علي واكرمهم لدى وهو صاحب المعظم الزاهد العابد الورع العالم الفاضل الكامل المحقق كهف الحجاج و الحرمین الحجاجی فخر الملة و الحق والدين حيدر بن السعيد المرحوم شرف الدين علي بن ابي علي محمد بن ابراهيم البيهقي ، تاريخ فوتش معلوم نیست .

کر است و آواز نابهنگام او را نشنیده از آن روز به بعد بگری معروف شد!
حاتم اصم از بزرگان عرفا و اربابان ذوق و عرفان بشمار می آمد و سخنان نامبرده
در جامعه آنروز ارزش فوق العاده ای داشت!

حاتم در روزگار خلافت معتصم عباسی و زمامداران پس از وی میزیسته
و معاصر با شقیق بلخی و دیگران بوده و احمد بن خضرویه که از مشایخ بزرگ
خراسان بوده از شاگردان و بار یافتگان وی بوده (۱).

حاتم در حدود ۲۳۷ (لرذ) چنانچه تاریخ اخبار البشر متعرض است در
خراسان وفات یافته (۲).

حاتم کلمات و حکایات طریفه ای دارد که متفنان در رسالات خود یاد
کرده اند از جمله در برخی از اخبار و سیر مینویسند: از وی پرسیدند بچه
وسیله از نعمت حکمت برخوردار شدی؟! پاسخ داد «بخلو البطن و سخاء النفس
و سهر اللیالی» بگرسنگی و از خود گذشتگی و بیدار خوابی شبها!

در یکی از مدارك معتبره نوشته موقعیکه حاتم بمراتبی از علم و تقوا فائل
گردیده بود یکی از وی پرسید چرا در مسجد جامع همنشین با ما نمیکنی؟!
پاسخ داد «لا یجلس فی الجامع الا جامع او جاهل و لست بجامع و لا احب ان اکون
جاهلا» در جامع کسی می نشیند که جامع باشد (یعنی مراتب کمال را دارا

(۱) ابو حامد احمد بن خضرویه بفتح خاء و سکون ضاد و ضم راء و سکون و او و فحاجات
نوشته از بزرگان مشایخ خراسان و بصحبت ابوتراب نخشبی و حاتم اصم و ابراهیم انهم و بو
حفص حداد و بایزید رسیده از سخنان اوست امت نفسك حتی تحببها خود را بمیران تازه
شوی و گفته است الطريق واضح راه روشن است و الحق لائح حق اشکار است و الداعی
قد اسمع خواننده شنوائنده فما التحیر بعد هذا الامن العمی بنابراین حیرت زدگی دلیل بر
کوری است احمد سال ۲۴۰ وفات یافت مرقدش در بلخ است.

(۲) نفحات نوشته رحلت وی در واشجرد از نواحی بلخ در سال مزبور اتفاق

باشد که هر کس هر گونه نیازی داشته باشد دوا سازد (یا جاهل) که مقام
مجد را محترم نداند و بوظیفه‌ی عبادی خود عمل ننماید (و من نه جامع و نه
میخواهم نادان باشم !

از گفتار عارفانه اوست أَلزَم بِيَتَكَ گوشه نشین باش و حلیف منزل خودت
فان أردت الصاحب فالله يكفيك اگر مصاحبی میخواهی خدا بهترین مصاحب است
و ان أردت الرفيق فرفيقك يكفيانك و اگر رفیقی میخواهی دو فرشته‌ی موکل
کافی بحال تو اند و القرآن يونسك و اگر انیسی میخواهی قرآن مونس تست
و ذكر الموت يعظك و یادمرگ هم تو را پند میدهد .

مؤلف گوید چند شعر ذیل که سروده‌ی علی بن قاسم است مناسب باین مقام است!

ترکت الانس بالانس فما فی الانس من انس

واقبلت علی القرآن در سا ایما درس

عی یؤنسنی ذاک اذا استوحشت من رمسی

مردم را بمردم وا گذاشتم زیرا میدانستم بهیچوجه شایستگی انس و علاقده را
ندارند و قرآن کریم که بهترین کتب درسی است کتاب خود قرار دادم و نظرم
این بود تا این کتاب مقدس در تنگنایی گور انیس من باشد !

از گفتار اوست : العجلة من الشيطان الافی خمس شتابزدگی از اهریمن
است مگر در پنج چیز اطعام الطعام اذا حضر الضیف غذا دادن هنگامیکه میهمان
وارد شود و تجهیز المیت ادامات حرکت دادن آدمی را چون بمیرد و تزویج
البکر اذا ادركت بشوهر دادن دختر موقعیکه بلوغ برسد و قضاء الدین اذا وجب
پرداخت وام موقعیکه زمان پرداختش برسد و التوبة من الذنب اذا اذنب توبه
کردن از گناه هنگامیکه مرتکب گناه شوی آری تمام این دستورات از مقامات
شریعت اتخاذ شده و شایسته اند

قشیری (از حامد لفاف) نقل کرده هر بامداد شیطان از من میپرسد چه
 میخوری و چه میپوشی و کجا آرام میگیری؟! میگویم از خوراک مرگ میخورم
 و کفن میپوشم و در قبر آرام میگیرم .
 او گفته کسیکه میخواهد به آئین ما بگردد باید چهار خصالت از مرگ را
 در خود بوجود آورد مرگ ایض یعنی گرسنگی مرگ اسود تحمل آزار خلاق
 مرگ احمر جهاد بانفس و مخالفت با هوا مرگ اخضر ژنده پوشی و وصله
 بر وصله زدن (۱) .

(۱) مرحوم حاج ملا هادی سبزواری قدس در پاسخ پرسش مرحوم میرزا بابای گرگانی

که از متوفات اربعه پرسیده میفرماید

در ریاضات با شروط رساد	موت ایض که هست جوع و عطش
در احادیث عالی الاسناد	این سجایی است بمطر الحکمه
عکس البطنه تمیت فؤاد	ایضاص و صفا همی آرد
در زنی چون دراعه زهاد	موت اخضر مرقع اندوزیست
گشته مروی از سید زهاد	مرقه مدرعه و استجیبی
که قناعت کنوز ایس نفاذ	سبزیش خرمی عیش بود
احتمال ملامت است و عناد	موت اسود که شد بلای سیاه
رو زقرآن بخوان باستشهاد	لا یخافون لومة لائم
باشد اینجا خلاف نفس و جهاد	موت احمر که رنگ خون آرد
آمدیم آن نبی ز بعد جهاد	گفت ز اصغر بسوی اکبر باز

مرحوم حاج ملا هادی از مفاخر شیعه و حکماء بنام قرن سیزدهم هجری و راد مرد

شریفی است که یک جهان خواهم به پهنای فلک ، تا بگویم وصف آنر شک ملک سال ۱۲۱۲
 مطابق با کلامه غریب در دار المؤمنین سبزواری متولد شده پدرش ملا مهدی واجدادش از اعیان
 آنسرزمین بوده اند مقدمات را در سبزواری فرا گرفته پس از آن به اصفهان رفته از محضر
 آخوند ملا اسماعیل حکیم و آخوند ملاهلی نوری و آقا محمد علی نجفی استفاده کرده پس

قشیری در موارد دیگر از وی نقل کرده لاتغتر بموضع صالح فلامکان اصلح من الجنة فلقى آدم عليه السلام فيها ملقى بمكان شايسته فریفته مشوزیر اهیچ محلی شایسته تر از بهشت نبود و حال آنکه آدم در آنجا آنچه را باید به بیند دید ولا تغتر بكثر العباد فان ابليس بعد طول تعبده لقی ملقى از بندگی فراوان فریفته مشو زیرا اهریمن پس از بندگی دراز دید آنچه را دید ولا تغتر بكثر العلم فان بلعام بن باعورا كان يحسن اسم الله الاعظم فانظر ماذا لقی از فراوانی دانش فریب مخور زیرا بلعم باعورا نام بزرگ خدا را درست میدانست اینک سر انجام او را بین ولا تغتر برؤية الصالحين فلا شخص اكبر من المصطفى لم ينتفع بلقائه اقاربه و اعدائه از دیدار نیکو کاران شاد مشو زیرا کسی بزرگتر از پیغمبر خدا نبود که دوستان و دشمنانش از دیدار او بهره مند نگردیدند!

(۳۷) ابوالحسن حازم بن محمد بن حسن بن محمد بن خلف بن حازم انصاری

از آن بمشهد مقدس هجرت کرده بقدریس اشتغال داشته بعد از آن بسبزوار آمده از آنجا بمراه خانواده اش بمکه مکرمه رفته در مراجعت بطرف کرمان رعبار شده مدت سه سال بمعاونت خادم مدرسه ملا محمد عارف بکارهای طلاب مدرسه اشتغال میورزد در همین اوقات بتوسط بزرگی که در همان مدرسه زیست داشته بمقامات عالیه ی طریقت نائل می آید در مراجعت مسند تدریس را در سبزوار میگشاید و تشنگان حکمت را با بیانات الهیه خود سیراب میسازد و با وضع ساده منحصر بفردی زندگی میکرده و شاگردانی که هر يك بزرگ عهد بودند پرورش داده و کتبی از او بیادگار است از قبیل شرح منظومه منطق و حکمت اسرار الحکم نبراس دیوان غزلیات و امثال اینها شرح حال او مجزا در رساله های چندی از جمله شرح حال او که بتوسط نواده اش جناب آقای حاج شیخ ولی الله اسراری که از اعلام عصر حاضر سبزوارند تألیف شده مرحوم حاجی در ۲۵ ماه ذی قعدة سال ۱۲۸۹ در سن ۷۸ سالگی رحلت فرموده مزارش در سبزوار مزور است .

قرطاجنی (۱) ملقب به هنیء الدین .

قرطاجنی از پیشوایان علم نحو و استاد بلاغت در عصر خود بوده .
صاحب بغیه از ابو حیان اندلسی نقل کرده قرطاجنی در نظم و نثر و فنون
نحو و لغت و عروض و علم بیان یکتای روزگار خود بوده .

قرطاجنی از مشایخی که عددشان نزدیک به هزار نفر اند روایت میکرده
ابو حیان و محمد بن رشید از او روایت میکرده اند .

ابن رشید در سفر نامه اش او را بعنوان حبر البلاغاء و بحر الادباء ستوده
و افزوده در جرح و تعدیل فنون معموله گزیدگی خاصی داشت و موضوعاتی را
که تأسیس میکرد در نهایت سلاست و آراستگی بود و ما با آنهمه از دانشمندان
که ملاقات کرده ایم هیچیک را پیایده ی جامعیت او ندیده ایم در علم نحو کلیه ی
مسائل مربوط به آنرا فرا گرفته بود و در رشته ی بیان آنچه نقل میگرد
و آنچه را خود ابداع می نمود در کمال استواری بود و در علم بلاغت دریای پهناوری
بود و در این رشته مسند امارت شرق و غرب را بعهدده داشت و در حفظ لغات عرب
و اشعار و اخبار آنها تمام روایاتش را حاضر الذهن بود علاوه بر آنها آثاری
در کمال زیبایی و آراستگی و خطی در نهایت پاکیزگی داشت در علوم عقلی
توانائیش بیشتر از فنون نقلی بود .

آثار چندی از او باقی مانده از جمله سراج البلاغاء در فن بلاغت و کتاب
در قوافی و قصیده ای بقافی میم در صنعت نحو !

بخشی از این قصیده را ابن هشام در کتاب مغنی ذیل مسئله ی زنبورید ایراد
کرده و ما تمام آنرا در طبقات کبری بضمیمه اشعار دیگری متعرض شده ایم (۲)

(۱) قرطاجنی بفتح قاف و سکون را وطاء همزه و الف وجیم مفتوحه منسوب به
قرطاجنه ی اندلس است .

(۲) ابن هشام در بحث از این تحت عنوان مسئله مینویسد عرب میگوید قد کنت اظن
ان المغرب اشد لسهمة من الزنبور فاذا هو علی برخی گفته اند فاذا هو اياها این مسئله بنام

مسئلہ زنبوریہ شہرت دارد و همین مسئلہ موجبات اختلاف بین کسائی و سیبویہ را بوجود آورد گویند هنگامیکہ سیبویہ وارد بر برامکہ شد یحیی بن خالد خواست گفتگوئی بین سیبویہ و کسائی بوجود آورد تا در نتیجہ پایہ علمی ہر دو را آزمایش کردہ باشد روزی را برای این موضوع تعیین کرد پیش از آنکہ کسائی حضور بہرساند فراء و خلف کہ از شاگردان کسائی بودند بحضور سیبویہ رسیدہ نخست خلف مسئلہ ی پرسیدہ سیبویہ پاسخ داد گفت اشتباہ کردی دوبارہ و سہ بارہ پرسید سیبویہ پاسخ داد خلف اظہار داشت اشتباہ کردی سیبویہ گفت اینگونه کہ تو سخن میگوئی کمال بی ادبی است فراپیش آمدہ اظہار داشت نامبرودہ آتشین مزاج و عجول است لیکن چہ میگوئی در ہؤلہ ابون و مررت باین و همچنین چہ میگوئی در وایت و اویت سیبویہ پاسخ داد فرا گفت اندکی فکر کن سیبویہ ناراحت شدہ اظہار داشت از این بہ بعد تا پس از حضور استادان با شما سخن نخواہم گفت در اینموقع کسائی وارد شدہ گفت تو از من سؤال میکنی یا من از تو سؤال کنم سیبویہ کہ آزادی بی نظری بود گفت تو از من پرس کسائی مسئلہی زنبوریہ را مطرح کرد و پرسید چگونه بخوانیم فاذا هو ہی اوفاذا هوایاها سیبویہ گفت فاذا هو ہی کہ حالت رفعی است بخوانیم و حالت نصبی آن درست نیست و نظیر آنرا از قبیل خرجت فاذا عبد اللہ القائم بالرفع بالانصب پاسخ داد ہمہ این مثالها را باید بہ رفع خواند کسائی گفت برخلاف انتظار تو عرب امثال این جملات را بر رفع و نصب ہر دو میخوانند یحیی گفت شما ہر دو بزرگ شہر خود ہستید و اینکہ کہ اختلاف کردہ اید حاکم بین شما کہ خواهد بود کسائی گفت عربہائیکہ در بارگاہند از مردم بصرہ و کوفہ سخن شنیدہ اند اکنون آنرا حاضر کن تا بین ما حکومت بحق نماید یحیی و جعفر کسائی را تحسین کردند نامبردگان را حاضر کردہ موافق بارای کسائی حکومت کردند سیبویہ شرمندہ شد یحیی دہ ہزار درہم بوی جایزہ داد سیبویہ پس از این قضیہ بہ شیراز کہ موطن اصلیش بودہ رفت و همانجا بود تا رحلت کرد برخی گویند حق با سیبویہ بود و بہ عربہا رشوہ دادہ بودند بعضی گویند نامبردگان از موقعیت کسائی نزد عارون باخبر بودند ناچار برفع او حکومت کردند دیگران گفتند نامبردگان اظہار

حازم سال ۶۰۸ (حنح) هجری متولد شده و در شب شنبه بیست و چهارم
رمضان سال ۶۸۴ (خفد) وفات یافته از اشعار اوست :

من قال حسبی من الوری بشر فحسبی الله حسبی الله

داشتند حق با کسائی است لیکن قدرت گویائی به نصب را نداشتند سیبویه که از حقیقت مطلب
باخبر بوده به یحیی گفت به آنان دستور بده تا بدین شیوه تلفظ کنند زیرا ابدهی است
آنان نیروی تلفظ به نصب را ندارند .

نا آنجا که ابن هشام مینویسد امام ادیب ابو الحسن حازم بن محمد انصاری مغربی
در منظومه ی نحو خود بدین مسئله اشاره کرده و گوید :

والعرب قد تحذف الاخبار بعد اذا	اذا عنت فجأة الامر الذي دعما
و ربما نصبوا بالحال بعد اذا	و بعدما رفعوا من بعد ها ربما
فان توالی ضمیران اکتسی بهما	وجه الحقیقة من اشکاله غمما
لذاک اعیت علی الافهام مسئله	اعدت الی سیبویه الحنف والنمما
قد كانت العقب العوجاء احبها	قدما اشد من الزنبور وقع حما
و فی الجواب علیها هل اذا هو هی	او هل اذا هو اياها قد اختصما
و خطاء ابن زیاد و ابن حمزة فی	ما قال فیها ابا بشر وقد ظلمما
و غاظ عمروا علی فی حکومته	یا لیته لم یکن فی امره حکما
کنیظ عمرو علیاً فی حکومته	یا لیتد لم یکن فی امره حکما
و فجع ابن زیاد کل منتجب	من اهله اذ غدا منه یفیض دما
کنجمه بن زیاد کل منتجب	من اهله اذ غدا منه یفیض دما
و اصبحت بعده الانفاس باکیه	فی کل طرس کدمع سح وانسجما
ولیس یخلو امره من حاد اضم	لولا التناقس فی الدنیا لما اضمما
و الغبن فی العلم اشجی محنة علمت	و ابرح الناس شجوا عالم هضمما

شمنی گوید این قصیده را حازم در ستایش ملک منصور پادشاه آفریقا سروده و تمام
ابواب نحو را در آن گنجانیده مطلع آن اینست .

الحمد لله معلى قدر من علما وجاعل العقل فى سبيل الهدى علما الخ

کم آیه لالده شاهدته بانه لا اله الا هو

هر کس از میان مردم بگوید من برای انجام حوائج تو کافی هستم بدیهی است او بشر است و بینوا آری خدا کافی بحال منست بسیاری از نشانها گواه نیرومندی او هستند و شهادت میدهند که خدای جز او نیست .

ابوجعفر حازم رواسی : صاحب بغیه مینویسد نامبرده در فنون عربی استاد کوفیهها بوده و از شاگردان عیسی بن عمر بشمار می آید!

ابو جعفر بنقل از زبیدی کتابی بنام الجامع در افراد و جمع دارد!

(۳۸) ابوتمام حبیب بن اوس بن حرث بن قیس حاسمی طائمی عاملی شامی

بنا بتصریح عده از بزرگان از قبیل نجاشی در فهرست و علامه در خلاصه و شیخ حر عاملی در امل الامل از اجلاء شیعیان بوده .

در امل مینویسد ابوتمام از شیعیان جبل عامل شام بوده وعده ای از دانشمندان معتقد اند نامبرده از بهترین سراینندگان و بحتری از شاگردان اوست متنبی از این استاد و شاگرد در اشعار خود پیروی کرده و بسبک آنان شعر گفته ابو تمام در اشعار خود حکم و آداب بسیاری ایراد نموده و بیشتر جنبه ی اخلاقی را شیوه خود قرار داده و مدعی است که در این رشته شاعری پیاپی او نمیرسد در عین حال برخی شاگردش بحتری را از او برتر میدانند!

ابن رومی گفته بحتری در اشعاریکه در مدح و تشبیب گفته حداکثر لطائف ابن اوس را در اشعار خود سرقت نموده!

جاحظ صاحب کتاب الحیوان بمناسبتی نوشته ابو تمام طائمی که از رؤساء

رافضیه است چنین مرا حدیث کرد! و موضوع سرقت او را ایراد نمود!

از ابن غضائری نقل شده اظهار داشته نسخه کهنی که ممکن است در

روزگار ابوتمام نوشته شده بدستم آمد در آن قصیده ای بود که از ائمه ما تا

حضرت ابوجعفر ثانی که وی در عصر آنحضرت میزیسته و همان اوقات در گذشته

نام برده از ابن شهر آشوب در مناقبش نقل شده ابو تمام قصیده‌ای گفته و در آن بنام ائمه طاهرین تا حضرت ولی عصر علیه السلام اشاره کرده (۱).

از طبقات الادباء نقل شده ابو تمام اصلاً از مردم شام بوده و در روزگار جوانی در مصر میزیسته و در مسجد جامع به سقائی میپرداخته سپس بر اثر استعداد ذاتی با ادیبان همنشینی کرده و از آنان مراتب ادبی را فرا گرفته و به آموزش پرداخته!

ابو تمام آدمی بافهم و هوشمند بود و شعر را نیکو میگفت و پیوسته مورد نکوهش سرایندگان عصر خود بود در عین حال هیچگونه سستی در کارش بوجود نیامد تا مقام سرایندگی او پیاپی رسید که سروده‌هایش همه جا را پر کرد و آوازه اش همه محافل را بخود متوجه نمود.

معتصم عباسی در آن روزگار که در سامرا بود آوازه‌ای ویرا شنید بو تمام را بحضور خود طلبید بو تمام قصائد شیوایی در حق وی سرود و بجائزه‌های ارزنده‌ای از طرف او مفتخر آمد.

معتصم او را بر همه‌ی سرایندگان مقدم داشت و همان اوقات بو تمام به بغداد رفته و با ادیبان و دانشمندان معاشرت نموده.

و فیات الاعیان پس از آنکه نسب او را با هفده واسطه به یعرب بن قحطان رسانیده مینویسد بو تمام در دیباچه لفظش و سروده خالصش و اسلوب زیبائی که رعایت کرده یکتای روزگار خود بوده.

بو تمام کتاب حماسه‌ای دارد که فراوانی علمی و استواری معرفت و حسن اختیار او را ثابت میکند و مجموعه‌ی دیگری دارد بنام فحول الشعراء در این مجموعه بنام عده‌ای از سرایندگان جاهلیت و مخضرمین (آنانکه نیمی از عمرشان را

(۱) هر گاه در ۲۳۱ وفات کرده باشد زمان وای عصر را که ۲۵۰ متولد شده اند ادراک نموده مگر آنکه بگوئیم نام آن حضرت را از آباء طاهرینش شنیده باشد ابن شهر آشوب در معالم نامبرده را جزء مقنون نام برده.

در جاہلیت و نیمی از آنرا در اسلام گذرانیده (و سراینندگان اسلامی اشاره کرده و کتابی از شعر سراینندگان که خود بر گزیده فراهم آورده .
 بو تمام حافظہی منحصر بفردی داشت کہ شاعر دیگری بیایہی او نمیرسید
 بو تمام چہارده ہزار ارجوزہ باستثناء قصائد و قطعات از حفظ داشت !
 بو تمام قصائدی در مدح خلفاء عصر میگفت و از ناحیہی آنان بجائزہ ہائی مفتخر می آمد و بگردش در شہر ہا میپرداخت .

بو تمام بنا بتقاضای زمان شہر ہای عربی مسافرت میکرد از جملہ ہنگامی در صدد رفتن بہ بصرہ بر آمدہمان وقت عبدالصمد بن معدل سراینندہ بصرہ در بصرہ موقعیتی داشت بمجردیکہ از خیال وی اطلاع یافت و دانست بدین زودی وارد بصرہ خواہد شد بدیہی است با ورود او مردم بوی اقبال خواہند کرد همچنانکہ ہمراہ شاگردان و پیروان خویش بود این اشعار را برای بو تمام فرستاد .
 انت بین اثنتین تبرز اللذ . . . اس و کلتاہما بوجہ مذال
 است تنفک راجیا لوصال من حبیب او طالبا لنوال
 ای ماء یبقی لوجہاک هذا بین ذل الہوا و ذل السوال

بمجردیکہ وارد بصرہ شدی بدیہی است بادو بیچارگی در میان مردم قرار خواہی گرفت و از دو حال بیرون نیست یا با دوست ملاقات خواہی کرد و یا بسؤال از این و آن مبتلا خواہی شد و بالاخرہ ہر نوع آبروئی کہ داشتہ باشی در بیچارگی ہوای نفس و ذلت سؤال خواہد ریخت .

بو تمام ہنگامیکہ اشعار پسر معدل را مورد مطالعہ قرار داد از قصد خود بازگشت و گفت آنچه از نتیجہ این اشعار بدست آمد ما را از آیندہ آن بی نیاز کرد! ما پیش از این نظیر این پیش آمد را ذیل احوال متنہی در حرف ہمزہ ایراد کردیم ! ہنگامیکہ ابو تمام ابودلف عجلہی را باقصیدہای بائیہ ایکہ بدین مطلع آغاز میشود .

علي مثلها من اربع و ملاعب اذيلت مصونات الدعوع السواكب

ستایش کردا و دلف آنرا پسندیدہ و پنجاہ ہزار درہم بوی جائزہ داد پس

از آن از قصیده‌ای که نامبرده در سوک محمد بن حمیدطوسی سروده بود سخن بمیان آورد ابو تمام پرسید مقصود امیر کدام قصیده‌است؟ پاسخ داد منظورم قصیده‌ی رائیه است که با اینمطلع آغاز میشود!

كذا فليجل الخطب وليفدح الامر
فليس لعين لم يفض مائها عذر
آنگاه بودلف افزود دوست میداشتم ایگاش اینچنین مرثیه را درباره‌ی من میسرودی! بو تمام اظهار احترام کرده گفت چنین نیست بلکه من و خاندانم فدای امیر باشیم من آرزو مندم پیش از شما پرونده حیاتم در نور دیده شود!
بودلف گفت بر استی میدانم کسیکه چنین مرثیه‌ی در سوک او گفتد شود هرگز نخواهد مرد!

در نگارشات مورخان دیده ام همه‌گی باتفاق اظهار داشتند هنگامیکه بو تمام خلیفه را با قصیده‌ی سینه‌اش ستایش کرد و باین بیت رسید .
اقدام عمرو فی سماحة حاتم
فی حلم احنف فی ذکاء ایاس
در پشت کاری مانند عمرو معد یکرب و در بخشش مانند حاتم و در برد باری مانند احنف و در هوشمندی مانند ایاس قاضی است (۱).

وزیر اظهار داشت خلیفه را بفر و مایگان و ستمگران تشبیه کرده ای!
بو تمام ساعتی سر بزیر انداخته سپس ایندو شعر را که همانجا سروده بود خواند!
لاتنکروا ضربی له من دونه
فالله قد ضرب الاقل لنوره
مثلا تعاطی بین کل الناس
مثلا من المشکوة والنبراس

از مثل سائری که در میان همه‌ی مردم مشهور است و من آنرا در مدح شما می‌بینم

(۱) گویند در روزگاردوری ایاس دو نفر عطر فروش و گوشت فروش در کنار یکدیگر کسب میکردند روزی عطر فروش نزد ایاس شکایت کرده که مبلغ مهمی از پولهای من مفقود شده و من به مسایه‌ی قصابم مظنونم قصاب انکار کرده ایاس دستور داد دو ظرف یکی آب جوش و دیگری آب سرد حاضر کرده بقصاب دستور داد پولهایش را که در اختیار دارد میان آبجوش ریختند بمجردیکه مقداری جوشید بوی عطر از آن ظرف به مشام رسید باین سبب معلوم شد عطار راست گفته پولها را از قصاب گرفته به عطار داده و ویرا مطابق با قانون شرع محکوم نمودند و مردم از زیرکی ایاس بشگفت آمدند .

بکار بردہ ام بچشم انکار نگاہ مکنید زیرا خدا ہم برای نورانیت خود مثل بر چراغ و فانوس آورده و زیر به خلیفہ گفت ہرچہ جایزہ بخواید باو بدہ زیرا او بیش ازچہل روز زیست نخواہد کرد برای اینکہ از بسیاری اندیشہای کہ پس از اعتراض من نمود دیدگان او را خون فرا گرفت بدیہی است کسیکہ اینہمہ ناراحت و مبتلای بہ اندیشہ شود بیش از چہل روز دوام نخواہد کرد۔
دیگری گوید وزیر بخلیفہ اظهار داشت ہر مقدار جایزہای کہ باو وعدہ دادہ ای بوی اعطا کن زیرا نام نیک او پایدار خواہد ماند و اوہم بیش ازپنج روز زندہ نخواہد ماند زیرا بوتمام در چنین هنگامی تمام اشعار عرب را از نظر گذرانید و توجہ کرد کہ آیا ممکن است راہ فراری پیدا کند چیزی بدست نیاورد ہمچنین از آثاریکہ از عرب باقی مانده چیزی بدست نیاورد تا اینکہ بہر آن متوسل شدہ سورہ ہارا مورد دقت قرار داد تا بہ سورہ نور رسید و مفر خود را از آیہ نور بدست آورد۔

بدیہی است کسیکہ اینہمہ دقت را با چنین وقت کمی بجای آورد اخلاط اربعہ اش (۱) سوختہ موجبات ہلاکت او بوجود خواہد آمد خلیفہ از ابوتمام پرسید چہ جایزہ ای میخواستہی؟! پاسخ داد استناداری موصل را در اختیار من در آور! خلیفہ خواستہی او را اجابت کرد! بوتمام بعنوان استناداری بموصل رفت و همان مدت را در آنجا زیست کرد تا وفات یافت (۲) سرودہای بوتمام بیوستہ غیر مرتب بود تا ابوبکر صولی آنہارا جمع آوری کردہ و برابر با حروف تہجی قرار داد پس از او علی بن حمزہ اصفہانی بجمع آوری آن اقدام کرد و اشعار او را بدون ترتیب حروف مطابق با انواع شعر قرار داد! ابوتمام سال ۱۹۰ (قص)

چند روزی شوند باہم خوش
جان شیرین برآید از قالب

اخلاط اربعہ: سودا، صفرا، بلغم، خون۔

(۱) چہار طبع مخالف سرکش
چون یکی زان چہار شد غالب

(۲) بعضی گویند معتصم حکومت موصل را بجایزہ قصیدہ ایکہ در فتح عموریہ کہ سال

۲۲۳ اتفاق افتادہ سرودہ بود بہ بوتمام دادہ۔

یا ۱۷۲ (عقب) در حاسم که یکی از قراء خولان دمشق و طبریہ بوده متولد شد و در شهر مصر نشو و نما کرد .

ابو تمام در مصر با کوزه سقائی میکرد و در جامع مصر بمردم آب میداد . بعضی گویند در آنجا مزدور شعر بانی بود پس از آن رسماً بسرایندگی و تحصیل کمال پرداخت تا به آخرین مراتب کمالی خود رسید !

و در شهر موصل که مقام والیگری داشت سال ۲۳۱ (لار) یا ۲۳۲ و دیگری

گوید سال ۲۲۷ (کرز) وفات یافت و حسن بن وهب او را بقصیده از جمله دو شعر ذیل سوگواری نمود -

وعدیر روضتها حبیب الطائی

فجع الفریض بخاتم الشعراء

و کذاک کانا قبل فی احیاء

ماتا معا فتمجاورا فی حفرة

سروده های رسا و مضامین عالیہ بامرگ بو تمام که خاتم سراینندگان بود سوگوار گردید آری بو تمام که حبیب طائی است آبشخوار صاف و پاکی است که بوستان شعر و سرایندگی را آبیاری میکند شعر و شاعر هر دو بدرود زندگی گفتند و در گوری دفن شدند همچنانکه پیش از این هر دو زنده بودند و به پشتیبانی یکدیگر میزیستند همچنین محمد بن عبدالملک زیات وزیر معتصم در سوک او گفته .

لما ألم مقلقل الاحشاء

نباء اتی من اعظم الانباء

ناشد تکم لاتجعلوه الطائی

قالوا حبیب قد ثوی فاجہمتهم

خبر هولناکی استماع شد که از بیم آن خون در رگها بجوشش آمد گفتند حبیب مرد پاسخ دادم سوگند بخدا او را حبیب طائی قرار مدهید و نام مبرید در بحار الانوار بنقل از خط شهید اول مینویسد بو تمام سال ۲۲۸ (حکر) در موصل وفات یافته .

از سروده های او بنقل امل الامل .

ینال الفتی من عیشه و هو جاهل
ولو كانت الارزاق تأتي علي الحجبی
فلم یجتمع شرق و غرب لقاصد
ویکدی الفتی فی عیشه و هو عالم
هلکن اذا من جهلهن البها ثم
ولا المجد فی کف الفتی والدرهم
مرد نادان به بهترین هزینه زندگی نائل میگردد و حال آنکه انسان دانا
همواره دارای زندگانی ناخوشی است اگر قرار میشد روزیها از برکت خرد بدست
موجودات میرسید بایستی چهار پایان نادان بمیرند شرق و غرب عالم برای
کسیکه در انتظار تسخیر آنهاست در اختیار او قرار نمیگیرد چنانچه بزرگواری
و ثروت مندی در دست آدمی در نمی آید.

و از مناقب ابن شهر آشوب اشعار ذیل را از نامبرده نقل کرده

ربی الله و الامین نبی
ثم سبطا ثم نالیاه
والتقی الزکی جعفر الطیب
ثم موسی ثم الرضا علم الف
و الصفی محمد بن علی
و الزکی الامام مع نجله القا
ابرزت مند رأفة الله بالنا
فرع صدق نما الی الرتبة القص
فهو ماض علی البدیهة بالفی
عالم بالامور غارت فلم تن
هؤلاء الاولی اقام بهم حج

صفوة الله و الوصی امامی
وعلی و باقر العلم حامی
ب ماوی المعتر و المعتم
ضل الذی طال سائر الاعلام
والمعری من کل سوء و ذام
ثم مولی الانام نور الظلام
س لترك الظلام بدر التمام
وی وفرع النبی لاشک نامی
صل من رأی هزبری همام
جم و ما ذایکون فی الانجام
ته ذو الجلال و الاکرام

خدای متعال پروردگار منست و امین حضرت او بپیمبر من که برگزیده
اوست ووصی او امام و پیشوای منست بعد از دو نواده ی محمد که پیشوای پس از
اویند و همچنین علی بن الحسین و باقر علم که پشتیبان منست و جعفر که
پرهیزکار و شایسته مکانست پس از آن موسی ورضا که نشان فضیلت است واز

همه دانشمندان روزگار بر تر و بالاتر بود بعد از او محمد بن علی است که برگزیده‌ی حق و از هر بدی و ننگ و هشی مبرا است پس از او امام زکی عسکری است و پس از او فرزندان بزرگوارش قائم بحق است که آقای بالاستحقاق مردمان و نور تاریکی‌های آنهاست از وسیله‌ی مهر بانی خداست و مردم با ظهور او مشمول همه گونه مهر بانی قرار می‌گیرند و ماه شب چهارده تاریکی‌های مردمست او فرع درستی است که به آخرین مرتبه بزرگواری رسیده بدیهی است فرع پیغمبر شایسته همه گونه مراتب کمالی است او بایک اشاره حق از باطل را جدا میکند و چون شیر خشمناکی دشمنان دین را نابود می‌سازد از همه پیش آمد ها با خبر است اینان بزرگوارانی هستند که حجت خدای بزرگند این بیت هم از سروده‌های اوست .

یستعذبون منایاهم کانهم لایسامون من الدنيا اذا قتلوا

مر گهاشانرا چون آب خوشگواری می‌چشند و گویا چون کشته شوند از دنیا هیچگونه ناراحتی ندارند .

علیک سلام الله وقفا فاننی رأیت الکریم الحر لیس له عمر
درود خدا بر تو باد توقف کن که همانا چنان دیده‌ام که آزادگرا متمند
عمری نمیکند .

و این اشعار را در ستایش از شراب گفته
وکان بهجتها و بهجة کاسها
او دره بیضاء بکرا طبقت
بخفی الزجاجة لونها فکانها
سافی و پاکی شراب و صراحی آن مانند آتش و نوری هستند که در ظرفی
مقید و زندانی شده باشند یا مانند مر و ارید ناسفته ای هستند که با یاقوت قرمز
رنگی برشته کشیده شده شیشه صراحی رنگ خود را پوشیده میدارد و چون در
دست آدمی قرار میگیرد چنان وانمود میکند که گویا صراحی و شراب هر دو
یکی هستند .

مؤلف گوید بطوریکه در شرح احوال صاحب بن عباد نوشتیم نامبرده شعر

معروفش (رق الزجاج و رقت الخمر) الخ را از بو تمام گرفته!
گویند یکی از طرفا هنگامیکه این شعر ابو تمام را شنید .

ولاستقنی ماء الملام لائمی صت قد استعذبت ماء بکائی

مرا آب شرمندگی میاشام که آب دیدگانم از فراق یار شیرین تر از
هر شربتبی است نامبرده کوزه ای برای او فرستاد و اظهار داشت مقداری از آب ملام برای
من بفرست پاسخ داد هرگز چنان آبی برای تو نمیفرستم مگر در صورتیکه
پری از بال خواری برای من روانه کنی (۱).

(۱) احوال ابو تمام مفصل است در نامه دانشوران شرح کاملی از او یاد کرده ذیلا
بپاره ای از آن اشاره میشود از محمد بن عبدالملک نقل شده میگفت اشعر سراینندگان شاعری
است که گفته :

وما ابالی وخیر القول اصدقه حقت لی ماء وجهی او حقت دمی

ابوبکر صولی گفته اشعر سراینندگان کسی است که گفته:

نسب کان علیه من شمس الضحی نوراً و من فلق الصباح عموداً

ورثوا الابوة والحظوظ فاصبحوا جمعوا جدوداً فی العلی و جدوداً

از گواهی آیندو نفر مطلع استفاده میشود بو تمام که سراینده شعر های مزبور است
اشعر شعرا میباشد . ابو تمام و دعبل با آنکه هر دو امامی مذهب اند بمناسبت اینکه معاصر
یکدیگر بوده بر قابت هم برخاسته و در مجالس از یکدیگر نکوهش میکردند چنانچه دعبل
اورا سارق طرار آفت افکار و بلای اشعار خود میدانسته و میگفته مضامین لطیف اشعار مرا
در سروده های خود گنجانیده و گاهی میگفت من در مراتب فضل و کمال او حرفی ندارم لیکن
شما اورا از درجه و مقامی که دارد بالاتر برده اید یکی از حضار در پاسخش گفت اگر دارای
فضیلت و مقام نبوده مانند تو سراینده محلی با او ستیزه نمیکردی . بو تمام در شهرهای
عربی و ایران مسافرتها کرد و همه جا با توجه کامل امرا و خلفا قرار گرفت و جایزه های
بسیاری بدست می آورد احمد بن یزید مهلبی گفته هیچیک از سراینندگان معاصر بو تمام نمیتوانست
بجایزه هائی که بو تمام دست یافته استفاده کند آری او تمام جایزه های سراینندگان را بدست

(۲۹) ملا حبیب الله مشهور بملا میرزا جان باغنوی شیرازی .
 ملا میرزا شافعی مذهب و اشعری مرام و عالمی متکلم و اصولی و منطقی بوده !
 ملا میرزا معاصر باملا جلال دوانی سابق الذکر بوده (۱)

می آورد . گفته چون او بمبرد جائزه هائیکه او تنهایی بدست می آورده بین همه آنها تقسیم خواهد شد بوتمام بفارس و دامغان و نیشابور وری و عمده ان مسافرت کرده در عمده ان بر ابو الوفاء که مردی ادیب و دوستار ادیبان بود و کتابخانه معتبری داشت وارد شده تصادفاً آنسال برف شدیدی آمده بود که راهها بسته شده و تا آن هنگام چنان برفی سابقه نداشت ابو الوفا از این پیش آمد که بوتمام ناچار مدتی را در عمده ان خواهد ماند خرسند شد و کلیه کتابخانه خود را در اختیار او گذارد در کتابخانه وی دیوانهای بسیاری از فصحاء عرب گرد آمده بود بوتمام با فراغت خاطر بجمع آوری کتاب حماسه خود پرداخت و آنرا در خاندان ابو الوفا گذارد و خود بطرف شام عزیمت کرد سالها کسی از این کتاب خبر نداشت نبود تا بویحیی که ادیبی دینوری بود کتاب مزبور را بلطیفه بدست آورد و به اصفهان برد و ادباً نسخه های متعدد از آن برداشتنده این کتاب در این روزگار با شروح چندی که شده بچاپ رسیده ، بوتمام علاقه خاصی بمطالعه کتب داشت و میگفت هر گاه ساعتی بدون مطالعه بمانم بیم آنست دیوانه شوم . بوتمام در شهر حمص انجمن سرایندگان ترتیب داده بود و هر روز فصحاء عرب در انجمن شرکت میکردند و اشعار خود را بحضور وی میخواندند و به تصحیح و نقد آنها می پرداخت . قصیده فتح عموریه معتصم معروفست مطلع آن اینست :

السيف اصدق انباء من الكتب
 في حده الحد بين الجد والمهيب

معتصم مبلغ سی هزار دینار زر بوی جائزه داد و عنصری هم در فتح خوارزم که از سلطان سمرقند تمجید برده گوئیا برخی از مضامین را از قصیده بوتمام استفاده کرده

به تیغ شاه نگر ناه گذشته بخوان
 که راستگوی تر از نامه تیغ او بسیار

(۱) از کشف الظنون و امثال آن نقل شده ملا میرزا از شاگردان ملا جلال بوده و بعضی او را از شاگردان جمال الدین محمود شاگرد علامه دوانی نوشته اند ممکن است این قول بصحت نزدیکتر باشد زیرا ملا جلال بنا بر اختلاف تاریخ وفاتش سال ۹۲۸ که حد اکثر

ملا میرزا آثاری دارد از جملہ الردود و النقود حاشیہ ایست بر شرح مختصر عضدی و امثال آن از تصنیفات و تعلیقات دیگر ۔

ملا میرزا عالمی دقیق النظر بود و ذہنی شعلہ ور و ہوشمندی آتشین داشت و پیوستہ بمطالعہ کتب سرگرم بود !

گویند بیشتر از شبہا را از آغاز شب تا بامداد کہ ہوا روشن میشد بمطالعہ کتب میپرداخت و بسیاری از اوقات از زیادی مطالعہ از بول کردن باز میماند و ہنگامیکہ بہ بول کردن مشغول میشد بعوض آن خون از مخرج خارج میشد زیرا برخی از مواد آن محترق میشد و بدین صورت خارج میگردید این پیش آمد از آنجا ناشی میشد کہ نامبرده کلیہی نیروہای خود را بہ فرا گرفتن دانش مصروف می داشت و از تدبیر مملکت بدن باز میماند سپس ہمین حالت بمثانہ سرایت می نمود و از مخرج بول بصورت خون ظاہر میگردید !

باغتو نام محلہ ایست در شیراز (۱)

(۴۰) ابو عبد اللہ، حارث بن اسد مجاسبی بصری ، زاهد مشہور و یکی از

وردان حقیقت است !

آنست وفات یافته و ملا میرزا ۹۹۴ ہر گاہ این دو تاریخ سجیدہ شود واصلہ ۶۶ سال بودہ وار اینجا میتوان استفادہ کرد ملا میرزا سال رحلت ملا جلال بدنیآ آمدہ بنا بر این نوشته مؤلف کہ اورا معاصر با ملا جلال و کشف الظنون کہ اورا شاگرد وی دانستہ صحیح نیست بلکہ شاگرد جلال الدین محمود است ۔

(۱) ملا میرزا مراتب ادب را بطوریکہ نوشتم از جمال الدین محمود استفادہ کردہ و همان اوقات ملا عبد اللہ یزدی و مقدس اردبیلی از محضر او استفادہ فلسفہ و فقہ می نمودند ملا میرزا علاوہ بر الردود و النقود حواشی دیگر داشته از قبیل اثبات الواجب جدید دوانی حاشیہ بر اثبات الواجب القدیم، حاشیہ شرح جدید تجرید خواجہ ۔ مؤلف تاریخ وفات نامبرده را ننوشته دیگران وفات او را سال ۹۹۴ نوشته اند و بطوریکہ ما در پاورقی قبل احتمال دادیم ممکن است تاریخ میلاد او ۹۲۸ ہجری بودہ و مدت عمرش ۶۶ سال باشد ۔

محاسبی، بزرگی است که علم ظاهر و باطن را دارا بوده و آثاری در زهد و اصول طریقت تألیف کرده از جمله کتاب الرعایه است.

محاسبی همزمان با رحلت پدرش هفتاد هزار درهم از او بوی ارث رسید محاسبی اندکی از آنها را در اختیار خود در نیاورد!

ابن خلکان گوید پدر محاسبی، قدری مسلک بود بهمین مناسبت فرزندش احتیاط را در آن دید که از میراث او چیزی را در اختیار نیاورد و اظهار میداشت در حدیث صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده فرمود «لا یتوارث اهل ملتین بشیء»^(۱) افرادی که از دو آئین متقابل پیروی میکنند، از یکدیگر ارث نمیبرند! آخر الامر محاسبی در حالی از دنیا رحلت کرد که بدرهمی نیازمند بود.

قشیری در رساله ای که برای صوفیه نوشته در باب فقر از آن رساله این چنین احتیاط مهم را از شیخ یوسف بن اسباط که از مشایخ بزرگست نقل کرده (۱) و مینویسد از حسین بن محمد شنیدم میگفت از ابوالفرج وردانی شنیدم میگفت از فاطمه دختر ابوعلی رود باری شنیدم میگفت ابوعلی گفته در روزگار پیشین بزرگی بود که از اخوان و سلطان هدیه ای نمی پذیرفت و او یوسف بن اسباط است که هفتاد هزار درهم بارث با او رسیده بود و از آنها چیزی در اختیار نگرفته بود و روزگار خود را از زنبیل بافی اداره میکرد دیگری از اخوان و سلطان هر دو هدیه می پذیرفت و او ابو اسحق فزاری بود نامبرده آنچه را از اخوان می گرفت بمصرف زمینگیران میرسانید و آنچه را از سلطان می گرفت برای مردم طریقت کسب می داشت، سومی عبدالله مبارک بود که از اخوان هدیه قبول میکرد بمصرف خود میرسانید و از سلطان درمی بهدیده نمی پذیرفت، چهارمی از سلطان هدیه

(۱) از عبارت مؤلف استفاده میشود موضوع مربوط به قشیری منحصر به یوسف بن اسباط

دانسته و حال آنکه در احوال محاسبی آنچه را فوقاً از تاریخ ابن خلکان ترجمه نمودیم قسمتی از آنها بدون ذکر راوی و بخش دیگرش را از ابن اسروق روایت کرده.

می پذیرفت و از اخوان هدیه قبول نمی کرد او میخادبن حسین بود و دلیلش آن بود سلطان در موقع پرداخت هدیه منتی نمیگذارد بخلاف دیگران که هر چه بدهند توأم با منت است.

مؤلف گوید چهار طبع مزبور در عرفا و علماء این زمانها نیز دیده شده و ممکن است در زمانهای سابق مصادیقی برای طبایع مزبوره بوده باشد بدیهی است عمل هر يك از نامبرده گان بدون دلیل نبوده خدا میفرماید «ولایزالون مختلفین الامن رحم ربك» مردم همواره در اختلافند مگر آنها که مورد رحمت حق باشند از محاصره بی نقل شده هر گاه دست بطعام شهید ناك دراز میکرد رك سر انگشتش بحرکت می آمد و او را با این عمل از خوردن آن طعام جلوگیری می نمود!

از او پرسیدند عقل چیست؟ «قال نور فی الغریز مع التجارب یزید و یقوی بالعلم و الحكمة» پاسخ داد نور است در طبیعت آدمی توأم با آزمایشهای چندی که به کمک علم زیاد میگردد و نیرومند می شود.

او گفته بد سه دسته از مرده که دارای این نعمت اند دست نیافتم: زیبا چهرگی با پاکدامنی خوش گفتاری با امانت داری دوستی با وفای بعهد.

مؤلف گوید این جمله گفته پسندیده است و ما هم بر اثر آزمایشهای چندی باین سه موضوع برخورد کرده ایم که سه چیز از سه کس بر نیاید نيك بینی با همت عالی ادب با غیرت خوش خوانی با دانائی.

و این سه را نیز استنباط کردیم خوش خطی با اثر و تمندی (۱) حسن اراده

(۱) بسیاری از خطاطان با آنکه در هنر خط مهارت کاملی داشتند در عین حال روزگارشان به تنگدستی میگذشت و عده بامخالفان کشته میشدند از جمله میر علی هروی که باتفاق از فحول خطاطانست میسرآید:

عمری از مشق دو تا گشت قدم همچون چنگک
طالب من همه شاهان جهانند و مرا
این بلا بر سرم از حسن خط آمد امروز
سوخت از غمه درونم چکنم چون سازم
تا که خط من بیچاره بدین قانون شد
در بخارا جگر از بهر معیشت خون شد
و که خط سلسله پای من مجنون شد
که از این شهر مرا نیست ره بیرون شد

با کمال مقصود معاشرت با زیباچهرگی .

و نظیر همین مطالب را میتوان از گفتار ربیعة بن عبدالرحمن استفاده کرد او میگوید ارجمندترین مردم پنج نفرند دانشمندان دنیا گذشته، فقیه (ژنده پوش) صوفی، ثروتمند فروتن، بینوای سیاستدار، هاشمی سنی برخی از سراینندگان نظیر این معانی را چنین سروده .

در جهان ده چیز دشوار است نزد آگهان

کز تصور کردن آن میشود دل بی حضور

ناز عاشق زهد فاسق بذل ممسک هزل رذل

عشق با معشوق بدشکل و نظر بازی کور

لحن صوت بی اصولان بحث علم اباهان

میهمانی بتکلیف و گدائی بزور

محاسبی سال ۲۴۳ (مرج) هجری وفات یافت .

و در همین سال بطوریکه از تاریخ اخبار بشر استفاده میشود حرمله بن یحیی فقیه (۱) و ابراهیم بن عباس بن سول تکین شاعر سابق الذکر معروف بصولی وفات یافته اند و صولی در سامرا مدفون شده .

محاسبی با میم مضمومد و سین ماسور بعد از آن با لقب نامبرده است .
سمعانی اظهار داشته نامبرده را بدینجهت بدان لقب خواندند که بحساب خود رسیدگی میکرد و همواره حقیقت «حاسبوا قبل ان تحاسبوا» را در خود بوجود می آورد!

(۱) طبقات شافعی مینویسد ابو نجیب حرمله بن یحیی بن عبدالله حرمله مصری پیشوای

حدیث و فقه بوده و دو کتاب معروف بنام مبسوط و مختصر را تألیف کرده سال ۱۶۶ متولد شده و در شوال ۲۴۳ وفات یافته .

و از کسانیکه در آنسال بدرود زندگی گفته اند این سکبت است که بر اثر علاقه مندی

بحسین علیهما السلام بفرمان متوکل عباسی بقتل رسید ره

ابن خلکان گفته احمد بن حنبل با نظرا کراه بوی مینگریست و میگفت چون او توجه خاصی به علم کلام دارد و در این رشته کار میکند شایان توجه نمیشد (۱)

همو نوشته محاسبی او آخر از مردم کناره گیری کرده و هنگامیکه جنازه ای او را برای نماز آماده کردند بیش از چهار نفر بر جنازه ای او نماز نگذاشتند - جنید بن محمد با او حکایاتی دارد (۲)

(۱) شعرانی در طبقات مینویسد کسی به احمد حنبل گفت حارث محاسبی در علوم صوفیه سخن میگوید و آنها را با احادیث و آیات استوار میدارد اگر مایل باشی میتوانی بطور ناشناس بمحضر او برویم و گفتار او را بشنوی احمد پذیرفت شبی را بجایگاه او رفت و تا بامداد بود موقعیکه از منزل او بیرون رفت هیچگونه اظهار انکاری نکرد علتش را پرسید اظهار داشت اول مغرب پیش ایستاد و با اصحابش بنماز جماعت پرداخت بعد از آن بحديث پرداخت در همین موقع غذا آوردند پس از صرف غذا خود و بارانش دستهایشانرا شستند و این سنت را عم بجای آوردند بعد از آن سؤالاتی در خصوص ریا و اخلاص و مسائل دیگر شد همه را توأم با حدیث و قرآن پاسخ داد چون نیمی از شب گذشت به قاری دستور آیاتی از قرآن تلاوت کرد همه گریستند و صدا بناله بلند کردند پس از آن محاسبی زیر لب دعائهای کرد و سپس بنماز برخاست احمد با دیدن این مناظر روحانی بفضل محاسبی اعتراف کرد و افزود من پیش از این خلاف آنچه را دیدم از صوفیه شنیده اینک از خدا طالب آمرزش میکنم .

(۲) ابن جوزی در صفوة الصفوة مینویسد جنید اظهار داشته من همیشه به حارث میگفتم انس من در انزوای منست ، حارث موقعی اظهار داشت تا کی میگوئی انس من در انزوای منست و حال آنکه اگر نیمی از مردم بطرف من روی آورند هیچگاه انس و علاقه با آنها پیدا نخواهم کرد و اگر نیم دیگر از من اعراض کنند هیچگاه احساس وحشت در خود ننمایم (یعنی انزوا در اجتماعست نه بیرون از آنها) همو گوید حارث بیشتر اوقات را بگرستی بسر میبرد چنانچه آثار گرسنگی و رنجوری در رخسارش هویدا بود روزی در خانه نشسته

مؤلف در کتاب حاضر ، حارث را حرث مرقوم داشته بهمین جهت اظهار
 میدارد علت اینکه این اسم را پس از حبیب نقل کردیم محض پیروی از ابن خلکان
 بود و ممکن است نظر وی در اینگونه امور متوجه بکتابت باشد نه قرائت !
 (۴۱) ابوفراس حارث بن ابوعلا سعید بن حمدان بن حمدون حمدانی
 سراینده نامی و پسر عموی ناصرالدوله و سیفالدوله فرزندان حمدان است .
 از ثعالبی صاحب یتیمه الدهر نقل شده در ستایش از ابوفراس گفته نامبرده
 در روزگار خودش یکتای عصر بوده و در ادب و فضل و کرم و بزرگواری و سخن
 آرائی و خوش بیانی و سواده کاری و دلاوری خورشید تابانی بود !
 شعر ابوفراس معروف است و در آراستگی و سهل و ممتنع بودن و روانی

بودم مشار الیه از کنار من گذشت آثار گرسنگی در چهره اش یافته گفتم هر گاه مایل باشی
 بخانه ما بعنوان میهمانی در آئی شاید خوراکی بدست آید همان وقت با خود گفتم بهتر
 آنست از خانه عمویم که زندگی آماده تری دارد و غذاهای لذیذتری همیشه آنجا بدست
 می آید رفته و غذای امروز حارث را از آنجا تأمین کنم غذاهای خوبی از منزل عمویم
 برای او حاضر کردم حارث بمجردیکه لقمه ای از آن در دهان گذارد دیدم اطراف دهان
 گردانید سپس آنها را در دهلیز خانه ریخته از منزل ما بدون گفتگو بیرون رفت . فردا
 که او را ملاقات کردم گفتم شما دیروز با پذیرفتن میهمانی من مرا خوشحال کردی چگونه
 شد غذا نخورده از خانه من خارج شدی پاسخ داد همانجوری که مشاهده کردی گرسنگی من
 نهایت بود و بسیار مایل بودم غذائی بدست آورم تا رفع گرسنگی نمایم و از سفرهای که
 برای من مهیا کردی میخواستم غذائی بخورم لیکن عهدهی با خدای خود داشتم و آن این بود
 که هر گاه غذا شبهه ناک باشد بوی عفو قتی دماغ مرا ناراحت میکند بهمین مناسبت لقمه را
 از دهان بیرون آورده بدون گفتگو خارج شدم . قشیری نظیر همین حکایت را از وی
 نقل کرده و افزوده روز دیگر جنید وی را بمنزل خود دعوت کرد و برای او چند گرده نان
 که در منزل حاضر داشت آورد حارث خوشحال شده گفت آری غذائیکه برای درویشان
 می آوری اینچنین غذائی باشد .

و اهمیت و شیرینی مشهور است و علاوه بر اینها از بزرگی خانوادگی و مقام سلطنتی نیز برخوردار بوده بنابراین در چنین اوصافی که ذکر شد هیچ شاعری بغیر از عبدالله بن معتمر بیایه‌ی او نمیرسد و بوفراس از او سراینده تر بوده .
صاحب بن عباد بمناسبت موقعیت اومیگفته « بدء الشعر بملك و ختم بملك »
آغاز سراینده‌ی پیداشاه شروع شد و پایان آنهم پیداشاه خاتمه پذیرفت منظورش امرء القیس و بوفراس بوده !

متن‌بی شاعر شهیر او را بر دیگران مقدم میداشته و مبرز میدانسته و از او در محافل ادبی و امثال آن جانبداری میکرد .

و جهت اینکه از او توصیفی نکرده با آنکه از دیگران از آل حمدان مدحها گفته این بوده که خود را کوچکتر از این میدانسته که بمدح بوفراس قلم بر روی کاغذ آورد یا فرس طبع خود را در میدان ستایش بوفراس جولان دهد نه آنکه از بوفراس غفلت کرده باشد و یا محلی برای او قائل نباشد !

سیف الدوله از محاسن بوفراس بسیار تمجید میکرد و بلکه مراتب کمالی او مایه حیرت وی بود و او را بر دیگر از خویشاوندانش برتری میداد و در رزمها او را همراه خود میبرد و در کارهای کشوری او را بجای خویش تعیین میکرد بوفراس هم در برابر اینهمه عنایاتی که سیف الدوله با وی داشت هرگاه نامدای باو مینوشت گوهرهای گرانبهای طبع رسای خود را در آن بکار میبرد و حق سیدست او را رعایت میکرد و در خدمت او صاحب سیف و قلم بود .

سال ۳۴۸ هجری جنگی میان روم و مردم سیف الدوله اتفاق افتاد تصادفاً در آن کارزار که بوفراس زخم برداشته بود و پیکانی دردانش باقی مانده به اسیری افتاد رومیان او را بخراشه و از آنجا به قسطنطنیه بردند مدت هفت سال در اسیری رومیان بود سال ۳۵۵ هجری رومیان فدائی سیف الدوله را پذیرفتند و بوفراس را آزاد کردند .

بوفراس در آنسالها که در اسارت رومیان بسر میبرد اشعار بسیاری در

کمال آراستگی سروده و در دیوانش جمع آوری شده (۱)
شهر منیخ که بسیار پهناور و از زمینهای خوب شام بحساب می آید از
جمله محالی بود که در اختیار وی درآمده و ممکن است بجائزه قصیده‌ای
دریافته باشد!

بوفراس قصیده میمیه طولانی دارد که در آن از آل شجر و خاندان معصوم
او ستایش کرده و مطاعن دشمنان آنحضرت را آشکار نموده مطلع آن اینست:
الامر منهزم والعلم منهزم و فیه آل رسول الله مقتسم

امر خلافت را دشمنان پیغمبر و خاندان او مانند آب گوارائی نوشیدند و عام
نبوت را که از ناحیه خدا و رسول سرچشمه میگرفت بصورت ظاهر شکست
دادند و میراث آل رسول را در میان خود بخش نمودند «اللهم انابیرء من اعداء
آل الرسول صلی الله علیه و آله» قصیده مزبور را در این اواخر یکی از فضلاء حائر مقدس
حضرت سیدالشهداء علیه السلام شرح کرده و آثار عجیب و اخبار بیسابقه‌ای را در ضمن
شرح گنجانیده و متأخران از شرح مزبور فوائدی را نقل کرده‌اند (۲)

(۱) اشعار مزبور که از غرر سروده‌های اوست بنام الیهیات ثبت شده و فصل ششم
از آنها در یتیمه الدهر آورده شده.

(۲) ریحانه پنجم مینویسد قصیده که به شافیه موسوم است دژای پنجاه و چهار بیت
بوده و مطالب عالیه ایرا که حاکی از فصاحت و بلاغت اند در آن انشاد نموده و شرح
بر آن نوشته از جمله شرح شافیه است که سید ابو جعفر محمد بن امیر الحاج حسین حسینی
شرح نموده و شیخ ابراهیم عاملی آنرا تخمیس نموده که در روزگار خلفاء بنی عباس
بوفراس وارد بغداد شد و دستور داد پانصد تن باشمشیرهای برهنه پشت سرش حرکت کنند
در میان لشکرگاه آمده و همین قصیده را با صدای بلند خوانده از دروازه دیگر خارج شد
بعضی دیگر از همان قصیده.

من الطغاة و ما للبدین منتقم
والامر تملکه النسمان و الخدم

یا للرجال اما لله منتصر
بنو علی رعایا فی دیارهم

از اشعار اوست :

قد كنت عدتي التي اسطوبها ویدی اذا اشتد الزمان وساعدي
فرمیت منك بضد ما املته والمرء يشرق بالزلزال البارد
تو همان نیروی آماده‌ی من بودی که با آن بردشمنان چیره میشدم و دست
نیرومند و بازوی توانای من بودی هر گاه روزگار بر من سخت میگرفت پس
خلاف آنچه را آرزومند بودی از تو دور کردم و بدانجهت خود را سیراب ساختم
و آدمی با نوشیدن آب خوش‌گواری از صدمه تشنگی نجات پیدا میکنند و از
آثار اوست :

اساء فزادته الاسائة حظوة حبیب علی ما کان منه حبیب
بعد علی الواشیان ذنوبه ومن این للوجه الجمیل ذنوب
دوست من بدی کرد و همان بدی او را بر آنچه خرسند از آن بود قدمی
فرائر بردارند و سخن چین گناهان او را برای من اظهار داشتند و من گفتار سخن
چینان را نپذیرفتم زیرا یقین دارم از زیبا چهرگان گناهی سر نمیزند !
گویند سروده های آراسته و نیکوی بوفراس فراوانست !
من میگویم آری از جمله اشعار نیکوی او بنقل یتیمه الدهر فخریات
اوست :

أقلّی فایام المحب قلائل وفي قلبه شغل عن القلب شاغل
ووالله ما اقصرت عن طلب العلی و لكن كان الدهر عنی غافل
مواجید ایام تطالبنی بها مراأت ازمان و دهر محافل
و اخلاف ایام متی ما انتجعتهها حلبت بکیات وهن حوافل

و المال الا علی اربابه دیم
والله یشهد و الاملاک والامم
قلب یصارع فیه الهم والهمم - الخ

فالارض الا علی ملاکها سعة
قام النبی بها یوم الغدیر لهم
انی ابیت قلیل النوم ارقنی

تدافعنی الايام عما اريغه
 خليلي "شدا ای علی ناقتیکما
 فمثلی من نال المعالی بسيفه
 و ما کل طلاب من الناس بالغ
 و ان مقيما منجج العز خائب
 و ما المرء الا حيث يجعل نفسه
 اصغرنا فی المکرهات اکابر
 اذا صلت صولا لم اجدلی مصولا
 کما دفع الدين الغريم المماطل
 اذا ما بداشيب من الفخر ناصل
 ورتبما غابته عنها الغوائل
 ولا کل سيار الي المجد واصل
 و ان مریعا خائب الجهد نائل
 و انی لها فوق السماکین جاعل
 و آخرنا فی الماثرات اوائل
 و ان قلت قولاً لم اجد من يقاويل

بکوتاهی پیرداز که روز گاران دوست کوتاهند و در دل او اندیشه ایست که او را از دوستی اعراض میدهد سو گند بخدا من از دسترسی بمراتب عالیہ خود داری نکردم لکن روزگار از من خاطر نمود و عده های روزگار و حیل و مکر های زمانه همواره در طلب من اند و پستانهای روز گاران با آنکه پر از شیرند هر گاه در صدد دوشیدن بر می آیم از شیر خالیند روزگار مرا از مقصودم باز میدارد چنانکه وام آدم وام داریرا که پرداخت و امش را بتأخیر میاندازد از انجام مراد ممانعت میکند، ای دو دوست من در آن هنگام که چهره ی بامداد از پس کوه آشکار میگردد مرا بر ناقه خود استوار به بندید آری مانند منست که باید به نیروی تیغش از مراتب عالیہ برخوردار گردد متأسفانه گاهی از اوقات پیش آمد های ناگوار او را از وصول بمقصود باز میدارد بدیهی است هر فردی از آنست که طالب موقعیتی باشند بمنظور خود نمیرسد و هر کسی هم که در اندیشه ی رسیدن بمقامات عالیہ است بدان دسترسی پیدا نمیکند همانا کسیکه همیشه پاید های عزت و ارجمندی را برقرار میدارد زیانکار است از آن طرف کسیکه با بادانی زمین آرزوی خود میپردازد و از حصول دسترنج خود ناامید است به آرزو نائل میگردد آدمی آنکسی است که از مقام خود تجاوز نکند بنابراین حق ندارد

به بالاتر از مقام خود (که فوق السما کین که نام دو ستاره ایست در پای برج اسد کنایه از آنست) دست اندازی کند خورد سالان مادر سخاوتمندی بمنزله بزرگانند و آیندگان ما در آثار ارزنده مانند پیشینیان ما هستند هر گاه قدم حمله پیش گذارم کسی نیرو ندارد از حمله من پاسخ دهد و اگر دهان بسخنی بکشایم گوینده توان پاسخ دادن من را ندارد .

از فخریات اوست :

و نفس دون مطلبها الثریا
عزیز حیث خط السیر رحلی
فاهلی من نخت علیہ عیشی
و کف دونها فیض البحار
یدارینی الانام ولا یداری
وداری حیث کان من الدیار

کمترین آرزوی نفسانی من رسیدن بد ستاره پروین است و ناچیز ترین سخاوتمندی من باندازه مد دریاهاست هر کجا که راهی من وارد شود مقام از جندی منست و مردم با من مدارا میکنند بستگان من آنجاست که مر کب زندگی و خوشی من آنجا زانو زند و خانه آسایش من در همه جاست .

از فخریات اوست :

لئن خلق الانام لحب کاس
فام یخلق بنو حمدان الا
و مزمار و طنبور و عود
لمجد اولیاس اولجود

اگر مردم برای علاقه مندی بجام شراب و نری و دنبره و بربط آفریده شده اند بدیهی است خاندان حمدان برای بزرگواری و تقوا و سخاوتمندی بوجود آمده اند .

از اخوانیات اوست :

لم اؤخذک بالجفاء لانی
فجمیل العدو غیر جمیل
وائق منک بالوداد الصریح
وقبیح الصدق غیر قبیح

با توستم نمیکنم زیرا من بدوستی آشکار تو اطمینان دارم زیرا میدانم دشمن خوب خوب نیست لیکن راست ناپسند ناپسند نمیباشد .

از پند و اندرزهای اوست :

المراء نصب مصائب لا تنقضي
حتى يوارى جسمه في رمسه
فموجل يلقى الردى في اهله
و معجل يلقى الردى في نفسه

آدمی همواره هدف ناراحتیهاست و تا درگور در نیاید از بیچارگی در امان نیست آنکه مرگش بتأخیر افتد بیچارگی را در کسان خود مشاهده میکند و آنکه مرگش فرا رسد خود ناراحتی را دریافتد!
از اوست :

خفض عليك ولا تكن قلق الحشا
مما يدون وعله و عساه
والدهر اقصر مدة مما ترى
وعساك ان تلقى الذي تخشاه

بر خود سخت مگیر و اعضاء خود را درهم مدوب و از آنچه اتفاق میافتد ناراحت مباش زیرا روزگار بی ارزشتر و کوتاه تر از آنست که می پنداری و ممکن است وسیله‌ی استفاده از آنچه میترسیدی برای تو فراهم شود!
در یکی از قصائد خود گفته :

ولا خير في دفع الردى بمذلة
كما ردتها يوما بسوء ته عمر و

شایسته نیست آدمی بیچارگی را همراه با خواری از خود دور کند همچنان که عمر و عاص بیچارگی خود را بدانوسیله بر طرف کرد .

بو فراس در این شعر اشاره بحیله‌ی نابجا و ننگین عمر و عاص کرده که در میدان رزم با علی عليه السلام در روز صفین شروال از پای خود بیرون آورد و بدینوسیله خود را از تیغ خون آشام علی عليه السلام نجات داد!

صاحب ذیل تاریخ ابن خلکان در ترجمه پسر عمو و مخدوم بو فراس آنکه صاحب سیف و قلم بوده مینویسد: سیف الدوله ابوالحسن علی بن عبدالله بن حمدان نامش در شهر یاران اسلام و پادشاهان حلب و شام بعظمت معروفست و مردم روزگار او و زمان زمامداریش را « طرار المذهب » میخواندند زیرا فضلاء و سراینندگان دربار او منحصر بفرود بودند و پس از او و آنها نظیری برای چنان درباری نبود

زیرا خطیبش ابن نباتہ و معلمش ابن خالویہ و آشپزش کشاجم (۱) و خالدیان کتابداران کتابخانہی او و متنبی و سلامی و واواء و بیغاء و بوفراس و امثال ایشان سراینندگان او بوده‌اند تا آنجا کہ گوید حکایت کنند روزی بوفراس با اتفاق عدہای از ندیمان بحضور سیف الدولہ بودند سیف الدولہ خطاب با آن گفت کدام یک از شما پاسخ مرا خواهید داد و حال آنکہ میدانم جز سیدم بوفراس دیگری پاسخ نخواهد داد آن گاہ سیف الدولہ انشاد کرد!

لك جسمی تعلمه فدمی لم تطله

اندام من برای تو در رنج است و خون من کافی برای پایداری آن

نمیباشد .

بوفراس بالبداهہ گفت :

ان كنت مالکاً فلی الامر لک من قلبی المکان فلم لانحلہ

تو کہ مالک هستی و همه اختیارات مرا در دست داری دل من جایگاهتست

بس چرا در آن کہ در اختیار تست وارد نمی‌شوی !

سیف الدولہ پاسخ او را شنید و سرزمینی در منبع آن کہ همه سالہ دو هزار

دینار عایدات داشت بوی تسلیم کرد .

بوفراس " در سن سی و هفت سالگی " بر اثر جنگی کہ بین او و یکی از

بستگانش " ابوالمعالی پسر سیف الدولہ " اتفاق افتاد در سال ۳۵۷ (زنش) هجری

" در شهر حمص " کشته شد .

گویند در آخرین لحظات خطاب بدخترش گفت :

ابنتی لاتجزعی کل الانام الی ذهاب

نوحی علی بحسرة من خلف سترک و الحجاب

قولی اذا کلمتني فعییت عن رد الجواب

(۱) کشاجم لقب مشهوری ابوالفتح محمود بن حسین است کہ کاتب و شاعر و ادیب

و جامع و منجم بود و از حروف اوائل این کمالات لقب مزبور را برای او انتخاب کردند .

زین الشباب ابوفرا ————— س لم یمتّع بالشباب

ای دخترک من بیتابی مکن که همه مردم میمیرند و بجهان دیگر هجرت میکنند از پس پرده و با کمال اندوهناکی برای من سوگواری کن و مرا مخاطب قرار ده و چون از پاسخ دادن تو عاجزم بگو بوفراس خوب جوانی بود که از نهال جوانی خویش بری نگرفت (رفت و از باغ جوانی گل نچید) (۱)
و پدرش ابوسعید در ماه رجب سال ۳۲۳ (جکش) بدست ناصرالدوله فرزند برادرش در موصل کشته شد!

بدیهی است کشته شدن نامبرده بدست وی بمناسبت پیش آمد مفصلی بوده که خلاصه آن اینست بوسعید در پنهانی موصل و دیار ربیعہ را از طرف الراضی بالله در ضمن تعهدات خود قرار میداد و برای اینکه منظور خود را عملی کرده باشد با اتفاق پنجاه نفر از همدستان خود بدانجا رهسپار شد ناصرالدوله که حرکت او را بدین ترتیب برخلاف مقتضیات مملکت دیده و برادستگیر کرده و کشت و هنگامیکه الراضی از کشتن وی که برخلاف انتظارش بود اطلاع یافت بسیار ناراحت شد.

(۱) ریحانه پنجم نوشته در حمص بو فراس را سر از بدن بریدند و بدنش را در روی خاک انداخته تا آنکه برخی از عربها بدن او را دفن کردند اینموضوع با چند شعر فوق که خطاب بدخترش کرده و تعالیهی در یتیمه از ابن خالویه نقل کرده آخرین شعراو بوده متناسب نیست! همان کتاب از ابن خلکان نقل کرده موقعیکه مادرش سخینه از مرک وی اطلاع پیدا کرد از زیادی اندوه دیدگان خود را از کاسه سرش بیرون آورد و یاچنان لطمه بصورت زد که چشمهایش از حدقه بیرون آمدند چنانچه مادر محمد بن ابوبکر پس از آنکه از شهادت فرزندش با خبر گردید از زیادی اندوه و غضبناکی خون از پستانهایش جاری گردید.

آثار عجم نوشته بوفراس سال ۳۲۰ در قبیله حمدان متولد شده و وفاتش سال ۳۵۰ بوده و قبرش در قسطنطنیه بوده ممکن است تاریخ وفات مزبور صحیح نباشد

ذیلاً باید گوشزد کرد ابو فراس مطلق کنیده فرزدق شاعر معروف است
 ۵۶ ما پس از این بخواست خدا در باب فاء بترجمدی او اشاره خواهیم کرد .
 و ممکن است حارث بن ابوالعلاء سراینده‌ی فعلی ما خود را در بزرگی
 یا کسانی در خورد سالی او را بعنوان فال نیک بدان کنیه خوانده باشند !
 (۴۲) ابو الولید حسان بن ثابت بن منذر بن حزام باحساء مهمله و زاء از مردم
 انصار و از اهل مدینه و از قبیله‌ی خزرج بوده و بعضی او را بکنیه‌ی ابو عبدالرحمن
 یا ابو حسام گفته‌اند .

حسان از مشاهیر سراینندگان زمان جاهلیت و اسلام و معاصر با نابغه
 واعشی و حطیئه از پیشینیان سراینندگان بوده !
 گویند در آغاز کار با نابغه‌ی جعدی واعشی ملاقات کرده و بخشی از سروده
 های خود را برای آنان انشاد کرده و ایندو که از ماهران سراینندگان روزگار
 خود بوده سروده‌های او را پسندیده و مورد تمجید قرار داده‌اند !
 حسان در اندک وقتی از مراتب سراینمگی برخوردار شده و شعراء عصر از
 قبیل فرزندش عبدالرحمن و ابن مسیب و ابو سلمه و امثال ایشان از سخنوران
 دیگر از وی بهره‌مند شده و مراتب شعری را از او اقتباس کرده‌اند در یکی از
 تواریخ آمده مورخان متفقاً اوراق صد و بیست ساله نوشته‌اند و متعرض‌اند این عمر را
 در روزگار جاهلیت و اسلام پایان آورده و پدر و جدش نیز همین اندازه عمر
 کرده‌اند !

از ابو عبیده نقل کرده‌اند حسان بر اثر سه موضوع مهم که ویژه‌ی او بوده
 بر سایر سراینندگان برتری یافته یکی آنکه در جاهلیت شاعر انصار بوده
 دیگری در روزگار نبوت پیغمبر سراینده‌ی رسول خدا ﷺ بوده سوم آنکه در
 دین مقدس اسلام سراینده‌ی بنام کلیه عربها بوده !

عرب بطور کلی او را سراینده‌ترین سراینندگان شهرها میدانستند !
 اصمعی گفته در میان سراینندگان شهر نشین کسی پیایه حسان نرسیده بود .

در حدیث آمده عدّه از سراینندگان مخالف از قبیل ابن زبیری و ابوسفیان و نوفل بن حرث بن عبدالمطلب و عمرو بن عاص و ضرار بن خطاب، حضرت رسول اکرم ﷺ را با اشعار و قیحانه‌ی خود هجوم می‌بردند حسان که شاعر دربار نبوت شعار آنجناب بود در صدد مدافعه و جواب گوئی از آنان بر می‌آمد و با در آبدار خود آنانرا پاسخ میداد و چنان تیر مضامین عالی‌ه‌ی او جگر سوز بود که آنان از بیم زبان او خاموش ماندند و دست از هجاء برداشتند حسان از مقام پیغمبر اکرم با نیزه‌ی آه‌نین و گفتار استوار و نمکین خود یاری میکرد تا بجائیکه باین خطاب از طرف آنجناب مفتخر آمد :

«لازلت مؤیداً بروح القدس ما کان شعرك فینا اهل البیت» ایحسان تا هنگامی که شعر در باره‌ی ما خوانده بگوئی از طرف روح القدس تأیید خواهی شد منظور از روح القدس جبرئیل است چنانچه در ذیل آیه شریفه «تنزل الملائکة و الروح» گفته‌اند مقصود از روح، جبرئیل است!

از ابن کلبی در باره‌ی وی نقل شده حسان زبان آور دلاوری بود متأسفانه بر اثر علتی که بوی عارض شده بود حالت ترسی در وی ایجاد گردید!

بهمین مناسبت از ابن سعد نقل شده در هیچ کارزاری شرکت نکرد! اشعار لطیف و پر مغز حسان بسیار است و این مختصر گنجایش همه آنها را ندارد و بهترین سروده‌های نامبرده باتفاق اند یشمندان اشعاری است که در ستایش رسول خدا ﷺ گفته.

گویند کسی بوی گفت‌ای ابو حسان در شعر هائیکه در روزگار مسلمانان خود سروده‌ای کمتر اعمال سلیقه‌ی شاعرانده نموده‌ای! پاسخ داد آری برای آنکه دین مقدس اسلام مانع از دروغ گوئی است.

یعنی شعر مورد پسند همگان همان شعر است که سراسر آنرا دروغ فرا گرفته باشد و بدان آراسته باشد بقول نظامی.

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او

بدیہی است دین اسلام از چنین سخنی کہ بہ دروغ آراستہ باشد جلو گیری کردہ و گفتہ است شعر یکد خالی از اغراق و دروغ باشد خوشایند محافل نیست از حارث بن اسد محاسبی سابق الذکر نقل شدہ گفتہ برترین سرودہ ہای عرب گفتدی حسان بن ثابت است کہ در ستایش رسول اکرم ﷺ گفتہ .

وما حملت من ناقة فوق کورها
ابر و اوفی ذمہ من محمد ﷺ

هیچ شخصی مانند محمد نیکوکار تر و بہ پیمان وفا کنندہ تر بر ناقہ سوار شدہ از قاضی تاج الدین سبکی نقل شدہ اظہار نظر حارث محاسبی را تصدیق کردہ و گفتہ نظیر آن در راستی گفتہ دیگر اوست :

وما فقد الماضون مثل محمد
وما مثله حتی القیمۃ یفقد

گذشتگان مانند محمد را از دست ندادند و تا روز قیامت ہم مانند او از دست نمیروند زیلا باید گفت از رسول خدا ﷺ نقل شدہ درستترین کلمہ گفتدی لبید است .

الا کل شیء ما خلا اللہ باطل
و کل نعیم لا محالۃ زائل

ہر چہ باشد جز خدا و باطل است
ہر نعیمی لا محالہ زائل است

مقبود رسول خدا ﷺ این بودہ این شعر در میان شعرهای لبید از ہمد درست تر است نہ آنکہ در کلمات و گفتار دیگران شعر درستی بیایہ آن نیست ! در یکی از تاریخهای عامہ نقل شدہ شعبی بسند مرفوع روایت کردہ حسان حضور رسول خدا ﷺ شرفیاب شد بعرض رسانید بوسفیان شما را ہجو کردہ و نوفل ابن حرث و کفار قریش باوی ہمراہی و مساعدت نمودہ اند اجازہ میفرمائی آنرا ہجو کنم ! فرمود بامن چہ خواہی کرد کہ از قریشم عرض کرد شما ما مانند موئی کہ از خمیر خارج میکنند بیرون خواہم آورد ! فرمود آری آنها را ہجو کن و روح القدس ہم بتو مساعدت میکند بہتر آنست در اینخصوص از ابوبکر کہ کاملاً از انساب عرب باخبر است کمک بگیری !

حسان حسب الامر به هجو نوفل بن حرث پرداخت و گفت .

وان ولاية المجد من آل هاشم
وما ولدت ابناً زهرة منهم
فانت لتيم نيط في آل هاشم
همانا واليان بنی هاشم که بمقام مجد و بزرگواری نائل گردیده اند
از خاندان بنی مخزوم بوده اند و حال آنکه پدر تو بندهای بیش نبوده بدیهی است
از فرزندان زهره فردی که شایسته و مورد توجه واقع شده باشد وجود نداشته
و پیوندان تو هیچیک از مقام عظمت سهمی نداشته اند تو آدم پستی هستی کده اند
زگی در هاشمیان پیدا شده باشد همچنانکه پادرم پشت سر سواره بحر کت می آید .
حرث پس از آنکه اسلام آورد مانند آنکه از هجو حسان ناراحت باشد
بادیده ی پوزش مینگریست حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله محض دلداری او فرمود « تو
از منی و من از توام راهی برای شعر حسان نیست »

حسان نه تنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله ستایش کرده بلکه از خلفاء سدگان
و معاویه هم ستایش نموده و تا زمان معاویه روزگار بسر آورده .
و بطوریکه از تقریب ابن حجر نقل شده سال ۵۴ (ند) هجری در گذشته
دیگری گوید در روزگار خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سال چهارم هجرت
وفات یافته !

در یکی از آثار اصحاب ما آمده حسان از جمله بی بند و بارهاست هم
رعاعی بود که به همراه هر بادی که از هر کجا میوزید بی اختیار در حرکت بود
و همانا از جمله معاندانی بود که ظاهراً با علی علیه السلام بمخالفت برمیخواست !

شیخ مفید اظهار داشته حسان پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام
شدیداً مخالفت میکرد و عثمانی مسلک بود و مردم را علیه حضرت امیر المؤمنین
تشویق مینمود و آنانرا بیاری معاویه میخواند و ما برآستی شدت انحراف او را
میتوانیم از نظم و نثری که از او باقیمانده استفاده کنیم - انتهى

مؤلف گوید : بدیہی است تمام انحرافاتیرا کہ بوی نسبت داده اند راست و درست است زیرا حسان سراینده بود و سراینده ہم جز خیالات خود و دنیا داری و سیلدی دیگری را در نظر ندارد بہمین مناسبت خدا فرمودہ « والشعراء يتبعهم الغاؤون الم تر انهم فی کل وادیہیمون و انهم یقولون ما لایفعلون » مردم گمراہ از سراینندگان پیروی میکنند مگر نمی بینی آنان در ہریابانی سرگردانند و سخنانی میگویند کہ آنها را بکار نمی بندند !

آری بر اثر انحرافات او بود کہ دانشمندان رجالی نام او را از قلم انداختہ اند با آنکہ بسیاری از افراد ناشناس را کہ برآستی پست تر از او بودہ اند در کتب خود نامبرده اند .

مؤلف در حاشیہ از آمدی نقل کردہ پس از آنکہ عرب در میان سراینندگان بمقام فضیلت نابغہی ذبیانی اتفاق کردند از وی درخواست نمود تا در بازار عکاظ قبہای سراپا کند و سراینندگان حضور پیدا کنند و اشعار خود را بحضور او بخوانند و او بر اثر استعداد مخصوصیکہ در شعر فہمی داشت بدو خوب وزشت و زیبای آنها را تعیین نماید .

نابغہ بنا بتقاضای نامبردگان قبہای در عکاظ سراپا کرد و سراینندگان از اطراف بحضور او میشتافتند و او در بارہی سرودہهای آنان اظهار نظر میکرد و ہمگان نظرات او را می پذیرفتند .

از جملہ روزی اعی نزد او آمدہ قصیدہ ایرا کہ باین مصراع آغاز میشود خوانندہ « ما بکما الکبیر بالاطلال » نابغہ از او تمجید کردہ قصیدہ اش را گرفت پس از او حسان قصیدہ ایرا کہ باین مصراع آغاز شدہ خواند « الم تسئل الربع الجدید الیکما » نابغہ بدون آنکہ قصیدہ او را بگیرد تحسین کردہ گفت تو شاعری !

پس از او خنساء کہ از زنان شاعرات بنام است قصیدہای را کنہ با این مصراع شروع میشود خواند « قذی بعینک ام بالعين عوار » نابغہ از آنجا یکہ

بی نهایت از این مصراع خوشحال شد از آغاز خود را آماده کرد تا از او تمجید کند پس از آنکه مشارالیه از قصیده‌ی خود آسوده شد نابغه گفت تو سراینده ترین سراینده پستانداری! خنساء گفت نه تنها از پستانداران سراینده ترم بلکه از خایه دارانهم شاعر ترم!

حسان که تمجیدی از نابغه نیافته ناراحت شده خطاب بوی کرده نه چنین است که او اظهار داشته بلکه من از تو و او سراینده ترم!

نابغه گفت: این اظهاری که میکنی جز گمانی بیش نیست!

آنگاه خطاب بخنساء اظهار داشت پاسخ حسانرا بگو!

خنساء پرسید شاه بیت قصیده تو کدامست؟ پاسخ داد این شعرم:

لنا الجففات الغرّ يلمعن بالضحى
واسيافنا يقطرن من نجدة دما

خنساء گفت: با آنکه در این بیت خواسته‌ای مراتب افتخار خود را آشکار سازی متأسفانه با هشت ایرادیکه بر آن وارد می‌آید از مقام خود کاسته‌ای!

حسان گفت: موارد اشکال را بیان کن.

خنساء گفت: گفته‌ای الجففات و حال آنکه الجففات جمع است که کمتر

از ده عدد را شامل میشود و هر گاه گفته بودی الجفان بیشتر از آنرا شامل میشود

و گفته‌ای الغرّ و حال آنکه غرّ سپیدی پیشانی است و اگر بیض گفته بودی

دائره آن وسیعتر بود و گفته‌ای يلمعن و لمع درخشندگی است که یکی بمسند

دیگری رو بتابش میگذارد و اگر گفته بودی یشرقن بهتر بود زیرا اشراق دوامش

از لمعان بیشتر است و گفته‌ای الضحی و اگر گفته بودی الدجی مقام درخشندگی را

افزون تر کرده بودی زیرا درخشندگی در شب نمودارتر است و گفته‌ای اسيافنا

و اگر گفته بودی سیوفنا بعدهاش افزوده بودی و گفته‌ای يقطرن اگر گفته بودی

یسلن بهتر بود زیرا قطره با جریان بی نهایت تفاوت دارد و گفته‌ای من نجدة

که مفرد است اگر گفته بودی نجدات که جمع است بهتر بود گفته ای دما اگر
دما بصورت جمع گفته بودی بهتر بود!

حسان در برابر ایراد های بجای او کاملاً ساکت ماند!

ابو عمده حسان بن مالک بن ابی عبده لغوی اندلسی .

طبقات النحاة از یاقوت نقل کرده نامبرده یکی از دانشمندان لغت و ادب
بوده و در خاندان بزرگی و وزارت تربیت یافته و کتاب ربیعہ و عقیل از آثار
اوست المستظهر عبدالرحمن بن هشام او را بمقام وزارت برگماشت و پیش از سال
۳۲۰ هجری پس از عمری طولانی وفات یافت از سروده های اوست :

إذا غبت لم احضروا ن جئت لم اسل فسیان منی مشهد و مغیب

فأصبحت تيمياً و ما كنت قبلها لتيم ولكن الشبيه نسيب

هر گاه غیبت کنی حاضر نمیشوم و اگر بیائی نمیرسم زیرا حضور و غیاب

تو نسبت بمن یکسانست تو با آنکه قبلاً از مردم تیم نبودی لیکن اکنون از
آنهائی و برای نسبت تشبیه تنها هم کافی است!

ابو عبدالله حسان بن عبدالله بن حسان استجی .

صاحب طبقات نقل کرده ابن الفرضی گوید نامبرده در فقه مهارت داشت
و در لغت و اعراب و عروض و معانی شعر و عام عدد صاحب تصرف بود و در استجد
پیش از او و پس از او دانشمندی پیایه ای او نرسیده بود.

نامبرده از شاگردان عبیدالله بن یحیی بوده و اسماعیل بن اسحق حافظ
از او استفاده کرده و در دهم ذیحجه سال ۳۳۴ (دانش) در سن پنجاه و شش سالگی
وفات یافت .

(۴۳) ابو سعید حسن بن ابی الحسن یسار البصری !

اصل او و پدرش از میسار بوده .

میسار بنابر نقل سمعانی نام شهر کی است در پائین بصره .

تألیف الاثار گوید : بصره شهر معروفی است از اقلیم سوم یکسال و نیم

پیش از کوفه بصورت شهر درآمده و در روز گار عمر بن خطاب عنوان شهریت را بخود گرفته .

بصره در کنار دریا واقع شده نخلهای خرما و درختان دیگر در آن بسیار است زمینش شوره زار و آبش شور است زیرا دریا هر گاه بحالت مد درآید تا سه روز مانند اینکه بالای بصره را فرا گرفته باشد بدانحال میماند و همانوقت آب دجله و فرات بر اثر اختلاطیکه با آب دریا پیدا میکنند شور میشوند و از عجائب آنسر زمین جزرومد دریاست زیر دجله و فرات نزدیک بصره بیکدیگر می پیوندند و نهر بزرگی تشکیل میدهند و این نهر از طرف شمال به جنوب سرازیر میشود و این جریان را جزرمیگویند سپس از جنوب بطرف شمال متمایل میگردد و آنرا مد میخوانند و این عمل در هر شبانه روز دو مرتبه تکرار میشود از کسانی که بدین شهر منسوبند ابوسعید حسن بن ابی الحسن بصری است که یکتای روزگار خود بوده و سال ۱۱۰ (علی) هجری در سن هشتاد و هشت سالگی در گذشته .

دیگری ابوبکر محمد بن سیرین است و او مولای انس بن مالک بوده که عالم تعبیر باو عطا شده .

دیگری قاضی ابوبکر بن طیب باقلانی است که پیشوای عالم و فاضل بصره بوده و پیش آمد هائله جمال که میان علی علیه السلام و عایشه اتفاق افتاده در بصره بوده و در همین کارزار بود که طلحة بن عبیدالله و زبیر مورد عطا شد و شرف شدند !

ابن خلکان ذیل احوال حسن بصری مینویسد : نامبرده از بزرگان تابعان بوده و فنون علم و زهد و تقوا و عبادت را دارا بوده .

و پدرش ابوالحسن مولای زید بن ثابت انصاری بوده و مادرش خیره کنیز ام سلمه همسر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده .

گاهی از اوقات که مادر حسن برای انجام کاری از خانه بیرون میرفت

و حسن بی تابی میکرد ام سلمه پستان خود را بصورت ظاهر در دهان او میگذازد و او را بدینوسیله ساکت میکرد پس از آنکه مادرش می آمد او را شیر میداد . گویند عمل ام سلمه ایجاب کرد سرانجام حسن از نعمت حکمت و فصاحت برخوردار شود حسن در وادی القری تربیت یافت و از زیبا چهرگان بصره بشمار می آمد تا بر اثر افتادن از مرکب دماغش « بهر دو معنی » بسختی آسیب دید !

اصعمی گفته : پدرم حکایت میکرد بند دست حسن بسیار پهن بود چنانچه پهنای آن بیک وجب میرسید و من مردی را از این نظر مانند او ندیده ام ! از گفتار اوست « مارأیت یقینالاشک فیه شبه بشک لایقین فیه من الموت » یقین بدون شکی شبیه تر بشک بدون یقین از مرگ نیست یعنی هر موضوعی که یقینی است شك در آن راه ندارد برخلاف مرگ که یقینی است و مردم آنرا مشکوک تلقی میکنند !

مؤلف گوید : آری حسن از بزرگان مهاینخ صوفیه است و سخنان شایسته و گفتار عرفانی او در میان مردم شهرت بسزائی دارد !

از گفتار اوست « امور دنیا تجری علی خمسة عشر وجهاً » کار های دنیا به پانزده طریق بانجام میرسد « ف خمسة منها بالعادة وهي الاكل والشرب والمشي والنكاح والصلاة » پنجتای آنها مطابق با عادت معمولی بجای آورده میشوند و آنها عبارتند از خوردن و آشامیدن و راه رفتن و همسر گرفتن و نماز خواندن « و خمسة منها بالتعليم وهي الادب والكتابة والرمي والسباحة والصناعة » و پنج بخش آنها از راه آموزش تحصیل میشوند و آنها عبارتند از ادب و نوشتن و تیراندازی و شناوری و صنعتگری « و خمسة منها بالتقدير وهي الحسن والقبح والفقر والغنى والعمر » و پنج عدد آنها بخواست الهی بوجود می آید و آنها عبارتند از زشتی و زیبائی و ناداری و دارائی و عمر .

از جمله کلمات طریفه‌ی او بنا بنقل قشیری در باب ذکر رساله صوفیه ،
 «تفقدوا الحلاوة فی ثلاثة اشیاء الصلاة والذکر وقراءة القرآن فان وجدتم
 والافاعلموا ان الباب مغلق» شیرینی حقیقت را در سه چیز بدست آورید نمازیاد
 خدا خواندن قرآن اگر شیرینی حقیقت را از آنها بدست آوردید بمقصود خود
 رسیده و گرنه یقین بدانید در فیض بروی شما بسته گردیده باز قشیری در باب
 ورع از او نقل کرده «مثقال ذرة من الورع خیر من الف مثقال من الصوم والصلاة»
 یکذره مثقال از پرهیزکاری بهتر است از هزار مثقال روزه و نماز .

صاحب کشکول از گفتار او نقل کرده در پاسخ کسیکه از احوال دنیا
 پرسید اظهار داشت «شغلنی توقع بلائها عن الفرح برخائها» اینک که در انتظار رسیدن
 گرفتاریهای دنیا هستم از آسایش آن خاطر کرده‌ام .

ابوالعتاهید شعر ذیل را به اقتباس از گفته‌ی نامبرده سروده :

تزیده الايام ان اقبلت شدة خوف لتصاريفها

کانهما فی حال اسعافها تسمع رقة تخويفها

اگر روزگار بجانب آدمی روی آورشود هر چه بیشتر به بیمناکی آدمی
 میافزاید زیرا روزگار پیوسته در تغییر و دگرگونی است میتوان گفت در همان موقع
 که آدمی سرگرم بر راحتی آنست با نامه‌ای از اضطراب و ناراحتی آن رو بر
 گردد .

از گفتار اوست «قد اعوزنی شیئان درهم حلال و اخ فی الله» دو چیز را تا اکنون
 بدست نیاورده‌ام درهمی حلال و دوستی در راه حضرت ذوالجلال کسی از او پرسید
 ای بوسعید «کیفا صحبت؟» چگونه صبح کردی؟ پاسخ داد «غرضا بثلاثة سهم سهم
 بلیة و سهم رزیه و سهم منیة» در حالی سر از بالش خواب برداشتم که خود را هدف
 سه تیر بلا و مصیبت و مرگ میبینم !

و گفته است «یا من یطلب من الدنيا مالا تلحقه اترجو ان تلحق من الاخرة

مالاتطلبہ» ای کسیکہ از دنیا میخواهی آنچه را بدست نمیآوری با چنین حالی آرزومندی به نتایج اخروی برسی و آنچه را نطلبیده‌ای بدست آوری!

بمردی که از جنازه‌ای تشییع میکرد گفت عقیده‌ی تو آنستکه هر گاه این مرده بار دیگر بدنیا برگردد اعمال شایسته انجام میدهد؟ پاسخ داد آری گفت هر گاه برای او چنین سرانجامی اتفاق نیفتد تو اکنون که توانائی داری بکار خود پرداز در محاضرات ازوی نقل کرده نامبرده در تشییع جنازه‌ای خطاب بمردم گفت هر گاه این مرده را در روزگار زندگانی خود پادشاه شما جلب میدرد ناراحت میشدید یا نه؟! پاسخ دادند آری! گفت اینک خدا او را دربند مؤاخذه خود قرار داده پس چرا هیچگونه اظهار ناراحتی نمینمائید!

در آن کتاب آمده فرقد سبخی و حسن کنار سفره‌ای نشسته بودند ظرف حلوائی آورده فرقد از خوردن آن خودداری کرد و اظهار داشت میترسم از شکر آن عاجز باشم! حسن گفت از این غذا بخور زیرا اگر منظور شکر نعمت است نعمت خدا در آب خوشگوار از همه بیشتر است!

بوالقاسم راغب پس از نقل حکایت مزبور اظهار داشته برآستی باید بمقام و موقعیت و فهم و فراست حسن اعتراف کرد و از آنطرف بستنی اندیشه فرقد نیز بی برد و ایندو کاملاً مصداق فرموده‌ی پیغمبرند «فضل العلم احب الی من فضل العبادة و لفقیه واحد اشد علی الشیطان من الف عابد» مقام فضیلت عام از نظر من بهتر و ارزنده تر از مقام و فضیلت عبادتست بدیهی است وجود یکسفر دانشمند سختتر است در پیش شیطان از هزار نفر عابد.

مؤلف گوید: گفتار حسن فراوانست مخصوصاً در کتب مواعظ و اثره در محال مناسب از کلمات او بسیار استفاده شده و اندرزهای پسندیده‌ی او مشهور است و گفتار پراکنده او در فقه و اصول و تصوف و تفسیر بخصوص آراء او درباره‌ی تفسیر فراوانست.

حسن کتابی داشته بنام الاخلاص و ممکن است اینکتاب را بمنظور حقایق

فقہی گرد آورده باشد و ما بزودی ذیل احوال حسین حلاج بدان اشاره خواهیم کرد ، عمر بن عبدالعزیز اموی از او بی نهایت احترام میکرد و بوی سخت معتقد بود !

ابن عسا کر از محمد بن زبیر نقل کرده هنگامی عمر بن عبدالعزیز مرا نزد حسن فرستاده تا پرسشهایی از او بنمایم ! هنگامیکه بحضور نامبرده رسیدم گفتم سینه‌ام از موضوعیکه ایراد خواهم نمود ناراحت و جریحه دار گردیده و از اختلافی که مردم در باره‌ی آن دارند بیچاره شده‌ام ! پرسش من اینست که آیا براستی رسول خدا ﷺ بوبکر را جانشین خود قرارداد؟! حسن مانند سپندی که از روی آتش میجهد جهیده و اظهار داشت مگر در بارهٔ خلافت او شک داری بخدای یکتا رسول خدا او را جانشین خود قرارداد بوبکر از همه کس بهتر خدا را میشناخت و پرهیزکارتر و ترسش از مرگ باندازه‌ای بود که هر گاه بمیرد و بدون آنکه خدا او را جانشین پیغمبر قرارداد باشد بجای او برقرار گردد چه خواهد کرد !

مؤلف گوید : هر گاه نقل ابن عسا کر صحت داشته باشد باید خطاب بد بصری گفت خدا پشت ترا بشکند و رگ گردنت را قطع کند چگونه چنین سوگندی نابجا را بزبان آوردی و غاصب را صاحب نامیدی .

حسن بصری روزگار پنج تن از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین را دریافته و سنش در حدود نود سال بوده !

حسن از شاگردان شعبی و ابن سیرین و فقها و مفسران دیگر بوده و در فقه بیابهای رسیده بود که ضرب المثل قرار گرفتند بود چنانچه فقه حسن و پرهیزکاری ابن سیرین و عقل مطرف و حافظه قتاده شهرت داشت! در عین حال شیعه باو خوشبین نبود و احادیث و روایاتی که جداً وی را مورد طعن و نکوهش قرارداد از مقامات عصمت علیهم السلام رسیده .

و با عمری طولانی که داشت در کارزار کربلا و یاری حضرت سیدالشهداء

ﷺ بدون آنکہ عذری داشته باشد شرکت نمود .

در حدیثی آمده حسن با حضرت زین العابدین ﷺ ملاقات کرد حضرت باو فرمود : «یا حسن اطع من احسن اليك و ان لم تطعه فلا تعص له امر او ان عصيته فلا تأكل له رزقا و ان اكلت رزقه و سكنت داره فاعد له جوابا وليكن جوابا» ای حسن از خدائیکه بتوا احسان کرده فرمانبرداری کن و اگر از او اطاعت نمینمائی نافرمانی مکن و اگر نافرمانی میکنی از روزی او استفاده مکن و اگر از روزی او میخوری و بخانه‌ی او ساکن میشوی پس پاسخ صحیح او را آماده کن! از کتاب منتظم ابوالفرج جوزی بغدادی نقل شده از حسن بصری نقل کرده گفت روزی در کعبه بودم جوان زیبا چهره و نیکو لباسی را دیدم که چهره‌اش مانند ماه شب چهارده میدرخشید و نقابی بر رخسار خود افکنده بود میگريست و با کمال نیازمندی وزاری این ابیات را میخواند :

الا ايها المأمول في كل حاجة	شكوت اليك الضرفارحم شكائتي
الايارجائي انت كاشف كربتي	فهب لي ذنوبي كلها واقض حاجتي
وانى اليك القصد في كل مطلب	وانت غياث الطالبين و غايتي
انيت بافعال قباح رديّة	فما في الوري خلق جنى كجنائتي
فزادى قليل لا اراه مبلّغى	اللزاد ابكى ام لبعده مسافتي
اتجمعني و الظالمين موافقا	فاين طوافي ثم اين زيارتي
اتحرقني بالنار ياغاية المنى	فاين رجائي ثم اين مخافتي
فيا سيدي فامنن علي بتوبه	فانك رب عالم بمقالتي

ای خدائیکه در کلیه نیازمندیها مردم بتو آرزومندانند و اینک از پیش آمد ناراحت کننده‌ی خود بتوشکایت میکنم و آرزومندم بشکایت من توجه کنی و مرا مورد ترحم قرار دهی ای خدائی که بتو امیدوارم و توهم ناراحتی را از من میبری گناهان مرا به بخش و نیاز مرا برآور در هر پیش آمدی مقصود من توئی

و توفریادرس طالبان و نهایت آرزوی منی با کارهای ناپسند بملاقات تو آمدم
و چنان میدانم در میان همه‌ی آفریدگان کسی مانند من مرتکب جنایت نشده‌تو شد
راه من اندک است و یقین دارم با این توشه‌ی اندک بمنزل نمیرسم اینک برای توشه
اندک بگیریم یا برای دوری راه آیا مرا با ستمکاران در یک شمار قرار میدهی
و هر گاه چنین باشد طواف من که گرداگرد خانه تو بطواف پرداخته و زیارت
و مناسکم هیچگونه بهائی نداشته اینخدائیکه آخرین آرزوی منی آیا مرا
به آتش خشم خود میسوزانی هر گاه مرا به آتش خود بسوزانی پس آرزوی من
چه اثری کرد و ترس من از کیست؟ ای آقای من بر من منت گذار و توبه‌ی
مرا به پذیر زیرا پروردگار جهانی و ازگفتار من با خبری .

حسن گوید : هنگامیکه بوی نزدیک شدم دیدم او امام فرزند امام فرزند
امام ، زین العابدین علی بن الحسین بن علی علیه السلام است بلافاصله روی قدمهای
مبارکش افتاده عرضه داشتم ای یادگار پیغمبر اکرم این گریه‌دراز و این مناجات
و این نیاز چیست؟! با آنکه شما از خاندانی هستید که خدای متعال همه‌گونه
پلیدی را از شما برده و در حق شما آیه تطهیر نازل کرده و فرموده : انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا .

حضرت سجاد علیه السلام خطاب به حسن فرمود : ای پسر ابوالحسن از اینگونه
سخنان دست بردار زیرا خدای متعال بهشت را برای بنده‌ی فرمانبردار آفریده
هر چند غلام حبشی باشد و دوزخ را برای بنده‌ی نافرمان بوجود آورده هر چند
آزاد قرشی باشد .

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده : خودتان را با کارهای شایسته بحضور من
معرفی کنید نه با نسب و خاندانتان !

در کتاب مصابیح القلوب مینویسد : شبی در مسجد الحرام حسن بصری بد
حضور حضرت سیدالشهداء شرفیاب شده موقعی حضرت را دریافت که مقام مقدسش سر
بسجده گذارده میگریست و بمقام الهی معروض میداشت .

یا ذالمعالی علیک معتمدی
طوبی لمن بات خائفاً و جلاً
طوبی لعمد تکون مولاه
یشکوالی ذی الجلال بلواه
اذا خلا فی الظلام مبتهلاً
اکرمه ربّه ولبّاه

ای خدائیکہ در علوم نام کسی بر تو پیشی ندارد اطمینان من بہ تست و بیزر گواری تو و اعتراف دارم خوشا بحال بندہ ایکہ تو آقای او هستی خوشا بحال بندہ ایکہ در حضور توشب را بیدار بماند و از تو بہر اسد و بمقام تو کہ صاحب عظمت و جلالی از بیچارگی خود بنالد و چون شب عالم را فرا گیرد از در زاری در آید و پروردگارش اورا کہ بلاشک مورد اکرام قرار دادہ پاسخ دہد .

حسن گوید : ہما نوقت ہاتفی بین زمین و آسمان پاسخ اورا داد :

لبیک لبیک انت فی کنفی
و کلمما قلت قد سمعناہ
صوتک تشتاقہ ملائکتی
وعذرك اللیل قد قبلناہ
سلا ماشاء بلا خوف ولا وجل
ولا تخف اننی انالہ

آزی آری تو در پناہ منی و ہر چہ ترا گفتی شنیدیم فرشتگان من دوستدار آواز تو اند و امشب یوزش ترا پذیرفتیم ہر چہ میخواستی بدون ترس و بیم پیرس و هیچگونہ بیم بحود راہ مدہ کہ من خدای توام !

آزی در بحار ہمین حدیث را با اندک تغییری نقل کردہ و آنرا از قول انس بن مالک ایراد نمہ دہ در آنہنگام کہ نامبردہ باتفاق حضرت سیدالشہداء علیہ السلام بطرف مرقد خدیجہ علیہا السلام رہسپار میشد !

علامہ مجلسی در آغاز بحار الانوار سند کتاب سلیم بن قیس را علاوہ بر آنچه ذیل ترجمہ جعفر بن نما نقل کردیم از قول راوی چنین ایراد نمودہ :

حدیثنا شیخ مفید ابوعلی بن حسن بن محمد طوسی در ماہ رجب سال ۴۹۰ و خبر داد مرا شیخ فقید ابو عبد اللہ حسن بن ہبہ اللہ بن رطبہ از شیخ مفید ابوعلی از پدرش بطوریکہ در کربلائی معالی ماہ محرم سال ۵۶۰ از وی شنیدہ ام و خبر داد مرا شیخ مفید ابو عبد اللہ محمد بن مسکان از شریف جلیل نظام الشرف ابو الحسن عریضی

از ابن شهریار خازن از شیخ ابو جعفر طوسی و خبر داد مرا شیخ فقیه ابو عبدالله محمد بن علی بن شهر آشوب بطوریکه سال ۵۶۷ در حله جامعین نزد وی قرائت کردم از جدش شهر آشوب از شیخ ابو جعفر طوسی گفت حدیث کرد مرا ابن ابی جیّد از محمد بن حسن بن احمد بن ولید و محمد بن ابوالقاسم ملقب به ماجیلویه از محمد بن علی صیرفی از حماد بن عیسی از ابان بن ابو عیاش از سلیم و خبر داد ما را ابو عبدالله حسین بن عبیدالله از هارون بن موسی تلعکبری از علی بن همام بن سهیل از عبدالله بن جعفر حمیری از یعقوب بن یزید و محمد بن حسین بن ابوالخطاب و احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن ابو عمیر از عمر بن اذینه از ابان بن ابو عیاش از سلیم بن قیس هلالی!

پس از این نوشته عمر بن اذینه گفت هنگامی ابن عیاش مرا طلبیده گفت دیشب خوابی دیدم که معلوم بود بر اثر آن بزودی خواهم مرد و رؤیا اینست سلیم بن قیس را در رؤیا دیده بمن گفت: ای پسر عیاش در همین روزها خواهی مرد از خدا بترس و گروی مرا نابود مساز و بطوریکه از تو پیمان گرفته‌ام آنرا بدست یکی از شیعیان علی که آدمی دیندار و صاحب نسب باشد بسپاری عمر بن اذینه گوید ابن عیاش اظهار داشت اکنون که ترا دیدم از فرصت استفاده کرده و از دیدار تو خرسند گردیده بیاد رؤیا افتادم باید بگویم در روز گاریکه حجاج وارد عراق شده بود سلیم بن قیس بر ما وارد شد و من اخبار بسیاری را از او استفاده کردم متأسفانه طولی نکشید وفات او نزدیک گردید مرا خوانده و گفت ای پسر عیاش در این مدت که با تو رفت و آمد داشتم بجز از آنچه مورد علاقه من بود امر دیگری از تو مشاهده نکردم و همانا نزد من کتب چندی است که آنها را از ثقات شنیده و بدست خود نوشته‌ام و در آنها احادیث بسیاری است که نمیخواهم بدست مخالفان بیفتد زیرا احادیث مزبوره حقایقی است که از اهل حق وفقه و صدق و نیکو کاری اعنی علی بن ابی طالب علیه السلام و سلمان و ابوذر و مقداد

شنیده‌ام بدیهی است احادیث مزبوره مورد اجماع همه‌ی نامبردگان بوده و من در آنحین که در بستر بیماری افتاده بودم همت گماشتم تا آنها را بسوزانم باز از ارتداد این اندیشه که ممکن است گناهکار باشم بیمناک شدم .
اینک آن آثار گرانبها را باین شرط در اختیار تو میگذارم که تا من زنده هستم احادیث مزبور را نقل نمائی و هر گاه پیش آمد ناگواری برای تو رخ داد آنها را در دست کسانی قرار دهی که از شیعیان علی علیه السلام بوده و مورد اطمینان تو باشند .

ابن عیاش گوید : بطوریکه سلیم اظهار داشت ضمانت کردم سپس آثار ارزنده خود را که بر اثر سالهای چندی گرد آورده بود همه‌ی آنها را بر من قرائت کرد فاصله‌ای نشد سلیم رحلت کرد !

ابن عیاش گوید : پس از چندی که از رحلت وی گذشت آثار مزبور را مورد مطالعه قرار داده مطالب و حقایقی را در آنها نگریستم که دانستم بجز از علی و شیعیان او مابقی از مسلمان نماها در هلاکت اند !

فاصله‌ای نشد وارد بصره شده و نخستین کسی را که در آنجا ملاقات کردم حسن بصری بود و او در آن روز گار بمناسبت بیمناکی که از حجاج داشت متواری بود و حسن در آن اوقات جدا از شیعیان علی بود و از پیش آمدهای قبلی خود که علی علیه السلام را یاری نکرده بود و از حضور بجننگ جمل خودداری نموده پشیمان و اندوهناک بود .

همانوقت در اطاق شرقی خانه‌ی حجاج بن ابی عتاب با وی خلوت کرده آثار سلیم بن قیس را بمطالعه‌ی او رسانیده حسن گریست و اظهار داشت آنچه را سلیم در احادیث خود ایراد کرده همگی حق و درست است و من کلیه‌ی آنها را از موثقان شیعه علی علیه السلام شنیده‌ام !

عمر بن اذینه گفته ابان بن عیاش بمن گفت همان سال بمنظور حج بیت‌الله حضور حضرت علی بن الحسین علیه السلام شرفیاب شده در ظرف سه شبانه روز تمام

احادیث سلیم را بعرض مبارکش رسانیدم ، فرمود آری راست گفته سلیم آنچه مرقوم داشته همگی احادیث ماست و ما آنها را کاملاً میشناسیم !
مؤلف گوید : عادت آنکه این حدیث را نقل کردیم بدین منظور بوده که در این حدیث تصریح شده حسن بالاخره بازگشت بحق نموده و در ردیه شیعیان علی علیه السلام در آمده .

بنا بر این باظهار نظر عماد طبری که از اعظم پیشینیان ماست و ما در بخش اول این کتاب بزندگی او اشاره کردیم در این خصوص توجهی نباید کرد . او در کتاب کامل بهائی بمناسبت سرسختی و تعصب نابجای عده‌ای از مخالفان مینویسد تعصب نابجای نامبردگان تا بحدیست که هر گاه آنها از یکی از شیعیان بشنوندستمگران اهل بیت عصمت و العنت میکنند ناراحت میشوند و اظهار میدارند لعن عمل حرامی است و بجای آن بهتر است به تسبیح حق پردازیم و از آن طرف خود شیعیان علی علیه السلام را مورد لعن قرار میدهند و معتزله عدل‌دهنگامی که نام حسن و حسین علیهم السلام را میبرند بدون الف و لام تعریف ذکر میکنند و نام حسن بصری را که منافقی بیش نبوده مزین به الف و لام میسازند ، زیرا آنها میدانند نامبرده از دشمنان اهل بیت است و شایسته است نام او را با عظمت یاد کرد .

پس از این افزوده حسن بصری همانسی است که میگفت عثمان را کفار کشتند و منافقان او را خوار ساختند اینک با این گفتار زشتش مهاجران نسبت بکفر داده و حسن بصری منافق از یاری امیر المؤمنین و حسین علیهم السلام ورزید و بمجردی که از فتنه‌ی کربلا با خبر شد با تفاق قتیبه‌دین مسلم و لشکریان حجاج ملعون بدیار خراسان فرار کرد و خود را بدینوسیله از یاری حضرت امام حسین علیه السلام برکنار داشت اینک شایسته است بر چنین نفس پست فطرتی نفرین‌های زیادی نمود!

و همچنین با توجه بحدیث مزبور باظهار نظر امیر سید حسین حسینی مروج

سابق الذکر توجہی نباید کرد !

او در پاسخ پرسش یکی از سوال کنندگان کہ از احوال حسن پرسیده و مخصوصاً از لعنت کردن بر او سوال کرده چنین مینویسد :

بدیہی است حسن انسان شایستہای نبوده و لعن او واجب است و او از ہمہ مخالفان بیشتر با علی علیہ السلام مخالفت مینمود و علی علیہ السلام او را سامری امت اسلام معرفی کرده بود و موقعیکہ با او روبرو شدہ بود وی را لعنت فرمودہ و با کلمہی گفتا کہ بواژہی مردم نبط بمعنی شیطانست باوی سخن گفته بود این گفتگو در هنگامی بود کہ حسن وضو میگرفت و سدہ مشت آب بر وی دست خود میریخت حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام فرمود در وضو اسراف مکن ! حسن پاسخداد من اسراف نمیکنم بلکہ شما اسراف کردید کہ آنہمہ خونہا را ریختی !

حضرت فرمود : ای گفتا ! مانند اینکہ از مرغی آنہا ناراحتی ؟! گفت آری !

امیر المؤمنین او را نفرین کردہ کہ ہموارہ محزون باشی !

از آنروز ببعد ، حسن ہموارہ اندوہناک بود و پیوستہ مانند کسانی بود کہ از دفن یکی از بازماندگان بر گشتہ یا مانند خرکاری بود کہ خرش را از دست دادہ باشد .

حسن دین خدا را نابود ساخت و آئین رسول او را ریشہ کن نمود و احکام او را تغییر داد و شرایع اسلام را عوض کرد .

حسن از مرام امویہا پیروی میکرد و با شدت ہرچہ تمامتر بخواستہہای شوم آنہا کمک می نمود و شجرہی خبیثہی دوستی آنانرا در دل خود و تابعانش پرورش میداد !

ہم اکنون اشعری مذہبان ہنوز از عقیدہ ہای فاسد او دست برنداشتہ اند آری او بنیان حق را با تیشہ بد باطنی خود از بن برانداخت و آتش باطل را دامن زد و بالاخرہ آنقدر آثار شوم و نکبتبار از او بجا مانده کہ ما را شمارش آنہا خستہ میکند !

برخی از مخالفان و نا اهلان ، سلسله صفویہ را منسوب بحسن بصری میدانند باید اعتراف کرد این نسبت از گزافه گوئی این عده مخالفان بی بند و بار است که برای پیش بردن مقاصد خود آنان را بچنان ناشایستی نسبت میدهند آری سلسله‌ی صفویہ متصل بمعروف کرخی است و کرسی نامہ این گروه بوی میپیوندد بدیہی است معروف سالہاسر بعقبہ‌ی علیہ‌ی اہل بیت سائیدہ و ہمیم سده‌ی سنید حضرات عصمت علیہم السلام بوده مخصوصاً مدتی طولانی دربان حضرت موسی بن جعفر علیہ السلام بوده (۱)

گویند هنگامی یکی از بازرگانان کہ بیشتر اوقات با کشتی مسافرت میکرد و بہ خوف طوفان مبتلا میگردد بہ معروف پناہندہ شدہ و تقاضای کمک نمود معروف گفت ہر گاہ چنین حادثہی برای تورخ داد دریا را بسر معروف سوگند دہ او در موقع پیدایش طوفان دریا را بسر معروف سوگند دادہ طوفان آرام شد! آن مرد در مراجعت با تحفہ ہا و رہ آورد ہای چندی با معروف ملاقات کرد و جریان را بعرض مبارک حضرت موسی بن جعفر علیہ السلام رسانید! امام از معروف پرسید چگونه اطمینان داشتی کہ دریا با چنان سوگندی آرامش پیدا میکند؟! پاسخ داد سری کہ بیست سال بد عقبہ‌ی علیہ‌ی شما سائیدہ شدہ در پیشگاہ مقدس حضرت پروردگار این اندازہ احترام ہم نخواہد داشت!

اینک جای بسیار تعجب است مخالفان مزبور سر سلسلہ نامبرده را بچنانی آنکہ بچنین رفیع المنزلاتی کہ اشعدی ہدایتش از مشکاة عصمت و امامت استوار میکند نسبت دہند بہ بصری مزبور منتسب میدانند با آنکہ از سر سختترین دشمنان و بزرگترین منافقان و بد بختان بحساب می آید۔ الخ

از احتجاج طبرسی نقل شدہ امیر المؤمنین در ہنگام بازگشت از جنگ جمل

(۱) معروف آنست معروف دربان حضرت رضا (ع) بودہ بعضی گویند زمان حضرت

صادق (ع) را نیز ادراک کردہ شرح حال او ذکر خواہد شد انشاء اللہ.

حسن بصری را دیده فرمود چرا در جنگ جمل شرکت نکردی و بیاری ما
 نپرداختی؟! پاسخ داد زیرا در آن موقع که شما بطرف بصره حرکت می کردید
 از هاتفی شنیدم میگفت: « قاتل و مقتول در دوزخند » این سخن مرا از شرکت
 در آن جنگ بازداشت! امیر المؤمنین علیه السلام فرمود آری آن هاتف که تورا
 از یاری حق بازداشت برادرت شیطان بود و راست گفت زیرا قاتل و مقتول
 از لشکریان و همکاران عایشه در دوزخند .
 حسن از شنیدن این سخن متأثر شده معروض داشت اکنون فهمیدم آنان در
 هلاکت بوده اند!

صدوق در کتاب توحید باسناد خود از عیسی بن یونس نقل کرده ابن ابی
 العوجاء از شاگردان حسن بصری بوده و اخیراً از حقیقت توحید دست برداشت
 و منحرف شد! از وی پرسیدند علت اینکه از مرام استادت دست برداشتی و منحرف
 شدی و بموضوعی که بلاشک حقیقتی نداشت و بر پایه‌ای استوار نبود گرائیدی
 چه بود؟ پاسخ داد برای اینکه استادم آدم دیوانه‌ای بود و سخنان بی اصل زیاد
 میگفت گاهی قدری مذهب بود و هنگامی جبری مرام!

مؤلف پس از نقل مطالب احتجاج و توحید اظهار میدارد امثال این سخنان
 در باره‌ی حسن بصری بسیار است بدیهی است باید گفت تمام این پیش آمده‌ها تا
 موقعی بوده که وی مستبصر نشده علاوه بر این در مجلس پنجاه و یکم و شصت و هفتم
 امالی صدوق و همچنین در مواضع چندی از غرر سید مرتضی بموضوعاتی برخورد
 میکنیم که حاکی از شخصیت دینی و تشیع نامبرده است .

از رجال کشی از فضل بن شاذان نیشابوری نقل شده حسن بصری یکی از
 پارسایان هشتگانه‌ی معروفست که چهار نفر آنها از یاران امیر المؤمنین علیه السلام
 و پارسایان پرهیز کار بودند و آنان عبارتند از ربیع بن خثیم و هرم بن حیان
 و اویس قرنی و عامر بن عبد قیس و یا عبدالله بن قیس (۱) و چهار نفر دیگر

(۱) در نسخه منطبعه بمبئی و تهران که به تعلیق و تصحیح فاضل معاصر آقای حاج

بر خلاف نامبردگان فوق الذکر اند .

ابومسلم خولانی که از چهار نفر اخیر است بد عمل ریا کاری بود که به همراهی و مصاحبت معاویه افتخار میکرد و مردم را بکارزار با علی عنه السلام میخواند .

ومسروق بن اجدع مالیات چی معاویه بود و با همان رشتہ که انتخاب کرده بود مرد و حسن آدمی بود که باصطلاح نان بنرخ روز میخورد و با هر دستدای موافق با مرام آنها ابراز احساسات میکرد و همواره خود را برای ریاست بر سادہ لوحان می آراست و سرپرستی قدری مذهبیان را بعهده داشت !

در رجال مزبور نامی از هشتمین آنان نبرده است !

در اکلیل الرجال و کتب دیگر هشتمین آنها را اسود بن یزید نخعی که پارسائی معروف و مکنی به ابو عمر و بوده نوشتند و متعرض است که مورخان نامبرد را از یکی از زهاد هشتگانه شمرده اند .

در مجالس المؤمنین نقل شده از ظاهر کلام فضل بن شاذان استفاده میشود اسود بن یزید یکی از زهاد معروف است .

و از حواشی که شیخ رحمہ اللہ شهیدی بر رجال دارد اسود را از نامبردگان یاد کرده .

و بطوریکہ از حدائق المقربین بدست می آید هشتمین آنان جریر بن

میرزا حسن مصطفوی رسیده عامر بن عبد قیس آمده و ذیل تحریرص ابو مسلم افزوده ابو مسلم بعلی (ع) گفت مهاجر و انصار را نزد ما بفرست تا آنانرا بجای خون عثمان از پای در آوریم امیر المؤمنین بخواسته او ترتیب اثری نداد بو مسلم اظهار داشت اینک کارزار با شما بر ما مباح است بدیهی است بو مسلم خون عثمان را و سپاه کشتن مسلمانان و یاران علی (ع) قرار داده و زهد و پارسائی را دام تلبیس و شکار گاه سادہ لوحان ساخته بود و نیز افزوده مسروق در رسافه که پائین واسط در کنار دجلہ واقع شده بود ، د و گورش همانجا است .

عبداللہ بجلی بودہ (۱)

از علقمہ بن مرثد نقل شدہ اظہارداشته پارسائی بہشت نفر نہایت یافت از
آنها اسود بن یزید و ابومسلم خولانی و حسن بصری را نامبرده .
قاضی رہ در مجالس المؤمنین اظہار میدارد فقہاء امامیہ در بارہی حسن
باختلاف سخن گفته اند و من از یکی از اساتید خود شنیدہام سید رضی الدین بن
طاوس اورا از مقبولان نام میبرد بنا براین اظہار نظر طبرسی در کتاب احتجاج
کد حضرت مجتبی علیہ السلام در ضمن نامہای اورا مورد اعتراض قرار دادہ اند درست
نخواہد بود!

سید نعمۃ اللہ جزائری در شرح تہذیب شیخ طوسی بمناسبتی نام صوفیدرا
ایراد کردہ و از نہج الحق علامہ حکایتی از واصلان نقل کردہ و اظہار داشتہ ،

(۱) ابو عمر و جریر بن عبداللہ شیخ نامبرده را از رجال امیر المؤمنین (ع) نامبرده
ابن داود مینویسد نامبرده در سالیکہ رسول اکرم رحلت فرمودہ اسلام اختیار کرد و در
کوفہ میزیست و قامتی رساداشت چنانچہ گویند طول قامت او شش ذرع بود و از جانب امیر المؤمنین
بمنوان رسالت بشام رفتہ و در خصوص مأموریتی کہ داشتہ با معاویہ بسخن پرداختہ
نقل الرجال نوشتہ اخیراً نامبرده بمعاویہ پیوست و امیر المؤمنین فرمان داد تا خانہای
اورا کہ در کوفہ داشتہ خراب کنند

ابن جوزی در صفة الصنوة مینویسد نامبرده چہرہ زیبائی داشت و عمر اورا یوسف این
امت میخواند و بفرمان پیغمبر اکرم بہ ذی الخلصہ رفت و خانہی خثعم را کہ کعبہی یمانیہ
میگفتند آتش زد از خود او نقل کردہ در ماہ رمضان سال دہم ہجرت وارد مدینہ شدہ بطرف
مسجد رسول خدا (ص) رعببار گردیدم آنروز پیغمبر بہ ایراد خطبہ مشغول بود بمجردیکہ
وارد مسجد شدم مردم ہمہ بجانب من نگران شدہ و با تعجب تمامی بمن مینگریستند من
از شخصی کہ نزدیکم بود پرسیدم مگر پیغمبر در بارہی من سخنی فرمودہ گفت آری پیغمبر
در میان خطبہ از تو بہ نیکی یاد کرد و افزود ہم اکنون از این در بہترین افراد کہ
فرشتگان رخسار او را مسح کردہ اند وارد خواہد شد کہ تو وارد شدی .

آنان هنگامی که بوصل رسیدند ترك نماز میکنند و شخصی را که اصلی بوده در کربلا دیدار کرده که چنین وضع نامشروع را از خود بوجود آورده بود . تا آنجا که گوید صوفیه دشمنان دینند و از آغاز بدعت‌هایی در دین گذارده و هم اکنون اثرات بدعت‌های نامبردگان باقی است عده‌ای از آنها از قبیل حسن بصری و سفیان ثوری و امثال ایشان که در روزگار ائمه طاهرین ع‌الیکم‌السلام میزیستند با آنها طرف نقیض بودند و پس از عصر غیبت با اعلام دین که علماء اهل بیت اند بضدیت برخاستند و اخبار بسیاری در لعن و طرد نامبردگان رسیده و مخصوصاً مرده را به اجتناب از آنها خوانده‌اند .

مؤلف گوید : ما هم ذیل احوال حسین حلاج پیاره‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد ممکن است علت بطلان طریقه‌ی حسن بدانسبب بوده که عامد کسور باطن و مخالفان خبیث المحاسن با عقائد او همراه بوده و از او و عقائدش احترام میکردند و بی نهایت ریشه‌ی محبت او را در دلشان میپرورانیدند و گفتار حکمت آمیز او را سر لوحه دستورات خود قرار میدادند و گفتار او را حجت خود میدانستند و هر گاه حسن مطلق میگفتند منظورشان نامبرده بوده .

ابوصالح عبدالقادر گیلانی در کتاب الغنیه نقل کرده از ابو عبدالله احمد حنبل نقل شده خلافت ابوبکر با اشاره و نص به اثبات رسیده و مذهب حسن بصری و گروهی از محدثان نیز چنین است .

و در احادیث شیعه وارد شده حسن از شرکت در جنگ جمل و یاری امیر المؤمنین علیه‌السلام خودداری کرد و در یکی از غرفه‌های منزل خود که در بصره بود به همراهی برخی از دوستان و شاگردانش مخفی شده اظهار داشت بهتر اینست ما بدفع و ضرر هیچیک از ایندو دستد مسلمانان اقدام ننمائیم و خود را از این فساد که در میان امت اسلام اتفاق افتاده برکنار داریم .

آری حسن با این اظهارید خود را مصداق این آیه شریفه قرار داده «مذبذبین بین ذلك لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء» .

در وفیات الاعیان نوشته حسن در دو سال آخر خلافت عمر متولد شد و هم گفته اند ولادت او در هنگامی بود که پدرش به بردگی بسر میبرد و در آغاز ماه رجب سال ۱۱۰ (قی) هجری در بصره در گذشت و ابن سیرین بر اثر اختلافی که فیما بینشان بود بجنازه‌ی او حاضر نشد و خود او پس از صد روز در گذشت (۱)

در اکلیل الرجال نوشته شهید بن سیرین از تابعیهای بصره بوده و بطوری که مورخان اظهار میدارند از همدی بصریها پرهیز کار تر و فاضلی حافظ بود و خوابها را تعبیر میکرد و سی نفر از یاران رسول خدا ﷺ را دیده بود.

ابن سیرین سال ۱۱۰ (قطا) پس از صد روز از مرگ حسن در گذشت و در مقابل قبر حسن در بصره بنحاک سپرده شد قبرش مشهور است از فوائد مهمی که زیلا شایسته است بدان اشاره کنیم آنستکه صاحب کشکول مینویسد شیخ صلاح الدین صفدی که از دانشمندان اهل سنت است مینویسد گروهی از اعلام اسلامی بمراتبی نائل شدند که دیگران از نیل بدان مقام محروم بودند! علی بن ابیطالب علیه السلام در داوری.

مؤلف بمناسبت نوشته فریقین متفقاً از رسول خدا ﷺ نقل کرده اند «اقضاکم علی علیه السلام، علی از همد شما بهتر از حقیقت داوری و قانون قضاوت خبردار است.

(۱) ابن خلکان نوشته حمید بن طریل اطلاع داده غروب پنجشنبه حسن رحلت کرد و باعداد روز جمعه و سائل کفن و دفن او را آماده کردیم و پس از نماز جمعه او را بنحاک سپردیم و جمعه مردم برای تشییع جنازه وی همراهی کردند و آنروز بر اثر آنکه همه مردم سرگرم کفن و دفن او بودند نماز عصر در مسجد جامع منعقد نشد از برکات تشییع جنازه وی نماز جماعت ترک شد و خیال نمیکند تا آنروز نماز جماعت در اسلام ترک شده بود.

مردی پیش از مرگ وی در خواب دید پرنده ای وارد مسجد شد و یکی از بهترین سنگها را بدهان گرفت و پرواز کرد خواب خود را به ابن سیرین گفت وی اظهار داشت هرگاه براستی چنین خوابی دیده باشی حسن مرده است فاصله نشد حسن مرد و ابن سیرین بر اثر منافرتی که فیما بین بود بجنازه اش حاضر نهد.

ابو عبیده در امامت ابوذر در راستگویی ابی بن کعب در قرآن زید بن
 ثابت در انجام فرائض ابن عباس در تفسیر حسن بن بصری در موعظه و پند
 و هب بن منبه در حکایات ابن سیرین در تعبیر خواب نافع در قرائت ابو
 حنیفه در قیاس و فقه مقاتل در تأویل کلبی در حکایات قرآن ابوالحسن مدائنی
 در اخبار محمد بن جریر طبری در اطلاع از پیش آمدهای گذشتگان خلیل بن
 احمد در فن عروض فضیل بن عیاض در عبادت مالک بن انس در علم شافعی در
 فقه الحدیث ابو عبیده در لغت و عربیت یحیی بن معین در رجال احمد حنبل در
 سنت بخاری در نقد صحیح جنید در تصوف مروزی در اختلاف جبائی در اعتزال
 اشعری در کلام ابوبکر خطیب در سخن آرائی سیبویه در نحو ابوالحسن بکری
 در دروغگویی عبدالحمید در کتابت ابوالفرج اصفهانی در محاضره ابومعشر
 در نجوم رازی در طب فضل بن یحیی در جود ابن القریه در بلاغت جاحظ
 در ادب و بیان حریری در مقامات بدیع همدانی در حفظ ابونواس در مطایبات
 و لهو و هزل ابن حجاج در گفتار سخیف متنبی در پند و اندرز شعری زرخشری
 در نوادر عربیت نسفی در گفتار وجدل جریر در هجویات حماد راویه ی شعر
 عرب قاضی فاضل در ترسل عمار کاتب در جناس ابن جوزی در وعظ اشعب در
 طمع ابونصر فارابی در نقل گفتار پیشینیان و تفسیر آنها حنین بن اسحق در
 ترجمه یونانی عربی ثابت بن قره در تهذیب ریاضیاتی که عربی بر گردانیده شده
 ابن سینا در فلسفه و فنون گذشتگان امام فخر الدین رازی در اطلاع از علوم
 سیف آمدی در تحقیق نصیر در لغت ابوالضیاء در اجوبه و پاسخهای اسکاتی
 خواجه نصیر الدین طوسی در فن مجسطی ابن هیشم در ریاضی نجم الدین کاشی
 در منطق ابوالعلاء معری در فن لغت ابن معتز در تشبیه ابن رومی در تنظیر
 صوای در شطرنج ابو محمد غزالی در معقول و منقول ابوالولید بن رشید در تلخیص
 کتابهای فلسفی و طب محیی الدین عربی در علوم صوفیه انتهى .

مؤلف گوید ماہم بتوفیق خدا ذیل احوال شہید اول قده بنام عدہ ای از اعلام شیعه کہ در فنون علم استاد و برجستہ بودند اشارہ خواهیم کرد (۱)

(۴۴) ابو نواس حسن بن ہانی بن عبدالاول.

ابو نواس ادیبی شاعر و دانشمند استاد و ماہر بودہ .

و فیات الاعیان مینویسد کنیہ اش ابوعلی و شہرتش ابو نواس است و او را بمناسبت گیسوانی کہ بر روی گردنش ریختہ بود ابو نواس گفتند :

نواس بضم نون بر و زن غراب بمعنی گیسوی ریختہ است .

ابو نواس بمناسبت ارتباط خاصی کہ با جراح بن عبیداللہ حکمی والی خراسان داشت و از موالیان او بود بہ حکمی نیز شہرت پیدا کردہ بود قبیلہی حکم یکی از قبیلہ ہای بزرگ یمن بودہ و مؤسس آن حکم بن سعد عشیرہ (۲) است و مردم آن بعنوان حکمی مشہور میباشند .

صاحب تلخیص الآثار بمناسبت بغداد مینویسد از نامداران بغداد ابو نواس حسن بن ہانی سراینندہ بی نظیر است وی ندیم محمد بن زبیدہ بودہ انتہی .

از اسماعیل نوبخت نقل شدہ هیچ سراینندہی دانشمندی را بیای ابو نواس ندیدم زیرا ہم از دیگران دانشمند تر و ہم در قوہ حافظہ بیمانند بود و در عین حالیکہ مدارک علمی را کمتر در دست استفادہ قرار میداد کمالات بی نہایتی را داشت و ما پس از مرگش مثل او را مورد وادسی قرار دادہ کتب او منحصر بہ جزوہ در غریب اللغہ و نحو بود .

ابو نواس در طبقہی اولین سراینندگان مولدین قرار گرفتہ و سرودہ ہای او بہ دہ بخش تقسیم میشود و او در تمامی آنها کمال مہارت را بخرج دادہ بود

(۱) مؤلف ذیل احوال معظم لہ بنام آنها اشارہ نکرده شاید منظورش برخی از افراد

باشد کہ در کودکی بہ مراتب علمی نائل شدہ و آنها را ذیل احوال نامبرده .

(۲) سعد عشیرہ بزرگ قبیلہی خود بودہ و ہر گاہ سوار میشدہ سیصد نفر از فرزندان

و نوادگان پشت سر او بحرکت می آمدند ، و ہر گاہ می پرسیدند اینان چہ نسبتی باتو

دارند از نظر اینکه از چشم زخم محفوظ باشند اظہار میداشت قبیلہی من اند

عده ای از دانشمندان بگرد آوری سرودهای او پرداخته اند از جمله ابوبکر صولی و علی بن حمزه ی اصفهانی و ابراهیم بن احمد بن محمد طبری معروف به توزون و بهمین مناسبت در دیوان او باختلافات بسیاری که ناشی از اشتباهات راویان سروده های اوست میرسیم! (۱).

مؤلف گوید توزون نامبرده فاضل بارع و ادیبی نحویست که در بغداد میزیسته و بمصاحبت ابو عمرو و زاهد مفتخر بوده و کتاب الیاقوته را بنا به روایت از او نوشته و خود با اکابر دانشمندان از جمله ابن درستویه ملاقات کرده توزون دانشمندی درست کار بوده و در نقل حدیث کمال احتیاط را رعایت می کرده و خط و ضبطش در نهایت آراستگی بوده.

آثار او منحصر به دیوان شعری است که از ابونواس گرد آورده ابو عبیده لغوی مشهور اظهار داشته ابونواس در محدثان از سراینندگان مانند امرء القیس در متقدمان بوده.

جاحظ گوید با آنهمه دانشمندی که دریافته ام کسی را بیایه بونواس و دانایتر از او در فن لغت نیافته ام.

گوید خصیب حاکم مصر از نسب وی پرسید بونواس پاسخ داد ادب من کافی از نسب منست، حاکم ساکت شده.

ابن خلکان از کتاب الورداه محمد بن داود جراح نقل کرده بونواس در بصره متولد شده و همانجا نشوونما کرده سپس باتفاق والبه بن حباب بکوفه رفت و از آنجا عزیمت بغداد نموده.

دیگری گفته بونواس در اهواز متولد شده و دو سال بوده باتفاق والدینش از آنجا مهاجرت نموده مادرش از مردم اهواز بوده و بنام جلبان شهرت داشته و پدرش از لشکریان مروان حمار آخرین پادشاهان اموی بوده و از مردم شام

(۱) عده هم هجا و سرقات شعری او را گرد آورده و بعضی دیگر را نیز ابن الندیم

در الفهرست نامبرده.

بحساب می آمده وی از شام بمنظور سرحداری به اهواز آمده و در آنجا با
جلبان ازدواج کرده و از او فرزندان پیداکرده از آنجمله ابونواس و برادرش
ابومعاز بوده!

مادرش او را در اختیار یکی از عطاران گذارد تا بدار عطاری بپردازد
روزی والبه بن حباب سراینده نامی از کنار همان دکان عبور کرد بونواس را
که شاگرد عطار بود دیده بفرست دریافت که بزرگی بیمانند خواهد شد نزد
ری آمده گفت من در تو آثار بزرگی مشاهده میکنم و می بینم در آینده ی نزدیکی
سراینده ی بی بدیلی خواهی شد هر گاه به صحبت من اقدام کنی ترا کاملاً از آئین
سراینده گی برخوردار خواهم ساخت!

بونواس پرسید تو کیستی! گفت من والبه بن حبابم! بونواس اظهار
داشت آری بخدا سوگند منم مدتها در تعقیب تو بودم و میخواستم بمنظور بهره
بری از تو بکوفه هجرت نمایم تا مراتب شعری را از تو بیاموزم و لوازم آنرا
از تو بشنوم!

از آنروز بونواس مصاحبت او را اختیار کرد و به همراه او به بغداد رفت
و گویند در اهواز متولد شده و در بصره نشو و نما کرده و از حماد بن زید و عبد -
الواحد بن زیاد و یحیی القطان سماع حدیث کرده و نزد یعقوب قرائت نموده
و غریب ابوزید را بر روایت از خود او نوشته و فن لغت را از ابوعبیده فرا گرفته!
در کشکول مینویسد اسماعیل بن معمر کوفی قراطبی که سراینده ای بی نظیر
بوده و طبعی رساداشته دینش را فدای سراینده گان معاصرش کرده و پیوسته گروهی
از سراینده گان از قبیل ابونواس و ابوالعتاهیه و مسلم بن ولید نزد او اجتماع
میکردند و به نوای زنان نوازنده و خوشیهای دیگر سرگرم بودند!

در یکی از تواریخ عامه دیده ام بونواس زیبا چهره و لاغر اندام و کوتاه
قد بود و در گلو و سر آزاری داشت و بهمین مناسبت هیچگاه عمامه از سرش

بر نمیداشت .

ابو نواس لطیفه گو و بیباک بود و از کارهای ناشایست خود داری نمیکرد و بشرابخواری تمایل زیادی داشت و بلواط و علاقه مندی مغیچگان مشهور بود حکایت بسیاری از او نقل شده است از جمله جماز میگوید !
در هنگامی که بو نواس در بستر مرگ افتاده بود بعیادت او رفتم گفتم ای بو نواس ! از خدا بترس و توبه کن زیرا کارهای ناشایست و گناهان بسیاری از تو سرزده است ! بو نواس اظهار داشت آری راست میگوئی درعین حال حاضر بتوبه کردن نمیباشم ! پرسیدم چرا ! پاسخ داد برای اینکه میترسم توبه ام بدست تو اتفاق افتد و حال آنکه تو هم آدم شایسته ای نمیباشی در نتیجه چنین توبه ای از شکنجه ی خدا برای من سختتر باشد !

گویند گروهی بر ابو نواس وارد شده پرسیدند کدام درد از همه بیشتر ترا ناراحت میسازد؟ پاسخ داد گناهان ! و آرزومندم وسائل آمرزش آنها فراهم شود ! در همان بیماری سعید طیب بر او وارد شده نظری بوی کرده بیکی از نزدیکانش آهسته گفت : او را بحال خود بگذارید که بزودی خواهد مرد .
ابو نواس از سربگوشی نامبرده اطلاع یافته ویرا پیش خوانده گفت :

سئلتك بالمرؤة و الجواز و قرب الدار مع قرب المزار

لما نجاك اذ ولی سعیدا فقد اوحشت من ذاك السرار

از تو آرزوی جوانمردی و مجاورت دارم و میدانم خانه و گورم هر دو نزدیکند این را در آن هنگام بی پرده اظهار داشتم که سعید از معالجه ی من چشم برداشت و از سربگوشی که کرد مرا بسختی بیمناک نمود .

سپس اظهار پشیمانی کرده و از سر انجام اعمال ناشایست خود نادام گردیده گفت :

دب فی السقام سفلا و علواً و ادانی اموت عضواً فعضوا

لیس من ساعة اتمنی الا نقصتها بمر هالی جزوا

لهف قلبی علی لیل و ایام م تناسیتهن لعبا و لهوا

ذہبت جدتی بلذۃ عیش و تذکرت طاعة الله نضوا

قد اسانا کل الاسائۃ فاللہم صفحنا عننا و عفواً عفوا

بیماری ہمہی بالا و پائین مرا فرا گرفت و مرگہ را در تمام عضوہای خود
مشاہدہ میکنم ہیچ ساعتی بر من نگذشتہ جز اینکہ ہر جزو آنرا بتلخی گذرانیدہ ام
وای بردل تار بکم کہ شبہا و روزہا را بفراموشی گذرانیدم و بکارہای ناشایست
سپری نمودم توانائی خود را در خوشیہای زندگی از دست دادم و بیاد آوردم کہ
اصولاً از فرمانبرداری خود بہرہای ندارم پروردگارا ہمہ گونه اعمال ناشایست را
انجام دادم و اینک از مقام تو درخواست عفو و چشم پوشی دارم !

در اینموقع یکی از یارانش پرسید بما چہ سفارشی داری ؟!

پاسخ داد : بادہ گساری مکنید کہ شرابخواری مرا کشتہ .

پس از این کاغذی گرفتہ بعد از بسم اللہ الرحمن الرحیم وصیتنامہ ای
بدینمضمون نوشت : این وصیتنامہ را بندہ ای مینویسد کہ قدم اسراف فرا
گذاردہ و از مرگ خود میہراسد و بہ بزہکارپہای خود گواہی میدہد یعنی
حسن بن ہانی حسن گواہی میدہد خدائی جز خدای یکتا نیست و محمد رسول اوست
و ہمانا کلیدی آنچه را محمد از ناحیہی خدا آوردہ حق و ثابت میدانند و بہمین عقیدہ
پابند بودہ و بہمین مرام میمیرد و جز شفاعت محمد راہ نجات دیگری ندارد و بد
بخشایش او با ہمہی گناہانیکہ مرتکب شدہ امیدوار است .

پس از این ذیل وصیتنامہ افزود ابو زکریای قسوری وسائل تجہیز مرا
فراہم کند و قرض مرا پردازد !

بونواس همانروز مرد و در قل معروف بہ تل الیہود واقع در دارالسلام
بغداد در کنار نہر عیسی بخاک سپردہ شد !

گویند پس از مرگ بونواس دوست دینار پول و دو انگشتی از وی
باقی ماند صاحب مستطرف اظہار داشتہ نقش یکی از انگشتیہا این بود :

تعاظمتی ذنبی فلما قرنتہ بعفوک ربی کان عفوک اعظما

بز هكاري من بزرگ جلوه كرد آنگاه كه آنرا با درگذشت تو سنجيدم بر
من هويدا شد كه درگذشت تو بزرگتر است !
و بر انگشتری دیگری شهادتین نوشته شده بود !

محمد بن نافع و یار نافع ناسك گوید : من با ابو نواس سابقه دوستی داشتم پس
از آنكه وی مرد بحال او كه چگونه از شكنجهی خدا آسوده گردد متأثر
بودم شبی ویرا در خواب دیده با لباس فاخر و با هیئت قابل توجهی در آمده
پرسیدم خدا با توجه کرد؟! پاسخ داد خدا بر اثر ایبات چندی كه گفته بودم از
گناهان من درگذشت ! پرسیدم آن اشعار کدامند؟! پاسخ داد آنها نزد مادر منست !
بامداد نزد مادرش رفته ویرا از خواب خود اطلاع داده و درخواست كردم تا آن
اشعار را با اطلاع من برساند ! مشارالیهها نوشته ایرا كه بخط ابو نواس بود حاضر
ساخته در آن نوشته بود :

فلقد علمت بان فضلك اعظم
فمن الذي يدعوك ويرجو المجرم
فاذا رددت يدى فمن ذا يرحم
ارجوه من عفو و انى مسلم

يارب ان عظمت ذنوبى كثرة
ان كان لا يدعوك الا محسن
ادعوك رب كما اردت تضرعا
مالى اليك شفاعت الا الذى

پروردگارا گناهانم زیاد است و همدی آنها از اندازه خارجند در عین حال
میدانم كه بخشش تو بزرگتر از گناهان منست هر گاه تنها نیکوکار بتواند ترا
بخواند پس انسان بز هكار بچه کسی پناه برد و كرا دعوت كند پروردگارا همانطور
كه خواسته با تضرع و زاری ترا میخوانم و هر گاه دست مرا از درگاه خود نوتاه
سازی چه کسی مرا مورد ترحم قرار میدهد چشم هیچگونه شفاعتی را بدرگاه تو
ندارم تنها آرزوئیکه مرا امیدوار ساخته بخشش و عفو تست.

در مصباح کفعمی این شعر را بدان افزوده :

يا من عليه توكلی و كفايتی اغفر لى الزلات انى آثم

ای خدائیکه تو کل من بتست و توهم برای من کافی هستی از لغزشهایم

درگذر و مرا که گناهکاری بیش نیستم مورد عنایت قرار بده .
 و اضافه کرده ابن رافع اظهار داشته هنگامیکه بونواس را در خواب دیدم
 و ابیات مزبور را برای من خواند گفت : ابیات مذکور را در زیر رختخواب خود
 گذارده بامداد که بخانهدی اورفتم و خواب را بازگو کردم بازماندگان او از مرگ
 وی متأثر گردیده اظهار داشتند از ابیات نامبرده اطلاعی نداریم ! آری او در
 هنگام ارتحال کاغذ و قلمی گرفت و مطالبی را نوشت که ما از حقیقت آن
 مطلع نشدیم .

گفتم مرا بمحل او هدایت کنید پس از آنکه بخوابگاه او رفتم دیدم
 همچنان رختخواب او افتاده و کسی آنرا تغییر نداده جامه‌ی خواب او را بر طرف
 کرده کاغذیکه مشتمل بر ابیات مزبور بود بدستم آمد .
 در یکی از کتابها دیدم مأمون اظهار میداشت هر گاه دنیا بخواهد دهان
 به تعریف خود گشاید بهتر از آنچه بونواس ویرا تعریف کرده توصیف نخواهد
 کرد آنگاه اشعار زیر را ایراد نمود :

الاكل حی هالك وابن هالك و ذنوب فی العالمین عریق

اذا امتحن الدنيا لیب تکشف له عن عدو فی ثیاب صدیق

بدیهی است تمام زندگان مرده و فرزندان مردگانند و هر که بدون نسبت
 پیوندد در میان جهانیان معروف و سرشناس است هر گاه خردمند دنیا را در بوته
 آزمایش قرار دهد می بیند دشمنی است که بجامه‌ای دوستی آراسته گردیده!
 اشعار ذیل حاکی از کمال خوش گمانی او بحضرت پروردگار است .

تکثر ما استطعت من الخطایا فانك بالغ ربنا عفورا

ستبصران وردت علیه عفوا و تلقی سیدا ملکا کبیرا

تعض ندامة کفیک ممّا ترکت مخافة النار السرورا

تا جائیکه میتوانی از ارتکاب خطا کاریه‌ها دست بردار زیرا بدیهی است
 بحضور پروردگاری شرفیاب خواهی شد که بخشنده و مهربانست بزودی خواهی

دید بمجردیکه بر او وارد شدی عفو و بخشش خود را شامل حال تو خواهد کرد و با بزرگی ملاقات خواهی کرد که پادشاهی بزرگوار است آری اگر از بیم آتش دست از خوشی و سرور برداشتی بدیهی است جز جرعهٔ پشیمانی چیز دیگری نخواهی آشامید و ناچار انگشت حسرت بدنندان خواهی گزید .

ابن خلکان اظهار داشته بونواس بهترین معانی را در این چند شعر مورد استفاده قرار داده است !

در توصیف نظر معشوق گفته :

من شراب الذمّن نظر المعشوق فی وجه عاشق باقسام

بدیهی است هر گاه معشوق با لبخند محبت آمیزی برخسار عاشق بینوا بنگرد چنان از دیدار او مست و بیخود گردد که از هر شراب تلخی بهتر و بیشتر از آن بیخودی استفاده نماید !

و در این باره گفته :

والذمّن انعام خلّة عاشق زادته بعد تمنّع و شمان

اظهار دوستی و علاقه مندی کردن عاشق از هر نعمتی لذیذ تر است ویژه هر گاه او با اینکه با منع و دلسردی رو برو شده بعشق و علاقه مندی خود بیفزاید !

در مقام اندرز گفته :

الایابن الذین فنوا و ماتوا اما والله ماماتوا لتبقی

ای یادگار گذشتگان که از میان رفتند و مردند بخدا سوگند آنها نمردند برای آنکه تو پایدار بمانی !

گویند پارسائی از کنار خانه ی بونواس میگذشت همزمان بونواس بخواندن این شعر پرداخت :

ان فی توبتی لفسحا لجرمی فاعف عنی فانت للعفو اهل

همانا در توبه من مجلی برای بزهکاری من باقی است پس از من در گذر

کہ تو شایستہ عفو و بخشایشی .

پارسا بمجردیکہ این شعر را از وی استماع کرد دست بدعا برداشته تقاضا کرد پروردگارا وسیلہی توبہی اورا ایجاد کن .

فاصلہی نشد باز شنید میگوید :

لا تؤاخذ بما تقول علی السکة رفتی ناله علی الصحو عقل

پروردگارا از جوان مست مؤاخذہ مکن و بسخن او ترتیب اثر مده زیرا او در هنگامی از نعمت خرد بهره مند بود کہ حالت عادی داشت .

پارسا گفت : پروردگارا ما را هدایت کن .

دو شعر ذیل را در پشت یکی از کتابها بوی نسبت داده .

اهوی قمرا من جنة الخلد سرد فی عذب رضابه زلال و برد

قد دب عذاره علی الخد زرد مکتوب علیه قل هو الله احد

فریقتهی ماه طلعتی شده ام کہ نیازمندی من با او از اشتیاق بہ بهشت عدن بیشتر است آری آب خوشگوار و سرد و صاف بہشت را در آب دهن او احساس میکنم نقابی بر چہرہی زیبای خود افکنده کہ مضمون واقعی قل هو الله احد بر آن نگاشته شدہ .

گویند نخستین شعری را کہ بونواس در او ان کودکی گفته ایات مشہور زیر است :

حامل الهوی تعب يستخفه الطرب

ان بکی بحق له ليس ما به لعب

تضحکین لاهية والمحب ينتحب

کلما انقضی سبب منك جائنی سبب

تعجبین من سقم صحتی ہی العجب

عاشقی کہ بارعلاقہ مندی بدوست را بدوش کشیدہ بدیہی است کہ مرتکب

رنج و ناراحتی شایدی گردیده تا باندازه ای که از هیچگونه خرسندی بهره مند
نمیگردد اگر بگرید از او هیچگونه توقعی نیست بلکه باید بگرید و دست
به کارهای لہو دراز نماید معشوق بحال او میخندد و گریه‌ی او را ناچیز می-
انگارد با آنکه عاشق از مفارقت محبوب خود در بستر مرگ در حال جان‌کندن
است هر گاه وسیله‌ای را از دست دهم وسیله‌ی بهتری از ناحیه تو بدست من میرسد
از درد من در شکفت است با آنکه سلامتی من جای تعجب است .

اصمعی ادیب معروف حکایت میکند هنگامی بحضور هارون الرشید بار
یافتم همانوقت مسلم بن ولید حاضر بود همزمان بونواس وارد شد .
هارون پرسید بتازگی چه شعری سروده و درباره چه موضوعی لطیفه‌ی
نوی گفته‌ای ؟

گفت : هر چند در باره‌ی شراب باشد ! گفت : آری خدا ترا بکشد .
بونواس گفت :

یا شقیق النفس عن حمام نمت عن لیلی ولم انم

ایموجودیکه پیوسته همراه منی و از من جدا نمیگردی شب را بخواب
رفتی و من نخواهیدم هارون ویرانحسین کرده بغلامش دستورداد تا ده هزار درهم
وده خلعت بوی دهد ! بونواس صله را گرفته بیرون رفت !

اصمعی گوید : مسلم بن ولید خطاب بمن گفت : ای با سعید دیدی چگونه
حسن بن هانی شعر مرا بسرقت برد و جائزه‌ای ارزنده‌ای گرفت پرسیدم کداه
شعرش سرقت بوده ؟! پاسخ داد این شعر را که خواند :

فتمشیت فی مفاصلها کتمشی البراء من سقم

پس بحرکت آمدم در حالیکه راه رفتنم مانند راه رفتن آدمی بود که
بتازگی از بستر بیماری حرکت کرده باشد !
پرسیدم مگر تو چه سروده‌ای ؟! گفت :

غراء فی فرعها لیل علی قمر علی قضیب علی غصن القنا الدعس

از کی من المسک انفاسا وبهجتها
 کان قلبی و شاحا ما اذا خطرت
 تجری محبتہا فی قلب و امقہا
 ارق دبیاجۃ من رقة النفس
 و قلبہا قلبہا فی الصمت و الخرس
 جری السلامة فی اعضاء منتکس

سپید پیشانی کہ زلفان سیاه او مانند ماهی بود کہ بر فراز شاخه درختی
 ده مانند سر نیزه‌ای است میدرخشد نفس او از مشک خوشبو تر و زیبائی آن
 از نفس من رقیق تر است دل من مانند حمایلی است کہ بر او آویخته گردیده
 و دل او بر عکس خواموش و لالاست محبت او در دل و امقش مانند اعضاء بیماری
 است کہ رو بسلامت گذارده باشد و در حرکت در آید .

پرسیدم اینموضوع را تو از کدام سراینده گرفته‌ای؟! گفت از کسی
 گرفته‌ام کہ ہم اکنون نام او بخاطرم نیست! گفتم آری آنرا از عمر و بن ربیعہ
 سرقت نموده او میگوید:

اما و الراقصات بذات عرق
 و زمزم و الطواف و مشعریہا
 لقد دبّ الهوی لك فی فؤادی
 و رب البیت و الرکن العتیق
 و مشتاق یحنّ الی المشوق
 دیبدم الحیاة الی العروق

سو کنند بزنان بایکوب در ذات عرق و پروردگار خانه و رکن کهن سال
 و زمزم و طواف و تمایل مشتاق بینوا عشق تو مانند خون کہ در تمام رگهای
 بدنم جاری است در سراسر دل من قرار گرفته .

پرسید عمر و ربیعہ این موضوع را از کدام سراینده سرقت کرده؟ پاسخ
 داد از یکی از قدریہا کہ میگوید:

منع البقاء تغلب الشمس
 و طلوعها حمراء صافية
 و طلوعها من حیث لامسی
 و غروبها صفراء كالورس
 تجری علی کبد السماء کما یج

آمد و رفت خورشید و طلوع آن کہ با غروب همراه نباشد آدمی را از

برقراری در این دنیا باز میدارد طلوع آن مانند شراب خوشگوار سرخ‌رنگ
و غروب آن مانند اسپرک (گیاهی) زرد رنگی است خورشید در وسط آسمان
بحرکت می‌آید و جریان آن مانند کبوتر مرک است که در جان آدمی پرواز
می‌آید. گویند روزی هارون الرشید شعر زیر را که از ابونواس است یادآوری
کرد :

فاسقنی البکر الذی اعته جرت بخمار الشیب فی الرحم

مرا از شراب نابی بیاشام که در رحم موبچادر پیری پوشیده شده !
و از حاضران معنی آنرا پرسید یکی از حضار گفت منظور بونواس، شراب
است زیرا شراب هنگامیکه در خمره قرار میگیرد کفی روی آنرا فرامیگیرد
میگوید از شرابی بمن بیاشام که در موقعی که در خمره بوده روی آنرا کف
فرا گرفته ! اصمعی که حضور داشت گفت موقعیت بونواس بالاتر از اینهاست که
شعر وی را بدین سادگی معنی کرد مسلماً لطیفه‌های دیگری غیر از آنچه ابراد
شد در نظر دارد بهتر آنست خود او را طلبیده و معنی شعر را از وی بخواهید !
هارون وی را احضار کرده پس از آنکه بحضور رسید معنی شعر را از وی
درخواست نمود اظهار داشت انگور هنگامیکه در خوشه ظاهر میشود چیزی
شیب به پنبه اطراف آنرا فرا میگیرد و منظورم آنست از شراب نابی بمن بیاشام
که انگور آن در هنگامیکه خوشه می‌بندد چیز سپید رنگی اطراف آن را
فرا میگیرد !

اصمعی از فرصت استفاده کرده گفت پیش از این اظهار داشتتم وقت نظر
بونواس از شما بیشتر است .

روزی بونواس باتفاق یاران خود به تفریح میپرداخت غلام بادیه نشینی که
گله‌ی گوسپندی را در پیش داشت نمایان شد ! بونواس گفت: میخواهید وسیله‌ی
تفریح بیشتری برای شما ایجاد کنم تا بخندید؟! گفتند آری . بونواس با صدای
بلند خطاب بچوپان گفت :

ایا صاحب الشاة اللواتی يسوقها بكم ذلك الكبش الذى قد تقدما
ای چوپانی که گوسپندان رادر پیش داری و میچرانی همان قوچی که
پیشاپیش گوسپندان در حرکت است بچند میفروشی؟!

جوان چوپان بالبدیهه پاسخ داد :

ایبککه ان کنت تبغی شرائد ولم تک مزاحا بعشرین درهما

اگر منظورت شوخی و تفریح نباشد بهاء آن بیست درهم است .

یاران بونواس اظهار داشتند بخداسو گند او از تو شاعرتر است .

گویند عتابی با بونواس ملاقات کرده گفت از خدا شرم نمیکنی فلانی را

با این شعر ستوده ای ؟

واخفت اهل الشرك حتی انه لتخافك النطف التي لم تخلق

آنچنان مشرکانرا از خود بیمناک ساختهای که نطفهائی که هنوز در پشت

پدران بوجود نیامده اند از تو میهراسند .

بونواس گفت توهم از خدا نمیهراسی که گفته ای !

ما زلت فی غمرات الموت مقترحا یضیق عنی وسیع الراى من حیلی

فلم تزل دایما تسعى بلطفك لی حتی اخلت حیاتی من یدی اجلی

همواره در گردابهای مرگ گرفتار بودم و از اینسوی بدانسوی متوجه

میشدم و از همه طرف در چاره بروی من مسدود بود تا لطف تو دامنگیرم شد

و توانستم زندگی خود را از چنگال مرگ برهانم .

عتابی اظهار داشت خدا میداند و توهم خبر داری که شعر آخری سروده ای

من نیست لیکن تو برای هر پرسشی پاسخ آماده ای داری .

گویند ابوالعتاهیه بد بونواس گفت تو در هر روز چند بیت میسرائی؟!

پاسخ داد روزی يك بیت یا دو بیت و گاهی اتفاق میافتد تر کیب شعری

بر من دشوار میگردد ناچار آنرا روز دیگر اصلاح میکنم !

ابوالعتاهیه گفت من هر روز صد بیت یا دوست بیت میسرایم !

بونواس گفت اگر همه اشعارت مانند این شعر است :

يا عتب مالي ولك يا ليتني لم ارك

من مانند آنرا در هر روز در هزار بیت یا دو هزار بیت بوجود میآورم!
و هر گاه سروده های تو مانند این شعر من باشد :

من کف ذات حرفی زی ذی ذکر لها محبان لوطی و زناء

یا بنقلی مانند این شعر باشد :

لاتبك لیلی ولا تطرب الی هند و اشرب علی الورد من حمراء کالورد

برای ناراحتی لیلی گریه مکن و بشادمانی هند خوشحال مشو بلکه در
هنگام تشنگی از شراب عقیق فام که چون گل سرخ رنگی است بیاشام .

شکی نیست در تمام عمر مانند آنرا نخواهی سرود بوالعتاهیه سخنی نگفته

و رفت .

در یکی از کتابها مینویسد : عبدالله بن معتر عباسی که از سرایندگان

ماهر روزگار خود بوده اظهار میداشته چهار نفر از سرایندگان شهرت و فعلشان
بر خلاف اشعارشان بوده .

ابوالعتاهیه اشعارش در زمینه ی پارسائی بوده و خود آدمی ملحد بشمار

می آمده ابونواس اشعارش در محور لواط دور میزده و خود زناکارتر از بوزینه

بوده ابو حکمه کاتب اشعارش در باره عنن بوجود می آمده و خود شهوی تر از بز

نر بوده محمد بن حازم اشعارش نقطه ی دائره ی قناعت بوده و خود حریص تر از

سک بشمار می آمده ! (۱)

(۱) ابن خلکان پس از آنکه اظهار نظر عبدالله معتر را بنقل از برخی از مجامیع

نقل کرده مینویسد خبری از ابن حازم شنیدم که کاملاً منافی و مخالف با اظهار نظر عبدالله

معتر است و حکایت ذیل حاکی از کمال قناعت و رزی اوست گویند ابن حازم همسایه سعید

بن حمید کاتب بوده هنگامی بر اثر پیش آمد فیما بین ابن حازم ویرا هجو کرد با آنکه

سعید میتوانست از وی انتقام بگیرد در عین حال از وی چشم پوشی نمود فاصله ای نشد روزگار

در محاضرات راغب مینویسد هنگامیکه امین او را از شرب خمر بازداشت اظهار کرد :

اعاذل بعث الجهل حيث يباع و ابرزت رأسا ما عليه قناع
نهانی امیر المؤمنین عن الصبی و امر امیر المؤمنین مطاع
و لهوا لتائب الامین تر کته و فیه لاله منظر و سماع

ای ملامت کننده هر گناه موقعیتی برای فروش نادانی دست دهد البته نادانی را خواهیم فروخت و سرببی حجاب را آشکار خواهیم کرد امیر مؤمنان مرا

محمد بن حازم بسختی گرائید و از همسایگی سعید بمحل دیگری انتقال پیدا کرد سعید که از پیش آمد او اطلاع یافت ده هزار درهم به همراه لباسهای مناسب و اسبی باتمام لوازم و کنیز و غلامی برای او فرستاد و با نوشتن انسان ادیب ناچار میشود شخصی را نابجا بستايد و قدرت او ویرا به ناسپاسی از اشخاص و ادار میکند و شکی نیست هجو توهم بدینسان بوده شنیده ام بعسرت افتاده ای و روزگار در ب راحتی را بروی تو بسته است و باهمت عالی که داری دست بدامن کسی نشده و با عسرت گذرانده ای اینک ما وقت در آنچه در اختیار داریم بایکدیگر شریکیم و مساوات در مال را از هر جهت رعایت میکنیم اینک این مقدار ناچیز را برای تو کسبیل داشتیم تا با پذیرفتن آنها وسیله ای آینده ترا ایجاد نمائیم این حازم هیچک از فرستاده های او را نه پذیرفت و این اشعار را برای او فرستاد .

و فعلت بی فعل المهلب از عمر الفرزدق بالندی الاثر
فبعثت بالاموال ترغیثی کلا ورب الشفع و الوتر
لا الیس النعماء من رجل البسته عارا علی الدهر

خلاصه آنکه با فرستادن این اموال میخواهی مرا فریب بدهی و بجانب خود متمایل سازی بخدا سوگند من جامه ای کسی را که روزگار بر اندام او جاهه تنگ پوشانیده است نمیپوشم و از ثروت او بهره ای بر نمیدارم .

این خلکان نوشته این حکایت دلیل بر کمال قناعت اوست که حاضر بوده بعسرت زندگی کند و بمذات منت کسی نیفتد .

از علاقه مندی بنو خدّان باز میدارد بدیھی است فرمان وی مطاعت و من برای خاطر او از آنچه چشم و گوش لذت میبرد دست برمیدارم!

به کشاورزیکه موستانی در اختیار داشت گفتند سبب چیست آن همه علاقه مندی زیادی به آشامیدن شراب داری؟! پاسخ داد برای آنکه آثاری از آن مشاهده کرده‌ام که از مایعات دیگر ندیده‌ام مثلاً هر گاه اندوهناکی سراسر قلب مرا فرامیگیرد درب خانه‌ی شراب را میکوبم و بوی پناهنده می‌شوم و بدان وسیله دفع اندوه از خود میکنم.

بونواس همین مضمون را در این شعر آورده:

اذا ما اتت دون اللهاة من الفتی
دعی همّہ من صدرہ بر حیل

هر گاه بجز از جوانانیکه موجبات سرگرمی او را فراهم میسازند بروی وارد شوند و دل او را تیره و اندوهناک سازند برای راحتی بشراب پناهنده میشود و آن غم را از دل میزداید!
از سروده های اوست:

انما العیش سماع و غلام و مدام
فاذا فاتت هذا فعلى الدنيا السلام

خوشی دنیا منحصر است بشنیدن نواهای فرح بخش و جوان نو خدّ و شراب ناب و هر گاه بدانها دسترسی نداشتی دنیا را وداع کن!

گویند بونواس با ابو عبیده‌ی نحوی شوخی و مزاح داشت هنگامی بر روی ستونی که ابو عبیده بدان تکیه میداد و به تدریس میپرداخت این دو شعر را نوشت:

صلى الاله على لوط وشيعته
ابا عبیده قل بالله آمینا

لانت عندي بلاشك زعيمهم
منذا حتمت و قد جاوزت ستینا

درود خدا بر لوط و پیروان او ای ابو عبیده بخدا سوگند تو هم ایندعا را آمین بگو زیرا من معتقدم از آغازیکه تو خود را شناخته تا بحال که شصت بالا رفته توجلو دار و رهبر آنها بوده‌ای!

بوعبیدہ موقعیکہ وارد مدرس خود شد و آن شعر را بر اسطوانہ مشاہدہ کرد یکی از اصحابش گفت بیا بردوش من سوار شو و آنها را پاک کن وی بدستور عمل کردہ همزمان بوعبیدہ خستہ شدہ بوی گفت ہرچہ زودتر مرا از این رنج خلاص کن! وی پاسخ داد ہمہ را پاک کردم مگر کلمہی لوط را!

بوعبیدہ گفت وای تو کلمہ ایکہ دلیل بر مقصود بودہ باقی گذاردہای (۱)

گویند بونواس جوانی را دید کہ چہرہای زیبا داشت لیکن پشتی لاغر!

بونواس در شگفت شد و علت لاغری او را پرسید گفتند دنیای او خوبست یعنی چہرہی زیبایش و آخر آن چون آخرت منافقان نامرغوبست سعید بن حمید بہمین مضمون اشارہ کردہ (۲)

و ما سوی ذاک فمنہ یعاب

ظبیک هذا حسن و جهد

این آہوی تو زیبا چہرہ است لیکن اعضای دیگر او معیوب و بی بہرہ است

از سرودہ های اوست :

لما وعدوہ من لبن و خمر

أء ترک لذۃ الصہباء نقدا

حدیث خرافۃ یا ام عمرو

حیاة ثم موت ثم بعث

آیا شایستہ است شراب ناب نقد را بخاطر شیر و شراب موعود از دست بدم!

(۱) اہل ذوق متوجہ اند کہ خم کردن بوعبیدہ در چنین موقع خالی از لطف نبودہ

و راستی بونواس را تصدیق کردہ .

(۲) نامبردہ ابو عثمان کاتب طوسی است کہ پیش از این بمناسبتی ہجو ابن حازم را

کہ از وی نمودہ بود نگارش دادیم ابن خلکان مینویسد نامبردہ کاتبی شاعر و نامہ نگاری

شیرین الفاظ بود در آئین نامہ نگاری بر معاصران خود مقدم بود وی در سرقہ مضامین بی نہایت

چہرہ دست بود تا بجائی کہ یکی از فضلا گفتہ اگر گفتار سعید و اشعار او را بصاحبانش

برگردانند چیزی در دست او باقی نخواہد ماند سعید ادعا میکرد از فرزندان پادشاہان

ایرانست و کتبہی داشتہ مانند انتصاف العجم من العرب کہ بنام تسویہ معروف است و دیوان

رسائل و دیوان شعر کوچکی از او یادگار مانده .

باید بگویم ای ام عمر و حیات و مرک و بعثت روز رستاخیز جز خبر بی اساس موضوع دیگری نیست .

برخی ایندو شعر را با اندک تغییری به بعضی از خلفا نسبت داده اند .
 هنگامی فضل بن ربیع بر بنو نواس خشمناک شده گفت تو این شعر را سروده ای .
 یا احمد المرتجی فی کل نائبة قم سیدی بعض جبار السموات
 ای احمدیکه در تمام پیش آمد ها مردم بتو امید وارند از جای برخیز
 و شکستگیهای آسمانها را هموار کن .

بنو نواس پاسخ داد آری این شعر سروده ی منست ، فضل از گروهی از فقهاء استفتاء در باره وی نموده اظهار داشتند باید او را کشت بنو نواس گفت اگر این فتوا را مطابق با موازین عقل گفته اید وای بر عقولتان و اگر بر خلاف خردمندی خود گفته اید چقدر از خرد دورید مگر تا بحال شکستگی در آسمانها پدید آمده که نیازمند به شکسته بندی شود .

گویند هنگامی بنو نواس نماز را بجماعت خواند از او که چنین عمل بر خلاف انتظاری ظاهر شد پرسیدند چه اتفاق افتاده که نماز را بجماعت ادا کردی ؟ پاسخ داد : تا خبر تازه ای در آسمانها منتشر شود !

ابوسفاح به بنو نواس گفت هنگام نماز فرا رسید برخیز نماز بخوان پاسخ داد مهلت بده تا دو حمیة اش تمام شود پرسید دو حمیة اش کدامند ؟ گفت دور کعت اول آن که طولانی تراند !

حسین بن ضحاک گفت همراه بنو نواس در مکه بودیم بنو نواس دریکی از گذرگاهها وارد خرابه ای شد پیرمردی را دید بغلام بچه ای در آویخته بنو نواس گفت «ما هذه التماثيل التي انتم لها عاكفون» چیست این تماثلها ئیکه شما در کنار آنها معتکف شده اید پیرمرد پاسخ داد «نريدان نأكل منها وتطمئن قلوبنا و نعلم ان قد صدقتنا ونكون عليها من الشاهدين» میخواهیم از آنها بخوریم و دلها مان اطمینان کامل پیدا کنند و بدانیم که شما ما را در اینکار تصدیق میکنید و ضمناً خودمان

از شاہدان باشیم بونواس گفت «کلوا منها و اطعموا البائس الفقیر» بخورید و بہ بینوای درماندہ ہم بخورائید! جوان کہ چون ذوقی در دست ناخدا دادہ بود پاسخ داد «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» بدیہی است ہر گز از خوبیہا بہرہ مند نگردید مگر آنکہ از آنچه مورد علاقہ شماست انفاق نمائید!

گویند کسی برای بونواس دعا کرد «زوجك الله الحور العين» خدا فردای قیامت حورالعین را ہمسر تو قرار دہد! گفت من طالب زنان نیستم بلکہ «ولدان مخلدون» مغبیگان زیبا چہرہ را روزی من کند آنگاہ سرود:

انا الما جن اللوطی دینی لواحد و انی فی کسب المعاصی لراغب
ادین بدین الشیخ یحیی بن اکثم و انی لمن یہوی الزنا لمجانب

من همان بیباک لواط کنندہای ہستم کہ بیک دین و طریقہ میگیریم
و توجہ کاملی بانجام دادن گناہان دارم از رویہ یحیی بن اکثم پیروی میکنم
و از کسی کہ پابند زناست احتراز می نمایم!

بونواس از کودکی شنید این آیہ را میخواند «ینکاد البرق یخطف ابصارہم
کلما اضاء لہم مشوافیہ و اذا ظلم علیہم قاموا» نزدیک است برق دید گانشانرا نابینا
سازد ہر گاہ میدرخشید حرکت میگردند و ہر گاہ خاموش میشد بجای میماندند!
بونواس گفت صفت شراب نیز چنین است و این اشعار را گفت:

وسیارة ضلوا عن القصد بعد ما ترادفہم جنح من اللیل مظلم
فلاحت لہم منا علی النای قہوۃ کان سناہا ضوء نار تضرم
اذا ما حسوناہا اناخوا مکانہم وان مزجت حشوالرکاب و تمموا

مسافرانی راہ را گم کردہ بودند و تیرگی شب آنہارا بہ بیراہہ انداختہ
بود در ہمین موقع نور شراب ما چون آتش برافروختہای درخشندگی یافت چون
ما را دیدند شتران خود را خوابانیدند ہر چند پاہای آنان بشراب آلودہ گردیدہ
بود.

از کامل التواریخ نقل شده عبدالباقی بن محمد بن حسین شاعر بغدادی سال ۳۸۵ هجری در گذشت و او هم مانند بونواس و بسیاری از سرایندگان غزل سرا متهم به بیدینی و بد گوئی از شرایع بود هنگامیکه مرد کفش بسته بود چنانچه غسل نتوانست آنرا بگشاید پس از آنکه بزحمت کف او را باز کرد نوشته‌ای در دست او دید آنرا بیرون آورد نوشته بود :

نزلت بجار لایخیب ضیفه
ارجی نجاتی من عذاب جهنم
و انی علی خوف من الله وائق
بانعامد والله اکرم منعم

در کنار همسایه‌ای قرار گرفتم که بلاشک میهمانش را از در گاهش نمیراند و آرزو مندم با چنین عنایتی که بمن دارد مرا از آتش دوزخ نجات دهد و من هر چند با انجام دادن بزهکاریها از خدای خود میهراسم در عین حال بیخوشیهای خدا اطمینان دارم و او را بهترین اکرام کنندگان میدانم !

مؤلف گوید : از کلیه‌ی حکایات و روایاتی که در باره او ایراد کردیم بدست می آید بونواس اثری از پرهیزکاری و هدایت در وجودش نبوده و تمام سروده‌هایش مشتمل بر سخنان نابجا و مزخرفات بوده و گفتار اندکی در باره‌ی معصومان و صاحبان ایمان بیش نداشته .

بلکه در یکی از مجموعه‌های سنیان دیدم قطعه‌ای از زنده‌ای در ستایش از ابوبکر سروده و بخلافت او اقرار کرده و او را بر مولای متقیان امیر المؤمنین علی علیه السلام مقدمه داشته و من حاضر نیستم کتاب حاضر را بمدح او آورده است . نویسنده همان مجموعه اظهار داشته بونواس را پس از مرگ در خواب دیدند معلوم شد وسیله‌ی نجات او همان اشعار بوده .

شاهد بر نا اهلی بونواس اینست که شیخ طوسی در امالی خود نقل کرده امام علی بن محمد النقی علیه السلام به ابوالسری سهیل بن یعقوب بن اسحاق که ملقب به ابونواس بود و با مردم بسیار مزاح می‌کرد و از این راه اظهار تشیع مینمود

فرمود (۱)

« ای ابوالسری تو ابونواس بر حقی و بونواس پیش از تو بر باطلت »
 آری در ریاض العلماء از ابن شهر آشوب نقل کرده بونواس از شعراء
 اهل بیت بوده و تجاھر میکرده .

محمد بن ابوالقاسم طبری صاحب بشارة المصطفی لشیعۃ المرئضی در کتاب
 مزبور روایت کرده در ذیقعدہ سال ۵۱۰ هجری در نجف اشرف کنار
 در بگاہ مقدسہ حضرت امیر المؤمنین علیؑ خبر داد ما را شیخ امین محمد بن شہریار
 خازن گفت خبر داد ما را ابو عبد اللہ جعفر بن محمد بن احمد بن عباس دوریستی در
 شعبان سال ۴۵۸ هجری در هنگامیکہ عازم مکہ مکرمہ بود گفت حدیث کرد
 مرا ابو محمد بن احمد گفت حدیث کرد مرا شیخ سعید ابو جعفر محمد بن علی حسین بن
 بابویہ گفت حدیث کرد مرا پدرم از علی بن ابراہیم از پدرش ابراہیم بن ہاشم
 از یاسر خادم گفت :

ہنگامیکہ مأمون حضرت علی بن موسی الرضاؑ را بولایت عہدی خود
 انتخاب کرد و سکہ بنام آنحضرت زد و خطبہ بنام آن جناب ایراد نمود از اطراف

(۱) کنی والقباب مینویسد ابوالسری از اصحاب حضرت امام ہادی (ع) بود آنحضرت
 نامبرده را بمناسبت اینکہ بوسیله مطایبہ توانستہ بود مذهب خود را کہ مذهب حق تشیع
 باشد نگہداری کند بہ ابونواس نامیدہ و آندیکر را باطل نامبرده و روایت شدہ بونواس اختیار
 ایام را کہ از حضرت صادق (ع) بدست آورده بعرض مبارکش رسانید آنحضرت تصدیق کردہ
 وی عرضہ داشت بسیاری از اوقات پیش آمدہ من ناچار بسفر شدہ بمناسبت توجہ با پیام نحس
 از رفتن باز مانده از مقام محترم آرزو مند دستوری فرمائید تا ہر گاہ در آن ایام بسفر
 رفتم از خطرات راہ محفوظ بمانم فرمود ای سہل شیعیان ما بر اثر توجہ بولایت ما از
 ہمہ خطرہا در امانند بدیہی است ہر گاہ بما توجہ نمائید و بسفر خطرناک و یا روزہای
 نحس بمسافرت بروید از ہمہ ناراحتیہا در امانید اینک بکوش تا خودت را ہرچہ بیشتر بولایت
 ما نزدیک سازی آنگاہ ہر کجا خواہی برو و ہنگامیکہ بامداد میبود سہ بار دعای اصبحت
 اللهم معتمدا بذمائمک المنیع بخوان و همچنین در شب .

سرایندگان بدر بار او روی آوردند از جمله ابونواس حسن بن هانی بود تمام نامبردگان آن جناب را ستایش کردند و قصائد گفتند تنها ابونواس ستایشی از آن حضرت نکرد! مأمون بر آشفت و گفت ای بونواس با آنکه شیعه هستی و تمایلی بخاندان علی داری و میدانی علی بن موسی همه خصال پسندیده را دارا است چرا از مدح آن حضرت سخن نگفتی؟! بونواس بالبداهه گفت:

قیل لی انت اشعر الناس طراً
 لك من جوهر القریض مدیح
 فعلی ماترکت مدح ابن موسی
 قلت لا استطیع مدح امام
 فصرت السن الفصاحة عند
 اذ تفوہت بالکلام البدیہ
 یثمر الدرفی یدی مجتہد
 والخصال التي تجمع عن فیہ
 کان جبریل خادماً لابیہ
 ولهذا القریض لا یحتویہ

گفته شده است بمن که تو از هر سراینده ای ماهرتری ویژه هر گاه دهان ببداهه سرانی بگشائی شالوده ای ستایشگری را آنچه ان بدست خود میریزی که هر گاه کسی آنرا در اختیار بگیرد مانند درمی در کف او بتلؤلؤ درمی آید بنابراین چرا بستایش فرزند موسی با آن همه خوبیهای منحصری که دارد اقدام ننمودی؟ در پاسخ اظهار داشتم من از عهده ای ستایش امامی بر نمی آیم که جبرائیل دربان پدرش بوده آری زبانه ای زبان آوران از ستایش او عاجزند و بهمین مناسبت هم شعر من تاب ستایش از او را ندارد (۱)

مأمون شاد شده همیان زر طلبیده دهان او را پیراز لؤلؤ کرد.

همچنین هنگامیکه آن حضرت بجایگاه ولایتعهدی قرار گرفت، مأمون

(۱) بطوریکه مؤرخان نوشته اند و ما هم در دو کتاب پیشوای هشتم شیعیان و هشتمین پیشوا نوشته ایم موضوع ولایتعهدی حضرت رضاهم در پنجم ماه رمضان سال ۲۰۱ هجری اتفاق افتاده و بطوریکه پس از این مؤلف مینویسد وفات بونواس سال ۱۹۸ هجری تقریباً چهارسال پیش از ولایتعهدی آنحضرت بوده و مرگش در بغداد اتفاق افتاده بنابراین این چگونه ممکن است سال ۲۰۱ در مرو بوده و آنحضرت را ستوده باشد. ممکن است شعر از شاعر دیگری بوده و همچنین شعر دیگری مؤلف بویی نسبت داده با تاریخ مزبور سازگار نیست.

خطاب به علی بن ماهان کرده گفت درباره علی بن موسی و خاندان او چه میگوئی؟! پاسخ داد چه گویم درباره ی بزرگی که گل وجودی او را با آب حیات سرشته اند و نهال بارور او را با آب وحی رسالت آبیاری کرده اند بدیهی است از چنین گوهری جز بوی پرهیزکاری و مشك هدایت و رهبری بمشام جان نمیرسد! مأمون ویرا تحسین کرده و دهانش را پراز گوهر نمود .

مؤلف گوید : صدوق قده حدیث بونواس را در عیون اخبارالرضا علیه السلام به اسناد متصله ی خود از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی نقل کرده هنگامیکه مأمون مقام ولایتهمدی را بوجود مبارك حضرت علی بن موسی علیه السلام مفتخر ساخت پس از اینحدیث را بطوریکه ایراد شد نقل کرده افزوده .

مأمون خطاب به بونواس گفت بااینکه از موقعیت علی بن موسی درپیش من باخبری و میدانی تاچه اندازه مورد احترام است چرا با آنکه سراینده روزگاری و یکتای عصری از ستایش او خود داری کردی؟!

صاحب بشارة المصطفی از یاسر خادم و شیخ صدوق باسناد معتبره ی خود از محمد بن یحیی فارسی روایت کرده روزی حضرت رضا سوار بر استرازه منزل مأمون خارج میشد بونواس در دهلیز کاخ مأمون بحضور انور آن حضرت شرفیاب شد سلام کرده بعرض رسانید ایباتی در ستایش از مقام محترم سروده ام میخواهم آنها را بسمع مبارك برسانم؟! فرمود بخوان! بعرض رسانید :

مظهرون نقیات ثیابهم	تتلی الصلاة علیهم اینما ذکرها
من لم یکن علویا حین تنسبه	فما له فی قدیم الدهر مفتخر
والله لما بری خلقا فأتقنه	صفاکم واصطفاکم ایها البشر
فانتم الملاء الاعلی و عندکم	علم الکتاب و ما جائت به السور

خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بزرگوارانی هستند که ظاهر و باطن آنها پیا کیزگی آراسته شده و هر کجاسخنی از آنان بمیان آید مردم باکمال ارادت مندی بهترین تحیات و سپاسگزاریهاشان را بحضور مقدسشان تقدیم میدارند آری

اگر کسی نسب و پیوستگی بخاندان علی علیه السلام نداشته باشد هیچگونه مباحاتی بگذشتگان خود نخواهد داشت از آنروز که خدای متعال آفریدگان خود را با کمال استواری آفرید شما را که نمونه‌ی کاملی از انسانیت هستید برگزید و از میان آفریدگان خود انتخاب کرد شما هم همان ارواح پاکیزه و فرشتگان رحمت الهی هستید که علم کتاب و حقایق سور قرآنی در نزد شماست!

حضرت رضا علیه السلام خطاب به بونواس فرمود ای حسن بن هانی اییاتی در حق ما سرودی که تا بحال سابقه نداشته و کسی بر تو پیشی نگرفته خدا پاداش ترا نیکو گرداند.

آنگاه از غلامش پرسید آیا پولی در اختیارتست؟ عرض کرد آری سیصد دینار باقیمانده فرمود آنها را به بونواس اعطا کن ممکن است بونواس آنها را بنظر کم بنگرد این استرراهم باو بده!

صدوق به اسناد خود از ابوالعباس مبرد نقل کرده روزی بونواس از خاندی خود بیرون آمد نظرش بسواره‌ای افتاد که چهره اش را مشاهده نمی‌کرد پرسید این سواره کیست؟ گفتند: علی بن موسی الرضا علیه السلام است.

بونواس بالبداهه گفت:

اذا ابصرتك العين من بعد غایة
ولو ان قوماً امموك لقادهم
و عارض فیک الشک اثبات القدر
نسیمك حتی یتدل بت الراس

هرگاه دیده با رنج بسیار ترا دیدار دند در عین حال بشاک افتد که آیاتو همان محبوب و مقصود او هستی دل که گواه عاذاست آنشاک را بر طرف می‌دند و هرگاه مردمی آهنگ تو نمایند و بقاء تو نرسند بوی جذاب تو آنها را دلالت میکند تا آنها که بمناسبت دیدار تو بر هر کس آرزو سوارند بدیدار تو نائل گردند.

کلیه‌ی اخباریکه مشابه با روایات مذکورند دلیل بر حسن حمال اوینند

و ثابت میکنند سرانجام نیکی داشته و شیعه مذهب بوده (۱)

بدیہی است خردمندان و اہل علم و معرفت در حالتی دست از دنیا بر میدارند و پیروندہ عمرشان خاتمہ دادہ میشود کہ بحقانیت اہل بیت عصمت و امامت آنان گواہی میدہند!

بطوریکہ از تاریخ خطیب بغدادی نقل شدہ بو نواس سال ۱۳۶ (قول) یا ۱۴۵ (قمہ) ہجری متولد شدہ و سال ۱۹۸ (قصح) یا ۱۹۶ (قصو) یا ۱۹۵ (قصہ) ہجری در بغداد وفات یافتہ و در مقابر شونیزی مدفون شدہ (۲)

شیخ بزرگوار در مجالس خود از حفار از اسماعیل بن علی دعبلی از محمد بن ابراہیم بن کثیر نقل کردہ در بیماری مرک بو نواس بعبادت اورفتم عیسی بن موسی ہاشمی کہ حضورداشت خطاب بہ بو نواس گفت ای باعلی اینک آخرین روز از دنیا و اولین روز از آخرت رامییمائی بدیہی است نافرمانیہای بسیاری از تو

(۱) کنی و القاب از منتهی المقال ابو علی نقل کردہ نام بردہ بہ نسبت احوال بو نواس مینویسد حکایاتی کہ دایل بر نکوہش از بو نواس باشد بسیارند متاسفانہ حکایت مزبور مستند بکتاب معتبر یا ناقل معتبری کہ بتوان گفتہی اورا مدرک اعتقاد وی دانست نہ بیاشند بنا بر این باید گفت بو نواس از مجبان مخلص و مادہان حقیقی اہل بیت عصمت و طہارت بودہ پس از این محدث قمی رہ اظهار نظر کردہ و مینویسد با توجہ بقول بو علی از قاضی نور اللہ بعید است کہ بو نواس را از مخالفان اہل بیت قلمداد کردہ و اظهار داشتہ اشعاری را کہ در ستایش از حضرت رضا سرودہ از خلوص اعتقاد نبودہ .

از کشکول شیخ نقل کردہ بو نواس را پس از مرگش در خواب دیدہ پرسیدند خدا باتو چہ کرد پاسخ داد خدای متعال مرا برای سرودن دو شعر ذیل امر فرمود .

من انا عند الله حتى اذا
اذنبت لا يغفر لي ذنبي
الفویرجی من بنی آدم
فكيف لا ارجوه من ربی

(۲) ابن ندیم مینویسد بو نواس سال ۲۰۰ ہجری در فتنہی قتل امین و پیش از آمدن

مأمون از خراسان بہ بغداد در گذشت و از ابن قتیبہ نقل کردہ وفات بو نواس سال ۱۹۹ ہجری بودہ .

سرزده بهتر آنست توبه کنی و یوزش بز هکاریهای خود را بخواهی!

بونواس گفت: مرا بنشانید آنگاه خطاب بعیسی اظهار داشت مرا از شکنجه خدا میترسانی و حال آنکه حدیث کرد مرا احمد بن سلمه از ثابت نبتی از انس ابن مالک که رسول خدا ﷺ فرمود هر پیمبری مآذون در شفاعت است و من گنجینهی شفاعت خود را در روز قیامت برای گناهداران از امت خود که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند ذخیره کرده‌ام با توجده باین حدیث تو مرا از آفتی میدانی که مشمول آن نباشم؟! (۱)

(۱) سید عباس مکی در نزهة الجلیس فصل مشبعی در اخبار ابونواس ایراد نموده ابن خلکان مینویسد بونواس قصیده جالبی بدین مطلع

یا دارما صنعت بك الایام
لم یبق فیک بشاشة تسقام

در ستایش از محمد امین سروده و این قصیده بی نهایت جلب توجه ابوتمام را نموده تا بجائیکه قصیده بدان وزن سروده بونواس در یکی از ابیاتش میگوید

و اذا المظی بنا بلفن محمد
فظهورهن علی الرجال حرام

پس از این مینویسد با توجه باین شعر بیاد پیش آمدی افتادم و آن اینست سال ۶۴۵ هجری در مجلس الحکم العزیز در قاهره حضور داشتم و آنروز ازدحام مردم برای انجام کارهایشان بسیار بود همان روز جمال الدین محمود اربلی که مردی ادیب بود و در و اسازی مهارت کاملی داشت در کنار من بود پس از اندکی از پیش من رفت و از مجلس خارج شد فاصله ای نشد غلامش وارد شده نامه ای که اشعار ذیل در آن بود بدست من داد.

یا ایها المولی الذی بوجوده
ابدت محاسنها لنا الایام
انی حججت الی مقامك حجة الا -
شواق لاما یوجب الاسلام
و انخت بالحرم الشریف مطیتی
فتسریت واستاقها الاقوام
فظلمات انشد عند نشدانی لها
بیتا لمن هو فی القریض امام
و اذا المظی بنا بلفن محمد
فظهورهن علی الرجال حرام
از غلام پر سیدم حکایت چه بوده گفت موقعیکه از نزد تو خارج شد مشاهده کرد

(۴۵) ابوعلی حسن بن محمد بن صباح زعفرانی بغدادی .

زعفرانی در فقه و حدیث مهارت کامل داشت و در هر دو رشته آثار بسیاری از خود بیادگار گذارد طولی نکشید آوازه اش همه جا را فراگرفت و بملازمت شافعی مفتخر آمد و آثار او را از محضرش فراگرفت و از اینراه تبحر کاملی بدست آورد .

زعفرانی کاملاً به شافعی اظهار ارادتمندی میکرد و میگفت محدثان تا پیش ازاینکه دست بدامن شافعی گردنندمانند آدم خوابیده از کلیه حقایق حدیث بیخبر بودند شافعی بر اثر اقدام عالمانه اینکه کرد نامبردگانرا از خواب غفلت بیدار نمود و بایدگفت هر دانشمندی که قلم بدست بگیرد در گرومنت شافعی است . زعفرانی علاوه بر شافعی از سفیان بن عیینه و افرادی که در طبقه او بودند از قبیل و کیع بن جراح و عمرو بن هشتم و یزید بن هارون و دیگران بهره مند شده زعفرانی یکی از راویان چهار گانه اقوال شافعی است و نامبردگان علاوه بر او عبارتند از ابو ثور و احمد بن حنبل و کرایسی بغدادی (۱) کرایسی در رشته ی معقول و منقول مهارت کاملی داشته و کتب بسیاری در اصول و فروع بنگارش آورده .

و ضمناً شش نفر از اعلام نیز راویان جدید شافعی بوده اند و آنها عبارتند از مزنی و ربیع بن سلیمان جیزی و ربیع بن سلیمان مرادی و بویطی و حرمله

کفشهایش را برده اند من تضمین او را تحسین کرده و پس از آنکه ویرا دیدم گفتم تضمین بجا بود لیکن نام من احمد است نه محمد گفت میدانستم آری تضمین خوبست و اسم احمد یا محمد مدخلیتی در آن ندارد .

(۱) ابوعلی حسن از مردم اشعری مذهب و از برجستگان یاران شافعی بوده و برای نشر آراء او زحمات فوق العاده متحمل شده و از ناحیه ی او نیابت داشته و از آثار او کتاب امامت است و در آن طعنه ی بسیاری بمقام امیرالمؤمنین (ع) وارد آورده و بخاطر چهار پایانی چون خود حق ولی خدا را نابود ساخته و سال ۲۴۵ مرده است .

و یونس بن عبدالاعلی!

و بخاری و ترمذی و ابوداود که هر سه صاحبان صحاحند و امثال ایشان از وی روایت میکرده .

وفیات مینویسد : زعفرانی در سلخ شعبان یا رمضان سال ۲۶۰ (ر.س) از وی در گذشته .

و از تاریخ سمعانی نقل شده زعفرانی در ماه ربیع الثانی سال ۲۴۶ (مور) وفات یافته .

زعفرانی اصلاً از مردم قریداست بنام زعفرانیه که نزدیک بغداد واقع شده و درب زعفرانی که نام محله‌ایست در بغداد بمناسبت اقامت وی در آن محله بوی منسوبست (۱)

(۴۶) ابو سعید حسن بن حسین بن عبیدالله بن عبدالرحمن بن علاء بن ابی

صفرة بن مہلب عتکی معروف به سگری (۲)

(۱) نامه دانشوران مینویسد اکثر محدثان بغداد بدان محله منسوبند و خود او

هنگامیکه بمحض شافعی وارد شد شافعی از وی پرسید از کدام تیره‌ی عربی گفت من عرب نیستم

لیکن از قریه‌ی زعفرانیه ام شافعی گفت آری تو سید آن قریه‌ی ای

بو اسحق شیرازی گفته مسجد شافعی در آن محله بوده و من در آنجا تدریس می‌کردم

وفات او را سال ۲۶۰ نوشته .

(۲) ابن ندیم مینویسد بخط ابوالحسن کوفی دیدم ، سگری در فن لغت و انساب

و ایام عرب مهارت کامل داشت و خط را در نهایت مرغوبی مینوشت و تألیفات او در شمال

خوبی بود . سگری اشعار گروهی از فحول سرایندگان و برخی از آثار نظمی قبائل عرب را

جمع آوری کرد از جمله اهتمام تمامی برای قصائد و جمع آوری اشعار امرء القیس و نابغه

جمدی و ذبیانی و قیس بن حطیم و تمیم بن ابی مقبل و لصوص و هذیل و هدبه و اعشی و مزاحم

عقیلی و اخطل و زبیر و ابو نواس و امثال اینها بکاربرد مخصوصاً هزار ورقه برای ایراد

معانی و اغراض شعری بونواس نگارش داد .

صاحب بغیه مینویسد : نامبرده در نحو و لغت و روایت اشعار مهارت کاملی داشت و دانشمندان بدیده و ثاقب و احترام باو مینگریستند .

یاقوت اورا بدان عنوان ستوده و اشاره کرده سگری از شاگردان یحیی ابن معین و ابوحاتم سجستانی و ریاشی و گروه دیگر از اعلام بوده .
و محمد بن عبدالملك تاریخی از وی استفاده کرده .

سگری دانشمندی موفق و درستگردار بوده و در فن قرائت نیز مهارت داشته و آثار ادبی بسیاری از او در دسترس ادبا قرار گرفته که برای معاصران و هم طرازان او تا آن اندازه سابقه نداشته .

سگری هر گاه بگردآوری مطالبی میپرداخت کلیدی مطالب مربوط بدان را کاملاً در دست انتفاع قرار میداد و از جمع آوری آنها اظهار خستگی و ناراحتی نمی نمود آثار او عبارتند از النقاءض ، النبات ، الوحوش ، المناهل ، القری ، الابیات السائره .

و اشعار گروهی از سراینندگان رازقبیل امرؤالقیس و نابغه ذبیانی و جمعی وزهیر ولبید و امثال ایشانرا جمع آوری کرد و همچنین دقت کاملی در فراهم آوردن اشعار قبائل ازقبیل بنی هذیل و بنی شیبان و بنی یربوع و بنی ضبّه و ازد و بنی نهشل و دیگران نمود .

سگری سال ۲۱۲ (ریب) متولد شد و سال ۲۷۵ (عره) وفات یافت .

(۴۷) ابو بکر حسن بن علی بن احمد معروف به ابن علاف ضریر نهروانی ابن علامه سرایندهای مشهور و فاضلی ادیب و از سراینندگان با ذوق بوده و طبیعی دسا داشته .

و از ابو عمرو و مقرئ دوری و حمید بن مسعده بصری و امثال اینها روایت میکرد و ابن نحاس و جراحی و ابن شاهین و دیگران از او روایت داشته اند .
ابن علاف از ندیمان معتضد عباسی بوده .

او گوید شبی با عدهای از ندیمان بحضور معتضد بودیم پاسی از شب از نزد

وی خارج شدیم ، هنگام سحر فرارسید غلام مخصوص آمده گفت خلیفه میگوید پس از رفتن شما خواب از دیدگان من رفت و این بیت را سرودم :

ولمّا انتهینا للخیال الذی سری
اذالدار فقر والمزار بعید

هنگامیکه خیال شبانه ما را فرا گرفت توجه کردیم که خانه چون بیابانی خالی از گیاه است و مزار دور .

و افزود خلیفه اظهار داشته نتوانستم مابقی آنرا تکمیل نمایم اکنون هر کسی آنرا مطابق دلخواه ماتکمیل نماید صلّه مناسبی از ناحیه ما دریافت خواهد داشت !

ابن علاف گوید : با آنکه حاضران از سرایندگان ماهر بودند هیچیک نتوانستند شعر مزبور را مطابق با دلخواه خلیفه کامل کنند من با اندک تأملی گفتم :

فقلت لعینی عاودی النوم واهجعی
لعلّ خیالا طارقا سیعود

بچشم خود گفتم بخواب و آرام بگیر ممکن است خیالیکه ازسرت پریده دوباره باز گردد .

خادم پاسخ مرابعرض خلیفه رسانیده درمراجعت اظهارداشت خلیفه سروده‌ی ترا مورد آفرین قرار داده و فرمان داده تا صلّه‌ی مناسبی در حق تو کارسازی دارند !

صاحب و فیات مینویسد : ابن علاف ، گربه‌ای داشت که تحت نظر خود آنرا تربیت کرده و مورد علاقه‌اش قرار گرفته بود !

این گربه بسیاری از اوقات وارد برجهای کبوترانی که در همسایگیش قرار گرفته بودند میشد و کبوترهای آنجا رامیگرفت ، صاحبان کبوترها که از کارگربه بستوه آمده بودند روزی آن حیوانرا دستگیر کرده و کشتند ! ابن علاف از مرگ آن حیوان ناراحت شده و در سوك آن حیوان قصیده‌ی ذیل را سرود :

برخی گویند ابن علاف این قصیده را در سوك عبدالله بن معتر که با وی

سابقہ دوستی داشته و بدست مقتدر عباسی کشته شده سروده و از ترس مقتدر نتوانسته بمرگ او تظاهر نماید و قصیدہ را بنام سوک گر بہ شہرت دادہ در عین حال بطور کنایہ بمرگ او و قاتلش اشارہ کردہ .

محمد بن عبدالملک حرانی در تاریخ صغیرش ذیل شرح احوال وزیر ابوالحسن علی بن فرات مینویسد : ابوالقاسم صاحب بن عباد گفتہ ابوالحسن فرزند ابن علاف کہ آدمی پر خور بود و پر خوری او در مجالس رؤساء و ملوک شہرت کاملی داشت قصائد پدرش را کہ بمنظور سوک گر بہ ساختہ بود میخواند و میگفت پدرم این قصیدہ را بمنظور سو گواری محسن بن فرات (۱) فرزند ابوالحسن علی بن فرات وزیر سرودہ .

ابن خلکان گفتہ: قصیدہی مزبور از بہترین و تازہ ترین قصیدہ ہا و مشتمل بر شصت و پنج بیت بودہ و ما بہترین و مناسبترین آنها را کہ دارای حدم و بندہای بسیاری است ایراد میکنیم ، مطلع قصیدہی مزبور اینست :

یا ہرّ فارقتنا و لم تعد	و کنت عنّا بمنزل الولد
فکیف ننفک عن هوک و قد	کنت لنا عدۃ من العدد
تطردنا الازی و تجر سنا	بالغیب من حیۃ و من جرد
و تخرج الفار من مکامنہا	ما بین مفتوحہا الی السدد
یلقاک فی البیت منهم مدد	و انت تلقاہم بلا مدد
لانرہب الصیف عند ہاجرۃ	ولانہاب الشتاء فی الجمد
و کان یجری و لاسداد لہم	امرک فی بیتنا علی سد
حتی اعتقدت الازی بجیرتنا	ولم تکن للازی بمعتقد
و حمت حول الردی بظلمہم	و من یحم حول حوضہ یرد

(۱) ابن خلکان نوشتہ محسن و پدرش علی بدست نازوک رئیس شرطہ کشته شدند و روز قتل آن روز دو شنبہ ۱۳ ربیع الآخر سال ۳۱۲ ہجری بودہ و محسن در آن هنگام سی و نہ سالہ بودہ .

وكان قلبى عليك مرتعدا
 تدخل برج الحمام متئداً
 وتطرح الريش في الطريق لهم
 اطعمك الغى لحمها فرأى
 حتى اذا داوموك واجتهدوا
 كادوك دهر افما وقعت وكم
 فحين اخفرت وانهمكت وكا
 صادوك غيظاً عليك وانتقموا
 ثم شفوا بالحديد انفسهم
 فلم نزل للحمام مرتصدا
 لم يرحموا صوتك الضعيف كما
 اذاقك الموت ربهن كما
 كأن حبلاتي (حوى) بجودته
 كان عيني تراك مضطربا
 وقد طلبت الخلاص منه فلم
 فجدت بالنفس والبخيل بها
 فما سمعنا بمثل موتك اذ
 عشت حريصا يقوده طمع
 يامن لسيد الفراع اوقعه
 الم تروثبة الزمان و قد
 عاقبة الظلم لاتنام وان
 لا بارك الله في الطعام اذا
 كم دخلت لقمة حشاشه
 ما كان اغناك عن تصعد ال

وانت تنساب غير مرتعد
 وتبلع الفرخ غير متئداً
 وتبلع اللحم بلع مزدرد
 قتلك اربابها من الرشد
 وساعد النصر كيد مجتهد
 اقلت من كيدهم ولم تك
 شفت واسرفت غير مقتصد
 منك وزادوا ومن يصديصد
 منك ولم يرعوا علي احد
 حتى سقيت الحمام بالرصد
 لم تثر منها لصوتها الفرد
 اذقت افراخها يدا بيد
 جيدك للخنق كان من مسد
 فيه وفي فيك رغووة الزبد
 تقدر علي حيلة ولم تجد
 انت ومن لم يجد بها يجد
 مت ولا بمثل عيشك النكد
 ومت ذاقا تل بلا قود
 ويحك هلاً قنعت بالغدد
 وثبت في البرج وثبة الاسد
 تأخرت مدة من المدد
 كان هلاك النفوس في المعد
 فاخرجت روحه من الجسد
 برج ولو كان جنّة الخلد

قد كنت في نعمة وفي دعة
 تأكل من فاريبتنا رغدا
 و كنت بددت شملهم زمنا
 فلم يبقوا لنا علي سبد
 وفتتوا الخبز في السلال فكم
 وفرغوا قعرها و ما تركوا
 رمزقوا من ثيابنا جددا
 من العزيز المهيمن الصمد
 واين بالشاكرين للرعند
 فاجتمعوا بعد ذلك البدد
 في جوف ابياتنا ولا لبدد
 تفتتت للعيال من كبد
 ما علقتم يد علي وتد
 فكلنا في المصائب الجدد

ای گریه! از ما دور شدی و ترک ما گفتی و ما بچشم فرزندى بتو مینگریم
 بدیھی است ما نمیتوانیم از یاد تو خاطر کنیم زیرا تو مانند یکی از عیاشهای فراموش
 شدهئی برای ما بودی آزار را از ما دور میکردی و در غیبت ما ما را از نیش مار
 و دندان موش نگهداری مینمودی و چنان در اندیشهی ما بودی که موشها را از
 مخفیگاههای در بسته و باز خود بیرون میکردی آنان در خانه خود از تو کمک
 میخواستند و تو بدانها توجهی نمیکردی باز گرمای تابستان و سرمای زمستان
 و اهمه نداشتی فرمان تو با کمال عظمت اجرا میشد تا کم کم در صدد بر آمدی
 دست آزار بجانب همسایگان ما دراز کنی با آنکه هیچگاه سابقدی چنین
 تصمیمی نداشتی در نتیجه بقرقکاههای آنان حمله بردی بدیھی است کسیکه
 بچنین قرقکاههای دست پیدا کند آسیب خواهد دید دل من از سر انجام کار تو
 لرزان بود و تو در تصمیم خویش هیچگونه خاطرهای هولناکی نداشتی با هستگی
 وارد برج کبوتران میشدی و آنها را با غرش شیر آسائی از هم میدردیدی
 و می بلعیدی پرهای آنها را در راه میریختی و گوشت آنها را مانند مار فرو میدادی
 این چنین ستمگری سر انجام ترا با نجائی کشانید که صاحبان کبوترها را وادار
 کرد تا در صدد دستگیری بر آمدند و ترا بهر حیلہ ای که بود گرفتند آری مدتی
 تصمیم دستگیری ترا داشتند و موفق بگرفتاری تونشدند تا پس از تعقیب کامل

و خشمگینی تمامی که از ناحیه‌ی تو پیدا کرده بودند ترا شکار نموده و از تو انتقام گرفتند آری کسیکه شکار کند سرانجام خود بدام شکارچی خواهد افتاد آنها دل جریحه دار خود را بکاردی که بر گلوی تو گشیدند بهبودی دادند باید بگویم همواره برای گبوتران دام گسترده بودی و سرانجام خود بدام مرگ دچار گردیدی آری آنها بناله‌ی ضعیف تو توجهی نکردند همچنانکه تو از ناله‌ی آن بیچارگان متأثر نمیشدی آخر کار خدای آن ناتوانان مزه‌ی مرگ را بتو چشانید چنانچه تو پیوسته مزه‌ی مرگ را با آن بیچارگان می‌چشانیدی از پیش آمد تو چنان استفاده شد که همان ریسمان تائیده و محکم که برای بیچارگی آنان تهیه دیده بودی بگردن تو افتاد و ترا خفه کرد هم اکنون ترا با حال بیچارگی و با آنکه از بی‌نوائی دهانت کف بر آورده مشاهده مینمایم در آن هنگام راه خلاصی برای خود میجستی متأسفانه بهیچ حیلہ‌ی دست پیدا نکردی سرانجام جان عزیز خود را که بهیچوجه حاضر نبودی از دست بدهی در راه صید گبوتران از دست دادی ما تا بحال مانند مرگ‌ترانشنیده‌ایم و روزگار سیاهی را چون روزگار تو سراغ نداریم آن روز که زنده بودی عیشی مملو از طمع داشتی آخر کار بدست قاتل از پای درآمدی با آنکه هیچکسی از تو پشتیبانی نکرد ای کسیکه گوشت خوشمزه گبوتران ترا از پای در آورد چرا به غددها و گوشت‌های معمولی خانه‌ی صاحب اکتفا نمودی آری از پرش روزگار بی‌خبر بودی بهمین مناسبت چون شیر جهنده به بیچارگان میپریدی سرانجام ستمگری نمیخواهد و هر گاه مدتی سر برسد ستمگر را بیچاره میسازد! خوش آیند نباشد غذائیکه مردم را از خوردن آن بدرد دل مبتلا میکند بسیار اتفاق افتاده بمجردیکه لقمه در دهان وارد میشود بلافاصله روح از کالبد بیرون می‌آید تو پیش از این از همه گونه نعمتهای خدای بزرگو بی‌نیاز بر خوردار میشدی و از موش‌های فراوان منزل ما استفاده میکردی در عین حالیکه شکر اینهمه نعمتهای فراوان را بجای نمی‌آوردی تا پس از

چندی در صدد بر آمدی تا آنها را از منزل ما ریشه کن سازی لیکن بمجردی که قدم از خانہی ما بیرون گذاردی آنها از فرصت استفادہ کردہ و مانند لشکر شکست خوردہای ہما حملہ کردہ و اندک و بسیار خانہی ما را تاراج کردند جامہ های نوین ما را دریدند و ہمہ ما را باندوہ تازہای گرفتار ساختند .

صاحب وفيات گوید : بطوریکہ پیش از این اشارہ شد این مقدار خلاصہ و زبدہ از قصیدہ نامبردہ بود کہ فوقاً ایراد نمودیم !

ابن علاف در سن صد سالگی سنہ ۳۱۸ (حشی) وفات یافت (۱)

حسن بن علي بن احمد ملقب به افضل ماہابادی (۲)

صاحب تلخیص الآثار نامبردہ را ذیل ماہاباد یاد کردہ و نوشتہ ماہاباد دیہ بزرگی است نزدیک کاشان و مردم آن بتمامی شیعہ امامیہ هستند پس از این افزودہ افضل الدین در فن ادب بی نظیر بود و در روزگاری کہ میزیست مردم از اطراف بجانب او کوچ می کردہ و از کمالات او بہرہ مند میشدند .

(۴۸) ابوعلی حسن بن قاسم طبری شافعی .

وفیات الاعیان مینویسد : طبری علم فقہ را از ابوعلی بن ابوہریرہ شافعی

کہ از مدرسان بغداد بودہ و مختصر مزنی را شرح کردہ استفادہ نمودہ (۳)

(۱) ابن خلکان، مینویسد برخی گویند ابن علاف سال ۳۱۹ وفات یافته و نهران بفتح نون

وراء نام شهر کی است نزدیک بغداد اسمانی آنرا نهران بضم راء یاد کردہ البتہ این ضبط صحیح نمیباشد

(۲) افضل الدین را مؤلف پیش از این بعنوان فصل معینی در باب حاء ترجمہ کردہ

و دیوان شعری از او یاد کردہ و ما در پاورقی نیز اشارہ ای کردہ ایم

(۳) طبقات شافعی مینویسد ابوعلی حسن بن حسین بغدادی معروف بہ ابن ابی ہریرہ

زیرا پدرش حسین علاقہ زیادی بہ گربہ داشت و هموارہ عدہ زیادی گربہ در خانہ گردمی

آورد و آنها را خوراک میداد ابوعلی یکی از پیشوایان شافعیہاست و علم فقہ را از ابن سریق

و ابو اسحاق مروزی استفادہ کردہ و باتفاق او بمصر رفتہ سپس بہ بغداد برگشتہ و همانجا

سال ۳۴۵ ہجری در ماہ رجب وفات یافته بوعلی در نزد پادشاہان موقعیت خاصی داشتہ و مختصر

طبری در هنگامیکه بفرما گرفتن مختصر مزنی در نزد وی میپرداخته حاشیه‌ای از تقریرات وی بر آن کتاب نوشته و خود پس از رحلت استادش بوعلی در بغداد ساکن بوده و بتدریس میپرداخته و کتاب المحرر فی النظر را که در فقه بوده تألیف کرده و نخستین کسی بوده که در خلاف مجرد تصنیفی بظهور آورده و کتاب الافصاح در فقه و العده که کتاب بزرگی و مشتمل برده جزء است و کتابی در جدل و کتابی در اصول فقه از آثار اوست طبری سال ۳۵۰ (سن) هجری در بغداد وفات یافته (۱)

(۴۹) ابو علی حسن بن عبدالله اصفهانی معروف به لذ که بضم لام و سکون ذال و بعضی شهرت او را لغذه باغین گفته‌اند !
یا قوت گفته لذ که وارد بغداد شد و او در علم نحو و لغت پیشوای مسلم و از فنون ادب اطلاع کامل داشت و در رشته‌ی قیاس اهمیت فوق العاده‌ای داشت .

لذ که از شاگردان باهلی (۲) مصاحب اصمعی و کرمانی (۳) صاحب اخفش

مزنی را بدو شرح مختصر و مفصل تشریح و توضیح نموده .

(۱) همان کتاب نوشته بوعلی طبری از مردم طبرستان بوده و به صاحب افصاح که

شرح مختصر مزنی و بسیار عزیز الوجود است شهرت دارد .

(۲) سیوطی مینویسد ابو نصر احمد بن حاتم صاحب اصمعی و بعضی او را پسر خواهر اصمعی

دانسته اند کتب او و کتب ابو عبیده و کتب ابو زید را روایت کرده و در بغداد اقامت داشته خصیب بن سالم او را به اصفهان برد، تا سال ۲۲۰ در آنجا بوده و کتب چندی از او نام برده و سال وفاتش را ۲۳۱ هجری نوشته .

(۳) محمود بن حمزه کرمانی سیوطی مینویسد نامبرده تاج قراء یکی از دانشمندان

فهمیده و با شخصیت برده وی از محل خود بجائی مسافرت نکرده و پس از ۵۰۰ هجری وفات یافته کتب چندی در نحو و تفسیر و امثال آنرا تألیف کرده . این دو شعر در موانع صرف از اوست .

و نون قبلها الف و جمع

و وزن الفعل فالاسباب تسع

فمعرفة و تأنیث و نعت

و عجمة ثم ترکیب و عدل

بوده و بمحض زجاج حضور مییافته و از او کسب کمال میکرده اخیراً بین ایشان مخالفتی ایجاد شد لذلکه از حضور بدرس او خودداری کرد و بر او ایراد می کرد لذلکه با ابوحنیفه ی دینوری که همراز و هم افق با او بود مناقضاتی داشت. لذلکه در آخر عمر از نظر معلومات و کمالات در عراق بی نظیر بود و آثاری دارد از جمله النوادر، خلق الانسان، نقض علل النحو، خلق الفرس، مختصری در نحو، الهشاشه، البشاشه، التسمیه، الرد علی ابن قتیبه فی غریب الحدیث الرّ دعلی ابی عبید و امثال اینها از آثار طبع اوست :

والممنکرون لکل امر منکر	ذهب الرجال المقتدی بفعالهم
بعضاً لیستر معور من معور	و بقیت فی خلف یرین بعضهم
قدراً وابعدها اذا لم یقدر	ما اقرب الاشیاء حین تسوقها
فانهض لجد فی الحوادث اوذر	الجد انهض بالفتی من کسره
و علیک بالامر الذی لم یعسر	واذا تعسرت الامور فارجهما

آنها که مردم در کارهای خود از ایشان پیروی میکردند و آنها که همه امور عالم را بچشم انکار مینگریستند دست از جهان شستند و درگذشتند و من در میان بازماندگانی بر قرار ماندم که همواره یکدیگر را می آرایند تا بدینوسیله عیبهاییکه از آنها آشکار میگردد نمودار نشود چقدر نزدیکند چیزهایی را که بدیده تقدیر می نگری و چقدر دورند آنها که در اندیشه ی تقدیر آنها نمیباشی کوشش بهتر آدمی را بر مقدرات کمک میکند بنابراین در پیش آمده ها دامن ناتوانی را از دست مده یا آنها را بحال خود واگذار و هر گاه کارها بر تو مشکل شود امید پیروزی را داشته باش و بکاری پرداز که دشواری ندارند (۱)

(۱) دو شعر اول در دیوان منسوب بامیر المؤمنین (ع) آورده شده و این شعر را

ضمیمه دارد .

سلکو بنیات الطریق فاصبحوا متفکین عن الطریق الاکبر

در این کتاب و سایر از مدارک تاریخ وفات لذلکه را نوشته اند .

ابوالقاسم اصفهانی ملقب به بلیزه بر وزن سفینه و یا تلیزه با تاء منقوطه بر همان وزن .

فیروز آبادی در فصل باء و تاء از باب زاء اورا نام میبرد و مینویسد :
ابوالقاسم عبدالله بن أحمد اصفهانی، سمعانی اورا با تاء و دیگران با باء ضبط کرده اند
مؤلف گوید : ممکن است ابوالقاسم مزبور همان لذکه فوق الذکر باشد .

(۵۰) ابواحمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری .

نامبرده منسوب به عسکر مکرم است که نام شهر است از اهواز این محل
نخست بدست مکرم باهلی (۱) بنیان شده و خط کشی و نقشه ی اولی آن بتوسط
وی ترتیب یافته بدیهی است محل مزبور غیر از عسکر است که حضرت ابو محمد
حسن بن علی الزکی العسکری یازدهمین پیشوای شیعه صلوات الله علیهم اجمعین
بدانجا منسوبست چه آنکه عسکر نام سر من رأی بوده و بدست معتصم عباسی
بنا شده و لشکر وی بدانجا انتقال یافته و بهمین مناسبت سامرا را عسکر
گفتند .

ابن خلکان گوید : حضرت ابو محمد بدین مناسبت به عسکری ملقب شده
که متوکل پدر بزرگوارش علی النقی علیه السلام و خود او را مدت بیست سال و نه ماه
در آنجا تحت نظر قرار داده بود .

وهمو ذیل احوال ابو احمد عسکری مترجم فوق الذکر مینویسد کلامه ی
عسکر بچند موضع منسوبست مشهورترین آنها عسکر مکرم است که ابواحمد
از آنجاست عسکری یکی از پیشوایان ادب است و در حفظ و ضبط قواعد مهارتی
عجیب داشته و اخبار و نوادر او که در آنروز گار منحصر بدو بوده بسیار است
و نیروی فوق العاده ای در نقل روایات ادبی و امثال آن داشته .

(۱) مکرم بر وزن معجم نام مکرم بن معزاه باهلی است که از سرداران حجاج بن
یوسف ثقفی بوده بالشکر خود بدانجا آمد و قصبه مزبور را خط کشی و نقشه گذاری کرد .

آثار مفیدی از خود بیادگار گذارده از جمله التصحیف که انواع مختلف آنرا در آن کتاب گرد آورده، المختلف والمؤتلف، علم المنطق، الحکم والامثال الزواجر و امثال آنها.

صاحب بن عباد بسیار مایل بود با عسکری ملاقات نماید متأسفانه وسیله ملاقات برای او میسر نمیشد تا همانموقع اختلالی در عسکر مکرم رویداد صاحب ابن عباد از فرصت استفاده کرده از مؤید الدولة بن بویه درخواست کرد تا ویرا اجازه داده بجانب عسکر مکرم عزیمت کرده و خود بشخصه رفع اختلال و اختلاف بنماید مؤید الدولة خواستهی صاحب را اجابت کرده معظم له بدانصوب عزیمت کرد هنگامیکه صاحب وارد عسکر مکرم شد توقع داشت تا ابو احمد بدیدار وی بشتابد بر خلاف انتظار ابو احمد از وی دیدن نکرد صاحب این اشعار را برای او فرستاد:

ولمّا ایتم ان تزوروا و قلم	ضعفنا فلم نقدر علی الوخدان
اتینا کم من بعد ارض تزورکم	و کم منزل بکر لنا و عوان
نساء ملکم هل من قری لنزیلکم	بملاء جفون لایملاء جفان

ما شما را بدیدار خود دعوت کرده بودیم شما بجای آنکه دعوت ما را اجابت کنید از دیدار ما خودداری کردید و اظهار داشتید ضعف و ناتوانی ما را از پذیرش دعوت شما ممانعت می نماید چنانچه شتر رهوار ما از حرکت بازمانده ما خود این راه طولانی را پیموده و منزلهای دور و نزدیک را که مانند دختران بکر و شوهر دیده بود پشت سر گذارده و بدیدار شما آمدیم و در راه بهره رده ای که میرسیدیم در حالیکه دیدگان از دوری شما غرق در اشک بودند از جایگاه شما میسر رسیدیم. صاحب علاوه بر اشعار مزبور مطالب دیگری هم بنثر نوشت و نزد وی فرستاد! ابو احمد نثرهای صاحب را با نثر پاسخ داد و در جواب اشعار او شعر ذیل را که اثر صخر بن عمرو بن شریذ برادر خنساء شاعرهی مشهور است

(۱) فرستاد

اهم" بامر الحزم لو استطیعه و قد حیل بین العیر والنزوان
تصمیم گرفتم تا با احتیاط کاملی هر گاه بتوانم او را از پای در آورم و حال
آنکه بین من و تصمیمی که گرفتم الاغ و پرش آن بر روی ماده ممانعت کرده
و حائل شد .

صاحب که از چنین اتفاق و پاسخ ابواحمد با خبر شد گفت بخدا سو گند
اگر میدانستم ابواحمد بچنین بیستی دست پیدا میکند و پاسخ مرا با آن میدهد
هرگز اشعار خود را بدان روی نمیسرودم و برای او نمیفرستادم !
ابن خلکان نوشته ابواحمد عسکری روز پنجشنبه شانزدهم شوال سال ۲۹۳
هجری (جری) متولد شده و در روز جمعه هفتم ذیحجه سال ۳۸۲ (شعب) هجری
وفات یافته .

و افزوده نامبرده از شاگردان ابوبکر بن درید است .

صاحب بغیه نسب عسکری را چنین نوشته : حسن بن عبدالله بن سعید بن
اسماعیل بن زید بن حکیم عسکری و افزوده علامه‌ای لغوی بوده .
و از سلفی نقل کرده عسکری از پیشوایان صاحب تصرف در انواع علوم
بوده و در فنون معموله تبجر و مهارت کامل داشته در بغداد و بصره و اصفهان
و سایر ازمراکز علمی از محضر ابوالقاسم بغوی و ابوبکر درید و نفظویه و امثال

(۱) ابن خلکان مینویسد شعر مزبور یکی از ابیات قصیده مشهور صخر است که در

بمناسبت ذیل سروده و آن اینست که در کارزار با بنی اسد ربیعه بن ثور اسدی نیزه ای باو زد
که از سخنی آن چند حلقه از زرهش به پهلوی او فرو رفت و تا مدت یکسال بسختترین وضعی
دچار ناراحتی بود مادرش و زنی سلیمی از او پرستاری میکردند پس از یکسال که همسرش
از پرستاری باو بستموه آمده بود زنی باوی ملاقات کرد حال صخر را از او پرسید پاسخ داد
نه زنده است که امید حرکت او را داشته باشم و نه مرده است که دل از او کنده باشم صخر
شنید و ابیات مزبور را به ضمیمه شعر فوق سرود و اظهار دردمندی از زنی نمود .

ایشان استفادہ کردہ و در درایت و اتقان شہرہ روزگار خود بودہ .

عسکری در خوزستان و اطراف آن ریاست مطلقہ داشت و دانشمندان علم حدیث و آداب بمکتب او توجہ میکرده و از کمالات او برخوردار میشدند .

ابونعمیم اصفہانی و ابوسعید مالینی از وی روایت میکردند و صناعة الشعر والتصحیف والحکم والامثال و راحة الارواح و المختلف والمؤتلف و کتابی در منطق والزواج و امثال اینها از آثار اوست .

ابوہلال حسن بن عبداللہ بن سهل بن سعید بن یحیی بن مہران عسکری صاحب بغیہ گفته ابوہلال در نحو و لغت مہارت کامل داشته .

سلفی گفته ابوہلال شاگرد ابواحمد عسکری سابق الذکر و در نام و نام پدر و نسبت با یکدیگر شبیہ بودہ اند .

ابوہلال عالم و فقید بودہ و فن غالبی او ادب و شعر بودہ و بمناسبت اینکہ بمنبت کشی ثروتمندان و رؤساء روزگار خود گرفتاری نشود بکار بزازی میپرداختہ ! (۱) و ابوسعید سمان و دیگران از او روایت میکرده اند .

یاقوت گفته بعضی معتقداند نامبرده پسر خواہر ابواحمد عسکری است . آثار او عبارتند از صناعتی النظم والنثر این کتاب در کمال فائده است ، التلخیص در لغت ، جمہرۃ الامثال ، شرح الحماسہ ، من احتکم من الخلفاء الی القضاة لجن الخاصہ ، الاوائل ، نوادر الواحد والجمع ، تفسیر القرآن ، الدرہم والدينار رسالۃ فی العزلة ، دیوان شعر و امثال اینها .

ابوہلال در ماہ شعبان سال ۳۹۵ ہجری از تألیف الاوائل فارغ شدہ (۲)

(۱) ریحانہ نوشتہ ابو الفرج واواہ کہ معاصر وی بودہ و سری رفاء کہ در عصر او

میزیستہ بہمین مناسبت اولی میوہ فروشی و دومی رفوگری میکرده .

(۲) سیوطی مینویسد یاقوت گفته از تاریخ وفات او اطلاعی ندارم لیکن میدانم روز

چہار شبہ دہم شعبان سال مزبور در متن از تألیف الاوائل فارغ شدہ و نیز قصیدہ در

از اشعار اوست :

و حالى فيكم حال من حاك او حجم

اذا كان مالى مال من يلقط العجم

وما برحت كفى علي العلم و الحکم

فاين انتفاعى بالاصالة و الحجى

فلا يلعن القرطاس و الحبر و القلم

ومن ذا الذى فى الناس يبصر حالتي

هر گاه ثروت من باندازه آنها باشد که دانهای خرما و امثال آنها را بر

میچینند و وضع ظاهری من مانند دلاک یا خونگیر باشد پس چگونه میتوانم از

گوهر خود استفاده کنم و یا از خردمندی خود بهره مند شوم بدیهی است در

چنین موقعیتی دست من بایجاد لوازم علم و فرمان باز نمیشود و کسیکه از حال

من با خبر باشد کاغذ و دوات و قلم را مورد لعن قرار نمیدهد.

مؤلف گوید : پیش از این معلوم شد نظیر بو احمد و ابو هلال که در نامه و نامه

پدر یکسان باشند بسیارند و باز هم نظیر آنها در میان اصحاب امامیه بسیارند مانند

دو نفر ابن فهد که هر دو هم از حمله بوده‌اند و دو نفر ابن بر آج که هر دو ضرابی

هم بوده‌اند و امثال اینها.

و ما پس از این در اواسط ابواب محمد بن مطالب مربوط به این بحث را

ایراد خواهیم کرد!

(۵۱) ابو محمد حسن بن علی بن احمد بن محمد بن خلف بن حیسان بن سده

ابن زیاد ضبّی معروف به ابن و کعب.

ابن و کعب اصلاً از مردم بغداد بوده و در تنسیس متولد شده و همانجا مدفون

یافته و مدفون گردیده.

تنسیس بکسر تاء و تشدید نون یکی از شهرهای مصر است که بنای نخستین

فصل زمستان دارد . از اشعار اوست بنقل ریحانه:

دلیل علی ان الانام فرود

جلوسی فی سوق ابيع و اشتری

و معظم فیهم نذلهم و يسود

ولا خیر فی قوم تذل کرامهم

هجاه قبیحا ماعلیه مزید

و بهجو هم عنی رثاة کسوتی

آن بدست تئیس بن حام بن نوح برقرار شده است .
 تعالیٰ ، نامبرده را در یتیمۃ الدهر ذکر کرده و در باره‌ی او مینویسد :
 ابن وکیع سراینده‌ای بزرگ و عالمی جامع و سترک بود در روزگاری که میزیست
 هیچیک از دانشمندان بیایه‌ای علمیت و کمالات او نمیرسیدند و در فن بلاغت
 و درستی سخنان و بجا بودن آثار طبعی او خاطرہ های دانشمندان را مسجور
 جذابیت گفتار خود می نمود و فهم و خردمندی آنان را بنده‌ی بیانات خویش
 قرار میداد .

تعالیٰ مزدوجه و مربعه‌ی او را که در رشته‌ی خود بی نظیر است ایراد کرده
 و علاوه بر آن از اشعار دیگرش نقل نموده (۱)

(۱) مربعه‌ی نامبرده را تعالیٰ از اینجا شروع کرده

رسالة من کلف عمید	حیاتہ فی قبضة الصدود
بلغه الشوق مدى المجهود	ما فوق ما یلقاه من مزید
جار علیه حاکم الفرام	فدق ان یدرک بالاهام
فلواتاه طارق الحمام	لم یرہ من شدة السقام
له اهتز ازوار تباح و طرب	لوجه من اورثه طول الكرب
فهل سمعتم فی احادیث العجب	بمن مناه قرب من منه العطب
ما غاب عنه ای لزم فی الامور	لکن مقدار الهوی ضروری
صاحبه یخبط فی دیجور	منفسد التقدير بالمقدور

تا گوید

مولای قد ضاق بی الامور	فقلت ما قلت وقولی زور
قلبی الا فی الهوی جسور	فلا تلم ان ینفث المصدور
مولای بالرحمن احی مفرما	یخاف ان تغضب او ان تظلمما
الیک شکر فعی ان تنعما	مهلا قليلا قد فقلت المسلما
اقصی رجائی منک نیل الود	وقبله تشفی غلیل الوجد

ابن وکیع دیوان شعر مرغوب و پسندیده‌ای دارد و کتابی بنام المنصف تألیف کرده و در آن کتاب سرقات متنبی را شرح داده .
ابن وکیع فاراحتی در زبان و لکنتی در آن داشت و او را عاظم هم می‌گفتند .

از اشعار اوست :

سلاعن حبك القلب المشوق فما يصبو اليك ولا يتوق
جفائك كان عنك لنا عزاء وقد يسلي عن الولد العقوق
دل گرفتار به علاقه مندی بتو تسلیمت پیدا کرد پس زیانی از او بتو نرسید
و از خشمگینی نسبت بتو در خود ناراحتی بوجود نیاورد جور تو مصیبتی است
برای ما و آنچه‌آنکه معلوم است ما مانند فرزند نفرین شده‌ای هستیم آری
ممکن است از فرزند نفرین شده هم اظهار خشنودی کرد .

يا جائراً فرط في النعمى منك اليك في الهوى استعدى
در مقدمه مزدوجه ايکه بمناسبت فصول اربعة سروده ميگويد .
ياسائلى عن اطيب الدهور وقعت في ذاك على الخبير
سئلتنى اى الزمان احلى وايه بالنصف عندى اولى
عندي في وصف الفصول الاربعة مقالة تغنى اللبيب مقننه
از سروده های اوست .

ازهد اذا الدنيا انالك المنى فهناك زهدك من شروط الدين
فالزهد في الدنيا اذا ما رمتها فابت عليك كعفة العنين
ايضاً :

يا من اذا لاحت محاسن وجهه غفرت بدائعها جميع ذنوبه
النجم يعلم ان عينى في الدجى منقودة بطلوعه و غروبه
ان كان في تعذيب قلبى راحة لك فاجتهد بالله فى تعذيبه
لو كان صفك دمي اليك محبباً لرأيتنى متضرجاً بصيبه

از آثار اوست :

انکان قد بعد اللقاء فودنا
باق و نحن علی النوی احباب
کم قاطع للموصل یؤمن وده
و مواصل بوداده یرتاب

اگر ملاقات تو بتأخیر افتاد لیکن دوستی ما همچنان پا برجاست و ما هم
بهمین دوری کمال علاقه مندی داریم زیرا بسیار اتفاق افتاده کسی قطع دوستی
میکند باز دوستی او باقی است و چه بسیار کسیکه اظهار دوستی مینماید مشکوک
دشمن بشمار می آید.

از اوست :

ابصره عاذلی علیه
ولم یکن قبل ذرآه
فقال لی لوهویت هذا
ما لامک الناس فی هواه
قال لی الی من عدلت عند
فلیس اهل الهوی سواه
فظل من حیث لیس یدری
یاأمر بالحب من نهاه

علامت کننده‌ی من مرا بامعشوقم که پیش از این ندیده بود مشاهده کرد
بمن گفت هر گاه فریفتدی او شده‌ای بدیهی است مردم ترا در علاقه مندی با او
سرنش نخواهند کرد پاسخ دادم خواهشمندم بگو بکدامیک از معشوقان دیگر
توجه کنیم و حال آنکه دیگر را شایسته‌ی عشق و علاقه مندی نمی بینم او که
این پاسخ را از من شنید بی اختیار مرا بدوستی او دستور داد.

ابن خلیکان گفته اشعار مزبور را برای دوست فقیه‌مان شهاب الدین محمد پدر
شیخ تقی الدین عبدالمنعم معروف به خیمی ایراد کردم او هم این شعر را از خود
انشاد نمود :

لو رأی وجه حبیبی عاذلی
لتفاصلنا علی وجه جمیل

اگر چهره‌ی محبوبه مرا سرنش گرمی به بیند ما را با بهترین وسیله‌ای
از یکدیگر دور میسازد.

اظهار داشت این شعر هم از آنهاست آری بسیار بجاگفت و من حسن توریده‌ی

اورا پسندیدم !

ابن و کیع از این قبیل سخنان نغز بسیار دارد .
 ابن و کیع سال ۳۹۳ (شخص) در شهر تنیس در گذشت .
 و کیع بفتح واو و کسر کاف لقب جدش ابوبکر محمد بن خلف است !
 ابوبکر نامبرده مردی فاضل و دانشمند و فصیح بود و در قرائت فقہ و نحو
 و تفسیر و اخبار ناس اطلاعاتی بکمال داشت و آثار بسیاری از خود باقی گذارد
 از جمله الطریق ، الشریف ، عدد آی القرآن والاختلاف فیہ ، الرمی والنصال
 المکائیل والموازین و امثال اینها .
 ابوبکر به آئین علما شعر میگفت و سال ۳۶۰ (شس) در بغداد وفات
 یافت (۱)

(۵۲) ابو محمد حسن بن محمد بن ہارون بن ابراهیم مہلبی (۲)

مہلبی از فرزندان قبیصہ بن مہلب بن ابو صفرة ازدیست .
 مہلبی وزیر معزالدولہ ابوالحسین احمد بن بویہ دیلمی است .
 مہلبی بزرگی رفیع القدد و گشاده صدر و عالیہمت و سخاوتمند بود و در
 این صفات قولی است کہ جملگی بر آنند .
 مہلبی خود ادیبی سترک بود و مردمان ادیب را بسیار دوست میداشت
 و مراتب نیکوئی و بزرگواری او زیاد است .
 مہلبی پیش از آنکہ بوزارت معزالدولہ برقرار شود در کمال تنگدستی
 و بیچارگی میگذرانید و هزینه زندگی خود را بسختی اداره میکرد .

(۱) ابن خلکان نوشته بوبکر از طرف عبدان جوالیقی نایب الحکومہ اهواز
 بود و در روز یکشنبه ۲۴ ربیع الاول سال مزبور وفات یافت و عبدان جوالیقی سال ۳۰۷
 در عسکر مکرم در گذشت .

(۲) بضم میم و فتح ہاء و تشدید لام مفتوحه و باء منسوب بہ مہلب بن ابی صفرة .

در یکی از اوقات بسفیری رفت تصادفاً با مشقتی عظیم دچار شد چنانچه
احتیاج بمقداری گوشت پیدا کرد بدست نیاورد نامبرده در کمال ناراحتی
بالبداہہ گفت:

الاموت یباع فاشتریه	فہذا العیش ما لاخیر فیہ
الاموت لذیذ الطعم یأتی	یخلصنی من الموت الکریہ
اذا أبصرت قبراً من بعید	وددت لو اننی ممّا یلیہ
الارحم المہیم من نفس حرّ	تصدق بالوفاء علی اخیہ

آیا مرگ فروخته میشود تا آنرا بخرم زیرا اینچنین زندگی ناراحت
کننده‌ای خیری در آن نیست آیا مرگ خوشمزه ممکن است بیاید و مرا از این
مرگ زشت نجات دهد با اندازه‌ای از این زندگی متأثر شده‌ام کہ ہر گاہ گوری را
از دور مشاهده کنم آرزو میکنم ایکاش من پیش از آن در آن خفته بودم آیا
ممکن است خدای بزرگ در دل انسان آزادی توجہی قرار دهد تا از روی
مہربانی بخششی بدوستش بنماید!

در این سفر با نامبرده رفیقی (۱) ہمراہ بود بمجردیکہ از اشعار مزبور
اطلاع پیدا کرد یکدرہم گوشت برای او خرید و آنرا پختہ کرد و در اختیار او
گذارد و از یکدیگر خدا حافظی کردند!

فاصلہ‌ای نشد روزگار روی خوش بنامبرده نشان داد و در شہرستان بغداد
بمقام وزارت معزالدولہ مفتخر گردید!

از آنطرف روزگار روز خوش را بر رفیق مزبورش چون شب تار نمود
و فہمید ہم سفر بیچارہ اش اینک بمنصب عالی وزارت نائل آمدہ بعزم دیدار او
حرکت کرد ایندو شعر را برای او نوشت:

الاقول للوزیر فدتہ نفسی	مقال مذکر ما قد نسید
انذکراذ تقول لظنک عیش	الاموت یباع فاشتریہ

(۱) ابن خلکان رفیق مزبور را بنام عبداللہ صوفی یا ابوالحسن عقیلانی نامبرده.

بوزیر که جان من فدای او باد بگو آیا از گفته‌ای که خود بزبان حال ایراد کرده‌ای خاطر کرده‌ای آیا پیاد داری آن هنگام که روزگار بتو سخت گرفته بود آرزوی مرگ میکردی و میگفتی آیا مرگ فروشی هست تا آن را بخرم!

وزیر نامه را خواند و از آن زمان پیادش آمد و عرق بخشش در وجودش بجنبش درآمد و هفتصد درهم برای او حواله داد و در نامه‌اش نوشت « مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل اللہ کمثل حبّة اذینت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة » مثل آنها که مالهای خود را در راه خدا به نیازمندان میبخشند مثل دانه گندمی است که هفت خوشه میدهد و در هر خوشه‌ای صد دانه گندم موجود است یعنی در آن روز سخت تو یکدرهم در راه راحتی ما صرف کردی و ما اینک هفتصددرهم برای آسایش تو کارسازی نمودیم .

آنکاه ویرا طلبیده و خلعت مناسبی بوی ارزانی داشته و او را بکاری گماشت که کمک هزینه‌ی زندگی او باشد .

مهلبی پس از آنکه از شدت روزگار و تنگدستی نجات پیدا کرد و مقام وزارت بوجود او بالید پیاد آنروزها اشعار ذیل را سرود :

رقّ الزمان لفاقتی ورثی لطول تحرقی
فأنا لنی ما ارتجیه و حساد عمّا اتقی
فلا صفحن عمّا انا من الذنوب السبق
حتى جنایته بما صنع المشیب بمفرقی

روزگار از بیچارگی من اظهار دردمندی کرد و برای سوختن من در آتش ناراحتی سوگواری نمود و سرانجام مرا بمقامی که آرزومند بودم رسانید و از آنچه بیمناک بودم دور ساخت اینک باید از کرده‌های زشت او که پیش از این با من نموده مخصوصاً از جنایتی که در روزگار فرتوتی انجام داده چشم پوشی کنم!

گویند در روز گار گار گرفتاری و تنگدستی ایندو شعر را که بعضی آنرا به
بونواس نسبت داده اند بیکدی از رؤساء عصرش نوشت .

ولوانی استزدتك فوق مابی من البلوی لاعوزك المزید

ولو عرضت علی الموتی حیاة بعیش مثل عیشی لم یریدوا

و هر گاه من ترا برتری دهم بالاتر از آنچه خودم در آن هستم و گرفتاری
خود را در نظر بگیرم بدیهی است آن زیاده را از دست داده ام پایه گرفتاری من
تا آن اندازه است که هر گاه زندگی را که مانند زندگی من باشد به مردگان
عرضه بدارند البته نخواهند پذیرفت و مرگ را بر چنین زندگی برتری
میدهند .

گویند معز الدوله زر خرید زیبا چهره ای داشت که بی نهایت مورد علاقه ی
او بود هنگامی بمنظور مبارزه ی با یکی از حمدانیها نامبرده را سر لشکر قرار داد
مهلبي این حسن انتخاب را تمجید کرد لیکن یقین داشت آن غلام بکار عشق
آید و حال، نه برای جنگ و جدال .

اسب لاغر میان بکار آید روز میدان نه گاو پرواری

مهلبي اشعار ذیل را بدین مناسبت سرود !

طفل یرق الماء فی وجناته و یرق عوده

ویکاد من شبه العذاری فیه ان تبدو نهوده

ناطوا بمعقد خصره سیفا و منطقه تؤده

جعلوه قائد عسکر ضاع الرعیل و من یفوده

کودکی که عرق کودکی رخسار او را فرا گرفته و مانند دختران
سرخ گونست مخصوصاً اگر پستانهای چون نار او ظاهر گردد در میان لشکر در آمد با
شمیری باو در آویختند و گره کمر بند او را دریدند این چنین امیر لشکری
بدیهی است در اندک وقتی لشکر و فائدهش را نابود خواهد ساخت .

تصادفاً چنانچه مهلبی پیش بینی کرده بود در آنکار زار شکست بالشکریان

معز الدولہ بود .

از اشعار بکر او کہ حاکی از دردمندی و مشعر بر نازک طبعی اوست !
تصارمت الاجفان لما صرمتنی فما نلتقی الاعلیٰ عبرة تجری
از آنموقع کہ از ما بریدی پلکان چشم نیز از ما قطع علاقہ کردند تا
بعدیکہ ما بجز از اشک چشم با چیز دیگری ملاقات نمودیم !
در محاضرات راغب از صاحب بن عباد نقل شدہ روزی در حضور وزیر مہلبی
بودم غلامی از جانب مطیع آمد و در دستش نامہای بود در آن نامہ نوشته بود :
دو شعر ذیل را سرودہ ایم دو شعر دیگر بدان بیفزای و آنرا بصورت چہار فرد در
آور آن دو شعر اینست :

عرج علی القفص و حافاتہا و سق بنا فی وسط جناتہا
و علل النفس ولو ساعة فانما الدنیا بساعاتہا
بر فراز قفص و دکانہای شراب فروشی آن درآی و بمادر وسط باغہای
آن از آن شرابہای ناب بیاشامان البتہ برای اینموضوع ولویک ساعتہم شدہ خود را
برنج بینداز زیرا بقاء دنیا و دوام آن بستہی بساعاتہای آنست !
صاحب گوید : وزیر از من درخواست کرد تا دو بیت دیگر بہ آن بیفزایم
من گفتم :

فالروح فی الراح اذا اتبعت بہا کھا یا صاح اوهاتہا
و قنیۃ تصبی باصواتہا تأخذ من اطیب اوقاتہا
آری آسایش در آشامیدن شرابست بخصوص اگر لوازم آن مہیا و کنیزک
ماہ رخی ہم ما را بہ نواہای خود سرگرم سازد .

ابن خلکان گوید : وزیر مہلبی سال ۳۵۲ (نبش) ہجری در راہ واسط
وفات یافت و جنازہی اورا بہ بغداد بردہ و در مقابر قریش مدفون ساختند (۱)

(۱) ابن خلکان گوید وزیر مزبور در شب سہ شنبہ ۲۶ محرم سال ۲۹۲ ہجری
در بصرہ متولد شد و در روز شنبہ ۲۴ شعبان سال مزبور در واسط وفات یافت و جنازہی

مؤلف گوید : از اینکه وزیر مہلبی را در مقابر قریش مدفون ساخته‌اند معلوم میشود نامبرده شیعه بوده است (۱)

ابوعلی حسن بن داود بن حسن بن عون بن منذر بن صبیح قرشی معروف بہ نثار .

نثار اصلاً از مردم کوفہ بودہ و در نحو و قرائت مہارت داشتہ بطوریکہ گفتہ‌اند قرائت عاصم را از قاسم بن احمد حنات فراگرفته و در نحو و طریقہ تلفظ بہ الفاظ شریفہ قرآن استاد بودہ و قرآن شریف را بالحنہای مخصوص تلاوت میکرده و مدت چہل و سہ سال در مسجد جامع کوفہ امامت جماعت را بعهده داشتہ و کتاب اللغۃ در مخارج حروف و کتاب اصول النحو و قرائۃ الاعشی از آثار اوست و سال ۳۵۲ ہجری در کوفہ وفات یافتہ .

اورا در شب چہارشنبه پنجم رمضان همان سال وارد بغداد کردند و در مقابر قریش در محل مقبرہ نو بختیہا دفن کردند و ابو عبد اللہ حسین بن حجاج شاعر شہیر در سوک او قصیدہ از جملہ چند بیت ذیل سرودہ است

یا معشر الشعراء دعوة موجه	لا یرتجی فرج السلو لدیہ
عزوا القوافی بالوزیر فانہا	تبکی و ما بعد الدموع علیہ
مات الذی امسى الثناء ورائہ	و العفو عفوا للہ بین یدیہ
هدم الزمان بموتہ الحصن الذی	کنا نفر من الزمان الیہ
فلیعلمن بنو بویہ انه	فجعت بہ ایام آل بویہ

(۱) و نیزہ کہ ابن حجاج شیعی کہ از اکابر سرایندگان شہیر شیعه است ویرا مرتبہ گفته و بارہ ای از قصیدہ اورا در پاورقی ہمین صفحہ نقل نمودیم و بزودی بشرح احوال وی اشارہ خواہیم کرد انشاء اللہ

مرحوم سید حسن صدر و وزیر مہلبی را در فصل ششم تأسیس الشیعہ کہ بمنظور معرفی اذاعاظم شیعہ تألیف کردہ نامبرده و می نویسد وزیر در اخلاق و فضل و ادب شعر از ہمہ معاصرانش برتر و در عقل و سیاست هیچکس از معاصران پیابہی او نمی‌رسید

مؤلف گوید: حافظ سیوطی کتاب اصول نحوش را که بطریقه اصول الفقه تدوین نموده از وی اقتباس کرده.

(۵۳) ابو علی حسن بن رشیق بفتح راء و کسر شین از مردم قیروانست! طبقات النجات مینویسد نامبرده صاحب العمده فی صناعة الشعر والانموذج فی شعر القیروان والشذوذ فی اللغة نامبرده در این کتاب لغاتی را ایراد کرده که در باب خود بعنوان شاذبکار رفته‌اند و امثال اینها.

یاقوت گفته ابن رشیق سراینده‌ای نحوی و لغوی و ادیبی حاذق و عروزی و کثیرالتصنیف و نیکو تألیف بوده از محضر محمد بن جعفر قزاز (۱) و دیگران استفاده کرده.

پدرش از مردم روم بوده و خود با این شرف ادیب مناقضات و گفتگوهائی داشته و تصانیفی در رد او بوجود آورده از جمله ساجورالکلب.

ابن رشیق سال ۳۹۰ (شصت) در محمدیه متولد شده و سال ۴۵۶ (تون) (۲)

(۱) ابو عبد الله محمد بن جعفر از لغویهای مغرب بوده و سال ۴۱۲ در قیروان وفات یافته احوال او را پس از این مؤلف یاد آوری خواهد کرد.

(۲) ابن خلکان مینویسد ابن رشیق یکی از افاضل بلقاست و آثار نمکینی دارد، ابن بسام گفته در مسیله متولد شده اندکی آنجا بکسب علم پرداخته سپس سال ۴۰۶ بقیروان هجرت کرده دیگری گفته نامبرده سال ۳۹۰ در المهدیه متولد شده و پدرش زرخرید رومی و از غلامان ازد بوده و سال ۴۶۳ وفات یافته پدرش حرفه‌ی زرگری داشته و در محمدیه زرگری میکرده و فرزندان زرگری را فرا داده ابن رشیق در المهدیه بفرار گرفتن ادب پرداخته و شعر میگفته تا کم کم عشق مراتب عالیه ادب را در سر پروراند و بملاقات ادبا متمایل شده بهمین مناسبت بقیروان رفته و آنجا شهرت یافته و حاکم قیروان را ستوده و بخدمت او مفتخر شده و همانجا بوده تا عجم بقیروان دست پیدا کرده و قتل عام نموده و شهر را خراب کرده قیروانی از آنجا به صقلیه رفته و در مازر اقامت کرده و همانجا در گذشته یکی از فضلا نوشته نامبرده سال ۴۵۶ در مازر وفات یافته لیکن قول اول اصح است

در قیروان در گذشته از اشعار اوست :

فی الناس من لا یرتجی خیره الاّ ادامس باضرار
کالعود لا یطمع فی طیبه الاّ اذا احرق بالنّار

در میان مردم افرادی هستند که هیچگونه خیری از آنها بظهور نمیرسد مگر در صورتیکه احساس زیانی نسبت بنخود بنمایند اینگونه افراد مانند چوب عودند که تا به آتش خانمانسوز رفتارنگردند بوی خوش آنها بمشام نمیرسد ما پیش از این ذیل ترجمه ابراهیم بن عثمان قیروانی معروف به ابن الوزان مطالبی در باره قیروان و افریقا ایراد کردیم .

(۵۴) ابو بکر حسن بن ولید بن نصر قرطبی معروف به ابن العریف نحوی گویند در علم نحو بر معاصرانش مقدم بوده و در مسائل مربوط آن مهارتی کامل داشته و در حفظ آنها قدرت فوق العاده ای دارا بوده .

ابن عریف بمصر رفت و در آنجا ریاست فنون ادبیه را بعهده گرفت . ابن عریف برای فرزند ابو عامر منصور مسئله ای در نحو طرح کرد که از آن هزار و دوست وجه و هزار و هفتاد و دو وجه و شصت و هشت وجه بدست می آمد .

ابو القاسم حسین بن ولید بن نصر معروف به ابن عریف و برادر نامبرده فوق او مانند برادرش در علم نحو مهارت داشت و از فنون عربیت با خبر بود و در این رشته بر معاصرانش برتری پیدا کرده بود .

دیگری نوشته قیروانی شب شنبه غره ذیقعد سال ۴۵۶ در مازر وفات یافته از اشعار اوست

یارب لا اقوی علی دفع الاذی و بک استغنت علی الضعیف المودی
مالی بمنت علی الف بعوضه و بعثت واحده الی النمرود

و از آثار او قراضه الذهب است که در عین خوردی مشتمل بر منافع بسیاری است نامبرده با ابو عبدالله محمد بن ابی سعید بن احمد معروف به ابن شرف قیروانی ماجراها و گفتگوهای طولانی داشته است .

ابن عریف از ابن قرطبه و دیگران استفاده کرده و بجانب مشرق هجرت نموده از ابوطاهر زهلی و ابن رشیق سابق الذکر بهره مند شده و چند سال در آن سرزمین بافاده پرداخته سپس باندلس باز گشته و در آنجا بتربیت و تأدیب فرزندان منصور محمد بن ابی عامر اشتغال داشته!

ابن عریف دانشمندی سراینده بوده و از علم کلام حظی داشته.

ابن عریف در ماه رجب سال ۳۹۰ (شصت) در طلیطله در گذشته.

بطوریکه از تاریخ حمیدی نقل شده ابن عریف پیشوائی در عربیت و استادی در فنون آداب بوده و در شعر از معاصران خود برتر بوده و در فنون ادبیت آثاری داشته از جمله کتابی در نحو تدوین کرده و در آن اعتراضاتی بر ابو جعفر احمد بن محمد نحاس در ذیل مسائلی که نامبرده آنها را در کتاب الکافی ایراد کرده وارد آورده! (۱)

ابن عریف در روزگار منصور ابو عامر محمد بن ابی عامر مزبست و از کسانی بود که در مجالس خصوصی وی شرکت میکرد و مجالسی را که باتفاق ابو العلاء صاعد بن حسین لغوی مشهور پایان آورده مشهور است.

ابو محمد علی بن احمد بنقل از ابو خالد روایت کرده آغاز پیدایش گل بود تصادفاً روزی ابو عامر با عده‌ای از ندما در مجلس انس قرار گرفته گلی بعنوان تعارف نزد او آورده ابو العلاء از جمله حاضران خطاب به ابو عامر گفت:

أتتک ابا عامر وردة یجا کی لک المسک انفاسها

کعدراء ابصرها مبصر فغطت با کامها رأسها

ای ابو عامر گلی بعنوان هدیه برای تو آوردند که بوی آن از بوی مشک حکایت میکند این گل مانند دوشیزه سرخ گونی است که چون او را کسی ببیند وی از شرم چهره‌ی زیبای خود را با آستین میپوشاند!

(۱) سیوطی نوشته ابن عریف شرحی بر الجمل نوشته و ما آنرا دیده ایم.

ابو عامر و حاضران همه از بداهت گوئی و رسائی طبع او آفرین گفتند .
ابن عریف کہ از جملہی حاضران بود بروی حسد برده اظهار داشت این
دو شعر سرودہی بو العلاء نیست بلکہ ساختہی طبع عباس بن احنف است !
ابو العلاء اظهار یہی ابن عریف را انکار کردہ ، ابن عریف برای اثبات ادعاء
خود بلافاصلہ بمنزل خویش رفتہ ابیاتی را کہ مشتمل بر دو بیت مزبور بود ساختہ
و در دفتر کهنی کہ حاکی از قدمت آن بود نوشتہ و پیش از آنکہ مجلس ابو عامر
از ہم بیاشد تقدیم حضور کرد و آنها اینست :

عشوت الی قصر عباسۃ (۱)	وقد بدل النوم حرأسها
فالفیتها و ہی فی خدرها	وقد صرع السكر اناسها
فقلت اسار علی ہجعة	فقلت بلی فرمت کاسها
ومدت الی وردة کفها	یحاکی لك المسک انفاسها
کعدراء ابصرها مبصر	فغطت با کمامها رأسها
وقالت خف الله لاتفضحن	فی ابنه عمک عباسها
فولیت عنها علی غفلة	وما کنت ناسی ولاناسها

شب هنگامیکہ در بانان خوابیدہ بودند بکاخ عباسہ وارد شدہ دیدم او در
رختخواب آرام گرفتہ و از زیادہی مستی خواب از سرش پزیدہ پرسید در آن
ہنگام کہ بکاخ من درآمدی کسی از دربانان ترا ندید ؟! گفتم آری طوری
وارد شدم کہ کسی از ورود من باخبر نگردید . عباسہ از خوشحالی جام شراب را
از دست افکنندہ و گلی را بدست گرفت کہ بوی آن با بوی مشک برابر میگرد
عباسہ مانند دوشیزہ سرخگونی کہ از شرم آستین بر خسار میگیرد آن گل را
بوئید و گفت از خدا بترس و دختر عمویت را رسوا مکن من از شنیدن اینسخن
از نزد وی خارج شدم لیکن از او خاطر نمودم .

(۱) عباسہ دختر المہدی و خواہر ہرون الرشید بود و با جعفر برمکی وزیر ہرون

سروسی داشت .

ابوالعلاء هنگامیکه اشعار مزبور را شنید شرمگین شده و سوگند یاد کرد از آنها اطلاعی نداشته و ممکن است تراذفی رخ داده باشد لیکن حاضران از وی نپذیرفتند و بدین ترتیب مجلس پایان یافت و سرقت وی ثابت شد!

(۵۵) ابوسعید حسن بن عبدالله بن مرزبان نحوی معروف بقاضی سیرافی

ابن خلکان گوید: سیراف بکسر سین وراء الف وفاء از شهرهای فارس است و در ساحل دریا که سر راه گرمانست واقع شده گروهی از دانشمندان از آنجا برخاسته‌اند از آنجمله نامبرده است که سیرافی مطلق از نظر احترام در کتب نحو منصرف باوست پدرش از مردم مجوس بوده و بنام بهزاد موسوم بوده فرزندش او را عبدالله نامیده!

سیرافی در بغداد بتدریس علوم قرآن و نحو و لغت و فقه و امثال و فرایض میپرداخت سیرافی فن قرائت را از ابوبکر بن مجاهد و لغت را از ابن دریدا استفاده کرد و آنها نیز علم نحو را از وی فرا گرفتند.

سیرافی علم نحورا از سراج و صیرفان بهره برد و آنها نیز فن قرائت و حساب را از او فرا گرفتند.

سیرافی بزرگ دانشمندان عصر و پیشوای علوم نحو، فقه، لغت، شعر، عروض، قوافی، قرآن، فرائض، حدیث، کلام، حساب، هندسه بوده و در جامع رصافه‌ی بغداد مدت پنجاه سال طبق مذهب بوحنیفه فتوا داده و در این مدت خطائی از او سر نزده و لغزشی برای او اتفاق نیفتاده و داوری بغداد را با کمال اطمینان و امانت و دیانت بعهدہ داشته!

ابوحیان توحیدی در کتاب تقریظ مینویسد سیرافی بیشتر از چهل سال روزه دار بود.

از محاضرة العلماء نقل شده سیرافی همواره اوقات بیاد روزگار جوانی و بر نائی خود می‌افتاد و از گذشت روزگار توانائی تأسف میخورد و هر گاه با یکی از دوستان که آثار پیری او را ناراحت ساخته بود ملاقات میکرد ویرا دل‌داری

میداد .

در کتاب امتناع گفته سیرافی از تمام معاصران مراتب علوم راداراتر بود و از رویه عرب اطلاعی بکمال داشت و در هر موضوعی که وارد میشده با مهارت تامی لوازم آنرا ایجاد میکرد و در میان مردم و توجه بمبادی دین حد وسط را رعایت میکرد و در روایات حدیث استادی قابل بود و در داوری و فقه کسی پیایه او نمیرسید بسیاری از اوقات ملوک عصر نامه های محترمانهئی باو مینوشتند و پرسشهایی در مهمات فقه و عربیت و لغت از او مینمودند .

سیرافی دانشمندی خوش خط بود و از وی خواستند تا مقررات دیوان انشاءرا بعهدہ بگیرد سیرافی خود داری کرده و اظهار داشت این پست حساسی است و ناچار کسی آن را بعهدہ میگیرد که دلیری و توانائی ویژه ای داشته باشد و من اتفاقاً دارای آن نیرو و نمیباشم علاوه بر این سیاستی لازم دارد که من از آنهم بی بهره ام .

خطیب گفته : سیرافی دانشمندی پارسا بود و در برابر داوری که میکرد مزدی نمیگرفت و زندگانش را از مزد کارگری که بکسب یمین و عرق جبین تحصیل میکرد اداره مینمود و از آنجا که خوش خط بود پیش از آنکه بمجلس داوری یا کارهائی دیگر را که بعهدہ گرفته بود وارد شود ده ورقه مینوشت و در برابر ده درهم میگرفت و بهمین مقدار که هزینهی او را متکفل میشد قناعت می نمود !

آری این همت بلند و این موقعیت ایجاب کرد تا ابوعلی و یاران وی بر او حسادت بورزند !

سیرافی پیش از سال ۲۰۹ (طر) هجری در سیراف متولد شد و همانجا بمقدمات تحصیلی پرداخته پس از چندی بعمان مهاجرت کرده و در آنجا بفرا گرفتن علم فقه پرداخته بعد از آن مدت در عسکر اقامت کرده پس از آن ببغداد رفته و تا آخر عمر در بغداد زیست داشته !

سیرافی در روزگار خلافت الطائع در روز دوشنبه دوم رجب سال ۳۶۸ (سقرح) در گذشته!

سیرافی آثاری داشته از جمله شرح الكتاب سیبویه نامبرده این شرح را در کمال خوبی و بیسابقگی نوشته چنانچه مورد حسادت ابوعلی فارسی و سایر از معاصران قرار گرفته ، دیگری المدخل الی کتاب سیبویه و شرح مقصودهی ابن درید که معروف است به الدریدیه و الفات القطع والوصل والوقف و الابتداء وصنعة الشعر والبلاغة واخبار النحاة البصرین که خود او از همه بهتر از آراء بصریها باخبر بوده والاقتناع در نحو که با تمام آن موفق نشده وفرزندش یوسف آنرا با تمام رسانید .

ابومحمد یوسف فرزند سیرافی مانند پدرش دانشمندی پرهیزکار و صالح و پیشوای لغت و عربیت بوده .

آثاری داشته از قبیل شرح اییات الكتاب ، شرح اییات الاصلاح ، شرح اییات الغریب المصنف و امثال اینها .

ابو محمد مراتب علمی را از پدرش فرا گرفته و کتبی را که وی ناتمام گذارده به اتمام رسانید .

ابو محمد در ربیع الاول سال ۳۸۵ (شفه) پس از پنجاه و پنج سال عمر وفات یافته سیوطی پدر و فرزند را در طبقات النحاة و جمع الجوامع که متن همع الهوامع نحو است در اواخر بحث مضمیر نام برده (۱)

(۱) ابن خلکان مینویسد ابو محمد استادی در علم نحو بود پس از مرگ پدرش مستقلاً بر آریکه تدریس قرار گرفت با آنکه در روزگار پدرش بتدریس میپرداخت ابو محمد کتاب الاقتناع پدرش را که ناتمام مانده بود با تمام رسانید و هر گاه کسی بادیده دقت بدان بنکرد خواهد دید الفاظ و مقاصد پدر و پسر چندان تفاوتی بایکدیگر ندارند دانشمندان لغوی آن عصر گاهی کتب لغت را نزد ابو محمد میخواندند و هنگامی از او روایت می نمودند و کتاب البارع مفضل بن سلمه که در چندین مجلد بوده نزد او خوانده شده و به تہذیب رسیده و اضافات

مؤلف گوید: شمنی استاد ماهر سیوطی در حاشیہ مغنی بمناسبت نام سیرافی مینویسد نامبرده در بغداد ساکن بود و همانجا به نیابت از ابن معروف امور قضائی را بعہدہ داشت و فن لغت را از ابن درید و علم نحو را از ابن سراج آموخت .

سیرافی خوش اخلاق و معتزلی مسلک بود لیکن بجهاتی کہ خود میدانست مرام خود را اظہار نمیکرد . سیرافی از کسب دستیش کہ نسخہ برداری از کتابها باشد اعاشہ میکرد و پدرش مجوسی بود اسلام آورد . سیرافی در ماہ رجب سال ۳۶۸ (شخص) وفات یافت .

ابن خلکان گوید: ابوالفرج اصفہانی صاحب اغانی مانند ہمہی فضلاء معاصر با سیرافی مناقضات و منافراتی داشت هنگامی این دو شعر را در نکوہش او گفت:

تازہ ای بہ کتاب العین خلیل نوشتہ از کتاب اصلاح المنطق نقل شدہ ابوالعلاء معری بہ نقل از عبدالسلام بصری خازن دار العلم بغداد کہ باوی دوستی زیاد داشتہ میگوید نامبردہ گفت من در مجلس بوسعید سیرافی بودم یکی از اصحابش اصلاح المنطق ابن سکیت را میخواند باین بیت حمید بن ثور رسید .

ومطوية الاقرب اما نهارها فسبت واما ليلها فذهيل

بوسعید گفت مطویہ را بجزر بخوانید و آنرا اصلاح کنید و اظہار داشت و او مزبور بمعنی رب است من گفتم از شعر ما قبلش استفادہ میشود باید آنرا برفع خواند زیرا کہتہ .

اتاك بي الله الذي انزل الهدى و نور و اسلام عليك دليل

بوسعید پذیرفت . فرزندش بو محمد کہ حاضر بود سخت متأثر شدہ و آن هنگام دکان روغن فروشی داشت بلافاصلہ رفتہ دکان را فروخت و بکار تحصیل پرداخت تا ماهر در علوم و فنون گردید و بشرح اصلاح المنطق پرداخت ، بو محمد سال ۳۰۳ متولد شدہ و در روز دوشنبہ ۳۰ روز مانده از ربیع الاول سال ۳۸۵ وفات یافتہ و ابوبکر محمد بن موسی خوارزمی براو نماز گذارد .

لست صدرا ولاقرأت علی صدر

لاولا علمك النکیر بشاف

نعن الله کل نحو و شعر

وعروض یجیبی من سیراف

تو صدر نیستی و از محضر صدر هم استفاده‌ای نکرده‌ای باید بگویم علم تو هم که مورد انکار قرار گرفته چندان چنگی بدل نمیزند و دردی را دوا نمینماید خدا هر گونه نحو و شعر و عروضی که از ناحیه سیراف بوجود آمده لعنت نماید. سیرافی در سال مزبور وفات یافت و روزیکه فوت کرد هشتاد و چهار سال عمر داشت و در مقبره‌ی خیزران مدفون گردید (۱)

در یکی از مجموعه‌های اصحاب آمده (۲) سید رضی در او ان کودکی که هنوز عمرش به ده سالگی نرسیده بود از محضر سیرافی قواعد نحوی را استفاده میکرد روزی سیرافی مطابق بامعمول که از شاگردان خود پرسشهایی میکرد از سید پرسید هر گاه گفته شود (رأیت عمر) علامت نصب آن چیست؟ سید بلا درنگ پاسخ داد بغض علی بن ابیطالب علیه صلوات الله الملك الغالب! سیرافی و حاضران از سرعت انتقال و تیز فهمی او بشگفت آمدند!

پدرش از شنیدن این پاسخ، خرسند شده اظهار داشت حقا که فرزند منی صاحب یتیمه الدهر ذیل ترجمه سید رضی قدس الله سره مینویسد از آثار سید مرثیه ایست که در سوك سیرافی گفته بخشی از آن :

لم ینسنا کافی الکفاة مصابه

حتی دهانافیک خطب مصلع

قرح علی قرح تقارب عهده

ان القروح علی القروح لأوجع

وتلاحق الفضلاء اعدل شاهد

ان الحمام بکل علق موالع

هنوز از مرگ صاحب بن عباد خاطر نکرده بودیم پیش آمد کمر شکن دیگری ما را بنخود متوجه کرد آری جریحه‌ای هم عهد جریحه دیگر بما روی آورد

(۱) بنابر این سال میلاد او ۲۸۴ هجری بوده.

(۲) امل الامل از ابن خلکان از بعضی مجموعه‌های ابن جنی نقل کرده.

بدیهی است هر چند زخمها فراوان کردند رنج فراوان تر است دانایان بهتر گواه‌اند که مرگ حریصتر به جدائی دوستان از یکدیگر است .

صاحب تلخیص الاثر ذیل ترجمه سیراف مینویسد : سیراف از جمله شهرهای اقلیم سوم است و در کنار دریای فارس قرار گرفته شهر است در کمال خوبی عمارات زیاد و باغهای سبز و خرم فراوان و چشمهای روانی دارد که از کوههای اطراف سر ازیب میشوند .

ابوالحسن سیرافی از آنجاست نامبرده الکتاب سیبویه را در بیست مجلد شرح کرده و خود یکتای روزگارش بوده !

مؤلف گوید : بطوریکه معلوم است باید لفظ سعید پس از کلمه‌ی ابو ، ساقط شده باشد یا کلمه‌ی ابو زائد باشد (۱)

ابوالحسن محمد بن عبدالله بن عباس نحوی معروف بابن وراق .

صاحب طبقات مینویسد ابن نجار گفته نامبرده داماد ابوسعید سیرافی است و دختر او را بهمسری خود انتخاب کرده بود .

ابوعلی‌اهوازی از شاگردان و راویان او بوده .

ابن وراق آثاری بدین نام تألیف کرده علل النحو، شرح مختصر جرمی موسوم به هدایه

ابن وراق روز یکشنبه چهارم جمادی‌الاولی سال ۳۸۱ (شفا) وفات یافت و اوجد ابوالحسن محمد بن هبة الله است که در روزگار خود در شهر بغداد پیشوای

(۱) ابن خلیکان مینویسد سیرافی بسیاری از اوقات در مجالس خصوصی و عمومی که

تشکیل میداد این اشعار را میخواند

اسکن الی مسکن تسربه ذهب الزمان و انت منفرد

ترجو غدا و غدا کحاملة فی الحی لایدرون ما تلد

یعنی دم غنیمت است زیرا فردا مانند میشی است که نمیدانند چه بره‌ای میزاید .

عربیت و علوم قرآن بوده (۱)

(۵۶) ابوالقاسم حسن بن بشر بن بحر آمدی نحوی کاتب .

طبقات النحاة مینویسد آمدی نویسنده‌ی الموازنة بین الطوائف دانشمندی

خوش فهم و نیکو روایت و درایت بود .

آمدی مراتب علمی را از اخفش و زجاج و حامض و ابن سراج و ابن

درید و نبطویه و دیگران استفاده کرده و سال ۳۷۱ (اشع) وفات یافت .

آمدی شعر خوب میگفته و پایه‌ی حفظش در کمال ارزندگی بوده و آثاری

بدین نامها داشته : المختلف والمؤتلف در اسماء شعراء ، فعلت و افعلت کتاب

مزبور بی نظیر و مانند آن تألیف نشده ، فرق مابین خاص و مشترك از معانی

شعر ، الموازنة بین ابی تمام و بحر ی ، مافی عیار الشعر لابن طباطبا من الخطاء

تفضیل شعر امرء القیس علی شعر الجاهلی ، نثر المنظوم ، شدة حاجة الانسان الی

ان يعرف نفسه ، تبیین غلط قدامة بن جعفر فی نقد الشعر ، معانی شعر البحر ی

کتاب فی ان الشاعرین لاتتفق خواطرهما ، الرد علی ابن عمار فیما خطاء فیہ اباتمام ،

(۱) سیوطی مینویسد نامبرده در فن عربیت و حیدر زمان و ریاست علوم عربیت در آن اوقات

منحصر بود و ابن وراق سال ۳۹۸ هجری متولد شده و از گروهی از افاضل استفاده کرده

در فنون قرائت مهارتی کامل داشت و مردی راستگو و درست‌کردار بود قائم بامر الله او را برای

تربیت فرزندان انتخاب کرد ابن وراق عالمی نابینا بود موقعیکه بدربار خلیفه رسید خادم

بوی اظهار داشت اینک دربار خلافت است زمین را بیوس ابن وراق اعتنائی نکرد و بیوس

زمین بوسی سلام کرد خلیفه پاسخ داد گفت نزدیک من بیابم مجردیکه نزدیک رسید مطالبی در ادب

و عروض پرسید وی از همه‌ی سؤالات او پاسخ داد پس از آنکه مرخص شد خلیفه گفت او

در فنون معموله مانند دریائی است ، ابن وراق به تدریس نحو و صرف و ابنیه افعال میپرداخت

و از خاندان علم و ادب بحساب می آمد و همگامان با اهمیت و ریاست او در فنون معموله

معترف بودند، ابن وراق روز جمعه بیستم رمضان سال ۴۷۰ در گذشت و شیخ ابواسحاق شیرازی

بر او نماز گذارد .

الاضداد، دیوان شعر و امثال اینها .

مؤلف گوید : پیش از این بترجمہی عدہی از اساتید او اشارہ کردیم لیکن باید بگوئیم ابن درید شہرت دونفر از ادب است مشہورترین آنها ابوبکر محمد بن حسن ازدی لغوی شافعی آتی الترجمہ است انشاء اللہ تعالیٰ دیگر یحیی بن محمد بن درید اسدی است کہ فقیہی لغوی و ادیب بودہ (۱) ابوالمعمر یحیی بن محمد بن طباطبا علوی نحوی معروف بہ ابن طباطبا . نامبرده با ابن برہان سابق الذکر گفتگو کردہ و از شاگردان ربعی و ثمانینی بودہ و ابن شجری از او استفادہ میکرده و بوجود او مباحثات مینمودہ (۲) آمد یکی از شہرہای اقلیم چہارم است ، شہر است با باروہائی رفیع کہ بر پایہائی از سنک برقرار شدہ این شہر شبہ جزیرہ است کہ از یکطرف آن بخشگی راہ دارد و نقشہی آن بشکل ہلالی در آمدہ چشمہا و چاہہائی بعمق دو ذراع بطوریکہ صاحب تلخیص الآثار اطلاع دادہ در وسط آن زمینہا است و مردم آنرا سیراب میسازند .

و ما بزودی در باب عین بترجمہی آمدی مشہور اشارہ خواہیم کرد !
(۵۷) ابوعلی حسن بن احمد بن عبدالغفار بن محمد بن سلیمان بن ابان معروف بہ ابوعلی فارسی (۳)

- (۱) سیوطی در طبقات النحاة از تاریخ غرناطہ نقل کردہ نامبرده ادیبی لغوی و فاضلی متدین بود و در شہر بسطہ امور قضائی را بعهدہ گرفتہ بود و از ابوالولید باجی روایت میکرده و ابو محمد بن عطیہ از وی روایت داشتہ .
- (۲) سیوطی کفیلہ او را علاوہ بر ابو معمر ابو محمد ہم نقل کردہ و افزودہ برخی او را شیعہ گفتہ اند در رمضان سال ۴۷۸ ہجری وفات یافت در نسخہ طبقات شامی است بجای ثمانینی .
- (۳) تأسیس الشیعہ بنقل از صاحب ریاض نام پدر او را علی نوشتہ و ہم متعرض است اعتزال عبارت اخراہی تشیع است زیرا در آن اوقات مشہور بودہ کہ بوعلی شیعہ مذهب است و ہامہ معتزلہ و خاصہ را جدا از ہم نمیدانستند .

ابوعلی از نحاۃ نامداری است که تحقیقات ارزنده‌ی او در کتابهای نحو مورد پذیرش دانشمندان علم ادبست .

صاحب بغیه گفته بوعلی از شاگردان زجاج و ابن سراج و مبرمان بوده و در شهرهای شام بگردش پرداخته و با بزرگانی بصحبت اشتغال ورزیده کثیر که از شاگردان او بوده بوعلی را در رشته نحو داناتر از مبرد میدانسته و افزوده شاگردانی از قبیل ابن جنی و علی بن عیسی ربعی از مکتب او برخاسته‌اند و او در آنروزگار متهم باعتزال بوده .

بوعلی نزد عضدالدوله‌ی دیلمی موقعیت ویژه‌ای داشت و برتر از همه دانشمندان دربار امیر بود و بخاطر وی کتاب ایضاح را در نحو و تکمله را در تصریف تالیف نمود .

گویند هنگامیکه از تالیف ایضاح فارغ شد و آنرا بحضور امیر تقدیم داشت امیر، تالیف ویرا ناچیز شمرده اظهار داشت بوعلی زیاده بر اطلاعات ما چیزی را در آن نیاورده بدیهی است این چنین تا ایفی درخور کود کانست !
بوعلی پس از آن بتالیف تکمله پرداخت و آنرا بحضور امیر فرستاد .
امیر گفت : از این تالیف معلوم میشود بوعلی سخت خشمگین شده و تالیفی بوجود آورده که نه ما میفهمیم و نه خود او !

گویند روزی بوعلی در میدانی حضور امیر بود امیر از او پرسید نصب مستثنی در جمله « قام القوم الا زیدا » بچیست ؟ بوعلی پاسخ داد نصب آن بفعل مقدر است پرسید تقدیر آن چیست ؟ پاسخ داد « استثنی زیدا » یعنی زید منصوب بداستثنی است ! امیر گفت چرا زید را مرفوع قرار نمیدهی تا فاعل برای امتنع مقدر باشد و ضمناً زید را مرفوع بخوانی ؟! بوعلی پاسخی نداشت و اظهار کرد این پاسخی که بعرض رسانیدم جواب میدانی بود چون بازگردم پاسخ صحیح آنرا خواهم گفت . گویند در بازگشت پاسخ صحیح را نوشته بحضور فرستاد که جداً مورد توجه امیر واقع شد .

بوعلی خود در کتاب ایضاحش نوشته نصب مستثنی با کماک الابوسیله فعل
مقدمست .

صاحب بغیه گوید : در نصب مستثنی هفت قول است که ما آنها را بدون
ترجیح یکی بردیگری در کتاب جمع الجوامع ایراد کرده و خود از آغاز قول
بوعلی را پذیرفته و در همان کتاب ذیل تحقیقاتی که برای کلمه‌ی غیر بعمل آورده‌ایم
بدان اشاره نموده‌ایم .

گویند هنگامیکه امیر عزیمت کارزار با پسر عمویش را داشت ابوعلی
بحضور وی رسید . امیر از وی پرسید نظر تو در همراهی با ما در این سفر بچيست؟
پاسخ داد من از مردان دعایم نه از افراد حاضر در کارزار و لقا سپس برای امیر
دعا کرده تا خدا خیر را برای امیر عنایت فرماید و او را بمنظورش برساند
و سلامتی را بدرقه راه او قرار دهد و بردشمن پیروزیش دهد و فرشتگان را یار
او فرماید .

آنگاه این دو شعر را بعرض رسانید :

ودعته حیث لاتودعه	نفسی ولکنها تسیر معه
ثم تولی و فی الفؤاد له	ضیق محل و فی الدموع سعه

در هنگامی از امیر خدا حافظی میکنم که روحم از او وداع نکرده و با او
همراه است آری او از من جدا شد و نتوانستم با ناراحتی که در دل داشتم او را
در دلم جای دهم .

آری در اشک چشمم گشایشی است که همه وقت در جدائی او ریزانست .
امیر او را آفرین گفته اظهار داشت آری ما بفرمانبرداری تو اطمینان داریم
و از صفا و پاکی باطن تو با خبریم !

ابن جنی از او نقل کرده ممکن است در صد مسئله‌ی لغوی خطا کنم لیکن
ممکن نیست در یکی از مسائل قیاسی از من خطائی سر بزنند !

گویند پیش از آنکه در علم عروض تسلط پیدا کند از خرم (۱) متفاعلن از وی پرسیدند ابوعلی اندیشه‌ی کرده و پاسخ آنرا بقانون نحو چنین اظهار داشت خرم جایز نیست زیرا متفاعلن چون خبن شود بصورت مستفعلن در آید و هرگاه آنرا خرم کنند ابتداء ساکن خواهد شد و ابتدا ساکن جائز نیست مؤلف گوید: گروهی از دانشمندان ایضاح او را مورد توجه و شرح قرار داده‌اند از جمله (۲)

ابوعلی حسن بن احمد بن عبدالله مقری معروف به ابن بناء نامبرده از مردم بغداد و از فقهاء و نحات حنبلی مذهب بوده . ابن بنا ، از شاگردان ابوالحسن حمّامی و قاضی ابویعلی فراء و هلال حفار و امثال اینها بوده و صد و پنجاه تألیف در فنون مختلفه داشته و بسیاری از افراد که بمطالب او پی نبرده آثار او را مورد ایراد قرار داده‌اند ! ابن بناء از رجال حدیث بوده و از همنامش حسن بن احمد نیشابوری نقل حدیث می کرده و فرزندش ابو غالب احمد و ابوالعزبن کادش و دیگران از وی روایت میکردند .

(۱) خرم بطوریکه گفته اند باخاه و راه عبارت است از اسقاط اولین حرف متحرك ازوتد مجموع و خبن ساکن کردن حرف دوم آنست لیکن پاسخ ابوعلی از نظر عروضیان صحیح نبوده زیرا بطوریکه معنی کردیم اسقاط حروف اول ازوتد مجموع را خرم گویند بنا براین متفاعل که مشتمل بر دو اسباب است یکی ثقیل و یکی خفیف سبب ثقیل عبارت از دو حرف متحرك است مانند م و ت که هر دو متحرکند و سبب خفیف عبارت از دو حرف متحرك و ساکن است مانند ف و الف بنا بر این اگر حرف اول را در متفاعلن ساقط کردیم تاء متحرك نمیماند که ابتدا ساکن شده باشد ممکن است نظر ابوعلی این بوده که متفاعلن را با سکون تاء خوانده و گفته متفاعلن با سکون مانند مستفعلن با سکون سین است هرگاه متفاعلن را خرم کردیم یعنی میم آنرا برداشتم ساکن شده و ابتداء ساکن جایز نیست .

(۲) محمد بن یحیی معروف به ابن هشام خضراوی نیز متوفی ۶۴۶ کتاب ایضاح شرح تلخیص و شرح ابیات در مجلدات چندی مورد دقت قرار داده .

گویند هنگامیکہ خطیب بہ تالیف تاریخ معروضہ و فاش پرداخت ابن بناء پرسید آیا از من بدروغ یا راست نامبرده است؟! گفتند هیچ یادی از تو نکرده! گفت آرزومند بودم مرا بدروغ ہم اگر شدہ یاد میکرد.

ابن بناء ہر روز دو حلقہ ی درس تشکیل میداد یکی در جامع قصر و دیگری در جامع منصوری در یکی نقل فتوا میکرد و در دیگری نقل حدیث.

قفطی گوید: ابن بناء ایضاح فارسی را شرح کردہ لیکن ہر گاہ بادت بدان بنگرید خوہید دید تصرفات نابجائی در آن کہہ شایستہ ی چنان کتابی نبودہ بوجود آورده.

ابن بناء سال ۳۹۶ (شصو) متولد شدہ و در شب شنبہ پنجم رجب سال ۴۷۱ (تعا) وفات یافتہ.

مؤلف گوید: عدہ ای از فضلاء پیشین از بوعلی فارسی روایت کردہ اند از جملہ خواہر زادہ اش شیخ ابوالحسن فارسی نحوی است کہ بتوسط زید بن علی بن عبداللہ فسائی آتی الذکر کتاب ایضاح را از وی روایت میکرده.

ابوعلی طبرسی قدہ صاحب مجمع البیان ذیل آیدہ شریفہ «یا ایہا الذین آمنوا شہادۃ بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیۃ اثنان»

نظریہ ای از بوعلی نقل کردہ و افزودہ این جملہ کہہ از نامبردہ ایراد کردیم ثابت میکند نامبردہ در میدان نحو سوارہی ماہری بودہ کہ توانستہ باتیغ برآی کمالات خود سپر مخالفانش را دونیم کند و با سرانگشت دقیقش اوراق دیگرانرا درہم نوردد و حجاب از رخسار مطالب مشکل بردارد!

مؤلف گوید: اینگونہ توصیف از بزرگواری دانشمند و بینائی ارجمند مانند بوعلی طبرسی در حق بوعلی فارسی حاکی از کمال شخصیت اوست.

علاوہ بر معظم لہ دیگر از ادبا و مفسران گفتار ارزندہی اورا با احترام تمامی یاد کردہ اند.

ابن خلکان در احوال بوعلی مینویسد نامبرده در شهر فسا از شهرهای شیراز دنیا آمد و در بغداد بکسب فضائل پرداخت و در علم نحو پیشوای دانشمندان بود.

بوعلی مدتی را بگردش در شهرها بسر آورد و وارد حلب شده و مدتی را نزد سیفالدوله بن حمدان گذرانیده و گفتگوهای بسیاری بین او و متنبی اتفاق افتاده از آنجا به سرزمین فارس آمده و بمصاحبت امیر عضدالدوله دیلمی توفیق یافته و برتر از دانشمندان دربار او بوده و بمقام عالی نائل گردیده و موقعیت او بسر حدی رسیده که امیر میگفته « من در نحو غلام بوعلی فسائی هستم »

بوعلی کتاب ایضاح و تکمله را بخاطر او تألیف کرد و قصه اش مشهور است. نامبرده گوید: از ابوالقاسم بن احمد اندلسی نقل شده روزی در حضور بوعلی که منم حاضر بودم سخن از شعر و سراینده گی بمیان آمد. بوعلی اظهار داشت من از طبع رسای شما غبطه میخورم زیرا طبعم وفای سرودن اشعار نمیکند و با آنکه از علوم مربوط بشعر کاملاً با خبرم در عین حال از سرودن اشعار محروم!

مردی از حضار گفت: تا بحال هیچگونه شعری نگفته اید!! گفت بغیر از سه شعر ذیل در وصف پیری تا کنون شعری نسروده ام و آنها عبارتند:

خضبت الشیب لما کان عیباً و خضبت الشیب اولی ان یعابا
ولم اخضب مخافة هجر خل ولا عیب خشیت ولا عتابا
ولکن المشیب بدانمیما فصیرت الخضاب له عقابا

موی رخسار و آثار فر تو تیم را بدان جهت رنگ بستم تا از عیب پیری بدر آیم در عین حال باز هم خضاب کردم بدانمناسبت نبود که مبادا دوستم از من بر نجد و یا از عیب بهراسم و یا عتاب ناراحت کننده ای بشنوم بلکه بدان سبب خضاب بستم که پیری ناپسند بود و خضاب را شکنجه ی برای آن قرار دادم (۱)

(۱) ابن خلکان نقل کرده اوقاتی را که در قاهره میگذاریدم و سال هجری برابر

آثار ابوعلی عبارتند از التذکره که کتاب بزرگی است و الاغفال در بیان غفلتهای زجاج که در معانی برای او اتفاق افتاده و العوامل الماء، المسائل الحلبیات المسائل الشیرازیات، المسائل البغدادیات، القصریات، المسائل العسکریه، المسائل البصیریه، المسائل المجلسیات و امثال اینها.

مؤلف گوید: مسائل القصریات آنهاییست که برای شاگردش ابوالطیب محمد بن طوسی قصری تدوین نموده.

نامبرده منسوب است به قصر ابن هبیره.

محل مزبور بطوریکه از معجم الادباء استفاده میشود یکی از نواحی کوفه است و یا منسوب بقصر الرمانست که علی بن عیسی معروف باخشیدی آتی ترجمه از آنجاست و یا منسوب به قصر شیرین است که بلده ایست واقع در ذهاب و خانقین.

این قصر را خسرو پرویز برای نامزدش شیرین که از زیبا چهرگان روزگار بود بنیان کرد و کاخ مزبور تا بحال باقی است کاخ مزبور ساختمان مهمی است که سر بر آسمان داشته و ایوان عالی در آن بنیان شده و کاخها و رواقهایی در نهایت زیبایی در آن ساخته اند.

با ۶۴۸ بود در خواب دیدم گوئیا بطرف قلیوب (بفتح قاف و سکون شهرکی است در سه فرسخی قاهره که باغهای بسیاری دارد) عزیمت کردم وارد مزاری قدیمی که در و دیوار آنرا کرد و غبار گرفته شده سه نفر آدمی را در آنجا دیدم از ساختمان بنا و قدمت آن بشکفت آمدم پرسیدم این بنا و مقبره از کیست اظهار بی اطلاعی کردند یکی از آنها گفت ابوعلی فارسی سالها در این مقبره مجاور بوده و بفضائل او پرداخت و افزود ابوعلی علاوه بر همه فضائلی که داشت و خوب شعر هم میگفته گفتم من تا بحال بشعر او دسترسی پیدا نکرده ام گفت اینک از اشعار او برایت میخوانم آنکاه بانالهی سوزناکی سه بیت خواند من از صدای او لذتی که بردم از خواب بیدار شدم و یکی از آنها این بود.

الناس فی النخیر لایرضون عن احد فکیف ظنک سیموا الشر او ساموا

شیرین دختر یکی از پادشاهان ارمنستان بود خسرو که از چهره‌ی زیبای او اطلاع پیدا کرد مأموری را فرستاده ویرا بتوسط شبدیز (۱) فرار داده و شیرین بحضور خسرو رسید، خسرو از دیدار شیرین شاد کام شده دستور داد کاخ مخصوصی در کنار نهری برای او ساختند!

مؤلف گوید: شیرین همان زیبا چهره‌ی معروفی است که فرهاد دین و دل خود را فدای او ساخته بود و بخاطر او در کوه‌های آندیار آثاری بوجود آورده بود که هنوز داستانهای عاشقی اثر تیشه‌ی او را می‌بینند و صدای ناله‌ی او را می‌شنوند.

و ممکن است منسوب به قصران باشد که یکی از قرای ری بشمار می‌آید و بدو قسمت تقسیم میشده قصران داخل و قصران خارج.

طبقات النجات مینویسد: محمد قصری سابق الذکر جوان خوش سیمائی بود که ابوعلی فارسی مترجم ما فریفته‌ی او بوده و او را از میان همه شاگردان برگزیده و پیوسته طرف خطاب قرار میداد و بخاطر او مجلس درس تشکیل میداد متأسفانه وی در جوانی درگذشت.

(۱) در برهان قاطع مینویسد شبدیز بر وزن همیز نام اسب خسرو پرویز بوده که بمناسبت سیاه رنگی آن ویرا بدان نام خوانده‌اند زیرا دیز بمعنی رنگ است یعنی شهرنگ گویند اسب مزبور چهار وجب از همه اسبها بلندتر بوده و آنرا برای وی از روم آوردند و بعضی گویند شبدیز و گلگون هر دو از يك مادبان بوده‌اند (گلگون اسب شیرین است) شبدیز را باده میخ نعل میکردند و از هر غذائیکه خسرو میخورد باو میدادند هنگامیکه شبدیز مرد، خسرو دستور داد صورت او را بر سنگی نگاشتند و آن حیوان را کفن و دفن کردند خسرو هر گاه آن صورت را میدید می‌گریست و صورت شبدیز در کرمان بود گویند مادبانیکه شبدیز و گلگون از آن بوجود آمده بودند جفت نداشت و در دشتی که میزیست اسبی از سنگ درست شده بود و هر گاه مادبان اشتیاق بادبان پیدا می‌کرد خود را به آن سنگ میمالید بقدرت خدا باردار میشد.

فنا خسرو فرزند حسن بن بویه ملقب به عضد الدوله دیلمی مکنی
به ابوشجاع .

طبقات مینویسد : عضد الدوله از فرزندان سامانی است و در علم عربیت
و ادبیت مهارتی بکمال داشت فاضلی نحوی و شیعه مذهب بود و در فنون عدیده‌ای
که در آن روزگار معمول بود ید طولی و دست توانائی داشت مخصوصاً در علوم عربی
بحثهای شایسته و آراء پسندیده‌ای دارد که مقدار زیادی از آنها را ابن هشام
خضراوی در کتاب افصاح خود ایراد کرده .

عضدالدوله علاوه بر مقامات ادبی شعر خوب هم میگفت ، نخست استان
فارس پس از آن موصل و بلاد جزیره را بتصرف خود در آورد و مردم سر
بفرمانبرداری از او فرود در آوردند و از همه جهت فرمان او را پذیره شدند .

عضدالدوله نخستین امیر است که پس از خلیفه بنام او خطبه میخواندند
و او اولین کسی است که در امراء اسلامی شاهنشاه لقب یافت و بوعلی فارسی
بطوریکه قبلاً نوشتیم کتاب ایضاح و تکمله را بنام او نوشت .

عضدالدوله مرقد مطهر علی بن ابیطالب را آشکار ساخت و قبه‌ای برای
آن مرقد مطهر بنیان نمود (۱)

(۱) نخستین کسیکه مرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین علی (ع) را آشکار ساخت
هارون الرشید بود و شرح آنرا در فرحة الغری نقل کرده و از ابن طحال روایت نموده رشید
بنائی با آجر سفید برای آنجا بنیان ساخت و قبه‌ای که بر فراز آن کاشی سبز رنگی داشت
برقرار نمود و همان کتاب نوشته سال ۳۷۱ عضدالدوله بزیارت مشهد مقدس حضرت سیدالشهداء
و حضرت امیر المؤمنین مشرف شد چند روز از جمادی الاولی همان سال بعتبه‌ی علیه حسینی
وارد شد و بمردم بحسب و اختلاف درجاتشان کمکهای شاهانه نموده و پولهایی در صندوق مبارک
ریخت و آنها را در میان علویها که دو هزار و دوست نفر بودند تقسیم کردند بهر یک سی و
دو درهم رسید و سایر از افراد ده هزار درهم اعطا کرد که در میانشان تقسیم شد و صد هزار
رطل آرد و خرما در میان اهالی تقسیم نمود و پانصد قطعه جامه بدانها بخشیده و بمأموری که

مؤلف گوید: از آثار بوعلی فارسی است المسائل الکرمانیه و ابیات العرب و تعلیقه‌ای بر الکتاب سیبویه و کتابی بنام الحججه .

و همین کتاب را ابوطاهر اندلسی تلخیص نموده .

أبو طاهر اسماعیل بن خلف انصاری اندلسی از دانشمندان فن نحو و قرائت بوده و در فنون ادب و قرائت مهارت کامل داشته و کتاب‌العنوان در قرائت از آثار اوست (۱)

مؤلف گوید: آنچه از احوال او بدست می‌آید بوعلی در فضل و دانائی مشهورتر از این است که بذکر فضائل او بپردازیم و یا فضائل او را بشمار آوریم .

نظارت تقسیم را بعهده داشت هزار درهم داد از آنجا بطرف کوفه متوجه شده و روز دوشنبه دومین روز و رودش بزیارت مرقد مطهر حضرت امیر مشرف شد و در راهی در میان ضریح مطهر ریخت که بهر یلک از علویها که هزار و هفتصد نفر بودند بیست و یک درهم رسید و بمجاوران دیگران پانصد هزار درهم داد و بمسافران نیز پانصد هزار درهم اعطا کرد و بمردم اطراف هزار درهم عطیه نمود و بفقرا و فقها سه هزار درهم بخشید و به تعمیر بقعه‌ی مبارکه پرداخت .

نزّهة النری مینویسد عضدالدوله مدت یکسال در کوفه ماند و دستور داد بقعه‌ای را که هرون برفراز مرقد همایونی آنحضرت بنیان کرده بودند خراب کردند و باصرف اموال بسیاری دوباره بطرز آبرومندی بقعه منوره را آبادان ساختند بنقل بعضی بنیان عضدالدوله سومین بنا بود اول بدست هارون دوم بدست زید داعی سوم بدست وی عضدالدوله در سن ۴۷ سال و اندی به بیماری صرع مبتلا گردید و بر اثر همان مرض در روز دوشنبه در شوال سال ۳۷۲ در بغداد وفات یافت ابن خلکان پس از این نوشته آخرین سخنش این بود وما اغنی عنی مالیه هلك عنی سلطانیه و بنا بوضعیت خودش در جوار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مدفون شد آثار زیادی از وی باقی بود از جمله بیمارستان عضدی بغداد و بند امیر در فارس

(۱) ابن خلکان مینویسد نامبرده از سر قسط اندلس و پیشوای علوم آداب و ماهر در فن قرائت بوده و حد اکثر کمالات او در فن قرائت بوده و مردم هم بهمین منظور از وی

بوعلی ، متهم باعترزال بود (۱)

بوعلی سال ۲۸۸ (حرف) متولد شده و در روز یکشنبه هفدهم ربیع الاول و بقول ربیع الاخر سال ۳۷۷ (شعر) در بغداد وفات یافت و در شونیزی مدفون شد. ابن خلکان ذیل ترجمه ارسال بن عبدالله ترکی بساسیری (۲) مینویسد بساسیر از شهرهای فارس است که آنرا پَسارِ بَعْرَبی فِسا میگویند و منسوب بدان فسوی است و بهمین مناسبت در برخی از تراجم بوعلی را فسوی هم نوشته‌اند که از مردم آنجاست با آنکه مردم فارس منسوب بدانجا را برخلاف قاعده بساسیری

بهره مند میشدند نامبرده کتاب الحجه بوعلی فارسی را تلخیص کرد ، ابوالقاسم بشکوال از وی در کتاب الصله نامبرده و او را بعظمت ستوده و بفضائل او اشاره نموده نامبرده همواره به تربیت پژوهندگان ادب و قرائت میپرداخت تا روز یکشنبه هلال محرم سال ۴۵۵ هجری وفات یافت . وی افزوده سر قسط بفتح سین و سکون راء و ضم قاف در طرف شرقی اندلس واقع شده و از بهترین شهرهای آن محل بشمارمی آید و گروهی از اعلام آنجا برخاسته‌اند و سال ۵۱۲ بدست فرنگیان افتاد سیوضی از یاقوت نقل کرده انصاری از یاران ابن ابراهیم حوفی بوده و کتابی در اعراب قرآن در ۹ مجلد تدوین کرده .

(۱) پیش از این مقصود از اعترزال را که عبارة اخرای شیعه است یاد کردیم .
 (۲) ابن خلکان مینویسد نامبرده پیشوای ترکه‌های بغداد بوده و بطوریکه بعضی اظهار داشته اند مملوك بهاء الدوله فرزند عضدالدوله بوده بساسیری بر قائم بامرالله در بغداد خروج کرد با آنکه القائم بسیار از او احترام میگذازد و او را بر همه اترک مقدم میداشت و کلیه امور را در اختیار او قرار داده بود و در منبرهای عراق و خوزستان خطبه بنام او میخواندند و ملوک اطراف از او چشم می‌زدند در عین حال وی از خدمات القائم قدردانی نکرده و در بغداد بر او شورید و او را بیرون کرد و خطبه بنام المستنصر عبیدی حاکم مصر خواند القائم به امیر عرب محیی الدین عقیلی پناهنده شد وی مدت یکسال بکلیه مهمات او پرداخت پس از آن طغرل بك به نبرد بساسیری پرداخت و او را کشت و قائم بدون هیچ آسیبی وارد بغداد شد و بمقر خلافت مستقر گردید قتل بساسیری یازدهم ذیحجه سال ۴۵۱ بوده .

میدانند .

ابواسحق ابراهیم بن علی فارسی از لغویها و نحویها و از جمله دانشمندانی است که به فارسی شهرت دارد .

نامبرده از شاگردان بوعلی و سیرافی است و کتاب جرمی را شرح کرده و بر دیوان متنبی نقضی وارد آورده و آثار دیگر نیز داشته است (۱)

ابوالحسین محمد بن حسین بن عبدالوارث نحوی معروف به ابن اخت ابوعلی فارسی فاضلی ماهر و از بهترین شاگردان بوعلی بوده و روایت از بوعلی بتوسط وی در میان اعلام شهرت دارد

بوعلی دائی نامبرده ویرا در ری بحضور صاحب بن عباد فرستاد صاحب وسائل خشنودی او را فراهم آورد و مقدم او را گرامی داشت پس از چندی بوالحسن از حضور صاحب مرخص شد و در هر کجا که وارد میشد مردم از کمالات او بهره‌مند میشدند تا وارد خراسان شده و در نیشابور اقامت گزید .

بوالحسن در نیشابور به نشر ادب و نحو میپرداخت و از اطراف پشروهندگان این رشته بیایگاه او فرود میآمدند و کم کم کارش بالا گرفت تا امیر اسماعیل بن سبکتکین او را به غزنه طلبید ، بوالحسن پس از چندی به نیشابور بازگشت و از آنجا بمکه مشرف شد و چندی مجاورت بیت الله نمود سپس به غزنه رفته و از آنجا به نیشابور مراجعت کرد در بازگشت به اسفرا این رفته سپس تا آخر عمر در جرجان بسربرد و دانشمندان آن سرزمین از جمله عبدالقاهر جرجانی از او استفاده کردند و جرجانی بجزاز او از محضر استاد دیگری استفاده نکرده .

ابن عباد با وی مکاتباتی داشته که بتدوین رسیده!

نامبرده کتبی داشته از جمله کتابی در حروف هجاء و کتابی در ماهیه شعر

(۱) سیوطی مینویسد بواسحق به بخاری رفت و در آنجا مورد توجه همگان قرار

گرفت و امور دیوان رسائل بمهد او بر قرار شد و فرزندان رؤساء به استفاده از محضر او پرداختند و همانجا به تصنیف و تألیف اشتغال پیدا کرد .

و بطوریکه یاقوت در معجم الادباء اظهار داشته سال ۴۲۱ (تکا) وفات یافته (۱)

مؤلف گوید : علاوه بر نامبرده ادباء ذیل از شاگردان بوعلی هستند .

ابوالقاسم علی بن عبدالله بن دقاق ایضاح بوعلی را شرح کرده و علاوه‌ی بر

آن آثار دیگری داشته که پس از این بترجمه‌ی او اشاره خواهیم کرد .

ابومحمد عبیدالله بن احمد فزاری نحوی قاضی القضاة شیراز بوده و صناعة

الاعراس و عیون الاعراب از آثار اوست .

حسین بن محمد معروف بخالغ آتی الترمه .

عبدالباقی بن محمد بن حسن بن عبدالله نحوی کتاب الدواة و اشتقاقها

و شرح حروف العطف و امثالهما از آثار اوست (۲)

از معجم الادباء نقل شده نامبرده ذیل احوال ابو جعفر محمد بن سعید بصری

موصلی (۳) که از عروضیها و نحویها بوده و در فن نحو بر معاصران خود برتری داشته

مینویسد روزی در محضر ابوبکر بن شقیر به ابوعلی که جوانی بود گفت ای جوان

در چه رشته‌ای کار میکنی و صاحب نظری؟ پاسخ داد رشته‌ی اختصاصی من در

تصریف است .

ابو جعفر، مسائلی در تصریف مطابق با آراء بصریها و کوفیها آنقدر پرسید

(۱) سیوطی این دو شعر را از آثار نظمی او نقل کرده

ولا غصن الا ما هواه قباؤه

وامضى من السيف المنوط بخصره

(۲) سیوطی مینویسد نامبرده سال ۳۹۰ و اندی وفات یافته .

(۳) نامبرده مینویسد ابو جعفر دانشمندی هوشمند و فهمیده بود و در شعر مقام عالی را

دارا بوده و در استخراج معنی و عروض بمانند بود ابو اسحق زجاج از فرز است او متعجب

بوده و در نحو کسی بیابیه‌ی او نمیرسیده روزی زجاج مسائلی از عروض از وی پرسید در پایان

اظهار داشت هر گاه خلیل که واضع علم عروض است ترا با این پایه از دانشمندی به بیند

بوجود تو میباید عبیدالله بن جرول اسدی از شاگردان اوست .

تا بوعلی خسته شده از جا حرکت کرده گفت میخوامم بخوابم! ابو جعفر گفت: ای جوان فرار کردی؟! پاسخ داد آری فرار کردم (۱)

(۵۸) ابو محمد حسن بن احمد معروف به ابو محمد اعرابی قندجانی اسود ابو محمد از لغویها و نسابها بوده.

صاحب بغیه بنقل از یاقوت مینویسد: ابو محمد دانشمندی نسابه بود و از ایام عرب و اشعار و احوال طبقات مختلف آنها اطلاع داشت و روایات خود را مستند به ابوالندی محمد بن احمد میدانست و او هم تصادفاً مردی مجهول الهویه ایست که از احوال او بیخبریم!

ابو یعلی بن هباریه شاعر معروف (۲) از نامبرده سرزنش میکرد و اظهار

(۱) تأسیس الشیعه از صاحب ریاض نقل میکند بخاطر دارم در جائی دیده باشم سید رضی اوائل حال از محضر بوعلی استفاده کرده بلکه ممکن است برادر ارجمندش سید مرتضی هم از شاگردان او باشد و سید رضی در تفسیر حقایق التنزیل بوعلی را نام میبرد و او را میستاید و با چشم تعصب بوی مینگرد همان کتاب نقل کرده عده در خانه بوعلی آمده اجازه ی ورود خواستند بوعلی در خانه را باز نکرده یکی از آنها گفت ای شیخ نام من عثمان است و تو میدانی عثمان غیر منصرف است و انصرافی برای او جائز نیست غلامی از نزد بوعلی آمده گفت شیخ می گوید اگر نکره باشد باید منصرف شود.

ابن خلکان مینویسد بوعلی معمولاً از اشعار معاصران خود شاهی نمی آورد و در این حال ذیل باب کان این شعر ابو تمام را شاهد آورده

من کان مرعی عزمه و همومه روض الامانی لم یزل میزولا

و علت اینکه این شعر را مثال آورده برای آن بوده که عضدالدوله این شعر را دوست میداشته و همیشه بمناسبتی که تقاضا میکرد میخوانده بوعلی برای اینکه رعایت خواسته امیر را کرده باشد شعر مزبور را در کتاب خود نقل کرده.

(۲) ابن خلکان مینویسد شریف ابو یعلی محمد بن محمد بن صالح معروف به ابن هباریه ملقب به نظام الدین از مردم بغداد بوده و نسب او به عبدالله بن عباس میرسد سراینده

می داشت ایکاش میدانستم این سیاه چهره کیست که بند رد برداشتمند انرا بگردن انداخته و بگمان خودش آنچه را در اختیار دارد از پیشینیان فرا گرفته و ما با توجه بعدم لیاقت او نمیدانیم بچه وسیله ی گفتار او را تصحیح کنیم و یا به بطلان عقیده ی پیشینیان که او خود را بدانها پیوند داده بپردازیم با اینکه او هیچگونه سند صحیحی جز گفته ابو الندی ندارد و تصادفاً ابو الندی را که فرد مجهول الهویه ای بیش نیست نمیشناسیم و یقیناً او ند شیخ مشهوریست که مردم از وی پیروی نمایند و نه دانشمند مذکور است که گفتارش مدرک فصحا و بلغا قرار بگیرد .

یا قوت پس از این اظهار داشته بجان خودم سو کند حق با ابن هبّاریه است زیرا نامبرده ابو محمد را این چنین تخطئه کرده که وی مینویسد : همانا این شعر از فلان شاعر است و آن شعر از شاعر دیگری و حال آنکه برای هیچیک از دو نظریه ی منفی و مثبت خود دلیل آشکار و برهانی پایدار ندارد که بتواند کاملاً از عهده ی ردّ علماء بر آید بلکه هر گونه اظهاریه ای که داشته محض تمسخر و استهزاء بوده آری این اسود هر روز رخسار خود را با روغن قطران چرب میکرد و در آفتاب مینشست تا حقیقت اعرابی و بی اطلاعی او هر چه بیشتر ثابت گردد !

ابو محمد در روزگار خود سعادت دربار وزیر ابو منصور بهرام را پیدا کرد .

ماهر و تیز هوش بوده و در هجا و بد زبانی بهایه ای بوده که کمتر کسی از شر زبان او در امان بوده نامبرده به سبک ابن هجاج شعر میگفته و از وی پیروی میکرد و در بسیاری از اقسام شعر بروی پیشی داشته ابن هبّاریه ملازمت خواجه نظام الملک طوسی را بعهدہ داشته و تمام خواسته های او از عنایات خواجه اداره میشد در عین حال و بحکم اقتضای طبیعت خواجه بزرگوار را به نیش هجاء خود ناراحت ساخته لیکن خواجه از بزرگواری خود از او در گذشته و او را بیشتر مورد اکرام قرار داده از آثار او نظم کلیله و دمنه و دیوان شعر و الصادح والباغم است نامبرده پس از چندی که در اصفهان اقامت داشته بکرمان رفته و همانجا بوده تا سال (۵۰۴) یا پس از ۴۹۰ در گذشته هبّاریه با فتح و تشدید باه لقب جد اوست .

ابو محمد آثاری داشته: الرد علی السیرافی فی شرح آیات الكتاب والرد علیہ فی شرح آیات الاصلاح الرد علی ابی علی فی التذکرہ الرد علی ابن الاعرابی فی النوادر اسماء الاماکن الخیل علی حروف المعجم و امثال اینها .

یاقوت گوید: به برخی از آثار او دست یافتیم که سال ۴۲۸ هجری بروی قرائت شده بوده .

(۵۹) ابوعلی حسن بن ابراهیم بن علی بن برهون فارقی فقیه شافعی .
فارقی در آغاز کار در میا فارقین از محضر ابو عبدالله محمد گسازرونی استفاده میکرده پس از رحلت او به بغداد رفته از درس شیخ ابواسحاق شیرازی صاحب المذهب و ابونصر بن صباغ صاحب الشامل استفاده کرده و همان اوقات مراتب فن حدیث را از خطیب بغدادی و بزرگانیکه در طبقه ی او بوده بهره مند شده .
فارقی دانشمندی پارسا و زاهد بود و کتاب الفوائد علی المذهب از آثار اوست فارقی تا روزگاریکه رحلت کرد بتدریس الشامل ابن صباغ اشتغال میورزید برخی بر آنند فارقی در علم فقه بی نظیر بود و پس از درگذشت ابوتغلب اموردآوری بغداد بعهدی او برقرار بود در اینمدت باندازه ی دادگری و خردمندی و حسن سیرت از وی بظهور رسید که کسی انتظار آنرا نمیداشت .

فارقی سال ۴۳۳ (تجل) در میا فارقین متولد شده و بطوریکه ابن خلکان اظهار داشته فارقی سال ۵۲۸ (حکث) هجری در واسط وفات یافتند و مدفنش در مدرسه همان شهر است (۱)

ابونصر حسن بن اسد بن حسن فارقی .

از صاحب معجم الادب انقل شده نامبرده یکی از نحویها و پیشوایان این فن بشمار می آمده و دانشمندی لغوی و سراینده ای ماهر بوده اشعاری نمکین میسروده و در سروده های خود انواع تجنیس را که شاهد ذوق ادبی او بوده بکار میبرده .

(۱) ابن خلکان وفات او را روز چهارشنبه ۲۲ محرم سال مزبور و طبقات شافعی وفات او را روز چهارشنبه ۲۸ آرماء نوشته .

فارقی در روزگار خواجه نظام الملک طوسی میزیست و پس از آنکه خواجه بقتل رسید وی استیلای کاملی بر آمد و اطراف آن داشت و مالیاتها در نزد وی گرد می آمد در همان اوقات مردم میا فارقین از وی درخواست کردند تا وی بمقام امیری بر آنها در آید متأسفانه طولی نکشید دستگیر شده و سال ۴۸۷ (زفت) هجری بدار آویخته شد .

فارقی آثاری داشته از جمله شرح اللمع والافصاح در شرح ایات مشکله (۱) بطوریکه بخاطر دارم فارقین ، شهریست در دیاربکر نزدیک موصل و آنجا را میا با تشدید یاء که نام دختر اد بوده بنیان کرده و بنام او نامیده شده و در هنگام نسبت کلمه ی میا را از آن حذف میکنند و در موقع اضافه نون جمع را بمناسبت علمیتی که دارد حذف نمیکنند .

عده ای از دانشمندان عامه از آن سرزمین برخاسته اند (۲)

(۶۰) ابو نزار حسن بن ابی الحسن صافی بن عبدالله بن نزار نحوی معروف بملك النحاة .

ابن خلکان گوید : نامبرده یکی از فضلاء برجسته و مهره ی روزگار بوده . ملك النحاة با عماد کاتب نگارشاتنی داشته که عماد آنها را در خریدن ایراد نموده .

ملك النحاة در فن نحو بیابهای رسیده که از تمام معاصران و افرادیکه در طبقه ی او بودند برتر و بمطالب نحو دانایتر بود .

ملك النحاة دانشمندی فهمیده و با فراست و فصیح بود تنها نقطه ی ضعفی

(۱) از اشعار اوست در وصف برادران منافق .

و اخوان بوطنهم قباح
حسبت میاه و دهم عذابا
و ان کانت ظواهرهم ملاحا
فلما ذقتها کانت ملاحا

(۲) از جمله ابوالقاسم سعید فارقی است که بزودی ذیل احوال ابن خالویه به احوال

او اشاره خواهد شد .

که میتوان با نسبت داد خود بینی او بوده که ملك النحاة در دوران دانشمندی با آن سروکار داشته و خود را بمناسبت فراستی که دارا بوده و در فن نحو همطرازی نداشته ملك النحاة. (پادشاه نحویها) نامیده و بسیار مقید بوده تا ویرا بدان نام بخوانند و هر گاه کسی او را بدون این لقب نام میبرد بر وی خشمگین میشده .

ملك النحاة پس از پانصد و بیست هجری از بغداد خارج شده و در واسط اقامت کرد و در آنجا دانشمندان ادب مهمات ادبی فراوانی از وی استفاده کردند و همگان متفقاً بفضل و معرفت او اعتراف نمودند .

ابوالبرکات بن مستوفی در تاریخ اربل از وی یاد کرده و مینویسد .

ملك النحاة به اربل آمد و از آنجا بجانب بغداد عزیمت نمود و از محدثین آن سرزمین فنون حدیث را فرا گرفت و بمذهب شافعی بفن قرائت اشتغال ورزید و اصول دین را از ابو عبدالله قیروانی و خلاف را از اسعد مهنی و اصول فقه را از ابوالفتح بن برهان و نحو را از علی فصیحی شاگرد شیخ عبدالقاهر جرجانی صاحب جمل صغری فرا گرفت . سپس از آنجا بخراسان و کرمان و غزنه مسافرت کرد بعد از آن بشام رفته و در دمشق تا هنگامیکه بار آخرت بست همانجا بار نهاد ، ملك النحاة روز سه شنبه هشتم شوال در دمشق وفات یافت و در روز نهم همان سال که مصادف با ۵۶۸ (ثحس) هجری بود در مقبره ی باب الصغیر مدفون شد . ملك النحاة سال ۴۸۹ (تفت) هجری در شارع دارالدقیق که واقع در طرف غربی بغداد بوده متولد شده (۱)

ملك النحاة آثار بسیاری در فقه و اصول و کلام و نحو دارد و دیوان بزرگی در خصوص اشعار ترتیب داده و پیغمبر اکرم ﷺ را با قصیده ای ستایش نموده .

(۱) بنا بر این مدت عمر او بایستی هفتاد و نه سال باشد با آنکه ابن خلکان گوید عمر او از هشتاد تجاوز کرده ، سیوطی وفات او را نهم شوال که طبق اطلاع ابن خلکان روز دفنش بوده یاد کرده .

از اشعار اوست :

سلوت بحمدالله عنها و اصبحت

دواعی الهوی من نحوها لاجیبها

علی اننی لاشامت ان اصابها

بلاء و لاراض بواش یعیبها

شکر خدا را که از ناراحتیهای او خاطر کردم و بهیچیک از نگرانیهای
که از جانب او مرا ناراحت میساخت پاسخ ندادم زیرا او را در برابر هیچیک
از گرفتاریها سرزنش نمیکنم و از آنطرف با چشم خرسندی به عیبجوئی او که
زبان سخن چینی را در باره وی دراز میکند نمی‌نکرم!

ملك النجاة آثار پسندیده‌ای دارد و بالاخره مجموعه‌ی فضائل است .

از کتاب معجم الادباء نقل شده ملك النجاة دانشمندی نیک نفس و درست اعتقاد
و پسندیده خاطر بود و احوالی متناسب داشت و بدانجهت که در فن نحو مقام
پادشاهی را داشت ویرا بداورى در میان نحویها بر میگزیدند و بداورى او راضی
بودند .

ملك النجاة میگفت : سیبویه از رعایا و حاشیه نشینان منست و هر گاه
ابن جنی زنده میماند چاره‌ای نداشت جز اینکه باید غاشیه کش من باشد .

گویند ملك النجاة بچشم حقارت بدانشمندان مینگریست و هر گاه از یکی
از آنها در حضورش نامبرده میشد میگفت فلانی سگی از سگانست یکی از
حاضران که از اینسخن ناراحت شد گفت بنا بر این تو ملك النجاة نیستی بلکه
ملك الكلابی ! ملك النجاة بی نهایت غضبناك شده دستور داد این آدم گستاخ را از
حضور ما بیرون کنید .

ملك النجاة آثاری داشته از جمله الحاوی در نحو العمده در نحو المقتصد در
صرف العروض التذکرة السفریه الحاکم در فقه المقامات دیوان شعر و امثال
اینها و از آثار او المسائل العشر المتعبات الی الحشر که بمنظور ده مسئله ای که
در علم ادب مورد ایراد و اشکال قرار داده تألیف کرده !

گویند ملك را در خواب دیدند پرسیدند خدا با تو چه کرد ؟ گفت قصیده‌ای

برای او انشاد کردم که نظیر آن در بهشت وجود نداشت بخشی از آن اینست :

يا هذه اقصرى عن العدل	فلمست فى الحلّ ویک من قبلی
ياربّ هاقدائیت معترفاً	بما جنتد یدای من زلل
ملاّن کفّ بکلّ مأثمة	صفریدای من محاسن العمل
فکیف اخشى ناراً مسعرة	وانت ياربّ فى القيامة لى

ممکن است خطاب او بد جهنم و شعله های جهانسوز آن باشد میگوید ای جهنم آرام بگیر و از اندازهی خودت تجاوز مکن زیرا تو از ناحیدی من هیچگونه اجازهی تعدی کردن نداری سپس در مقام پوزش بحضرت پروردگار عرضه میدارد پروردگارا با پای گناه و اعتراف بدان بدیشگاه همایونیت باریا فتم و از جنایتها و لغزشهاییکه بادت گناهکار خود انجام داده‌ام با خبرم آری بادت پر از بزهکاری بحضرت باریا فتم و دستم از هرگونه کار پسندیده‌ای تهی است در عین حال از آتش افروخته‌ی تو هیچگونه هراسی ندارم زیرا میدانم تو در روز رستاخیز خدای منی .

پس از این اظهارداشت : بخدا سو گسند بمجردیکه از خواندن قصیده فراغت یافتم صدای جهنم و فریاد آنرا احساس نکردم . از اشعار اوست :

حنانیک ان حادثک یوما خصائصی	وها لک اصناف الکلام المسحّر
فصل منصفاً عن حالتی غیر جائر	ینخبرک ان الفضل للمتأخر

اگر روزی با آنکه از دسته جات مختلف سخن سحر آمیز بر خورداری خصایص من بگوش تو برسد و تو منصفانه بحال من توجه نمائی خواهی فهمید ارزش با متأخر است .

(۶۱) ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق بن عباس ملقب بنظام الملك طوسی . این خلکان گوید : خواجه از دهقان زادگان طوس بود و بفرافتن فقه و حدیث پرداخت سپس بخدمت علی بن شاذان که مورد اطمینان مردم بلخ بود رسید و بکارهای کتابتی او پرداخت و باصطلاح دیوان انشاء او را اداره میکرد .

علی بن شاذان ہر سال اموال خواجہ را بمصادرہ قرار میداد خواجہ از این عمل نامشروع پسر شاذان بستوہ آمدہ ناچار فرار کرد و بجانب داود بن میکائیل ابن سلجوق پدر سلطان آلب ارسلان عزیمت کرد . داود مقدم اورا گرامی داشت و نسبت بوی محبت کرد و اورا در دست پسرش آلب ارسلان قرار دادہ و بفرزندش توصیه کرد خواجہ بمنزلہی پدر تست از دستور و مشورت او خاطر مکن .

ہنگامیکہ آلب ارسلان بر اریکہ سلطنت برقرار شد تدبیر مملکت و آئین جهاننداری خود را در دست خواجہ قرار داد او ہم تاجائیکہ توانست بخوبی از عہدہی وظیفہ بر آمد و مدت دہ سال وزارت اورا با کمال دانائی و حسن تدبیر بمعہدہ گرفت .

پس از درگذشت الب ارسلان فرزندان او بر سر تاج و تخت بہ نزاع پرداختند خواجہ بانیروی خدا دادی کہ داشت تاج سلطنت را از چنگال مخالفان بیرون آوردہ و سلطنت را در اختیار ملکشاہ در آورد در نتیجہ کار وزارت و امر مملکت بطور کلی در دست نظام الملک قرار گرفت و شاہ در این میان بجز از تخت سلطنت و صید کار دیگری بمعہدہ نداشت و بدین ترتیب مدت بیست سال بر اریکہ وزارت برقرار بود (۱)

(۱) آری نظام الملک در دوران ملکشاہ وضع مملکت را ازہر جہت تحت نظر خود قرار دادہ بود و نفوذ عجیبی بدست آورده بود تا بجائیکہ دوازده نفر فرزندش را در دوازده شہر آباد آنروزگار حکومت دادہ این نفوذ بیسابقہ دشمنان را از قبیل ترکان خاتون و ادار کرد تا نزد ملکشاہ سمایت کنند و بالاخرہ اورا بر آن بدارند کہ بخواجہ پیام دہد اگر در مملکت داری با من شریکی پس مستقلاً بر تخت سلطنت بنشین و اگر نایب من هستی مطابق با فرمان من کار کن ! خواجہ پاسخ داد سلطان از آنروز خاطر کرده کہ من تاج مملکت را بہ تدبیر خود از برادرہایش گرفتم و بر سر او گذاردم اکنون کہ کار مملکت را یکسرہ کردہ ام بر من ایراد میکند و مرا سہیم در مملکت نمیداند آری او باید بداند کہ کلاہ سلطنت بستہ بہ دوات وزارت است !

خواجہ ہنگامی بحضور المقتدی بالله رسید خلیفہ بوی اجازہ جلوس دادہ و باو گفت : ای حسن خدا خشنودی امیر مؤمنان را از تو بوجود آورد و آنرا وسیلہی خشنودی خود از تو قرار دہد .

در مجلس خواجہ ہموارہ گروہ بسیاری از فقہا و صوفیہ اجتماع میکردند و خواجہ بی نہایت از صوفیہ احترام میگذازد و بدانہا کمکہای شایان مینمود سبب این موضوع را جویا شدہ اظہار داشت روزی من در خدمت یکی از امیران بودم صوفی بامن ملاقات کرد و در مقام اندرز گفت : « کمر خدمت کسی را بند کہ سودی بحال تو داشتہ باشد نہ بار خدمت کسی را بدوش بگیری کہ فردا سگہا اورا پارہ میکنند » من مقصود اورا نفہمیدم و ندانستم غرض او چیست ؟ تصادفاً امیر نامبردہ فردای آنروز شراب بسیاری آشامید و آنروز را تا شب مست و بیخود افتادہ بود .

امیر نامبردہ بمنظور نگہداری از کاخ خصوصی خود سگہائی را کہ ہریک چون درندہ بیباکی بودہ تربیت کردہ تا از ورود بیگانگان جلوگیری نمایند . شبانہ امیر باحال مستی و بدون ہمراہی از کاخ خارج شدہ سگہا کہ اورا نمیشناختند بگمان آنکہ بیگانہ است براو پریدند و اورا از ہم دریدند . دانستم آن مرد صوفی از مقام مکاشفہ استفادہ کردہ و سرانجام اورا بادیدہ باطن مشاہدہ نمودہ از آنروز تصمیم گرفتم تا بخدمت صوفیان کمر ہمت بندم تا شاید از مقام مکاشفہ بہرہای گیرم .

خواجہ معمولاً بمجردیکہ صدای اذان را میشنید از ہمہی کارہا دست بر می داشت و ہر گاہ امام الحرمین ابوالمعالی و ابوالقاسم قشیری صاحب رسالہی صوفیہ براو وارد میشدند از احترام آنہا بھیچوجہ دریغ نمیکرد و آنہا را بمحل خود مینشانید خواجہ مدرسہ ہا و رباطہا (خانقاہہا) و مسجد ہا در شہر ہائیکہ تحت نظرش بود بنیان کرد و اونخستین کسی بود کہ بساختمان مدرسہ پرداخت و پس از اود دیگران در ساختمان این اثر خیر بوی اقتدا نمودند .

خواجه سال ۴۵۷ هجری به ساختمان مدرسه نظامیه ی بغداد پرداخت و سال ۴۵۹ که از ساختمان آن فارغ شد طبقات مختلف دانشمندان و دانش پژوهان را دعوت کرد تا بمجلس درس شیخ ابواسحق شیرازی سالف الترجمه که بمنظور تدریس نظامیه نامزد شده بود حضور پیدا کنند تصادفاً مشارالیه از حضور بدرس خودداری نمود ابونصر بن صباغ را بجای وی انتخاب کردند ابونصر مدت بیست روز بکرسی تدریس نشست پس از آن ابواسحاق بمجلس درس دعوت شد و طبق دعوت دوباره بتدریس اقدام نمود (۱)

(۱) ابن خلکان مینویسد ابوالحسن محمد صافی در تاریخ خود مینویسد آغاز شروع ساختمان مدرسه نظامیه در ذیحجه سال ۴۵۷ هجری بوده و پایان آن در روز شنبه دهم ذیقعد سال ۴۵۹ هجری بود نظام الملك دستور داد تا ابواسحاق تدریس نظامیه را بعهده بگیرد و روز معلومی مقرر شده بود تا وی بمسند تدریس بنشیند و دانش پژوهان هم حضور پیدا کنند تصادفاً آنروز که همه مستمعان حضور یافتند ابواسحاق بمدرسه نیامد ویرا طلبیده در خانه نیافتند ناچار ابونصر صباغ را برای تدریس طلبیدند و او بتدریس پرداخت پس از این ابواسحاق در مسجد خود به آریکه تدریس نشست شاگردها که از مخالفت ابواسحاق ناراحت شده بودند بوی پیام دادند هر گاه بتدریس نظامیه حاضر نشوی ما از آمدن بتدریس تو خود داری خواهیم کرد و رسماً بدرس ابونصر خواهیم رفت ابواسحاق ناچار برای تدریس نظامیه اقدام کرد و پس از بیست روز که ابونصر به تدریس پرداخته بود روز شنبه غره ذیحجه همان سال ابواسحاق بکرسی نظامیه بر قرار شد و از ابن نجار نقل کرده پس از وفات ابواسحاق ابوسعید عبدالرحمن معروف بمتولی نیشابوری متوفی ۴۷۸ که از فقهاء نامی شافعی مذهب بود بجای وی بر قرار شد ابوسعید از این قرار داد کمال مباهات را داشت و میگفت در عالم دو سرور بمن دست داد یکی در سرخس اوائل تحصیلم که بدرس ابوحرث سرخسی حاضر شدم با اینکه لباس مندرسی بیش نداشتم ابوحرث که بمقام علمی من پی برد، مرا آنقدر احترام کرد تا کنار خود نشانید و بر همه مقدم داشت یکی هم آنساعت که مرا بجای ابواسحاق بتدریس نظامیه نامزد کردند ناهبرده کتب بسیاری دارد . متولی فاصله ای نشد از مقام تدریس خلع

ابواسحق درعین حال در اوقات نماز در مدرسه نماز نمیکند و در یکی از مسجدها بعبادت میپرداخت و اظهار میداشت بطوریکه اطلاع پیدا کرده ام حد اکثر مصالحی که در آن بکار برده شده غصب است .

خواجہ فن حدیث را از اعلام روزگار خود استفاده میکرد و دیگران از او بهره مند میشدند و میگفت با اینکه من شایستگی این مقام را ندارم درعین حال میخواهم بدینوسیله خودم را در ردیف ناطقان حدیث رسول خدا ﷺ در آورم .

از اشعار اوست (۱)

بعد الثمانین لیس قوۃ قد ذهب شرۃ الصبوة

و بونصر بجای او برقرار گردید مدتی نگذشت بونصر کورگر دید دو باره متولی بجای او برقرار گردید و تا آخر عمر بدین سمت باقی بود .

ابن صباغ نامش عبدالسید از فقهاء شافعی مذهب بوده در روزگار خود همتای ابواسحق و فقیه عراقین و در اصول مذهب مقدم بر او بود دانشمندان از اطراف به منظور استفاده ی از او بجانب اوشد رحال میکردند اثر معروف او الشامل در فقه است کتب دیگرش تذکرۃ العالم الطریق السالم العدة ابن صباغ سال ۴۰۰ در بغداد متولد شد و پس از ۷۲ سال در روز پنجشنبه نیمه شعبان سال ۴۷۷ وفات یافت .

(۱) عوفی در لباب الالباب چند رباعی از او نقل کرده

چنبر زلفی که ماه در چنبر اوست	فرمانده روزگار فرمان بر اوست
ترسم که ناگاہ بریزد خونم	کین شوخ دلم بخون من یاور اوست
هر چند ز تو جراحی غم یابم	از دست خیال باز مرهم یابم
وین طرفه طبیبی که چو بیدار شوم	هر چند که بیش جویمش کم یابم
من پیر شدم خط قو بر هم زدوست	بازار من و تو زین دو معنی بشکست
اکنون زمن هر چه هشیار و چه هست	ایمن بنشین که هر دو آتش بنفشست
تا از شب من سپیده دم بر زدم	ممشوق ز شب کشید بر روز رقم
شد آمدن نگار من اکنون کم	زیرا که شب و روز نیابند بهم

کانشی و العصابکفی موسی و لکن بلا نبوة

پس از هشتاد سالگی کہ همه گونه نیرو از من سلب شده و طمع جوابی از دل من بیرون رفته اکنون خود را کہ با این عصا مشاهده میکنم مانند موسی بن عمرانم با این تفاوت کہ از مقام پیمبری محرومم (۱)
 خواجه سال ۴۰۸ (حت) در طوس متولد شده (۲) و باتفاق ملکشاہ سلجوقی باصفهان رفته و در شب شنبه دهم رمضان سال ۴۸۵ (هتف) هجری پس از افطار در کجاوه مخصوص خود سوار شده به دهکده‌ی سخنه کہ نزدیک به نهاوند بوده رسید اظهار داشت این محل جائی بوده کہ گروهی از یاران عمر خطاب در آنجا کشته شده خوشحال کسیکه از آنها باشد .

در همان شب غلام بچه‌ایکه از مردم دیلم بود بهیئت صوفیه خود را آراسته نامه‌ای بدست گرفته در پشت کجاوه‌ی او فریاد زد و درخواست کرد تا بعرض حال او رسیدگی نماید خواجه کجاوه را نگه داشته تا نامه‌ی او را بگیرد آن بینوا از فرصت استفاده کرد کاردیکه آماده داشت بقلب او فرود آورد تا خواجه را بخرگاه مخصوصش بردند در گذشت قاتل از فرصت استفاده کرده فرار کرد لیکن از هراس و وحشت پایش بطناب خیمه گرفت بزمین افتاد وی را دستگیر کرده کشتند (۳)

ملکشاه برای اینکہ اختلافی در لشکریان بوجود نیاید آنانرا امر بارامش

(۱) ابن خلکان نوشته این دو شعر را بعضی از آثار ابوالحسن محمد بن ابی الصقر

واسطی میدانند .

(۲) ابن خلکان مینویسد خواجه در روز جمعه بیست و یکم ذیقعدہ سال مزبور در

نوقان طوس متولد شده دیگری میلاد او را در همان ماه و روز سال ۴۱۰ هجری یاد کرده

و این قول را اصح اقوال دانسته و عمر او را ۷۴ سال و نه ماه و نوزده روز یاد کرده .

(۳) در ذیل همین ترجمہ نوشته وفات خواجه در شب جمعه دوازدهم رمضان اتفاق افتاده .

داده جنازه او را به اصفهان برده و در آنجا دفن کردند (۱)
 برخی گویند ملکشاه در قتل او شرکت داشت زیرا سلطان از عمر طولانی
 او بستوه آمده بود و از اینکه املاک زیادی را بتصرف در آورده ناراحت گردیده
 بود .

تصادفاً سلطان هم پس از او زیاده ازسی و پنج روز عمر نکرد و رخت از
 جهان بر بست .

باری خواجه از آثار برجسته و آیات قابل توجه عالم وجود بود .
 پس از رحلت او ابوالهیجاء مقاتل بن عطیه بگری ملقب بشیل الدوله که
 داماد خواجه هم بود در سوک او گفت (۲)

(۱) تذکره القبور مینویسد مقبره خواجه در دار البطح احمد آباد و در مدرسه‌ی
 خود که بعد ها به تربت نظام معروف شد مدفون گردیده و روز وفاتش را ۲۳ رمضان مینویسد
 آثار الوزراء نیز همین روز را نوشته .

(۲) ابن خلکان مینویسد نامبرده از امیر زادگان عرب بود پس از مرگ پدرش
 اختلاف خانوادگی عجیبی میان برادران بوجود آمد ابوالهیجاء از ترس جان بوحشت افتاد
 از پیش برادران خارج شده به بغداد رفت و از آنجا عزیمت خراسان نموده به غزنه رسید در
 مراجعت بخراسان با نظام الملك ارتباط خاصی پیدا کرده و بدامادی وی مفتخر شد و پس از
 قتل خواجه به بغداد رفت و مدتی در آنجا زیست کرد و عزیمت کرمان نمود و در نظر داشت
 در آنجا با وزیر ناصرالدین مکرّم بن علاء ملاقات نماید زیرا او وزیری نیکو همت و اهل
 جود و بخشش بود بدین منظور نامه ای به المستظهر نوشت و از وی درخواست کرد تا
 نامه ای بوزیر نوشته و در باره‌ی او توجه نماید خلیفه در نامه‌ی او آرزوی دیدار او را با
 وزیر نمود و ضمناً از خدا خواست تا سلامت و دست پر بر گردد .

ابوالهیجاء بدان اندازه اکتفا کرده بطرف کرمان رهسپار شد پس از آنکه مرخص
 شد بحضور وزیر رسیده نامه را که خط خلیفه بر آن نوشته بود بوزیر داد نامبرده محض احترام
 خلیفه از جای برخاست و دستور داد همان ساعت مبلغ هزار دینار به ابوالهیجاء دادند پس از

كان الوزير نظام الملك لؤلؤة نفيسة صاغها الرحمن من شرف
 عزت فلم تعرف الايام قيمتها فردّها غيرة منه الى الصدف
 نظام الملك گوهر گرانبھائی بود کہ خدای بخشنده آنرا از بوتہ شرافت
 و ارجمندی بیرون آورده آری اوطلای نابی بود کہ روزگار ارزش آنرا نمیدانست
 و از آنجا کہ روزگار از وجود او قدردانی نمی نمود برای همیشه خدا بمتعال گوہری
 حقیقی اورا بصدف اولی خودش برگردانید .

صاحب تلخیص الآثار ذیل طوس مینویسد از منسوبان بدین شهر ، وزیر
 نظام الملك حسن بن علی بن اسحق است نامبرده وزیر ی با کفایت و عالیقدری
 بود کہ نظیر او از نظر خیرات و فراست و درستی رأی دیده نشده .

نظام الملك عصبيت عجیبی با اسماعیلیها داشت و کینه باطنی آنرا کہ
 خود را باطنیه قلمداد کرده بودند در دل میگرفت .

هنگامی بیمار بود و با همان حال ناتوانی در کجاہی مخصوص نشسته
 عزیمت سفر نمود در راه بیکی از دیہات نہاوند بنام فندیسجان رسید در راه مردی
 داد خواهی کرد و ندای مظلوم مظلوم بر آورد ! خواجہ متأثر شدہ دستور داد
 اورا بحضور من بیاورید تا بہ بیچارگی و مظلومیت اورسیدگی کنم هنگامیکہ ویرا
 بحضور آورده اظهار داشت نامہای دارم میخواہم بشخص وزیر تقدیم کنم بمجردی
 کہ بوی نزدیک شد پرید و با کاردی کہ در دست داشت وزیر را از پای در آورد .

آنکہ وزیر در محل خود قرار گرفت ابو الہیجا قصیدہ انشاد کرد کہ مطلع آن اینست

دع العیش تذرع مرض الفلا الى ابن العلاء والا فلا

وزیر از شنیدن این شعر ہزار دینار دیگر باو داد پس از آنکہ قصیدہ پایان رسید ہزار
 دینار دیگر بہ ضمیمہ خلعت و اسب نجیب باو بخشید ابو الہیجا بہ بغداد بازگشت اندکی مانده
 بماورداء النہر مسافرت کرد و بخراسان بازگشت از آنجا بہرات رفت و فریفتہ ی زنی
 شد و اشعاری در عشق او سرود ابو الہیجا مرد ادیبی بود و با زمخشری مکاتباتی داشت
 ابو الہیجا آخر عمر دیوانہ شد و حدود ۵۰۵ در تیمارستان در گذشت .

مضروب شدن وزیر شب جمعه یازدهم رمضان سال ۴۸۵ هجری بود پس از این ، جنازه ی او را باصفهان آورده و در مدرسہ ی خودش دفن کردند .
صاحب تلخیص بعد از آن بمطالبی اشاره کرده که ما آنها را ذیل احوال احمد غزالی سابق الذکر ایراد نمودیم (۱)

(۱) هر وزیر و عالم و شاعر که او طوسی بود چون نظام الملك و غزالی و فردوسی بود گرچه شرح حال خواجه را مؤلف قدہ کاملاً بیان کرده ذیلاً مناسب است به برخی از حالات او ازمندار کی که فعلاً حاضر داریم اشاره نمائیم . نظام الملك از خواجگان شهرست که همه نویسندگان خصال منحصر بفردش را مورد تمجید و آفرین قرار داده و خیرات و مبرات او را مورد تقدیر قرار داده اند .

ابن خلکان بطوریکه نوشتیم وجودش را از برکات عهد نامبرده . ابوالهیجا او را گوهر گرانبھائی معرفی نموده که چون مردم قدر دانی نکردند خدا او را به صدف نخستینش بازگرداند هفت اقلیم مینویسد در یازده سالگی قرآن را حفظ کرد و پس از قتل عمید الملك کندری بوزارت الب ارسال رسید

دولتشاه مینویسد خواجه نظام الملك طوسی و عمر خیام و حسن صباح در نیشابور تحصیل می کردند و شریک درس بودند بایکدیگر عقد اخوت بسته بودند خواجه آفتاب اقبالش تاییدن گرفت بمقام وزارت رسید حسن و عمر که از کار او اطلاع پیدا کردند بمزم ملاقات او عزیمت اصفهان نمودند پس از معرفی خواجه کمال پذیرائی را از آنان بعمل آورد پس از چندی پرسید نظر شما از این ملاقات چه بود عمر خیام گفت نظر من اینست که وسیله معاش من فراهم شود تا در نیشابور با فراغت خاطر بکارهای علم خود پردازم خواجه پذیرفت از حسن پرسید نظر تو چیست گفت میخواهم بامور دنیوی سرگرم باشم خواجه حکومت همدان و دینور را بمهدئاو بر قرار کرد حسن در نظر داشت خواجه او را در امور وزارت شرکت دهد بهمین مناسبت که خواجه بخواسته او اقدام نمود کینه ی او را در دل گرفت و همواره در صدد فرصت مناسبی بود تا روزی زهر کینه ی خود را در جام آسایش خواجه بریزد حسن از آن به بعد باندریمان سلطان ارتباط پیدا کرد و با آنها به بازی نزد شطرنج پرداخت

تا بالاخرہ تو انست آنها را فریفته خود سازد و بدینوسیله سلطان ملکشاہ رسیدہ اظہارداشت مدت بیست سال است بر سریر سلطنت بر قرارید در این مدت ناچار جمع و خرج زیادی در مملکت رخ داده باید بیلان آنها بعرض برسد سلطان خواجہ را طلبیدہ دستور داد تا بیلان مملکتی را تسلیم نماید خواجہ گفت امروز مملکتی کہ شما بر آن سلطنت میکنید از کاشف تا روم و انطاکیہ را فراگرفته بدیہی است بیلان آن کمتر از یکسال باتمام نمیرسد شب دیگر حسن با سلطان ملاقات کردہ گفت اگر سلطان وسیلہ مناسب را برای من ایجاد نماید در ظرف چهل روز بیلان کلی را بعرض خواہم رسانید سلطان دیوان مملکتی را در اختیار حسن در آورد و محاسبات و مستوفیان را تحت نظر او قرار داد۔ حسن پیش از چهل روز دفتر محاسبات و جمع و خرج را بانجام رسانید خواجہ کہ یقین داشت این موضوع را ممکن است حسن بانجام رساند در صدد حیلہ ای بر آمد و بغلام مخصوص خود گفت با غلام حسن طرح الفت بریز و او را بہ زر و پول بفریب و چون روز چہلم شد من و حسن بحضور ملکشاہ خواہم رفت تو از غلام وی درخواست کن تا دفتر محاسبات را در اختیار تو در آورد کہ بہ بینی دفتر محاسبات او بہتر است یا دفتر محاسبات من بہ مجردی کہ دفتر را در اختیار تو گذارد دفتر را آنچنان اوراق کن کہ ترتیب آن بسادگی میسر نشود خواجہ و حسن روز چہلم بحضور سلطان رسیدند و غلام خواجہ ہم مأموریت خود را بانجام رسانید سلطان از حسن پرسید دفتر محاسبات را با کمال رسانیدی ؟ گفت آری پس از آنکہ دفتر را بحضور آورد بدون آنکہ از پراکندگی اوراق با خبر باشد آمادہ پرسش و پاسخ بود سلطان از خراج ری پرسید او از روم جواب داد از شیراز پرسید از اہواز پاسخ شنید تا بجائی کہ فهمید این دفتر بدست کید نظام الملک افتادہ دست و پایش ہلرزید و دلش بہ طیش آمد سلطان ناراحت شد خواجہ از فرصت استفادہ کرد بعرض رسانید من در آغاز کار میدانستم این مرد دیوانہ است و نخواہم با ارادہ ی شاہ مخالفت نمایم و گر نہ مملکت بدین پھناوری را چگونه ممکن است بیلان چندین سالہ ی آنرا در ظرف چهل روز باتمام رسانید درباریان ہم با خواجہ موافقت نمودند سلطان دستور داد حسن را با سبلی از

دربار خارج کردند حسن در اصفهان متواری بود و از خانهای بخانه دیگر میگریخت حسن در اصفهان دوستی داشت بنام رئیس ابو الفضل بخانه‌ی وی پناهنده شد رئیس مقدم او را گرامی داشت چندی نگذشت ویرا بمذهب الحاد و باطنی دعوت کرد وی پذیرفت شبی با رئیس گفت اگر من یاری میداشتم میتوانستم ملك این ترکمان و وزارت این روستا را در اختیار در آورم رئیس یقین کرد حسن بمالیخولیا مبتلا شده و گرنه چگونه ممکن است مملکتی را که از کاشغر شروع شده و بمصر پایان یافته با یکنفر همراه از میان برد درصدد معالجه وی بر آمد حسن بفرست دریافت از خانه‌ی او فرار کرده بطرف قلعه الموت قهستان رهسپار شد و در خارج قلعه در غاری بمبادت پرداخت حاکم قلعه از ورود او اطلاع پیدا کرد باوی طرح دوستی ریخت و بالاخره حاکم را به ارادات خود در آورد حاکم از وی درخواست کرد تا بدرون قلعه بیاید پاسخ داد من در ملك دیگری باطاعت نمی‌پردازم اگر میخواهی بمساحت پوست گاوی زمین بمن بفروش تا در ملك خود بمبادت پردازم بهمان مقدار از این قلعه بوی فروخت حسن بمجردیکه وارد قلعه شد مردم آنجا را فریب داده به ارادت خود در آورد شبانه پوست گاوی بصورت تسمه‌ای در آورده گرداگر قلعه در آورد بامداد بامیر قلعه اطلاع داد قلعه در ملك من است که آنرا بمن فروخته‌ای حاکم که مردم قلعه را همراه وی دیده ناچار از قلعه خارج شد بلافاصله نامه بر رئیس ابو الفضل نوشت اینك قلعه‌ی الموت یکسره در دست من است اگر یاری میداشتم از این بیشتر جلو می‌افتم حسن از آن به بعد پیروان خود را به اطراف میفرستاد و مردم را بدین الحاد و باطنی میخواندند و مخالفان خود را از پا در می‌آوردند و آنها را فدائیان اسماعیلی میخواندند بطوریکه نوشتیم خواجه بدست یکی از پیروان او که بلباس تصوف در آمده بود گفته شد .

هفت اقلیم نوشته در آن هنگام که خواجه مضروب شد انوری که حضور داشت در سوک او گفت: .

حامی جهان ز جور افلاک برفت بنیاد نظام عالم خاک برفت

• • • • •

آن زھر زمانہ را چو تریاک برفت او رفت و سعادت از جهان پاک برفت
آثار الوزراء بنقل از تاریخ سلجوقی مینویسد خواجہ را باستصواب تاج الملک
ابو الفنائم کارد زدند و خواجہ نظام الملک در حال نزع این ابیات را انشاد نمود .

سی سال باقبال تو ایشاء جوان بخت کرد ستم از چہرہ ایام ستردم
منشور نکونامی و طغرای سعادت پیش ملک العرش بتو قبیح تو بردم
چون شد زقضا مدت عمرم نود و شش اندر سفر از ضربت یک تیغ بمردم
بگذاشتم آن خدمت دیرینہ بفرزند او را بخدا و خداوند سپردم

در لباب الالباب اشعار مزبور را از ابو جعفر محمد گزورنی یاد کرده و در آن
بمدت عمرش کہ چهل و شش سال بودہ اشارہ شدہ کہ (آمد چهل و شش زقضا مدت عمرم) و در
سفر دہ روزہ بودہ کہ وفات یافتہ و گفتہ (اندر سفر از علت دہ روزہ بمردم) بعضی از معاصران
گفتہ اند این قطعہ از آثار دیگر است و ممکن است بیت آخر آنرا کہ معروف بودہ و امیر الشعراء
برہانی گفتہ در توصیہ فرزندش بزبان آورده باشد با لآخرہ صحت نسبت آن بخواجہ بی اشکال
نیست زیرا با مدت عمر خواجہ کہ ۷۴ سال و اندی بودہ موافقت نمیکند .

ہفت اقلیم و دیگران نوشتہ اند ترکان خاتون زن ملکشاہ بر اثر ناراحتی کہ با
خواجہ داشت بساطان گفت نظام الملک دوازده پسر دارد و آنها را مانند ائمہ اثنا عشر در
چشم مردم عزیز کردہ و ولایات عجم را در میان آنان تقسیم نمودہ این سخن وامثال آن
سلطان را بروی بدبین کردہ پیام داد چنان معلوم است کہ خود را در مملکت شریک مامیدانی
اینک دستور میدہم تا دوات از پیش و دستار از سرت بردارند ! خواجہ جواب داد کار
سازان قضا و قدر دوات و دستار مراباد بھیم و افسر سلطان بھم بستہ اند استقامت آن باین وقوام
این بنظام آنست ترکان خاتون باینجملہ گفتار ناشایست دیگری افزود و بساطان اطلاع داد
گویند این پاسخ نظام الملک محمول بہ پیش گوئی بودہ کہ عمر سلطان ہم پس از
او بزودی سپری خواہد شد چنانچہ پس از یکماہ سلطان در بغداد در سن سی و ہفت سالگی

.....

درگذشت جنازه او را باصفهان آورده در مقبره خواجه دفن کردند. امیر معزی درسوکش گوید :

رفت در یکمه بفر دوس برین دستور پیر شاه برنا از پی او رفت یکماه دگر

کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار

قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر

آثار الوزراء مینویسد علت ناراحتی ترکان خاتون این بود که خواجه ، ملکشاه را ترغیب می کرد تا بر کیارق را که پسر بزرگتر است ولیمهد خود قرار دهد ترکان خاتون از این پیشنهاد ناراحت شد و وسیلهی نا بودی و عزل خواجه را ایجاد کرد. همان کتاب مینویسد خواجه از طرف خلیفه به رضی امیر المؤمنین ملقب بود و جز او وزیر دیگری از مقام خلافت افتخار بلقی پیدا نکرده بود و از طرف مقام سلطنت بتاج الحضر تین ملقب شده بود و در این حالیکه فرزندان و دامادان خود را بکارهای مملکتی گمارده بود در هر جنگی که اتفاق می افتاد خود و فرزندان و بستگانش در آن جنگ شرکت میکردند .

همان کتاب مینویسد خواجه معمولاً هر گاه از خانه خارج میشد غلامی همراه او بود که همیانهای سیم وزر همراه داشت و باشاره خواجه بمستمندان می داد روزی از کنار دکان تره فروشی گذشت تره فروش از جابر خاسته اظهار داشت من مرد بیچاره ای هستم که تره فروشی خرج زن و بچه ام را اداره نمیکند خواجه بغلام دستور داد تا بدره زری باو بدهد تره فروش دعا کرده از دکان خارج شد در محل دیگر سر راه خواجه نشست و خود را فرد مفلوجی که پایش از کار افتاده قلمداد کرد خواجه دستور داد بدره دیگری باو دادند باز دره محل دیگر نشست اظهار داشت پدر چند دخترم و کفالت امور آنها مرا ناراحت کرده خواجه دستور داد تا بدره دیگری باو داد تره فروش در محل دیگر سر راه خواجه نشست و گفت من از جنگجویان استهباجیم در جنگ با کافران لشکر ما شکست خورده و من بسیار زیان دیدم و باحیله زیادی خود را از میدان جنگ رهاییم خواجه دستور داد همیان دیگری باو



دادند و فرمود بگیر ای پیر تره فروش و ای زمین گیر و ای پدر دختران و ای جنگجوی
استهجاب . از این حکایت کمال حسن خلق و سخاوتمندی او پیداست .

ابن خلیکان ذیل احوال ابن هباریه که در پاورقی پیشین نام بردیم مینویسد نامبرده
همواره ملازمت خدمت خواجه را داشت ، و مستمری کامل و کافی از او میگرفت بر اثر
اختلاف شدیدی که خواجه با ابو الفنائم داشت ابو الفنائم از ابن هباریه درخواست کرد تا خواجه را
هجو کند و افزود هر گاه ویرا هجو کردی چنین و چنان جائزه بتو خواهم داد ابن هباریه گفت
چگونه ممکن است شخصی را هجو کند که تمام مایمک من از برکات اوست ابو الفنائم گفت ناچار
او را هجو کن ابن هباریه گفت .

لاغرو ان ملک ابن اسحق و ساعده القدر وضعت له الدنيا و خص ابو الفنائم بالکدر
فالدهر كالذولاب لیس يدور الا بالبقر

هنگامیکه از هجو او اطلاع پیدا کرد بدون اندک ناراحتی گفت شعر این هباریه
اشاره بجمله ی معروفی است که مروم طوس را دیگران تشبیه بگاو میکنند و با احترام ابن
هباریه افزود و مستمری او را بیشتر کرد در عین حال بر اثر بد زبانی که داشت غلامان
خواجه او را شکنجه میدادند وی بمتوه آمده این اشعار را برای خواجه سرود .

لذ بنظا الحضرتین الرضی اذا بنو الدهر تجاشوک
و اجل به عن ناظریک القذی اذا لثام القوم اعشوک
و اصبر علی وحشة غلمانه لا بد للورد من شوک

باب الالباب نوشته امام ابوبکر محمد خجندی نخستین کسی است از خاندان خجندی
که در مرو اقامت داشته خواجه بمجلس وعظ او حضور مییافت خواجه تحت تأثیر سخنان
او قرار گرفت نامبرده را بمنظور تدریس مدرسه ای که در اصفهان بنیاد کرده بود باصفهان برد
بو بکر در آنجا مکنت و جاهی عظیم بدست آورد و خواجه پیوسته بدیدار او میرفت .

و نیز در تعلیقات آن کتاب ذکر شده سید اجل در سوك خواجه این چهار بیت را سروده
عجب مدار که از کشتن نظام الملک سفید روی مروت سیاه فام شود
عجب در آنکه روا داشتند کشتن او بدان امید که شان شاه و ملک رام شود

• • • • •

بزرگ سہوی کابین قاعدہ ندانستند کہ تیغ زنگ برآرد چوبی نیام شود
 هزار سال بیاید کہ تا خردمندی میان اهل کفایت نظام نام شود
 خواجہ با اینکه مرد خردمندی بود درہین حال مقام دوستی اورا بکشتن داد و میتوان
 گفت وسیلہ شد کہ حسن دست بہ الحاد و آدم کشی زد و ہم در قتل عمید الملک کندی
 وزیر طغرل بیک کوشش بی نہایتی کرد چنانچہ آثار الوزراء مینویسد کندی در آخرین
 لحظہ بہ جلاد گفت پس از قتل من بخواجہ بگو و وزیر کشی بدعتی نامحمود است وقاعدہ ای
 مردود کہ تو بجهان آوردی زود باشد کہ این صورت در حق خود و اعقاب خود بازمینی۔
 خواجہ علاوہ بر مدارس نظامیہ بغداد، نیشابور، بلخ، اصفہان و خانقاہا اثر کتبی
 ارزندہ ای بنام سیاست نامہ یا سیر الملوک دارد این کتاب نخستین کتابی است کہ در آداب
 سلطنت و وزارت و قضاوت و خطابت نوشته شد علاوہ بر آن مشتمل بر مطالب تاریخی در باب
 باطنیان و خرم دینان دارد۔

در آثار الوزراء دو نامہ از او بفرزندش مؤید الملک و فرزند دیگرش فخر الملک آورده
 شدہ قابل توجہ است و همان کتاب مینویسد توقیع خواجہ و عہد او و احمد اللہ علی نعمہ بودہ۔
 فرزندان و اعقاب او بسیارند کہ برخی از آنها بمقام وزارت نائل آمدہ اند۔
 ضیاء الملک احمد، فخر الملک حسن، شمس الملک عثمان؛ عز الملک و صدر الدین محمد
 ابن حسن و مؤید الملک ابوبکر و عبدالرزاق برادر زادہ او
 در خاتمہ باید بگوئیم پس از قتل نظام الملک وضع مملکت بطور کلی پریشان شد
 و مخالفان مخصوصاً باطنیہا پیروی از حسن صباح دست بقتل و غارت گذاردند و تاج الملک
 ابو الفنائم کہ پس از عزل خواجہ بمقام وزارت رسیدہ بود پس از مرگ ملکشاہ بدست غلامان
 نظام الملک بوسیلہ کارد پارہ شد۔ و نیز مجد الملک ابو الفضل قمی کہ مقام وزارت یافتہ و در
 قتل خواجہ بی اثر نبودہ پس از سہ سال کشتہ شد۔ فاعتبروا یا اولوالابصار خواجہ شافعی
 مذهب بود و از این مذهب بہ شدت حمایت میکرد و بہمین منظور با خلفا بغداد ارتباط
 داشت و در رکاب آنها با آنکہ دیگران پیادہ حرکت میکردند او سوارہ حرکت مینمود۔

(۶۲) ابو محمد حسن بن اسحاق یمنی معروف به ابن ابی عباد .

صاحب بغیہ از خزرجی نقل کرده نامبرده در اقطار یمن پیشوای نحویان بود
دوستاران این فن از همه طرف بجانب او کوچ میکردند .

و برادر زاده‌ای داشت بنام ابراهیم نحوی دو کتاب مختصر در نحو بنام مختصر
سیبویه و دیگری بنام التلقین از آثار اوست (۱)

ابن ابی عباد مردی فاضل و مشهور بود کتاب مختصری در نحو تالیف کرد
که حاکی از کمال اطلاع او در این فن بوده .

گویند خواندن این کتاب وسیله‌ی برکت خاصی برای طالبان آن بوده
و سببش آنست که نامبرده آنرا در برابر خانه‌ی کعبه تالیف کرده و هر گاه از بابی
فارغ میشد هفت شوط اطراف خانه طواف میکرد و برای خواننده‌اش دعا مینمود
ابن ابی عباد اوائل ماه پنجم زنده بوده .

یاقوت گفته : ابن ابی عباد نزدیک بد ۵۹۰ (ثص) وفات یافته .

از اشعار اوست :

لعمرک ما اللحن من شیمتی ولا انا من خطاء الحن
ولکننی قد عرفت الانام فخطبت کلاً بما یحسن

سو گند بجان تو هیچگاه غلط نکرده و خطائی از من سر نزده لیکن مردم را
شناخته و با هر کسی بطوریکه شایسته میدانم سخن میگویم .

(۶۳) ابو العلاء حسن بن احمد بن حسن بن احمد بن محمد بن سهل بن

سلمه عطار همدانی .

صاحب بغیہ از قفطی نقل کرده ابو العلاء پیشوائی در نحو و لغت و علوم
قرآن در حدیث و ادب و زهد بوده و روشی نیکو بکار برده و به آئین قرآن و آداب
آن کار میکرد .

(۱) سیوطی از یاقوت نقل کرده نامبرده از اعیان نحویهای یمن بوده و کتاب مختصرش

بنام مختصر ابراهیم است و پس از پانصد وفات یافته .

ابوالعلاء در بغداد فنون قرآن را از حسین دبّاس استفاده کرده و در واسط و اصفهان از ابوعلی حداد و ابوالقاسم بن بیان و گروه دیگر بهره مند شده و در خراسان از ابوعبدالله قرّای فنون حدیث را بهره برده و از او نقل حدیث میکرده و بزرگان و حفاظ عصر بسماع حدیث از او میپرداختند.

ابوالعلاء تا آخر عمر بفنون قرآن و حدیث سرگرم بود.

ابوالعلاء در انساب و تواریخ و رجال بی نظیر بود و در میان حفاظ عصرش کسی در این رشته ها پیایندی او نمیرسید.

ابوالعلاء در انواع علوم آثاری داشت و جمهره را از حفظ میخواند.

ابوالعلاء دانشمندی پاک دامن و منزوی بود و با کسی آمیزش نداشت و در مدرسه و خانقاهی منزل نمیکرد و در منزل خود بتعلیم قرائت میپرداخت و با آنکه مانند مدرسان دیگر با مردم آمیزش نداشت آوازه اش همه جا را گرفتند بود و خاص و عام بعظمت و موقعیت او پی برده بودند و تا بحدی مورد احترام افراد بود که در هنگام عبور او بزرگ و کوچک با احترام او از جا حرکت میکردند حتی کودکان و یهودیان هم از او احترام میگذاشتند.

ابوالعلاء سنت اسلامی را شعار خود قرار داده و کتب حدیث را با وضو مورد مطالعه قرار میداد.

ابوالعلاء روز شنبه چهاردهم ذیحجه سال ۴۸۸ (فتح) متولد شد و در شب پنجشنبه چهاردهم جمادی الاولی سال ۵۶۹ (نطس) وفات یافت.

حسن بن احمد بن عبدالله نحوی صاحب کتاب الترجمان در نحو و غیث التصریف و کتاب الالف واللام.

نامبرده از اساتید دار قطنی و ابوالفتح بن ابوالفوارس است (۱)

(۱) سیوطی مینویسد مورخان گفته اند نامبرده از متأخران اساتید کمتر استفاده کرده و در علم تصریف ناقص بوده و کتاب را آنچنانکه باید استادانه نمیفهمیده زیرا کتاب مزبور را از استادی بهره مند نشده و افرادی بدرس او حضور می یافتند لیکن آنچنانکه باید مقامی نیافتند در عین حال مردی ثقة و عدل بود و جز خیر از او شنیده نشده.

حسن بن احمد بن یعقوب بن یوسف بن داود ہمدانی .

صاحب بغیہ بنقل از خزر جی مینویسد : ہمدانی یکتای روزگار خود بود و در آن روزگار هیچیک از دانشمندان براو پیشی نداشتند و میتوان گفت در تمام یمن عالمی مانند او از مادر بوجود نیامده بود کہ بتواند مراتب علم و فہم و زبان و شعر و روایت و فکر را چون او دارا باشد و بعلوم عرب از نحو و لغت و غریب القرآن و الحدیث و شعر آگہی داشته باشد و از ایام و انساب و پیش آمدہا و مناقب و مثالب با خبر بودہ علاوہ بر اینہا در نجوم و مساحی و ہندسہ و فلکیات نیز مہارت خاصی بدست آورده باشد .

ہمدانی در صنعا متولد شد و ہماںجا رشد خود را بکمال رسانید سپس از آنجا ہجرت کردہ بمکہ مکرمہ مشرف شدہ و در آن سرزمین مقدس مجاورت اختیار نمود پس از چندی از آنجا باز گشتہ در منزل صعده نزول کرد و سرایندگان آنجا را بمناسباتی کہ اتفاق افتادہ بود ہجو گفت آنہا کہ از پاسخ او درماندہ گردیدند چنان شہرت دادند کہ ہمدانی از رسول خدا ﷺ نکوہش کردہ و آن حضرت را ہجو کردہ ، گواہی دستہ جمعی سرایندگان مزبور اہجاب کرد حاکم آن سرزمین ویرا بزندان محکوم نمود .

ہمدانی در علوم و فنون آن روزگار آثاری دارد از جملہ الاکلیل در انساب الحيوان ، کتاب القوس ، کتاب الامام و امثال اینہا .

ہمدانی دیوان شعری در شش مجلد ترتیب دادہ .

(۶۴) ابوعلی حسن بن خطیر بن ابی الحسن نعمانی معروف بہ ظہیری .

ظہیری از فرزندان نعمان بن منذر بودہ و بدینجہت اورا نعمانی گفٹہ اند و یا ممکن است چون از مردم نعمانیہ بودہ کہ نام قریہ ایست واقع در بغداد و واسط بدین نسبت شہرت پیدا کردہ باشد و برخی ہم او را بمناسبت اینکہ در شیراز بہ فراگرفتن فقہ پرداختہ فارسی گفٹہ اند .

حافظ سیوطی بنقل از معجم الادبا مینویسد: ظهیری در علم نحو و لغت و عروض و قوافی و اشعار و اخبار عرب مهارت داشته و از تفسیر قرآن و فقه و خلاف و کلام و حساب و منطق و هیئت و طب اطلاع کافی داشت و قرآن کریم را مطابق با رویه‌ی قرآن دهگانه قرائت میکرد و از شواذ قرائت با خبر بود.

ظهیری حنفی مذهب بود و از لغت عبرانی بی بهره نبود و با عبرانیها مباحثه میکرد و کلیات هر کتابی را که در هر فنی تألیف شده بود بخاطر میسپارد.

ظهیری بشام رفت و در بیت المقدس مدتی زیست کرد و بتدریس پرداخت و فضلا بدرس او حاضر میشدند.

روزی در کنار صخره بیت المقدس بتدریس مشغول بود. عزیز بن صلاح بن ایوب از آنجا عبور کرد از نامبرده جو یا شده او را معرفی کرده و مقام او را در علم و فضل بوی که حکومت دیار شام را بعهدہ داشت شناسانیدند.

عزیز او را طلبیده و تصمیم گرفت تا ظهیری را باتفاق خود بمصر برد و او در آنجا بتواند بنیانهای نامناسبی که شهاب طوسی پایدار کرده ریشه کن سازد. ظهیری بنا بر اراده‌ی عزیز باتفاق معظم له بطرف مصر حرکت کرد عزیز دستور داد تا هر ماه با او شصت دینار پول و صد رطل نان و یک بره شهریه دهند مردم مصر مقدم او را گرامی داشتند و از همه طرف بجانب او توجه میکردند عزیز موقعی را برای مباحثه ظهیری و شهاب طوسی تعیین کرد.

شهاب مرد جدلی بیمانندی بود و در این رشته کسی بیایندی او نمیرسید و با اینکه محفوظاتش ناچیز بود در عین حال چنان در غلط اندازی مهارت داشت که کسی هر اندازه معلومات داشت نمیتوانست پا بیای حرکت کند.

ظهیری که از وضع او اطلاع پیدا کرده بود در نظر داشت با او از راه مغالطه درآید و با تیغ جدل سپر غلط اندازیهای او را بدونیم سازد.

روزی تصادفاً عزیز عزیمت محلی را داشت ظهیری و شهاب طوسی همراه او بودند ظهیری در ضمن سخنانی به عزیز گفت تو و پدرت از بهشتیانید؟

شہاب از فرصت استفاده کرده گفت از کجا دانستی او پدش اهل بہشت اند و چه کسی از این موضوع بتو اطلاع داده آری مثل تو مانند همان موشی است کہ در خم شراب افتاد پس از آنکہ لاجر عہ از آن خم استفاده کردہ و مست و بیخود شدہ گفت کہ جاست آن گر بہ ایکہ ہموارہ دم از بزرگی و دلآوری میزد ! در آنحال گر بہی ظاہر شد موش کہ دشمن را در مقابل دید از مستی خود خاطر کردہ گفت مستانرا در حال مستی مؤاخذہ نمیکنند (۱)

تو ہم اکنون از خم شراب این پادشاہ آشامیدہ و مست شدہای و اطراف خود را خالی دیدہ میگوئی کجاہند علما کجاہند دانشمندان !

ظہیری سکوت کردہ و نیروی پاسخ نداشت و باز گشت در حالتیکہ احترام و موقعیت او از نظر عزیز از میان رفت و از چشم او افتاد فاصلہای نشد محافل و بازارہا پیش آمد او را سرزبانہا قرار دادہ و نقل محافل ساختند ظہیری در نتیجہ در مدرسہ امیراسدی گوشہی انزوا اختیار کرد و همانجا مطابق با مذهب حنفی تدریس میگرد تا در روز جمعہ سلخ ذیقعدہ سال ۵۹۸ (حصت) وفات یافت و سال میلاد او ۵۴۸ (حصت) ہجری بود (۲)

ظہیری تالیفاتی داشتہ از جملہ تفسیر کبیر شرح جمع بین الصحیحین تألیف حمیدی تلبیۃ البارعین علی المنحوت من کلام العرب و امثال اینہا .

مؤلف گوید : با تفحص و جستجوی زیادیکہ از آغاز تا انجام طبقات النحاة نمودم از شہاب طوسی اثر و نام و نشانی بدست نیاردم !

(۶۵) ابوالفضائل حسن بن محمد بن حسن بن حیدر بن علی عدوی عمری حنفی

لغوی نحوی ملقب بہ صفانی بفتح صاد و بعضی صافانی گفتہاند !

صفانی در روز کار خود پرچم فن لغت را بدوش داشت و در معرکہ های

(۱) عبید زاکان گوید :

مست بودم اگر گہی خوردم کہ فراوان خوردند مستانہ

(۲) بنابر این مدت عمرش ۵۰ سال بودہ .

ادبی و میدانهای لغوی پیشقدم بود .

صاحب بغیه بنقل از ذهبی مینویسد : نامبرده سال ۵۷۷ (زعث) هجری متولد شد از آنجا به غزنه رفته پس از آن سال ۶۱۵ (خیه) وارد بغداد شده پس از چندی با تشریفات خاصی بر امیر هزد وارد شده ومدتی با کمال احترام در آن سرزمین بسر برده پس از آن به حج بیت الله مشرف شده در مراجعت به یمن وارد شده و از آنجا ببغداد بازگشته سپس بهند عودت کرده و از آنجا بار دیگر ببغداد رفته .

صفغانی از شاگردان نظام مرعینانی بوده و خود ریاست فن لغت را بعهدہ داشته وبشاگردانش توصیه میکرده تا کتاب غریب ابو عبید را حفظ کنند وخاطر نشان میکرده هر کسی کتاب مزبور را حفظ نماید هزار دینار جائزه بگیرد زیرا من خودم کتاب غریب را حفظ کردم وهزار دینار پاداش بهره بردم و بیکی از یاران هم توصیه کردم تا آنرا حفظ کند او هم کتاب غریب را حفظ کرد وهزار دینار جائزه یافت .

شرف دمیاطی از او روایت میکرده .

صفغانی آثاری دارد از جمله مجمع البحرین در لغت ، التکملة علی الصحاح العباب .

نامبرده در این کتاب به تبویب بیشتر از فصل بکم (بفتح باء وکاف) بمعنی لالی موفق نشده وبهمن مناسبت یکی از سراینندگان در این باره گوید :

ان الصفغانی الذی حاز العلوم والحکم

کان قصاری امره ان انتهى الی بکم

همانا صفغانی که از مراتب علم وحکمت اطلاع داشت سرانجام کار او به لالی منتهی شد یعنی مرد و یا سرانجام تألیف او به کلمدی بکم تألیف یافت .

در این شعر سرایندهی مزبور از صنعت ایهام استفاده کرده .

آثار دیگر او النوادر در لغات ، توشیح الدریدیه ، التراکیب ، فعال وفعالان

الاضداد ، اسماء الغاده ، الاسد ، الذئب ، مشارق الانوار در فن حدیث ، شرح البخاری در الصحابه فی وفیات الصحابه ، العروض ، شرح ابیات المفصل ، نغمة الصدیان و امثال اینها .

دمیاطی گفته : صفائی زایچه میلاد خود را در اختیار داشت و در آن نوشته بود فلان روز خواهد مرد وی در انتظار فرا رسیدن آن روز بود تصادفاً آن روز که در زایچه تعیین شده بود هیچگونه آزار و ناراحتی در خود احساس نکرد بشکرانه‌ی اینکه مرگ او بتأخیر افتاده غذائی ترتیب داد و دوستان خود را بمیهمانی دعوت کرد . دمیاطی گوید پس از صرف نهار از منزل او خارج شدیم و بطرف شط روان شدیم فاصله‌ای نشد مردی با من ملاقات کرد و مرا از مرگ او اطلاع داد ، نخست نه پذیرفته بدلیل آنکه فاصله نشد از منزل او خارج شدیم گفت آری چنانست لیکن نامبرده پس از رفتن شما بحمام رفت و سکنه کرد و مرد .

مرگ او را سال ۶۵۰ (نخ) هجری نوشته‌اند (۱)

از آثار نظمی اوست :

یا قانع الباب المتیع المرتج
فانا الفقیر المستکین المرتجی
فانا المنیخ المستجیر المرتجی
یا من یقرب کل فاء مرتجی
قصب الذریرة اودواء المرتجی

یا راحم الطفل الرضیع المزعج
انکان غیری مبلسا مستیئسا
اوکان غیری آمنا فی سربه
ابطأت الراحة عنی وانتأت
انت الذی منه شفا الاسقام لا

(۱) در نزهة الخواطر مینویسد نامبرده را در خانه اش که در حریم طاهری بود مدفون ساختند پس از آن جسدش را بمکه بردند و حسب وصیت خود او مبلغ پنجاه دینار بشخصی که حامل جنازه اش بود پرداختند . ریحانه دوم مینویسد از بعضی مواضع کشف الظنون استفاده میشود نامبرده سال ۶۰۵ وفات یافته مسلماً این تاریخ با سال رحلت ابن علقمی که سال ۶۵۷ وفات یافته و نامبرده کتاب مجمع البحرین و هباب را بنام او تألیف کرده درست در نمی آید

ای خدائی که كودك شیرخوار گهواره‌ایرا مورد ترحم قرار میدهی و ای پروردگاری که درهای بسته را بروی منتظران میگشائی هرگاه دیگری نا امید و مأیوس باشد منکه بینوا و بیچاره‌ای بیش نیستم در انتظار توجه و عنایت تو میباشم و هرگاه دیگری در مفاك خود با کمال ایمنی بسر برد من پناهنده‌ای هستم که آرزو دارم دفع بیچارگی از من بنمائی در همه‌ی راحتیها بروی من بسته‌شد و امیدم بتست که هر دوری را نزدیک میسازی شفاء دردها در دست تست و دارو و گیاه دردها را درمان نمیکنند (۱).

مؤلف گوید: صفانی یکی از مشایخ اجازه‌ی سید احمد بن طاوس و فرزندش سید غیاث الدین عبدالکریم آتی الذکر است و صفانی در اجازه‌اش چنین مینویسد «قد أجزت لمفخر السادة ولولده جوهر السعادة جميع مسموعاتى ومؤلفاتى ومنشئاتى وكتب الصفانى - الخ.

و از خط شهید اول استفاده میشود علامه‌ی حلی قده نیز از وی اجازه داشته لیکن صحت این نسبت خالی از تأمل نیست (۲)

(۱) نزهة الخواطر بنقل از دمیاطی دوشعر ذیل را که حاکی از قناعت و رضایت مندی او بنخواست خدمت نقل کرده و او در این دوشعر ثابت کرده این دو صفت را از زمان خوردن سالی دارا بوده.

تسر بلت سر بال القناعة و الرضا
 صبیا و كانا فى الكهولة دیدنی
 وقد كان ینھانى ابى حنفا بالرضا
 و بالعفوان اولی یدامن یدی دنی

(۲) ریحانه دوم این عقیده را برخلاف دانسته زیرا در صورتیکه وفات صفانی را سال ۶۵۰ هجری بدانیم با سال ولادت علامه که ۶۴۸ هجری است تطبیق کنیم دو سال بیشتر فاصله نخواهد شد و ممکن نیست در این سن علامه از وی اجازه روایت گرفته باشد و هرگاه سال وفات او را ۶۰۵ بدانیم چنانچه از برخی مواضع کشف الظنون بدست می آید ثابت خواهد شد علامه هنوز در قید حیات نبوده مگر اینکه بگوئیم منظور روایت با واسطه است اینموضوع هم برخلاف اجازه هادی است.

و بطوریکہ از تاریخ ابن رافع بدست می آید ابوالبقا محیی الدین صالح بن
عبدالله بن جعفر اسعدی کوفی معروف بد ابن صباغ صاحب ادب و شعر و تصرف
و نظم فرائض و امثال اینها که از علماء حنفی است از وی روایت میکرده (۱)
(الله) ابوالفضائل حسن بن محمد بن شرفشاه علوی حسینی استرآبادی ملقب
بر رکن الدین صاحب شرح متوسط بر کافیهی ابن حاجب .

بنا بتصریح عدهای از علما از دانشمندان شیعه مذهب است .

صاحب بغیه از ذیل تاریخ بغداد ابن رافع نقل کرده سید رکن الدین وارد
مراغه شد و در آنجا از محضر خواجه نصیرالدین طوسی استفاده نمود .
سید رکن الدین از شدت فطانت وزیر کی مانند آتشی شعله ور بود و هر
ساعت به التهابش افزوده میشد .

در آن روزگار که سید از محضر خواجه استفاده میکرد ملاقطب الدین در
سرزمین روم میزیست خواجه ، سید را بر سایر از شاگردانش مقدم داشت و او را در
شهرستان مراغه رئیس اصحاب و شاگردان خود قرار داد و او کاملاً از عهدهی تدریس
حکمت برمی آمد و حواشی چندی هم بر کتاب تجرید و امثال آن نوشت و بخاطر
فرزندش خواجه شرحی بر قواعد العقائد تدوین نمود و سال ۶۷۲ هجری که
خواجه نصیرالدین عزیمت بغداد نمود سید بملازمت او بطرف بغداد توجه کرد
خواجه همانسال دارفانی را وداع گفت سید بموصل رهسپار گردید و در آنجا
اقامت نمود و در مدرسه نوریہ بتدریس پرداخت و نظارت اوقاف آن مدرسه را بعهده
گرفت

سید ، مقدمه ی ابن حاجب را با سه شرح بکشف مطالب پرداخت و شرح
متوسط آن اشهر از صغیر و کبیر آنهاست .

(۱) نزہة الخواطر مینویسد نظام الدین محمود بن عمر هروی و شیخ برهان الدین
محمود بن ابی الخیر اسعد بلخی و شارح آثار النیرین فی اخبار الصحیحین و گروهی
دیگر از اعلام از وی روایت میکرده اند

سید در اصول فقه نیز استاد بود و در این خصوص از سیف آمدی کمال استفاده را کرده بود. در خلال این موضوع تدریس مدرسه‌ی سلطانیه بعهده‌ی او برقرار شد و آئین شافعی را بدانش آموزان آن مذهب فرا میداد و در چهاردهم صفر سال ۷۱۵ (ذیه) وفات یافت.

اسنوی نامبرده را در طبقات شافعی ذکر کرده و شرح حاوی را از آثار او مینویسد و وفات او را سال ۷۱۸ (ذیح) نوشته است.

صفدی اظهار میدارد سید رکن الدین دانشمندی در نهایت فروتنی بود و با احترام همگان حتی سقاہم از جا حرکت میکرد و بی اندازه در برابر نادانان بردباری بخرج میداد و مردم تاتار از او بی نهایت بزرگداشت میکردند مختصر ابن حاجب را در نحو و شافیه‌ی او را در صرف، شرح کرد و پس از هفتاد و اندی سال وفات نمود.

مؤلف گوید: از اینکه سید همه جا ملازمت خواجه را داشته باید از مذهب او هم که تشیع است پیروی کرده باشد در عین حال خالی از دقت نیست.

شیخ تاج الدین علی بن عبدالله بن ابی الحسن اردبیلی تبریزی.

از شاگردان سید رکن الدین بوده علم نحو را از او استفاده کرده.

صاحب بغیہ مینویسد:

شیخ تاج الدین فن حدیث و اصول را از قطب الدین شیرازی و بیان را از نظام طوسی و فقه را از سراج الدین حمزہ اردبیلی و خلاف را از علاء بن نعمان خوارزمی استفاده نموده و اجازه حدیث و نقل روایت از وانی و ختنی و دبوسی داشته و روزگار بیضاوی را دریافته لیکن از او بهره‌ای نبرده.

تاج الدین پس از اخذ کمالات بیغداد و مصر هجرت کرده و در این دو شهر به تدریس و فتوی پرداخته و با اعلام عصر بمنظره مشغول بوده و در ظرف یکماه هفت مرتبه کتاب الحاوی را قرائت نموده.

تاج الدین در روزگار خود بی نظیر بود و یکی از پیشوایانی بشمار می آمد که از کلیه فنون معموله ی روزگار خود با خبر بود و در فقه و عربیت و معقول و حساب و امثال اینها مهارت داشت . لیکن فن حدیث را آنچنانکه باید از روی خبر ویت و مهارت فرا نگرفته بود .

تاج الدین دانشمندی متدین و جوانمرد بود و مردم از قبیل برهان رشیدی و محب ناظر لشکر از او بسیار منتفع می گردیدند .

تاج الدین لکنتی در زبان داشت در عین حال بتدریس مدرسه ی حسامیه نامزد گردید و به نشر حدیث و تصنیف در انواع علوم پرداخت و کتاب ابن صلاح را مختصر نمود و حواشی چندی بر الحاوی نگاشت و در آخر عمر به کربلا آمد و در هفتم رمضان سال ۷۴۶ (ذمو) وفات یافت صفی درسوک او گوید :

يقول تاج الدين لما مضى
من ذارأى مثلى بتبريز
واهل مصر بات اجماعهم
يقضى علي الكمال بتبريز

تاج الدین در هنگام مرگ میگفت در شهرستان تبریز چه کسی مانند من است مردم مصر تماماً اعتراف دارند که مردی از تبریز بر همه آنها قضاوت میکند .

(۶۷) حسن بن محمد بن عبدالله طیبی بکسر طاء و باء بر وزن سببی باید این کلمه را به طینی با نون که لقب عبدالملک بن زیادة الله طینی لغوی مشهور است اشتباه نکرد زیرا طینه یکی از شهرهای افریقا است که ما پیش از این در باب احمد بن بدان اشاره کردیم .

صاحب بغیة مینویسد: طیبی پیشوائی است مشهور و در فنون معقول و عربیت و معانی و بیان مهارت کاملی داشته و علامه ی عصر خود بوده .

از ابن حجر نقل کرده نامبرده در استخراج دقیق قرآن و سنن آیتی بی بدل بوده و به نشر علم و دانش توجه خاصی داشته و با مردم بفر و تنی سلوک میکرده و اعتقاد کاملی بمبانی دین از خود ابراز میداشته و با فلاسفه جداً مخالفت میکرد

و گفتار آنان را شدیداً مورد انکار قرار میداده و آنانرا با آنکه در آنروزگار استیلای کاملی داشتند در محافل عمومی و خصوصی رسوایی نموده و بی نهایت بخدا و رسول اظهار محبت میکرده .

طیبی آدمی بسیار شرمگین بوده و بدون اندک طمع بکار طلاب میپرداخته و آنانرا در تحصیل مراتب علمیه تشویق مینموده و امور زندگی و مخارج آنانرا بعهده میگرفته و کتب گرانبها را برای همشهریان خود و دیگران از خودی و بیگانده عاریه میکرده و هر کس که به آئین اسلام و شریعت غرّاء احمدی توجه داشته و مورد احترام قرار میداده از هیچگونه بزرگداشتی نسبت به او دریغ نداشته . طیبی ثروت زیادی از راه ارث و تجارت بدست آورده بود و همواره ثروت خود را در وجوه خیرات بمصرف میرسانید تا در نتیجه در پایان عمر انسانی بینوا و فقیر گردید !

طیبی، کشف زمخشری را شرح کرد و کتاب دیگری در تفسیر نگاشت و کتاب التبیان در معانی و بیان و شرح آن و همچنین شرح کتاب المشکوٰة از آثار اوست .

طیبی معمولاً از بامداد تا ظهر به تدریس تفسیر اشتغال میورزید و بعد از ظهر بفن حدیث میپرداخت و تاروزیکه وفات یافت این وظیفه را بدون اندک تغییری بعهده داشت .

روزیکه وفات یافت مطابق معمول از تدریس تفسیر و حدیث که فارغ شدن نماز نافله را خوانده و منتظر اقامه ی فریضه بود در همان حال با توجه بقبله جان تسلیم کرد مرگ او در روز سه شنبه بیست و سوم شعبان سال ۷۴۳ (مدج) اتفاق افتاد . سیوطی گوید : طیبی در شرح کشف مینویسد : حقایق این شرح را از ابو حفص سهروردی استفاده کرده و پیش از شروع باین شرح ، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در رؤیا زیارت کرده که ظرفی از شیر بوی کرامت فرمود و نوشید .

مؤلف گوید : شرح مزبورش دارای چهار جزء بوده و مشتمل بر هشتاد هزار

بیت میباشد .

از آثار دیگر او الکاشف عن حقائق السنن است این کتاب شرح مبسوطی است بر مصابیح حسین بن مسعود بغوی ملقب به محیی السنہ آتی الذکر، شارح، کتاب مزبور را با کلماتی کہ شرح را از متن مجزا سازد تشریح و توضیح نموده و در مقدمات آن بخش مفصلی از فوائد علوم حدیث را ایراد کرده و فن حدیث را بمناسبت مقام و باعتبار سند و متن به سی بخش نموده و با بیان شیرینی معانی آنها را توضیح داده لیکن از تعریف حدیث مرفوع کہ شیعه اقسام آنرا باختلاف ایراد کرده بیانی نکرده و ممکن است آنرا از بخش مرسل قرار داده باشد زیرا در تعریف مرسل میگوید حدیث مرسل عبارت از قول تابعی است کہ میگوید: رسول خدا ﷺ چنین گفت و چنان کرد و این بخش از حدیث در فن فقه و اصول معروف است پس از این اظهار داشته برخی حدیث مرسل را بطور کلی و مطلق حجت میدانند لیکن این اطلاق درست نیست آری اگر مضمون آن از نظر دیگری کہ مربوط بر حال مسند اول نباشد تصحیح شده باشد حجیتش ثابت است بهمین مناسبت شافعی مر اسیل ابن مسیب را حجت میدانند . بدیہی است این معنی بطوری کہ برخی خیال کرده اند اختصاصی بشافعی ندارد!

مؤلف گوید : در این موقع کہ بشرح احوال طیبی میپردازم کتاب الکاشف نامبرده را حاضر دارم از خدا خواستم تا مطلبی از آن کتاب را کہ با وضع کتاب حاضر مناسبت داشته باشد ایراد نمایم بدین منظور کتاب مزبور را گشوده در صفحه دست چپ بلافاصله نظرم باقسام سه گانه حج، تمتع، قران، افراد افتاد نامبرده نوشته بود از جمله ادله ای کہ می توان حج افراد را برتر از دو قسم دیگر آن دانست آنستکہ خلفاء راشدین پس از رسول خدا ﷺ حج بیت الله را بصورت افراد انجام میدادند و بدین عمل مواظبت داشتند بدیہی است ابوبکر و عمر و عثمان، عملشان چنین بود لیکن حج علی رضی اللہ عنہ را باختلاف نقل کرده اند .

از عمل نامبردگان بدین نتیجہ میرسیم کہ حج افراد برتر از تمتع و قرانست

و هر گاه افراد افضل نبود و از عمل پیغمبر که حج را بصورت افراد بجا آورده اطلاع نداشتند بدینکار اقدام نمیکردند با آنکه خودشان پیشوایان متنفذی بودند که باید مردم در تمام روز گاران از عمل آنها پیروی نمایند و کاریکه برخلاف رویه رسول خدا ﷺ باشد از آنها بظهور نمیرسید .

آری مخالفتی که از علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ نقل شده بدین مناسبت بوده تا ثابت کنند حج قرآن و تمتع نیز جائز است و توضیح اینموضوع در صحیحین ایراد شده است در کتاب مزبور بشرح اسماء الحسنی پرداخته و نود و نه اسم مبارك حضرت پروردگار را که خود در کتاب مخصوص ایراد نموده شرح داده و مطالب ذیل شرح هر اسم را حد اکثر از شیخ ابوالقاسم قشیری صوفی آتی الذکر نقل کرده است .

ذیلا باید بگوئیم بطوریکه از کتاب مزبور تصریح حافظ سیوطی استفاده شد نامبرده از شاگردان ابو حفص سهروردیست که ما ترجمه مفصل او را در باب شین ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالی .

طیبی در باب برتری انزوا بر معاشرت با خالق از ابو حفص بعنوان شیخ الاسلام نام میبرد و این اشعار را از وی نقل میکند .

ان مدحت الخمول نبهت اق واما نیاما یضایفونی الید
هو قد دلنی علی لذة العی ش فمالی ادل غیري علیه
اگر ستایشی از گوشه گیری نموده ام بدان مناسبت بوده که مردمی را بیدار
کنم که بخواب آمیزش با مردم فرورفتداند آری انزواست که مرا به لذت
عیش و خوشی هدایت میکند و بغیر از انزوا دلیل دیگری ندارم !
از اوست :

خمولك يدفع عنك الاذی فكن قانعا ابدا بالخمول
فکم من علافی ذری شاهیق من الغریر حم عندالنزول
گوشه گیری همه گونه آزار را از تو دور میکند بنابراین بگوشه گیری

قناعت کن زیرا بسیار اتفاق افتاده کسیکه بر اثر غرور و خود بینی بعالی ترین درجات رسیده و هنگامیکه از مرتبه خودش افتاده مورد ترحم قرار میگیرد! از سروده های ابو حفص است :

من اخمل النفس احياها و انعشها

ولم يبت قطّ من امر علي خطر

انّ الرياح اذا هاجت عواصفها

فليس يرمى سوى العالی من الشجر

کسیکه خود را به گوشه گیری خوی دهد جان خود را زنده کرده و آسوده ساخته و هیچگاه با خطری روبرو نگردیده زیرا باد های سخت هر گاه میوزند درختان بلند و کهن سال را از پای درمی آورند.

و امثال اشعار و فوائد مذکور که از تضعیف شرح مزبور بدست

می آید.

(۶۸) بدرالدین حسن بن قاسم بن عبدالله بن علی مرادی .

صاحب بغیة مینویسد : نامبرده در مصر متولد شده و در اسفی زیست داشته

و در نحو و لغت و فقه ماهر بوده .

نامبرده به ابن ام قاسم شهرت داشته. (۱)

مشارالیها مادر پدرش بوده و نام او زهراست و نخستین زن عرب است

که به شیخه معروف بوده بنابراین شهرت وی به پیروی از شهرت جدہ اش

ام قاسم است .

عقیف مطری در ذیل طبقات القراء می نویسد : ابن ام قاسم فن عربیت را

از ابو عبدالله طنجی و سراج دمنهوری و ابوز کریای غماری و ابو حیان استفاده

کرد و فقه را از شرف مقیلی مالکی و اصول را از شیخ شمس الدین بن لبان

(۱) بعضی گویند ام قاسم نام زنی بوده از خاندان سلطنتی که حسن بن قاسم را به پسر

خواندگی خود قبول کرده و بدین شهرت موسوم گردیده

استفاده کرده و فن قرائات و عربیت را از محضر اسماعیل شوشتری بهره برد .
ابن ام قاسم آثاری دارد از قبیل : شرح تسهیل ، شرح مفصل ، شرح الفیه ،
الجنی الدانی فی حروف المعانی .

سیوطی گوید : ابن ام قاسم استعازه و بسمله را باندازهی يك كراس شرح کرده که بخط او در اختیار ما درآمده .

ابن ام قاسم دانشمندی پرهیزکار و نیکو رفتار بود و در روز عید فطر سال ۷۴۹ (ذمط) وفات یافته .

مؤلف گوید : خالد ازهری در تصریح خود از وی بسیار نقل کرده و او را بنام مرادی خوانده بنابراین باید گفت ابن ام قاسم غیر از مکودی است که او هم الفیه ابن مالک و اجرومیه را شرح کرده و خالد از وی در تصریح مطالبی را ایراد نموده زیرا مکودی نامش ابو زید عبدالرحمن بن احمد بن صالح مکودی مطرزی است (۱)

ما در ترجمه اسماعیل بن عباد بنام حسن بن قاسم رازی اشاره کردیم .
(۶۹) نظام الدین حسن بن محمد بن حسین خراسانی معروف به نظام اعرج نیشابوری .

از آثار او تفسیر بزرگ و معروفی است بر قرآن کریم و کتاب دیگری بنام لب التأویل که بسبب تأریلات مولا عبدالرزاق کاشی تألیف کرده .
و اثر دیگر او شرحی است بر شافیهی ابن حاجب که در علم صرف تدوین نموده شرح مزبور شرح ممزوجیست که با طرز بسیار زیبایی شرح و متن را

(۱) سیوطی مینویسد ابو زید عبدالرحمن بن صالح مکودی شارح الفیه و اجرومیه معروف به مطرزی است از ترجمه احوال او اطلاعی ندارم لیکن مورخ شمس الدین بن عزمی اظهار داشته ممکن است قریب به هشتصد هجری میزیسته ریحانه چهارم مینویسد مکودی سال ۷۲۶ هجری ولادت یافته و از افاضل اوائل قرن نهم هجری بوده و سال ۸۰۱ یا ۸۰۷ در شهر فاس درگذشته و مکود از کلمات اضداد است و بمعنی ناقهی کم شیر یا پرشیر است .

بیکدیگر پیوسته و مشکلات آنرا با ساده ترین بیان توضیح داده و در دست اختیار طلاب صرف در آورده و اینک بنام شرح نظام معروفست. اثر دیگر او شرحی است بر تذکره‌ی خواجه نصیر الدین طوسی در علم هیئت (۱) و رساله در علم حساب که بنا باظهاریه برخی از مطلعان، شیخ بهائی در خلاصه الحساب از آن استفاده کرده و کتابی در اوقاف قرآن این کتاب را بسبب کتاب سجاوندی (۲) مشهور تألیف نموده و امثال اینها. نیشابوری اصلاً از مردم قم بوده لیکن در نیشابور که از بهترین شهرهای خراسان بوده متولد شده و زیست داشته.

سمعانی در الانساب گوید نیشابور پیش از آنکه بصورت شهرستان درآید نیشابوری بیش نبود شاپور ذوالاکتاف یکی از شهریاران ایران هنگامیکه بدانجا رسید از وضع آن سرزمین بشکفت آمده اظهار داشت این محل شایستگی دارد تا بصورت شهرستانی درآید بنا برآن شهریاران نیشابور را بریدند و شهری بنام نیشابور بنا کردند.

مؤلف گوید نیشابوری از نظر فضل و ادب و تبحر و تحقیق و قریحه‌ی سرشاری که داشت در میان دانشمندان اهل سنت از نامداران آنهاست و نیازی به هیچگونه تعریف و توصیف ندارد.

نیشابوری از بزرگان حفاظ و مفسران بوده و کتاب تفسیرش از بهترین آثار است که فرائد لفظیه و معنویه را دارا بوده و مهمات قشریه و لبیه ظاهریه و باطنیه را در بر داشته و میتوان گفت از نظر کمیت و کیفیت برابر با تفسیر مجمع البیان باشد با این تفاوت که نیشابوری در تفسیر خود احکام اوقاف قرآنی را

(۱) بنا بنقل مؤلف در غره ربیع الاول سال ۷۱۱ هجری از تألیف آن فارغ شده.

(۲) سجاوندی محمد بن طیفور غزنوی، صفدی مینویسد نامبرده از مقریان و مفسران

و نحوه‌های عصر خود بوده تفسیر قرآن و علل القرات در چندین مجلد ووقف و ابتداء در مجلدی بزرگی حاکی از تبحر اوست و سال ۵۶۰ هجری وفات یافته.

در آغاز تفسیر هر آیه ای متعرض شده و مراتب تأویلی را در انجام هر آیه ای ذکر کرده و بسیاری از دقایق و نکات عربی بمناسبت اشاره نموده .
نیشابوری از دانشمندان آغاز سده ی نهم هجری بوده و در طبقه سید شریف جرجانی و ملا جلال دوانی و ابن حجر عسقلانی و دیگران از رجال اهل سنت قرار میگرفته .

و تاریخ انجام تفسیر او پس از ۸۵۰ هجری بوده .
و بطوریکه در نظر دارم و ممکن است از شرح من لایحضر ملا محمد تقی مجلسی قده استفاده کرده باشم نامبرده شیعه باشد (۱)
آری معظم له بر اثر کوشش و جدیتی که از مطالعه تفسیر او بدست آورده بدین نتیجه رسیده که نیشابوری شیعه است بویژه نامبرده اصلاً از شهری بوده که مردم آن از روز اولیکه بنیان این شهر برقرار گردیده شیعه امامی بوده و همچنین نام حسن و نام پدر و جدش محمد و حسین این موضوع را تأیید می کند علاوه بر این در شرح تذکره ی خواجه نصیر از وی بی نهایت احترام و تعظیم مینماید و او را چنین میستاید «الأعلم المحقق و الفيلسوف المحقق استاد البشر و اعلم اهل البدو و الحضر نصیر الملة و الدین محمد بن محمد الطوسی قدس الله نفسه و زاد فی حظائر القدس انسه».

بدیهی است هیچیک از مردم سنت حاضر نمیشود یکی از شیعیان را بدین اوصاف بستاید و برای او به نیکی دعا کند و او را بهشتی بداند و بوستانهای قدس را جایگاه او مقرر دارد (۲)

(۱) در حاشیه مؤلف مرحوم مینویسد ملا محمد تقی در شرح کتاب صوم فقیه مینویسد مولانا نظام الدین نیشابوری که بحسب ظاهر از کبار علمای عامه است اما در واقع شیعه است در تفسیر خود ذکر کرده الخ

(۲) تاریخ وفات نظام را مؤلف ذکر نکرده ریحانه چهارم مینویسد کشف الظنون وفات او را سال ۷۲۸ هجری نوشته لیکن از تاریخ تألیف تفسیرش بدست می آید سال ۷۳۰

ابوعلیٰ حسن بن مظفر نیشابوری ضریر لغوی .

صاحب بغیہ بنقل از یاقوت مینویسد نامبرده ادیبی نبیل و شاعری نویسندہ بودہ و مردم خوارزم در آن روزگار از سفرہی ادب او بہر خوردار میشدند و بشا کردی او افتخار میکردند و سرایندهی نامی آن سرزمین بودہ و زمخشری علامہی معروف از شاگردان او بودہ . (۱)

آثاری از قبیل دیوان الادب و تہذیب داشتمہ و در چہاردهم رمضان سال ۴۴۲ وفات یافتہ .

شیخ معین الدین محمد بن محمود بن ابی الحسن نیشابوری قاضی القضاة عصر خود بودہ کتاب غریب القرآن کہ از کتاب شیخ ابوبکر محمد بن عزیر سیستانی (۲) مشہور استفادہ کردہ و بخاطر فرزندش قاضی جمال الدین محمود

حیات داشتہ و صاحب روضات کہ نظام را از علماء قرن نهم و نزدیک بزمان سید جرجانی نوشتہ قابل قبول نیست و همچنین تاریخ ختم تفسیرش را کہ او اسط قرن نهم و مصادف با حدود پس از ۸۵۰ یاد کردہ نیز درست نبودہ .

(۱) سال وفات ضریر نیشابوری با میلاد زمخشری موافقت ندارد چہ آنکہ ولادت زمخشری سال ۴۶۷ ہجری یعنی ۲۵ سال پس از رحلت ضریر بطوریکہ مؤلف تاریخ را تعیین کردہ اتفاق افتادہ و فاصلہ وفات ضریر و زمخشری ۸۶ بودہ بنابراین این چگونہ ممکن است نامبردہ شاگرد ضریر یا وی شیخ اجازہ او باشد .

(۲) صفدی ذیل عزیری باراء آخر مینویسد نامبردہ کتاب غریب القرآن را در سن پانزدہ سالگی تألیف کردہ و بنقل دارقطنی کہ در دو از شاگردان ابن انباری بودہ اند اشارہ بہ کتاب مزبور را نزد وی میخواندہ و او بہ تصحیح تحقیقات وی میپرداخت عزیری سال ۳۳۰ یا نزدیک بدان وفات یافتہ .

سیوطی نوشتہ ابن حستون و ابن بطہ و ابو عمر و عثمان بن سیمان و دیگران کتاب مزبور را از وی روایت کردہ اند و نام پدرش را بعضی عزیز و برخی عزیر باراء نوشتہ اند و ہمین مناسبت نسبت او را عزیزی یا دو زاہ یا عزیری باراء نوشتہ و برخی گویند عزیر

تألیف کرده از آثار اوست .

مؤلف گوید نسخه مختصر ولطیفی از آن نزد ما موجود است
ابوالحسن علی بن سهل بن عباس نیشابوری از مفسران عهد خود و از شاگردان
 واحدی مشهور است .

شیخ علی بن عبدالله بن احمد نیشابوری معروف به ابن ابی الطیب از
 پیشوایان اهل سنت و جماعت است .

صفدی در ذیلی که برای تاریخ ابن خلکان نوشته اظهار میدارد : ابن
 ابی الطیب از علوم قرآن و تفسیر کلام الله مجید اطلاعات کامل داشت و سال
 ۴۵۸ هجری (تصح) وفات یافت .

ابن ابی الطیب در نیشابور متولد شد و در سبزوار ساکن گردید و همانجا
 درگذشت و شاگردش ابوالقاسم علی بن محمد بن حسین بن عمر سبزواری سال ۴۱۰
 هجری در محله اسفرائین (۱) مدرسه ای بنام او و برای تدریس وی بنیان کرد
 ابن ابی الطیب تفسیر کبیری در سی مجلد و تفسیر اوسطی در یازده مجلد
 و تفسیر اصغری در سه مجلد تألیف کرد و همه این تفاسیر را از حفظ املا
 می نمود .

ابن ابی الطیب سال ۴۱۴ هجری بدربار سلطان محمود غزنوی دعوت شد
 و بمجردی که وارد بارگاه سلطان گردید بدون آنکه از سلطان اجازه ی جلوس
 بگیرد نشست و روایتی از رسول خدا ﷺ نقل کرد !

سلطان که از بی اعتنائی او بمقام سلطنت و آئین درباری ناراحت شده
 بود خطاب بعلامش گفت « ده » این کلمه کنایه از تنبیه بود غلام چنان مشتکی بر

منسوب به بنی عزره است لیکن این قول با قیاس مخالف است که باید در این نسبت عزری گفت
 نه عزیری و بالاخره حق با آنهاست که عزیری بارا گفته اند .

(۱) تاریخ بیهق ، محله مزبور را بنام اسفریس و تاریخ ساختمان آنرا ماه رمضان
 سال ۴۱۸ هجری نوشته و افزوده تاکنون که سال ۵۶۳ هجری است باقی است .

سر او زد کہ بر اثر آن بلافاصلہ گوشش از کار افتاد!
 فاصلہ ای نشد سلطان محمود از موقعیت و مقام او اطلاع یافت و از فرمانی
 کہ علیہ او دادہ بود پوزش طلبید و دستور داد تا پول قابلی باو بدهند .
 ابن ابی الطیب جائزہی سلطان را نہ پذیرفت و اظهار داشت من نیازی بہ
 این بخشش ندارم اگر براستی از تو کاری ساختہ است گوش مرا کہ از من
 گرفتہ و مرا از شنیدن محروم نمودہ ای بمن باز دہ!
 سلطان پاسخ داد بدیہی است سلطان دارای صولت و سطوتی است کہ ناچار
 ہر گاہ باخلاف ارادہ اش روبرو شود باید سیاست خود را جامہی عمل بہ پوشاند
 و از آنجا کہ تو از حد خود تجاوز کردی و آداب دربار مرا رعایت نمودی
 بر خود لازم دیدم تا ترا تنبیہ کنم! اینک آرزومندم از کردہ من در گذری!
 ابن ابی الطیب پاسخ داد چنین نیست کہ پوزش ترا بپذیرم و از گناہ
 تو چشم پوشی نمایم بلکہ یقین دارم خدا یمتعال در گذر گاہ دوزخ از تو کہ چنین
 اقدامی علیہ من نمودہ ای باز خواست خواہہ کرد!

زیر انو مرا برای شنیدن مواظظ و فرمایش رسول خدا ﷺ و تواضع کردن
 در برابر دستورات گرانبھای آنجناب دعوت کردہ بودی نہ برای آنکہ صولت
 سلطنتت را بمن نشان دہی و آئین درباری خود را برخ من بکشی و مرا
 سیاست کنی!

سلطان از شنیدن این بیان شرمندہ شد و با احترام وی سر خود را نزدیک
 آورد و باوی بمنظور درخواست عفو معافہ کرد! (۱)

(۱) علی بیہقی در تاریخ بیہق مینویسد امام زاہد مفسر علی بن عبد اللہ معروف بہ

ابن ابی طاہر در نیشابور متولد شدہ و در قصبہی سبزوار ساکن بودہ عدہ شاگرد داشته از قبیل
 ابو القاسم علی کہ در محلہ اسفریس بنام او مدرسہ ای بنیان نمود و محمد بن حسین و امام
 ابو سعید و امام ابو حنیفہ بویابادی نیشابوری و امام حمزہ مقرضی متکلم و امثال ایشان
 از شاگردان او بودہ اند و تفاسیر کبیر و وسیط و صغیر را کہ از حفظ املا کردہ از آثار

مؤلف پس از آنکه نامبردگان را بمناسبت نظام اعرج نقل کرده مینویسد صاحب ریاض مینویسد گروهی از اصحاب امامیه بلقب نیشابوری ملقب اند و نامبردگان ذیل را نام میبرد!

شیخ ابو جعفر نیشابوری از مشایخ قطب راوندی بوده و از آثار او کتاب المجالس است که ابن شهر آشوب در مناقب خود از آن بسیار نقل نموده .

اوست . نامبرده در هشتم شوال سال ۴۵۸ هجری وفات یافته و مقبره‌ی او در قصبه سبزوار است و مردم برای انجام حوائج زیارت او میروند وی بلا عقب در گذشت و گویند پس از وفاتش در کتابخانه‌ی او بجز از چهار مجلد کتاب یکی در فقه و دیگری در ادب و دو مجلد در تاریخ کتاب دیگری نیافتند پس از نقل حکایت سلطان مینویسد نامبرده دیوان شعری هم داشته اشعار ذیل را از او نقل کرده .

فلك الافاضل ارض نیشابور	مرسی الانام ولیس مرسی بور
دعیت ابو شهر البلاد لانها	قطب وسائر ها رسوم السور
هی قبة الاسلام نائرة الصوی	فكانها الاقمار فی الیدیجور
من تلق منهم تلقه بهابة	رفت علیه لفضله الموفور
لهم الاوامر و النواهی كلها	وهدی سواهم رتبة الامور (۱)

پس از این نوشته نامبرده در مدرسه صاعدی نیشابور و مدرسه میان بازار سبزوار از ابو سلیمان فندق بن ایوب که جد اعلای منست استفاده کرده .

همان کتاب اشعار ذیل را که در سوك امیر زیادی سروده ایراد نموده

امیر ولكن ما علی الموت آمر	زیاد ولكن لا یزید علی العمر
عزیز ولكن الممات مذال	غنی وفی کف الممات اخو الفقر
له مونس لکنما الموت موحش	له خدم لکن تفرد فی القبر
فلا تأمن الموت یوما ولیلة	فانک فی بحر ولا امن فی البحر

(۱) اشعار فوق را که در ستایش از نیشابور سروده مؤلف در آخر ترجمه ابن ابی

الطیب ایراد نموده و متعرض است که دیوان بزرگی دارد .

الحاکم ابو عبدالله ملقب بمفید نیشابوری سابق الذکر و صاحب کتاب امالی
شیخ ابوعلی محمد بن احمد بن علی قتال نیشابوری و معروف به ابن فارسی
آتی الذکر .

شیخ ابو محمد عبدالرحمن بن احمد بن شیخ ابوالفتوح رازی خزاعی
این عالم را هم گاهی اوقات بعنوان نیشابوری میخوانند
تلخیص الاثار مینویسد نیشابور از بزرگترین شهرهای خراسانست در زیبایی
و پسندیدگی مشهور است ساختمانهای زیاده میوه هائی فراوان دارد، این شهرستان
محل اجتماع فضلا و دانشمندان بوده معدن فیروزه در این شهرستانست و از
آنجا بشهرهای دیگر میبرند در این سرزمین خاک مخصوصی برای خوردن وجود
دارد که در مجال دیگر پیدانمیشود بالاخره نیشابور از بهترین شهرها و خوش
آب و هوا ترین آنهاست !

در روزگار سلطان سنجر، گروه غزعلیه وی قیام کردند و سلطان را شکست
داده دستگیر کردند و سال ۵۴۸ بودی که پشهرستان نیشابور حمله بردند (۱) و با
مردم آنجا کارزار کردند و سختی جنگیدند در همین موقع پادشاه غز در رسید و پس از
چندی که شهر را در محاصره ی خود قرار داده بودند فتح کرده و مردم آنجا را
تا جائیکه توانستند کشتند و عمارات آنجا را ویران کرده و سوزانیدند و باقی
ماندگان از مردم آن شهر به شادیاخ که باغی بود متعلق به عبدالله بن طاهر بن
حسین پناهنده شده تجدید بنا نموده و سوری اطراف آن احداث کرده و شهری
بهرتر از شهر نخستین بنیان کرده و شهر اولی متروک ماند (۲)

(۱) در رمضان همین سال امام محمد یحیی که از اعلام بنام نیشابور بوده بدست این طائفه
کشته شد خاقانی گوید: گردون سر محمد یحیی بیاد داد محنت رقیب سنجر مالک رقاب شد
غز بضم غین کلمه ترکی است و نام طائفه ترکمان میباشد .

(۲) حدود العالم مینویسد نیشابور بزرگترین شهر است اندر خراسان و بسیار خواسته تر
یک فرسنگ اندر یک فرسنگ است و بسیار ها مردم است و جای بازرگانانست مستقر

از منسوبان بدان شهر پیشوای بارع و توانا :

سهل بن محمد بن سلیمان صعلو کی است که پیشوای محدثان عصر خود بوده
ابو حفص عمر بن مسلم حداد یکی از دانشمندان و بزرگان نیشابور بوده
و سال ۲۶۰ واندی در گذشته .

رضی الدین نیشابوری امام علامه و پیشوای دانشمندان و استاد بشر است
مشار الیه اصلاً از مردم نیشابور بوده لیکن در بخارا میزیسته و از مرام امام
ابو حنیفه ترویج میکرده و چهار صد نفر فقیه بدرس او حضور پیدا کرده و مانند

سپاهسالارانست و اورا قهندزاست و ربض است و شهرستانست و بیشتر آب این شهرها از چشمه است
که اندر زمین بیاورده اند و از وی جامه های گوناگون خیزد و ابریشم و پنبه و اورا ناحیه است
جدا و آن سیزده روستاست و چهار خان .

مقدمه تاریخ نیشابور می نویسد بنای این شهر ظاهراً در زمان ساسانیان بدست شاه پور
اول یادوم شده و این شهر در سال ۳۳۰ میلادی پایتخت ناحیه ای ابر شهر بوده و یزدگرد
دوم این شهر را محل اقامت خود قرار داده و بوزجاین مهر کف یکی از سه آشکده معروف
ساسانیان باشد در نزدیکی این شهر قرار داشته . نیشابور در سال ۳۱ هجری بدست اعراب
افتاده و سال ۳۲ حکومت نواحی خراسان که از نیشابور تا مرو باشد بدست غیث بن حسان
که از معروفان آن زمان بوده اداره میشود ابو مسلم خراسانی سال ۱۳۱ هجری بر اثر نهضتی
که علیه بنی امیه کرد بحکومت نیشابور منصوب گردید و مسجدی در آنجا بنیان کرد که
مساحتش سی جریب بود و هزار ستون داشت و شصت هزار نفر در هنگام نماز در آنجا نماز میخواندند
در وسط آن یخدانی بوده که هر سال از برف مملو میشد و تابستان مردم از آن استفاده میکردند
و زیاد از حد خادم و فراش داشت و محلی از آنرا بشکل خانهای از ستونهای مرمر پایه گذاری
کرده و مزین بطلا ساخته و قبه ای از طلا که از ۲۰ هزار مثقال طلا تهیه شده بود بر روی آن
قرار دادند و منبری ساخته بود که در تمام خراسان بی نظیر بوده در سال ۲۰۵ هجری ظاهر بن
حسین از طرف مأمون حکومت نیشابور را بعهده داشت و عبدالله فرزند او نیز در نیشابور
بمقام حکومت رسید و در آنجا باغ شادیاخ را احداث کرد و نیشابور در عصر او اهمیت خاصی



پیدا کرد تا بجائی که طول و عرض آن یکفرسخ در یکفرسخ امتداد یافت و مسجد جمعه بنا نمود و عمر لیث بهرمت آن همت گماشت خواجه نظام الملک نیز در آنجا مدرسه نظامیه را بنیان کرد و علاوه بر آن مدارس دیگری در آنجا احداث گردید و سیزده کتابخانه داشت که مهمترین آنها پنجهزار مجلد کتاب داشته سال ۵۳۰ بر اثر زلزله خراب شد و سال ۵۳۸ آتش گرفت ۴۸ طعمه غارتگران ترکان غز شد و از ابتدا ۸۰۸ هجده مرتبه دستخوش زلزله قرار گرفته و چنگیزیها نیز آنجا را با خاک یکسان کردند و چهارصد مأمور چنگیزی در ویرانها باقی ماندند تا اگر آدمی پیدا شود او را از دم تیغ در گذارند همه مورخان و گویندگان نیشابور را بعظمت یاد کرده اند از جمله ابوالعباس زوزنی گوید

لیس فی الارض مثل نیشابور بلد طیب ورب غفور

انوری گوید :

چهارشهر است خراسان را بر چهارطرف
بلخ شهریست دراکنده به او ماش و رنه د
مصر جامع را چاره نبود از بد و نیک
مرو شهریست به ترتیب همه چیز در او
حبذا شهر نیشابور که در روی زمین
که وسطشان بمساحت کم صد درصد نیست
بهر هر بیخردی نیست که چندین رد نیست
معدن زرو گهر بی سرب و بی سد نیست
حد و هزلش به تساوی است و هری هم بدن نیست
گر بهشت است همانست و گرنه خود نیست

نیشابور در این روزگار بالغ بر ۲۲۶ هزار نفر جمعیت دارد و حدود ۶۴۰ قریه اش آباد و سیصد قریه و مزرعه اش بایر است و مسجد جامع فعلی آن سال ۸۹۹ هجری در عهد سلطان حسین بایقرا بنا شده و از ابنیه قدیمی و بناهای روحانی مرقد فضل بن شاذان است که در شش کیلومتری نیشابور واقع شده و مقبره شاهزاده حسین که می گویند فرزند حضرت سجاد است در گرد معدن قرار گرفته و قبر حکیم عمر خیام و شیخ عطار آنجاست از بناهای ارزنده و روحانی و جذاب مرقد مطهر حضرت امامزاده محمد محروقت است که از فرزندان زید ابن علی بن الحسین است بدین نسب محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین (ع) و از تاریخ قدیم نیشابور استفاده میشود حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در موقع تشریف فرمایی به نیشابور بروضه ی او تشریف برده و آن مکان را بقدم خود مشرف ساخته اند و در همین

عمیدی و فضلی دیگر مقام شاگردی او را دارا بوده اند (۱)
رضی الدین در فن تدریس و تربیت شاگردان رویه‌ی خاصی داشت که
دانشمندان دیگر از آن اطلاعی نداشتند و همچنین علم مناظره تا پیش از او
قانون معینی نداشت و تشکیلات منظمی را دارا نبود رضی الدین قانون معین
و ترتیب خاصی برای آن تشکیل داد.

ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری پیشوای مشایخ صوفیه و صاحب
رساله‌ی معروفه است.

قشیری که پس از این انشاء الله ب شرح حالش اشاره میشود در دانش و پرهیزکاری
یکتای عصر خود بوده.

ابومحمد عبد الله بن محمد المرتعش (۲) عارفی عظیم الشان و از اصحاب جنید

سفر کرده که حدیث سلسله الذهب ایراد فرمودند و مادر پیشوای هشتم شیعیان و هشتمین پیشوا
بدان حدیث و روضه متبر که حضرت معروق اشاره کرده ایم.

(۱) صفدی مینویسد رکن الدین ابو حامد محمد بن محمد سمرقندی معروف به عمیدی

از دانشمندان حنفی مذهب بود و در فن خلاف بویژه ایجست مهارت خاصی داشته و در این
باره به تصنیف پرداخته و از شاگردان رضی الدین نیشابوری بوده و یکی از چهار نفر رکن
الدین است که از شاگردان وی بوده اند گروهی از وی استفاده کرده‌اند و دانشمندی خلق
و متواضع بوده و با مردم به خوبی معاشرت می‌کرده برخی از آثار او عبارتند از ارشاد و الطریقه
والنفائس که مورد توجه اعلام بوده اند عمیدی شب چهارشنبه ۹ جمادی الآخره سال ۶۱۵
در بخارا وفات یافته.

(۲) قشیری در رساله صوفیه مینویسد ابو محمد مرتعش از مجله حیره با ملقا باد

نیشابور بوده و مصاحبت ابو حفص حداد و ابو عثمان رسیده و با جنید نیز ملاقات کرده مرتعش
عارفی عظیم الشان بوده و در مسجد شونیزیه اقامه جماعت میکرد و سال ۳۲۸ هجری در

بفداد وفات یافت

مرتعش میگفت ارادت آنستکه مرید نفس خود را از مرادات خود باریدارد و به انجام

اوامر خدا پردازد و به قضاء او راضی باشد با او گفتند فلان کس بر روی آب حرکت میکند

بغدادی بوده و سال ۳۲۰ (شریک) وفات یافته .

عمر خیام از حکماء نامی است و در انواع حکمت و پیرہ نوع ریاضی مہارت بسزائی داشته و در عصر ملکشاہ سلجوقی میزیستہ شرح حالش خواہد آمد انشاء اللہ .

فصل

در این فصل بہ احوال سایر از طبقات شیعد و سنی کہ نامشان حسین است می پردازیم .

(۷۰) ابومغیث حسین بن منصور زاہد معروف و صوفی مشہور است و اورا حلاج گویند و فیات مینویسد جدا و مجوسی بوده . مؤلف گوید اینکاش بہ دین جدش باقی میماند .

حلاج اصلاً از مردم بیضاء فارس بوده و اثری از سفیدی کہ پارسی بیاض باشد در صفحہ باطن و ظاہر او باقی نمانده بود .

حلاج در آغاز جوانی و دوره ی کامرانی بہ اہواز رفتہ و در آنجا مدتی بجلاسہ ی شیخ ابو محمد سہل بن عبداللہ شوشتری حضور می یافتہ پس از آن درس ہر چند سالگی بعراق رفتہ و با صوفیہ آن سرزمین آشنا شدہ و بمصاحبت جنید بغدادی و ابو الحسن نورانی و امثال ایشان مفتخر آمدہ سپس بہ شوشتر باز گشتہ و در آنجا

پاسخ داد بمقیدہ من کسی کہ در او را خداموفق بدارد تا بتواند بہوای نفس خود غالب آید بالاتر از کسی است کہ در ہوا ہر حرکت می کند -

جامی در نفحات مینویسد مرتعش از طبقہ ی چہارم است و از مشایخ یگانہ عراق بشمار می آید کہتہ اند عجائب بغداد سہ چیز است فریاد شبلی و نگنہ گوئی مرتعش و حکایات خلدی مرتعش بہ پیشنہاد ابو حفص مامور بسیر آفاق بود وی سفرہای خود را با پای برہنہ میرفت و در ہیچ شہری بیش از دو روز نمی ماند از او پرسیدند چہ کاری از ہمہ بہتر است پاسخ داد فضل خدا را بچشم دیدن و کہتہ اند بہترین روزہا بندگی صحیح و انجام سنت الہی است -

تاہل اختیار کردہ و پس از چندی با عده‌ای از اصحابش بہ بغداد رفتہ و از آنجا بمکہ معظمہ ہجرت کردہ در باز گشت بہ بغداد بمنظور دیدار جنید بمنزل اور رفتہ مسئلہ از جنید پرسید جنید پاسخ اورا ندادہ و اظهار داشتہ از این پرسش تو بوی ادعا بمشام میرسد حلاج مکدر شدہ بلافاصلہ بشوشتہ بازگشتہ این بار موقعیت خاصی نزد مردم شوشتہ بہم رسانیدہ بطوریکہ بر خود بیمناک گردیدہ ناچار مدت پنجسال از آنہا پنهان گردیدہ و در این مدت بشہرہای خراسان و ماوراءالنہر و سیستان و فارس مسافرت میکرده و در این شہرہا بہ ادعاہای خود میپرداختہ و کتبی کہ میخواستہ تالیف مینمودہ .

مردم این شہر ہا نامبردہ را ابو عبد اللہ زاہد میخواندند .

پس از پنجسال کہ وارد اہواز شد بر اثر آنکہ رازہای مردم را میگفت و از ضمیر آنان اطلاع میداد بہ حلاج اسرار شہرت یافت و کم کم بہ لقب حلاج موسوم شد پس از چندی از اہواز وارد بصرہ شد و از آنجا برای بار دوم بمکہ مکرمہ مشرف گردید و در خلال این سفر بہ دیار ہند و چین و بلاد ترک رسید و از شیخ ابو یعقوب نہر جوری ناراحتیہای بسیار دید .

بعد از این بہ بغداد رفت در این موقع جنید وفات یافتہ (۱) بود حلاج در این سفر در بغداد ماندگار شد و مدتی در بغداد زیست کرد تا حد اکثر فقہاء و قاضیان علیہ او برخاستہ و سرانجام کار او با نجار رسید کہ نوشتند و معروف است .

گویند علت اینکہ اورا حلاج نامیدند بدینمناسبت بود کہ روزی بر در دکان پنبہ زنی نشست و از او در خواست شغلی کرد پاسخ داد من پنبہ زن و حلاجی بیش نیستم حسین گفت اکنون بہ عقب حاجتی کہ داری روان شو تا من پنبہ ہارا بزخم حلاج در مراجعت تمام پنبہ ہارا شیدہ یافت بدینجہت اورا حلاج گفتند ابن خاکان گفتہ حلاج از مردم بیضاء شیراز است و در واسط و عراق نشو و نما کردہ است .

(۱) بطوریکہ پیش از این نوشتیم جنید سال ۲۹۷ ہجری وفات یافتہ -

مردمان در باره ای او باختلاف سخن گفته اند برخی او را بعظمت یاد کرده اند وعده ای او را تکفیر نموده اند و من خود در کتاب مشکوة الانوار ابو حامد غزالی فصل طولانی شرح حال او را دیده ام او در همان کتاب از الفاطمی که از او صادر شده از قبیل انا الحق ومافی الجبة الا لله پوزش خواسته و اظهار داشته این گونه عبارات از شدت محبت و فرط وجد و شور بوده و عبارات او مساوی با ایندو شعر است که :

انا من اهوی ومن اهوی انا
و اذا ابصرتنی ابصرتها
نحن روحان حللنا بدنا
و اذا ابصرتها ابصرتنا

من همان کسم که عشق او را در دل گرفته ام و ما بمنزله ی دو روحیم که در یک بدن حلول کرده ایم هر گاه مرا به بینی او را دیده ای و هر گاه او را به بینی مرا دیده ای و این دو شعر پارسی نیز با همین معنی موافقت دارد .

من با تو چنانم ای جوان ختمی
نی من منم و نی تو توئی نی تو منی
ککاندر غلطم که من توام یا تو منی
هم من منم و وهم تو توئی هم تو منی

و از اشعاریکه با اصطلاح و اشارات ایشان سازگار است شعر ذیل حلاج است .

ألقاه فی الیم مکتوفا وقال له
ایاک ایاک ان تبتل بالماء

او را دست بسته در دریا انداخته و باو گفته زنهار زنهار خود را تر نکنی
و این شعر با اینقول سازگار است :

در کف دریای عمان تخته بندم کرده
از گفتار اوست :
باز میگوئی که دامن تر مکن هشیار باش

ارسلت تسأل عنی کیف کنت وما
لاکنت ان کنت ادری کیف کنت ولا
لأقیت بعدک من هم و من حزن
لاکنت ان کنت ادری کیف لم اکن

فرستاده‌ی تو آمد و از من پرسید چگونه‌ای پاسخ دادم از آن پس که ترا دیده‌ام هیچگونه اندوهی ندارم نبودم تا بدانم چگونه بوده‌ام و نه بودم تا بدانم چگونه بودم گویند برخی نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم سمنون بن حمزه (۱) که از بزرگان اصحاب سری و ابو احمد قلاسی (۲) و محمد بن علی قصاب (۳) بود نوشته و از وی درخواست کردند تا احوال حلاج را برای او بنویسد نامبرده در پاسخ وی دو شعر ارسال الخ را برای او فرستاد و باین وسیله فهمانید حال حلاج از این دو شعر پیداست.

(۱) قشیری می‌نویسد ابوالحسن یا ابوالقاسم سمنون عارفی خلیق و کبیر ایشان بود و حد اکثر سخنان او در محبت بود و بطوریکه گفته‌اند پیش از جنید وفات یافته ابو احمد منازلی گفته با اتفاق سمنون در بغداد بودیم بمردی رسیدیم که چهل هزار درهم به بینوایان بغداد اعطا کرد سمنون بمن گفت از اتفاق این مرد اطلاع یافتی اینک شایسته است در محلی رفته و برابر هر دره‌می که او به بینوایان داده بکر کمت نماز گذاریم شاید ثواب احسان که او کرده بما بدهند سپس بمدائن رفته و چهل هزار رکعت نماز گذاریم.

(۲) جامی می‌نویسد ابو احمد مصعب بن احمد بغدادی قلاسی از قدمای مشایخ است اصلاً از مردم مرو بوده و از اقران رویم و جنید بشمار می‌آید سال ۲۹۰ از حج بیت الله بازگشت و پس از اندکی وفات یافت قلاسی در هنگامیکه در بستر احتضار بود عرضه داشت پروردگارا اگر در پیش تو منزلتی میداشتم میخواست مرگ من در میان راه اتفاق افتد تصادفاً ویرادر تخت روانی سوار کرده تا از منزلی بمنزلی دیگر برند در راه درگذشت و چنانچه خواسته بود بوقوع پیوست.

(۳) ایضاً می‌نویسد شیخ محمد قصاب اصلاً از مردم دامغان و از شاگردان ابوالعباس قصاب آملی است محمد بمجلس وعظ حضور می‌یافت و مردم را موعظه میکرد و شهرتی یافته بود ابوالعباس ویرا باز داشته محمد در عرفان بمقامی رسیده بود که دامغان بمنزله مرداری بود و او روح آن، خواجه عبدالله محمد را از ابوالحسن خرقانی بالاتر میدانست محمد میگفت معامله صوفیان با ذات خداست نه با صفات او.

ابن خلکان در پایان اظہار میدارد مطالبی کہ در بارہی حلاج باید گفتہ شود بسیار است و نام و نشان او در کمال شہرتست .
جدوی مجوسی بودہ و خود از اصحاب جنید و معاریفی کہ در طبقہ وی بودہ میباشد و حد اکثر دانشمندان عصرش بہ کشتن وی و اباحتی خون او فتوا دادند گویند ہر گاہ احوال حجاج (حلاج ظ) را از ابوالعباس بن سربج (۱) میپرسیدند میگفت حجاج (حلاج ظ) آدمی است کہ از احوال او کاملاً اطلاعی نداریم و اینک نمیدانم در بارہی او چہ بگویم !

مؤلف گوید در بارہی لغزشها و شطحیات حلاج دانشمندان اظہاراتی کردہ و بوسائلی رو پوش روی کار او گذاردہ و بگفتار او جامدی درستی پوشانیدہ اند از جملہ خواجہ نصیر الدین طوسی قدس سرہ در پوشش از شطحیات حلاج اظہار میدارد مقصود حلاج از انا الحق نہ آن باشد کہ مدعی الوہیت است بلکہ او میخواہد با این جملہ رفع انیت کند نہ رفع اثنیت تا خدا را در خود حلول دادہ باشد چنانچہ شاعری گفتہ (۲) .

بینی و بینک انی بزاحمتی فا رفع بفضلك انی من البین

انیت من موجبات مزاحمت مرا ایجاد کردہ از تو آرزو مندم تا بہ فضل خودت انیت را از میان برداری .

از جملہ شیخ بہائی قدس سرہ گفتار او را حمل بر مجاز کردہ و این شعر را از گفتہی شاعری شاہد آوردہ (۳)

(۱) ابوالعباس احمد بن سربج پیش از این از وی نام بردیم جامی مینویسد نام بردہ را شافعی کهن میخواندند و فقیہ بغداد وی با جنید صاحبت کردہ و اظہار داشتہ آنچه یافتیم از برکت مجالست جنید بودہ و بفتوای قتل حلاج راضی نشد، و سال ۳۰۵ وفات یافت و در شیراز بنشر مقامات صوفیہ میپرداخت .

(۲) برخی این شعر را از سرودہ های خود حسین بن منصور میدانند .

(۳) شعر از شیخ محمد و شبستر است .

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی

در مجالس المؤمنین مینویسد منصور حلاج شیعه دوازده امامی بوده و مردم را بیاری اهل بیت میخوانده و بآنان مرده میداده فرج اهل بیت نزدیک است و بزودی صاحب الزمان از سرزمین طالقان ظهور میکند و مردم را با این سخنان از عباسیها منحرف میساخت و امثال این سخنان ایجاب کرد مشارالیه را آدمی زندق و بی دین معرفی کنند و موجبات کشتن او را فراهم آورند .

بعضی دیگر اظهار نظر کرده حلاج هیچگونه نقیصی در وجود و گفتارش نداشت جز اینکه بی صبری کرده و زود تر از موقع معین اسرار و حقایقی که بر او کشف شده بود آشکار ساخت و افشا نمود (۱).

و در اصحاب ائمه ی طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین، جابر بن یزید جعفی نظیر او بود (۲).

(۱) حافظ گوید :

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا میکرد

عرفا گویند: افشاء سرالر بویبة کفر

(۲) نجاشی مینویسد ابو عبدالله یا ابو محمد جعفی از خاندان کهن عربی است حضور حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق (ع) را ادراک نموده و سال ۱۲۸ هجری روزگار حضرت صادق (ع) در گذشته گروهی از راویان ضعیف از قبیل عمرو بن شمر از وی روایت میکرده اند و خود او آدم همه جائی بود و پابند بمقامی نبود و شیخ ما ابو عبدالله نعمان مفید اشعار بسیاری از وی نقل کرده که حاکی از بی بندوباری اوست و در امور حلال و حرام چیزی از او نقل نشده کتب چندی از جمله تفسیر از آثار اوست و همچنین کتب النوادر و الفضائل و الجمل الصغیر و النهر و ان مقتل امیر المؤمنین مقتل الحسین رساله ای جعفر الی اهل البصرة و امثال اینها از نوشته های اوست

شیخ محمد طه در اتقان المقال مینویسد اشعاری را که شیخ مفید بوی نسبت داده دلیل بر اختلاط و بی بندوباری جابر نیست زیرا معلوم نیست اشعار مزبور از جابر جعفی باشد

یا جابر نام دیگری

شیخ در رجال او را ذیل اصحاب حضرت باقر و صادق نام برده و از یحیی بن معین نقل کرده سال ۱۳۲ وفات یافته . علامه حلی در بخش اول خلاصه مینویسد اخباری در مدح و ذم جابر جعفی رسیده که سند هر دو دسته ضعیف است و سید علی عقیقی بسند خود از حضرت صادق (ع) نقل کرده آن حضرت ویرا مورد ترحم قرار داد و بصدق او اعتراف فرمود و منیره این سعید را که آدم دروغگوئی بوده لعنت کرد از ابن غضائری نقل کرده جابر خود آدم نقه ای بود لیکن حد اکثر ضعفا از او نقل روایت می کرده اند و من ناچار روایاتی را که این عده ضعیف از وی نقل کرده اند نمی پذیرم مگر شاهی بر صحت آنها باشد علامه در پایان اظهار نظر ابن غضائری را پسندیده و اظهار داشته اقوی اینست که در احادیث این عده ضعیف باید توقف کرد .

کشی احادیث مختلفی در باره ی او نقل کرده ذیلا بهر اندازه ممکن باشد اشاره می کنیم از زراعه نقل کرده در باره احادیث جابر از حضرت صادق پرسش کردم فرمود نام برده را بیش از یک مرتبه حضور پدرم ندیدم و هیچگاه بحضور ما نرسیده از عبدالرحمن بن ابی العلاء نقل کرده در روز قتل ولید وارد مسجد شدم در اجتماع مردم شرکت کرده همان روز جابر را با عمامه ی خز سرخ رنگی دیده میگفت و حدیثی وصی الاوصیاء و وارث علم الانبیا محمد بن علی علیهما السلام، و مردم از شنیدن این سخن ویرا نسبت بدیوانگی دادند مفضل بن عمر گوید از حضرت صادق (ع) راجع به تفسیر جابر پرسش کردم فرمود تفسیر مزبور را برای افراد نادان روایت مکن زیرا ممکن است احادیث آنرا در میان خود انتشار دهند زیرا ما خانواده امام پنهانی داریم که هر گاه اراده خدا تعلق بگیرد ظاهر گردد و قیام کند . معلوم میشود احادیثی در ظهور امام و افشاء مراتب سری داشته ، از جابر نقل کرده در روزگار جوانی حضور حضرت صادق (ع) در مدینه رسیدم فرمود اهل کجائی؟ عرض کردم اهل کوفه فرمود از کدام تیره ای؟ عرض کردم از مردم جعف . فرموده برای چه بمدینه آمده ؟ عرض کردم برای تحصیل علم فرمود از چه شخصی علم فراگیری؟ عرض کردم از شما

وبالآخره اطلاعاتیکه حلاج از مراتب سرّی داشت موجب حسادت را در مردم ایجاد کرد و از وی بیمناک شدند و سرانجام او را به آنجا رسانیدند که انتظار نمیرفت.

مؤلف گوید: کایه‌ی این اظهار نظرها و پوزشها بیرون از دقت نبوده و ما نمیتوانیم بامثال این اظهار نظرها توجه کنیم و دست از ظواهریکه جمیع ادیان ملل بدانها متوجه‌اند برداریم.

چنانکه گفته شده نخستین مراتب الحاد و بی بند و باری گشایش در تأویلات! زیرا در صورتیکه در تأویل تا این سرحد انفتاح پیدا کند دیگر متشرعان نمیتوانند مردم کافر را تکفیر نمایند و چون تکفیر آنان بی صدا خواهد بود و راهی برای ایراد بگفتار کفر آمیز آنان نخواهند داشت زیرا کافران در صورتیکه مورد ایراد قرار گیرند خواهند گفت از این جملاتی که بافته‌ایم کلماتی حذف شده و بالاخره به حذف و اضرار توسل پیدا خواهند کرد و مطلب ناشایست خود را بکرسی شایستگی خواهند نشاند و تا آن اندازه که ما از رویه مسلمانان و ملامت‌های دیگر اطلاع داریم اینگونه تأویلات ناپسند را برخلاف واقع میدانند.

در حدیثی وارد شده ما در میان هر دسته‌ایکه بوجود می‌آید اشخاص پاک دامنی داریم که تحریف غالیان و رویه باطل‌گویان و تأویل جاهلان را ریش‌کن

فرمود بنابر این هر کسی از تو پرسیدی از مردم کجائی بگو از مدینه، جابر گفت نخست بپرسم آیا چنین پاسخی دروغ نیست فرمود خیر هر کس در هر شهری ساکن گردد از مردم آن شهر است آنگاه کتابی بمن عنایت کرده فرمود هر گاه این کتاب را در روزگار بنی‌امیه و تا پیش از انقراض آنان حدیث کنی لعنت من و پدرانم بر تو باد و هر گاه پس از انقراض آنان روایت نکنی لعنت من و پدرانم بر تو باد و کتاب دیگری داد فرمود این کتاب را اگر برای همیشه نقل کنی لعنت من و پدرانم بر تو باد جابر می‌گفته پنج‌هزار حدیث بخاطر دارم که کسی از من نشنیده و هم گفته حضرت باقر هفتاد هزار حدیث برای من نقل کرده که آنها را برای کسی نقل نکرده و نقل نخواهم کرد.

میسازند .

آری حقیقتی را که صادق مصدق بیان فرموده کاملاً وقوع خارجی پیدا کرده زیرا ما بالعیان می بینیم از آغازیکه حجت زمان و صاحب اختیار دوران دیدگان ما را از جمال با کمال خود محروم فرموده تا بحال پیوسته این شریعت مطهره دستخوش ناتوانی و خواری قرار گرفته و فقهاء بزرگوار این ملت غراء رحلت کرده اند و مؤمنان بدان همواره در شدت و تنگدستی بوده و دسته جات شیطنانی از هر طرف آن بیچارگان را اسیر خواسته های نفسانی خود قرار داده اند .

رسول خدا ﷺ فرمود وجود یک کافر فقیه در نظر شیطان مهمتر و گرانبارتر از هزار پارساست .

و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت شده فرمود شیطان با اندازه ای که از مرگ فقیهی خرسند میشود از مرگ هیچ فردی از افراد مؤمن شادمان نمیگردد !

در چنین موقع خطرناکست که مخالفان مذهب و آنها که در صد بدست آوردن فرصت مناسبی هستند بلباسهای بابی و مغیری و خطابی و اخباری و تصوفی و کشفی و تصرف در امور نهانی سر بادعا بر میدارند و مردم را از جمله حقیقت منحرف میسازند ! و این عده مدعیان آنها هستند که از مراتب علمی بی اطلاعند و بدستور مجتهدان توجهی ندارند و از قوانین فقه آگهی ندارند و حقیقت را آنچه چنان که باید در نیافته اند و از وصول به دقایق کمالی عاجز و در مانده اند و ما از تتبع آثار ایشان آنچه را ایراد کردیم کاملاً بدست آورده ایم و بالاخره ادعای نابجائی علیه آنان نبوده .

بدیهی است هر گاه دایره بدعتگذاری نامبرده وسعت پیدا کرد و آتش فتنه و فسادشان شعله ورتر شود و آثار شیعه و حقایق شریعه بخطر دچار گردد خدای متعال یکی از مجتهدان شیعه را که مجدد عصر و مروج دهر است بر کمارد تاشیاطین

بدعتگذاران را با شهاب ثاقب اندیشد و قدم مؤثر خود ریشه کن سازد و دستهای دراز آنها را با تیغ برای خود از بند جدا کند و بیچارگان گرفتار را از شست دام آنها رهائی بخشد و این دین قویم را بهترین وجهی کمک فرماید و ارکان آنرا که بظاهر متزلزل گردیده پایدار بدارد و نیکبختی دنیا و آخرت را از این راه کسب نماید و نام ارجمند خود را در دیوان امناء الهی ثبت و ضبط نماید و حقیقت «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل» را در باره‌ی خود بثبوت رساند و بکوری چشم مخالفان با صدای بلند فریاد زند «جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا» مؤلف گوید: با تجسسی که در احوال حسین حلاج با انجام آوردم و خواستم پایه و مایه و موقعیت او را بدست آورم متأسفانه بحقیقتی نرسیده جز این که فهمیدم او بطور کلی از راه عرفانیکه عرفاء موحّد قدم گذارده دور است و بیشتر بجانبی متوجه است که ملحدان و کوردلان که شرایع اسلام را نپذیرفته و از معرفت حلال و حرام بوئی نبرده‌اند رفته و از همین راه دام گسترده و با فنون دام‌داری بیچارگان را که از همه جا بیخبر بوده‌اند بدام انداخته و از هیچگونه خودسازی و تذویر دریغ نداشته و مصداق گفته این شاعر بوده:

تصوّف فازدهی بالصوف جهلاً
و بعض الناس یلبسه مجاندا
ولم یرد الاله به و لکن
اراد به الطریق الی الخیاند

اظهار تصوف کرد و پشمینه پوشی را از روی نادانی شعار خود ساخت و مانند برخی از افراد که آنرا با نداشتن هیچگونه شایستگی میپوشند بر اقدام خیره‌آزاست.

آری او از پوشیدن این لباس خدا را در نظر نداشت بلکه میخواست از این طریق مقدمات خیانتگری را برای خود بوجود آورد.

من بر اثر تحقیقات بسیار باین نتیجه رسیدم که حسین منصور سومی یا چهارمی یا پنجمین نفر متصوفی است که خود را بزبور صوفیه آراسته‌اند و بدبختی دنیا و آخرت را برای خود خریده‌اند. اولین آنها حسن بصری است که شرح

حال او پیش از این گذشت و گفتار ابن شاذان را در حق او نکاشتیم و گفتیم حسن بصری از کسانی بود که نانرا بنرخ روز میخورد و خود ساخته برای هر کسونه ریاستی بود .

دیگری سفیان ثوری است که از بزرگان ناصبیها و ریاکاران عصر خود بود سومی شیخ عبدالقادر گیلانی است که بجز از مطالب مزخرف و جنون آور. اثر دیگری از او باقی نیست چهارمی محیی الدین محمد بن عربی اشیلی اندلسی است که حقیقتاً بمحودین پرداخته و از طریقہ ملت اسلام انحراف جسته و خود را برتر از خاتم انبیا دانسته و ولایت را بخود ختم نموده و خود را مرکز دائره ولایت دانسته بهمین مناسبت مدعی است که اولیا از انبیا بالاترند و معتقد است که معارف واحکام را از راه وحی از خدای منان استفاده کرده .

عمر و موضع التصنع منهم فمکان الصلاح فیه خراب

آنجا را که شایسته است اصلاح کنند ویران ساخته اند آنجا که مکان خود سازی آنهاست آبادان گردیده .

و شیخ ابوالقاسم قشیری در رساله ای که برای صوفیه تدوین کرده و باب بخصوصی در آغاز آن بمنظور شرح احوال آنها تشکیل داده از نامبردگان و حلاج اسم نبرده زیرا نامبرده میخواستند در این مقدمه باحوال متشرعان از عرفا اشاره نماید و از قواعد شایسته و اصطلاحات مناسب آنان توضیحی داده باشد چنانچه خود میگوید: محققان از طائفه صوفیه حد اکثرشان منقرض شده اند و در این روزگار بغیر از اثری از آنان برقرار نیست .

اما الخيام فانها كخيامهم و أرى نساء الحى غير نساها

خرگاه همان خرگاه است لیکن زنان قبيله زنان سابقین نیستند یعنی آن مادران نیستند تا چنان فرزندانى بزنند .

آیا فترتی در طریقت ایجاد شد؟! نه چنین است بلکه حقیقت آن زیر و رو

گردید پیرانی که مردم از آنها پیروی میکردند وفات یافتند و از جوانانیکه بسیرت ایشان گرایند جزمعدودی باقی نیست پرهیزگاری از میان رفت و بساط آن درهم نوردیده شد دست طمعکاری از آستین بیرون آمد و پایه های آن که بدست بیگانگان برقرار گردیده بود استوار شد احترام شریعت از دلها خارج گردید و مردم بی توجهی بدین را از محکمترین وسائل خود قرار دادند حلال و حرام را از یکدیگر امتیاز نمیدهند و حشمت دین را زیر پا گذارند و بانجام عبادات استخفاف نمودند و به نماز و روزه با چشم حقارت نگریستند و در میدان غفلت درآمدند و از امور شهوتناک پیروی کردند و از مجرمات شرعی پرهیز نکردند و بدانچه از بازار و زنان و اطرافیان حا کمان وقت بدست می آوردند توجه کاملی نداشتند ایکاش بدین مقدار از کارهای ناپسند اکتفا میکردند بلکه خود را بالاتر از آن دانسته و ادعا کردند بعالیترین مراتب حقایق و احوال رسیده و از قید رقیت بیرون آمده و بلباس حقیقت و وصال آراسته گردیده اند و احکام حقیقت بدست آنان جاری شده و محو تجلیات خدا گردیده و هر کاری بکنند خدا بدیشان ایراد ننماید و اعتراض نکنند و اسرار الهیت برای آنها آشکار گردیده و بکلی از خود خارج گردیده و احکام بشریت از آنها منسلخ شده و پس از فنا با انوار صمدیت باقی مانده اند و بمقامی نائل گردیده که دیگران از زبان آنها سخن میگویند و در کلید تصرفات به نیابت آنها کار میکنند تا آنجا که گوید :

و اینک که کار بدینجا کشیده و روزگار سخت شده و خدا کثر مردم بعبادات ناشایست خود پابند و مغرورند از در دوستی و مهربانی با آنها در آمده و برای آنکه خیال نکنند وضع عرفان و طریقت بدین پایه برقرار بوده و سالکان آن نیز از حقیقت مایه نداشته اند این رساله را محض توجه شما انگاشته و آداب و اخلاق و راه معامله و عقاید عارفان راستین را شرح داده و طریق وجد و ترقی آغاز و انجام آنها را متعرض شده تا آنها که سالک این طریق اند با نیروی هر چه تمامتر بکار خود پردازند و من هم بخواست خدا از فضل او بهره مند

کردم .

پس از این بتحقیق مطالب پرداخته و کلمات بزرگان این طائفه را ایراد کرده و گفته از ابو حاتم صوفی شنیدم میگفت: از ابو نصر طوسی شنیدم میگفت: از رویم (۱) پرسیدند نخستین فرمان واجبی را که خدای متعال بر بندگان خود واجب کرد چه بود ؟

پاسخ داد خدا شناسی زیرا او فرموده «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» ابن عباس ليعبدون را بمعنی ليعرفون گرفته پس علت اصلی از آفرینش معرفت است .

جنید گفته نخستین گره حکمت که باید بدست آدمی گشاده شود آن است که مصنوع صانع خود را بشناسد و محدث از چگونگی حدوث خود باخبر شود پس خالق را از مخلوق و قدیم را از محدث امتیاز دهد تا در نتیجه در برابر فرمان او سر اطاعت فرود آورد و بوجوب فرمانبرداری از او اعتراف نماید زیرا کسیکه صاحب اختیار خود را شناسد اعتراف به عظمت او نماید و اورا شایسته بندگی نداند .

باز گوید : از ابو حاتم سیستانی شنیدم میگفت : از ابو نصر سر آج طوسی شنیدم از یوسف بن حسین حکایت میکرد مردی در برابر ذوالنون مصری ایستاد و گفت :

(۱) قشیری فوق الذکر مینویسد ابو محمد رویم بن احمد بغدادی از بزرگان مشایخ است سال ۳۰۳ هجری وفات یافته عارفی قاری و فقیه بود از ابو عبدالله خفیف نقل کرده از رویم درخواست کردم تا مرا پندی دهد پاسخ داد راه عرفان و طریقت بسته بدادن روح است اگر میتوانی قدم در این راه بگذار و الا خودت را به ترهات و خود سازی های صوفیه سرگرم مکن و هم او گفته نشستن با هر طائفه ای آسانتر از نشستن با صوفیه است زیرا مردم بظاهر کار میکنند و آنان به باطن پس هر کس قدم جای قدم آنها بگذارد و برخلاف خواسته حقیقت تصوف کار کند نور ایمان از دل او خارج شود .

حقیقت توحید را برای من بیان کن ؟ پاسخ داد حقیقت توحید آنستکه قدرت خدا را در همه چیز مشاهده نماید و همه چیز را از آثار فعل او بداند و او را علت وجودی اشیا بداند و خود او را معلول دیگری نداند و در آسمان و زمین مدبر دیگری بغیر از خدا نشناسد و خدا را بر خلاف کلیه تصورهای خود یقین کند .

قشیری گفته خبر داد ما را محمد بن حسین گفت از منصور بن عبدالله شنیدم میگفت جعفر بن محمد اظهار میداشت جنید میگفته بهترین مجالسها و برترین نشستن گاهها مجلسی است که آدمی در آن با اندیشه‌ی در توحید بنشیند و در این میدان با اسلحه‌ی کامل در آید .

قشیری در آغاز شرح حال مشایخ مینویسد: افاضل مسلمانان پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بهیچ عنوانی جز عنوان صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله شهرتی نداشتند زیرا فضیلتی برتر از مقام صحابی بودن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود نداشت و آنان را بدین مناسبت صحابه (۱) مینامند در عصر دوم کسانی که بمصاحبت صحابه رسیدند آنها را تابعین خواندند و این نام را شریفترین نامی یافتند و به آیندگان پس از تابعین اتباع التابعین گفتند پس از این اختلافاتی در مردم ایجاد شد و مراتب متعددی در میان آنان بوجود آمد گروهی از نامبردگان که از خواص مسلمانان بشمار می آمدند و با شدت هر چه تمامتر بامور دین میپرداختند آنها را زهاد و عباد گفتند ، در همین اوقات بدعت‌هایی آشکار شد و فرقه‌های مختلفی دست به ادعاهائی زده و هر دسته‌ای برای

(۱) مجمع‌البحرین مینویسد جمهور محدثان معتقد اند صحابی عبارت از کسی است که رسول خدا (ص) را دیده باشد یا از آنحضرت روایت کرده و یا رسول خدا (ص) او را دیده باشد والد شیخ بهائی در درایه مینویسد اصحاب رسول خدا پس از رحلت آنجناب صد و چهارده هزار نفر بودند و آخرین آنها ابوالطفیل بوده که سال صدم هجرت بدست‌انسان ابن‌مالک کشته شد اهل سنت همه صحابه پیغمبر را عادل میدانند با اینکه در میان ایشان افرادی شکاک و منافق و شرا بخوار و فاسق و آدم کس بوده‌اند بالاتر از این همه آنها را مجتهدان قلمداد میکنند .

خود زهادی معرفی میکردند در میان مدعیان افراد بخصوصی پیدا شدند که از شریعت اسلام کمال پیروی را داشتند و کارهای خود را برای خدا انجام میدادند و دلهاشان را از واردات غفلت آمیز محافظت میکردند اینان بنام تصوف نامبرده شدند و این شهرت که ویژه بزرگان آنان بود پیش از دوست هجرت اختصاص با آنها یافت!

پس از این قشیری بترجمه احوال بزرگان صوفیه پرداخته و گفتار آنها و بخشی از گذارش احوال آنها را ایراد نموده (۱)

از آن جمله ذیل ترجمه سری بن مغلس سقطی دانی جنید و استاد او می نویسد از شیخ ابو عبدالرحمن سلمی شنیدم میگفت از ابوبکر رازی شنیدم میگفت از ابو عمر و انماطی شنیدم میگفت از جنید شنیدم میگفت کسی را عابد تر از سری ندیدم زیرا هشتاد و نه سال از عمر او گذشته بود در این مدت پهلو بیستر راحتی نگذارد مگر در هنگام احتضارش.

و از سری حکایت کرده او گفته بود تصوف نام برای سه معنی است هر کسی دارای این معانی سه گانه بوده از حقیقت تصوف برخوردار شده: ۱- نور معرفتی که در دلش درخشیده نور پیر هیز کاریش را خاموش نسازد. ۲- سخن باطنی را آنچه زبان نیاورد که با ظاهر کتاب موافقت نداشته باشد. ۳- کرامات او پردهی محارم را پاره نسازد!

و بسنده های خود از سلطان بایزید بسطامی نقل کرده او گفت هر گاه مردی را به بینید از مراتب کمالی و کرامات بجائی رسیده که چهارزانو در هوا می نشیند بوی فریفته نشوید و او را به پیشوائی خود انتخاب نکنید مگر آن گاه که او را در امر ونهی الهی و حفظ حدود و آداب شریعت آزمایش کنید!

(۱) قشیری در این رساله بنام هشتاد و دو نفر از مشایخ صوفیه اشاره کرده و بزرگان

این طائفه را از ابراهیم ادهم آغاز کرده و به ابو عبدالله احمد رودباری پایان داده پس از آن بمطالب و ابواب دیگر اصول تصوف پرداخته است.

در ترجمه ابوسلیمان عبدالرحمن بن عطیه دارانی (۱) به اسناد خود از جنید نقل کرده بوسلیمان گفته گاهی اوقات از اسرار و مکاشفات صوفیه مطالبی برای من بوجود می آید چند روز درباره‌ی آنها اندیشه میکنم و تا صحت آنها را از دوشاهد عادل که کتاب و سنت است بدست نیآورم نمیپذیرم.

در ترجمه یحیی بن معاذ مینویسد: نامبرده یکتای روزگار خود بود و میگفت چگونه آدمی ادعای پارسائی و زهد میکند با آنکه از پرهیزکاری نشانی ندارد آنگاه افزود از آنچه مربوط بتو نیست پرهیزکاری کن سپس از از آنچه متعلق بتست پارسا باش (۲)

در ترجمه ابو حفص حداد مینویسد (۳) وی گفته کسیکه همه وقت کارها

(۱) قشیری گوید داران یکی از شهرهای شام است و خود بوسلیمان سال ۲۱۵ هجری

وفات یافته.

(۲) ابو زکریا یحیی بن معاذ رازی واعظ: قشیری مینویسد نامبرده مردم را هر جا میخواند و سخن از معرفت میگفت به بلخرفت و در آنجا مدتی زیست کرد پس از آن به نیشابور بازگشت و همانجا سال ۲۵۸ هجری وفات یافت.

عطار در تذکره مینویسد مشایخ گفته اند خداوند دو یحیی داشت یکی در انبیا و یکی در اولیا آن یک طریق خوف را چنان سلوک کرد که همه صدیقان بخوف او از فلاح خود نا امید گشتند و یحیی معاذ راه رجا را چنان رفت که دست همه مدعیان رجا را در خاک مالید. یحیی میگفت فوت از موت سخت تر است زیرا فوت انقطاع از حق است و موت انقطاع از خلق.

(۳) ابو حفص عمر بن مسلمه حداد از دهکده کرد آباد نیشابور بوده یکی از بزرگان و پیغموایان طریقت است سال ۲۶۰ و اندی در گذشته او میگفته هر گاه مریدی را دیدی که دوستار سماع است بدانکه اثری از تنبلی در او باقی است او میگفت گناه مرید کفر است همچنانکه تب مرید مرگ است او میگفت هر گاه کسی ظاهرش به آداب پسندیده آراسته باشد باطنش نیز به آداب حسنة آراسته است.

و حالات خود را با کتاب و سنت و سنجد و خاطر خود را متهم و مقصر نداند او در ردیف مردان قرار نگیرد و نامش در دیوان آنان ثبت نگردد .
در ترجمه ابوالحسین احمد بن محمد نوری (۱) که از اقران جنید بوده مینویسد وی گفته تصوف آنستکه از حظوظ نفسانی باختیار خود دست بردارد .
و هم گفته گرانبهارترین چیزها در روزگار ما دو چیز است عالمی که بعلمش عمل کند و عارفی که از حقیقت سخن بگوید .

او گفته مراقع پرده‌ی گوهر بودند و امروز مزبله مردارند !
ابو احمد مغازلی گفته : هیچیک از مردان طریقت را عابدتر از ابوالحسین نوری ندیدم کسی پرسید از جنید هم عابد تر بود ؟ گفت : آری .
در ترجمه ابوعبدالله محمد بن فضل بلخی (۲) مینویسد : او گفته حقیقت دین اسلام بر اثر چهار دسته از مردم آشکار نگردد آنها که بعلم خود عمل نکنند آنها که به آنچه نمیدانند عمل کنند آنها که آنچه نمیدانند فرا نگیرند آنها که مردم را از آموزش ممانعت نمایند !

(۱) ابوالحسین احمد نوری اصلاً از مردم بفسوری بوده در بغداد متولد شده و همانجا نشو و نما کرده و بمصاحبت سری و ابن ابی الحواری پرداخته مردی باشخصیت بوده و سال ۲۹۵ هجری وفات یافته .

(۲) قشیری مینویسد ابو عبدالله محمد اصلاً از مردم بلخ بود از آنجا بمرقند رفت و همانجا زیست کرد تا سال ۳۱۹ هجری وفات یافت ابوعبدالله بصحبت احمد بن خضرویه رسیده و ابو عثمان حیری علاقه‌ی خاصی با او داشت نامبرده نامه ای بوی نوشت و از وی نشان شقاوت را خواست ابوعبدالله در پاسخ نوشت : نشان شقاوت سه چیز است : ۱ - از نعمت علم بر خوردار میشود و از عمل بدان محروم میگردد ۲ - عمل میکند لیکن اخلاصی در آن ندارد . ۳ - از مصاحبت نیکوکاران بهره‌مند میگردد لیکن با ایشان احترامی نمیکند ابوعثمان میگفته بو عبدالله دلال مردان حق بوده .

در ترجمه یوسف بن حسین (۱) که در روزگار خود بزرگ ری و جبل بوده مینویسد: او گوید آفتهای تصوف در این چند چیز است همنشینی با جوانان معاشرت کردن با بیگانگان، و همراهی کردن با زنان.

در ترجمه ابو محمد احمد بن محمد جریری (۲) که از بزرگان اصحاب جنید است مینویسد: بهره مندی از اصول بر اثر بکار بردن فروع است و تصحیح فروع بسته‌ی به عرضه داشتن به اصولست بدیهی است در صورتی از حقایق اصول برخوردار خواهند شد که وسائط و فروع را که خدا بزرگ داشته احترام نمایند.

در ترجمه ابراهیم خواص (۳) مینویسد: او گفته داروی دل ناتوان پنح

(۱) نامبرده مینویسد حسین بن یوسف عالمی ادیب بود و بطور کلی از خودسازی احتراز میکرد و بمصاحبت ذوالنون و ابوتراب نخشبی رسیده و همراه با ابو سعید خراز بوده سال ۳۰۴ هجری وفات یافته او میگفته حاضر خدا را با همه گناهای که مرتکب میشوم ملاقات نمایم و حاضر نیستم به اندازه ذره‌ای تصنع و خود سازی داشته باشم به جنید نوشته بود خدا مزه نفس اماره را بتو نچشانند زیرا اگر مزه آن چشیدی برای همیشه از رسیدن به نیکی و امانده ای .

(۲) جریری بضم جیم منسوب به جریر بن عباد است که از مردم بنی بکر بوده قشیری مینویسد جریری از بزرگان اصحاب جنید بوده و بمصاحبت سهل بن عبدالله رسیده و پس از جنید بجاننشینی وی برقرار بوده از علوم صوفیه کمال اطلاع را داشته سال ۳۱۱ هجری دروبای عام درگذشت او میگفت کسیکه اسیر نفس شود محصور دست شهوات گردد و بن دندان هوا مجبوس شود و خدای تعالی لذت ذکر خود را بر او حرام کند و از فوائد و مغزیات بی بهره ماند .

(۳) ابو اسحاق ابراهیم بن احمد خواص از اقران جنید و ابوالحسین نوری بوده و در توکل و ریاضیات مقامی عالی را دارا بوده ابراهیم بشکم روی و اسهال ممتدی دچار بوده و هر گاه قضا حاجت میکرد وضو میگرفت و دو رکعت نماز میخواند سال ۳۹۱ در جامع ری در هنگامیکه برای شستشوی بدن وارد حوض شده بود وفات یافت او میگفت علم با روایت

چیز است : ۱- قرآن را با دقت کامل بخوانند ۲- شکم را از سیرائی بازدارند ۳- شب را به بیداری به صبح رسانند ۴- در هنگام سحر به زاری بپردازند ۵- بانیکوکاران به نشینند !

در ترجمه ابو حمزه بغدادی (۱) مینویسد : او گفته کسیکه از راه حق با خبر شود سلوك آن راه بروی آسان شود بدیهی است طریق الی الله جز با متابعت رسول خدا ﷺ در دست نیاید تا از وی در گفتار و کردار و رفتار پیروی نماید.

در ترجمه ابو محمد عبد بن منازل (۲) که شیخ ملامتیه و یگانه‌ی وقتش بوده مینویسد : او گفته هر کسی واجبی از واجبات الهی را ترك کند خدا بمتعال او را بترك سنتها گرفتار سازد و کسیکه به تضييع سنن الهی اقدام کند بدیهی است بارتکاب بدعتها بپردازد .

در ترجمه ابو العباس دینوری (۳) نوشته او گوید گروهی از ریاکاران از کان

زیاد نیست بلکه عالم کسی است که از حقیقت علم پیروی کند و آنچه را فرا گرفته عمل کند و از سنن اسلامی تجاوز نکنند .

(۱) قشیری گوید ابو حمزه از صاحبان سری و از اقران جنید بوده در فقه و قرائت مهارت داشته و از فرزندان عیسی بن ابان بوده احمد حنبل با او صحبت میکرد و عقیده او را در مسائل میپرسیده روز جمعه در مجلس خود سخن میگفت ناگهان به طیش قلب گرفتار شده از روی کرسی بزیر افتاده و در گذشت و سال وفات او را ۲۸۹ هجری نوشته اند .

(۲) مینویسد ابو محمد صاحب حمدون قصار بوده و مردی دانشمند و محدث بوده و حدیث بسیاری نوشته سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ هجری در نیشابور وفات یافته او گفته بهترین اوقات تو هنگامی است که از هواهای نفسانی سالم باشی و دیگران از بدگمانی تو در امان باشند

(۳) قشیری نوشته ابو العباس احمد بن محمد دینوری از صاحبان یوسف بن حسین و ابن عطاء و جریری بوده و در علم و فضل مهارت داشته به نیشابور رفته و چندی در آنجا زیست داشته و بوعظ و پند مردم میپرداخته و بزبان معرفت با مردم سخن میگفته پس از آن بصره رفت رفته و پس از ۲۴۰ هجری در آنجا وفات یافته او گفته است زبان ظاهر حکم باطن را تفسیر نمیدهد .

تصوف را متزلزل ساختند و مردم را بر اثر نامهای چندی به بیراهه سوق دادند چنانچه طمع را زیاده و بی ادبی را اخلاص و خروج از حق را شطح و التذاز از کارهای ناشایست را طیبت و پیروی از هوای نفس را گرفتاری و توجه بدنیا را وصول و بد اخلاقی را حشمت و بخل را چابکی و سؤال را کار و بدهنی را ملامت نامیدند با آنکه در حقیقت این اعمال رویه نیکو کاران از اهل معرفت نبوده (۱)

در ترجمه ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصر آبادی شیخ خراسان (۲) می نویسد : از محمد بن حسین شنیدم کسی به نصر آبادی گفت برخی از افراد بازانان هم نشینی مینمایند و ادعا میکنند ما معصومیم و از دیدار ایشان حالتی در ما ایجاد نمیشود ! پاسخ داد تا گاهی که اشباح باقیند امر و نهی الهی بجاست و تحلیل و تحریم باقیند بدیهی است کسی جرئت بر انجام امور شبهه ناک دارد که ممکن است از وی کار حرامی بظهور رسد .

(۱) حافظ گوید :

بنیاد مکر با فلك حقه باز کرد

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
در جای دیگر گفته :

ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد
تاسیه روی شود هر که در او غش باشد

نقد صوفی نه همه صافی بینش باشد
خوش بود گرمحك تجر به آید بمیان
دیگری گوید :

مشایخ العصر لشراب المعصیر
شیر طویل تحت ذیل قصیر
الخیاطه و اللواطه و السلام

قد لبس الصوف لترك الصفا
والرقص و الشاهد من شأنهم
خود تصوف چیست نزد این لثام

(۲) قشیری مینویسد نامبرده بمصاحبت شبلی و ابوعلی رودباری و مرتعش رسیده و سال

۳۶۶ بمکه مکرمه مشرف شده و مجاورت اختیار کرده و همانجا سال ۳۶۹ وفات یافته نصر آبادی از علم حدیث اطلاع کافی داشته و روایت بسیار می نموده .

محمد بن حسین میگفت نصر آبادی میگفته پابہی تصوف بر ہمراہی کتاب و سنت بر قرار است تا از هواہای نفسانی دست بردارد و از بدعتہا پیرہیزد و رعایت مشایخ را از ہر جهت بنماید و پوزشہای مردم را بپذیرد و بہ اوراد موظفہ مداومت داشته باشد و بر خستہا و تأویلات توجہی نداشتہ باشد .

در ترجمہ رودباری (۱) مینویسد : باو گفتند چہ میگوئید در بارہی کسیکہ گوش بہ آواز میدہد و میگوید : حلالست زیرا من بدرجہای واصل شدہام کہ اینگونہ آواز در من اثری بیارنمی آورد ! بوعلی گفت آری او بجهنم واصل شدہ نہ بمقامیکہ خیال کردہ .

قشیری در ذیل بحث شریعت و حقیقت مینویسد : شریعت التزام بعبودیت است و حقیقت مشاہدہی مقام ربوبیت بنا بر این ہر شریعتی کہ حقیقت از آن پشتیبانی نکند مقبول نیست و ہر حقیقتی کہ از راہ شریعت بوجود نیاید محصولی ندارد .

تا گوید از استاد بوعلی شنیدم میگفت : ایاک نعبد اشارہ بحفظ شریعت است و ایاک نستعین اقرار باصل حقیقت است .

و بدانکہ شریعت همان حقیقت است از نقطہی نظریکہ باید با مر خدا بدان توجہ کرد و حقیقت نیز همان شریعت است از جهت اینکہ خدا را بتوسط آن میتوان شناخت .

در همان رسالہ ذیل فصلی مینویسد : بناء تصوف و ملاک اصلی آن بر پابہی

(۱) ابوعلی احمد بن محمد رودباری بغدادی در مصر اقامت داشتہ و ہمانجا سال ۳۲۲

ہجری وفات یافتہ رودباری بمصاحبہ جنید و نوری و ابن الجلا و بزرگان آنطبقہ رسیدہ و در علم تصوف مہارت کامل داشتہ و از ظرفاء مشایخ بودہ او میگفتہ استاد تصوف من جنید و استاد فقہم ابو العباس بن سریق و استاد ادبم ثعلب و استاد حدیثم ابراہیم حرابی است پیش از این شرح حالش گذشت خواہر زادہ داشتہ بنام ابو عبد اللہ احمد کہ شیخ شام بودہ و سال ۳۶۹ ہجری در صور وفات یافتہ .

حفظ آداب شریعت استوار است و باید برای وصول بمقصود دست از حرام کوتاه کند و بامور شبهه ناک نپردازد و حواس خود را از مخالفتها بازدارد و از خدا غافل نگردد و در هنگام ضرورت آنچه را خوی بر آن عادت دارد بر خود حلال شمارد تا چه رسد در موقع اختیار و زمان آسایش.

و بمناسبت کلمه‌ی ولی بسند خود از ابوبکر دقاق (۱) نقل کرده :
 هنگامیکه از تیه بنی اسرائیل میگذشتم بخاطرم رسید علم حقیقت بیان شریعت است در همانوقت هاتفی گفت هر حقیقتی که پیرو شریعت نباشد کفر است.
 تا بدینجا آنچه لازم میدانستیم از رساله‌ی قشیری نقل کردیم.

در یکی از کتابهای تصوف برخی از اصحاب متصوف ما که قدم بحقیقت برداشته‌اند بمناسبت تصوف و اشتقاق آن مینویسد : تصوف نام جامعی است که کلیه‌ی معانی فقر و زهد و اضافات دیگر را در بردارد بنابراین صوفی کسی است که همه‌ی معانی را دارا باشد زیرا زهد و فقر تنها کافی برای وصول بحقیقت تصوف نیست. بدیهی است کارهاییکه انجام میدهد موجبات ورود بهشت را بوجود می‌آورد و آداییکه بجای می‌آورد مایه‌ی تقرب بخدایند و صوفیه هم مردمی هستند که بواعث قرب بحق را فراهم میکنند بنابراین تصوف عبارت از آداب است چنانچه در این مصراع آمده :

طرق العشق کلها ادب ! راههای عشق سر تا سر ادبست .

ابوحفص نیشابوری گفتد سراسر تصوف ادبست برای هر وقت و هر حال و هر مقام آن ادب بخصوصی است بنابراین هر کسی رعایت آداب نمود بدرجه‌ی مردان

(۱) ابوبکر نصر بن احمد دقاق معروف به کبیر : شعرانی در طبقات مینویسد نامبرده از اقران جنید و از بزرگان مشایخ مصر بوده کتانی در روز مرگ او گفت : از این به بعد وسیله ورود مشایخ بمصر منقطع شد دقاق میگفت آفت مرید سه چیز است ازدواج کتابت حدیث همنشینی با بیگانه و میگفت هنگامی تشنه‌شدم یکی از لشکریان بمن رسید شربت آبی بمن داد از آنوقت تا سی سال قساوت آن در دلم باقی ماند ، وی شاگردی داشت بنام ابوبکر دقاق و او را بدانجهت بوبکر کبیر گفتند .

کار رسیده و کسیکه آداب را توضیح نماید از حقیقت مردان دور افتاده.
 او گفته شایستگی ادب ظاهری دلیل بر شایستگی ادب باطنی است زیرا
 پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آدمیکه در هنگام نماز با ریشش بازی میکرد فرمود این
 آدم اگر دلش متوجه بود جوارح او نیز خاشع و متوجه بودند!
 جنید گفته است:

علم التصوف علم لیس يعرفه	الا اخوفطنة بالحق معروف
ولیس يعرفه من لیس یشهده	وکیف یشهدضوء الشمس مکفوف

علم تصوف علمی است که جز آدم زیرک که بحقیقت شهرت یافته دیگری
 از آن بهره‌ور نمیباشد آری تصوف علم مشاهده است و جز انسان بینا دیگری
 بدان معرفت پیدا نمیکند و بمشاهده‌ی حقایق آن موفق نمیگردند برای اینکه
 انسان نابینا از دیدار نور خورشید محرومست!

در گفتار پیشینیان اهل طریقت آمده طالبان حقیقت بچهار دسته‌اند:

- ۱- متکلمان مردمی هستند که حقیقت را از راه بحث و جدل بدست می-
 آورند و قوانین شریعت را رعایت مینمایند .
 - ۲- حکماء مشائخند که حقیقت را بتوسط بحث استفاده میکنند لیکن از
 قوانین شریعت بهره‌ای ندارند و بدان پایبند نمیباشند .
 - ۳- صوفیه‌اند که حقیقت را از طریق کشف تحصیل میکنند و اصول شریعت را
 بکار میبندند و بدان ملتزم اند .
 - ۴- حکماء اشرافند که از راه کشف بصراط حقیقت میرسند لیکن با اصول
 شریعت پایبند نیستند و رعایت قوانین آنرا نمی‌نمایند .
- از ابوسعید ابوالخیر نقل شده هفتصد تن از مشایخ طریقت مدعی‌اند و متفقاً
 رأی داده‌اند تصوف حقیقتی است که بتوسط آن بایستی وقت را براهیکه اولیت
 و اولویت دارد بپایان رسانید .

ممکن است نظر نامبرده این باشد که میگویند: صوفی ابن الوقت است (۱) و هم ممکن است بیان بوسعید اشاره بمقام رضا و تسلیم باشد که از جمله مقامات عارفانست .

قشیری در رساله خود باسنادش نقل میکند شخصی حضور مبارک حضرت امام حسین علیه السلام شرفیاب شد بعرض رسانید ابوذر رحمة الله تعالی علیه می گفته :
فقر را از غنا و بیماری را از تندرستی دوستر میدارم !

حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: خدای متعال ابوذر را بیامرزد من میگویم هر کسیکه بحسن اختیار خدا ایمان داشته باشد جز اختیار او آرزوی دیگری ندارد !

برخی از صوفیان گفته اند: آغاز تصوف علم است و میان آن عمل قلبی و قالبی است و انجام آن موهبت معارف و حقایق الهی است .

من میگویم: تصوف ذکر است که با همجنسان خود همراه باشد و از آنها کمک بگیرد و دل خود را بمذکور خویش توجه دهد و اهتمام خود را بد خدمات توجه سازد و وجدیست که دلش از معانی مخاطبات با خدا باخبر باشد و بعبادات دلبستگی داشته و اسرار لطائف را بشنود و خود را برای مشاهده انوار الهی آماده سازد و در ظاهر و باطن از رسول خدا و ائمه هدی پیروی نماید .

بدیهی است این بیان جامعی است برای حقیقت تصوف و اجمع از آن بیان ذیل است که یکی از عارفان ایراد کرده و میگوید :

تصوف حقیقتی است که صوفی باید دل خود را آنچه ان صفا داده باشد که از رسوم معموله مردم پیروی ننماید و از خوبیهای که طبیعت بر آن پایدار است دوری جوید و وسائل انحراف آنرا زائل سازد و او را بنیای برقرار سازد که

(۱) مولوی گوید :

نیست فردا گفتن ، از شرط طریق
گرچه هر دو فارغند از ماه و سال

صوفی ابن الوقت باشدای رفیق
صوفی ابن الحال باشد در مثال

از افراط و تفریط دور باشد و آتش صفات بشریه را بزائر مجاهدات و ریاضات
خواموش سازد و صفات روحانیه را در خود بوجود آورد و در مداومت بطاعات
و ترك نافرمانیها خود را مانند فرشتگان قرار دهد و از علوم حقیقیه که هیچگاه
زوال پذیر نیستند برخوردار گردد و بخدا و کمالات او معترف باشد و در امور
شریعت از رسول او پیروی کند و در طریقت حقه از وصی و ولی موافقت نماید
و خیر خود را از اینراه بدست آورد.

صوفی مشارالیه در ذیل حدیث رسول خدا ﷺ که سعید بن مسیب از انس از
آن حضرت نقل کرده رسول خدا ﷺ به انس فرمود: ای پسرک من اگر
بتوانی بامداد و شبانگاه طوری رفتار کنی که ناراحتی از کسی در دل خود احساس
نمائی چنان کن و اضافه فرمود پسرک من این دستور سنت من است و کسیکه
سنت مرا احیا کند مرا زنده داشته و کسیکه مرا احیا کند فردای قیامت در بهشت
جاویدان با من خواهد بود.

اظهار داشته: صوفیه متشرع این سنت را احیاء کرده اند و دلهاشان را از
ناراحتی افراد پاکیزه ساخته اند و کیندی کسی را در دل ندارند و از آنجا که علاقه
مندی بدنیا و زروسیم و موقعیت آن ندارند و نمیخواهند مردم از آنها بمنظور شخصیت
احترام گذارند توانسته اند این حقیقت را در خود بوجود آورند بنابراین بیچاره کسی
است که میخواهد با داشتن منزلت خیالی نزد مردم کسب و جاهت هم در پیشگاه خدا بنماید
آری صوفیه متشرع زاهد از دنیا بند چنانچه برخی از نامبردگان اظهار
داشته اند طریقت ما منحصر با فردی است که با داشتن روح ملکوتی بجا روبر
کشی مزبله ها پرداخته اند.

اینک که علاقه مندی بدنیا و حب جاه را از دل خود بیرون کردند هیچگاه
ناراحتی از کسی ندارند و دلهاشان از هر گونه آلودگی پاک و شالوده ی آنها را
بر مهربانی و نصیحت بخلق ریخته اند!

از شیخ ذوالنون نقل کرده در ساحل شام بزین عارف پیشه ای رسیدم پرسیدم

از کجای آئی؟ پاسخ داد از نزد مردمی که پهلوئی بر خوابگاه استراحت نگذارده اند و زندقه خود را به بیدار خوابی و کوشش و بندگی سپری نموده اند من آنها را بدین اوصاف شناختم و از حسب و نسب ایشان پرسیدم زیرا روز قیامت از نسب و خاندان نمیپرسند!

پرسیدم اراده‌ی کجا داری؟ پاسخ داد: نزد مردمی میروم که بازرگانی و خرید و فروش دنیوی آنها را از یاد خدا فراموش نداده!
خواهش کردم تا آنها را برای من معرفی نماید. پاسخ داد:

قوم همومهم بالله قد عقلت	فما لهم همم یسموالی احد
فمطلب القوم مولا هم و سیدهم	یا حسن مطلبهم للواحد الصمد
ما ان ینزعهم دنیا ولا شرف	من المطاعم واللذات و الوالد
ولا للبس ثیاب فائق انق	ولا لروح سرور حل فی البلد
الأمسارعة فی اثر منزله	قد قارب الخطوفیها باعد الامد
فهم رهائن غدران و اودیة	ترقی الشوامخ تلقاهم مع العدد

اینان مردمی هستند که بتمام معنی همت بخدا گمارده اند و توجهی بغیر او ندارند خواست ایشان مولا و آقایشان خداست آری خدائی که یکتا و بی نیاز است دنیا و شرافتمندی و لذت‌های آن وزن و فرزند آنها را سرگرم نساخته و پیوشش جامه های گران قیمت دل‌بند نیستند و بخاطر آب و هوا از شهری بشهر دیگر کوچ نمیکنند نظرشان باینست که هر چه زودتر منازل دنیا را به پیمایند و بسر منزل جاوید آخربت برسند اینان در گرو غدیرها و دره هایند و هر گاه بر فراز کوه‌های بلند عالم در آئی آنها را که اندکی بیش نیستند در آنجا خواهی دید تا آنجا که مر قوم فرموده اقوال مشایخ در ماهیت و تعریف تصوف متجاوز از هزار قولست و هر گاه بخواهیم آنها را ایراد کنیم بطول خواهد انجامید.

پس از این بمناسبت نامگذاری این سلسله را بتصوف و اینکه مطابق با

قاعده‌ی معموله صوفیه مشتق از صوف است اظهار داشته و نظرات مشایخ در این نامگذاری به روایتی است که انس بن مالک از رسول خدا ﷺ نقل کرده آن حضرت دعوت بندگان را اجابت میکرد و بدون ناراحتی برالاغ سوار میشد و با علاقه مندی جامه پشمینه میپوشید.

همین حدیث از طریق اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام چنین روایت شده: رسول خدا ﷺ فرموده: پنج خصلت را ترك نمیکنم تا پس از من برقرار بماند و سنت من شود بر حمار سوار میشوم و کسی را هم در ردیف خود سوار میکنم بر خورد سالان سلام میکنم و جامه پشمین میپوشم و با بردگان هم غذا میشوم و بر روی زمین می‌نشینم و سفره‌ی غذا را بر آن میگسترانم.

معظم‌له پس از این افزوده: مضمون حدیث مزبور ایجاب کرده تا مردم این دسته از افراد را بمناسبت پشمینه پوشی صوفی نامیده‌اند زیرا جامه‌ی پشمین زودتر بدست می‌آید و پوشش پیمبران خداست.

از طریق اهل بیت از رسول خدا ﷺ روایت شده فرمود از صخره روحا که در قدیم شهری بین مکه و مدینه بوده و اینک نام محلی است مابین مکه و مدینه هفتاد پیغمبر با پای برهنه که جز عبائی از پشم بیش نداشتند عبور کرده و عزیمت خانه‌ی خدا نمودند.

باز بطریق ایشان صلوات الله علیهم اجمعین نقل شده حضرت عیسی جامه‌ی پشمین میپوشید و از گیاه بیابان و برگ درختان استفاده میکرد و هر کجا اتفاق می‌افتاد استراحت میکرد!

حسن بصری گفته: با هفتاد نفر بدریکه جنگ بدر را دریافته بودند ملاقات کردم همه آنها پشمینه پوش بودند.

از ابن مسعود نقل شده رسول خدا ﷺ فرمود: در آن هنگام که موسی بن عمران بتکلم با خدا افتخار یافت جامه‌اش از پشم و شروالش از پشم و عبایش از پشم و کلاهش از پشم و کفش پایش از پوست بود!

و فقر و فنا در گرفتاری‌ها شکمیا باشد و سخن بر راستی گوید و آئینه دل را از مخالفت مولا صاف و پاک سازد با همه دوست باشد و به او را د موظفه ادامه دهد و به پیمان خود وفا کند از خلق بر کنار باشد و خود را فقیر خدا بداند و فانی فی الله باشد!

ابوعلی رود باری گفته: صوفی کسی است که از صفای باطن خود نه برای ریا و خود سازی لباس پشمینه بپوشد و جفای روزگار را تحمل نماید و دنیا و لوازم آنرا پشت سر اندازد و به آئین مصطفی قدم بردارد.

برخی گویند: صوفی منسوب به صفه است. و صفه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله محلی بود که سقف آنرا با جریده‌ی درخت خرما پوشانیده بودند و در زیر آن چهار صد نفر از بینوایان مهاجران که در مدینه مسکن و قبیله‌ای نداشتند ساکن بودند شبانگه بتلاوت قرآن میپرداختند و روزها از هسته‌ی خرما میخوردند و همیشه کشی مینمودند و در هر کارزاری که اتفاق میافتاد شرکت مینجستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و برجستگان یاران آنحضرت با آنها علاقه مند بودند و با ایشان هم غذا میشدند و در کارهای شایسته همگامی مینمودند و اتفاق میافتاد که در بعضی از شبها رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را در میان مردم تقسیم مینمود سعد بن عباده هر شب مخارج هشتاد نفر از آنها را بعهده میگرفت!

گویند روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدیشان گذشت بینوایی و خوش قلبی ایشان جلب نظر آن جناب را نموده فرمود مژده باد شما را ای اصحاب صغه! همانا

گرچه در باره نامبردگان صادق است لیکن با قاعده سازگار نیست بالاخره هر کس بجزوری تعبیر کرده.

مرحوم صفی در عرفان الحق مینویسد فقیر بر آنم که صوفی مأخوذ از صفی است و اسرار وجود آدم صفی در صوفی ثابت قدم صافی دم مختفی و سلسله تصوف بلا تعطیل و توقف به آدم صفی متصل شود حق تعالی آدم را بلطیفه‌ی تصوف ملقب بصفی الله نمود ملائکه را بدون تکلف امر بسجده او فرمود.

شما و مردمی از امت من که صفا و پاکدامنی و ایمان شما را داشته باشند و مانند شما روزگار خود را سپری سازند فردای قیامت یاران بهشت من خواهید بود .
ابو نعیم اصفهانی در حلیۃ الاولیاء اسامی اهل صفه را بترتیب یادآوری کرده و مشاهیر نامبردگان عبارتند از : سلمان فارسی و ابوذر و عمار و صهیب و بلال و ابوهریره و حباب بن ارت و حذیفه بن یمان و ابو سعید خدری و بشر بن خصاصیه و ابو موسیٰ بهبه مولای رسول خدا ﷺ و این عده از مابقی اهل صفه پارسا تر و داناتر و در آنروزگار بیشتر بکتاب و سنت رسول خدا ﷺ توجه داشتند و فرامین را بکار می‌بستند .

نامبردگان جامه‌ی پشمین میپوشیدند و جامه‌ی خود را با پوست نازک درخت وصله می‌کردند گاهی اتفاق میافتاد از بسیاری عرق بوی میش از جامه‌ی آنها استشمام میشد .

روزی یکی از پولدارهای عرب خطاب بر رسول خدا معروض داشت من از بوی عرق اصحاب صفه متأذی میشوم آیا شما از بوی عرق آنها متأذی نمی‌گردید؟! در باره آنها گویند نامبردگان میهمانان اسلامند مگر آنها که پس از رسول خدا لغزشی یافتند و بدنیا وزرورسیم آن فریفته گردیدند مانند ابوهریره و صهیب و آنها که بفر و پارسائی باقی ماندند از قبیل : سلمان و ابوذر و حذیفه و بلال و ابو سعیداند که سابقه اسلامشان از دیگران بیشتر و امیر المؤمنین علیؑ را خلیفه رسول خدا ﷺ میدانستند و آنها را صوفی و شیعه مینامیدند !

بعضی از مفسران متعرض اند آیات ذیل در باره‌ی اهل صفه نازل شده « و اصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی » با آنها که شب و روز پروردگار خود را میخوانند سازگار و شکیباش .

« و لاتطر الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون وجهه » آنها که بامداد و شبانگاه پروردگار خود را میخوانند و ذات او را میطلبند از حضور خود بیرون مکن .

«اللفقراء الذین احصروا فی سبیل اللہ» ویرہ بینوایانی است کہ در راہ خدا بحصار ناتوانی در آمدہ اند!

مؤلف گوید: با توجہ بلفظ صفہ اشتقاق صوفی از آن مطابق با قواعد لغوی درست نیست مگر آنکہ خفتی را در نظر گرفتہ و ریشہ صوفی را از صفہ بدانیم .

آری از نظر معنی حال صوفیہ برابر با اہل صفہ است زیرا آنان از زمان ہای قدیم در خانقاہہا و گوشہ ہای خرابہ ہا و مرقد ہا ساکن میشدند و برای خدا و در راہ رضای او با ہم الفت میکردند .

برخی گویند: صوفی در اصل صفوی بودہ و ریشہ ی آن از صفاست و از نظر ثقاتی کہ در کلمہ احساس میشد و اورا بر فامقدم داشتہ صوفی گفتند! ہم گویند صوفی را بدانجہت بدین نام نامیدند کہ در صف اول در برابر خدا می ایستند و ہمت بوصول بجناب او میگذارند و با دلہائیکہ خالی از ہر گونه شائبہ بودہ است بوی اقبال میکنند .

برخی گویند: صوفی منسوب بہ صوفہ است مانند کوفی کہ منسوب بکوفہ است و صوفہ مغاک و گودال و یا پشم بی ارزشی است کہ کسی بدان توجہ نمیکنند و صوفی ہم کسی است کہ بایدیو ستہ درکنج عزلت بنشیند و کمال فرقتی را داشتہ باشد و از جامعہ متواری گردد .

از کتاب انساب سمعانی نقل شدہ در ریشہ کلمہ ی صوفی اختلاف شدہ برخی آنرا از صفا و صفوت میدانند بعضی آنرا از بنی صوفہ دانستہ اند کہ گروہی از تازیان بودند کہ بہارسائی و بینوائی روزگار میگذرانیدند!

جوہری گفتہ: صوفہ ، قبیلہ ی از مردم مضر بودند کہ در روزگار جاہلیت بخدمت کعبہ میپرداختند و ادارہ ی امور حاجیان بعہدہ ی آنها بود .

من میگویم: ہر گاہ این نسبت درست باشد ، از کلیہ ی وجوہ ظاہری و باطنی صحیحتر و بحقیقت نزدیکتر است ہر چند عموم مؤلفان نسبت بصفا و صفوت را

درستتر میدانند زیرا اگر بخواهیم برای اظهار نظر عموم ارزش قائل شویم بهتر آنست آنرا از صوف بمعنی پشم مشتق بدانیم بخصوص که حال حضرت یحیی و جامه اندام او مؤید این نسبت میباشد .

تا بدینجا عبارات اهل فن را که مردمی بیغرض بوده درباره صوفی و تصوف ایراد نمودیم و دل آنها را که متوجه بیاطن امر است بدان آشنا ساختیم .

ذیلا برخی از فقهاء ما که عارفانی با کمال بوده اند بمناسبتی سخن از لفظ صوفی و تصوف بمیان آورده اند از جمله شهید اول در مباحث اوقاف دروس بمناسبت وقف بر صوفیه مینویسد : آنان مردمی هستند که بیندگی خدا پرداخته و از دنیا اعراض کرده اند !

شیخ حسین حارثی والد شیخ بهائی در کتاب عقد طهماسبی بمناسبتی مینویسد برخی از شهریاران و بزرگان دنیا داران هنگامیکه همت عالی پیدا کنند و خدا شناسیشان بکمال رسد و توجه کنند خدای متعال تا چه اندازه آنها را مورد عنایت بخود قرار داده دست از دنیا بر میدارند و بتمام معنی تعلقات قلبی خود را متوجه بخدا میدانند از قبیل ابراهیم ادهم و بشر حافی و اصحاب کهف ، آری نامبردگان بر اثر نیروی باطنی که در خود بوجود آورده اند حاضر نشده اند برای یکچشم بهم زدن هم از خدا غافل گردند .

مؤلف گوید: باید اقرار کرد هیچیک از عارفانیکه تا بحال نام بردیم راهی را که حلاج بدعت گذار رفته نه پیموده و چون اوقائل باتحاد و حلول و خودسازی و آشوبگری و بدعت گذاری نبوده اند .

با اینکه پیش از این احوال ابراهیم و بشر را از نظر گذرانیدی و بحقیقت آنها پی بردی ذیلا شایسته است بمناسبتی از اصحاب کهف سخنی بگوئیم !

در باره ی قصه ی نامبردگان بمفاد آیه ی کریمه ی قرآن اکتفا می کنیم و خود بیان حالشان که از قرآن بدست می آید دلیل بر آنست که نامبردگان در ردیف بهترین ارباب معرفت و اصحاب مکاشفتمند خدا فرموده «انهم فقیهة آمنوا

بر بہم وزدناہم ہدی* وربطنا علی قلوبہم ازقاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض ولن ندعومن دونه الہا لقد قلنا إذا شططا» اصحاب کھف جوانانی بودند کہ پیروردگارشان ایمان آورده بودند و ماہم بہدایت آنان افزودیم وارتباط قلبی آنان را با خودمان استوارتر ساختیم واز آئینہنگامشان بیاد آوردید کہ بر راستی بیای خاستند وگفتند پیروردگار ما همان پیروردگار آسمانها وزمین است و ما ہیچگاہ جز اورا خدای خود نمیخوانیم زیرا میدانیم ہر گاہ جز او دیگری را بخدائی خود بخوانیم بدون شك براہ انحراف قدم برداشته و سنجی کہ از ہر جہت برخلاف واقع است گفته ایم!

وہم در بارہی ایشان فرمودہ: «لو اطلعت علیہم لو لیت منہم فرار اولمئت منہم رعبا» اگر از حال ایشان با خبر گردی و از نزدیک آنها را مشاہدہ کنی بدیہی است از بیم آنها فرار کنی و یا سراسر قلبت از دیدار آنها بیمناک گردد!
در قاموس نام اصحاب کھف را بچند قسم ذیل ایراد کردہ:

۱- مکسلمینا ۲- تملیخا ۳- مرطونس ۴- بینوس ۵- سارینوس ۶- کشفطوس
۷- ذونواس .

بقول دیگری: ۱- مکسلمینا ۲- املیخا ۳- مرطوکش ۴- بوالس ۵- سارینوس
۶- بطینوس ۷- کشفووط .

بنقل دیگر: ۱- ملیخا ۲- مکسینا ۳- مرطوس ۴- بوانس ۵- اریطانس
۶- اونوس ۷- کید سلطظیوس .

بروایت دیگر: ۱- مکسلمینا ۲- املیخا ۳- مرطونس ۴- بوانس ۵- سارینوس
۶- یطنوس ۷- کشفووط .

بگفته دیگر: ۱- مکسلمینا ۲- تملیخا ۳- مرطونس ۴- بینوس ۵- سارینوس
۶- ذانوانس ۷- کشیطنونس .

از ظاہر آیہ و اخبار بسیاری بدست می آید اصحاب کھف ہفت تن بیش نبودند و ہشتمی آنان سگ آنهاست کہ دستہایش را دم آستانہ غار پهن

کرده بود .

در ذیل آیه شریفه «قل ربی اعلم بعدتهم ما یعلمهم الا قلیل» در هنگامیکه از عده یاران غار پرسیدند در پاسخ بگو پروردگوارم از عده آنان با خبر است و جز آنند کی از مردم از نام و نشان آنها اطلاع ندارند - اظهار داشته اند ابن عباس گفته من از همان اندک مردم که از نام و نشان یاران غار باخبر اند پس از این نامهای ایشان را بدین شرح ایراد کرده : ۱- مکسلمینا ۲- تملیخا ۳- مرطونس ۴- بنیوس ۵- سارینوس ۶- دریونس ۷- کیو طینوس هفتمی نام شبانی است که در راه به آنها پیوسته و تملیخا رئیس ایشان بوده (۱).

(۱) تعلیمی در کتاب عرائس از حضرت امیر المؤمنین ذیل سؤال یهودی روایت کرده اصحاب کهف در سرزمین طرسوس زندگی میکردند در آن روزگار شهر طرسوس زیر نظر دقیانوس که آدم ستمکاری بود اداره میشد وی مردی متکبر و مدعی الوهیت بود کاخی در نهایت عظمت و جلال داشت در دربار خود شش نفر وزیر که از خاندان علم بودند انتخاب کرده بود وزرائی که بعداً اصحاب کهف خوانده شده اند سه نفر در دست راست او و سه نفر در دست چپ او و کارهای مملکتی را با صلاحدید نامبردگان اداره میکرد آن سه نفر که در طرف راست او قرار داشتند بنامهای تملیخا و مکسلمینا و محلمینا بودند و آن سه که وزیر دست چپ او بودند عبارتند از فمر طلیوس و کشطوس و سادینوس . دقیانوس مدتها با کمال راحتی زندگی و سلطنت میکرد و مردم را به الوهیت خود دعوت می کرد و مخالفان را سرکوبی می داد تا آنوقت و کبر او بنهایت درجه رسید روز عید دربار گاه خود جلوس کرده بود اطلاع یافت لشکریان ایرانی تصمیم گرفته اند تا ویرا بکشند دقیانوس به مجردی که از قتل خود باخبر شد بلافاصله حالت غشوه باو دست داد تملیخا که مرد خردمندی بود با خود گفت هر گاه دقیانوس خدا بود نباید از شنیدن خبر قتلش اینگونه ناراحت شود و یا نیازمندی بخوردن و خوابیدن و امثال اینها داشته باشد وزراء ششگانه یا اصحاب کهف هر روز را خانه یکی از خودشان بسر میبردند آنروز که رفقا دور هم جمع شده بودند تملیخا با آنان کنار سفره نه گفت و اظهار ناراحتی کرد و بالاخره گفت هر گاه دقیانوس خدا بود نه بایستی

و هموگویندهی اینقولست که خدا از وی حکایت کرده «قالوا ربکم اعلم بما لبثتم» خدای متعال از درنگ کردن شما در غار باخبر است و هم از قول او نقل فرموده «واذا اعتزلتموهم وما یعبدون الا الله» و آن هنگام که از ایشان و آنچه را بغیر از خدا می پرستیدند کناره گیری نمودند.

دقیانوس نام مخدوم و پادشاه روزگار آنان بود و حکایات اصحاب کهف طولانی است و هر کسیکه نیروی آمادگی و ذوق سلیمی داشته باشد بخوبی میتواند از توجه بدان بمقامات عارفان و منازل سالکان نائل گردد!

و نظیر ایشان اصحاب رقیمند (۱) و همچنین قصه که بین خضر و موسی اتفاق افتاده و حکایات آنها را در سوره کهف ایراد فرموده است دلیل بر این موضوع است

هیچگونه نیازمندی داشته باشد آنها نیز از اندیشه او استقبال کرده بالاخره قرار شد باتفاق سر ب صحرا بگذارند و خدای آسمانی را که همه را آفریده از خود راضی سازند بلافاصله اسباب سفر ساز کردند هفت فرسخ از شهر دور شده با چوبلخی روبرو شده از وی درخواست خوراک کردند بالاخره چوپان با فکر آنان همراهی کرد اجازه گرفت تا کوسفندان را بصاحبشان برگرداند در مراجعت باتفاق سگش که قطمیر باشد بیاران پیوست و سگ بامر خدا بزبان آمد و اظهار کرد که منم بمنظور دفع دشمنان با شما همراهی خواهم کرد یاران غار از آنجا حرکت کرده تا بکوهی بنام ناجلوس رسیدند و آنجا وارد غار شده از آب و سبزه ای که در نزدیکی غار بود استفاده کردند شبانگاه برای رفع خستگی خوابیدند خداوند مرگه را بر آنها مسلط کرد و سیصد و نوه سال بحالت خواب یامرگه بودند پس از این مدت در روزگار عبد الرحمن که پادشاه طرسوس بود زنده شدند تملیخا بالباس چوپانی بشهر آمد و سرانجامش بدانجا رسید که مردم فهمیدند اینان مردگانی بوده اند که بلباس حیات در آمده اند.

(۱) دام حبهت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا بطوریکه از تفاسیر استفاده میشود رقیم نام دوا وحی بود که اسامی اصحاب کهف و اسامی پدران و پادشاه وقت و عملی را که آنان انجام داده بودند در آن یاد آوری شده بعضی اصحاب رقیم را عبارت از سه فرجوان میدانند که در یکی از روزها بمنظور انجام حاجتی از شهر خارج شده در بیابانی

بنابراین هر گاه کلمه‌ی صوفی را بر افرادی مانند اصحاب کهف و رقیم اطلاق نمائیم و اصطلاحاً چنین افرادی را صوفی بدانیم نزاعی از نظر اطلاق و اصطلاح نبوده زیرا چنین بزرگانی دارای ارواحی صاف و پاکند بدیهی است افراد ظاهری و قشری کوچکتر از آنند که بتوانند طریقه این چنین مردانی را مردود و مطرود بدانند بلکه ایکاش کلیه‌ی مجتهدانی که در علوم رسمی و ظاهری مقام اجتهاد را دریافته‌اند اجتهادشان بی‌پایه‌ی اجتهاد نامبردگان باشد که با وصول بحقیقت نیازمندی خود را بخدا ثابت نمایند و بوئی از اولیاء الهی بمشامشان رسیده باشد، آری اساس اجتهاد وصول بمرتب‌ی یقین است چنانچه قرآن هم

به باران شدیدی دچار شده چاره را منحصر در آن دیده بغاری که در آن نزدیکی بود پناهنده شوند بلا فاصله سنگ بزرگی از کوه غلطیده در غار را بحکم بست پناهندگان که خود را از هر جهت مأیوس یافته گفتند راه نجات جز از راه تضرع بخدا وسیله دیگری ندارد بنابراین هر یک از ما که کار شایسته‌ای کرده بزبان آورده وسیله نجات را فراهم آوریم یکی گفت روزی مزدورانی برای من کار میکردند نزدیک ظهر مزدوری آمد تا برای من کار کند غروب آفتاب مزد او را برابر با دیگران دادم یکی از مزدوران اعتراض کرد مزد نگرفت بالاخره مزد او را با مقدار دیگری پول ماده گاوی خریدم چندین بچه آورد روزی همان مزدور که سخت بیمار شده بود نزد من آمد اظهار بی‌چیزی کرد بالاخره همان گاوها که از مال خود او بود بوی دادم پروردگار اگر این عمل را برای رضای تو انجام دادم ما را نجات ده سنگ اندازه برطرف شد آن دیگر قسه زن صاحب جمال را نقل کرد که سال قحط بوی پناهنده شد و صورت نیکوش مرا فریفته کرد گفتم کمک بقوم منحصر بدانست با تو هم بستر شو بالاخره از شدت عفت تا چند مرتبه حاضر نشد مرتبه آخر برای نجات فرزندان راضی شد و چون در خانه خلوت در آمدم از ترس تو که خدائی دست از او برداشتم سنگ اندک دیگر برطرف شد سومین گفت شب سرمائی بود مقداری شیر برای پدر و مادر پیرم آوردم گوسفندان خود را در بیابان رها کردم آنها خوابیده بودند از خواب بیدارشان نکردم و همچنان بالینشان بودم تا بامداد از خواب برخاستند سنگ بطور کلی بر طرف شد بیرون آمدند.

مردم را باین حقیقت دعوت کرده و در احادیث معصومین نیز اشاراتی باین مرتبه فرموده‌اند شاهد حاضر که مشتی از خردار و اندکی از بسیار است روایتی است که شیخ مقداد بن عبدالله سیوری فقیه در شرح باب حاد یعشر نقل کرده :

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند صوفی کیست؟ فرمود: «الصوفی من لبس الصوف علی الصفا و جعل الدنیا خلف القفا و سلك طریق المصطفی و استوی عنده الذهب و الحجر و الفضة و المدر و الا قال کلب الکوفی خیر من الف صوفی» صوفی کسی است که لباس پشمینه را از صفای باطن بیوشد و دنیا را پشت سر اندازد و آئین مصطفی را پیشه خود نماید و طلا و نقره و سنگ و کلوخ در نظر او یکسان باشد و گرنه سگ کوفی بهتر از هزار صوفی است .

در برخی از مدارک ، موضوع مزبور را به جنید بغدادی نسبت داده‌اند با این تفاوت که پس از جمله اول این جمله‌ای را که «عاش مع الناس علی الوفا» باشد افزوده و جمله «استوی عنده» تا «المدر» را اسقاط نموده.

مؤید دیگر روایتی است که از صحیفه الرضا (۱) نقل شده آنحضرت فرمود «إن لله تبارک و تعالی شراباً لاولیائه اذا شربوا سکر و اذا سکر و اذا طربوا و اذا طربوا و اذا اطربوا و اذا اطربوا و اذا اخلصوا و اذا اخلصوا و اذا وصلوا و اذا وصلوا و اذا اتصلوا و اذا اتصلوا لافرق بینهم و بین حبیبهم» همانا خدای متعال شراب مخصوصی دارد که در اختیار دوستان خود قرار میدهد و هنگامیکه از آن آشامیدند مست میشوند و چون بیخود شدند به طرب می‌آیند و هنگامیکه شادمانه شدند باطنشان مصفا میگردد و چون باطنشان صفا یافت آب میشوند و چون در کوره عشق آب شدند چون طلای نابی از عشق خالص میشوند و چون خالص شدند بمقام وصل نائل میگرددند و چون وصل شدند بحق اتصال پیدا میکنند و چون بحق متصل گردیدند فرقی بین ایشان و حبیبشان باقی نمی‌ماند .

(۱) در صحیفه الرضا مطبوع و همچنین در کتاب ابی الجمد حدیث مزبور یافته‌اند.

در برخی از مدارك حدیث مزبور از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و اضافاتی را دارد که فرموده «واذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا تابوا و اذا تابوا آبوا و اذا آبوا ذابوا و اذا ذابوا خلصوا» چون بطرب آیند در صدد طلب دیدار بر آیند و چون طالب دیدار یار شوند یار را یافته اند و چون یار را پیدا کردند از توجه بغیر او توبه کردند و چون توبه کردند بکلی بوی اقبال و توجه نمودند و چون بوی اقبال کردند در کوره وصل او ذوب گردیدند و چون ذوب شدند از غش خالص گردیدند.

و همچنین مؤیدات دیگر که ابن ابی الجمهور عارف فقیه در کتاب المجلی و غوالی اللئالی روایت کرده !

از آن جمله از کتاب بشارة المصطفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده فرمود: «الشريعة اقوالی و الطریقة افعالی و الحقیقة حالی و المعرفة رأس مالی و العقل اصل دینی و الحب اساسی و الشرف مر کبی و العلم سلاحی و العلم حاجبی و التوکل زادی و القناعة کنزی و الخوف رفیقی و الصدق منزلی و مأوای و الفقر فخری و به افتخر علی سائر الانبیاء» شریعت گفتار منست و طریقت کردار من و حقیقت پندار من و شناسائی حق سرمایه من و خرد اساس آئین من و دوستی پایه استوار من و شرافتمندی مر کب رهوار من و دانش اسلحه نبرد و برد باری دربان من و توکل بخدا توشه راه من و قناعت گنجینه من و ترس از خدا رفیق راه من و راستی سر منزل من و نیازمندی بخدا افتخار من است و بدان بر سایر پیغمبران میبالم!

از آن جمله حدیثی است که ضمن احادیث قدسی در خصوص عشق از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده خدای متعال فرمود: «من احبنی عرفنی و من عرفنی عشقنی و من عشقنی قتلته و من قتلته فعلی دینه و نادیته» کسی که مرا دوست داشته مرا شناخته و کسیکه مرا شناخته فریفته من شده و کسیکه فریفته من شده باشد او را کشته ام و کسیکه به تیغ من کشته شود دیت او بر من است و من دیده او هستم.

از کتاب مقامات خواجہ نصیر طوسی قده نقل شدہ مینویسد : در حدیث آمدہ «من عشق وعف وکتب و مات فقدمات شہیدا» کسیکہ عاشق باشد و پا کدامنی نماید و عشق خود را کتمان نماید و بمیرد شہید مردہ است .

در رسالہی قشیریہ از سری سقطی نقل کردہ در یکی از کتابہای آسمانی آمدہ ہر گاہ بندہی من حد اکثر اوقات خود را بیاد من بگذراند فریفتہی من شدہ و منہم عاشق او ہستم .

در کتاب من لایحضرہ الفقیہ از رسول خدا ﷺ نقل کردہ فرمود : برای بوستانہای بہشت بر یکدیگر پیشی بگیریید ! پرسیدند بوستانہای بہشت کدامنند؟ فرمود : حلقہ ہای ذکر .

در آن کتاب نقل کردہ ہنگامی در حضور حضرت صادق علیہ السلام سخن از فتوت و جوانمردی بمیان آمد و ہر یک از حاضران در بارہی آن اظہار نظر کرد فرمود : از گفتار شما چنین استفادہ میشود کہ خیال میکنید فتوت از فسق و فجور سرچشمہ میگردد و حال آنکہ چنین نیست فتوت و مروت سفرہ است گسترده و عطائی بذل شدہ و عملی پسندیدہ چنانچہ آزاری در آن نیست !

واما آنچه را شما اظہار داشتید جز فسق و فجور چیز دیگری نیست .

سپس پرسید مروت چیست ؟ حاضران اظہار بی اطلاعی کردہ فرمود مروت آنست کہ آدمی سفرہی احسانش را در ب منزلش گسترده باشد مروت بر دو نوع است نوعی ویژه حضر است و قسمی مخصوص سفر ! مروت در حضر تلاوت قرآن کردن و حلیف مسجد بودن و برفع نیازمندی دوستان پرداختن .

آری این چنین مروتی دوستان را شاد میکند و دشمنان را زبون .

صدوق باسناد خود از حضرت صادق علیہ السلام روایت کردہ حضرت امیر علیہ السلام

مروت را برای محمد بن حنفیہ چنین تعریف کرد تلاوت قرآن نمودن و ہم نشینی

با دانشمندان کردن و بہ آئین الہی نظر داشتن و نمازها را بجماعت خواندن!

مروت در سفر توشه زیاد برداشتن و آنرا در اختیار همسفران گذاردن و چون از آنها مفارقت کرد آنچه را از دوستان دیده زیر پا گذارد و با همراهان خود آنچه‌مان مزاح نماید که خدا را بغضب در نیاورد!

در کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده هنگامیکه مؤمن در خلوت قرار میگیرد آنچه‌مان از محبت خدا بیخود میشود که سر از پا نمی‌شناسد مردم دنیا که از شیرینی ذکر خدا سهمی نبرده‌اند می‌پندارند او دیوانه شده آری از علاقه‌مندی بخدا که بجز او بدیگری اعتنائی ندارند بیخود گردیده‌اند (۱)

در کافی از راوی اصلی نقل کرده در راه‌گذری بحضور حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم دیدم جامه‌ی خشنی زیر جامه‌هایش پوشیده و بالای آن جامه‌ی پشمینه در بر کرده و فوق آن جامه‌ی خشنی دیگری پوشیده است چنانچه من از لمس کردن آن احساس خشونت آنرا کردم! عرض کردم فدای شما مردم از پوشش جامه‌ی پشمینه کراهت دارند! فرمود: برویه مردم اعتنائی نباید کرد و عمل آنها را حجت نباید انگاشت زیرا پدر بزرگوارم محمد بن علی و پدر عالی‌مقدارش حضرت علی بن الحسین جامه‌ی پشمین می‌پوشیدند!

مشایخ عرفان هم در کرسی نامه‌های خود ذیل خرقة مشایخ که آنرا منتهی بولی الله المطلق حضرت ابوالحسن علی بن ابیطالب علیه السلام میدانند و آنرا متصل برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مینمایند که بمقتضای حدیثی خرقة را شب معراج خدای متعال بر اندام مبارك آنحضرت پوشانیده بدان خرقة پشمین اشاره کرده‌اند (۲)

(۱) عشق تو در دل نهفته ایم و طیبیان زحمت ما میدهند کاین خفقانست

(۲) ابن ابی جمهور در کتاب المجلی مینویسد از پیغمبر اکرم (ص) روایت شده در شب معراج وارد بهشت شدم و در وسط آن کاخی از یاقوت سرخ فام مشاهده کردم جبرئیل در آن کاخ را برای من گشود و وارد آن کاخ شده خانه‌ی ابرا از گوهر سپید رنگ مشاهده کرده وارد آنخانه شده در وسط آن صندوقی از نور بچشم آمد که درب آنرا با قفل از نور بسته بودند پرسیدم ای جبرئیل این صندوق چیست و در درون آن چه چیز است؟

جبرئیل بعرض رسانید ای دوست خدا در میان آن سریست که جز برای دوستش در اختیار دیگری نمیگذارد، فرمود در آنرا بگشا جبرئیل اظهار داشت من جز بندهٔ بیش نیستم از پروردگارت بخواه تا بمن دستور دهد تا آنرا بگشایم پیغمبر از خدا درخواست کردند از طرف خدا فرا رسید اینک در صندوق را بگشا جبرئیل در صندوق را گشود در میان فقر و خرقه ای بود پیغمبر فرموده بخدایم تعال عرضه داشتم ای سید و مولای من این خرقه و فقر از کیست؟ ندائی رسید ای محمد ایندو را از آن موقع که آفریده ام برای تو و امانت خلق کرده ام و جز آنها که دوست منند دیگران از آن بهره نخواهند داشت و افزود چیزی را گرانها ترین از آنها بوجود نیاورده ام پیغمبر فرمود همان وقت خدای تعالی خرقه و فقر را در اختیار من گذارد و آندو عزیزترین چیزها نزد من اند پیغمبر در آن هنگام خرقه فقر را به اندام مبارک پوشانید و به این افسر افتخار مباهات کرد پس از آنکه از معراج بازگشت آنرا بفرمان خدا به اندام علی پوشانید و آنحضرت همواره آنرا میپوشید و پارکیهای آنرا اگر اتفاق می افتاد و صله میکرد و با اندازه بر آن خرقه وصله زد که خود فرمود از وصال آن شرمنده شدم، امیرالمؤمنین پس از خود خرقه را با اندام حسن (ع) پوشانید و آنحضرت بر اندام حسین و پس از آنجناب ائمه پس از حضرت امام حسین یکی بعد از دیگری پوشیدند تا نوبت سلطنت فقر بوجود مبادک حضرت بقیه الله فی الارضین حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه رسید و اینک آن حضرت خرقه فقر را با آثار ولایتی دیگر از قبیل ذوالفقار و زره پیغمبر اکرم و شمشیر و عصا و دلدل آنجناب و خاتم سلیمان و عصای آدم و موسی و طشتی که موسی خون قربانی را در میان آن میریخت و تابوت و جفر و جامعه و مصحف فاطمه که هفتاد ذراع درازا داشته و کلمیه نیازمندیهای عالم بخط علی و املاء رسوا خدا نوشته شده در کف با کفایت آنجناب است و آن خاتم ولایت احمدی در این روزگار که جهان در انتظار مقدم شریفش میباشد قطب زمانست و امام دوران و خلیفه مصر و سیدانسی و جان بزودی ظاهر شود و دنیائی را که از اختلافات ظاهری و باطنی تیره گردیده روشن سازد.

و در حدیث کمیل بن زیاد اشاره باین حقیقت شده است .

کمیل از کاملان اصحاب و یاران آنحضرت و از جمله اصحاب سرمولا امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و بسی آثار از او باقی مانده که از مقام ارجمند ولایت بازجو کرده از جمله پرسشی است که درباره‌ی حقیقت از آنحضرت نموده و مولی علی علیه السلام پاسخ او را طوری بیان فرموده‌اند که جز مؤمنی که دلش بنور ایمان منور و منشرح شده دیگری از آن اطلاعی ندارد (۱)

ابن ابی الجمهور پس از ذکر حدیث پیشین و اینکه خرقه یدایا بید در دست حضرت بقیه الله قرار گرفته اظهار داشته باید دانست مراد از خرقه لباس پشمین یا کهنی نبوده که آنحضرت و فرزندان بر اندام مبارک خود آراسته اند بلکه منظور آنستکه شرایط خرقه و فقر را آنچنان برای خود بوجرد آورده که گوئی الباسی را به اندام خود آراسته اند پس خرقه خرقه، معنویست که رسول خدا بتوسط جبرئیل بر اندام خود قرار داده بنابراین موقعیکه می گوئیم فلان شخص خرقه از صاحب خرقه پوشیده یعنی بقدر استعدادش متصف بصفات او گردیده و اخلاق شایسته را در خود بوجود آورده بهمین جهت مشایخ صوفیه می گویند مراد از خرقه تشبه و صحبت است که سالک خود را مشابه با مراد قرار داده از مصاحبت او کمال اخلاق را پیدا کرده باشد و لباس خرقه عبارت از تلقی از کار است که بوسیله او تلقین میشود پس پوشش خرقه راجع بصورت و معنی است که از معنویه تعبیر به فقر و از صوریه تعبیر بخرقه شده .

تا آنجا که نوشته تمام مشایخ فقر خرقه خود را به علی و اولاد طاهرین آنحضرت منتهی می‌دانند چنانچه جنید بغدادی بتوسط ادائیش سری سقطی بتوسط معروف کرخی خرقه از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) دارد و همچنین آنها که منتسب بحسن بصری هستند از حضرت امیر المؤمنین و شقیق از حضرت موسی بن جعفر و ابراهیم ادهم از حضرت امام محمد باقر و ابویزید بسطامی از حضرت صادق و کمیل از حضرت امیر و همچنین هر یک از بزرگان که معاصر با ائمه پس از حضرت رضا بوده از حجت وقتشان استفاده کرده اند .

(۱) حدیث مزبور اینست کمیل از حضرت امیر (ع) میپرسد *دما الحقیقه؟* حقیقت



چيست ؟ میفرماید مالک والحقیقه ترا باحقیقت چکار ! کمیل گفته اولست صاحب سرک ؟ مگر من از اصحاب سر شما نیستم ! میفرماید بلی ولیکن یرشح علیک مما یطرح منی، آری از اصحاب سر من هستی و در این حال ترشخی از دریای بیکران من بتو خواهد رسید ، کمیل گفت «او مثلك یخیب سائلا ؟» آیا مانند شما درخواست کننده را محروم میسازد؟ فرمود والحقیقه کشف سبحات الجلال من غیر اشاره حقیقت آنستکه بدون اشاره پرده از انوار جلال الهی برداشته شود گفت «زدنی بیاننا» بیش از این بفرمائید فرمود «محو الموهوم و صحو المعلوم» تا موهوم برطرف شود و معلوم هویدا گردد گفت «زدنی بیاننا» بیش از این بفرمائید فرمود «هتك الستر لغلبة السر» چون سر غالب آمد پرده دریده شد گفت «زدنی بیاننا» بیش از این بفرمائید فرمود «جذب الاحدیة بصفة التوحید من غلبة السر» بر اثر غلبه سر صفت احدیت مجذوب صفت توحید شود گفت «زدنی بیاننا» بیش از این بفرمائید فرمود «نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید» نور است که از بامداد بی نهایتی میدرخشد و بر هیكلهای توحید می تابد گفت «زدنی بیاننا» بیش از این بفرما فرمود «اطف السراج فقد طلع الصبح» چراغ را خاموش کن که بامداد حقیقت طلوع کرد

مرحوم مظفر علی شاه کرمانی حدیث مزبور را در ذیل ۲۹۰ بیت دره ثنوی بحر الاسرار شرح داده که ذیلا به برخی از آنها اشاره میشود . منه التوفیق و الحقیقة

مرتضی آن پادشاه پاک ذیل	ریخته فیض حقیقت بر کمیل
گفت با او آن کمیل پاکدین	ما الحقیقه یا امیر المؤمنین
مرتضی گفتا به آن کامل عبار	باحقیقت مرترا بر کوچکار
چون کمیل از آنها بت رنگ ریخت	لاجرم سوی در دیگر گریخت
گفت شاهها گرچه من فانیستم	صاحب سر تو آیا نیستم
شاه فرمودش بلی ای محترم	صاحب سر منی بی بیش و کم
محرمی لیکن علیک یرشح	کل فیض من جنابی یطرح
قال یا من صرت منک ذکاملا	مثلک رب یخیب سائلا

این کرم را از دل من وامگیر
 در جوابش گفت آن بحر نوال
 منکشف شد وجه معشوق ستیر
 گفت چون بشنیدم این شرح عجیب
 بار دیگر شاه فیاض النعم
 کاین حقیقت مجوم و موهوم آمده
 نیست الا هستی موهوم تو
 چون فزودش ذوق باده حرص جان
 ما الحقیقه گوش کن گر طالبی
 نور هستی غالب آمد شد مزید
 کرة اخری زپاکیزه دلی
 مر حقیقت را چهارم شارحی
 الحقیقه ماهی؟ جذب الاحد
 چون احد تو حیدر اجاذب شود
 گشت سائل گفت اما ما عارفا
 آن حقیقت دان که از صبح ازل
 بر مزایای تجلی وجود
 آن هیاکل آن تمایل لطیف
 گفت کای ساقی فیاض ودود
 در جوابش گفت آن عادل مزاج
 اطف مصباحاً فان الصبح لاح
 صبح لایح چیست آن صبح ازل
 شرح فیض از حاصل من وامگیر
 الحقیقه کشف سبجات الجلال
 انکشافی بی اشارات مشیر
 یا علی زدنی بیانا کی اصیب
 در جوابش گفت از روی کرم
 که قرین باصحو معلوم آمده
 باش حاضر تا شود معلوم تو
 آمدش زدنی بیانا بر زبان
 هتک ستر عند سر غالبی
 پرده و ستر تعین را درید
 گفت خوش زدنی بیانا یا علی
 شاه فرمودش بقول واضحی
 ما الاحد ما لایجزی لاتعد
 این شود مغلوب و آن غالب شود
 خامسا زدنی بیانا کاشفا
 شارق آمد نور شمس لم یزل
 بر مجالی ظهور نور جود
 واحدیت راست مر آتی شریف
 ساد سا زدنی بیانا کی وجود
 کای کمیل معنوی اطف السراج
 سکن المصباح اذلاح الصباح
 حضرت ذات احد عز وجل

در احادیث امامیہ وارد شده حضرت مولیٰ علیؑ هر گاه سینہ اش تنگ
میشد و آتش اسرار معارف در کانون سینہ مبارکش شعلہ ور میگردد و سر
چشمہ ی حالات آنحضرت بغلیان می آمد بخارج شهر میرفت و سر مبارک در میان
قذاتہا و چاہہا میبرد و مکنونات قلبی خود را در آنجا اظهار میداشت چنانچہ خود
فرمودہ است :

وفی الصدر لبایات	إذا ضاقت لها صدری
نکت الارض بالكف	و ابدیت لها سرّی
فمهما تنبت الارض	فذاك النبت من سرّی

در سینہ ی من حقایقی نهفته است کہ هر گاه سینہ ام از نگهداری آنها تنگی
و ناراحتی نماید زمین را با انگشتان خود میکاوم و اسرار قلبی خود را در آنجا
پنهان میکنم و هر گاه زمین از آنچه من در آن غرس کرده ام سبز شود بدانید کہ
آن گیاهان سبز و خرم اثر نخمی است کہ در آنجا کاشته ام !

در جامع الاخبار از حضرت امام حسن مجتبیٰؑ روایت شدہ فرمود :
قرآن کریم بر چهار پایہ ی محکم استوار گردیده بر پایه عبارت و اشارت و لطائف
و حقائق ، عبارت و اثره عوامست و اشارت مخصوص خواص لطائف منحصر بہ اولیاء
و حقائق خاصہ پیمبران است .

و امثال اینہا از احادیث مستفیضہ و متواترہ ای کہ در اینخصوص از مقامات
عصمت و طہارت صادر شدہ است (۱)

و بخش مهمی از اخبار مربوط باینموضوع را در کتاب مصباح الشریعہ
ایراد کردہ کتاب مزبور از کلمات شریفہ حضرت صادقؑ تدوین شدہ و دانشمندان

(۱) شهید ثانی در کتاب درایۃ مینویسد خبر متواتر خبری است کہ راویان آن بسرحدی
رسیدہ باشند کہ بحسب عادت توأطوء و اتفاق آنان بر جعل چنان خبری محال باشد و کثرت
راویان در جمیع طبقات ملحوظ بودہ باشد بدیہی است راویان آن منحصر بحدی خاصی
نمی باشند ، خبر مستفیض خبریست کہ راویان آن در هر مرتبہ ای از سه نفر تجاوز کنند
و ممکن است اطلاق مشهور بدان نیز گردد .

متعرض اند که کتاب نامبرده از آثار آنحضرت تألیف شده و از آغاز تا انجام آن احادیث متناسب با این بحث را متذکر گردیده و برآستی آنچه در آن آورده شده است کافی برای موضوع فعلی ما خواهد بود (۱)

شیعه و سنی از قدیم و جدید ابیات ذیل را که مربوط بمطلب فعلی ماست از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل کرده اند :

کیلا یری الحق ذو جهل فیفتننا	انی لا اکتف من علمی جواهره
الی الحسین و وصی قبلد الحسننا	و قد تقدم فی هذا ابو حسن
لقیل لی انت ممن یعبد الوثننا	یارب جوهر علم لو ابوح به
یرون اقبیح ما یأتونه حسنا	ولا استحل رجال مسلمون دمی

گوهرهای گرانبهای دانش خودم را پنهان میدارم و نمیگذارم حقیقت بدست انسان نادان بیفتد تا موجبات ناراحتی ما را فراهم سازد پیش از من حضرت

(۱) کتاب مصباح الشریعه منسوب بحضرت صادق (ع) است و بطوریکه از تصریح بزرگان استفاده می شود اخبار آن از آثار آنحضرت بوده یعنی بیشتر از اخبار موجود در آن از فرمایشات حضرت صادق (ع) است و تحقیقات مفصلی در باره صحت نسبت آن بحضرت صادق (ع) از طرف اعلام محققان شده است و ما این کتاب را به پارسی ترجمه کرده مطبوع شده اعلامی که این کتاب را مورد توجه قرار داده اند علامه ملا محمد تقی مجلسی سیدابن طاوس شهیدثانی، ابن فهد حللی، فیض کاشانی، علامه بحرانی، ملا مهدی نراقی شیخ ابراهیم کفعمی، میرزا ابوالقاسم شیرازی، سید علیخان مدنی کبیر، حاج میرزا حسن نوری، علامه مجلسی، معظم له در مصادر کتاب بحار الانوار می نویسد، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه منسوب بحضرت صادق (ع) است و از امان الاخطار سیدابن طاوس نقل کرده مسافر باید چند کتاب را بمنظور مطالعه همراه داشته باشد، اهللیجه، توحید مفضل، مصباح الهمیمه منسوب بحضرت صادق (ع) کتاب شریف وارزنده ایست که خواننده را بسلوک الی الله میخواند و برای حقیقت دعوت میکند و موجبات پیروزی او را به اسراریکه حقایق نهفته در آن مشتمل بر آنند ایجاد مینماید.

ابوالحسن همین وصیت را بحضرت امام حسن و امام حسین علیہ السلام فرمود ممکن است هر گاه گوهر علم را آشکار کنم مردم نادان مرا به بت پرستی نسبت دهند و مسلمانان خون مرا حلال شمارند و کار خود را که بدون شك بد ترا بعمل منست نیکو پندارند.

و فرموده است: بخدا سو گند هر گاه ابوذر از مکنونات قلبی سلمان باخبر میشد او را میکشت.

اینگونه ناراحتی مربوط بدو نفر با شخصیتی است که رسول خدا میان آندو برادری بوجود آورده بدین نسبت از سائر مردم جای هیچگونه گله مندی و توقعی نیست!

حضرت باقر علیه السلام فرموده: ولایت خدا موضوع پنهان و اسرار نهانی بود که خدا هم بعنوان سر در اختیار جبرئیل گذارد و جبرئیل هم بامر خدا آنرا بطور نهانی در دست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داد و آنحضرت سر ولایتی را در اختیار علی علیه السلام گذارد و آنحضرت در اختیار کسانی که خدا میخواست یعنی ائمه پس از خودش در آورد شما آنرا از کسیکه از ابراز حرفی خودداری میکرد اشاعه دادید!

و امثال اینگونه احادیث سری که حقیقت طریقه عرفان را آشکار میکنند.

و ما بزودی در ذیل شرح حال بایزید بسطامی اسانید سلسله‌ی مشایخ را ایراد خواهیم کرد و از فرقه‌های حق و باطل آنها بتفصیل سخن خواهیم گفت و بمختصری از رویه و آداب و طریقه‌های مختلف آنانرا که در این ترجمه متذکر نشده ایراد خواهیم کرد و مخصوصاً به آغاز بروز مذهب آنان اشاره مینمائیم و مینویسیم چه کتب در رد و قبول آنان نگاشته شده است صوفیه‌ی متشرع و صاحبان اسرار آنهایی بودند که از طرف مؤالف و مخالف معرفی شدند ممکن است عده‌ای هم بلباس صوفیه در آمده باشند و خود را نابجا بدان نام خوانده

باشند و این لباس منزله را که مردان حق و اخوان صفا بر تن کرده و اندام خود را بدان آرایش داده بدزدي پوشیده و سخنان عارفانه آنها را که چون تریاق فاروقی است وسیله‌ی دکان خود قرار داده (۱) و حقیقت را بر عوام مردم مشتبه کرده باشند آری این عده از دزدان مردم بدبختی هستند که بلباس پاکان در آمده‌اند و عوام کالانعام را مسخر سخنان خود قرار داده و شریعت اسلام را پایمال کرده‌اند و سر راه بر مردم بیچاره گرفته‌اند و آنها را برویه‌ی ملحدان دعوت نموده‌اند و فتنه و فساد و آشوب گری در جامعه بوجود آورده‌اند و زندقه و الحاد را شعار خود ساخته‌اند و بدعتها در دین برقرار ساخته‌اند و نماز را که مهمترین دستور اسلام است ترك کرده‌اند و رقص و نوازندگی را طریقه خود نموده‌اند و بسادگان سرخ گون بنظر شهوت تمایل پیدا کرده‌اند .

آری این عده دزدانند که از مصاحبت ستمگران روزگار سفره‌ی شهوت خود را گسترانیده و بتحصیل خرقه و لقمه از پیشگاه آنان مباحثات کرده‌اند جز شکم‌پرستی و سیله‌ی بندگی دیگری ندارند و بغیر از بیهوده‌گوئی سخن دیگری بزبان نیاورند و بخیاقتگری پردازند و بپاکدامنان کامل عیار افترا زنند و وقاحت و بیشرمی را به آخرین پایه رسانند و بنوازندگی و آوازه خوانی ساعات شبانه روزی خود را سپری سازند و بعیبجوئی از دیگران پردازند و به نهانیهای مردم سرگرم باشند و خود را بمستی و بیخودی شهرت دهند .

آری اینان مردمی هستند که بکلی از رویه‌ی دین منحرفند و طریقه‌

(۱) حرف درویشان بدزد مرد دون

تا بخواند بر سلیمی زان فسون

کار مردان روشنی و گرمی است

کار دونان حيله و بی شرمی است

جامه پشمین از برای کد کند

بو مسیلم را لقب احمد کند

بو مسیلم را لقب کذاب ماند

مر محمد را اولوالالباب ماند

آن شراب حق خنامش مشک ناب

باده را ختمش بود کند و عذاب

مولوی

مسخرگان ولوطیان را پیشه خود قرار داده‌اند و دنیای فانی را بهشت جاوید خود میدانند و فرمان خدا را پشت سر خود انداخته و بیرخی از گفتار متکلمان و فیلسوفان توجه کرده و آنها را وسیله‌ی شهرت و جاه طلبی خود قرار داده‌اند و از اخبار آل محمد که حقایق دین را در بردارند و متضمن اسرار کتاب و سنت اند روگردان شده‌اند.

هر گاه دست اندر کار یکی از مناصب دنیوی شوند از گرفتن هیچگونه رشوه‌ای خودداری نمیکنند و اگر در جامعه صاحب اعتباری نباشند از راه ریاکاری و خودسازی بعبادت میپردازند.

در حدیث صحیح از محمد بن حسین ابی الخطاب (۱) روایت شده حضور انور حضرت امام هادی علی بن محمد علیه السلام در مسجد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شریفیاب بودم جماعتی از اصحابش از جمله ابوهاشم جعفری شریفیاب شدند. ابوهاشم مردی سخن آور و بلیغ بود و موقعیت خاصی در حضور انورش داشت (۲) در اینموقع

(۱) نجاشی مینویسد ابو جعفر محمد بن حسین زهات همدانی از اجداد اصحاب ما بوده و مقامی عظیمی داشته و روایات بسیاری از او نقل شده و کتب چندی از جمله توحید؛ معرفت و بداء بر قدری، الامامه، لؤلؤ و صایای ائمه، الفوائد از آثار اوست و مردی موثق و معین بوده و روایات او مورد توجه اعلام شیعیه است و سال ۲۶۲ هجری وفات یافته رحمة الله علیه.

(۲) ابوهاشم داود بن قاسم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب از نوادگان حضرت جعفر طیار بوده شیخ در فهرست مینویسد نامبرده از مردم بغداد است و در نزد ائمه طاهرین بجلالات قدر و عظمت معروف بوده و از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری و حضرت ولی عصر بوده و در پیشگاه سلطان عصر نیز موقعیت بسزائی داشته و کتابی دارد که ما بتوسط اصحاب خود از آن اطلاع یافته ایم.

کشی مینویسد از روایاتی که در باره او رسیده و خود او روایت نموده بموقعیت

عده‌ای از صوفیه (یعنی از همان دسته‌ای که مردم متصنع و بیهوده گویند) (۱) وارد شدند و در گوشه‌های از مسجد رسول خدا ﷺ حلقه وار نشستند و شروع کردند بذكر : لا اله الا الله ! امام عليه السلام خطاب بياران خود فرمود: باين عده مردم حيله‌گر توجه نکنيد زيرا اينان جانشينان شياطين اند اساس دين را با اعمال ناشايست خودشان منهدم و ويران ميسازند آري زهد و رزي ميکنند تا بدنهای خود را برفج کار آزرده نساژند و بنماز مستحبي سرگرم ميشوند تا بيچارگان بيخبر را بدام خود در آورند، روزگاري را بگرسنگي بسرميبرند تا لاشه های بيچارگان را مزه سفره‌ي خود قرار دهند پالان گذاشته بر آنها سوار شوند، تهليلشان براي آنست تا مردم را فريخته خود سازند کم ميخورند تا بثر آن کاسه های خود را در آينده از آشهای گرم مردم پر کنند و دلهاي ساده لوحان را بنخود متوجه سازند با مردم از بيخودي و حب خدا ميلافتند و آنها را بچاه بيچارگي ميافکنند اورادشان رقص است و دام واذکارشان ترنم است و نوازند کي صبح و شام، آري بجز از مردم نادان ديگران از ايشان پيروي نميکنند و بجز از ساده لوحان کسي بدانها اعتقاد نميورزد بنا بر اين هر کس در روزگار حيات و پس از مرگشان بديدار آنها بشتابد چنانست که بزيارت شيطان و بت پرستان رفته باشد و کسیکه بيکی از ايشان کمک کند چنانست که بيزيد و معاويه و بوسفیان کمک کرده باشد .

مردی از حاضران بعرض رسانيد هر گاه چنين کسی را که معرفي کرديد

او استدلال ميشود حاکی از علو مرتبه او هستفد .

نقد الرجال نوشته اشعارنيکوئی در باره‌ي اهل بيت داشته ابن طاوس در ربيع الشيعه اورا از سفره حضرت ولي عصر نامبرده . هديه الاحباب نوشته سال ۲۶۱ هجری وفات يافته و قبرش در بغداد مشهور و مزار است و پدرش قاسم امير يمن بوده و مادر قاسم ام حکيم دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است پس قاسم پسر خاله حضرت صادق (ع) است .

(۱) اين جمله را مؤلف بمناسبتی ايراد کرده و از روايات نيست -

عارف بحقوق شما باشد باز هم در ردیف نامبردگانست؟! حضرت که انتظار چنین پرسشی را نداشت با خشمگینی بوی نگر بسته فرمود: از چنین پرسشی دست بردار زیرا کسیکه عارف بحقوق ما باشد نفرین شده ما نبوده و مخالفت با ما نمیکند مگر نمیدانی اینعه از صوفیه از پست ترین دستجاتند صوفیه بطور کلی با ما مخالفند و راه آنها برخلاف طریقه ماست و آنان نصاری یا مجوس این امت اند اینانند که در خواموش کردن نور خدا میکوشند و با دهن آلوده خود می-خواهند آنها را خاموش کنند با آنکه خدا برخلاف انتظار کافران نور خود را (که ائمه طاهرینند) درخشانتر میسازد.

شیخ بهائی در کشکول نقل کرده: رسول خدا ﷺ فرمود پیش از آنکه روز رستاخیز فرا رسد مردمی از امت من بوجود آید که حلقه‌ی ذکر تشکیل دهند و سرهاشانرا در میان یکدیگر قرار دهند و صداهاشانرا بدو بلند کنند و خود را با این ترتیب از پیروان ابراهیم میدانند بیگمان که آنها از کافران گمراه‌ترند چون چهارپایان فریاد میکشند و گفتارشان چون گفتار فاجرانست و عملشان عمل جاهلان از ایمان بهره‌ای ندارند و از نتیجه‌ی عملشان جز رنج بهره‌ای نصیبشان نخواهد شد!

در تحف العقول ذیل مواعظ انجیلی آمده چه بسیار مردم دانشمندان با آنکه از علمشان بهره‌ای ندارند و چه بسیار زمین‌گشایش دارند با آنکه همه آن قابل آرامش و سکنی نیست، و چه بسیار گویندگانند با آنکه گفتار همه‌ی آنها راست و درست نیست بنابراین از علماء دروغگو در حذر باشید یعنی آنها که پشمینه می‌پوشند و سرهاشانرا بزیر می‌اندازند و چون کرگان خون آشام از زیر ابرو باطراف خود می‌نگرند گفتارشان برخلاف کردارشان است آیا ممکن است از خار انگور چید یا از حنظل انجیر؟! گفتار عالمان دروغگو جز سخن زور و بی‌اساس نباشد و هر کسی هم هر سخنی را بصدق نگوید!

اینک اگر مراد از صوفیه همان مردمی باشند که صفات ناپسند آنها در

گفتار ائمه دین ایراد شده زنهار زنهار باید از آنها پرهیز کرد و با آنان همنشینی ننمود و متمایل باقوال آنها نگردد و خود را مشابه آنها نساخت و در جرگه آنها شرکت نکرد زیرا آنها ابلیسان آدمیان بلکه از اخوان شیاطینند. عبارات فوق حاکی از احوال متصوفان است یعنی آنها که خود را بلباس پاکیزه تصوف جلوه داده‌اند اینک بخود تصوف هم باید توجهی کرد که مقصود از آن از نظر سوفیگران چیست؟ بهمین مناسبت میگوئیم هر گاه تصوف عبارت از آنست که خودشانرا بلباس پارسائی در آورند و باین نام و نشان شهرت دهند و از شرایع الهی ویژه احکام اسلامی روگردان باشند و بریش وسیل تنها اکتفاء کنند و از امور شهبوانی پیروی نمایند و اساس کار را بر شالوده‌ی شیطان‌ی بریزند و از مقدمات تیره‌ی نفسانی نتیجه‌گیری نمایند و به الفاظ ساختگی برخی از خیال‌بافان توجه کنند و برقص و نوازندگی پردازند و از پوست آدمی خارج شده بجلد حیوانی در آیند و از علوم روحانی اعراض کرده بفنون بی‌اساس برخی از علوم غریبه بگردانند که بدابحال آنها و آوخ بسر انجام ایشان آری اینعه بی بند و باران که چنان حقیقت درخشانرا باعمال ناشایست خود لکد دار کرده‌اند همانهایند که نشان آخر زمانرا در بردارند و از علائم آن زمانند!

گروهی از پیشینیان از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند آنحضرت ضمن وصیتی که به ابوذر غفاری رحمه الله علیه فرمود اظهار داشت: ای ابازر! در آخر الزمان مردمی بوجود می‌آیند که در تابستان و زمستان جامهٔ پشمین میپوشند و آنرا امایه‌ی برتری خود بر دیگران میدانند اینان همانهایند که فرشتگان آسمان و زمین ایشان را لعنت کرده‌اند!

شیخ مفید باسناد صحیح خود از حسین بن سعید (۱) نقل کرده از حضرت

(۱) نجاشی مینویسد ابو محمد حسین بن سعید بن حماد بن مهران اهوازی از موالی حضرت سجاد (ع) بوده و با برادرش حسن بن سعید در تألیف کتب سی‌گانه شرکت داشته لیکن بر اثر شهرتی که دارا بوده کتاب‌ها بنام او اشتهار پیدا کرده‌اند حسین بن

ابوالحسن ہادی علیہ السلام پرسیدم صوفیہ چگونہ مردمی هستند؟ فرمود: هر کس دم از تصوف زند یا حیلہ گر است یا گمراہ و یا سادہ لوح .

بروایت دیگر فرمود: کسیکہ خود را بعنوان تقیہ صوفی بنامد گناہکار نیست .

بروایت سوم فرمود: نشانہ چنین شخصی آنست کہ بنام تنها اکتفا میکند . و بسند های صحیح از حضرت رضا علیہ السلام نقل کردہ فرمود کسیکہ نام صوفیہ در حضور او بردہ شود و او بزبان و دل آنها را انکار نکند از مانیت و کسیکہ زبان بانکار آنها گویا سازد چنانست کہ در رکاب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم با کافران رزم کردہ باشد - انتہی

پس چقدر اندوہ است کہ دین خدا بتوسط آنان ویران گردد و امور الہی بر اثر عمل ایشان نابود و بنیرومندی ایشان اسلام رو بناتوانی گذارد و بادست اندر کاری آنان ایمان خوار شود اینان همانا دشمنان دینند و اعداء فقہا و مجتہدین آنچه را کہ آنان رشتہ اند تار و پودشانرا از ہم میزنند و تحقیقات آنانرا در نظر عوام ناچیز قلمداد میکنند همچنانکہ پیشینیان از این مردم ملعون پیوستہ با

بزید سودانی اظهار داشتہ حسن در تمام رجال برادرش حسین شریک بودہ تنہا در زرعة بن محمد حضرمی و فضالہ بن ایوب منحصر بودہ کہ برادرش حسین بتوسط وی از آنها روایت میکرده و دائیش جعفر بن یحیی از اصحاب ابو جعفر ثانی بودہ و افزودہ کتب بنی سعد از کتابهای معتبر و مورد توجه اعلامست و اضافہ کردہ حسین بن سعید در قم میہمان حسن بن ابان بودہ و ہما نجاوفات یافتہ .

شیخ طوسی در فہرست می نویسد حسین بن سعید از حضرت رضا و حضرت جواد و ابوالحسن ثالث حضرت ہادی روایت کردہ و اصلا از مردم کوفہ بودہ و باتفاق برادرش حسن بہ اہواز رفتہ و از آنجا بقم مهاجرت کردہ و میہمان حسن بن ابان بودہ و همانجا وفات یافتہ از جملہ کتب او کتاب الزہد و التقیہ و المناقب و المثالب و التفسیر و المؤمن و المزار و الرد علی الغالبہ و ما بقی کتب او در فہرست و رجال نجاشی ایراد شدہ .

ائمه معصومین طرف نفیض بودند و با حقایقی که از آنان بظهور میرسد علناً مخالفت میکردند و از آنچه در اختیار داشتند روگردان بودند چنانچه نظیر اینمطالب را در احوال حسن بصری نوشتیم !

شیخ بهائی در کشکول از بعضی از توارینخ نقل کرده هنگامی سفیان ثوری بحضور حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد در آن موقع آنحضرت جامه‌ی خز پوشیده سفیان از راه اعتراض اظهار داشت: چنین لباسی پوشش پدران شما نبوده حضرت صادق بدون آنکه بگفته‌ی بی‌ارزش او پاسخی بدهند جامه‌ی خز را بالا زده در زیر آن جامه‌ی پشمینه‌ای بود فرمود جامه‌ی روئین را برای مردم و جامه‌ی زیرین را برای خدا پوشیده‌ام .

سپس جامه‌ی پشمین سفیانرا بالا زده که در زیر آن پارچه‌ی نازکی از پنبه بود فرمود جامه‌ی روئین را برای مردم و زیرین را برای هوا پوشیده‌ای ! همین حدیث در ابواب معیشت کافی و امثال آن آورده شده .

باز در کشکول مینویسد: یکی از مرقع پوشان صوفیه گفتند آیا این خرقه‌ات را نمیفروشی ؟ پاسخ داد هر گاه صیاد دام خود را بفروشد بچه وسیله شکار کند ! بهتر آنست بچند بیتی که ذیلاً بخاطر رسیده اکتفا نمایم :

فلو کان التصوف مثل ما هم	علیه فالتعویذ عنه بالله
جفاء لاصفاء فی وفاء	واهواء تراکم فی الجبله
لها بعد عن المطلوب حقا	کبعد بین صنعا والابله
و ان یقصد به ادب و حال	تحال به النفوس المستبله
فذاك الفیض والمفضال من لم	یدم الا وفیه مند بله

هر گاه تصوف همان رویه‌ایست که صوفی نمایان خود را بدان آراسته اند باید از چنان تصوفی بخدا پناهنده شد زیرا این چنین تصوفی جفا و ناراحتی است صفا و وفائی در آن نیست و جز خواهشهای نفسانی که در نهاد صوفی نمایان متراکم گردیده اثر دیگری ندارد آری اینگونه تصوف واقعاً از حقیقت دور است و فاصله‌ی

بین صنعاء یمین و ابلہ بصرہ است .

آری اگر بمنظور ادب و حال است بدیہی است نفوس آماده از آن حقیقت
بہرہ مند شدہ و آن فیض را بر اثر ترشحات آسمانی کسب میکنند و بہتر میتوانند
سیر مقامات نمایند و قلبشان از فیوضات الہی بہرہ مند گردد و از ہرگونہ خیری
کہ از سفرہ گسترده‌ی حق کہ بمنظور تربیت افراد شایستہ افکنندہ شدہ فیض برند
و با بینائی کاملی بعبادت خالصانہ سر گرم شوند و بہ آفات نفسانی آشنا گردند
و خوبیہای ناپسند را از خود دور کنند و بعالی ترین درجات نائل شوند . چنانچہ
گویند: ہر کسی از عرفان حقیقی سہمی نداشتہ باشد بسر انجام ناپسندی دچار
خواہد شد .

یہی از خردمندان درستایش عارفان حقیقی اشعار ذیل را کہ نمونہ
از سخنان لطیف است نیکو سرودہ.

و سافر اهل الجود في طلب المجد
و حثوا مطايا الشرق في مخلص القصد
وراموا لعزم السير في طلب العلي
ففازوا بطيب الوصل من دوحۃ المجد
هم القوم هاموا فاستقاموا على الثرى
لهم همم تسمو الى العلم الفرد
إذا ما دعوا يوما لكشف ملمة
رأيت الفتى النشوان كالاسد الورد
بحار الحیا و العلم و الحلم و التقی
و نار السخا و العز و الشکر و الحمد
کنوز الصفا و العشق و الصدق و الولا
لهم من بحار الغیب ورد علی ورد

عليهم سلام الله ما هبت الصبا

قبیل اقبسام الصبح فی طالع السعد
مردم سخاوتمند برای وصول بمقام ارجمندی بر مرکب های راهوار سوار شدند و بدان مقصد که مورد توجهشان بود رهسپار گردیدند و از این سفر هر چه بیشتر در نظر داشتند تا بمقام عالی انسانیت نائل گردند آری چون نظریاکی داشتند به بهترین وجهی شاخه ارجمندی را بدست آوردند و از میوهی آن برخوردار شدند اینان مردم سرگشته و عاشق پیشه‌ای هستند که پای استقامت بر روی زمین استوار کرده و همت کماشته‌اند تا به آن نشان منحصر بفرد دست پیدا کنند اینان مردمی هستند که هر گاه آنها را برای برطرف کردن ناراحتی دعوت نمایند همه گونه آمادگی و از خود گذشتگی ابراز میدارند تا احدیکه جوان سرمست و شنگولشان مانند شیر درنده‌ای بکار بیچارگان میپردازد .
آری آنان دریای حیا و دانش و بردباری و پرهیزکاری و آتش درخشان سخاوتمندی و عزت و سپاسگزاری و حمداند آنها گنجهای صفا و شیفتهگی و راستی و درستی هستند و از دریاها غیب جرعه‌ی پس از جرعه‌ای می آشامند سلام خدا بر اینان باد و تا باد صبا میوزد و طالع سعادت‌مندی پا بر جا و بامداد پیروزی پایدار و لبخند زنانست از سلامتی بهره مند شوند !

شیخ ابوسعید خراز در آخرین نفس میگفت (۱)

(۱) قشیری مینویسد ابو سعید احمد بن عیسی خراز از مردم بغداد بوده و باذوالنون مصری و نباجی و ابو عبید یسری و سری سقطی و بشری و امثال ایشان مصاحبت داشته و سال ۲۷۷ وفات یافته ابو سعید میگفته هر باطنی که ظاهر با آن مخالفت داشته باشد باطل است زیرا ظاهر عنوان باطن است، از او نقل شده شبی شیطان را بخواب دیدم از کنار من گذشت و بمن توجهی نکرد گفتم چرا بمن توجه نکردی عبور کردی پاسخ داد برای آنکه آنچه وسیله مکر من است که بدان مردم را میفریبم از خود دور کرده اید گفتم آن چیست ! پاسخ داد دنیاست در عین حال گفت لطیفه در شما وجود دارد که با توجه بدان از انحراف شما نا امید نیستم پرسیدم آن چیست ! پاسخ داد هم نشینی با جوانان !

حنین قلوب العارفين من الذکر
ادیرت کؤس للمنايا عليهم
همومهم جوالة بمعسكر
فاجسامهم في الارض فتلى بحبته
فما غرسوا الا بقرب حبيبهم
وتذکارهم وقت المناجاة للستر
فاغفوا عن الدنيا كاغفاء ذي السكر
به اهل ود الله كالانجم الزهر
وارواحهم في الحجب نحو العلی نسری
وما عرّجوا عن مس بؤس ولا ضرّ

نالہی دلہای عارفان از رنج بیماری تن نیست بلکه از یاد حبيب است
و یاد آوری نیمہ شب و مناجات تاریکی آن برای آنست کہ بظاہر از آنها مستور
ماندہ جامہای مرگ ہر آن بدست آنان میرسد آری آنها مانند آدم مستی از
دنیا چشم پوشیدہ اند ہمتہای آنان ہموارہ در لشکر گاہ دوستان خدا مانند
ستارہ های درخشانی در جولا نیست بدنہاشان از علاقہ مندی باو مانند کشتگانی در
روی زمین افتادہ و روحہاشان در پردہ های غیبت بجایگاہ عالی در حرکت
است درخت علاقہ مندی بدوستہاشان را در نزدیکی او کاشتہ اند و از هیچ ضرر روزیانی
نہر اسیدہ اند .

مؤلف گوید : بہتر آنست پس از آنچه را بمناسبت ایراد کردیم بشرح
احوال حلاج عطف توجہ نماییم .
شکفت اینجاست ہر نویسندہای کہ اندکی از بوی بہشت و رائحہ کتاب
و سنت استشمام کردہ از حلاج بیدی یاد کردہ و او را فاسد العقیدہ نام بردہ و بتزویر
و جادوگری و فنون تسخیر ستودہ و در این موضوع سنی و شیعہ صوفی و کوفی
موافقند زیرا حلاج در امور شریعت مرتکب اعمال تنگینی شدہ کہ از هیچیک از
صوفیان اسلامی نظیر آنها سابقہ نداشتہ از جملہ ادعاہای نابجائی کردہ و شہرت
طلبیہای نابہنگامی نمودہ کہ شایستہ هیچ عارفی نیست بلکہ ادعای شہرت طلبی
کاملاً با رویہ عارف مخالفت دارد .

کاهی مدعی ربوبیت شدہ و ہنگامی ادعای قطیبت و علوم غیب و اتحاد با
خدا نمودہ .

در یکی از مدارك نوشته هنگامی که وارد قم شد ادعا کرد که حضور امام زمان رسیده و از طرف آنجناب بمقام نیابت مفتخر آمده و باب آنحضرت است یعنی اگر کسی بخواهد بآنمقام دست یابد باید از ایندر که حلاجست وارد شود لیکن کاری ازپیش نبرد و عیشی خوش آیند پیدا نکرد از قم بطرف مکه معظمه هجرت کرد و همچنان بامامت و قطبیت ادامه میداد پس از آنکه وارد مکه شد نغمه‌ی دیگری نواخت و در آنجا بداعیه ربوبیت سر بر آورد بهمین مناسبت فقیه فاضل آقا محمدعلی کرمانشاهی که از متأخران فقهاء ماست در آغاز شرح مفاتیحش ذیل بحثی که در باره حلاج ایراد کرده اظهار میدارد :

پوزشی که غزالی از طرف حلاج آورده نه تنها نافع بحال نامبرده است بلکه همه کافران و ملحدان و مرتدان حتی فرعون نیز از آن نمد کلاهی برخوردار خواهد شد و ممکن است دعاوی نامبردگان هم کم از خرافات حلاج نباشد !

ملاصدراي شیرازی قدس سره در تفسیر سوره بقره مینویسد : بطوریکه مشهور است فرعون موجودی متفکر و اهل بحث بوده و او را افلاطون قبطیها لقب داده اند تا آنجا که مینویسد شاهد بر این مدعا آنست که در هنگام غرق شدن اظهار داشت «آمنت بالذی آمنت به بنو اسرائیل» به آنخدائی که بنی اسرائیل ایمان آورده ایمان دارم .

از خلافکاریهای حلاج آنکه اسرازیکه در باطن او نهفته بود آشکار ساخت و صبر نکرد تا آنها را کاملاً مورد آزمایش قرار دهد بلکه خواست با اشاعه آنها در دلهای مریدان ارجمندی تازه‌ای پیدا کند و ساده لوحان او را صاحب کرامت بدانند (۱) با آنکه این عمل هم در آئین تصوف ممنوع و غیر مشروع است، زیرا

(۱) شبستری گوید:

خیال نور و اسباب کرامات
جز این کبر و ریا و عجب مستی است
همه اسباب استدراج و مکر است

رها کن ترهات و شطح و طامات
کرامات تو اندر حق پرستی است
در آن هرچیز کان جز باب فقر است

اظہار کرامات، موجبات فتنہ و فساد و آشوب را بوجود می آورد و شالوده شرایع را مخصوصاً از نظر اعتقادات عوامی بهم میپاشد خدای متعال از احوال این عده مخربان و آشوبگران چنین اطلاع میدهد «و اذا جائهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولوردوه الى الرسول والى اولى الامر منهم لعلمه الذین يستنبطونه» هر گاه از ایمنی یا خوفی یا خبر شوند آنرا در میان مردم آشکار میسازند و هر گاه از آنچه با خبر شده اند بعرض رسول یا صاحب اختیارانی که ارتباط با مقام نبوت دارند برسانند از حقیقت آنچه اطلاع یافته و استنباط کرده اند برخوردار خواهند شد!

در حدیث آمده افشاء اسرار از رویه مردم نیکو کار نمیباشد!
ایکاش حلاج تنها به افشاء اسرار صوفیه میپرداخت بلکه قدم بمقامات بالاتری گذارد بخدا و رسول و ائمه معصومین خیانت کرد و امانات پنهان آنها را در اختیار نااهلان گذارد و به پیروی از شیطان در زمره گناهکاران درآمد چنانچه پیش از او عده اسرار ولایتی اهل بیت را افشا کردند و از این راه به تبه گمراهی درآمدند و دم از غلو و اذاعه اسرار زدند و تقیه ناکرده بمخالفت حق پرداختند و خد وسط امور را که همواره شایسته بوده رعایت نمودند و برای مخالفت با ائمه طاهرین از شیطانهای روزگار پیروی کردند و بالاخره سرانجام کار آنها با نجا رسید که از طرف ائمه هدی لوحی لعن آنان صادر گردید و از آنها بیزاری جستند و مردم را از هم نشینی با آنان ممانعت کردند و بقتل آنان فرمان دادند

شود پیدا هزاران خرق عادت
گاهی در دل نشیند که در اندام
در آرد در تو کفر و فسق و عصیان
بدو لیکن بدین ها کی رسی تو
تو فرعون و این دعوی خدائی است
نیاید هرگز از وی خود نمائی

ز ابلیس لعین بی شهادت
که از دیوارت آید گاه از بام
همی داند ز تو احوال پنهان
شد ابلیست امام و در پسی تو
کرامات تو گر در خود نمائی است
کسی کوراست با حق آشنائی

و بالاخره ازجائیکه گمان نمیکردند بعذاب الهی دچار شدند مخصوصاً این هفت تن که بالصراحه مورد لعن و طرد ائمه طاهرین واقع شده‌اند:

مغیره، بنان، صائد نهدی، حرث شامی، عبدالله بن حرث، حمزه بن عمارزبیدی، ابوالخطاب بن مقلاص.

ابوالخطاب رئیس خطاییه بوده (۱) خطاییها در بیچارگی به پایه‌ای رسیدند

(۱) شهرستانی در ملل و نحل می‌نویسد ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اسدی اجدی خود را به امام صادق (ع) منتسب و مربوط میدانسته هنگامیکه آنحضرت از غلو باطنی‌ار اطلاع پیدا کرد از وی تبری جست و او را لعنت کرد و به اصحاب خود دستور داد تا از وی تبری جویند و در این راه پافشاری عجیبی فرمود و در لعن او جدیت فراوانی داشت ابوخطاب پس از آنکه از مجلس آنحضرت اعتزال جسته و مورد نفرت و لعن آنجناب واقع شد خود رسماً ادعای امامت کرد ابوخطاب میگفت ائمه پیغمبرانند پس از آن بمقام الوهیت میرسند و حضرت صادق و پدران او را فرزندان خدا میدانست و به الوهیت آنان اعتقاد داشت و می‌گفت الهیت نوری است که در نبوت میتابد و نبوت نوری است که در امامت پر تو می‌اندازد و عالم هیچگاه تهی از این انوار و آثار نبوده و میگفت جعفر بن محمد در روزگار خود خداست و او مجسوس نیست که ویرامی دیدند بلکه چون خدا بدین عالم آمد بصورت جعفر بن محمد درآمد و مردم او را بدینصورت مشاهده کردند عیسی بن موسی کاردار منصور عباسی پس از آنکه از اعتقاد فاسد او اطلاع پیدا کرد او را در سبزه کوفه کشت و پیروان او بدستجات مختلف درآمدند بعضی امام پس از او را مردی بنام معمر میدانستند اینان معتقداند دنیا نابود نمیشود و بهشت و جهنم خیر و شر و راحت و ناراحتی است که مردم برای خود ایجاد میکنند شراب و زنا و سایر مجرمات را حلال میدانستند و نماز نمیخواندند و فرائض الهی را ترك میکردند این عده را معمریه میگویند بعضی دیگر از بزیع نام پیروی میکردند او جعفر بن محمد را خدا می‌دانست و میگفت بمؤمن وحی می‌شود و میگفت در میان اصحابش کسانی هستند که از جبرئیل و میکائیل برترند و می‌گفت انس-ان هنگامیکه بسرحد کمال می‌رسد نمی‌میرد بلکه به عالم ملکوت صعود میکند و همگی این عده معتقد بودند

کہ با شیاطین ہم صحبت میشدند و از آنها در کارهای بزرگی کمک میکردند و این ارتباط را به استواری گفتار فاسده خود می افزودند خدای متعال دربارہی چنین افراد نالایقی فرموده «قل هل اے انکم علی من تنزل الشیطان تنزل علی کل افک ائیم» بگوای پیغمبر میخواہید اطلاع بدهیم بشما از آنها کہ با شیاطین ارتباط دارند و آنها را برای پیش بردن مقاصد شوم بحضور دعوت میکنند، آری شیاطین بر ہر فرد بسیار درغکو و گناہکار وارد میشوند.

کشی شرح نزول آیہ را بدان طریق از حضرت صادق علیہ السلام روایت کرده . در حدیث دیگر آمده در حضور آنجناب از عبداللہ بن سبا (۱) و مختار بن ابی عبیدہ و حرث شامی و بنان سخن بمیان آمد پس از اندکی صحبت مغیرہ

کہ مردگانہاں را می بینند و صبح و شام بیدار آنها نائل میشوند ، اینہا را بزیمہ گویند عدہ از پیروان خطابی بہ عمیر عجلی پیوستہ کہ عجلبہ اند و بعضی بہ مفضل صیرفی ، این دودستہ نیز بہ ربوبیت و الوہیت حضرت صادق متقد بودہ و او را عبادت میکردند و آنحضرت ازہمہ اینہا بزار و آنها را لعن و طرد میکرد انتہی .

(۱) کشی مینویسد عبداللہ سبا اصلاً یہودی بود بدست امیرالمؤمنین ایمان آورد و او در روزگاری ہم کہ یہودی بود دربارہی یوشع بن نون غلوی داشت و او را خدا میدانست پس از رحلت رسول خدا کہ بدست علی (ع) مسلمان شد بہمان نسبت در حق علی غلو کرد عبداللہ نخستین کسی بود کہ امامت علی را واجب میدانست و از دشمنان او تبری میکرد و ہم او بر اثر غلوی کہ داشت بسرحد کفر رسید مخالفان با شعیبان میگوبند اصل تشیع از یہودیت سرچشمہ گرفته منظورشان پافشاری عبداللہ سبا است . از حضرت باقر (ع) روایت کردہ آن حضرت فرمود: عبداللہ سبا ادعای نبوت میکرد و امیرالمؤمنین را خدا میدانست هنگامیکہ علی از عقیدہ او اطلاع یافت ویرا بحضور طلبیدہ فرمود آیا تو چنین عقیدہ ای در بارہ من داری ؟ عرض کرد آری تو همان خدا هستی و بخاطر من گذشتہ کہ تو خدائی و من پیغمبر امیرالمؤمنین فرمود وای بر تو اینہا خیالات شیطانہ است از اینگونه فکر ہادست بردار توبہ کن عبداللہ از توبہ کردن خود داری نمود امیرالمؤمنین او را سہ روز زندانی کرد و در اینمدت او را بہ توبہ وادارہی کرد نپذیرفت علی او را سوزانید و فرمود شیطان او را فریفتہ خود کردہ و با اینگونه افکار ویرا گرفتار ساختہ بود . حضرت صادق (ع) پس از انکار

و بزیر و سرتی و ابوالخطاب و معمر و بشار اشعری و حمزه یزیدی و صاهد نهدی اتفاق افتاد! فرمود خدای متعال همه‌ی این نامبردگان را لعنت کند هیچ زمانی پیش نیامده بیرون از دروغگوئی باشیم که بر ما افترا نه بندد یا نادانی که زبان او علیه ما گویا نگردد در عین حال خدای منان ما را از شر اینهمه دشمنان محفوظ میدارد و خدای متعال از گرمی آتش بآنها بیاشاماند.

و امثال این اخبار که متفقاً از افشاء سر نکوهش کرده‌اند.

مؤلف گوید: از جمله اعمال ناشایست منصور آن بوده که تا در دنیا بود میکوشید بهر وسیله‌ای شده موجبات اختلاف را بوجود بیاورد و از این راه خرافاتی در قوانین اسلامی آشکارا سازد بدیهی است خردمندان چنین آدمی را فاسد العقیده و مطرود میدانند و طریقه او را جداً افکار میکنند.

چنانچه شیخ مفید کتابی در رد حلاجید نگاشتند.

و شیخ صدوق در کتاب اعتقادات بابی بمنظور تکفیر امثال او تشکیل داده.

و شیخ طوسی در کتاب غیبت و اقتصار کاملاً پرده از کفریات حلاج و امثال

او برداشته مخصوصاً حلاج را در کتاب اقتصار جادوگر کافر قلمداد نموده.

و در کتاب غیبت مینویسد: از جمله دروغگویان که زمان اهل بیت بر اثر

ادعاه رؤیت و بایستی که کرده‌اند مورد لعن قرار گرفته با آنکه پس از رحلت

آخرین سفیر حضرت ولی عصر دیگری حق ادعاه رؤیت نداشته حسین بن منصور

حلاجست پس از این بسند خود از ابونصر هبة الله بن محمد کاتب (۱) نقل کرده

عقیده عبدالله فرمود بخدا قسم علی (ع) بنده فرمانبردار خدا بود وای بر کسی که نسبت دروغ

بعلی (ع) بدهد مردمی در باره ما سخنانی می گویند که ما آنها را در باره‌ی خودمان ادعا

نمیکنیم و از چنین افرادی بیزاریم.

(۱) نجاشی مینویسد ابو نصر هبة الله بن احمد بن محمد الکاتب معروف به ابن برنیه

گویند مادرش ام کلثوم دختر ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری است ابن برنیه

حدیث بسیاری شنیده و در علم کلام جدی فراوان داشته و به مجلس ابوالحسین بن شیهه علوی

یزیدی مذهب رفت و آمد داشته، او کتابی بخاطروی نوشته و در آن مرقوم داشته ائمه باتفاق

ہنگامیکہ خدای متعال ارادہ کرد تا پردہ از روی کارحلاج بردارد و او را رسوا سازد و طبل رسوائی او را بر سر بازار زند نامبرده توقیعی برای ابوسهل اسماعیل ابن علی نوبختی نوشت ، ماگذارش توقیع او را در ترجمہ ابوسهل نامبرده ایراد کردیم .

در آن کتاب بنقل از جماعتی از ابو عبد اللہ حسین بن علی بن الحسن بن بابویہ روایت کرده ہنگامیکہ منصور حلاج وارد قم شد و میخواست از وجود پدر من استفادہی سوء نماید نامہای بہ پدر من نوشت ہمان نام رسول امام و وکیل آنحضرت ! بمجردیکہ نامہ بدست پدرم رسید آنرا از ہم در برد و بہ آوردندہ اش گفت ترا چہ با این عبارات خرافی و بی اساس آوردندہ کہ من می پندارم پسر عمہ یا پسر عموی حلاج بود اظہار داشت این مرد مارا بکمک خود خوانندہ چر انامہ ی او را دریدی ! حاضران خندیدند و او را استہزا نمودند .

زید بن علی بن الحسن سیزدہ نفراند و در این خصوص بحدیثی کہ در کتاب سلیم بن قیس ہلالی آمدہ کہ ائمہ از فرزندان امیر المؤمنین دوازدہ نفرند استدلال کردہ است ابن برنیہ کتابی در امامت و کتابی در اخبار ابی عمرو و ابی جعفر عمری تألیف کردہ ابو العباس بن نوح در کتاب اخبار الو کلاہ از وی حکایت کردہ و خود او مردی بودہ کہ بزینارت اہلبیت بسیار مشرف می شد آخرین زیارتش سال ۴۰۰ ہجری بود کہ در روز عید غدیر درم شہد حضرت امیر المؤمنین دیدہ شد .

نقد الرجال در حاشیہ کتاب خود مینویسد در کتاب سلیم بن قیس حدیث مزبور کہ ائمہ از فرزندان علی (ع) دوازدہ نفر اند آوردہ شدہ بلکہ در آنجا است ائمہ از فرزندان اسماعیل سیزدہ نفر اند یعنی رسول خدا باتفاق ائمہ بعد از آنحضرت متأسفانہ اصل حدیث بر نجاشی و دیگران مشتبہ شدہ .

ابن داود نامبردہ را بمناسبت رفت و آمد با ابوالحسن علوی زیدی مذہب دانستہ در بخش ضعیفا مینویسد ، ابن برنیہ ، با باء مفتوحہ و راء ساکنہ و نون مکسورہ و باء مشددہ زیدی مذہب است و ائمہ را بازید بن علی بن الحسن سیزدہ تن میدانند ! محمد بن عثمان بن سعید این پدر و پسر بزرگوار دونفر از نواب اربعہ حضرت بقیۃ اللہ اند و دونفر دیگر حسین بن روح و علی بن محمد سمری است .

پدرم از منزل خود باتفاق گروهی از اصحاب و شاگردانش بدکان خود رفت
بمجردیکه وارد اطافی که دکانش در آنجا بود وارد شد عده ای که حاضر بودند با احترام
او از جای برخاستند تنها مردی همچنان نشسته و اظهار ادب نکرد پدرم از بی ادبی او
با خبر شد در محل خود قرار گرفت و دفترهای محاسبات خود را که معمول
بازرگانی است بیرون آورده در اینموقع از یکی از حاضران احوال آن مرد بیگانه را
پرسید که کیست و از کجاست همانمرد از قرینه فهمید که از وضع او میپرسد
خطاب پدرم اظهار داشت : از وضع من میپرسی و حال آنکه خود من حاضریم !
پدرم گفت : محض احترام و بزرگداشت تو از تو سؤال نکردم ، بیگانه از فرصت
استفاده کرده گفت : نامہی مرادریدی و من در آن هنگام شاهد این عمل تو
بودم ! پدرم گفت : اینک فهمیدم تو همان صاحب خطی، سپس بغلامش دستور داد
پای اینمرد را بگیر و با پس کردنی از این منزل بیرونش کن که دشمن خدا
و رسولست و افزود ای بینوا در چنین محلی اظهار معجزه میکنی .

ابو عبدالله گفته : ما پس از آن روز دیگر او را ندیدیم !

علامه در خلاصۃ الرجال مینویسد : حسین حلاج فرزند منصور در بغداد
ظهور کرد و او ایرانی الاصل بود و ادعای بابت میکرد وزیر علی بن عیسی که
از ادعای او اطلاع یافت وی را هزار تازیانه زد و اعضایش را از یکدیگر گسیخت
و او برای یکبارهم آه نکشید و هر گاه عضوی را از او قطع میکردند
میگفت :

و حرمة الود الذی لم یکن

یطمع فی افساده الدھر

ما قد لی عضو ولا مفصل

الا وفیه لکم ذکری

سو کنند بدوستی و ارزش آن که هیچگاه دست روزگار نمیتواند آنرا
نابود سازد هیچ عضوی را از من نبریدند و هیچ مفصلی را جدا نکردند مگر اینکه
در آنها یادی از شما میشد ! (۱)

(۱) در نسخه مطبوع در باب حسین از وی نامی برده نشده آری در فائده ششم مینویسد

ومنہم الحسین بن منصور الحلاج وقد ذکر الشیخ له أقاصیص -

علامہ درفوائد همان کتاب نامبرده را از دروغگویان قلمداد کرده و شیخ طوسی قصه هائی از او ایراد نموده!

شیخ محمد بن موسی مشهور به حاجی مؤمن خراسانی الاصل شیرازی المواد اصفهانی المنشاء والمسکن در مراتب ولایت و عرفان ید طولی داشته و در علوم شرعی از شاگردان مجلسی اول و محقق سبزواری و فیض کاشانی و بسیاری از فقهاء که در آن طبقه بوده میباشد (۱) و در فنون ذوقی و عرفانی مرید عده‌ای از مشایخ

(۱) شرح حال نامبرده را مؤلف ذکر نکرده لیکن در کتاب حاضر بمناسبت شرح احوال دانشوران مطالبی از خزانه الخیال او ایراد نموده.

الذریعه چهارم ذیل تعبیر طیف الخیال که از آثار نامبرده است بنقل از مجلد اولش مینویسد مؤلف در آن کتاب مینویسد ما در خانه خود در شیراز که واقع در محله شیخ‌عروه بوده بدنیما آمده ایم و بطوریکه سید هاشم مجتهد احسائی که با پدرم انس فوق العاده داشته در پشت صحیفه سجادیه که موقوفه پدرم بوده مینویسد چنین است محمد مؤمن بن شیخ محمد قاسم در ظهر شنبه هفدهم ماه رجب سال ۱۰۷۴ متولد شده و سید مزبور اذان در گوش من گفته و باز بمناسبتی در آن کتاب مینویسد سال ۱۱۰۲ در سن ۲۷ سالگی بهند مسافرت کردم نامبرده علاوه بر کتاب مزبور که دو مجلد آن با تمام رسیده و بطوریکه اظهار داشته در چندین مجلد باید تألیف شود بیشتر از چهل مجلد تألیف دارد.

نزّهة الخواطر ششم مینویسد نامبرده علوم نحو و عربیت و فقه و حدیث و تفسیر و لغت و حکمت و کلام و ریاضی و رمل و طب را از سید محمد قاسم حسینی و شیخ علی تمامی و ملا مسیح فسائی و شیخ لطف و امیر نصیر الدین بیضاوی و حکیم محمد هادی و امثال ایشان آموخته و مدتی با آنان بمصاحبت برخاسته تا در رشته‌های مزبور مهارت یافته، پس از آن بهند مسافرت کرده و بسیاحت شهرهای دکن پرداخته، پس از نقل آثار او مینویسد نامبرده در مجالس الاخیار که از آثار خود اوست حکایتی را بدین شرح یاد آوری میکند در یکی از روزها باتفاق بعضی از یاران از جمله شمس الدین محمد قزوینی طبیب بیاباغ مشهور بمقبره اسلام خان واقع در او رنگ آباد هند بمنظور تفریح و تفرج رفته بودیم در آن موقع از یکی از مناظر آن باغ جوانی که چون ماه شب‌چهار رده نمکین و گندم‌گون بود پیدا شد هماندم تیر زیبایی او قلب رفیق ما شمس الدین را هدف قرار داد وی بزم نظاره جمال او از جا

عرب و عجم بوده از جمله شیخ محمد علی مؤذن (۱) و میر محمد شریف مشهدی و سید کاسب الدین بغدادی .

نامبرده در کتابی که از آثار خود اوست قواعد صوفیه را مفصلاً ایراد کرده و شالوده‌ی ارباب معرفت و سلوک را که بر چه پایه‌ای استوار است بیان نموده و آنرا بر چهارده منهاج برقرار داشته از جمله منهج هفتاد و نهم را بدگر مناقب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت معصومین او اختصاص داده و بسیاری از ادله و نصوصی را

حرکت کرد تا طلعت زیبای او را به بیند تصادفاً شمس بدیدار قمره وفق نیامد نامبرده خجالت زده برگشت من از فرصت استفاده کرده این دو شعر را بمناسبت مقام گفتم

کنا نسیر و شمش الدین صاحبنا کالظل یتبع بدرا قد بدی و سری
فغاب عنه ولم یدرک فقلت له الشمس لاینبغی ان تدرك القمر

در دانشمندان فارس این دو شعر را از او یاد کرده :

اسیر الی بلد والله سعیا و وجه الارض منبسط فسیح
فاما ان افوز بخفص عیش و اما ان اموت فاستریح

سال وفات او را در حدود ۱۱۱۸ نوشته اند .

(۱) مشار الیه از عرفاه قرن یازدهم هجری و معاصر با شاه عباس ثانی بوده و شهرت و تخلصش مؤذن است از قصص خاقان نقل شده پدرش شیخ فرخ مقری از طرف شاه عباس بخدمت آستانه مقدسه رضویه منصوب شده و خود او در آغاز کار از خدمت میر محمد زمان مجتهد کسب علوم دینی کرده و پس از آنکه تغییر حالت داده بخدمت درویش حاتم بار یافته و پس از رحلت او بجای وی برقرار شده و خانقاهی ترتیب داده و در جوار حضرت رضا (ع) به تلقین نیازمندان میپرداخته و در مسجد جامع اقامه جماعت داشته و همانجا به عظیم مردم میپرداخته و دو سفر باتفاق گروهی بحج بیت الله مشرف شده و مخارج عده‌ای را بعهده داشته و سال ۱۰۷۶ را در اصفهان بسر میبرد آثار او شرح اسرار الصلاة شهید تحفه عباسی، دیوان اشعار این دو چاپ شده نجیب الدین رضا متوفی ۱۰۸۰ که بار یافته مؤذن و جانشین او بوده در آخر ربیع الثانی از وی یاد میکند و می نویسد دو فرزند داشته که بزرگش شیخ جعفر بوده سال ولادت و وفات مؤذن معلوم نیست مدفنش در اصفهان است .

که دلیل بر عظمت ولایت بخصوص آنهاست متعرض شده ، کتاب مزبور اثر ارزنده ایست که مانند آن اصولا در این باب نگاشته نشده .

نامبرده در باب ورع مینویسد : ورع بر سه پایه استوار است : ۱- از کلیه اعمال زشت پرهیزد ۲- حدود الهی را رعایت کند ۳- از هر امریکه او را به گذراندن وقت دعوت میکند و تعلق خاطر برای او ایجاد می نماید و تفرقه حواس ظاهر و باطن او را بوجود می آورد پرهیزد و برای هر يك از اساسهای سه گانه شواهدی از عقل و نقل و گفتار صوفیه نیکوکار آورده و می نویسد :

ای سالکان ! باین سلسلوی از گفتار معصومان و انبیا و مشایخ گذشته و متأخر کاملاً دقت کنید و آنها را وسیله ی تمسك و عمل خود قرار دهید و از گفتار ملحدان و گمراهان احترام ننمائید زیرا بدیهی است گفتار این عده از افراد دامهای شیطانی است که سر راه ساده لوحان افکنده شده و سفره های خاری است که برای سیرائی ظاهری گرسنگان گسترده گردیده .

زیرا در میان نامبردگان افرادی وجود دارند که قائل بحلول اند و می پندارند خدا در آنها حلول کرده و بخاطرشان معنائی از لاهوت و ناسوت که گفتار نصرانیانست عبور میکند زیرا نصاری میگویند لاهوتیت حق در عیسی نزول کرد و با این عقیده و مرام قائل بحلول شدند !

و برخی از آنها نظر به زیبا رویان را مباح می شمارند و شاهد بازیرا حلال میدانند .

از یکی از یارانم شنیدم میگفت : هنگامیکه از شاهد بازان متصوف را بمیهمانی دعوت کردم و در آنهانگام زر خرید زیبا چهره و امردی داشتم بمجردی که چشمش به آنغلام افتاد بسجده درآمد و با سجده کردن بر او کفر خود را بر خدا اثبات نمود .

برخی در بعضی از حالات که حالت وجد و شوق است کلماتی میگویند که حاکی

از حلول واتحاد است مانند قول حلاج: انا الحق و گفته بایزید: سبحانی ما اعظم شانی در عین حال باید، گفت: دامن بایزید پا کتر از اینست که از این جمله اراده کرده باشد خدا در او حلول کرده یا او خدا شده و همچنین میتوان همین نظریه را در باره ی حلاج اعمال کرد، آری حسین منصور کلمه ی اتحاد را بزبان جاری کرد و بدین کلمه شهرت یافت و بهمان مناسبت رویه اش مورد توجه مشایخ قرار نگرفته و بر گفتار او ردهائی ایراد کرده و ظاهر طریقت او را نپذیرفته اند.

آری برخی از مشایخ طریقت او را مورد قبول قرار داده و مقاصد و آراء او را بصورت صحیحی تأویل کرده اند و لکه های ننگینی را از آنها زدوده اند مانند: شیخ ابوالقاسم فارس بن عیسی بغدادی که از منصور روایت میکرده و بمصاحبت و خلافت پس از او مباحثات میکرده و امام محمد غزالی و صاحب کشف المحجوب (۱) سخنان او را بوجه صحیحی تأویل مینموده و محمل مناسبی برای آنها تشکیل میداده اند.

غزالی در کتابهای خود (سنه) بکسر سین بمعنی چرت و پینکی را عبارت از حالت استیلاهی حق میدانند که فیوضات ربانی او بر سالک مستولی شود

(۱) نامبرده ابوالحسن علی بن عثمان هجویری جلابی (بضم جیم و تشدید لام) غزنوی است از مشاهیر عرفا و متصوفانست جامی در نفحات مینویسد نامبرده مرید شیخ ابوالفضل ختلی است و بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده کشف المحجوب او از کتب معتبره و مشهوره در این فن است و لطائف و حقایق بسیار در آن کتاب جمع کرده است گوید از شیخ ابوالقاسم گرگانی پرسیدم کمترین راه درویشی چیست تا بتوان او را فقیر گفت؟ پاسخ داد پاره راست بتوان دوخت و سخن راست بتوان گفت و شنید و پای راست بزمین زد خود جلابی چنین معنی کرده یعنی پاره را برای فقر باید دوخت نه برای زینت و سخن برای حق باید گفت نه بهوا و پای از وجد بزمین زد نه از راه لهو -

نزهة الخواطر اول مینویسد جلابی بهند آمد و در لاهور ساکن شد و در بیستم ربیع الثانی سال ۴۵۵ در لاهور وفات یافت و همانجا مدفون گردید قبرش معروف و مزار است.

و اتحاد را عبارت از فتای سالک در حق کہ عبارتہ اخرای استغراق و فناء فی اللہ باشد معنی کرده .

با این تعبیر باید گفت : منظور حلاج ہر گاہ قائل باتحاد باشد آنستکہ سالک باید فانی فی اللہ و باقی باللہ باشد .

بعضی از مشایخ میگویند : اتحاد ظہور حق است بر عبد بوجہی کہ او را از ہرگونہ تصرفات بیندازد و خود بجای او رفع نیازمندیبہایش را بنماید (۱) تا آنجا کہ گویند : در انساب سمعانی آمدہ شیخ محمد بن حفیف شیرازی (۲) گفتہ : حسین بن منصور حلاج عالم ربانی است .

و ضیاء الدین احمد فرزند منصور گفتہ : پدرم حسین در بیضاء شیراز متولد

(۱) ملا عبد الرزاق کاشانی در اصطلاحات مینویسد اتحاد شہود وجود حق واحد مطلق است کہ ماسوا بحقیقت او موجود است بنا بر این کل در عین حالیکہ معدوم بنفس اند از نظر وجود و منشایب آثار باوی متحدانند نہ آنکہ کل وجود خاصی داشته باشند کہ باوی متحد باشند زیرا این معنی باطل است .

(۲) نامبرده از مشایخ شہیر قرن چہاردم ہجری است آثار المعجم مینویسد ابو عبد اللہ محمد بن حفیف مشہور بشیخ کبیر از اجلہ اہل تصوف و از اعظم مشایخ است اصلا از مردم شیراز است شرح احوال و کرامات و خوارق عادات او در کلیہ کتب نوشتہ شدہ منصور حلاج و گروہ بسیاری از مشایخ بحضور او رسیدہ اند کتب بسیاری نوشتہ از جملہ شرف الفقراء علی الاغنیاء ، شرح الفضائل ، جامع الارشاد ، الفصول فی الاصول ، الاستذکار ، اللوامع ، فضل التصوف ، المعراج ، آداب المریدین ، جامع الدعوات و امثال اینہا دیوان شمری داشته از جملہ این بیت را تذکرہ ہا از وی یاد کردہ اند

ہر کسی را کار خویش و ہر دلی را یار خویش

صیرفی بہتر شناسد قیمت دینار خویش

شیخ کبیر صدو دہ یا صدو ہجده سال عمر کردہ و بہ اصح اقوال سال ۳۷۱ ہجری

وفات یافتہ مزارش در محلہ درب شاہزادہ است .

شده و در شوشتر نشوونما کرده و چند سال شاگرد سهل بن عبدالله شوشتری بوده سپس به بغداد رفته و بمصاحبت جنید و ابوالحسین نوری و عمرو بن عثمان مکی رسیده و مشایخ عصر با او رفت و آمد داشتند! (۱)

حاجی مؤمن پس از آنکه مطالب مزبور در متن کتاب ایراد کرده بمناسبتی در حاشیه کتاب مینویسد: و آنچه را من در باره ی حلاج معتقدم اینست که نامبرده و یاران و پیروان مکتب او مردودند زیرا بطوریکه پیش از این ایراد کردیم هر موضوعی را که شریعت اسلام مردود بداند قابل توجه نیست گذشته از این بزرگان از پیشینیان و متأخران از قبیل ابن جنید و ابن بابویه و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و شیخ مفید و سید مرتضی و علامه حلی و ابن طاوس و ابن فهد همگی متفقاً او را مردود دانسته و بعضی معتقدند از ناحیه مقدسه توقیفی در این باره صادر شده.

پس از این افزوده هر گاه اندک دقتی بعمل آوری خواهی فهمید حد اکثر آنها که با حلاج سر و کار دارند و خود را شاگرد مکتب او میدانند حلولی مذهب و قائل به تشبیه و تجسیم اند و مردمی بیدین که اصولاً بامور شریعت و اوامر و نواهی آن توجهی ندارند و همه مدعیند که آخرین مرتبه عرفان و توحید را دریافته اند و حلال و حرام را از نظر انداخته به اباحتی محض معتقداند و همان رویه ی را دارند که مجوسیان داراهستند!

تا بدینجا مطالبی که لازم بود از کتاب حاجی مؤمن ایراد کردیم. انتم

(۱) شرح حال فرزند منصور را نمیدانم در تفحات مینویسد: شیخ الاسلام اظهار داشته از ابو عبدالله باکو شنیدم میگفت در خجند از احمد پسر حسین منصور شنیدم میگفت آخر شبی به پدرم گفتم مرا وصیتی کن گفت نفس خود را پیش از آنکه ترا بخود مشغول کند بکاری و اداری کن گفتم بیشتر گو گفت هنگامیکه مردم بخدمت تو کوشند تو در کاری کوش که ذره از آن بهتر از عمل جن و انس باشد پرسیدم آن چیست؟ گفت خدا شناسی و معرفت!

ابوالولید محمد بن محمد بن شحنة حنفی ملقب بہ محب الدین (۱) در تاریخ روض المناظر فی علم الاوائل والاواخر کہ کتاب مختصریست و حوادث ہر سال را از روز کار ابناء بنی اسرائیل تا سال ۸۰۳ ہجری کہ خود زندہ بود نگاشته۔
نامبرده بمناسبت سال ۳۰۹ ہجری مینویسد در این سال حسین بن منصور حلاج کشته شدہ حسین منصور در زمستان میوه تابستانی و در تابستان میوه زمستانی در اختیار نیازمندان میگذازد و دست بطرف آسمان دراز میکرد در ہمہائیرا کہ بر آنها قیل و اللہ احد نوشته بود ظاہر میساخت و آنها را در اہم القدرۃ مینامید و از اعمالی کہ مردم در خانہ ہا شان مرتکب میشدند اطلاع میداد و از دل آنها سخن میگفت بر اثر اینخوارق عادات عدہ ای مفتون وی شدہ و با او گرویدہ و همان اعتقادی را در بارہی او اظہار میکردند کہ نصرانیان در بارہ مسیح داشتند و او روزہ دہر میگرفت و با آب افطار می کرد و بسہ لقمہی نان اکتفا می نمود۔
حسین بن منصور از خراسان بعراق حرکت کرد و از آنجا بمکہ ہجرت نمود و یکسال مجاورت اختیار نمود بطرف بغداد معاودت کرد حامد وزیر بمجردیکہ از ورود او اطلاع پیدا کرد از مقتدر در خواست کرد تا ویرا در اختیار

(۱) ریحانہ ششم مینویسد نامبرده از اکابر علمای حنفیہ بودہ و سنت نبویہ و اہل سنت را بسیار دوست میداشت و خطش خوب و در شعر ہم متوسط بود در حلب و شام منصب قاضی القضاتی را داشتہ تألیفات او عبارتند از الفیہ کہ مشتمل بر دہ علم بودہ و بہ بحر رجز سرودہ شدہ، دیگری کتاب مزبور در فوق کہ تا سال ۸۰۶ را تدوین کردہ و در سال ۸۰۳ جریاناتی کہ بین او و امیر تیمور در بارہ تسخیر حلب واقع شدہ یاد آوری کردہ دیگری السیرۃ النبویہ و آثار دیگری کہ در فقہ و اصول و تفسیر تألیف نمودہ ابن شحنة سال ۸۱۵ یا ۸۱۷ ہجری در سن ۶۶ یا ۶۸ وفات یافتہ ۔

فرزند محمد ابوالفضل محمد ملقب بمحب الدین و معروف بہ ابن شحنة از اکابر حنفیہا و شیخ الاسلامہا و قضات این سلسلہ بودہ کتبی از جملہ الدر المنخب در تاریخ حلب و نزہۃ النواظر در ذیل بر کتاب پدرش روض المناظر و امثال اینہا تألیف کردہ و سال ۸۹۰ ہجری وفات یافتہ ۔

او گذارد مقتدر بخواستهی او عمل کرد حسین منصور را در دست او قرار داد حامد در قتل او جدیت بسیار کرد و از او در حضور علماء استنطاقاتی بعمل آورد در آخرین استنطاق نامه‌ای بخط او بدست آمد که حسین منصور در آن نوشته بود: هر گاه کسی دسترسی بحج نداشته باشد میتواند در منزل خود اطاق مخصوصی بسازد و آنرا نظیف نگه بدارد و بکسی اجازه‌ی ورود در آنرا ندهد ایام حج که فرا میرسد اطراف آن طواف نماید و همان مناسکی را که حاجیان در مکه انجام میدهند در آنجا بجا آورد سپس سی نفر یتیم در آن اطاق بمیهمانی دعوت کرده و از آنها پذیرائی کاملی بعمل آورد و بهر يك هفت درهم عطیه دهد بدیهي است ثواب حج را باو خواهند داد.

قاضی ابو عمر و که از حاضران بود از حلاج پرسید این فتوا را از کجا میگوئی؟

پاسخ داد: از کتاب اخلاص حسن بصری استفاده کرده‌ام!
 قاضی گفت: دروغ گفتی ما آنرا در مکه شنیدیم و چنان فتوائی در آن نبود!
 قبل از این پیش آمد حامد از قاضی مزبور در خواست می‌کرد تا فتوا بقتل او بدهد قاضی خودداری می‌کرد اینک که چون فتوائی را از او ملاحظه کرد برای قتل او تصمیم گرفت و خون او را مباح شمرد گروهی از علماء که حاضر بودند با وی موافقت کردند.

حلاج که از قتل خود با خبر شد اظهار داشت: ریختن خون من بر شما حلال نیست زیرا دینم اسلامست و مذهبم سنت و کتبی در این باره نوشته‌ام اکنون خدا را در نظر بگیرید و مرا بیگناه مکشید و این جمله را مکرر کرد.

از تاریخ حبیب السیر نقل شده خواند میرد در آن کتاب پس از آنکه واقعه‌ی مزبور را نقل کرده که دینم اسلام و مذهبم سنت است بدان افزوده که خلفا را بر دیگران برتری میدهم و عشره مبشره را قبول دارم و کتبی که در سنت نگاشته‌ام

دردست و راقان موجود است و مکرر میگفت از خدا بترسید فتوا بقتل من ندهید
لیکن علمای بکفتار او توجهی نکردند و آنچه را لازم میدانستند نوشتند و امضاء
کرده از مجلس وزیر خارج شدند!

وزیر دستور داد حلاج را بزندان برده و خلاصه‌ی ملاقات او را با علما در
نامه‌ای بعرض خلیفه رسانید، خلیفه بلافاصله دستور داد هر گاه داوران بقتل او
فتوا داده‌اند بزودی او را در اختیار صاحب شرطه بگذارید و پیش از آن
هزار تازیانه باو بزنند و هر گاه هلاک نشد هزار تازیانه دیگر باو بزنند و سر
او را ببرند!

وزیر، حسین را در اختیار صاحب شرطی گذارده و نامه مقتدر را باو نشان
داد و اظهار داشت: هر گاه او با تازیانه هلاک نشود دست و پای او را جداکن و سر
او را ببر و بدن او را بسوزان و اگر در صد خدعه بر آمد و گفت من فرات را برای
تو جاری می‌سازم و دجله‌ی بغداد را طلا و نقره قرار میدهم از او قبول مکن و دست
از عقب‌بتش بر مدار.

طبق قرارداد مزبور فردای آن شب که روز سه شنبه ۲۳ ذی‌قعدة سال ۳۰۹
هجری بود صاحب شرطه، حسین را با زنجیر گرانباری که بدست و پای او بسته
بودند به باب الطاق برد و در حضور گروه بسیاری که بی‌اندازه بودند هزار تازیانه
بر او زد و آهی نکشید بلکه بر رئیس شرطه پس از آنکه ششصد تازیانه بر او
زده بود گفت دست از من بردار تا ترا پندی دهم که برابر با فتح قسطنطنیه روم است
رئیس شرطه گفت: بمن گفته‌اند که تو اینگونه سخن و بالاتر از آنرا خواهی
گفت و چاره نیست باید بدن ترا زیر تازیانه آزرده و خونین سازم.

رئیس شرطه پس از آنکه از تازیانه اوفارغ شد دست و پای او را بریده
و سرش را از بدن جدا کرد و بدن او را سوزانید و خاکستر او را در میان دجله
ریخت و سر او را کنار جسر بغداد بدار آویخت.

اتفاقاً آب دجله آنسال رو بفر اوانی گذارد پیروان او گفتند زیادی آب دجله

از برکت خاکستر اوست و در پنهانی بخود وعده میدادند پس از چهل روز يك اربعین تمام بسوی ما مراجعت خواهد کرد!

برخی اظهار داشتند: او کشته نشده بلکه هیکل او بر دشمنانش مشتبه گردید و دیگری بجای او بقتل رسیده.

بعضی گفتند: پس از آنکه خاکستر او را در میان دجله ریختند حباب های آب بشکل انا الحق درآمدند (۱)

عده ای گفتند: قطرات خون او که بر روی زمین میریخت نقش الله می بست!

در تاریخ روض المناظر گوید: حسین حلاج کشته شد و بدنش را سوزانیده و سر او را در بغداد بدار آویختند!

ذهبی او را در چند محل از کتاب خود نامبرده!
خطیب و دیگران از او بزشتی یاد کرده که وی جادوگری شعبده باز و حلولی بود!

مهمترین موضوعی که در باره ی او نقل شده که با توجه بدان معجزه و مقامی برای انبیاء ائمه طاهرین باقی نمی ماند آنستکه میرداماد در روضح السماویه مینویسد: حلاج بمجردیکه رؤیت هلال ماه مبارک رمضان میکرد نیت سی روز تمام را میکرد و پس از آن تا آخر ماه افطار نمینمود!

آری این سخن را میرداماد از روی اعتقاد بحلاج نگفته و غفلت داشته که امثال این خرافات را سنیان ملحد بصوفیه نسبت داده و حقیقت نداشته نظیر این کرامت مخصوص را جامی در نفحات الانس بشیخ عبدالقادر گیلانی نسبت داده نامبرده در روز گارشیر خوارگی روزهای ماه مبارک رمضان هیچگاه پستان مادرش را نیمکید سالی تصادفاً هلال ماه دیده نشد عبدالقادر فردای آن پستان مادرش گرفت

(۱) کشد نقش انا الحق بر زمین خون چو منصور ارکشی بردارم امشب

همسایگان در رؤیت هلال و عدم آن سخن میگفتند مادرش اظهار داشت : امروز عبدالقادر پستان نگرفت معلوم است آغاز رمضان باشد .

این نسبت در کمال خرافت و بیخردیست زیرا توجه نداشته چنین منزلتی بهیچیک از پیمبران نسبت داده نشده و هر گاه در باره ی او بوقوع پیوسته حاکی از یکنوع شعبده بازیست زیرا حدا کثر ایام شیرخوارگی دوسالست و هر گاه عبدالقادر در یکی از سالهای رضاع چنین اتفاقی را گذرانیده معلوم میشود در آنوقت عجل بزرگی بوده و هر گاه پایه ی شیرخوارگی تا این اندازه استوار باشد جا دارد بوحنیفه مدت چهارسال باحترام مالك در رحم مادر بماند .

در اوائل مجلد سوم کشکول مینویسد : هنگامیکه حسین منصور را برای قتل آوردند نخست دست راست او را بریدند پس از آن دست چپش را بعدپایش را حسین از زیادی خونی که از بدنش خارج شده بيمناك شد رنگ صورتش تمایل بزردی پیدا کند (و از این راه در میان گلر خان معیوب قلمداد شود) ناچار دست بریده خود را بر خسارش مالیده گفت :

لم اسلم النفس للاسقام تبلغها الا لعلمي بان الوصل يحييها

نفس المحب علي الام صابرة لعل مسقمها يوما يداويها

اجازه نمیدهم جان من از بیماریها و بینوائیها بهره مند گردد مگر اینکه میدانم وصل حبیب درد او را مداوا میکند آری جان دوست در برابر همه بیماریها شکیباست و ممکن است روزی آنکس که آنرا بیمار کرده به بهبودی آن بپردازد !

و هنگامیکه او را بطرف چوبه دار میبردند گفت : ای خدائیکه بخیلانرا علیه من آزاد گذاری مرا علیه آنان کمک فرما و این اشعار در مقام مناجات گفت :

و دلائل الهجران لا تخفي مالي جفیت و کنت لا اجفی

ولقد عهدتك شاربى صرفا و اراك تمزحني و تشربنى

چرا بمن ستم میکنند با آنکه من بکسی ستم نکرده‌ام و نشانیهای دوری هم که پنهان نمی‌ماند می‌بینم با من شوخی میکنی و جام عشق بمن می‌آشامانی با آنکه تعهد کرده بودم تنها از جام تو بنوشم و گرفتار مزاح تو نگردم .
پس از آنکه سرانجامش بدانجا رسید که رسید در مقام توجه بحق عرضه داشت :

لبیک یا عالما سرّی و نجوائی لبیک لبیک یا فقری و مغنائی
ادعوك بل انت تدعونى اليك فهل ناجیت اياك او ناجیت ايائى
حبّی لمولای اضنائى واسقمنى فكيف اشكوالى مولای مولائى
یاویح روحى من روحى و یا اسفى على منّى فانّى اصل بلوائى

پاسخ میدهم ترا بخدائیکه از نهان و آشکار من با خبری آری پاسخ میدهم ترا پاسخ میدهم ترا اینخدائیکه از بینوائی و ثروتمندی من با خبری می - خوانم ترا نه چنین است بلکه تو میخوانی مرا پس آیا من با تو راز بگویم یا تو با من راز میگوئی این ناتوانی و رنج بر اثر علاقه مندیت که بمولای خود دارم بنابراین جای شکایتی نمی‌ماند تا ناراحتی خود را بمولای خود عرضه بدارم ای وای بر جان من از جان من پس تا چه حد است اندوه من و ریشه ناتوانی من از کجا خواهد بود (۱)

در تاریخ حمدالله مستوفی آمده هنگامیکه حلاج کشته شد خواهرش با سر برهنه از خانه بیرون آمده یکی از مردمان گفت : سر و صورت را از مردان و بیگانگان بپوشان پاسخ داد من در این جمعیت جز نیم مردی بیش نمی‌بینم آنهم بر فراز دار است .

(۱) مؤلف در حاشیه اشعار ذیل را از حسین منصور نقل کرده :

کانت لقلیى اهواء مفرقة فاستجمعت اذ رأتك العین اهوائى
فصار یحسدنى من کنت أحسده وصرت مولی الوردی اذ کنت مولائى
ترکت للناس دنیاهم و دینهم شغلا بذکرک یا دینى و دنیائى

حمد اللہ پس از آنکہ از قتل حسین منصور مطالبی نوشته اظهار داشته :
علت آنکہ سرانجام حسین بدینجا رسید آن بود نتوانست سرئی را کہ در کانون
قلب او برقرار داشته بودند نگهداری نماید .

در وفیات الاعیان از ابوبکر ثوابہ قصری نقل کرده هنگامیکہ حسین
منصور بر فراز چوبہ دار بود این اشعار را خواند :

طلبت المستقر بکل ارض فلم ازلہ بارض مستقرا
اطعت مطامعی فاستعبدتہنی ولوانتی قنعت لکننت حراً

در هر کجای از زمین کہ وارد شدم آرامشگاهی برای خود در نظر گرفتم
تصادفاً قرار گاهی برای من اتفاق نیفتاد از وسیلہ های آزمندی خود پیروی کردم
بر خلاف انتظار آنان مرا بردهی خود قرار دادند و هر گاہ بکنج قناعت نشسته
بودم از هر گرفتاری آزاد بودم (۱)

و ما بزودی ذیل احوال قاضی بیضاوی مطالبی کہ مربوط باین بحث است
ایراد خواهیم کرد انشاء اللہ

از یکی از تواریخ نقل شده استادش جنید یزورندی قتل او را امضا کرد
و نوشت بطوریکہ از ظاهر حال اینمرد استفاده میشود مستحق قتل است برخی
این اظهار نظر را نادرست انگاشته و مینویسد : جنید بسالیانی پیش از قتل منصور
وفات یافته و ممکن است سخن را هنگامی اظهار داشته کہ در روزگار حیاتش
از تغییر حالت او اطلاع پیدا کرده .

دلیل بر این آنکہ شیخ ابو یعقوب اسحق بن محمد نهرجوری کہ از بزرگان
اصحاب سوسی بوده و همچنین عمر و مکی و جنید طریقتی او را شدیداً مورد انکار

(۱) حافظ گوید :

سر منزل قناعت نتوان زدست دادن ای ساربان فروکش کاین ره کران ندارد
چنگ خمیده قامت میخواندت بعفرت بشنو کہ پندپیران ہیچت زیان ندارد
گر خود رقیب، شمع است احوال از او پوشان کان شوخ سر بریده بند زبان ندارد

قرارداده بودند! (۱)

بنابر آنچه از اظهار نظر افراد مختلف استفاده کردیم مجالی برای اعتذار صاحب مجالس المؤمنین در تبرئه او باقی نمی ماند، و هر گناه هم سخن او را بپذیریم باید بگوئیم حسین حلاج از ناصبیها نبوده و با اهل بیت علیهم السلام عداوتی نداشته باز هم از حق نگذریم و بگوئیم با سخنانیکه گفته از حد نصب به حد شرک درآمده و برای خود مذهب حلول و اتحاد را اختیار کرده که نزد ائمه بدتر از عداوت با خود ایشانست.

(۱) قشیری مینویسد یعقوب ابو اسحاق نهر جوری از صاحبان ابو عمرو و مکی و ابو یعقوب سوسی (*) و جنید است وی اواخر عمر را در مکه مجاورت داشت و همانجا سال ۳۳۰ هجری وفات یافت نهر جوری میگفت دنیا و ریاست و آخرت ساحل و مرکب تقوا و آدمی مسافراست و میگفت با مرد يك چشمی در طواف ملاقات کردم که میگفت اعوذ بك منك گفتم این چه دعائی است پاسخ داد روزی بشخص زیبا مهره ای نگریستم از او خوشم آمد ناگهان لطمه بصورتم وارد آمد که چشمم از حدقه بیرون آمد هاتفی گفت لطمه به نظاره هر گاه بیشتر کنی بیشتر خواهیم کرد! و میگفت بهترین حالات حالتی است که مقرون بعلم باشد!

(*) ابو یعقوب سوسی نفحات مینویسد نامش یوسف بن همدان است از قدماء مشایخ است و در بصره میزیسته و در ابله که چهار فرسنگی بصره است و یکی از چهار بهشت دنیا است از دنیا رفته او میگفته هر که با تکلف دم از توحید زند مشرکست او میگفت علم تصوف در خور کسی است که سخن از یافت خود گوید نه از یافت دیگران و از کرده خویش گوید نه از دیگران.

قشیری مینویسد ابو عبدالله عمرو بن عثمان مکی از صاحبان نباجی و ابو سعید خزاز بوده و در اصول و طریقت اسناد مسلم بشمار می آمده سال ۲۹۱ در بغداد وفات یافته نامبرده میگفته هر چند اول تو تصور میکند و یاد مجاری فکر تو در می آید یا خطور بقلب مینماید و حسن و بهاء یا انس و جمال یا نور و ضیاء و شبح بوجود می آورد خدا از آن دور است که فرموده و ایس کمثله شیء و هو السميع البصیر ولم یکن له کفوا احد ،

علاوہ بر این هر گاه در پیشگاه این بزرگواران ارزشی میداشت باید سخنی از این خانواده نقل میکرد و یادم از فضیلت آنان میزد و یا مدحی از او در باره از اخبار شده بود، با آنکه شیعیان خالص الولاء هر چند در ردیف متصوفان هم باشند از مدح ائمه و فضل ایشان خودداری نمیکند .

در خاتمه باید بگوئیم : هر گاه بهتر بخواهی از احوال و بیهوده گوئیهای این عده از ملحدان اطلاع پیدا کنی لازمست بر رساله‌ی شیخ حر عاملی که بمنظور تشنیع بر این عده نگارش داده و مسلمانان را از پیروی آنها تحذیر کرده و به بخشی مهمی از احوال ناپسند آنها پرداخته مراجعه نمائی و همچنین در رساله‌ی ملا طاهر قمی را که بدین منظور بوده و بر معاصر ارجمندهش که بطریقه عرفان توجه داشته اعتراض کرده و او را تکفیر نموده از خاطر نبری !

در این ذیل مترجم مینویسد : ویل لمن کفره و با اعتراض او معلوم می شود بیسوادی بر بسوادى و بی ذوقی بر با ذوقی تاخته و فیض فیاض را با رساله عوامانه‌ی خود بخيال خود لکه دار کرده حاشا و کلاً ۱

همچنین رساله‌ی شیخ علی بن شیخ محمد شهیدی و ملا اسماعیل خواجوئی که به عربی و فارسی نوشته‌اند برای تخطئه حضرات و تنفیر دلهای عوام از گفتار آنان و مطالبی که از تضعیف آثار شیعه و سنی استفاده میشود برای اثبات مدعای ما کافی است. (۱)

(۱) مؤلف مرحوم در شرح احوال حسین منصور مستوفی سخن گفت و مطالبی که لازم بود ذیلاً ایراد کرد مناسب است در این پاورقی پیاره از مطالب که در اصل کتاب نیامده اشاره کنیم .

این ندیم مینویسد نامش حسین و پدر منصور بوده دانشمندان در بلده و منغاً او اختلاف کرده اند برخی او را نیشابوری و عده مروی و جمعی طالقانی و بعضی رازی و برخی از مردم جبل می دانند.

مترجم گوید معروف آنست که اهل بیضا شپرا از بوده و چون حداکثر عمرش را بسفر

گذرانیده و در شهرهای مختلف زیاد می ماند. بدان شهرها شهرت پیدا می کرده

ابن ندیم مینویسد ابوالحسین بنقل از عبدالله بن احمد نوشته است حسین منصور مروی حبله گری یا شعبده باز بوده و در اصل صوفیه وارد میشد و از الفاظ آنان سوء استفاده می نمود و مدعی علم بود با آنکه هیچگونه دانشی نداشت آری اندکی از علم کیمیا برخوردار بود و با آنکه جاهل و بی اطلاع بود قدمهای جسورانه ای بر میداشت و بحضور پادشاهان میرسید و دست بکارهای بزرگی میزد آری اومیخواست با این قدمهای شوم انقلابی در دلها ایجاد کند و آشوبی راه اندازد . حسین در نزد پیروان خود ادعای الوهیت میکرد و قائل بحلول بود و در نزد شهریاران از مذهب شیعه ترویج میکرد و با عوام مردم که رو برو میشد خود را بلباس صوفیه جلوه گر میساخت و ضمناً اظهار الوهیت میکرد و میگفت خدا در او حلول کرده و او اوست .

هنگامیکه دستگیر شد و او را بحضور ابوالحسن علی بن عیسی بردند با وی بمباحثه پرداخت در ضمن بحث علمی فهمید که از مطالب قرآنی و فقه و حدیث و شعر و علوم عرب کاملاً بی اطلاع است ، علی بن عیسی اظهار داشت بهتر آنست طریقه طهارت گرفتن و دستور امور واجبی خود را پیاموزی نه آنکه نامه هائی بدیگران بنویسی و در آنها اظهار داری (ینزل ذوالنور الشععانی الذی یلمع بعد شعثته) پس از این بقتل او فرمان داد .

گویند در آغاز کارش مردم را به پیروی از رضا از آل محمد دعوت میکرد تصادفاً طرفی نه بست بر اثر سمایتی که علیه او شد در جبل اورا دستگیر کردند و تا زیانه زدند ممکن است منظور آن باشد که وی با اینجمله مردم را بصوفیه ایکه انتساب بمعروف دارند هدایت میکرده

گویند ابوسهل بوختی را به پیروی از خود دعوت کرد بوسهل برسول او گفت میدانی که من فرد متنفذی هستم هر گاه من باو بگروم هزاران نفر به پیروی من بجانب او تمایل پیدا خواهند کرد اکنون راه آسان آنست که جلوی سر من مو ندارد کاری کند تا مودار شود دیگر بار خبری از او نشد .

منصور در یکی از نامه‌هایش نوشته بود دانی مفرق قوم نوح ومهلك عاد و ثمود ،
وعلت تسق اورا چنین مینویسد حلاج سال ۲۹۹ هجری شهرت یافت و علت دستگیری
او این بود که صاحب البرید در یکی از مجله های سوس که بنام ربض خوانده میشد با زنی
روبرو شد که میگفت اگر از من دست بردارید مطلب تازه ای خواهم گفت صاحب البرید
دستور داد اورا بخانه اش برده و بالاخره پس از تحقیقات و تهدیدات اظهار داشت در کنار
منزل من مردی بنام حلاج منزل دارد وعده شبانه و سرپوشیده بخانه او میروند و سخنان
نامناسبی میگویند همانجا دستور داد تا از وضع وی تحقیقاتی بعمل آورند مأموران بامردی
که سر و صورتش سپید شده روبرو شدند اورا با کسانیکه در منزلش حضور داشتند مورد محاصره
قرار دادند همان وقت در منزل او پاره طلا و مشک و جامه عنبر و زعفران یافتند پرسید چه
میخواهید گفتند تو حلاجی گفت نه و اورا هم نمیشناسم بالاخره اورا بمنزل صاحب البرید
زندانی کردند و کتابها و دفتر هایش را گرفتند فاصله نشد خبر دستگیری در سوس با اطلاع
مردم رسید مردم برای تماشای او بیرون آمده و او عجمه وقت نام خود را مخفی پداشت تا
اینکه یکی از سوسها اظهار داشت من اورا با نشانی که دارد میشناسم و اظهار داشت اثر
ضربتی است که بر سر او وارد آمده پس از تحقیقات معلوم شد دارای چنان نشانه است و همان
حلاج است . پیش از دستگیری حلاج غلامی از نامبرده باسم دباس در حبس سلطان آنروزگار
در آمده بود سلطان برای اینکه از محل حلاج اطلاع پیدا کند ویرا زندانی کرد و اورا بشدت
می آزد . اخیراً ویرا از زندان رها کرده و پول بسیاری در اختیار او گذارد و از وی
درخواست کرد تا بشهرها مسافرت کرده محل حلاج را تحت نظر بگیرد در اینموقع که
حلاج دستگیر شده بود غلام وارد سوس شد و چون از گرفتاری وی اطلاع یافت بلا فاصله
بسلطان خبر داد و سر انجام حلاج با نجار رسید که رسید
گویند حلاج در زندان سلطای بر اثر ادعیه و تمویذ ها و نقشه های دعائی که طرح
میگرد توانست سلطان وبستگان اورا مجذوب خود قرار دهد و آخر بدسیسه حامد بن عباس
که حسین خواست با او مباحله کند بدار آویخته شد .

پس از این کتب اورا باین اسامی نام برده : طاسین الازل ، الجوهر الاکبر ،
 الشجرة الزيتونة النورية ، الاحرف المجدثة والازلیه ، الاسماء الکلیه ، الظل الممدود والماء
 المسکوب والحیة الباقیة حمل النور والحیوت والارواح الصیون ، تفسیر قل هو الله احد -
 الابد والمأبود ، قران القران و الفرقان ، خلق الانسان والبیان کید الشیطان وامر السلطان
 الاصول و الفروع ، سر العالم والمبعوث ، العدل والتوحید ، السیاسة والخلفاء و الامراء
 علم البقاء و الفناء ، شخص الظلمات ، نور النور المتجلیات ، الهیاکل و العالم
 و العالم ، مدح النبی ، المثل الاعلی ، الغریب الفصیح ، الیقظة و بده الخلق ، القيامة والقیامات
 الکبر و المعظمة ، الصلوة والصلوات ، کتاب الیقین ، کتاب التوحید ، کتاب النجم اذھوی ،
 کتاب الذاریات ذرواً ، کتاب خزائن الخیرات یا الالف المقطوع والالف المألوف ، مواید
 العارفین ، خلق خلائق القران والاشبار ، کتاب فی ان الذی انزل علیک القران لرادک الی
 معاد ، کتاب الدرۃ الی نصر القشوری کتاب السیاسة ، الصدق والاخلاص ، الامثال والابواب
 کتاب هو هو ، کیف کان و کیف یکون ، الوجود الاول ، الکبریة الاحمر ، السمری
 و جوابه ، الوجود الثانی ، لا کیف ، کیفیة و الحقیقه ، کیفیة بالمجاز انتهى .

مترجم گوید اینهمه کتب با اسامی مختلف چگونہ دایل بر مقام علمی نمیباشند با آنکه
 ابن ندیم در آغاز شرح حال حسین اورا بی سواد محض که هیچ نمیفهمیده بنقل گوینده
 معرفی کرده .

دانشمندان فارس جمالات ذیل را از کتاب الطواسین او که اوائل قرن هفتم بتوسط شیخ
 روز بهان بقلی بعبی و فارسی شرح شده و لوثی ماسینون با ترجمه فرانسه در پاریس
 چاپ کرده نقل میکنند طس سراج من نور الغیب و بدا و عا دوجاوز السراج و ساد قمر تجلی
 من بین الاقمار برجه فی فلك الاسرار سماء الحق امیا جمع همته و حرمیا المعظم نعمته و مکیا
 اتمکینه عذق ربه ، طس چراغی است که از نور غیب درخشیده و ظاهر گردیده و بمقام اصلی خویش
 معاودت نموده آن نور از چراغ تجاوز کرده و بمنزلات سیادت نائل شده ماهی است که
 در میان ماهان میدرخشد برج آن در فلك اسرار بود حق اورا برای جمعیت همتش امی

و برای عظمت نعمتش حرمی و برای تمکن در مقام قربتش مکی نامید و شرح صدره و رفع قدره و اوجب امره فظاهر بدره طلوع بدره من غمامة الیمامة و اشرقت شمس من تحية التهامه و اضاه سراجہ من معدن الکرامۃ، سینه اش را گشایش داد و مقامش را عالی ساخت فرمائش را لازم دانست و ماه شب چهارده اش را درخشان فرمود بدرش از غمامه یمامه طلوع کرده خورشیدش از جانب تهامه آشکار شد و چراغش از معدن کرامت منور گردید. و فوقه غمامه برقت و تحته برقة لامت و اشرقت و امطرت و اثمرت ، الموم کلها قطرة من بحرہ ، الحکم کلها غرفة من نهرہ . الا زمان کلها ساعة من دهرہ ، بالای سرش ابری جهنده و پائین آن برقی درخشنده میدرخشید و میبارید و میوه میداد همه دانشها قطرة از دریای او همه حکمتها جرعه از نهر او همه زمانها ساعتی از روزگار اوست . و القلب مضغة جوفانية فال معرفة لا تستقر فیها لانهار بانیه، دل پاره گوشت مجوفی است که شایستگی ندارد معرفت ربانی در آن قرار بگیرد . مطلب تازه آنکه هجویری در کشف المحجوب مینویسد حسن بن منصور حلاج از

حسین بن منصور حلاجست زیرا حسن آدم شهبده باز و مکاری بوده و مردم حسین حلاج را که وارسته‌ی بی نظیری بوده بوی اشتباه و از این جهت او را نااهل انگاشته و نکوهش نموده اند همان کتاب مینویسد حسین منصور شعر عربی را خوب میگفته و اصلا زبان پارسی نمیدانسته و دیوان شعر فارسی را که بوی نسبت داده از او نیست بلکه از سید حسین نامی که ساخته است پس از این از مرحوم فرصت نقل کرده وی اظهار می‌داشته دیوان مزبور از سید حسن نامی بهائی بوده که معاصر ماست و ملک الکتاب شیرازی برای جلب نفع آنرا چاپ کرده و بنام حسین منصور انتشار داده .

مترجم گوید از دیوان منطبعة بمبائی اطلاعی ندارم لیکن دیوان غزلیاتی که بنام حسین منصور سال ۱۳۱۶ خورشیدی در تهران بطبع رسیده از آثار حسین خوارزمی است که از عرفاه قرن نهم هجری بوده و سال ۸۳۹ بدست ازبکان کشته شده اینجانب چند سال قبل مجموعه مخطوطی را که معلوم بود شرح مثنوی است مورد مطالعه قرار دادم و چون آغاز و انجام آن افتاده بود معلوم نبود شارحش کیست در خلال مطالعه یکی از غزلیات حسین که در دیوان مطبوع آورده شده برخورد کردم از قرائن دانستم شارح حسین خوارزمی است

و شرح مزبور را بر مثنوی نوشته و کتاب دیگری بنام مقصد الاقصی دارد. تا بحال آنچه در متن و حاشیه نوشتیم از کتب غیر متصوفه بود ذیلاً برای متمیم طلب شرح حال مجمع از کتب برخی از صوفیه را مینگاریم تا از عقیده آنها نسبت بحسین بن منصور اطلاعی حاصل کرده باشیم.

در طبقات صوفیه خواجه عبدالله انصاری مینویسد مشایخ در باره او اختلاف کرده و بسیاری او را نه پذیرند و سه تن ویرا قبول کنند آنها عبارتند از ابوالعباس عطا ، و ابوعبدالله حنفی و ابوالقاسم نصر آبادی و من نه او را رد کنم و نه قبول و کسی که او را به پذیرد دوست تر دارم .

حلاج با آن همه دعاوی شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذارد در شبیکه فردای آن کشته شد پانصد رکعت نماز بجا آورد . حلاج را برای ادعای الهام کشتند و گفتند الهام کار پیمبران است و کسی مدعی الهام شود خود را پیغمبر خیال کرده . شبلی در زبرداری حلاج آمد گفت اولم ننهک عن العالمین ، قاضی که پرونده قتل حسین را امضا کرده بود گفت عجبا آنکه بر فراز دار است ادعای پیغمبری کرده و این کس ادعای خدائی میکند شبلی گفت سخن من و او یکی است مرا دیوانگی رهائی داد و او را عقل گرفتار ساخت! گویند گرفتاری حلاج بر اثر نفرین استادش عمرو مکی بود زیرا عمرو رساله ای در توحید و علم تصوف تألیف کرده و این رساله در خور فهم عوام نبوده حلاج آنرا مخفیانه بدست آورده و در میان عوام نشر داد آنها که از حقیقت آن بی خبر بودند در صد انکار عمرو مکی بر آمدند و بدیده حقارت بدان نگریستند عمرو نفرین کرد و پرورد گارا کسی را بر حلاج مسلط کن که دست و پای او ببرد و چشمش کور کند و بدار بیاویزد نفرین او به اجابت رسید و چنان شد .

تا دل مرد خدا ناید بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

از عبد الملك اسکاف نقل کرده از حلاج پرسیدم عارف کیست پاسخ داد عارف کسی است که روز سه شنبه شش روز از ذی قعدة سال ۳۰۹ مانده در باب الطاق بغداد دست و پای او را بپیرند و چشمش را کور کنند و نگونسار بدارش بیاویزند و پس از آن بدنش را بسوزانند

(۷۱) ابو عبد اللہ حسین بن احمد بن خالویہ بن حمدان .
 اصلاً از مردم ہمدان بودہ و در بغداد نشو و نما کردہ و در حلب میزیستہ
 و همانجا ہم زندگانی خود را بی پایان رسانیدہ .
 مشارالیه معروف بہ ابن خالویہ است و در نحو و لغت ہمتای ابوطیب لغوی
 مشہور است .
 ابوطیب همان عبدالواحد بن علی حلبی سابق الذکر است کہ بنا باظہاریہ
 صاحب طبقات با یکدیگر مناقشہ و ضدیت داشتند .
 نجاشی مینویسد : ابن خالویہ با آنکہ در علوم عربیت و لغت و شعر مہارت
 بسزا داشت از مذهب ما نیز بی خبر نبود و از آن سهمی را دارا گردیدہ بود .

و خاکسترش را بیاد دهند عبد الملك گوید آنروز کہ فرا رسید دیدم مصداق همه آنها خود
 او بودہ . از شاگردان یکی بنام ہیکل و دیگری بوعباس عطارا نیز بجرم شاگردی او
 کشتند ، مشایخ گویند کراماتی کہ از حسین منصور نقل شدہ مجرد کرامت نہ بودہ بلکہ ہمراہ
 با نیرنگ و جادوگری نیز بودہ درہین حال از حقیقت حالی نہ بودہ مردم دروغهای بسیاری
 بوی نسبت دهند و سخنهای نامفہوم و کتابهای نامرروف و حیل بوی بندند و شعر را در کمال
 فصاحت میگفت ، حسین از برخی نیرنجات اطلاع داشت و از کار تصوف ہم بی اطلاع نبود
 من عمل وی نہ پذیرم و سیرت او را نہ پسندم و کشتن او را کرامت ندانم و ردم نکم انتہی
 شعرانی مینویسد در هنگامیکہ بدار آویخته شدہ بود پرسیدند تصوف چیست ؟ پاسخ
 داد آسانترین حالات آن اینست کہ مشاہدہ نکنی میگفت کسی کہ بہ اعمال عبادی خود توجہ
 داشتہ باشد از معمول لہ غافل است و کی کہ متوجہ بہ معمول لہ باشد از اعمال خود غفلت
 دارد میگفت سزاوار نیست کسیکہ غیر خدا را می بیند و یا بیاد غیر خداست بگوید خدای
 یکتا را شناختم کہ ہمہ موجودات از او بوجود آمدہ اند میگفت کسیکہ از انوار توحید
 بیخود شود از تجرید و تعبیر آن محجوب است و کسیکہ از انوار تجرید بیخود گردد از حقایق توحید
 سخن میگوید زیرا مست لای عقل کسی است کہ ہر چہ بدلش خطور میکند میگوید انتہی .
 مطالب منقول از دو کتاب فوق مارا از مطالب تذکرۃ الاواباء و امثال آن بی نیاز میکند

کتبی تألیف کرده از جمله : کتابی است در امامت علی عَلَيْهِ السَّلَام (۱) قاضی نورالله در مجالس المؤمنین مینویسد: نجاشی ابن خالویه را از جمله فضلاء امامیه و عربی دانهای ایشان قلمداد کرده بهمین مناسبت در دربار ملوک آل حمدان محترم و صدر نشین بود از کتب اوست الال در امامت امیر المؤمنین و کتاب مستحسن القراءات والشواذ و کتابی در لغت و کتاب اشتقاق شهور و ایام .

در تاریخ یافعی می نویسد : ابن خالویه وارد بغداد شد و در آنجا با گروهی از دانشمندان از قبیل : ابن انباری و ابن مجاهد مقری و ابو عمر و زاهد و ابن درید لغوی ملاقات کرده و از محضرشان بهره مند گردید و فن قرائت و امور ادبی دیگر را از ابو سعید سیرافی سابق الذکر استفاده نموده از آنجا بشام منتقل شد و در حلب ساکن گردید و در آن سرزمین یکی از دانشمندان بنام و اشخاص منحصر بفرد بشمار آمد و شهرت ادبی و فضل او گوشزد مردم آن روزگار گردیده بهمین مناسبت دانش پژوهان ادب از اطراف بمنظور بهره وری از کمالات او بجانب وی کوچ میکردند و آل حمدان کاملاً از او احترام میگذاشتند و از کمالات او بهره مند میشده و از فنون او اقتباس میکردند !

ابن خالویه کتاب بزرگی بنام کتاب لیس تألیف کرده و بطوریکه بعضی اظهار داشته تألیف این کتاب دلیل بر اطلاع وسیع و بیمانندی است که وی داشته ابن خالویه در این کتاب مقید بوده مطالب ادبی که در کلام عرب وجود ندارد متعرض شود بهمین مناسبت نوشته لیس فی کلام العرب من کذا و کذا .

(۱) نجاشی مینویسد ابو عبدالله حسین بن خالویه در حلب ساکن بوده و همانجا در گذشته از مذهب ما با خبر بوده و در علوم عربیت ماهر و شعر هم میگفته از جمله کتب الال است که باید در باب امامت علی (ع) تألیف شده باشد ما این کتاب را بتوسط قاضی ابوالحسین نصیبی که در حلب آنرا نزد ابن خالویه قرائت کرده روایت میکنیم دیگر مستحسن القراءات و الشواذ و کتابی خوبی در لغت و کتاب اشتقاق الشهور و الایام .

بعضی از ادبا کتابی بنام الیس تدوین نموده و مطالبی را استدراک نموده میگویم از جمله مطالبی که از کتاب لیس نقل شده اینست که لیس فی کلام العرب مؤنث غلب علی المذکر الا فی ثلاثة احرف در کلام عرب مؤنثی که غالب بر مذکر باشد منحصر بسه حرف است یکی برای کاستگی از ماهها میگویند ثلاث مضین و ثلاث ان یقین با کلمه ی ان شرطیه زیرا یقین ببقاء سه روز کامل از آخر ماه یا اول ماه ندارند ممکن است ماه سی کم باشد و برای نیمه ماه مینویسند خمس عشرة لیلة خلت یا نزده شب گذشت و مینویسند لنصف خلا نیمی گذشته زیرا یقین ندارند آنشب واقعا نیمه ماه باشد و میگویند صمت عشرأ ده روز روزه گرفتیم و نمیگویند عشرة با تاء مؤنث با آنکه صوم در روز است و باعتبار یوم باید عشرة بگویند و همینطور می گویند سرت عشرأ و کلمه عشر را مؤنث بکار نمی برند که عشره باشد .

دوم الضبع العرجاء گفتار لنک را برای مؤنث و مذکر بصورت عرجاء مؤنث بکار میبرند .

سوم - با آنکه نفس مؤنث است عددی را که برای آن میآورند با آنکه باید مذکر آورده شود مؤنث می آورند مثلاً میگویند ثلاثة انفس و نمیگویند ثلاث انفس از آثار ارزنده ی او کتاب الال است ابن خالویه در آغاز این کتاب بیست و پنج قسم از مدلولهای اینکلمه را با تفحص کامل که چیزی را فرو گذاری نکرده متعرض شده پس مفصلاً اسامی ائمه اثنی عشر را که آل پیمبرند نام برده و بنامهای پدران و مادران و سالهای موالید و وفیات ایشان اشاره نموده است سیوطی در بغیه اطرغش را که در لغت است از آثار ابو خالویه نام میبرد ممکن است بگوئیم اطرغش همان کتاب لغتی است که نجاشی از نام برده دانسته و از آن تمجید کرده کتاب الاشتقاق کتاب الجمل در علم نحو القرات اینکتاب غیر از کتاب دیگر اوست که بنام السبع « البدیع خ ل » فی القرات السبع نامگذاری کرده اعراب القرآن در اینکتاب بطوریکه در بغیه اظهار شده اعراب سی سوره از قرآن

کریم را متعرض گردیده المقصور والممدود، المذکر والمؤنث، الالفات، شرح مقصوره ابن درید، الاسد، اشتقاق خالویه و امثال اینها.

از ظاهر کلمه‌ی خال استفاده میشود لفظ پارسی باشد که مانند سیبویه و نبطویه و در ستویه و امثال اینها بکار رفته و یا کلمه‌ی خال لفظ عربی است و با در نظر گرفتن یکی از معانی متناسبه‌ی با آن اسم شده باشد

ابن خلکان کلمه خالویه را چنین ضبط کرده بفتح خاء و الف و واو مفتوحه و در همین کتاب مینویسد روزی بدربار سیف الدولة بن حمدان وارد شدم بمجر دیکه در برابرش ایستادم گفت اقعده (بنشین) من از کلمه اقعده چنین استفاده کردم نامبرده توجه باستعمالات صحیح الفاظ دقت کاملی دارد از نهایتهای کلام عرب باخبر است.

این اظهار نظر را ابن خالویه از آنجا کرده که ادبا همواره به ایستاده میگویند اقعده و بنخوابیده و یا کسی که بحال سجده در آمده و بنخواستند حرکتش دهند میگویند اجلس و بعضی اختصاص هر یک از این دو کلمه را بحال معین بدین علت گفته اند قعود انتقال از فوق به تحت است و جلوس بخلاف آنست بهمین مناسبت نجد را که در محل رفیعی قرار گرفته جلساء گویند و کسی که بدانجا وارد شو جالس میگویند و یا وقد جلس را بکار میبرند.

ذیلاً باید بگوئیم هنگامی که مروان حکم استاندار مدینه بود خطاب

بفرزدق گفت :

قل للفرزدق والسفاهة کاسمها ان کنت تارک ما امرتک فاجلس

بفرزدق نادان که سفاهت نام و نشان اوست بگو اگر فرمان مرا اطاعت نکردی پس جلوس کن یعنی قصد جلساء کن که نجد باشد ذیل این شعر آیات دیگر وقصه طولانی است که جای ایراد آنها نمیباشد.

بدیهی است مطالب مربوط بفرزدق را بمناسبت ایراد کردیم .

مجملا ابن خالویہ با ابو طیب متنبی در حضور سیف الدولہ حمدانی گفتگوها و مباحثاتی داشته کہ جای ذکر آنها نمیباشد .
ابن خالویہ اشعاری نمکین و پسندیده می گفته از آن جمله این دو شعر از اوست :

اذا لم یکن صدرالمجالس سیدا فلا خیر فیمن صدرته المجالس

و کم قائل مالی رأیتک راجلا فقلت له من اجل انک فارس

ہنگامیکہ بالای مجلسها از وجود بزرگی خالی باشد بدیہی است در وجود کسیکہ مجالس با مقام صدارت دهند اثری نخواهد بود چہ آنکہ صدارت او عارضی است نہ ذاتی چہ بسیار اتفاق افتادہ کسی بمن گفته چرাত্রا پیادہ می بینم و اظهار شخصیت نمیکنی پاسخ دادہام برای آنکہ چون تویی ارزشی سوارہ ہستی ابن خلکان پس از این اظهار داشتہ ابن خالویہ سال ۳۷۰ (عس) در شہرستان حلب وفات یافت .

در طبقات النحاة مینویسد ابو عبداللہ ہمدانی پیشوای فن لغت و عربیت و سایر علوم ادبیہ بودہ سال ۳۱۴ ہجری (شید) بمنظور فرا گرفتن علوم مرسومہ وارد بغداد شد علم قرائت را از مجاہد و نحو و ادب را از ابن درید و نبطویہ و ابوبکر بن انباری و ابو عمرو زاهد و فن حدیث را از محمد بن مخلد عطار (۱) و امثال ایشان فرا گرفت و در جامع مدینہ بہ املاء حدیث میپرداخت و معافی ابن زکریا و دیگران از وی روایت میگردند .

ابن خالویہ پس از آنکہ در فنون معمولہ مہارت پیدا کرد در حلب ساکن

(۱) ذہبی در تذکرۃ الحفاظ مینویسد ابو عبداللہ محمد بن مخلد بن حنفی دوری عطار مسند بغداد و تلمذی صاحب رشاد بودہ از عہدہ اعلام عہد خود استفادہ کردہ آثار بسیاری از خود بیادگار گذاردہ و توجہ خاصی بنشر احادیث داشتہ وعدہ از وی روایت کردہ اند ابن جمابی و دارقطنی و ابن جنیدی و دیگران از وی روایت میگردہ و مورد وثوق و صلاح و اجتہاد بودہ نود و ہشت سال عمر کرد و در جمادی الآخرہ سال ۳۳۱ ہجری وفات یافت .

شد و در دربار سیف الدوله و فرزندان او موقعیت بسزائی پیدا کرد و در آن سر زمین علم و روایت او شهرت یافت و با متنبی گفتگوهای داشت! ابن خالویه در کلیه فنون معموله استادی کامل و ماهر و منحصر بفرد بود و مردم از همه طرف بجانب او کوچ میکردند!

هنگامی مردی با او گفت میخواهم از فنون عربیت آن اندازه فراگیرم که قوام زبانم باشد و بدان پایداری یابد و یا زبانم یارای فرا گرفتن حقایق آنرا ندارد پاسخ داد شکفت است من مدت پنجاه سال است که بفرا گرفتن فنون عربی اشتغال دارم هنوز آنچه را که خواسته ای نتوانسته ام بدست آورم!

ابن خالویه سال ۳۷۰ (عقر) هجری در حلب وفات یافت.

دانی در طبقاتش نوشته ابن خالویه استاد عربیت و حافظ لغت و بینای بفن قرائت و ثقه‌ای مشهور بود.

گروهی از اساتید ما از قبیل عبد المنعم بن عبیدالله و حسن بن سلیمان و دیگران از وی روایت مینمودند!

پس از این دو شعر مزبور را که عبارت است از (اذلم یکن صدرالمجالس سیدا) ذکر کرده (۱) و مینویسد مناسب است فائده ذیل را که مربوط بمشار الیه است ذیلا ایراد نمائیم.

ابن عدیم در تاریخ حلب که بخط خود او بوده مینویسد ابن خالویه در بخشی از امالی خود اظهار میدارد شب هنگامی گروهی از دانشمندان در دربار سیف الدوله حضور داشتند سیف الدوله پرسید آیا از اسم ممدودی اطلاع دارید

(۱) علاوه بر دو شعر مزبور این دو شعر را نیز ذکر کرده .

فکیف یبذل من بالقرض یحتمل

الجود طبعی ولكن لیس لی مال

الی اتساعی فلی فی الغیب آمال

فهاک خطی فخذہ الیوم تذکره

سیوطی در صدر اشعار مزبور از طبقات دانی نقل کرده ابن خالویه شافعی مذهب

است .

که جمع آن مقصور باشد؟! همگی اظهار بی اطلاعی کردند سیف الدوله از من پرسید نظریه‌ی تو در این باره چیست؟ پاسخ دادم من از دو اسم باچنان توصیفی که کردید اطلاع دارم! گفت آنها کدامند؟ گفتم در صورتی آنها را عرضه خواهم داشت که هزار درهم جایزه بگیرم تا آنها را بی ارزش بشمارنیاوری و آن دو اسم صحراء است که جمعش صحاری است و عذراء است که جمع آن عذاری است پس از يك ماه بدو اسم دیگر دست پیدا کردم که آنها را جر می در کتاب تنبیه ایراد کرده بود یکی صلفاء بمعنی زمین سخت که جمع آن صلافی است و دیگری خبراء است بمنی زمینی که آبش خوار شتر باشد که جمع آن خباری است پس از بیست سال که از این قضیه گذشته بود بکلمه پنجمی برخورددم که ابن درید در جمهره ایراد کرده بود و آن سبتاء بمعنی زمین سخت و جمع آن سباتی است.

ابوالقاسم سعید بن سعید فارقی نحوی صاحب طبقات از ابن عدیم نقل می کند نامبرده ادیبی فاضل و ماهر در علوم عربیت بود آثاری از جمله تقسیمات العوامل و عللها دارد و تفسیر مسائل مشکله آغاز مقتضب نیز از تحقیقات اوست نامبرده از شاگردان ربیع بوده و در حلب از تحقیقات ابن خالویه استفاده میکرده .

فارقی سال ۳۹۱ هجری (شصا) در بستان الخندق قاهره کشته شد.

ابن خالو به ابوالحسن علی بن محمد بن یوسف بن مهجور فارسی از قضاة

عصر خود بوده .

نجاشی در باره او مینویسد نامبرده معروف به ابن خالویه است و از مشایخ محل وثوق اصحاب ما بوده احادیث بسیاری از مشایخ خود شنیده اکثر کتب او از نظر من گذشته از جمله آثار نامبرده کتاب عمل رجب و کتاب عمل شعبان و کتاب عمل رمضان است .

مؤلف گوید برخی از اعلام نامبرده را از مشایخ نجاشی میدانند لیکن این

اظهار نظر مورد پسند صاحب ریاض العلماء واقع نشده!

(۷۲) ابو محمد حسین بن احمد بن یعقوب همدانی معروف به ابن حائك نحوی صاحب بغیہ مینویسد ابن حائك در نحو و لغت و اخبار مربوط بطب نادره دوران و استاد مسلم آن عصر و زمان بود!

ابن حائك شعر میگفت و آثاری از او باقی است از جمله المسالك والممالك عجائب الیمن ، جزيرة العرب و اسماء بلادها و او دیتها و امثال اینها!

ابن حائك سال ۳۳۴ هجری (دلش) وفات یافت (۱) .

مؤلف نامبرده گان ذیل را بمناسبت نقل کرده

قاضی ابو عبدالله حسین بن احمد معروف بزوزنی

در بغیہ مینویسد زوزنی در نحو و لغت و عربیت پیشوای عصر خود بود .

و سال ۴۸۶ هجری (تفو) وفات یافت (۲) -

ابو عبدالله حسین بن احمد بن بطویه نحوی (۳) در معجم الادباء

(۱) ریحانه پنجم نامبرده را بنام حسن که گویا اشتباه چاپی باشد ذکر کرده

و نوشته از شاگردان ثعلب نحوی بوده و در جغرافیا اشعاری گفته که حاوی عجائب یمن و جزیرة العرب و اسامی بلاد و صحاری آنهاست معلوم میشد کتب مزبور فوق منظومهائی بوده که وی سروده و حال آنکه از کتاب حاضر و بغیہ استفاده نمیشود آنها منظومه هائی باشند بلکه در بغیہ مینویسد و له شعر پس از آن کتب مزبور را نام میبرد و نوشته است سال ۳۳۴ هجری در صنعاء یمن که زادگاهش بوده بر اثر پاره ای هجویات بزندان افتاد و همانجا درگذشت

(۲) از آثار او ترجمان القرآن و المصادر و نیل الارب را که شرح معلقات سبع است

نام برده اند زوزنی معلقه طرفه بن عبد و معلقه ی لبید و امثال او را شرح کرده و ممکن است معلقه ی طرفه و لبید را هم مجزا شرح کرده باشد چنانچه از ریحانه استفاده میشود .

(۳) سیوطی نامبرده را از الممجم نام برده و اشعار ذیل را از آثار او نام میبرد .

و قد علموا انی مشوق متیم

علی انهم فی اللیل للناس انجم

فتم علیهم فی الظلام التبسم

وماذا علیهم لو اقاموا فسلموا

سروا و نجوم اللیل زهر طوالع

و اخفوا علی تلك المطایا مسیرهم

نامبرده شده .

مؤلف گوید آنچه بخاطر دارم جزیرة العرب همان جزیره اندلس غرب است کہ مشتمل بر شهرهای بسیار است و ما پیش از این بمناسبت شرح احوال برخی از احمد نامها بدانها اشاره کردیم .

(۷۳) حسین بن محمد بن جعفر بن محمد بن حسین رافقی نحوی معروف

به خالغ .

صفدی گفته نامبرده از بزرگان نحویهاست و فن نحو و عربیت را از ابوعلی فارسی و سیرافی استفادہ کرده .

گویند نامبرده از نوادگان معاویه و از سراینندگان عصر خویش بشمار می آمده آثاری از او باقی است از جمله الامثال ، تخیلات العرب ، شرح شعرابی تمام ، صناعة الشعر ، الاودية والجبالي و الرمال و امثال آنها .

خالغ در عشر ۳۸۰ زنده بوده .

صاحب بغیة اظهار داشته خطیب بغدادی از وی روایت میکرده (۱)

(۱) ریحانه اول مینویسد ابو عبدالله حسین بن محمد بن جعفر شاعر معروف به خالغ کہ اصلاً رافقی بوده در سمت شرقی بغداد سکونت داشته و خطیب بغدادی و جمعی دیگر از وی روایت نموده و در روز دوشنبه دهم شعبان سال ۴۲۲ در گذشته پس از این نوشته بچندین قرینه احتمال قوی میرود کہ صاحب ترجمہ همان خالغ مذکور در ذیل باشد کہ ما فوقاً ترجمہ او را نوشتیم بعد از این ترجمہ خالغ را نوشته و از کتب او الدرجات را نام برده و افزوده بعضی به امامی مذهب بودن او تصریح کرده اند و اشعار ذیل را از آثار او یاد میکنند

خطرت فقلت لها مقالة مفرم	ماذا عليك من السلام فسلمی
قالت بمن تعنى فحبك بين	من سقم جسمك قلت بالمتكلم
فتبسمت فبكيت قالت لا ترع	فلعل مثل هواك بالمتبسم
قلت اتفقنا في الهوى فزيارة	او موعدا قبل الزيارة قدمی
فتضاحكت عجباً وقالت يا فتی	لولم ادعك ننام بی لم تعلم

و سال وفات خالغ را ۳۸۸ هجری یا در حدود ۳۸۹ هجری نوشته .

ابو عبدالله حسین بن محمد بن حسین صوری ضراب نحوی .

صاحب بغیه از ابن عسا کر نقل کرده مشارالیه در شهر خود نحوی منحصر بفرد بود آدمی با حال و در مذهب سنت قدمهائی شایان بر میداشت سالی به حج خانه خدا رفت در آنجا شنید مردی بفن قرائت پرداخته وی حاضر نشد زیرا بار او برود و بدرس او بنشینند نزد وی رفته گفت اگر برای خدا بفن قرائت میپردازي انصاف آنست از من بیاموزي و اصول قرائت خود را از این ناحیه تکمیل نمائی و اگر برای دنیا این رویه را پیشه کرده ای آنچه بخواهی در حال حاضر بتو عطا خواهم کرد آنگاه بقرائت فاتحه پرداخت و تفسیر و اعراب آنرا بطوری ایراد کرد که مایه حیرت آن مرد شده وی از جا برخاست و صوری را بجای خود نشانیده و گفت بر راستی تو شایسته اینمقامی .

صوری از یوسف میانجی (۱) روایت میکرده و ابوز کر یا عبدالرحیم حافظ

بخاری از وی روایت می نموده (۲)

ابوعلی حسین بن محمد بن احمد عنسی یحصبی معروف به غیناطی از لغویها

و نحویهای عصر خود بود و از ابو جعفر احمد بن بادش سابق الذکر و دیگران روایت میکرده (۳)

(۱) نامبرده از محدثان شام بوده و در اواخر قرن چهارم هجری میزیسته ذهبی

در تذکره الحفاظ مینویسد قاضی ابوبکر یوسف بن قاسم میانجی از محدثان شام بوده سال ۳۷۵ بسن نود سالگی وفات یافته .

(۲) ذهبی نوشته ابوز کر یا عبدالرحیم بن احمد بن نصر بخاری از پیشوایان

بنام حدیث بوده فن قرائت و حدیث را در بخاری و خراسان و عراق و شام و یمن و مصر و آفریقا فرا گرفته و بزرگترین شیخی را که ملاقات کرده ابراهیم بن محمد بن یزاد رازی بوده . بخاری سال ۳۸۲ هجری منولد شده و سال ۴۶۱ هجری در سن هفتاد و نه سالگی وفات یافته .

(۳) سیوطی مینویسد ابن زبیر گفته نامبرده از فن نحو و لغت و ادب اطلاع کامل

ابوبکر حسین بن محمد بن نائل قرطبی شاعری ادیب و در فن عربیت و غریب القرآن صاحب تصرف بودہ (۱) .

ابوعلی حسین بن محمد تعمیری بفتح میم معروف بہ خماش از شاگردان محمد بن علی محلی بودہ ابوحنیان از نامبرده یاد کردہ (۲) .

ابوالفرج حسین بن محمد نحوی معروف بمستور (۳)

ابوعبدالله حسین بن محمد تمیمی عنبری دارونی قیروانی .

زبیدی گفتہ مشار الیہ در لغت و شعری پیشوای عہد خود بودہ وسال ۳۴۳ (جمش) وفات یافتہ .

(۷۴) ابو عبدالله حسین بن علی نمری .

از لغویہای بصرہ بودہ و تصانیف بسیاری بوجود آوردہ !

صاحب طبقات مینویسد نامبرده شعر میگفتہ و در ادب و لغت ماهر بودہ از آثار اوست اسماء الفضة و الذهب ، معاني الحماسة ، الخيل الملمعه ، نامبرده در بصرہ میزیستہ و همانجا سال ۳۸۵ هجری (شفه) وفات یافتہ .

داشته و ازعارفان باین فنون و خردمندان این رشته از علوم بودہ از ابن بادش و دیگران روایت میکرده و سال ۵۶۰ هجری در سن هفتاد سالگی وفات یافتہ .

(۱) نامبرده از ابن الفرضی نقل کردہ قرطبی از حفظ الرائی و عقد الشروط حظی داشته و سراینده ای شایستہ بودہ از قاسم بن اصبع و دیگران و همچنین درمکہ از ابن اعرابی و دیگران سماع حدیث کردہ سال ۲۹۶ متولد شدہ و در روز شنبہ سوم ذیحجہ سال ۳۷۲ هجری وفات یافتہ .

(۲) سیوطی نوشته عمر بفتح تاء و سکون عین و فتح میم قبیلہ ایست از بریر ابوحنیان در نزار نوشته تعمیری نحوی ادیب و متفنن و پیشوا بودہ و بہ خماش معروف است و از حافظ ابو العباس عزفی روایت میکرده سال ۶۷۵ هجری بمن اجازه دادہ است .

(۳) او نوشته ابن عساکر از وی یاد کردہ و اظهار داشتہ آثار شعری از او باقی است و سال ۳۹۲ هجری وفات یافتہ .

ابو عبدالله حسین بن عبدالله آمدی مؤدب نحوی

از ابن نجار نقل شده نامبرده کتاب حجت ابوعلی فارسی را بتوسط ابوالحسن ربعی از وی روایت میکرده .

آمدی از شاگردان ابن حمامی (۱) بوده و در ماه جمادی الاخره یار جیب سال ۴۶۶ (نسو) وفات یافته .

ابوطیب حسین بن علی بن محمد نحوی معروف به تمار .

نامبرده از اساتید احمد بن محمد جرجانی و از شاگردان محمد بن ایوب رازی است

حسین بن علی بن عیسی بن فرج بن صالحی ربعی نحوی .

نامبرده از اساتید ابوالکرم مبارک بن فاخر است که ذیل ترجمه ی برادرش حسین دیاس به احوال او اشاره خواهیم کرد انشاء الله تعالی (۲).

حسام الدین حسین بن علی حنفی سفناقی (۳)

نامبرده در فقه و نحو و فن جدل مهارت داشته و از شاگردان عبدالجلیل

(۱) ابوعلی حسن بن محمد بن اسماعیل بن اشناس معروف به ابن حمامی بزاد

ریحانه پنجم مینویسد نامبرده محدثی امامی مذهب و از مشایخ خطیب بغدادی بوده و از جمعی از اکابر وقت استماع حدیث نموده از خطیب نقل است که وی صحیح الحدیث بوده الا اینکه مذهب رافضی داشته و در خانه خود از محله ی کرخ بغداد به گروه شیعه که نزد او حاضر میشدند مطامن صحابه و معایب سلف را بیان میکرده است و در سال ۴۳۹ هجری وفات یافته رحمه الله علیه .

(۲) سیوطی مینویسد ابن نجار گفته نامبرده از فضلا بوده و نزد پدرش علی بن عیسی

ربعی آتی الترجمه بفرما گرفتن ادبیات پرداخته .

(۳) در پاورقی طبقات سیوطی از طبقات حنفیه عبدالحی لکنوی نقل کرده نام و نسب

وی چنین است حسن بن علی بن حجاج بن علی ملقب به حسام الدین سفناقی و ترجمه مفصل او را ایراد نموده بنابر این باید ذیل حسن نامها نوشته شود

ابن عبدالکریم صاحب الهدایه و امثال او بوده (۱)

سغناقی نخستین دانشمندیست که هدایه‌ی مزبور را شرح کرده و از آثار او شرح مفصل است و در آغاز آن مینویسد فن قرائت را سال ۶۷۶ هجری از حافظ الدین بخاری استفاده کرده .

ابوعبداللہ حسین بن علی بن ولید نحوی شاعر .

طبقات مینویسد نامبرده عضدالدوله دیلمی را ستوده و سروده‌های او آن اندازه ارزش سراینده‌گی که شاعر پسند باشد ندارد! (۲)

(۷۵) ابو عبداللہ حسین بن احمد بن حجاج معروف به ابن حجاج سراینده‌ای

ماهر و کاتب و از شیعیان امامی مذهب بوده و در بغداد میزیسته و از مردم نیل بغداد بوده و در صنعت شعر و سراینده‌گی شهره‌ی آفاقی داشته و از محتسبان بوده بطوریکه از معالم ابن شهر آشوب مازندرانی نقل شده ابن حجاج از سراینده‌گانی بوده که بمدح اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام تظاهر میکرده و از هیچ‌گونه عکس‌العملی که مخالفان علیه او بوجود می‌آوردند هراسی نداشته و از شاگردان ابن رومی و از مردم ایران بوده .

در امل الامل مینویسد ابن حجاج فاضلی شاعر و ادیبی امامی مذهب بوده و دیوان شعری داشته که چندین مجلد را شامل میشده و از شعرش استفاده میشود

(۱) سیوطی در طبقات و مؤلف به نقل از آن نامبرده را چنین نگاشته عبد الجلیل

ابن فیروز بن حسن غزنوی نحوی از اعیان غزنه بوده هدایه در نحو و لباب النصریف و امثال آنها از اوست و حال آنکه مؤلف در فوق و سیوطی در ترجمه سغناقی نام پدر او را عبدالکریم نوشته‌اند ممکن است لقب فیروز باشد که در اصل ترجمه اش اشاره نشده .

(۲) سیوطی ایندو شعر را از او یاد کرده .

فدنامه	سکب	همل	اخذت	بفؤاد	متیمها
فبکی	درراً لهم	الرجل	طلعت	سجراً	و بدت قمرأ

از فرزندان حجّاج بن یوسف ثقفی بوده (۱) .

لیکن اینموضوع که از فرزندان حجّاج باشد با ایرانی بودن او که ابن شهر آشوب اظهار داشته مخالفت دارد مگر اینکه بگوئیم ممکن است نامبرده یا ثقفی از غلامان ایرانیان بوده نه از خود آنها چنانچه همین معنی را میتوان از برخی اطلاعات استنتاج نمود .

از اشعار اوست :

و شعری سخفه لابد منه فقد طبنا و زال الاحتشام

و هل دار تکون بلا کنیف فی ممکن عاقلا فیها المقام

سروده من دارای يك نوع سخافت و بی ارزشی است و در عین حال سخافت را برای سروده خود لازم میدانم و خود را بدان خورسند می بینم و از هیچگونه احتشامی باکی ندارم زیرا میدانم اینگونه سخافت مانند مستراحی است که وجود آن در منزل و مسکن آدمی لازم است لیکن مستراح محل آسایش نیست بلکه برای قضاء حاجت است از اشعار اوست که بدان مناسبت گفته :

و هدی القصیده مثل العروس موشحة بالمعانی الملاح

ولا بد للشعر من سخفه ولا بد للدار من مستراح

این قصیده و چکامه من مانند عروسیکه بهجمله گاه میرود به انواع مضامین نمکین آراسته گردیده و در عین حال خالی از الفاظ سخیف نبوده زیرا همان طور که منزل مستراح لازم دارد چکامه هم بیرون از الفاظ سخیف نمیباشد هر عاملی پس از ابیات چندی که ابن حجّاج نقل کرده (۲) این سه شعر را از

(۱) چنانچه خود او در ذیل ابیاتی گفته :

انا ابن حجّاج الیه ابی ینمی و قلبی من بنی عذره

(۲) از اشعاریکه شیخ حر نقل کرده :

ان بنی برمک لو شاهدوا فمک بالفائب و الشاهد

ما اعترف الفضل بیحیی ابا و ما اتمی یحبی الی خالد

اویاد کرده .

وا برص من بنی الزوانی
قلت وقد ببحّ بسی اذا
یا معشر الشیعة الحقونی
ملمع ابقع الیدین
و زاد ما بینہ و بینی
قد ظفر الشمر بالحسین

آدم پیسی از خانواده‌ی بد عمل که نقطه‌های سیاه و سبید جسد او را فرا گرفته و دو دست او را بدان نقطه‌های مختلف از حال عادی بیرون برده آزار مرا بر خود حلال ساخته و بیشتر از آنچه توقع نمیرفت در آزار من کوشیده اکنون که بستوه آمده ام خطاب بگروه شیعه می‌گویم مرا دریا بید که اینک شمر بر حسین پیروز شده .

پس از اشعار مزبور اظهار داشته ابن حجاج معاصر با سید رضی و سید مرتضی بوده انتہی راغب در محاضرات مینویسد ابن حجاج را به همراه عدہ ای بمنزلی دعوت کردند بر خلاف انتظار غذا دیرتر برای میهمانان حاضر کرده و سفره از موقع معمول دیرتر گسترده شد ابن حجاج بالبدیہہ گفت :

یا ذاہبا فی دارہ جائیاً
قد جن اضیافک من جوعہم
من غیر معنی لا ولا فائدہ
فاقرء علیہم سورة المائدہ

ای صاحب خانہ ایکہ بدون جهت و بی اثر رفت و آمد میکنی میهمانان تو از گرسنگی دیوانہ شدند بہتر آنست برای جلوگیری از دیوانگی آنان

ایضاً :

و کتاب بارع بلاغتہ
لوکان عند المأمون جوہرہ
تجلو علینا کلام سبحان
اهداء او بعضہ لبوران
ایضاً :

هذا حدیثی ترمذی عجائبہ
اعجزنی دفتہ فشاخ کما
بکثرة القال فیہ والقیل
اعجز قایل دفن ہابیل

سوره مائده را که افسون گرسنگانست برایشان تلاوت کنی .
 و از اشعار او که بمناسبت ارزش و اهمیت وقت سروده :
 خذ الوقت اخذ اللص واسرقه واختمس فوائده بالطيب او بالتطائب
 ولا تتعل بالأمسائي فانها عطايا احاديث النفوس الكواذب
 همچنانکه دزد با چیره دستی وسرعت عجیبی اشیاء سر رفته میر باید تو هم
 همچنین وقت را غنیمت دان و از منافع آن باخاطری آسوده و نیکو استفاده کن
 و وقت خود را با آرزوهای نشدنی مگذران زیرا آنها خواسته‌ی نفسهای دروغ
 گویند از سروده های اوست در نکوهش از متمبى .

يا ديمة الصفع صبي	علي قفا المتنبى
وانت يا ربح بطنى	على عذاريه هبي
ويا قفاه تقدم	واقعد قليلا بجنبى
وان صفعتك ألفا	فلا تقولن حسبي

در یکی از کتابها بدو نسبت داده اند .

رأيت شيخا وقيعا	للصفع فيه بقية
مستعر با نبطيا	ويشتهى العجميه
فقلت ذقنك فى استى	هذا من العربيه
وريش توباب كونى	هذا من الفارسيه
الاقد فنج بوطى	هذا من النبطيه
هذى لغات ثلاثه	صحيحه مستويد

از هجویات اوست :

النیک بالتمیز لوجه له	فلا تکن تيسا شديد البله
اياك ان تعدو شیئا ترى	وانك ولو کلبا على مزبله

از جمله حکایات مهم ابن حجاج که حاکی از اهمیت اوست در پیشگاه اهل بیت عصمت و طهارت حکایت ذیل است که آنرا سید جلیل فاضل زین الدین علی

ابن عبدالحمید نجفی حسینی صاحب کتاب انوار المزیئه و کتاب غیبت و امثال اینها در کتاب الدرالنضیدش که در سوک امام شهید تألیف کرده مینویسد در روزگار ابن حجاج دو مرد نیکو کار بنام محمد بن قارون سیمی و علی بن زر زور سورهائی میزیستند و ایندو باشعار ابن حجاج بیچشم حقارت مینگریستند و بخود او هم اظهار علاقه مندی نمی نمودند .

شبى سورهائى در خواب دید بحرم مطهر و روضه‌ی مبارک‌ى حضرت سید الشهدا علیه السلام مشرف شده حضرت عرش حجاب بدر نقاب فاطمه زهرا علیها السلام را در آن حرم مطهر زیارت کرده پشت مبارك را به استوانه ایکه طرف چپ حرم مطهر بوده تکیه داده و ائمه طاهرین تا حضرت صادق علیه السلام در زاویه ای از حرم مطهر که بین ضریح مطهر و مرقد همایون حضرت علی اکبر قرار دارد در برابر آن معصومه ی عذرا جلوس کرده اند و بایکدیگر سخن میگویند و گفتگوهای رد و بدل میشود که من نمیفهمم در آنحال محمد بن قارون را دیده که باکمال ادب در برابر ائمه ایستاده ، سورهائى اظهار داشته منم فاصله‌ی زیادی از خاندان عصمت نداشتم در آن موقع ابن حجاج را دیدم در حرم مطهر حرکت میکند به محمد بن قارون گفتم هیچ متوجه ابن حجاج هستی که در چنین موقعی در حرم مبارك مشغول حرکت است؟! محمد بن قارون اظهار داشت من اصولاً تمایلی بدیدار او ندارم !

حضرت زهرا ی مرضیه از شنیدن اینسخن بحالت خشمگینی درآمده فرمود مگر تو ابو عبدالله را دوست نداری؟! البته او را دوست بدارید زیرا کسیکه علاقه مند باونباشد از شیعیان ما نمیباشد در اینوقت ائمه طاهرین علیهم السلام درتایید اظهاریه ی مادرشان فرمودند آری کسی که ابو عبدالله (کنیه ابن حجاج است) را دوست نداشته باشد مؤمن نیست .

از جمله سید مزبور حکایت کرده هنگامی که سلطان مسعود بن بویه دیلمی سور نجف اشرف را بنیان کرد و از تعمیر قبه منوره علوی آسوده گردید و خارج

و داخل حرم مطهر را گج اندود نمود وارد حرم مطهر شده پس از زیارت مرقد همایونی با کمال ادب در گوشه ای قرار گرفت ابن حجاج در برابر او حضور یافته قصیده ذیل را که عالی ترین اثر ابن حجاج است قرائت کرد ابن حجاج در این قصیده مطاعن و مثالبی از بیگانگان ایراد نموده هنگامیکه به نکوهش از نامبردگان رسید سید مرتضی که از جمله حضار بود ناراحت شده فرمود احترام مقام امام علیه السلام بالاتر از این است که چنین ابیاتی ولو در نکوهش از مخالفان نشان باشد در حضور آنها خوانده شود ابن حجاج ساکت شده اشعار مزبور را نخواند ابن حجاج تمام آنروز را بناراحتی بسر برد شب هنگام در عالم رؤیا بحضور حضرت مولی علی علیه السلام شرفیاب شده فرمود از پیش آمد امروز ناراحت مباش زیرا بسید مرتضی دستور دادیم تا پیش تو بیاید و از کار امروزش پوزش بخواهد و بر تو لازم نیست بمنظور بزرگداشت از وی استقبال نمائی!

همان شب سید مرتضی ، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در حالیکه ائمه طاهرین اطراف او را احاطه کرده اند مشاهده می نماید سید در برابر آنان جلوس میکند و عرض سلام می نماید بر خلاف انتظار حضرات معصومین بوی اعتنائی نمیکنند و این موضوع بر خاطر سید گران می آید بعرض میرساند ای موالی من! بدیهی است من بنده و فرزند و دوست شما هستم چه پیش آمد ناگواری از من بظهور رسیده که مورد بی مهری شما قرار گرفته ام؟! پاسخ میدهند آن عملی که امروز انجام دادی و دل شاعر ما ابو عبدالله ابن حجاج را آزرده ساختی! باید بمنزل بروی و از او پوزش بطلبی و او را نزد پسر بویه برده و عنایت ما را که نسبت به پسر حجاج داریم به پسر بویه ابلاغ نمائی.

سید بلا فاصله که از خواب برخاسته بخانه ابن حجاج روانه شد در کوبید و اجازه خواست ابن حجاج صدا زد ای سید من آنکس که ترا بخانه ای من فرستاد دستور داد از تو استقبال ننمایم و چنین فرمود سید فرمود آری فرمان

آنانرا شنیدم وفرمان بر دارم، آنگاہ بمنظور عذرخواہی وارد منزل ابن حجاج شد و پس از عذر خواہی در موقع مقتضی ویرا بحضور سلطان مسعود معرفی کرد و خوابی را کہ دیدہ بود بیان نمود .

سلطان از ہر نظر ویرا مورد توجہ قرار داد و فرمان داد تا قصیدہ را بار دیگر قرائت نماید .

اینک اصل قصیدہ کہ اینجانب ہم آرزومند است بانوشتن و ترجمہ کردن

بقلم بی ارزشش ازبر کات آن استفادہ نماید

یا صاحب القبة البيضاء علي النجف
 زوروا ابا الحسن الهادي لعلکم
 زوروا لمن تسمع النجوى لديه فمن
 اذا وصلت فاحرم قبل مدخله
 حتى اذا طفت سبعا حول قبته
 وقل سلام من الله السلام علي
 انى اتيتك يا مولاي من بلدى
 راج بانك يا مولاي تشفع لى
 لانك العروة الوثقى فمن علقت
 وان اسمائك الحسنى اذا تليت
 لأن شأنك شأن غير منتقص
 و انك الاية الكبرى التى ظهرت
 هذى ملائكة الرحمن دائمة
 كالسطل والجام والمنديل جاءبه
 كان النبي اذا استكفك معضلة
 وقصة الطائر المشوى عن انس
 من زار قبرك واستشفى لديك شفى
 تحظون بالاجر والاقبال و الزلف
 يزره بالقبر ملهوقا لديه كفى
 ملبيا واسع سعيًا حوله و طف
 تأمل البسبب تلقا وجهه فقف
 اهل السلام واهل العلم والشرف
 مستمسكا من حبال الحق بالطرف
 وتسقنى من رحيق شافى اللهب
 بها يداہ فلن يشقى و لم يخف
 علي مريض شفى من سقمه الدنف
 و ان نورك نور غير منكسف
 للعارفين بانواع من الطرف
 يهبطن نحوك بالأطاف والتحف
 جبريل لا احد فيه بمختلف
 من الامور و قد اعيت لديه كفى
 تخبر بما نصه المختار من شرف

تكر ما من إله العرش ذى اللطف
 والمشرقيات قد ضحت علي الجحف
 فاصبحوا كرماد غير منتسف
 اوشئت قلت لهم يا ارض انخسفي
 و قد حكمت فلم تظلم ولم تخف
 وظل مدمعه يجرى بمنذرف
 بنح بنح لك من فضل ومن شرف
 نهد بمقال منه غير خفى
 يمنعهم قوله هذا اخى خلفى
 به يدها فلن يخشى ولم يخف
 يا ويلكم اقبلوا قولي فلست افي
 رداً فيخذعنى بالقول والعنف
 شيطانه ياله من مارد خلف
 وحيلة وهو امر منه غير خفى
 واصبحت ملة الاسلام فى تلف
 فى آل تيم ولافى شيخها الخرف
 مثل الكلاب مكبات علي الجيف
 منها الفساد من الاصلاح والنطف
 فعل اللواط وشرب الخمر من سرف
 هر وذلك يروى رأى مختلف
 مخالف الذى قد جاء فى الصحف
 و ابن حنبل فيما قال لم يخف
 زى الانام بقدر اللين و الهيف
 اللحي طليق المعيا و افر الردف

والحب والقضب والزيتون حين اتوا
 والخييل راکعة فى النقع ساجدة
 بعثت اغصان بان فى جموعهم
 لوشت مسخهم فى دورهم مسخوا
 والموت طوعك والارواح تملكها
 حلات من قد هفت فى الغار مهجته
 لا قدس الله قوماً قال قائلهم
 و با يعوك بنح ثم اكدها
 عاقوك واطرحوا قول النبى ولم
 هذا وليكم بعدى فمن علفت
 فقلدوها اخاتيم فقال لهم
 لى مارد يعترينى لا اطيق له
 حتى اذا ما دعاه الموت نص علي
 فصير الامر شورى خدعة ودها
 و نالت القوم ابدى فى الورى بدعا
 لآخر فى آل حرب مع عدى ولا
 ظلوا فكانوا عكوفاً فى ظلالهم
 كم بدعة ظهرت من جورهم فبدا
 شاعت بدايعهم فى الناس فارتكبوا
 فذاك عن انس يروى و ذاك ابى
 فذاك يأت بمالم يأت ذاك وذا
 فالشافعى يرى الشطرنج من ادب
 يقول ان إله العرش ينزل فى
 فى زى امرد نضوالحصر منهم

على حمار يصلّي في المساجد قد
يمشى بنعلين من تبر شراكهما
هذا ولا يتدى بالصلاة يس
وقول نعمان في شرب المدام بان
وعنده القول في اخذ الحريرة او
اهكذا كان في عهد النبي جري
ومالك قال لو طوا بالغلام ولا
محللا اكل لحم الكلب مبتدعا
فقول كل امام من ائمتهم
قل لابن سكرة ذى البخل والخرف
يا ابن البغايا الزواني العاهرات ومن
يا من هجا بضعة الهادي لئن نشبت
لاوردنك يا من بضر زوجته
موارد الحنك ان مكنت سوف ترى
القائم العلم المهدي ناصرنا
من يملاء الارض عدلا بعد ما ملئت
سقى البقيع وطوسا و الطفوف وسا
من مهرق مغرق صب غدا سحما
خذا اليك امير المؤمنين بلا
من القوافي التي لورامها خلف
تنفى ولاء علي يا ابن زانية
لا ابتغي بعتيق من ابي حسن
فاستحلها من فتى الحجاج بيت ثنا
بجب حيدرة الكرار مفتخري

ارخي ذوائبه منه علي الكتف
در و يخطر في ثوب من السلف
م الله وهي اتت في مبدء الصحف
لاحد فيه ولا اثم لمقترف
وطى الاجيرة رأى غير مختلف
ابن لنا يا عمر ان كنت ذانصف
تخشوا مقالة من قد جاء بالسخف
مخالفا للذى يروى عن السلف
ماضى العزيمة في زيبغ وفي حيف
عن ابن حجاج قولا غير منحرف
ساقليقاتهم قد حضن من خلف
كفاي منك علي تمكن منتصف
شبيه غدق قريظ يابس الخشف
توسلي بالامام الحجة الخلف
وجاعل الشرك في ذل من التلف
جورا ويقمع اهل الزيبغ والحيف
مر او بغداد والمدفون بالنجف
مغدودق هاظل مستهطف وكف
عيب يشين قوافيها ولا سخف
صنعت بالمابع الجاري قفا خلف
و تبتغي بدلا من احسن السلف
ولو بليت بسوء الكيد والحرف
يشق كل فؤاد كافر دنف
به شرفت وهذا منتهى شرف ٦٤

این قصیده فریده شصت و چهار بیت است اینک ترجمه‌ی آن بقدریکه فهم
و استعداد مترجم کمک مینماید.

ای صاحب گنبد سپید رنگ نورانی که شهرستان نجف را بنورانیت خود
روشن ساخته بدیهی است هر کسی بزیرات مرقد تو مشرف شود و درمان دردهای
خود را از تو بخواهد بزودی بهبودی پیدا کند آری مرقد مولا ابوالحسن را که راهبر
درماندگانست زیارت کنی ممکن است بر اثر زیارت مرقد همایون او پاداش
نیکو یابید و عنایات الهی بسوی شما روی آورد و از این راه تقریبی در پیشگاه
خدای متعال بدست آورید آری زیارت کنید مرقد مطهری را که رازها در
پیشگاه او شنیده می‌شود و توسل بدان مرقد کافی برای انجام نیازمندیهاست
هنگامیکه بدان حرم مطهر رسیدی پیش از آنکه وارد شوی تلبیه گفته و هفت
مرتبه اطراف آن روضه مقدسه طواف کن پس از آنکه هفت شوط طواف کردی با کمال
توجه بدرنگه مقدسه متوقف شده بگودرود خدا بر شما که شایسته‌ی درود خدائید
و صاحبان دانش و شرافتمندی هستید من ای آقای بزرگوارم از شهر خود بند
عبودیت و رقیبت شما را بکمر بستم و بدین آرزو بر روضه منوره شما در آمدم تا از
من در پیشگاه خدای متعال شفاعت کنید و مرا از آن آب خوشگوار یک شعله‌ی
بیچارگیهای درونی مرا خاموش میسازد بیاشامانی آری شمار یسمان مستحکم
خدا هستید هر کس بدان دسترسی پیدا کند هیچگاه بدبخت نشود و از هیچ
حادثه‌ای نهراسد بدیهی است نامهای گرامی شما هر گاه بر بیماری تلاوت شود
از بیماری خود نجات پیدا کند زیرا موقعیت شما با اندازه‌ی روز افزونست که
کاستگی پیدا نمیکند و نور تو نوری است که کسوف و گرفتگی ندارد و تو آن
آیت بزرگ و نشان عظیمی که حقیقت آن در سیرت عارفان بتو هویدا است
اینان فرشتگان رحمت خدایند که پیوسته در حرم مطهر تو تشریف میدام میکنند
و از همه گونه مهر بانیه‌ها و تحفه‌های ولایتی برخوردارند و هدیه‌هایی از طرف

بالا با ظرفهایی از نور در حرم تو نثار میکنند و همه بدین قول معترفند آری
شما همان نیرومند یکتائی هستید که پیغمبر اکرم در شادان خود از شما استمداد
میکرد قصه پر ندهی بریان شده که حدیثش بتوسط انس بما رسیده حاکی از مقام
برگزیدگی شماست در پیشگاه رسول اکرم ﷺ و آنهمه عطیاتی که از طرف
خدا بشما رسیده همه تشنه کامان در کنار آب رحمت شما سر نیاز فرود آورده
و از تشنگی مزاحم یکدیگرند لیکن آنها با همه گونه نیازمندی سر بمخالفت
بر آوردند شما در کمال نیرومندی هستید تا بجای که میتوانید آنها را در خانه
هاشان بصورت حیوانات مسخ نمائید و یا آنها را بزمین فرو برید مرگ در فرمان
شماست و ارواح آنها در اختیار شما آری در اینگونه فرمانروائی هیچگونه
ستمی نکرده و از کسی هم باک نداشتهاید با رنجی که در راه یاری رسول خدا بخود
هموار نمودید یارغاز را که پیوسته قلبش در تلاطم بود و اشکش از وحشت ریزان
بیچاره و مطرود ساختید، کامروا نسازد خدا مردمی را که گویند آنها محض
شرافت و ارجمندی شما دهان به آفرین آفرین گشود و در غدیر خم با شما
بیعت کردند سپس همان بیعت را پیغمبر با سخنان آشکار خود مؤکد ساخت
لیکن آنان که دشمنان باطنی شما بودند بگفتار پیغمبر توجهی نکردند و بخلافت
حقیقی شما اعتنائی نکردند و بولایت شما که هر کس آنها را دست آورده خود قرار
داد از هیچ نگرانی هراسی ندارد معترف نشدند و قلابدهی خلافت را بگردن بوبکر
که خود بعدم استحقاق آن اعتراف میکرد افکندند او پیوسته میگفت من خود
بدین کار اقدام نکردم بلکه شیطانی مرا وسوسه میکند که از مخالفت اوگریزی
ندارم در عین حال چون خواست از دنیا برود بند خلافت را بگردن همان
شیطان در آورد و او هم آشکارا در هنگام مرگش خلافت را در صحنه شورا در
آورد و سومی هم که عثمان باشد بدعتهای در روزگار خلافتش بوجود آورد و ملت
اسلام را بیچاره ساخت، آری خیری در خاندان بوسفیان و مردم عدی و مردم نیم

ویژه پیرخرف آنها نیست بدیهی است آنان مانند سگهای هاری بودند که بر سر مرداری گرد آمده باشند آه چه بدعتهایی بر اثر ستمگری آنان بوجود آمد و چه نطفه های فاسدی از پشت مادران پیدا شد بدعتهای آنان و شالوده های خانمان بر انداز آنان در اندک وقتی در میان مردم شیوع پیدا کرد در نتیجه بکار لواط پرداختند و میگساری نمودند .

یکی از انس روایت کرد و دیگری از ابوهریره و آندیکر آرای مختلفی بوجود آورد و بالاخره هر يك سخنی گفتند که حقیقت آن با کتاب خدا مخالفت داشت چنانچه شافعی شطرنج بازی را قلمداد میکرد و پسر حنبل میگفت خدای عرش از آسمان بزی مردم با قدی آراسته بصورت جوان امردی که موی در صورتش فروئیده باشد فرودمی آید بر الاغی سوار میشود در مسجدها نماز میخواند و کیسوانش دو طرف شانهای او را فرا گرفته و کفشهایی که بندهائی از طلا و گوهر پیا کرده وارد میشود این بینوا یکی از بدعتهایش آنکه در آغاز نماز بسمله نمیخواند با آنکه قرآن کریم بدان آیه آغاز شده بوحنیفه شراب خوردن و میگساری را تجویز کرده و معتقد است آدم میگسار حدی ندارد و گناهی مرتکب نشده است او برای وطنی با محارم دستور میدهد تا بر آلت خود پارچه نازکی به بندند (امروز فتوای وی آسانتر عملی میشود !!) و وطنی اجیره زن مزدور را نیز تجویز میکند ای عمر اینک از تو که هر گاه انسان با انصافی باشی میپرسم آیا در روزگار رسول خدا هم چنین اعمال زشتی انجام داده میشد؟! باز گوید : مالك لواط با پسر بچه را تجویز میکند و مخصوصاً میگوید : به سخنان سخیفی که در نهی از اینکار رسیده توجه ننمائید و گوشت سگ را حلال میدانند و با روایات سلف جدا مخالفت می نماید اینست فتوای چهار پیشوا که با کمال اعراض از حق اظهار داشته اند (۱) پس از این ابن سکره را مورد خطاب قرار داده

(۱) شافعی گفت که شطرنج مباح است مدام بوحنیفه به از او گوید در باب شراب

کج میبازید که جز راست نفرموده امام که زجوشیده بخورد تا نبود بر تو حرام

و گفته از طرف پسر حجاج به پسر سکره (۱) بگو ای پسر مردان بد عمل و زنان بد کاری که از پشت حیض میشوند و عادت می بینند وای کسیکه پاره‌ی جگر هادی را هجو کرده‌ای هر گاه چنگال من بگلوی تو بند شود ترا که دو بر آمدگی فرج همسرت مانند دو طرف برگ خشکیده درخت سلم است پیرنگاه

حنبلی گفت که هر گاه بنم درمانی
پسته‌ای بنگ تناول کن و سرخوش بخرام
گر کنی پیروی مفتی چارم مالک
او هم از بهر تو تجویز کند و طی غلام
بنگ و می میخورد و کون میکند و میباز قمار
که مسلمانان از این چار امام است تمام

(۱) ابوالحسن محمد بن عبد الله بن سکره عباسی بغدادی معروف به ابن سکره و ابن رائطه از سرایندگان معروف قرن چهارم هجری بوده مردی بی باک و جسوری بوده و اشعاری ملیح و نمکین داشته و با ابن حجاج معاصر و معارض بوده و مخالفت و منافرتشان باندازه‌ای بود که جریر و فرزوق با یکدیگر بمقابله میپرداختند در بغداد آنروز میگفتند در سخاوت روزگار همین بس که مانند ابن حجاج و ابن سکره را پرورانده دیوان ابن سکره در حدود پنجاه هزار بیت بوده از اشعار معروف او دو بیت شعر درء کافات شتاست :

جاء الشتاء و عندي من حوائجها
سبع اذا القطر من حاجاتنا حسبنا

کن و کیس و کانون و کأس طلاء
بعد الکباب و کس ناعم و کسا

ابو الثناء محمود شیرازی در پاسخ او گفته :

يقولون كافات الشتاء كثيرة
و ماهی الا واحد غیر مفتري

اذا صح كاف الكيس فالكل حاصل
لديك و كل الصيد يوجد في الفراء

ابن سکره سال ۳۸۵ وفات یافته .

از اوست در باره جوان اعرجی

قالوا بليت باعرج فاجبتهم
العيب يحدث في غصون البان

اني احب حديثه و اريده
للنوم لا للجري في الميدان

ابیات چندی که ابن حجاج در قصیده مورد توجه گفته حاکی از نفرت فوق العاده

بینهما و مذهب سخیف تسنن نامبرده است .

نیستی خواهم انداخت و یقین دارم با توسل و پشتیبانی امام حجت‌م که خلف قائم مهدیست به آرزوی خود نائل گردم. آری همان حجتی که یاور ماست و شرک را به نیروی ولایتش نابود خواهد کرد و زمین را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده مملو از عدل و داد خواهد کرد و ریشه‌ی بیهوده‌گویان را خواهند کند با شمشیر خود سرزمین بقیع و طوس و کربلا و سامرا و بغداد و نجف را از خون دشمنان سیراب خواهد کرد و از دشمنان ائمده‌ای که در این سرزمینها بیگناه بخاک خفته‌اند انتقام خواهد گرفت و خون آنها را چون سیل کوه‌کنی بر روی زمین جاری خواهد کرد، ای امیر مؤمنان این قصیده را که عیبی در قوافی آن راه نیافته بیزرگی خود بپذیرید باز خطاب به ابن سکره ای پسر زن بد عمل دست از دوستی علی بر میداری و بجای او دیگری را برای خود بر میگزینی و من با تمام ناراحتیها و کید هائیکه دشمنان علیه من انجام میدهند بجز از حضرت ابوالحسن آزاد کننده‌ای ندارم، اینست بیتی در ستایش از آن حضرت گفته‌ام که مسلماً دل کافر بینوا را که از حسادت بدر آمده پاره میکند در پایان بعرض میرساند اینک به علاقمندی به علی علیه السلام که حیدر کرار است مباحات میکنم و شرافت و ارجمندی خود را بستایش از او که نهایت شرفتمندی من است میدانم!

مؤلف گوید: ابن خلکان تاریخ نویسی سنی از او چنین یاد میکنند: ابو عبدالله حسین بن احمد بن حجاج کاتب و سراینده مشهور است ابن حجاج سراینده‌ای بی باک و بی عار و یاوه سرا و در عین حال یگانه روزگار بود، سراینندگان معاصر او در این رشته از سراینده‌گی بیای او نمیرسیدند که هجود را شیرین و بدون تکلف بسرایند.

ابن حجاج از شهریاران و امیران و وزیران و رؤساء عصر خود ستایش میکرد و دیوانی مشتمل برده مجلد بیادگار گذارده و حد اکثر به هجو پر داخته و سروده‌های جد او نیز در نهایت خوبی هستند ابن حجاج مدتی محتسب بغداد

بود و با روی کار آمدن ابوسعید اصطخری (۱) فقیه شافعی از منصب احتساب معزول گردید .

ابن حجاج از این عزل برخلاف انتظار و در حقیقت نابجا سخت متأثر گردیده و ابیات مشهوری سروده که فعلا جای نقل آنها نمیباشد .

گویند ابن حجاج در سراینده‌گی همردیف با امرء القیس بوده و مانند این دو شاعر محافل شعر عرب دیگری را سراغ نداده یعنی از زمان امرء القیس تا ابن حجاج سراینده‌ای به پایه‌ی آیندو نیامده زیرا هر يك از ایندو سراینده‌ی نامی طریقه‌ای را بوجود آورده که پیش از آنها سابقه نداشته .

از سروده های پسندیده‌اوست :

یا صاحبی استیظامن رقدة	تزری علی عقل اللیب الا کیس
هذی المجره والنجوم کانتها	نهر تدفق فی حدیقه نرجس
واری الصبا قد غسلت بنسیمها	فعلام شرب الراح غیر مغلس
قوما اسقیانی قهوة رومیة	من عهد قیصر دنها لم یمس
صرفاتضیف اذا تسلط حکمها	موت العقول الی حیاة الانفس

ای دودوست من از خوابیکه خرد آدم خردمند وزیرك را از کار میاندازد
برخیزید اینک که کشان وستارگان آسمان مانند نهری هستند که در بوستانی
از نرگس جارینند و می بینم باد صبا با وزش خود آلودگی فضا را بر طرف کرده
بهمن مناسبت شراب صبوحی صاف و پاک است برخیزید از آن قهوه‌ی رومی بمن

(۱) ابوسعید حسن بن احمد استخری ابن خلکان می نویسد نامبرده از همانندهای ابوالعباس بن سریع و اقران ابوعلی بن ابوهریره بوده آثاری داشته از جمله الاقضیه استخری چندی قضاوت قم را داشته و پس از آن بمنصب محتسبی بغداد موظف بوده و مردی پرهیزکار بوده و در روز کار المقتدر بداوری سیستان نیز نامزد گردیده و چون امور ازدواج آنجا را برخلاف یافته حکم ببطالان همه آنها داده استخری سال ۲۴۴ هجری متولد شده و در ۱۲ یا ۱۴ جمادی الاخر سال ۳۲۸ هجری وفات یافته .

پیشامید که خم آن از روزگار قیصر تا کنون سر به مهر است آنشرا یکی که چون آدمی را ببخود کنند عقول را از کار بیندازند و جان را پاینده بدارند.
از سروده های اوست :

قال قوم لزمت حضرت حمد و تجنبت سائر الرؤساء

قلت ما قاله الذی احرز اللمع نی قدیما قبلی من الشعراء

یسقط الطیر حیث یلتقط الحب و یغشی منازل الکرماء

عدهای گفتند : ما ملازمت دربار حمد را بعهده گرفتیم و از دیگر رؤساء دوری کردیم من در پاسخ آنها همان جوابی را دادم که یکی از سراینندگان پیش از من گفته بود پرنده هر کجا دانه ببیند فرود می آید و آشیانه خود را در خانهای کریمان سراپا میکند.

ابن خلکان گوید : شعر آخری سروده بشار بن برد (۱) است که وی تضمین

کرده .

(۱) ابن خلکان مینویسد ابو معاذ بشار بن برد بن یرجوخ عقیلی سراینده مشهور ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی نام بیست و شش تن از نیاکان او را یاد کرده و چون اسامی مزبور پارسی و علاوه بر این امکان تحریف داشته از ذکر آنها خود داری شد. بشار از مردم بصره بود و به بغداد آمد و نیاکان او از مردم طخارستان بود و پدرش بدست مهلب بن ابی صفره ببردگی افتاده خود بشار در روزگار بردگی پدرش متولد شده سر انجام زنی عقیلی که از قبیله عقیل بن کعب بوده ویرا آزاد کرده و بعقیلی بهمین مناسبت شهرت یافته بشار کور مادر زاد بود و روزیکه از مادر متولد شد حدقه های خوردی داشت و بالای آنها پیه سرخ رنگی فرا گرفته بود و خود او آدمی درشت اندام و بلند قد و مجدر بود و او در ردیف اول سراینندگان محدث بود ،

اشعار بشار در نهایت زیادی و شهرت است و او از سراینندگان مهدی عباسی بود مخالفان وی نزد مهدی از او سمایت کرده و او را زندیق و بیدین معرفی کردند مهدی دستور داد هفتاد تازیانه بر او زدند بدین وسیله در بطیحه نزدیک بصره وفات یافت کسان

ابن حجاج در روز سه شنبه بیست و هفتم جمادی الاخره سال ۳۹۱ (اصفر) هجری در نیل وفات یافت و جنازه او را به بغداد برده و در حرم مطهر حضرت

او از مرگش اطلاع یافتند به بصره آمده ویرا در بصره دفن کردند بشار در هنگام مرگ نزدیک به نود سال عمر داشت و سال مرگ او ۱۶۸ بود از طبری نقل کرده علت قتل او این بود که مهدی صالح بن داود برادر یعقوب بن داود وزیر خودش را بولایت محلی برگماشت بشار در هجو او گفت .

همو حملوا فوق المنابر صالحا اخاك فضجت من اخيك المنابر

یعقوب که از این هجو اطلاع پیدا کرد با مهدی ملاقات کرده اظهار داشت بشار ترا هجو کرده خلیفه پرسید چه گفته ؟ پس از امتناع این دو شعر را که خود ساخته بود ایراد کرد .

خلیفة یزنی بعمـمانه یلعب بالد بوق و الصولجان

ابد لنا الله به غیره ودس موسی فی حر الخیزران

مهدی بشار را بحضور طلبید یعقوب ترسیدی هر گاه بشار وارد شود ممکن است ویرا مدح کند و خلیفه از گناه او در گذرد ، مخفیانه دستور داد او را در بطیحه کشتند ، از اشعار اوست در مشورت .

اذا بلغ الراي المشورة فاستعن بحزم نصيح اوصاحه حازم

ولا تجعل الشورى عليك غضاضة فریش الخوانی تابع المقوادم

وما خیر کف امسک الغل اختها وما خیر سيف لم یؤید بقائد
از اوست

هل تعلمین وراه الحب منزلة تدنی الیک فان الحب اقصانی

از اوست

انا والله اشتهی سحر عینک و اخشى مصارع المشاق

از اوست

یا قوم اذنی لبعض الحی عاشقة والاذن تمشق قبل العین احیاناً

قالوا بمن لاتری تهذی فقلت لهم الاذن کالعین توفی القلب ماکاناً

موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ دفن کردند (۱) شریف رضی برادر سید مرتضی در سوک او چکامه‌ای سروده از جمله این چند بیت است:

نعوه علي حسن ظنتي به	فلله ماذانعي الناعيان
رضيع ولاء له شعبة	من القلب مثل رضيع اللبان
وماكنت احسب ان الزمان	يقبل مضارب ذاك اللسان
بكيتك للشرد السائرات	تعانق الفاظها بالمعان
ليبك الزمان طويلا عليك	فقد كنت خفة روح الزمان

بر اثر خوش‌گمانی که به پسر حججاج داشتم خیر مرگ او را بمن دادند خدای متعال به آنها که از مرگ او آگهی یافتند پاداش نیکو عنایت فرماید. آری آنکه شیراز ریشه قلب آشامیده و درخت دوستی بدینوسیله در نهاد او رشد کرده مانند همان کودک که شیر از پستان مادر نوشیده و بزرگ شده خیال نمی‌کند بدین زودی روزگار زخمهای آن زبان گویا را کوتاه کند آری من برای آن قوافی روانی مینالم که الفاظ شیواشان بامعانی غلطان دست‌بگریبان بودند من می‌گیریم تار و ز کار هم برای همیشه در سوک تو گریبان باشد زیرا از این به بعد روح روزگار را رنجور و ناراحت می‌بینم!

نیل‌بکسر نون و سکون یاء نام قریه‌ایست در کنار فرات بین بغداد و کوفه گروهی از علما و امثال ایشان از آنجا ظهور کرده‌اند!

(۱) ابن خلکان پس از این افزوده ابن حججاج وصیت کرد تا او را پائین پای حضرت موسی بن جعفر دفن کنند و این آیه را روی لوح قبرش بنویسند «وکلیم باسط ذراعیه بالوصید» و اضافه کرده نامبرده از بزرگان سرایندگان شیعه بود پس از رحلتش یکی از یاران او ویرا بخواب دیده از احوالش پرسید این شعر را پاسخ داد

افسد سوء مذهبی	فی الشعر حسن مذهبی
لم یرض مولای علی	سبی لاصحاب النبی

مترجم گوید یقیناً این شعر و خواب ساختگی است.

(۷۶) ابوالقاسم حسین بن علی بن حسین بن علی بن محمد بن یوسف بن بحر بن بهرام بن مرزبان بن ماهان بن باذان بن ساسان بن حرون بن بلاش بن جاماس بن یزدگرد بن بهرام گور معروف بوزیر مغربی منسوب بجانب مغرب بغداد زیرا بطوریکه از یکی از مدارك استفاده میشود جد اعلايش ابوالحسن علی بن محمد سمت والیکری جهت مزبور را داشته .

مادرش فاطمه دختر ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی بوده که از مشایخ شیعه و صاحب کتاب غیبت معروفست .

نجاشی وزیر مغربی را در کتاب خود نام میبرد و مینویسد : نامبرده از نوادگان بلاش فرزند بهرام گور است و مادرش فاطمه دختر ابو عبدالله محمد شیخ ما صاحب کتاب غیبت است . کتب ذیل را از او نام برده است : خصائص علم القرآن ، اختصار اصلاح المنطق ، اختصار غریب المصنف ، رساله فی القاضی و الحاکم ، الالحاق بالاشتقاق ، اختیار شعرابی تمام ، اختیار شعر البختری ، اختیار شعر المتنبی و الطعن علیه ، وزیر مغربی رحمه الله در روز نهمه رمضان سال ۴۱۸ (حتی) وفات یافت . مؤلف گوید : از اینکه نجاشی از نامبرده در کتاب خود اسم برده و تجلیل کرده دلیل بر امامی مذهب بودن اوست علاوه بر اینکه بستگی ارزنده ای بایکی از مقامات رسمی شیعه دارد و هم خود او دارای پایهی مهمی از علم و دانش است . ابن خلکان مینویسد : آثار او دیوان شعر و نثر و مختصر اصلاح المنطق و الایناس است .

این کتاب درعین حالیکه حجمش اندک است فائده اش بسیار است و دلیل بر اطلاعات فراوان وزیر مزبور میباشد و از آثار اوست : ادب الخواص و کتاب المأثور فی ملح الخدور و امثال اینها .

نامبرده پس از این نوشته برخی از مورخان در پشت اصلاح المنطق که وزیر مزبور باختصار آن پرداخته بخط پدرش چنین یافتند نامبرده که خدایش سالم بدارد و به پایه نیکو کارانش ارتقا دهد اول طلوع فجر صبیحه یکشنبه سیزدهم

ذیحجه سال ۳۷۰ (عش) هجری متولد شد پیش از سن چهارده سالگی قرآن کریم و برخی از کتب نحو و لغت و مقدار پانزده هزار شعر بر گزیده کهن رافرا گرفت و در خلال این احوال بنظم شعر و تصرفات نثری پرداخت و فن خط را آنچنان بدست آورد که از همانندان خود برتری پیدا کرد و بعلم جبر و مقابله و سایر فنون حساب آن اندازه توجه کرد که یکنفر کاتب و محاسب کار کرده بدان نیازمند است و هنوز سن هفده سالگی را بکمال نرسانیده بود دست باختصار این کتاب زد و بتمام فوائد و مطالب مهم آن موفق شد و ابواب آنرا که مناسب با حد اختصار باشد با تدبیر خاصی تغییر داد و هر نوعی را در محل سزاوار بخودش گرد آورد و اشعار مربوط را در مواقع معینه ایراد کرد و گاهی بود در یکشب چندین ورق تدوین می نمود و پس از این بنا بتقاضای خود من کتاب مزبور را بلباس نظم در آورد اینک از خدای متعال بقا و سلامتی او را خواستارم!

از سروده های اخلاقی و اندوه اوست :

اقول لها والعیس تحدج للسری
 سانفق ربعان الشبیبه آنفا
 اعدی لفقدی ما استطعت من الصبر
 علی طلب العلیاء او طلب الاجر
 الیس من الخسران ان لیالیا
 تمر بلانفع و تحسب من عمری
 باودر هنگامیکه کاروان بار سفر را بسته و آماده حرکت بود گفتم :

بدیهی است از تو مفارقت خواهم کرد شایسته است شکیبیا باشی و گریبان صبر
 چاک نرنی بزودی آغاز جوانی را در بدست آوردن مقامات عالیه یا تحصیل مزد
 انفاق خواهم کرد مگر زیان در این نیست که شبها بدون سود بگذرند و من
 آنها را از عمر خود بشمار آورم!

از اوست :

اری الناس فی الدنیا کراع تنکرت
 فماء بلا مرعی و مرعی بغیرما
 مراعیه حتی لیس فیهن مرتع
 و حیث تری ماء و مرعی فمسمع

مردم را در این گیتی بیوفا مانند چوپانی می بینم که چرا گاه درستی برای
گوسفندان خود بدست نمی آورد یعنی اگر آبشخوری تحصیل میکند چرا گاه
ندارد و اگر چراگاهی بدست می آورد آبشخوری ندارد و اگر هر دو را بدست می آورد
با درندهای روبرو میشود (مولوی)

آن یکی خر داشت پالانش نبود یافت پالان ، گرگ ، خر را در بود
کوزه بودش آب می نامد بدست آب را چون یافت خود کوزه شکست
از آثار ذوقی اوست در باره ی پسر بچه ای که سر او را تراشیده و کاکلش را
از هم پاشیده بودند :

حلقوا شعره لیکسوه قبحا غیرة منهم علیه و شحًا
کان قبل الحلاق لیلًا و صبحا فمحووا لیله و ابقوه صبحا

موی سر او را تراشیدند تا لباس زشتی را بر اثر حسادت و اینکه مبادا بچشم
زخم رندان گرفتار شود بر او پوشانیدند بیگمان که پیش از آنکه بتراشیدن
سر او اقدام کنند شب و صبح بود اینک شب او را بر طرف کرده و صبحش را آشکار
نموده اند .

هنگامیکه فرزندش ابو یحیی عبدالحمید متولد شده ابو عبدالله محمد بن احمد
سر رشته دار ارتش مصر ابیاتی را بمناسبت تبریک میلاد نوزاد برای او فرستاد .
از جمله این دو بیت است :

قد اطلع الفال منه معنی یدر که العالم الزکی
رأیت جدّ الفتی علیًا فقلت جدّ الفتی علی

از میلاد این فرزند و ظهور طالع فرخنده فال او حقیقتی را دانای هوشمندی
ادراک میکند دیدم جد آن جوان علیست گفتم آری جد او علی است یعنی از اینکه
نام جد او علیست چنین تفاعل زدم که بمقامات عالیّه خواهد رسید .

ابن خلکان پس از این اظهار داشته : وزیر مغربی از خردمندان با معرفت
بود هنگامیکه حاکم ، رهبر مصر پدر و عمو و دو برادر وزیر را کشت وزیر مغربی

خائف شده فرار کرده به رملہ رفت و با رہبر آنجا حسان بن مفرج و پسران و پسر
عموهای او ملاقات کرد و از حاکم مصر نزد آنها سعایت کرد و دل آنها را نسبت به
حاکم بدبین ساخت سپس از آنجا به حجاز رفت و فرماندار مکہ را بسر کوبی
حاکم و تسلط بر دیار مصر تشویق نمود و بالاخره با تدبیر خاصی کہ دارا بود کاری
کرد کہ حاکم مصر سخت بو حشت افتاد و کشورش را در دست مخاطره دید .

وزیر پس از با ملاقات با ابوالفتوح حسن بن جعفر علوی فرماندار مکہ بدیار بکر
ہجرت کرد و در آنجا بوزارت احمد بن مروان کردی سلطان دیار بکر گمارده شد
و بدان منصب برقرار بود تا در سیزدهم رمضان سال ۴۱۸ یا ۴۲۸ هجری قول اول
درست تراست در میما فارقین وفات یافت و بنا بو وصیت خودش جنازه ی او را بنجف
اشرف برده و دروادی السلام در جوار روضه منوره حضرت مولی علی علیه السلام مدفون
شد رحمہ اللہ تعالی (۱)

و قتل پدر و عمو و دو برادرش در سوم ذیقعدہ سال ۴۰۰ هجری اتفاق افتاده.

(۱) ابن خلکان می نویسد وزیر مغربی وصیت کرد بر لوحی قبرش این سه شعرش را

بنویسند :

كنت في سفرة الغواية والجهل مقيما فخان مني قدوم
تبت من كل مأثم فعمى به بهذا الحديث ذاك القديم
بعد خمس و اربعين لقدا طلبت الا ان الغريم كريم

همو نوشته پس از آنکہ وزیر بسعایت حاکم برخاست حاکم مصر پول زیادی برای
بنی جراح فرستاد و استمالت خاطر آنها نمود لیکن آنان کہ از کشتن پدر و عمو و برادران
وزیر ناراحت بودند بفرستاده او توجهی نکرد و نامه به ابوالفتوح حسن بن جعفر علوی
شریف مکہ نوشته و او را بسوی خود دعوت کرده و باوی بخلافت بیعت نموده و او را بنام رشید
ملقب ساختند و از تدبیر وزیر مغربی در اینخصوص استفادہ کردند در عین حال حاکم مصر
دست از حیلہ گری خود بر نداشت تا بالاخره موفق شدہ و بنو جراح را بوسیله پول زیادی
استمالت خاطر کرد ابوالفتوح ناچار بجانب مکہ فرار کرد وزیر مغربی نیز بطرف عراق

مؤلف گوید: دانشمندان درباره‌ی کلمه‌ی وزیر باختلاف سخن گفته‌اند
ابن قتیبه گفته: ریشه‌ی وزیر از وزر بکسر واو است بمعنی بار گران
و وزیر هم آنکسی است بارگران سلطان را بدوش میکشد.

ابواسحق زجاجی اظهارداشته: ریشه این کلمه از وزر با تحریک است بمعنی
ریسمانی که خود را بدان می‌آویزند تا از هلاکت نجات پیدا کنند وزیر هم
کسی است که سلطان باو اعتماد میکند و به رأی او پناهنده میگردد.

دیگری اظهارداشته: ریشه وزیر از ازراست که بمعنی پشت باشد چنانچه
میگویند «ازرنی فلان علی امری» یعنی فلانکس در این عمل پناه‌منست و مژر از
همین کلمه مشتق شده چه مژر چیزست که بر پشت میبندند و ازارهم همان
چیزست که بر پشت افکنده میشود و تأزیر بمعنی تقویت است و ممکن است از
ووزر مثل ارخ وورخ واکد ووکد باشد که امرالقیس گفته:

بمجنیه قد ازّر الضال بیتها مصمّ جیوش غانمین و جنب

فراری شد و بفخر الملك ابو غالب وزیر قادر بالله پیوست قادر بالله از ورود وزیر باخبر شد
پنداشت که نامبرده برای افساد دوات عباسی بعراق آمده از فخر الملك درخواست کرد
تا وزیر را از عراق خارج کند فخر الملك از این موضوع پوزش خواست فاصله ای نشد از بغداد
بواسط رفت وزیر مغربی باتفاق وی بواسط رفت و همانجا بود تا فخر الملك کشته شد پس از
آن وزیر مغربی با تدبیری که میدانست دل خلیفه را بجانب خود متمایل ساخت و بالاخره
بنا به پیشنهادی که از طرف خلیفه شد به بغداد رفت پس از چندی بموصل هجرت کرد اتفاقاً همان
اوقات ابو الحسن بن ابوالوزیر کاتب ابوالمنیع قر و اش وفات یافت ابوالمنیع ویرا بمنصب کتابت خود
مقرر داشت وزیر مغربی در اوقاتی که بمنصب کتابت برقرار بود جدیت میکرد تا بوزارت مشرف
الدوله بویه نائل گردد در این خلال مشرف الدوله وزیر مؤید الدوله را از کار برکنار کرد
و وزیر مغربی را بوزارت خود دعوت کرد وزیر مغربی بدون خلع و بدون داشتن لقبی
بوزارت او تعیین گردید از آن به بعد بموصل رفت پس از آن بمیافارقین هجرت کرد
همانجا بود تا وفات یافت.

در وفیات مینویسد : نخستین کسیکه با اسم وزیر موسوم گردید و بدین نام شهرت پیدا کرد و حال آنکه پیش از او در هیچ دولتی از بنی امیه و بنی عباس بدین نام کسی موسوم نبوده و بدین صفت متصف نگردیده ابوسلمه حفص بن سلیمان خلال همدانی مولای سبیع و وزیر ابوالعباس سفاح نخستین خلیفه عباسی است نامبرده به وزیر آل محمد شهرت داشت و چون کشته شد سلیمان ابن مهاجر بجلی این قطعه را درسوک او گفت :

ان المسائة قد تسروربما کان السروربما کرهت جدیرا

ان الوزير وزیر آل محمد اودی فمن شناک کان وزیرا

همانا ناراحتی گاهی از اوقات موجبات خوشحالی را فراهم میسازد و گاهی سرور شایسته بکراهت است همانا وزیریکه پناهگاه خلافت بوده حفص بن سلیمان است که وزیر آل محمد است او که اکنون بهلاکت رسید بدیهی است کسی که نسبت باو کینه نوزی کرد مرتکب وزر و وبال بزرگی شده (۱)

(۱) ابن خلکان مینویسد ابوسلمه مردی شیرین کلام و بذله گو و ادیب و سیاستمدار و مدبر بود بهمین مناسبت سفاح خلیفه عباسی علاقه مخصوصی باو داشت و حد اکثر اوقات خود را بمؤانست با او میگذرانید نامبرده آدم توانگری بود و ثروت بسیاری از مالیهی خود را در راه برقراری سلسله عباسیه بمصرف رسانید و برای پیش بردن منظور خود بخراسان مسافرت کرد و با ابو مسلم خراسانی که در این راه از بوسلمه پیروی میکرد ملاقات کرد و بالاخره مردم را به بیعت با ابراهیم امام برادر سفاح دعوت نمود و پس از آنکه مروان آخرین خلیفه اموی ابراهیم را در حران کشت و نوبت خلافت به سفاح رسید پیش از آنکه وی به تخت خلافت مستقر گردد اطرافیان ابراهیم از بوسلمه نگران شدند که مبادا بجانب علویها گرایش پیدا کند بهمین مناسبت خاطرهی ناخوشی از او داشتند تا آنکه سفاح بخلافت مستقر شد و بوسلمه را بوزارت خویش برگماشت در عین حال خاطره ناخوش را از او در خاطر داشت تا اینکه نامه ای بخراسان به ابو مسلم نوشته و او را از نیت سوه بوسلمه باخبر ساخت و هم گویند بمجردیکه بومسلم از این موضوع اطلاع پیدا کرد نامه ای بخلیفه

(۷۷) ابوعلی حسین بن عبداللہ بن سینا .

سینا بنابر ضبط ابن خلکان بکسر سین و اشباع یاء بانون مفتوحه و الف آخر ابن سینا اصلا از مردم افشنہ بخارا بودہ .

تلخیص الآثار از شاگردش ابو عبید جوزجانی (۱) نقل میکند استاد ابوعلی حسین بن عبداللہ بن سینا میفرمود پدرش عبداللہ در روز کارنوح بن نصر سامانی از شہرستان بلخ بہ بخارا منتقل شد و بانجام وظیفہ ایکہ داشت پرداخت و در افشنہ ازدواج نمود من در آنجا متولد شدم و زایچہی تولد من در هنگام تولد چنین بود: سرطان و مشتری طالع بودند و زہرہ در مشتری و قمر و عطارد در برج سنبلہ و مریخ در عقرب و شمس در کبد و مشتری در سرطان در درجہی شرف و شعری با رأس در درجہ طالع و کواکب در حظوظ بودند موقعیکہ بہ سن تمیز رسیدم پدرم مرا بہ علم قرآن سپرد سپس در اختیار معلم ادب در آورد، و من در آن مکتب ہر اندازہ از ادبیات را کہ شاگردان میخواندند در حفظ میسپاردم ، دروسی را کہ در آن زمان استاد بمن فرامیداد کتاب الصفات و غریب المصنف و ادب الکاتب و اصلاح المنطق و العین و شعر الحماسہ و دیوان ابن الرومی و تصریف مازنی و الکتاب سیبویہ بود ، و من کتب مزبور را بہ اضافہ دروس شاگردان دیگر در ظرف یکسال و نیم فراگرفتم و ہر گاہ تأخیر استاد نبود در کمتر از این مدت ہم میتوانستم بیاموزم .

نوشته و از بوسلمہ اظہار انزجار کردہ و خلیفہ را بقتل وی تشویق کرد خلیفہ بہ منظور اینکہ بوسلمہ زحمت زیادی برای برقراری خلافت آنها کشیدہ از قتل او صرف نظر کرد لیکن بوسلمہ جمعی را مخفیانہ فرستاد شبیکہ در مدینہ انبار تنہا از خانہ خلیفہ باز ہیگشت آنها کہ در کمین او بودند ویرا کشتند قتل او چہار ماہ پس از خلافت سفاح بود زیراوی در شب جمعہ سیزدہم ربیع الآخر سال ۱۳۲ بمقر خلافت مستقر گردید (این عاقبت خلیفہ جوئی)

(۱) جوزجان بضم جیم اول نام یکی از نواحی واقع بین مرو و بخارا است وارعونہ از توابع آنست و در آنجا حضرت یحیی بن زید بن علی بن العسین (ع) بشمشیرستم شربت شہادت نوشیدہ صلوات اللہ علی آل بیت الرسول .

هنگامیکه بسن ده سالگی رسیدم مردم بخارا از هوش و ذکاوت و معلومات من بشکفت می آمدند پس از این شروع کردم بفرافرفتن فقه و درس دوازده سالگی در شهر بخارا به آئین بوحنیفه فتوا میدادم .

پس از این بفرافرفتن علم طب پرداختم و کتاب قانون را در سن شانزده سالگی تألیف کردم.

در آنروزگار نوح بن نصر سامانی بیمار شد اطباء را برای بهبودی او حاضر کردند از جمله مراهم بمعالجه او دعوت نمودند معالجه من برتر از همه ی آنها واقع شد و نوح بن نصر بدست من بهبودی یافت در برابر این اقدام پسندیده ای که نسبت با و نمودم از وی درخواست کردم تا سفارش مرا بکتابدار کتابخانه اش بنماید تا هر کتابی که مورد احتیاج من باشد بمن عاریه دهد در کتابخانه او بکتابهای بو نصر فارابی دست پیدا کردم بمطالعه ی آنها پرداختم و شب و روز در تحصیل حکمت سرگرم بودم تا این علم مهم را کاملاً فرا گرفتم هنگامیکه بسن بیست و چهار سالگی رسیدم با خود میاندیشیدم همه ی علوم را فرا گرفته ام و چیزی از آنها را فروگذاری نکرده ام - انتهى

میرخواند در تاریخ روضة الصفا مینویسد : پدر ابوعلی سینا از کارگذاران بلخ بود و با زنی از روستائیان بنام ستاره ازدواج کرد سال ۳۷۳ (شجع) ابوعلی از وی بوجود آمد و پس از پنجاه سال فرزند دیگرش بنام محمود از همان زن متولد شد ، پدرش از بلخ به بخارا رفت و او را بمکتب سپرد هنگامیکه ابوعلی بسن ده سالگی رسید از اصول عربی و قواعد ادبی آسوده خاطر گردید پدرش عبدالله معمولاً پس از آنکه از کارهای دیوانی دست میکشید بمطالعه کتاب اخوان الصفا میپرداخت ابوعلی هم گاهی از اوقات بمطالعه ی آن کتاب سرگرم میشد !

در بخارا بقالی بود بنام : محمود مسّاح که در فن حساب و جبر و مقابله مهارت

کاملی داشت بنا بتقاضای پدرش چندی ابوعلی را فن حساب آموخت .

و نیز در نزد حکیم ابو عبدالله ناتلی (۱) که نامش در تاریخ حکما آورده شده و پدرش از اودر خانه‌ی خود پذیرائی میکرد بخش منطق و اقلیدس و مجسطی را استفاده کرد.

پس از این بفن طبیعی و الهی و بعد از آن بفر گرفتن علم طب پرداخت و در اندک وقتی بیابیه رسید که پیش از او هیچ دانشمندی این مقدار از فنون را فرا نگرفته بود.

بوعلی در آن اوقات بمحضر اطباء ماهر حضور می یافت و در عین حال از فرصت استفاده میکرد و بدرس اسماعیل زاهد حاضر میشد و از فقه و اصول او بهره مند میشد و آنی از مطالعه‌ی کتب و نوشتن حقایقیکه از تقریر اساتید و مضامین عالیه آثار سابقین بدست می آورد فراغت نداشت.

بوعلی شبها را کم میخوابید و پیوسته قواعد منطقی را در تحصیل مطالبی که بدست می آورد مراعات می نمود و هر گاه مسئله‌ای بر او مشکل میشد بمسجد جامع میرفت و دو رکعت نماز با کمال نیازمندی بجا می آورد و بدعاء و استغاثه میپرداخت و از این راه مشکلات را بر خود هموار میساخت.

(۱) ابو عبدالله ناتلی از حکماء اواسط قرن چهارم هجری بوده شهر زوری مینویسد نامبرده حکیمی خوش اخلاق و دارای صفات پسندیده بوده ابوعلی سینا قواعد منطق را از او فرا گرفته لیکن بگفته بوعلی در مشکلات این فن چندان تبجری نداشته و از جواب سئوالات عاجز میشده در مسائل مغرورطات و معطیات اقلیدس حل اشکال را بعهده خود بوعلی واگذار میکرده و میخواست مشکلات آنرا از هوش ابوعلی استفاده کند.

ناتلی رساله‌ای در وجود و شرح الاسم تألیف کرده و ایندو حاکی از علو مقام اوست و در ساله در علم اکسیر نیز داشته از سخنان اوست عارف واقعی کسی است که عرفان حق را برحق اختیار نمیکند و گفته است هر گاه کار صواب و شایسته در دوام مختبه شود آنکار که بهوای نفس نزدیکتر است از آن احتراز کن. و گفته است حق را لذاته طلب کن و خیر را برای عمل کردن بدان انتخاب نما.

و گاهی که از کارهای روزانه آسوده خاطر میشد و بخانه می آمد چراغ می افروخت و بقرائت و کتابت مشغول میشد و چون خواب بر او چیره میشد جامی شراب می آشامید .

این کار تا پیش از بوعلی سابقه نداشت و هیچیک از حکماء اسلامی باده کساری نداشتند حتی حکماء یونان هم مرتکب چنین کار زشتی نشده بودند . بوعلی در انجام امور شهوانی بی پروا بود و حکمائیکه پس از او آمدند از وی در این خصوص پیروی کردند بهمین مناسبت پس از آنکه از دنیا رفتند نامشان از صحیفه پرهیزکاران زدوده شد .

گویند امیر نوح سامانی (۱) در آنروزگار به بیماری سختی دچار شد که اطباء آن عصر از معالجهی او عاجز ماندند در باره ی بهبودی وی دست بدامن بوعلی

(۱) لب التواریخ مینویسد امیر نوح پس از پدرش نصر بن احمد بمقام امارت رسید و دوازده سال و هفت ماه جهانداری کرد و در ۲۹ ربیع الاخر سال ۳۴۳ هجرت از دنیا رفت .

گردیزی مینویسد امیر نوح که لقبش حمید بوده در ماه شعبان سال ۳۳۱ بجای پدر بر تخت سلطنت نشست و مدت سلطنت او دوازده سال و سه ماه بود همونوشته سال ۳۳۲ در روزگار امیر نوح شخصی بنام مهدی ادعای پیمبری کرد و مردم را اغوا نموده آشوبی بوجود آورد، این پیمبر شمشیری داشت که مخالفان خود را با آن از پای در میآورد و مردی حیلہ گر و نیرنگ باز بود چنانچه دو دست در میان حوض آب میبرد و از آن مشتی دینار بیرون می آورد و هر گاه سفره می انداخت گروهی بسیار از آن میخوردند و از سفره او چیزی کم نمیشد از يك جام آب خلقی را سیراب میکرد و از آب آن اندکی کاسنه نمیشد مخصوصان او بيك خرما اکتفا میکردند و روز را بدان بسر میبردند و گرسنه نمیشدند کم کم خبر او مردم را متوجه کرد از اطراف بسوی او توجه میکردند ابن نوح از حال او باخبر شد نامه ای به ابوعلی چغانی نوشت تا مردم را از شر او آسوده بسازد متنبی که از قضیه باخبر شد بکوه پناهانده گردید و بالاخره پس از کشمکش های بسیاری او را دستگیر کرده سرش را بریده و سر او را بمردمانی که دم از پیروی او میزدند نشان داده پس از آن به بخارا نزد امیر فرستاد .

شده معظم له ویرا در اندک وقتی معالجه کرد امیر نوح ویرا بیاس این خدمت ارزنده
ایکے نسبت بوی انجام داده بود در ردیف ملازمان خاص خویش قرار داد .
بوعلی نخستین حکیمی بود کہ ملازمت دربار امیر و سلطان عصر را اختیار
کرد .

امیر نوح روز بروز بیشتر اظهار علاقه مندی به بوعلی می نمود تا اورا محرم
کتابخانه معتبر سلطنتی خود نمود، بوعلی از فرصت کمال استفاده را می نمود
وروزها را به مطالعه آثار متقدمان و متأخران از قبیل : ابونصر فارابی و امثال او
می گذراند .

تصادفاً در آن اوقات کہ بوعلی سرگرم مطالعه کتب بود آتشی در کتابخانه
افتاد و کتب نفیس آن دستخوش حریق قرار گرفت مخالفان از فرصت استفاده
کرده بامیر نوح وانمود ساختند بوعلی مخصوصاً این کار را کرده تا تحقیقاتی را
کہ در ظرف این مدت از این کتابخانه نموده بخود نسبت دهد و ادعا کند کہ این
همه کمالات خاصه منست و سابقه ندارد !

بوعلی به سن بیست و دو سالگی رسید همین موقع بود کہ پدرش عبدالله
بدرود حیات گفت و فاصله ای نشد تزلزل عظیمی در ارکان دولت سامانی بوجود
آمد بوعلی ناچار بطرف خوارزم رهسپار شد و بملازمت خوارزمشاه علی بن مأمون
پیوست (۱) .

خوارزمشاه درباری مهم و علمی تشکیل داده بود و دانشمندان و فلاسفہ
عصر در دربار او بسیار بودند از جمله ابو سهل مسیحی (۲) و ابوالخیر
(۱) در مدارک دیگر خوارزمشاه مأمون بن محمد نوشته اند و بعضی مأمون بن
مأمون نامبرده اند .

(۲) تتمه صوان الحکمه مینویسد ابوسهل با آنکہ از حقایق حکمت و دقایق علوم
باخبر بود بعلم طب و مداوای بیماران گرایش بسیار داشت و تصانیف بسیاری در این رشته
از او بظهور رسیده بوسهل در گرگان متولد شد و نشو و نمایش در بغداد بود هنگامیکہ

خمار (۱) و ابوریحان بیرونی از سرشناسان آن دربار بودند.

خوارزمشاه مقدم بوعلی را گرامی داشت و مشاھره‌ی برای او تعیین کرد .

خوارزمشاه مأمون او را بدربار خود طلبید کتابی در فن تعبیر بمنظور تقدیم کتابخانه خوارزمشاه تالیف کرد که در فن خود بی نظیر بود بوسهل مسیحی بود لیکن برخلاف رویه ترسایان به کلیسا نمی‌رفت و در منزل خود بعبادت معموله میپرداخت ، نامه دانشوران مینویسد بوسهل در حسن خطاب و مراتب ادبیه یگانه دهر بود گویند بوعلی چندی از وی استفاده میکرده . پس از آنکه سلطان محمود از وجود دانشمندان در بار خوارزمشاه اطلاع پیدا کرد آنها را بحضور طلبید سرشناسان که عبارت بودند از بوسهل مسیحی و ابوعلی سینا و ابوالخیر خمار و ابن مسکویه و ابوریحان و ابونصر عراقی میبایست بغزنین بروند بوسهل و بوعلی صلاح خود را در آن دیدند از رفتن بدربار او خود داری کنند ناچار دایلی را طلبیده باعجله هر چه تمام تر از خوارزم خارج شدند چنانچه در يك روز کمتر ۱۵ فرسخ راه را پیموده بامدادی در کنار چاهی رسیدند بوسهل طالع خود را دیده اظهار داشت از قرعۀ فال چنان استفاده می‌شود از این سفر جان سلامت در نبرم و چون درجه طالع به عیوق میرسد معلوم میشود در راه از تشنگی بمیرم تصادفاً دلیل راه را گم کرد دو روز بسرگردانی بسر بردند بالاخره بوسهل از تشنگی جان داد و در آن بیابان مدفون شد بوسهل در هنگام مرگ ۴۰۱ سال داشت و سنۀ مرگ او ۴۰۱ هجری بود کتب چندی از او نام برده اند از قبیل منتخب العلاج ، علم طبیعی ، کلیات طب ، مختصر مجسطی ، رساله‌ای در رویا و تعبیر خواب از گفتار اوست و نومه بالنهار بعد اكله خیر من شربة الدواء النافع ، خواب بعد از غذا روز بهتر است از آشامیدن شربت دواء

(۱) قفطی مینویسد ابو الخیر حسن بن سوار بن بابا بن بهرام معروف به ابن خمار بغدادی حکیمی در نهایت هوشمندی بود و از علوم عصر خود کمال اطلاع را داشت ابن خمار در ماه ربیع الاول سال ۳۳۱ هجری متولد شده و از شاگردان یحیی بن عدی بوده نامه دانشوران مینویسد مشارالیه کتب بسیاری را از سریانی عبری ترجمه کرده و همه حکما او را بعظمت ستوده اند بوعلی لقاء او را آرزو مند بوده و میگفته او مانند اطباء عصر نیست

هنگامی بوعلی با ابو منصور ادیب اصفهانی در خصوص یکی از مسائل لغوی مشاجره کرد ابو منصور اظهار داشت: بدیهی است تو از حکماء و فلاسفه نامداری لیکن این مسئله لغوی است و نیازمند بسماع از عربست و جای آن ندارد آنرا با توسل با اصطلاحات حکمت و عقل مورد توجه قرارداد و بحال آن پرداخت و تو هم بطوریکه معلومست در این خصوص تبعی نداری!

شیخ از طعن ابو منصور سخت ناراحت شد و بتحصیل علم لغت پرداخت (۱)

خوارزمشاه او را از بغداد بدر بار خود طلبید، سلطان محمود او را بنزنین طلبید و درخواست کرد تا از کیش ترسایان دست بردارد و مسلمان شود او امتناع کرد روزی از کنار مکتب خانهای میگذشت شخصی بالحن شور انگیزی این آیه را میخواند و الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ، ابوالخیر از شنیدن این آیه حالش دگرگون شد گریه کنان بمنزل رفت آنه بجمال عدیم المئثال حضرت رسول اکرم (ص) را در خواب دید فرمود تو با این هوشمندی و کمالی که داری شایسته نیست بکیش ترسایان از دنیا بروی در آن عالم بدست رسول خدا (ص) ایمان آورد و پس از آنکه از خواب بیدار شد بدین اسلام در آمد .

ابوالخیر هر گاه بمداوای فقر امیرفت با پای پیاده حرکت میکرد و میگفت اینعمل کفاره مراوده با فاسقانست و هر گاه امیری او را میطلبید سواره و با تجمل فراوان اجابت میکرد در وجه تسمیه باین خمار مینویسد سلطان محمود محلی را بنام خمار در اختیار او گذاشت بهمین جهت بدین نام شهرت یافت سلطان ابراهیم هنگامی مرکب خاصه خود را برای او فرستاد و او را بحضور طلبید تصادفا در بازار کفشگران با شتری تصادف کرد بزمین افتاده بلافاصله بیدار آخرت رفت سال وفات او را ۴۸۱ هجری و عمرش را صد و هشت سال نوشته اند ابو ریحان شرح حالش در اصل کتاب ذکر شده .

(۱) قفطی مینویسد بوعلی سه سال سرگرم فرا گرفتن لغات و شواهد مربوط به آنها

بود و همان اوقات بود که برای مطالعه خود کتاب تهذیب اللفه ابو منصور از هری را از خراسان طلبید و علاوه بر آن بکتاب دیگر نیز مراجعه میکرد تا سرانجام سه رساله مزبور را بشیوه منشآت ابن عمید و صاحب بن عباد و صابی کرد و سه قصیده را با عبارات و الفاظ

و در اندک وقتی در این فن از ادبیات مهارت کامل پیدا کرد چنانچه سه قصیده سروده و سه رساله مشتمل بر الفاظ غریبه انشاد کرده و آنها را در کاغذهای کهن سال در میان جلدی کهنه در آورد و در اختیار علاءالدوله در آورده تا آنها را به ابو منصور نشان دهد علاءالدوله در حضور بوعلی آنها را در دست مطالعه ابو منصور در آورد ابوعلی لغاتی را که بر ابو منصور دشوار بود میگفت در فلان کتاب لغت چنین معنایی برای آن کرده اند ، ابو منصور از معانی و شواهدی که برای آنها می آورد فهمید که قصائد و رساله های مزبور از آثار خود بوعلی است .

آنجا بود که بمقام بوعلی اعتراف کرد و دانست که معظم له در کلیه فنون ماهر است و از توهینی که بوی کرده بود پوزش خواست .

بوعلی هنگامیکه آثار مرگ را در خود هویدا دید از کلیدی مناهی و اعمال ناشایستی که در روزگار جوانی بانجام آورده بود توبه کرد و همگی اموال خود را به بینوایان بخشید و بردگان خویش را آزاد کرد و بختم قرآن پرداخت و پس از سه روز در جمعه ماه مبارک رمضان سال ۴۲۷ هجری رحلت کرد رحمه الله تعالی .

یکی از فضلا در تاریخ رحلتش گفته :

حجة الخلق ابو علی سینا	در شجع آمد از عدم بوجود
در شصا کرد کسب جمله علوم	در تکز گفت این جهان بدرود

یعنی سال ۳۷۳ هجری متولد شد و سال ۳۹۱ که بسن هیجده سالگی بود

از فرا گرفتن کلیه علوم معموله فارغ شد و سال دویست بیست و هفت هجری رحلت کرد (۱)

غریب بر خود آورد و بدست امیر داد و او هم به ابو منصور داده و اظهار داشت در یکی از شکار گاهها این رسائل و قصائد را پیدا کردیم و معانی آنها را از ابو منصور درخواست کرد مترجم از احوال ابو منصور اطلاعی ندارد معلوم میشود از ادبای بنام قرن چهارم هجری است (۱) بوعلی آخر عمر به بیماری قولنج سختی دشوار و بهمان بیماری بنوشته تته

پس از این مینویسد شیخ در آخر کتاب شفا متعرض است ما دلیل عقلی بر وجوب حشر اجساد و امتناع آن نداریم لیکن از آنجا که صادق مصدق یعنی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بما از حشر اجساد اطلاع داده بدان معترفیم!

با این بیان شیخ که قول رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را اعتراف کرده زبان ما از طعنه بر او کوتاه است و از خود شیخ نقل کرده من خودم را از فرا گرفتن علم ما بعد الطبیعه مأیوس میدیدم تا اینکه یکی از کتابهای فارابی دست پیدا کردم و بوسیله آن از آنچه مأیوس بودم بهره مند گردیدم و پیاس این عنایتی که از جانب حق نسبت بمن شد چندین مرتبه سجده کردم و بقدریکه توانستم به بینوایان کمک نمودم (۱)

صوان الحکم روز جمعه غره ماه مبارک رمضان سال ۴۲۸ هجری در همدان وفات یافت ابن ابی صبیعه در عیون الانباء مینویسد بوعلی در سن ۵۳ سالگی سال مزبور وفات یافت و در زیر سور شهر همدان طرف قبه دفن شد و سال ولادت او ۳۷۵ هجری بوده بنابراین این دو تاریخ با آنچه در متن ذکر شده مخالف است و افزوده بمناسبت اینکه بوعلی به بیماری قولنج در گذشته یکی از معاصرانش گفته:

رأيت ابن سینا يعادی الرجال و بالحس مات اخس الممات

فلم يشف ما ناله بالشفاء ولم ينج من موته بالفجوات

مراد از حس بیماری قولنج است و منظور از شفا و نجات دو کتاب مزبور است .
 نامه دانشوران مینویسد عقیده صاحب حبیب السیر آنست که عمر شیخ در هنگام وفات شصت و سه سال و هفت ماه بوده و مؤیداتی را برای صحت این قول مورد توجه قرار داده از جمله معالجه امیر فوح در سیزده سالگی بوده که کمتر از آن بحسب عادی ممکن نیست گذشته از این آنچه کتاب در کمتر از آن سن اگر محال نباشد امکان خارجی ندارد ، و بعضی شجع در آن شعر را بصورت شجس ذکر کرده اند .

(۱) قفطی مینویسد بوعلی گفته پس از آنکه علم منطق و طبیعی و ریاضی را بانجام

آوردم به فرا گرفتن علم الهی پرداختم و کتاب ما بعد الطبیعه ارسطورا مورد مطالعه قرار

مؤلف گوید: هر گاه فسق و فجور و شرب خمر يکيه با و نسبت ميدهند درست باشد بايد گفت که نفس آدمي از هر چيز يکيه از آن سرشته شده متمایل تر بدانست چنانچه اخبار معصومين هم از اين معنی اطلاع ميدهند .

البتة بايد گفت علت علاقه مندی مشار اليه باينگونه فسق و فجور بدانجهت بوده که پدرش از رؤساء ديوان بشمار می آمده و بهمين مناسبت فرزندش را بلقب رئيس ملقب ساخته اند چنانچه همنام مارا که مير محمد باقر داماد باشد بلقب داماد ملقب ساخته اند و ما تا بحال ندیده ایم کسیکه پدرش از رؤساي ديوان باشد مگر اينکه هر موقع از زمان هم که باشد بالاخره به اصل خود باز ميگردد و کارهائی را که نبايد انجام دهد بوجودمي آورد! (۱) .

دام ليکن از غرض مؤلفش استفاده ای نکردم تا اينکه چهل مرتبه کتاب مزبور را از آغاز تا انجام مطالعه کردم چنانچه عبارات آن را حفظ کردم در عين حال از پی بردن بحقايق آن مأیوس بودم و گفتم از اين علم سهمی ندارم اتفاقاً يکروز عصری گذارم بمحل وراقان که کتاب نسخه برداری ميکردند يا کتاب فروش بودند افتاد در دست کتابفروشی کتابی بود که آنرا برای فروش عرضه ميداشت او را بمن داده چون دانستم در علم ماوراء الطبیعه است او را بکتابفروش داده زیرا عقیده ام آن بود که از اين علم سهمی ندارم او اصرار کرد که اين کتاب را به بهاء اندک سه درهم ميفروشم زیرا به پول آن سخت محتاجم ناچار خریده پس از آنکه بمنزل برده دیدم از آثار بونصر فارابی است که بمنظور اغراض ما بعد الطبیعه ارسطو تألیف کرده از اين اتفاق بی نهایت خرسند شده خدا را شکر کرده و به بينوايان کمک کردم .

(۱) ما از اين تشبيه مؤلف مطلبی نفهميدیم جز اينکه بگوئيم وی گفته مير داماد هم چون پدرش ديوانی بوده و داماد ديوانی بوده سر انجام بفسق و فجور مبتلا گردیده و مصداق بازگردد باصل خود هر چيز و حال آنکه خود مؤلف در شرح حال مير مبرور مینويسد پدرش داماد محقق کرکی بوده و با منظورش آن بوده چون کمک ديوان و دربار شاه عباس را بعهده داشته بالاخره دست به برخی از منهييات زده و حال آنکه همه اين احتمالات

ابن خلکان شیخ الرئیس را در تاریخ و فیات الاعیان نامبرده و مینویسد پدرش از مردم بلخ بوده از آنجا به بخارا رفته و در یکی از قراء نزدیک بخارا بکارهای دیوانی پرداخته و فرزندش ابوعلی و همچنین برادرش در آنجا متولد شدند سپس از آن قریه به بخارا انتقال پیدا کرده و پسرش بعدها بمنظور فرا گرفتن علوم و فنون معموله بشهرها حرکت میکرده .

بوعلی در دانش و هوشمندی و تصنیف یکتای روزگادخود بوده .

آثار او: الشفا در حکمت و نجات و اشارات و امثال اینهاست !

بوعلی علاوه بر آثار مزبور رسائل بدیعی از قبیل رساله‌ی حی بن یقظان و رساله سلامان و ابسال (۱) و رساله الطیر و امثال اینها تألیف کرده .

بوعلی در دربار شهریاران موقعیت ویژه‌ای داشت مخصوصاً در دربار علاء الدوله کاکویه مقامی عالی پیدا کرده !

بوعلی یکی از حکماء اسلامی است که اضافه بر همه‌ی مراتب علمی که دارا بوده شعر هم می‌گفته از آثار نظمی او قصیده ایست در باره‌ی نفس .

هبطت الیک من المحل الأرفع و رقاء ذات تعزز و تمسح
محبوبة عن کل مقلة عارف وهی التي سمرت فلم يتبرقع

تو عین بمقام میرمبرور است و مؤلف از این نقطه نظر مؤخذ است زیرا در دیوان بودن مخصوصاً اگر حامی ضعیفاً باشد ضرری ندارد بخصوص عمل ابن یقظان را که بفرمان حضرت موسی بن جعفر (ع) بوده باید در نظر گرفت .

(۱) رساله‌های مزبور عبارت از افسانه‌های چندیست که بمنظور تثبیت پاره‌ای از حقایق حکیمانه تدوین یافته و هر کدام در فن خود بی نظیر و مورد توجه اکابر هر قرن ویژه آنها که با امور اخلاقی و حکمی سروکار دارند واقع شده اند رساله‌ی حی بن یقظان را که اشاره بمقل فعالست و ابو جعفر بن طفیل خلاصه کرده و همچنین رساله الطیر را در آن اوقات که در زندان قلعه فردجان بود تألیف کرده و سلامان و ابسال نیز معروف است و عبدالرحمن جامی آنرا به نظم آورده .

انفت فما الفت فلما واصلت
 و اظنها نسيت عهداً بالحما
 حتى اذا اتصلت بهاء هبوطها
 علفت بها ثاء الثقيل فاصبحت
 نبكى و قد نسيت عهداً بالحما
 حتى اذا قرب المسير الى الحما
 وغدت تقرّ فوق ذروة شاهق
 و تعود عالمة بكل خفية
 فهبوطها از كان ضربة لازم
 فلائى شىء اهبطت من شاهق
 إن كان اهبطها الاله لحكمة
 از عاقها الشرك الكثيف فصدها
 فكأنما برق تألق بالحمى

الفت مجاورة الخراب البلقع
 و منازلها بفرافها لم تقنع
 من ميم مر كزها بذات الاجرع
 بين المعالم و الطلول الخضع
 بمدامع تهمة و لما تقلع
 و دنا الرحيل الى الفضاء الاوسع
 والعلم يرفع كل من لم يرفع
 في العالمين فخرقها لم يرفع
 لتكون سامعة لما لم تسمع
 سام الى قعر الحضيض الاوضع
 طويت عن الفطن اللبيب الاردع
 قفص عن الاوج الفسيح الاربع
 ثم انطوى فكأنه لم يلمع

کبوتر زیبا پری از محل بسیار منیع و ارجمندی بدین عالم در پرواز
 آمد آری این کبوتر از دیده هر بینائی پوشیده و در پرده‌ی حجاب قرار گرفته
 بود و برقع از رخسار خود بر طرف نکرده بود نخست متمایل به الفت گرفتن
 با این عالم نبود لیکن بمجردیکه بدین عالم رسید با خرابه‌های ویران این
 عالم چنان خوی گرفت که از منازل و محالی که پیش از این در آنها ساکن
 بود بکلی خاطر کرد متأسفانه بمجردیکه از ميم مر کز خود قدم بیرون گذارد
 و بهاء هبوط رسید چنان ثاء ثقالت دامن گیر او شد و گرد و غبار این عالم پروبال
 او را آلوده ساخت که ناچار در صدد تهیه مکان برای خود برآمد لیکن باین
 اندازه اکتفا نکرده گاهی که بیاد عهد های گذشته خود می افتاد بشدت میگریست
 و همواره سرشک بیچارگی از دیدگان میبارید و بر آن منزلها ئیکه زیر شن

رفته و از چهار سو باد بویران کردن آنها وزیده ناله میزد زیرا میدانست اکنون بدام سختی گرفتار شده که بهیچوجه نمیتواند آنرا پاره کند و خارج شود چندی بر او بدین تیره روزی گذشت کم کم وسیله انتقال او بعالم دیگر فراهم آمد از خوشحالی فریادی از دل برکشید چه آنکه پرده از جلو چشمش برطرف شد و عوالمی را مشاهده کرد که دیدگان گرد آلود بدین عالم از آن محرومند از این بود بر فراز گوه بلندی در آمد و شروع باواز خوانی کرد آری این موهبت همان دانشی بود که بدست آورد بدیهی است دانش هر کسی را که دارای مقام عالی نباشد بمنزله رفیع میرساند.

از این بعد شیخ الرئیس در صدد پرسش بر آمده میگوید این کبوتر خوش رنگ برای چه موضوع از محلی بدان شامخی بدین گودال پست در آمده هر گاه خدا او را بموجب حکمتی بدین عالم فرستاده آدم هوشمند از پی بردن بحکمت آن بی خبر است اگر بگوئید حکمتش آن بوده تا آنچه را نمیدانسته بداند و آنچه نمیدیده به بیند می بینیم برخلاف انتظار چیزی ندیده و از معلوم تازه ای کاملاً برخوردار نشده و هم اکنون که باز میگردد هیچگونه شکافتگی او رفو نشده آری روزگار سر راه بر او گرفت تا کارش بجائی رسید که درجائی غروب کرد که از آن طلوع ننموده بود و گویا برقی بود که درخشید و خاموش شد که گویا اصولاً ندرخشیده بود (۱).

از اشعار منسوب باو که من به یقین نمیدانم از آثار او باشد.

(۱) ابو علی در پایان این قصیده با این شعر که مؤلف و ابن خلکان ابراد نکرده اند

پاسخ خواسته و میگوید

هنه فنار العلم ذات تشمع

انعم برد جواب ما انا فاحص

آری با محبت ویژه ای که داری پاسخ مرا که از نور دانش چون خورشید درخشانی

هستی عنایت کن.

مرحوم حاجی سبزواری قده در اسرار الحکم که قصیده مزبور را باندازه ای که کتاب

مزبور اجازه میداده شرح داده از پرسش شیخ چند جواب نوشته از جمله: هر فرد از هر نوع در استکمالند تا صورتش بصورت صرفه غنی از هیولا پیوندد و قائم بالذات شود و معنیش بمعنی مجرد مرسل پیوندد و بطریق اشراقیها پاسخ داده نفس پس از خرابی این بدن برب - النوع خود ملحق شود و ارباب انواع برب الارباب متصلند که دو مامن دابة الالهو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم، و محشور بمحشور محشور است و وصول دیگر بنفایة الغایات در کل انواع آنکه فیض الله انقطاع ندارد و نور الله افول ندارد پس کل بصراط انسان داخل شوند .

از کمال قدرتش در عرصه ملک قدم هرتف آتش خلیلی هر کف حاک آدمی

ان هذا القرآن یهدی للمتی هی اقوم ، پس از طریق اقوم برب الارباب و غایة الغایات رسند .

علامه بزرگوار و شیخ عالیقدر ما الشیخ محمد صالح علامه مازندرانی دامت برکاته در مجلد سوم حکمت بو علی، قصیده مزبور را به قصیده پارسی ترجمه و منظوم فرموده و با قصیده عربی عینیة مفصلی بدین مطلع .

بزغت الیک من الفضاء الاوسع شمس اشعتها بهی المطلع

پاسخ داده و خلاصه پاسخ در صدر این قصیده به شمر قوم میفرماید که خلاصه پارسی آن اینست صادر اول حقیقت محمدیه است که بوجه احاطه نه بطریق هبوط و کراهت بدین عالم پانهاد و نفوس جزئیة اشعة جوهریه آن حقیقت اند بدیهی است ظهور این حقیقت در این عالم برای تکمیل بوده و همانا تکاملش بدست خدا است و تا ابد آنرا تکمیل کند و اگر نتوانسته شکافتگی خود را رفو کند برای آن بوده که نتوانسته آنطوری که باید و شاید خلافت و مآرب دیگر را از قبل آن با کمال رساند آنهم هیچگونه ناراحتی در عالم بوجود نمی آورد بلکه با ظهور حضرت قائم آل محمد و رجعت ائمه طاهرین شکافتگی این پارچه رفو خواهد شد و عالم را که پراز ظلم و جور شده بصورت مدینه فاضله و از هر جهت آباد قرار خواهد داد اللهم ارزقنا لقائه و سهل ظهوره واجعلنا من منتظری حضرته آمین یارب العالمین ،

اجعل غذائك كل يوم مرة و احذر طعامك قبل هضم طعام
 و احفظ منيك ما استطعت فانه ماء الحياة يراق في الارحام
 خوراك خودت را هر روز منحصر بيك مرتبه قرار بده و از خوردن غذا
 پيش از آنكه غذا نخستين بهضم رسیده باشد خود داری کن و بهمين نسبت تا
 ميتوانی منی خود را نگه دار و باهم خوابه خود هم بستر مشو زیرا منی تو مانند
 آب زندگانی است که در رحمهای زنان ريخته میشود .
 و از اشعار منسوب باو دو بیت ذیل است که آنرا شهرستانی در آغاز کتاب
 نهاية الاقدام از وی نقل کرده .

لقد طفت في تلك المعاهد كلها وسيرت طرفي بين تلك المعالم
 فلم ار الا واضعا كف حائر علي ذقن او قارعا سن نادم
 در تمام این معابد و محال عمومی به طواف برخاستم و دیده بشمال جنوب
 عالم گشودم هر کجا که توجه کردم دیدم مردم آن یا از حیرت کف دست زیر
 چانه گذارده یا دندان آدم پشیمان را میکوبد .
 شخصیت و موقعیت علمی او در نهایت شهرت و فضیلت و اهمیت او در
 کمال اشتهار است .

بوعلی سال ۳۷۰ هجری متولد شده و در همدان سال ۴۲۸ هجری وفات یافته
 ابن خلکان پس از این نوشته شیخ معزالدين ابو الحسن علي بن اثير در تاريخ
 کبيرش مینویسد : ابن سینا در اصفهان وفات یافته لیکن قول اول اشهر از قول
 ابن اثير است .

و افزوده : شیخ کمال الدین بن یونس میگفت من خدمش بر بوعلی بدبین شد
 و اورا بزنجیر آویخته محبوس داشت و در این باره میگوید (۱)

(۱) پيش از این در پاورقی نوشتیم منظور از این حبس زندان اصطلاحی نیست بلکه مراد
 اثر بیماری قولنج شدید بوده که شیخ مبتلا شده و از این مرض رحلت کرده آری،
 شیخ مدت چهارماه در زندان تاج الدوله بسر برد و از آن خلاصی یافت و خلاصه آن اینست
 تاج الملك وزیر تاج الدوله که سابقه عداوت با شیخ را داشت از شیخ نزد تاج الدوله سعایت
 کرد و اظهار داشت وی در نهان با علاء الدوله کاکویه مکاتباتی دارد تاج الدوله تحت

رایت ابن سینا یعادى الرجال
 فلم یشف ما ناله بالشفاء
 وفى السجن مات اخس الممات
 ولم ینج من موته بالنجاة

دیدم پسر سینارا که همواره به دشمنی با مردان برمیخواست و سر انجام خود بسختترین وضعی در زندان جان بداد پس نه کتاب شفایش بمداوی او برخاست و نه کتاب نجاتش موجبات نجات و رهائی او را بوجود آورد انتهى از آثار اوست دو شعری که بمنظور توضیح فرمایش علی عليه السلام سروده! آنحضرت میفرماید دو خصلت است که هیچ صفتی از آنها برتر نیست یکی ایمان بخدا و دیگری کمک بمسلمانان و دو صفت است که چیزی از آنها بدتر نیست یکی شرك بخدا و دیگری زیان رسانیدن بمسلمانان .

تأثیر سخنان تاج الملك قرار گرفت دستور داد شیخ رادر هر کجا که پیدا کنند بلافاصله بزندان برند جمعی در صدد دستگیری شیخ برآمدند تا بالاخره او را در خانه ابوغالب عطار یافته دستگیر کرده و در قلعه فردجان محبوس کردند .

شیخ از این موقعیت استفاده کرده با فراغت کامل به تمام اجزاء باقیمانده شفا و تألیف کتاب الهدایه و رساله الطیر و رساله حی بن یقظان و کتاب القولنج پرداخت و بطوریکه قبلاً تذکر دادیم مدت چهارماه در این زندان بسر برد و از آثار زمان زندان اوقصیده ایست که یکی از ابیات آن اینست .

دخولی بالیقین کما تراه
 وکل الشک فی امر الخروج

اواخر روزهای زندانی شیخ علاء الدوله بقصد تنبیه تاج الدوله بهمدان عزیمت کرد تاج الدوله که تاب مقاومت او را نداشت فرار کرده و بقلعه فردجان محل زندان شیخ پناهنده شد پس از آنکه تاج الدوله از همدان خارج شد تاج الدوله شیخ را از آن قلعه همراه خود بهمدان آورد و پس از چندی علاء الدوله او را باصفهان طلبید شیخ باتفاق برادرش و بعضی از شاگردانش بلباس درویشی عزیمت اصفهان کرده و با رنج فراوان خود را بدان صوب رسانیدند .

واصل عبارت شریفہ اینست: «خصلتان لاشیء احسن منهما الايمان بالله والذبح
 للمسلمين وخصلتان لاشیء اقبیح منهما الشرك بالله والاضرار بالناس» شیخ فرموده:
 کن کیف شئت فان الله ذو کرم فما علیه بما یأتیه من باس
 سوی اثنتین فلا تقر بهما ابدا الشرك بالله والاضرار بالناس
 هر گونه که میخواهی بوده باش زیرا خدا بخشنده است و از اعمال
 ناشایست تو کردی بدامن کبریائی او نمی نشیند در عین حال از ارتکاب دو
 کار پرهیز یکی شرك بخدا و دیگری زیان رسانیدن بمردم .
 و از آثار پارسی اوست دو بیت ذیل که بمنظور نامبرداری از حواس
 ظاهره و باطنه سروده :

سمع و بصر است و ذوق و شمس و مساس
 مجموع حواس ظاهر ای مفخر ناس
 پس مشتر که تخیله فکرت و وهم
 با حافظه دان تو پنج باطن ز حواس
 از سروده های اوست در خدا شناسی :
 کس را بکمال و کنه ذات ره نیست
 عبر فعل تو میکنند ذات تو قیاس
 از او است (۱) .
 در معرفتت چو نیک فکری کردم
 معلومم شد که هیچ معلوم نشد
 از اوست :
 معشوق جمال می نماید شب و روز
 کودیده که تا بر خورد از دیدارش

(۱) فیصری در شرح فصوص می نویسد بزرگترین حکیمی که بر اثر هوشمندی می پنداشته
 همه مراتب علوم و معرفت را دارا گردیده یعنی بوعلی آخر عمر به ناتوانی خویش اقرار
 کرد و گفت :

یموت و لیس له حاصل سوی علمه انه ما علم

این بیت عربی متضمن همان بیت فارسی فوق است و پس از آن دو شعر اعتصام الوری را
 از بوعلی نام برده است .

از اوست :

اعتصام الوری بمعرفتک
عجز الواصفون عن صفتک
تب علینا فاننا بشر
ما عرفناک حقک معرفتک (۱)
همه مردم شناخت ترا دستاویز خود قرار داده و آنها که دم از ستایش تو میزده
از توصیف تو عاجز گردیده پروردگارا ما را مشمول توبه‌ی خود قرار بده که
ما بشریم و آنچه‌انکه باید و شاید ترا نمی‌شناسیم .
شیخ کفعمی بمناسبت چیزهاییکه جلوگیری از اثر نیش عقرب و مار و سایر
حشرات موزیه دیگر میکند سه شعر ذیل را از بوعلی سینا که درباره‌ی نشادر
سروده یاد کرده .

فریحه تقتل الافاعی
ووزن مثقال اذا ما شربا
وخلص السمیم من مماته
واللهوام والذیب الساعی
مع وزنه من الرجیع انجبا
من بعد یأس الانس من حیاته
بوی نشادر مارها وحشرات را میکشد و اگر کسی را مار گزیده باشد
بدیهی است هر گاه يك مثقال از نشادر را بهمان اندازه سرکین مخلوط کنند
و استعمال نمایند مار گزیده را از هر گی که کسانش از زندگی او مأیوس بودند
نجات میدهد .

صاحب اثنی عشریه این دو شعر را در خصوص نزله از بوعلی نامبرده .

فی اول النزلة فصد وفی
بینهما ماء شعیر به
اواخر النزلة حمام
صحت من النزلة اجسام

(۱) سعدی علیه الرحمه در آغاز گلستان این مصرع را نیکو تفسیر کرده: عاکفان

کعبه‌ی جلالش بتقصیر عبادت معترفند که ما عبدناک حق عبادتک وواصفان حلیه جمالش بتعجیر
منسوب که ما عرفناک حق معرفتک

گر کسی وصف او زمن پرسد
ماشقان کشتگان معشوقند
بیدل از بی نشان چگوید باز
می‌نیاید ز کشتگان آواز

در آغاز بیماری نزلہ شخص بیمار باید فصد کند و در اواخر آن بحمام
برود و در میانه آغاز و انجام از ماء الشعیر (آب جو) استفاده کند تا ناتوانی
که بوسیله نزلہ دامنگیر او شده جبران کرده باشد (۱)

در یکی از مدارك مینویسد بوعلی در کلیه علوم ظاهری و غریبه (۲)
و حکمیہ و انواع علوم رسمیه مهارت کامل داشت و از آغاز کارش علم کیمیا را
قبول نکرد و جدا از وجود آن انکار میکرد و مخصوصاً در کتاب شفا برای
بی اساسی آن پافشاری کاملی بخرج داده .

لیکن بطوریکه از کتاب کشکول استفاده میشود در آخر کار بصحت و حقیقت
آن اعتراف کرده و کتابی بنام حقایق الاشهاد در درستی آن تدوین نموده در
یکی از تواریخ مینویسد پس از آنکه دولت سامانی (۳) منقرض شد و نوبت

(۱) در قانونچه مینویسد نزلہ یا زکام ریزش رطوبتی است که از بطن مقدم دماغ
بمنخرین میریزد هر گاه تصادفاً همراه با درد سر یا التهاب آن باشد و رنگ صورت متمایل
بقرمزی شود علاج آن فصد قیفال است و باید شربت بنفشه بهمرآه روغن بادام مصرف شود
و اگر دلائل مذکور در آن وجود نداشته باشد و رطوبتی که از دماغ ظاهر میشود، بلغمی
و غلیظ و چسبنده و زرد یا سفید باشد بحالت خود بگذارند تا بمرور دفع شود و اگر سفید
و رقیق باشد سر را با پارچه گرمی به بندند و از گلهای و ریحانها استنشاق نمایند.

آب جورا چنین میگیرند جورا پوست گرفته میکوبند و می پزند آب جوشیده آن
ماء الشعیر است .

(۲) علوم غریبه عبارتند از کیمیا و ایمیا و هیما و سیمیا و ریمیا که مجتمع در این
جمله اند (کله سر) .

(۳) لب التواریخ مینویسد سامانیان مدت صد و دو سال و شش ماه سلطنت کردند و حد
کشورشان از دیار ترک تا حدود هند و فارس و عراق بود و پایتختشان بخارا است شاعری اسامی
آنها را در این دو شعر آورده .

نه تن بودند ز آل سامان مشهور هر یک بامارت خراسان مذکور

سلطنت به آل سبکتکین رسید و سلطان محمود غزنوی به تخت سلطنت جلوس کرد برخی از حاسدان در حضور سلطان علیه بوعلی سعایت کرد و او را در خصوص مذهب بی اعتنا قلمداد کرد سلطان برای گوشمالی دادن شیخ ویرا از خوارزمشاه بحضور طلبید!

بوعلی ناچار از بخاری به نواحی خراسان و طبرستان فرار کرده عزیمت خدمت امیر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر داشته در طول حکومت او با کمال عزت و عظمت در دربار او بسر برد پس از آنکه امور استرآباد مختل شد و امیر مزبور گرفتار گردید و به سر زمین جبال عزیمت کرده و بخدمت دیلمیها پرداخت در آغاز بر ملکه همسر فخر الدوله وارد شد از حسن اتفاق همان اوقات فرزندش سلطان مجد الدوله بمالیخولیای سختی گرفتار شد شیخ بکمک یاد داشتهائی که در زمینه این بیماری سهمناک تدوین کرده بود بمعالجه او پرداخت و نامبرده را از چنان بیماری خطرناکی نجات داد و بدینوسیله در آندربار موقعیت بسزائی پیدا کرد و کتب بسیاری از جمله کتاب معاد را در آنجا بنام سلطان تدوین کرد.

در همین اوقات قاصدی بدربار رسید که سلطان محمود عزم دیلمستان دارد کم کم ورود قاصد موجبات فتور و سستی را در نظم مملکت بوجود آورد شیخ از آنجا بنواحی قزوین و همدان رهسپار شد در همدان بوزارت شمس الدوله ابن بویه برادر مجد الدوله نامزد شد شیخ وزارت او را پذیرفت و مدتی بمقام وزارت او بر قرار بود پس از آنکه نوبت امارت بفرزندش تاج الدوله رسید از پذیرش وزارت او خود داری کرد و بمناسبت حسادت یکی از بستگان بدربار تاج الدوله در خانه مردی از اشراف همدان بطور مخفیانه بسر میبرد

دونوح و دو عبدالملک و دو منصور

اسماعیلی و احمدی و نصری و هم

سامان از نوادگان بهرام چوینیه است .

و در آنجا به اتمام کتاب شفا میپرداخت و هر روز بدون آنکه مراجعه بکتابی کرده باشد پنجاه ورق از آنرا می نگاشت و مکنونان قلبی خود را بر صفحه کتاب آشکار میفرمود تا مباحث الهی و طبیعی آنرا بیایان رسانید در همین منزل بود که مخفیانه نامه‌ی سر بمهری برای علاء الدوله کا کویه امیر اصفهان و پسر خاله ملکه : الزمان زوجه فخر الدوله نوشت و در آن اظهار داشت بزودی عزیمت در بار او را دارد، تاج الدوله از این نامه اطلاع پیدا کرد دستور داد تا او را در هر کجا که بسر میبرد دستگیر کنند سر انجام شیخ را دستگیر کرده و در یکی از قلعه‌ها محبوس نمودند شیخ مدت چهارماه در آن زندان بسر برد (۱) و در اینمدت به تصنیف کتاب الهدایه و رساله حی بن یقظان و کتاب القولنج و کتاب الطیر و کتاب ادویه قلبیه و امثال آنها پرداخت!

شیخ رئیس تاهنگامیکه علاء الدوله بجانب همدان عزیمت نمود در زندان بسر برد پس از آنکه علاء الدوله همدان را در حیطه‌ی تصرف خود در آورد تاج الدوله بهمان قلعه پناهنده شد و پس از چندی که علاء الدوله باصفهان بازگشت و تاج الدوله آسوده خاطر شد عزیمت همدان کرده و شیخ را بهمراه خود بهمدان آورد و بخانه یکی از علویها وارد ساخت.

شیخ در آنجا به تصنیف منطق شفا پرداخت پس از چندی با اتفاق برادرش شیخ محمود که پنج سال پس از او بدنیا آمده بود باعهده ای از شاگردان و اصحابش بالباس درویشی عزیمت اصفهان نمود نزدیک اصفهان علاء الدوله از ورود شیخ اطلاع پیدا کرد و دستور داد تا ارکان دولت علائیه باخلعتهای فاخره و مرکبهای ارزنده باستقبال وی رفته و او را با تجلیل هر چه تمامتر بشهر وارد کرده و منازل پسندیده در اختیار او و همراهانش قرار داد.

شیخ در اولین ملاقاتی که در دربار علاء الدوله با وی نموده مورد توجه هر چه

(۱) پیش از این نوشتیم شیخ بسعایت تاج الملك وزیر دستگیر شد و در قلعه فردجان

تمامتر قرار گرفت علاء الدوله از وی درخواست کرد تا بعاتد معموله که شهای جمعه علما در دربار او شرکت میکنند او هم حضور پیدا نماید در همین اوقات بود کتاب حکمت علائی را که بدانش نامه‌ی علائی شهرت دارد (۱) بنام علاء الدوله تصنیف کرد و مابقی مباحث شفا را بیابان رسانید و روز بروز بعظمت او افزوده میشد و در دربار علاء الدوله مقام و منزلات تازه تری پیدا میکرد.

سال ۴۲۰ هجری اعلام شد این سال برای دومین بار بود که سلطان محمود غزنوی و پسرش سلطان مسعود بجانب عراق متوجه شدند ابوعلی و علاء الدوله از سلطان محمود بو حشت افتاده بحدود شاپور عزیمت کرده و در آنجا مخفیانه بسر میبردند تا اینکه سلطان محمود بغزنین بازگشت کرده و پسرش سلطان مسعود را بحکومت اصفهان برقرار داشت.

علاء الدوله از فرصت استفاده کرده پسرش را همراه با هدایای ارزنده‌ای بدار الحکومت سلطان مسعود فرستاد و موجبات آشتی فیما بین را ایجاد کرد سلطان مسعود هدایای او را پذیرفت و او را در امان خویش پناه داده و حکومت اصفهان را بمعهدی علاء الدوله برگذار کرد نامبرده در این موقع مستقلاً به امارت اصفهان برقرار شده تا سفانه طولی نکشید موجبات دلتنگی سلطان محمود را فراهم آورد سلطان محمود بالشکر گرانی بسر کوبی او حرکت کرد و خواهر او را بقید اسارت در آورد شیخ از این پیش آمد غممنده شده نامه ای بسلاطین

(۱) این کتاب در علم منطق که بقول خود بوعلی علم ترازو و علم حکمت که علم برین است بزبان پارسی دری تألیف شده و سال ۱۳۱۵ خورشیدی با مقدمه مفصلی بقلم سید احمد خراسانی در تهران بطبع رسیده در آغاز آن مینویسد فرمان بزرگ از خداوند ما ملک عادل مؤید منصور عضدالدین علاء الدوله و فخر المله و تاج الامه ابو جعفر محمد بن دشمنز بار مولی امیر المؤمنین که زندگانش دراز باد و بخت پیروز و پادشاهیش افزون الخ دانش نامه را شه میردان که از حکماء عهد خود بوده مورد مطالعه قرار داده و مشکلات آنرا توضیح داده و با عبارات ساده تری به نام نزهت نامه علائی در دست اختیار نیازمندان در آورده.

نوشت :

بدیهی است این دختر از هر نظر در خور سلطان است هر گاه او را بهمسری خود در آوری شهر اصفهان به آسودگی در دست اختیار تو قرار خواهد گرفت سلطان از این پیشنهاد سخت خوشحال شده خواهر علاء الدوله را بهمسری خود انتخاب کرد.

فاصله ای نشد علاء الدوله تصمیم گرفت تا بر سلطان بشورد سلطان از تصمیم او شدیداً خشمگین شده نامه تهدید آمیزی بعلاء الدوله نوشت از تصمیم تو اطلاع پیدا کردم باید خاطر نشان بسازم خواهر تو در دست تمتع منست اینک پیاداش تصمیم نا بجائی که گرفته ای خواهرت را در دست بهره بری هر که بخواهم خواهم گذارد!

علاء الدوله از این نامه سخت نگران شد و از شیخ راه حيله ای جویا شد شیخ نامه ای بسطان نوشت بدیهی است خواهر علاء الدوله امروز حرم تست و هر گاه او را طلاق دهی باز هم زها شده و مطلقه ی تست و چنانچه میدانی نگهداری آن از آن به بعد بعهدۀ تو بیشتر از برادر است زیرا هر بیچارگی که پس از این دامنگیر وی شود مردم او را بچشم همسر سلطان می بینند!

سلطان تحت تأثیر نامه شیخ قرار گرفته و از تصمیمی که علیه علاء الدوله گرفته بود صرف نظر کرد و او را با جهاز مهمی بدر بار برادرش فرستاد!

پس از مرگ سلطان محمود (۱) پسرش سلطان مسعود بجای او برقرار شد مشارالیه کار فرمائی عراق عجم را بعهدۀ امیر ابوسهل حمدونی مقرر داشته بود وی در همدان بفرمائوئی عراق میپرداخت در فاصله کمی امیر ابوسهل با

(۱) گردیزی مینویسد سلطان محمود در آخر کار به بیماری دق مبتلا شد تا در روز

پنجشنبه ۲۳ ماه ربیع الاخر سال ۴۲۱ هجری وفات یافت لب التواریخ مینویسد سلطان محمود روز پنجشنبه ۱۳ ماه ربیع الاول سال مزبور وفات یافت مدت عمرش شصت و یک سال و سلطنتش سی و یک سال و قبرش در تخت فیروزه غزنین است .

علاء الدوله لشکر کشیها کرد و بالاخره لشکریان علاء الدوله باشکست رو برو شده ابوسهل اصفهان را تحت تسخیر خود در آورده لشکریان بغارت مال مردم پرداختند از جمله کتب شیخ و اسباب او دستخوش چپاول لشکریان قرار گرفت .

گویند در این چپاول تمام کتبی که شیخ از افکار ابکار خود بوجود آورده بود در معرض دستبرد قرار گرفت و کتبی که از او باقی مانده آثار جدیدی بوده که برابر با آنچه دستبرد شده از خاطر خود دوباره مرقوم داشته (۱)

علاء الدوله با آنکه از ابوسهل سخت شکست یافته در عین حال از پانه نشست بار دیگر بر کوبی بوسهل قیام کرد و دست خائنان را از ملک اصفهان کوتاه نمود. متأسفانه در این موقع بر اثر زیادروی که شیخ در امور همخوابی نموده به ضعف شدید مبتلا گردیده و سستی سراسر بدن او را فرا گرفت و سرانجام به قولنج بسیار خطرناکی دچار شد، شیخ بمداوی خود پرداخت و جدیت تمامی در بهبودی خود بکار برد حتی در یکروزهشت مرتبه اماله کرد لیکن احتقان مفید بحال وی واقع نشده بلکه نتیجه معکوس داده و قسمتی از روده های او را مجروح کرد!

در عین حال حکیمانه بعهد خود وفا کرد و باتفاق علاء الدوله عزیمت سر کوبی دشمن را داشت و در راه بمعالجهی خود میپرداخت حتی در هنگام محاربهی طرفین به بهبودی ومداوی خود مشغول بود متأسفانه هر چه بیشتر معالجه میکرد کمتر نتیجه میگرفت تا سستی بیشتر و هنگام هرگز نزدیکتر شد در همین اوقات یکی از خائنان که دستبردی بمال شیخ زده بود در معجونیکه شیخ مخصوص خود ترتیب داده بود افیون وارد کرد حال شیخ با خوردن آن معجون دگرگون شد ناچار او را

(۱) قفطی از ابو عبید جوزجانی نقل کرده کتاب انصاف شیخ در این دستبرد مفقود شد چنانچه دیگر بدان دسترسی پیدا نشد . از عز الدین قفطی نقل شده سال ۵۴۵ هجری ادعا کرده نسخه از آنرا بدست آورده و بهر و برده .

بشهر عودت دادند شیخ بمداوای خود پرداخت تا از آن بیماری رهایی پیدا کرد و قادر بر راه رفتن بود لیکن قدرت ایستادن نداشت شیخ از اینکه میتواند همراه علاء الدوله حرکت کند خرسند شد ناچار خورد را در موکب علاء الدوله در آورد غافل از اینکه این حرکت مایه ی هلاکت اوست شیخ بمجردیکه فاصله در موکب مشارالیه حرکت کرد امراض سر بجان او گذارده و زحمات چند مدت او بهدر رفت و حال عمومیش رو بسختی گذارد تا وارد همدان شد آنجا ضعف و سستی را در خود در کمال فراوانی احساس کرد و نشانه های مرگ را بالعیان مشاهده نمود و از زندگی مأیوس شده و بمناسبت اینکه قوه مدبره دست تدبیر از مزاج او کوتاه کرده دست از هر گونه مداوایی برداشت و با آنحال تأسف آور چند روزی را زیست کرد و سر انجام رحلت فرمود و جهان حکمت و دانش را برای همیشه در مرگ خود سوگوار ساخت!

از یکی از مواضع استفاده میشود شیخ در اصفهان به تدوین یک سلسله از آثار جدید پرداخت و همانجا بود که علاء الدوله از وی درخواست کرد تا رصد خانه ی جدیدی بوجود آورد و خاطر نشان ساخت نیازمندیهای خود را از خزانه دولتی بر طرف سازد شیخ بنا بقاضای علاء الدوله بانجام رصد بندی پرداخت لیکن بر اثر گرفتاری هایی که داشت به اتمام آن توفیق حاصل نکرد! میگویند حد اکثر فقهاء معاصر شیخ بتکفیر وی اقدام کردند و اظهار میداشتند نامبرده در کتاب شفا معتقد بقدم عالم است و معاد جسمانی و امثال آنها را قبول ندارد (۱).

(۱) شیخ در آغاز علم برین دانشنامه علائی مینویسد علمی که از حال کنش ما آگاهی دهد آنرا علم عملی خوانند زیرا که فائده وی آنست که بدانیم که ما را چه باید کردن تا کار این جهانی ما ساخته باشد و کار آن جهانی امیدوار بود و دیگر آن بود که از حال هستی چیزها ما را آگاهی دهد تا جان ما صورت خویش بیابد و نیکی بخت آن جهانی بود و این را علم نظری خوانند.

برخی از دانشمندان بی غرض برخلاف فقهاء سراپا مرض از بیانات شیخ در کتاب شفا چنان اعتذار آورده اند سبک معظم له در کتاب شفا تحریر آراء متقدمانست و مجلی برای عکس العمل نشان دادن و مخالفت کردن با آراء آنان را نداشته لیکن در کتاب اشارات مکنون قلبی خود را که عکس گفته فقهاء مغرض بوده کاملاً ایراد کرده و از هیچیک از مطالب کفر آمیز سخنی نگفته و در اعتقاد ثابت راسخ بود

چه خوب گفته در حق خودش :

کفر چو منی گزاف و آسان نبود
محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چومن یکی و آنهم کافر
پس در همه دهر یک مسلمان نبود
برخی معتقد اند بوعلی شراب را برای افراد کامل و قابل با شرایط معینی حلال میدانند و اظهار میدارد این چنین افراد میتوانند با آشامیدن ساغری نیروی جبلی و قدرت غریزی خود را بحرکت آورند و بمقاصدی که دارند دست یابند *إن خیراً فخیر وإن شرراً فشرراً* (۱) چنانچه مولوی گوید!

باده نی بر هر سری شر میکند
آنچنان را آنچنان تر میکند
بهمین مناسبت موقعیت عظیمی در پیشگاه دانشمندان ندارد و تحقیقات او مورد دقت قرار نگرفته و در ردیف معلمان در نیامده!

صاحب مجمع البحرین در ماده (س ی ن) تنها موضوع ذیل را از شیخ بهائی

(۱) ممکن است حکم بحلیت شراب را از این شعر منسوب به بوعلی استفاده

کرده باشند

که رنگ و بوش زندرنگ و بوی گل را دق
به پیش مبطل باطل بنزد دانا حق
حرام گشته باحکام شرع بر احمق
کهی به تیغ برد دست و که بسوی بحق
بحق حق که وجودت بحق شود ملحق

غذای روح دهد باده رحیق الحق
بطعم تلخ چو پند پدر ولیک مفید
حلال گشته بفتوای عقل بر دانا
شراب را چه گنه گر که ابلهی نوشد
چو بوعلی می ناب ارخوری حکیمانه

نقل کرده شیخ عارف مجد الدین بغدادی اظهار داشته شبی در واقعه حضوره بارک رسول خدا ﷺ شرفیاب شدم پرسیدم در باره‌ی پسر سینا چه میفرمائید؟! فرمود او مردی بود که خواست بدون وساطت من بخدا برسد او را بادست با تش افکندم (۱) علامه مجلسی در کتاب بحار و کتب دیگرش کاملاً به تخطئه او پرداخته و اظهار داشته در رساله‌ی مبدء و معاد لذات اخروی را امور عقلائی میدانند لیکن در کتاب شفا امر معاد جسمانی را موکول بصاحب شریعت نموده البته این اظهاریه را بمنظور تقیه از علماء اسلامی ایراد نموده.

صاحب در المنثور در تخطئه بوعلی و امام غزالی پافشاری عجیبی دارد و میگوید امام غزالی تا آخر عمر هم مستبصر نشد آری آنچه از کتاب فصل الخطاب برمی آید بوعلی آخر عمر توبه کرد و بفقرات بسیار داد و در مظالم را بمستحقان رسانید و در هر سه روز یکمرتبه ختم قرآن کرد!

یافعی در تاریخ خود گوید بوعلی او آخر عمر بعبادت پرداخت و با همان حال عنایت حضرت پروردگاری از او دستگیری کرد و برحمت خود نائل ساخت مؤلف گوید بوعلی با آن همه فضیلتی که داشت بطوریکه پیش از این از گفته‌ی خود او نقل کردیم به آئین اهل سنت رفتار میکرد و از بزرگان اهل سنت در ضمن تراجم حالشان بعظمت یاد میکند در عین حالیکه هیچگونه تحقیقی در امامت یا تصنیفی در فقه شیعه ندارد با اینکه مانند بوعلی شایستگی دارد در باره چنین امر مهمی تحقیقات منحصری بوجود آورد علاوه بر این هرگاه بوعلی دانشمندی پرهیزکار بود و براستی اهل هدایت و نجات بود بخدمت سلاطین افتخار نمیکرد و بدربار ملوک قدم نمیگذارد و از باده کساری تمجید نمی نمود و مرتکب کارهای ناپسند نمیشد چنانچه هیچیک از اعلام شیعه دست بچنین اموری نزدند.

آری در کتاب مجالس المؤمنین مینویسد بوعلی سینا به طینت شیعه سرشته

(۱) ممکن است خواب مجدالدین هم مانند اشعار فوق باشد العلم عند الله

شده و مؤمن بولایت علی علیه السلام بوده تنها دلیلش آنکه بملازمت در بار شهریاران شیعه موفق بوده و از دیگران هراس داشته .

بوعلی افضلیت را در خلیفه زمان شرط میدانسته و می گفته نص و اجماع بر شرط افضلیت دلیلند مخصوصاً تنصیص در این خصوص بهترین داور است .

و بطوریکه از بحث نبوات شفا استفاده میشود پایه اساسی همه فضیلتها فقه و حکمت و شجاعت است و کسیکه علاوه بر این سه علم دارای حکمت نظریه هم بوده باشد بمقام نیکبختی رسیده و از مراتب خاصه نبوت بر خوردار گردیده و میتوان او را خدای آدمی نامید که پس از خدا شایسته هر گونه بندگی است و او پادشاه روی زمین و خلیفه الله است .

امثال اینها از عبارات دیگر که دلیل بر تشیع نامبرده است و ثابت میکنند معظم له مقام افضلیت را بشدت هر چه تمامتر در باره خلیفه معتقد بوده .

قاضی گوید جای هیچگونه شکئی نیست که هیچیک از شرائط سه گانه در کلام بوعلی در آن سه نفر وجود نداشته و بها جماع همه مسلمانان الفاظی از دومی بظهور رسیده که دلیل بر جهل و ناتوانی است مانند آنکه هفتاد مرتبه گفته: *لولا علی لهلك عمر* .

علاوه بر اعترافات قبل تشبیه عجیبی از این فیلسوف عظیم الشأن در باره علی علیه السلام رسیده میگوید «علی» بین الخلق کالمعقول بین المحسوس «علی علیه السلام در میان مردم مانند معقول در میان محسوس است یعنی همانطور که حقیقت عقلمند را جز از راه عقل نمیتوان بدست آورد و چون با دلیل عقل همراه باشد هیچگونه شك و شبهه ای در آن راه ندارد بخلاف محسوس که ممکن است با خطاء حس همراه باشد همچنین ذات علی حقیقتی است که جز با نیروی عقل به نیروی دیگری ادراک نمیشود !

از سروده های اوست در ستایش از مقام مقدس حضرت مولی علیه السلام
بر صفحه چهره ها خطلم یزلی
معکوس نوشته است نام دو علی

يك لام و دو عين بادويای معكوس
از ربا عيات اوست :

تا باده عشق در قدح ريخته اند
و ندر پی عشق عاشق انگیخته اند
در جان و روان بو علي مهر علي
چون شبر و شکر بهم در آمیخته اند

در کتاب سلم السموات شیخ ابو القاسم بن شیخ ابو حامد بن شیخ ابو نصر حکیم شیرازی کازرونی (۱) بمناسبت احوال شیخ الرئيس مینویسد معظم له شاگرد تصنیفهای فارابی و استاد حکماء اسلامی است دانشمندانی که در حکمت نظری ید طولی داشته و اطباءیکه در فن طب و مداوای امراض مهارت کامل پیدا کرده پس از ارسطو و افلاطون آن اندازه کد از آثار و تعلیقات شیخ استفاده کرده اند از هیچیک از حکماء آن مقدار بهره مند نگردیده اند و بهمین مناسبت است که اورا شیخ الرئيس خوانده اند (۲).

(۱) پیش از این بمناسبت فضلاء اصفهان از وی نام بردیم . اکنون بمناسبتی از صفی المقال ذیل ابو القاسم کازرونی نقل میکنیم نامبرده از دانشمندان امامی مذهب و از شاگردان خواجه افضل الدین محمد ترکه است که قاضی لشکر شاه طهماسب بوده و همچنین از شاگردان ملا وجیه الدین سلیمان قاری است که وی شاگرد غیاث الدین منصور است کازرونی کتاب سلم السموات را در تراجم احوال حکما و شعرا و اصحاب مقامات تدوین کرده و خود از دانشمندان اواخر سده دهم هجری اصفهان بوده و جدش نصر البیان نیز از علماء و حکماء اواسط آن قرن بوده و رساله در تحقیق روایت دارد و در آن رساله ایراد هائی بر علامه خفری و حاج محمود نیریزی کرده و نیز رساله در تحقیق واجب و ایفک آبا دارای ماهیت است بانه ، تألیف کرده .

(۲) از بیان کازرونی معلوم میشود لقب رئیس بدان مناسبت است که اعلام پس از شیخ نیاز مند بمقام علمی او بوده و اورا که رفع نیازمندی علمی از آنها کرده بدان لقب نامیده اند بخلاف گفته قبلی مؤلف که چون پدرش کاردار بلخ و امثال آن بوده ویرا بلقب رئیس ملقب ساخته اند والحق للمکازرونی لاله خوانساری .

کازرونی مینویسد شیخ الرئیس در بسیاری از مطالب حکمیه با فارابی مخالفت داشته چنانچه ذیل مفهوم قضیه ذهنیه با وی مخالفت کرده و همچنین در برخی از مطالب طبی با جالینوس مخالف بوده جالینوس معتقد است جراحت سل قابل التیام نیست زیرا جراحت مزبور در عضو متحرکی است که شش باشد و التیام متحرك جز با سکون چاره پذیر نباشد بهمین مناسبت افراد مبتلا بدان بهبود نیابند أعاذنا الله منها بحق محمد وآله .

بوعلی در اینخصوص با وی مخالفت کرده و اظهار داشته بدیهی است که جراحت مزبور قابل التیام است چنانچه می بینیم گوسفند مسلول که در حرکت است بهبودی پیدا میکند بیهقی در تاریخ خود نوشته شیخ بسیاری اوقات در هواهای مختلف و امکانهای دوردست بیماری سل را بوسیله ی گل قند و شیر مداوا کرده (۱).

(۱) نامه دانشوران از قانون بوعلی نقل کرده آنچه را خود مکرر تجربه کرده آنکه افراد مسلول تا یکسال بخوردن گل قند مواظبت نمایند و هر روز هر قدر بتوانند ولو همراه با خورش هم باشد بخورند و هر گاه تنگ سینه عارض شود شربت زوفا بپاشانند و اگر تب رو به ازدیاد گذارد قرص کافور بخورند و بارعایت ایندستور کاملاً نتیجه خواهند گرفت و هر گاه ترس از تقیه نبود در اینخصوص حکایاتی نقل میکردم یکی از آنهازنی بدان بیماری مبتلا بود و آنمرض بجدی بود که ویرا از پا انداخت و تن بمرگ داد در خواست کرد تا تابوتی برای او آماده سازند برادرش برای معالجه او اقدام کرد بدان دستور که زیاد آور شدیم مواظبت کرد از فضل الهی و فیض نامتناهی بیماری او بهبود یافت و عافیت حاصل شد پس خجالت میکشم اظهار کنم چه مقدار گل قند بوی خوراییدم البته مقدارش از عهد امکان خارج است .

قفطی از ابو عبید نقل کرده مقدار صد من گل قند را ابوعلی بتوالی بوی خوراند تا از بیماری نجات یافت أعاذنا الله و جمیع المسلمین منه طریقه ساختن گل قند چنین است که نخست پره های خالص گل کلاب را گرفته باشکر یا عسل همزوج کرده و مدت چهل روز در آفتاب میگذارند تا کاملاً بیکدیگر مخلوط گردند سپس مورد استفاده قرار دهند.

شیخ در حقیقت واجب تعالی مرام ارسطو و بیشتر مشائیان را داشته و می گفته حقیقت واجب تعالی وجود خاص متمین بذات مقدس خودش می باشد و صفات کمالیه اش که عین ذات او هستند عبارت اند از علم و قدرت و حیات و اراده و او تعالی از ادراک کمالات ذاتیه اش همواره در لذت است و همانطور که پرتو خورشید از خود اوست همچنان از نور حقیقت آن و جود اقدس بمقتضای علم و ارادتش جوهر مجردی ظاهر گردیده که بر کلیه موجوداتی که تحت ملکوت اعظم او هستند احاطه دارد و احاطه او بنحو احاطه علت بمعلول است و آن جوهر مجرد را عقل اول و معلول نخستین خوانند برخی ذیل این عقیده افزوده اند از معلول نخستین و صادر اول دو جوهر دیگر بوجود می آید یکی مجرد که عقل ثانی است و دیگری مادی که فلك الافلاک است یعنی فلکی که محیط بتمام آسمانها و زمین است و همچنین از هر عقلی عقل و فلکی ظاهر می گردد تا منتهی می شود به عقل عاشر از اینجاء عقول عشره و افلاک تسعه پیدا میشوند ، عقل عاشر مبدء عناصر و عالم سفلی است که آنرا عقل فعال می دانند بدیهی است از عقل عاشر، جوهر عقلی دیگری بظهور نرسد آری هر گاه در ماده ای استعداد پدید شد نفس با عقل فعال ارتباط پیدا می کند افاضه ای از ناحیه آن بوی خواهد شد .

بنا بر این شیخ الرئیس عقول را بعدد افلاک می داند و عقل فعال را بدانها منضم میسازد و شیخ و سایر مشائیانها حرکات افلاک را ارادی میدانند و افلاک و همه ستارگان را اصحاب شعور و اراده می پندارند و شعر ذیل را بهمین مناسبت بشیخ نسبت داده اند .

جعل و خنفساء و مور زبون همه جاندارو این فلك بیجان؟!
و معتقد اند در کلیدی افلاک روحانیان بسیاری وجود دارند و نفوس قدسیه بی نهایتی مشغول انجام وظیفه اند .

و این دسته از حکما قائل به حیات نفوس بشریه و بقاء آنها پس از مفارقت از ابدانند و معتقد به ثواب و عقاب روحانی هستند و میگویند نفوس بشریه

در همین دنیا بمقتضای اعمال نیک و بدشان پاداش می‌بینند!

شیخ در رساله ای که در اسرار نماز نوشته به ادله نقلیه متمسک شده و به نبوت و مابقی ارکان دین چنانچه از ظاهر تالیفات او برمی‌آید اعتراف نموده شیخ در علوم عقلیه آثار مشهوری دارد از قبیل شفا و اشارات و قانون و عیون الحکمة و تعلیقات و موجز کبیر

و در علوم غریبه نیز تالیفهایی بوجود آورده از قبیل کنوز المغرمین رساله ای در عمل تألیف و تبغیض و تعلیقات مختلفی در خواص اعداد که خود صحت آنها را به آزمایش دریافته و در بعضی از مسائل هیئت و نجوم که بطالمیوس و امثال او آنها را با ادله ی ظنیه ثابت کرده اند معظم له بدرجه ی حس و یقین اثبات نموده مانند اینکه میگوید خورشید در فلک چهارمست و زهره در فلک سوم چنانچه خود اظهار داشته زهره را در صورت خورشید مانند هاله ای مشاهده کردم.

شیخ در فن تعبیر خواب استادی ماهر و معبری کامل بوده صاحب تعبیر قادری تعبیرات مهمی از او نقل کرده .

از آثار او علاوه بر آنچه بمناسبت نام برده شد کتاب بزرگ و مشهور او بنام قانونست که در علم طب و احوال ادویه و اغذیه و خواص و منافع آنها تألیف شده (۱).

و کتاب کبیری در فن تعبیر رؤیا تألیف کرده در این اثر طریقه تعبیر عرب

(۱) نامه دانشوران مینویسد کتاب قانون را شیخ در چند شهر که اتفاق افتاده به انجام

آورده بخشی از آنرا در جرجان و برخی از آنرا در ری و بخشی از آنرا در همدان به پایان آورده و بجمع و ترتیبش خاتمه داده این کتاب مشتمل بر پنج کتابست اول در امور کلیه و دارای چهار فن است دوم در ادویه مفرده دارای دو جمله سوم در امراض جزئیه و واقعه در اعضای انسان از سر تا قدم مشتمل بر بیست و دو فن چهارم در امراض جزئیه که واقع شود در اعضای غیر مخصوصه مشتمل بر پنج فن کتاب پنجم در ادویه مرکبه مشتمل بر چند مقاله و دو جمله است.

و یونانیها را گرد آورده و آنرا بیکی از امراء روزگارش که گویا علاءالدوله باشد هدیه کرده است .

از آثار او رساله ایست در تحقیق اسم باری تعالی و رساله ای در عشق کشکول شیخ بهائی رساله‌ی مزبور را از تحقیقات شیخ نام برده و از آنجا نقل میکند عشق تنها در آدمیزاد وجود ندارد بلکه در مجردات و فلکیات و عنصریات و معدنیات و نباتات و حیوانات نیز وجود دارد (۱)!

و باندازه ای عشق دامنہ دار است که ریاضی دانها در میان اعداد هم اعداد متحابه پیدا کرده اند و از اینکه اقلیدس پی بچنین اعدادی نبرده نامبرده را

(۱) شیخ در آخرین اشاره نمط ثامن اشارات میفرماید لذت بمعنی حقیقی خودش نسبت به آنها که از لذت برخوردارند بطور متساوی وقوع پیدا نمیکند بلکه دارای مراتب مختلفه است بهمین جهت پنج مرتبه از برای لذت و عشق قرار داده اول مرتبه ذات واجب الوجود دوم مرتبه عقول سوم مرتبه نفوس ناطقه فلکیه و کامله چهارم مرتبه نفوس ناطقه متوسطه پنجم مرتبه نفوس ناطقه خواجه قدس سره در شرح این اشاره میفرماید هر چیزی مؤثر است و ادراک آن بمنزله مؤثریت عبارت اخرای حب به آنست و عشق همان حب مفراط است و هر چه خیریت آن بیشتر عشق بدان شدیدتر است ادراک تام منحصر بوصول تام است پس عشق تام منحصر بوصول تامست پس لذت و ابتهاج بسرحد کمالست بهمین نسبت عشق حقیقی ابتهاجی است که از حضور معشوق نزد عاشق بوجود می آید و عشق حقیقی در ذات اول تعالی موجود است زیرا مقصود حقیقی از عشق در مبدی فیاض او موجود است چه آنکه او تعالی خیر محض است بدیهی است خود را بتمام معنی ادراک میکند بوعلی از استعمال لفظ عشق نسبت بذات اقدس الهی او و اهمه‌ای ندارد زیرا این افظ را حکماء مثالین و ارباب ذوق نسبت باو تعالی بسیار بکار برده اند بنا بر این او تعالی عاشق و معشوق خود است و ازچنین صفتی کثرتی در او بوجود نمی آید علاوه بر این معشوق ماسوای خود هم میباشد در آخر مرقوم فرموده شیخ رساله ارزنده ای در عشق تألیف کرده در آن اظهار داشته عشق در جمیع کائنات سریان دارد!

مورد انتقاد قرار داده اند.

اعداد متحابه از قبیل دویست و بیست عددیست که هر گاه آنرا با اجزاء ذیل تقسیم کنند اجزاء تقسیم شده از خود او بیشتر شوند در عین حال هر گاه آنها را جمع کنند دویست و هشتاد و چهار که اصل عدد برابر او است بدست آید از آن طرف دویست و هشتاد و چهار عددیست که اجزاء آن نسبت بعدد فوق کمتر است در عین حال از مجموع اجزایش دویست و بیست حاصل شود پس اجزا این دو عدد از لحاظ مجموع برابر یکدیگرند!

بنا بر این دویست و بیست به این اجزاء تقسیم میشود نصف ۱۱۰ ربع ۵۵ خمس ۴۴ عشر ۲۲ نصف عشر ۱۱ از این طرف هر گاه اصل عدد را به نصف عشر تقسیم کنیم خارج قسمت ۲۰ و اگر به عشر ۱۰ و اگر به خمس ۵ و اگر به ربع ۴ و اگر به نصف ۲ و اگر با اصل تقسیم شود ۱ خارج قسمت خواهد بود بنابراین مجموع حاصل اجزاء و خارج قسمتها ۲۸۴ خواهد شد.

و عدد دویست و هشتاد و چهار اجزایش محدود است باین شرح نصف ۱۴۲ ربع ۷۱ و هر گاه اصل عدد بربع تقسیم شود خارج قسمت ۳ و اگر به نصف تقسیم شود ۲ و اگر به اصل تقسیم شود ۱ و مجموع اجزاء و خارج قسمتها ۲۲۰ مطابق با عدد برابر است -

از این دو نحوه عمل باین نتیجه رسیدیم که عدد ۲۲۰ و ۲۸۴ کمال علاقمندی و محبت را یکدیگر دارند که بهر صورت در آیند خود را پیدا میکنند!

علماء علم اعداد و جفر برای چنین عددی ارزشی مخصوصی قائلند و آنرا برای ایجاد محبت کاملاً مؤثر می دانند (۱)

(۱) بهمین منظور لوحی بنام رک (۲۲۰) و رفد (۲۸۴) وضع کرده اند و آنرا برای ایجاد محبت بین طرفین بی نهایت مؤثر و مجرب دانسته اند و خلاصه آن اینست اسم طالب را در عدد و دود و مطلوب را در مطیع ضرب کرده و مجموع را با عدد آیه و هو الذی انشأکم من نفس واحدة تا به آخر جمع کرده پس از آن رک در ۱۹ و رفد را در ۱۵ ضرب کرده

در یکی از آثار ملا احمد نراقی آمده بین شیخ الرئیس و شیخ ابوسعید ابوالخیر زاهد و متصوف مشهور نامه ها و مکاتباتی برقرار بود که هر يك از این دو شخصیت حکمت و عرفان مطابق با رویه خویش پاسخ و پرسش می نمودند و چنانچه از پاسخ شیخ بدست می آید نامه های شیخ خالی از لطافتی نمیباشد و ما بمناسبت طولانی بودن آن از تذکر آنها خود داری میکنیم تنها به ترجمه بخشی از یکی از نامه هایش اکتفا می نمائیم (۱)

بدیهی است بهترین حرکات انسان مؤمن، نماز است و نیکوترین آرامش - های او روزه و شایسته ترین کارهای پسندیده او بخشش و برترین ریاضتهای او تحمل آزار دیگران و بیهوده ترین کوششهای او مجادله ی نارواست و ثابت است برترین عمل همانست که بر اساس نیت خالص استوار باشد و بهترین نیت اندیشه ایست که از سر چشمه ی دانش سیراب شده باشد علم حکمت پایه ی اساسی همه فضیلتها و خدا شناسی پیشین ترین کارهای ارزنده است که گفتار شایسته و عمل پسندیده بر اساس آن پایدار است .

در پایان مرقوم فرموده از خدا آمرزش میطلبیم و بجانب او میگردیم و او را

و حاصل ضربین را از جمع اول تفریق کرده بچهار قسمت نموده دو خانه را بضمیمه رك و دو خانه را باضافه رفت لوح را تمام کرده در حریر زرد نوشته همراه دارد مطلوب با او کمال اطاعت و انقیاد را دارا گردد.

(۱) نامه دانشوران مینویسد این نامه را ابوسعید دو سال پیش از وفات شیخ از وی پاسخ شنیده و در نامه خود بدین خلاصه بشیخ نوشته در اینکه بر طریق مستقیم قدم گذارده و بکمال یقین رسیده ام شکی نیست لیکن من میخواهم از هر کسی راهی را که رفته استفاده کنم شاید از حقیقت حال او دری بروی من گشاده شود و شما هم عالم روزگاری آنچه را به حقیقت و صدق آن پی برده ای برای من بنویس و مرا از آن واقف کن . پاسخ مفصل در کتاب مزبور ایراد شده .

کافی بحال خود میدانم و آرزو مندم مرا بخود نزدیک سازد که او شنوا و اجابت کننده خواسته‌هاست و بهمین نسبت خدا را می‌ستایم و بر محمد و خاندان او که بهترین آفریدگانند درود پیایی میفرستم!

در تاریخ حمد الله مستوفی آمده همانا این دو توانای حکمت و عرفان عصر پس از آنکه از مجال تلاقی خود باز گشتند از چگونگی ملاقاتشان از خود آنهاست سوال شد ابوسعید پاسخ داد آنچه را من بدیده‌ی باطن دیده بودم او بکمال علم دریافته بود ابوعلی پاسخ داد آنچه را من فرا گرفته بودم او بیاطن پیدا کرده بود!

مؤلف گوید پاسخهای طرفین اشاره بدرجات علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین بوده و بعبارت دیگر اشاره به یقین الخبر و یقین الدلاله و یقین المشاهده است و به تقریر ثالثی اشاره به مکاشفه در اخبار و مکاشفه به اظهار قدرت و مکاشفه قلوب بحقایق ایمانست!

و هر يك از عبارات سه گانه بمعنی نفس یقین است با این تفاوت که بنا بر اصطلاح ارباب معرفت علم الیقین حالتی است که از راه برهان برای عارف اتفاق می‌افتد و حق الیقین حالتی است که از راه بیان بوجود می‌آید و عین الیقین حالتی است که از راه عیان صورت می‌گیرد و توضیح اینحالات سه گانه را باین طریق بیان کرده اند برای کسیکه آتش را ندیده پس از آنکه از راه علم به ماهیت آن پی ببرد علم الیقین است و کسیکه آتش را بالعیان به بیند عین الیقین است و کسی که آتش آنرا احساس کند و سوزندگی آنرا باعضاء خود مشاهده نماید حق الیقین گویند!

با توضیح بیشتری باید گفت علم الیقین ویژه ارباب علوم است و عین الیقین مخصوص اصحاب عقولست و حق الیقین خاصه اصحاب معارفست.

و مطالب دیگری که در مجال مربوط بدانها ایراد شده باز گشت بدانچه

بیان کردیم خواهند داشت و ما بجهت نمونه پیاره ای از آنها اشاره نمودیم
مؤلف در پایان شرح احوال حکیم بزرگوار و فیلسوف نامدار بمناسبت
کتاب شفا که از آثار ارزنده این فیلسوف ربانی است مینویسد:

شایسته است در ذیل شرح حال بوعلی بدین نکته اشاره شود از
آثار محمد بن احمد بن عامر بلوی طرطوشی سلمی مورخ لغوی ادیب صاحب
کتاب تشبیهات در لغت و امثال آن کتابی است بنام شفا که آنرا در فن طب
بوجود آورده و خود او از دانشمندان ۵۵۰ (نین) هجری بوده (۱)

و نیز حکیم صدر الدین علی کتابی بنام شفاء العاجل دارد .
مشار الیه فاضلی کامل و طبیبی ماهر بود اصلاً از مردم گیلان بود
و بمناسبت اینکه در هندوستان میزیسته بعنوان هندی شهرت یافته کتابش فارا
بسیک برء الساعة محمد زکریای رازی تألیف کرده واجوبه المسائل الطبیة
الکثیره و شرح قانون بوعلی از آثار اوست نامبرده معاصر با سید امیر ابوالقاسم
فندرسکی بوده .

گویند هنگامیکه میر فندرسکی در هندوستان با حکیم مزبور ملاقات
کرد نامبرده بشرح قانون بوعلی اشتغال داشت .

میر مزبور اظهار داشته من تا پیش از دیدن شرح مزبور اعتقاد مخصوصی
به بوعلی داشتم و بمجردی که با حکیم مشارالیه ملاقات کردم از آن عقیده
دست برداشتم زیرا هر گاه کتاب های شیخ مخصوصاً شفا و قانون او را مورد
مطالعه قرار میدادم به مقام عظمت شیخ با چشم عظمتی مینگریستم اکنون که
با حکیم گیلانی ملاقات کردم و از چگونگی شرح قانون او اطلاع یافتم با
آنکه نیروی فکری و شدت تصرفات و مراتب علمی او بی نهایت نبود دانستم

(۱) صفدی مینویسد ابو عامر بلوی از شهر سالم بوده و در مرسیه زندگی میکرد
کتاب مفیدی در لغت و کتابی در طب بنام شفا و کتابی در تشبیهات تألیف کرده و سال ۵۵۹
وفات یافته .

شیخ هم مانند او بوده (۱) .

(۱) باید گفت در این نظریه میرمیر و راشتباه کرده زیرا او فیلسوف بزرگوار را با حکیمی که قدرت علمی او بیش از شرح قانون نبوده و توجه بجمع آوری از کتب دیگر داشته مقایسه کرده و بالاخره باین نتیجه رسیده که بوعلی هم کتاب سفارا با جمع آوری از اندیشه دیگران بوجود آورده با آنکه چنان نبوده حد اکثر مطالب مزبور در آن کتاب بطوریکه ارباب خرد اظهار داشته اند خاصه شیخ بوده بلکه علم طب از نظر شیخ کمال سادگی و آسانی را داشته . نزهت الخواطر پنجمینویسد فاضل علامه کبیر علی بن ابی علی حکیم گیلانی یکی از استادان مشهور هند بوده مراتب علمی را از دائیش حکیم الملک شمس الدین گیلانی و فتح الله شیرازی و شیخ عبدالنبی لنگوهی فرا گرفته و خود در فطانت و حاضر الذهنی بی نظیر بوده چنانچه نزدیک بوده از زیادی دقت نظر پرده اسرار و حجب ضمائر را پاره سازد از بدایونی نقل کرده در منطق و حکمت ماهر بوده و مذهب زیدی داشته و در تشیع غلوی نشان میداده و چون بفضل خود تعجب میکرده بسیاری اوقات بخطا دچار میشده تا بعدیکه باستادش شیخ فتح الله در بیماری تب محرقه هر یسه داده و او بدین وسیله وفات یافته از مآثر الامر نقل کرده نامبرده حوضی در منزلش تعبیه کرده بود و در زیر آن خانه ای ساخته بود که از آن حوض مملو آب راهی به آن خانه داشت و بدون آنکه از آب حوض مقداری در آن بریزد نمیتوانستند با فر و رفتن در آب بدانخانه در آیند و نیز اطافی ترتیب داده بود که در آن هوای طبیعه بقدر کافی بوده و اطاق در کمال روشنی و دوازده نفر میتوانستند در آن بنشینند و از هر گونه کتاب و غذا و لوازم پذیرائی در آن استفاده کنند . حکیم گیلانی در روز جمعه پنجم محرم سال ۱۰۱۸ در روز کار جهانگیر وفات یافت . شرح حال فیلسوف عظیم الشان بیشتر از آنست که مؤلف به اختصار و اگذارد مترجم در این ذیل پیاره از احوال او از کتب معتبره که نامبرده میشود اشاره میکنم :

فقطی در شرح حالیکه از خود شیخ نقل کرده مینویسد پدرم از دعوات اسماعیلیه

بود و از آنها مطالبی را در خصوص عقل و نفس شنیده و گاهی با برادرم بیاد آوری از آنها میپرداخته و بمناسبت استادش عبد الله ناتلی مینویسد هنگامی بحث جنس را از کتاب ایسا غوجی نزد او میخواندم به تعریف جنس که عبارت است از «الجنس هو المقول علی کثیرین مختلفین بالنوع فی جواب ماهو» رسید هم مطالبی را در تحقیق این تعریف برای ناتلی بیان کردم که وی بی نهایت به شکفت آمد و توصیه مرا نزد پدرم کرد که مرا بغیر از علم بشغل دیگری و ادارت نماید و مینویسد علم طب از علوم مشکله نبود، بدان جهت در اندک وقتی از حقایق آن برخوردار گردیدم و به معالجه بیماران پرداختم و فضلائیکه در آن مهارت داشتند از من استفاده میکردند بسیاری از اوقات اتفاق افتاده که مسائل مشکلی در خواب برای من حل میشد مینویسد بیاس خدمتی که برای نوح بن منصور انجام دادم و او را مداوا کردم کتابخانه معظمش را در اختیار من گذارد این کتابخانه در حیاتی که مرکب از اطاقهای چندی بود قرار گرفته بود و هر اطاقی منحصر به بخشی از علوم بود فهرست کتب را مورد مطالعه قرار دادم بکتابهایی برخورد کردم که هیچیک از دانشمندان از وجود آنها اطلاع نداشتند و نامشان هم بگوش آنها نرسیده بود از مطالعه آنها بمراتب علمی مؤلفینشان پی میبردیم در همسایگی من مردی بنام ابوالحسن عروسی زندگی می کرد از من درخواست کرد تا کتاب جامعی در فن حکمت برای او تألیف کنم من در آن هنگام بیست و یکساله بودم بنا بتقاضای او کتاب المجموع را که مشتمل بر کلیه علوم بود بااستثنای ریاضی برای او تألیف کردم و نیز در همسایگیم مرد دیگری بنام ابوبکر برقی خوارزمی میزیست او در علم فقه و تفسیر و زهد بی نظیر بود از من خواست تا در رشته حکمت کتابی برای او بنویسم و من کتاب الحاصل و المحصول را که نزدیک به بیست مجلد است برای او تألیف کردم و همچنین کتاب البر والاثم را که در فن اخلاق است برای او نوشتم و این هر دو کتاب نسخه اش منحصر بفرد است و تنها در اختیار اوست در همین

اوقات بود که پدم رحلت کرد و کار از هر جهت بر من دشوار شد ناچار بکار دیوانی پرداختم فاصله نشد بحکم ضرورت از بخاری به گرگانج منتقل شدم امارت آنجا تحت فرمان علی بن مأمون خوارزمشاه اداره می شد و رازت بعهد ابوالحسین سهلی بود او مردی فیلسوف یعنی دوستار حکمت بود و من آن روز به زی فقهاء بودم و طیلسان پرده شده و تحت الحنک انداخته بودم شهریه ی که کافی بحال من باشد از جهت من تعیین شد اینجاست ناچار شده بطرف فسا، و از آنجا به یاورد، و از آنجا بطوس، و از آنجا به شقان، و از آنجا بخابه سمنگان، و از آنجا به جاجرم سرحد خراسان، و از آنجا به جرجان عزیمت کردم و منظورم آن بود اینهمه خطرات راه را بخود هموار نمایم و بدر بار قابوس راه پیدا کنم متأسفانه پیش از ورود من قابوس دستگیر شده و در یکی از قلاع زندانی شد و همانجا در گذشت از گرگان ناامید شده به دهستان رفتم در آنجا بشدت بیمار شدم در عین بیماری به گرگان آمدم در آنجا ابو عبید جوزجانی بمن پیوست در گرگان قصیده در وصف الحال خود گفتم که يك بيت آن اینست .

لما عظمت فلیس مصر واسعی
لما غلائمنی عدمت المشتري

تا بدینجا آنچه ترجمه شد با بخشی از آنچه مؤلف قبلاً یاد کرده و ترجمه شده شرح حالی است که شیخ ایراد فرموده مطالب ذیل ترجمه شرح حالی است که قفطی از ابو عبید مذکور نقل میکند !

ابو عبید مینویسد شرح حال ذیل پاره ای از مشاهدات خود من است که در روزگار مصاحبتم در حضرت شیخ بر خورد کرده ام، در گرگان مردی بود بنام ابو محمد شیرازی فن حکمت و علوم ریاضی را دوست میداشت نامبرده خانه ای در کنار منزل خود برای شیخ خریده بود و شیخ در آنجا زیست داشت و من هر روز بحضورش میرسیدم و کتاب مجسطی را نزد او میخواندم و مختصر ارسطارا در دهن منطق از وی بهره مند میشدم شیخ در آن اوقات کتاب مبدء و معاد و کتاب ارساد

کلیہ را برای بو محمد شیرازی تالیف کرد و ناوقتی که در آنجا میزیست کتب بسیاری از خود بیادگار گذارد از جمله آغاز کتاب قانون و مختصر مجسطی و بسیاری از رسائل را در آنجا تالیف کرد پس از آنکه به ارض جبل دیلمنستان رفت مابقی کتبش را بانجام آورد پس از آن بهری رفت و بخدمت سیدہ و پسرش مجدالدوله رسید، نام بردگان بر اثر آثاریکه از شیخ بدستشان رسیده بود ویرا شناختند طولی نکشید مجدالدوله به بیماری مالیخولیادچار شد شیخ او را مداوا کرد شیخ در آنجا کتاب المعادرا تالیف کرد و همانجا بود تا شمس الدوله پس از کشتن هلال بن بدر بن حسنویه و هزیمت لشکر بغداد بقصد ری عزیمت کرد شیخ ناچار بطرف قزوین رفت و از آنجا به همدان رهسپار شد و به کدبانویہ پیوست فاصله ای نشد شمس الدوله از احوال شیخ باخبر شد و او را بمناسبت بیماری قولنجی که دامنگیرش شده بود احضار کرد شیخ مدت چهل شبانه روز در معالجه وی کوشید تا بهبودی حاصل کرد و بخلعتهای فاخری نائل آمد در همین اوقات شمس الدوله بطرف کرمانشاه و برای جنگ با عزاز حاکم آنجا عزیمت کرد شیخ باتفاق وی عازم کرمانشاهان شد متأسفانه امیرمنهزم شده بهمدان بازگشت کرد، شیخ نیز همراه او آمد در مراجعت امر وزارت بعهدہ او برقرار شد طولی نکشید عده از سر بازان که حقوقشان بتاخیر افتاده بود و شیخ را در این ماجرا سهیم میدانستند بخاندی شیخ ریختند و اسباب او را بغارت برده و خود را زندانی کرده علاوه بر این از امیر درخواست کردند تا ویرا بقتل رسانند امیر از قتل وی خود داری کرده و برای آنکه دل لشکریان خود را بدست آورد شیخ را از وزارت معزول کرد شیخ چهل روز متواری بود و در این مدت در خانه شیخ ابوسعید بن دخدوک بسر میبرد فاصله ای نشد مرض قولنج امیر عودت کرد شیخ را بحضور خوانده از عملیکه نسبت بوی انجام داده کمال عذر خواهی و پوزش نموده شیخ بمداوای او پرداخت و پس از بهبودی با کمال احترام در حضور امیر بسر برد و مقام وزارت باز دیگر باو محول شد. ابو عبید گوید: در این موقع از وی درخواست کردم تا کتابهای ارسطو را شرح کند وی از اینک وقت فارغی برای شرح

آنها ندارد عذرخواست لیکن اظهار کرد هر گاه راضی باشی کتابی در حکمت بتقاضای تو می نگارم لیکن در آن بهیچوجه متعرض به رد و ایراد مخالفان نمیشوم من خواسته شیخ را پذیرفتم و بنا بتقاضای من کتاب طبیعیات شفا را آغاز کرد . معمولا هر شب فلاسفه و دوستانان حکمت بحضورش میرسیدند من بنوبت خودم کتاب شفا را میخواندم و در نوبت دیگر شاگردان دیگر قانون را استفاده میکردند پس از این رامشگران باختلاف طبقاتشان می آمدند و خنیاگری میکردند و پیاده کساری میپرداختند و بدان سر گرم بودیم و علت اینکه شبها به تدریس میپرداخت بدانجهت بود که اشتغالات دیوانی ویرا از تدریس باز میداشت چندی بدین طریق گذرانیدیم در اینموقع شمس الدوله عزیمت طارم و سر کوبی امیر آنجا را در سر پرورانید نزدیک بطارم مرض قولنج عودت کرد و علت شدید تر شد و بیماریهای دیگر سر بجانب امیر گذاردند از آنجا که شیخ همراهش نبود و دستور او را بکار بسته بود و لشکر از مرگ او هراسان شدند بهمدان مراجعت کردند در راه وفات یافت و امیران لشکر با فرزندش سماء الدوله بیعت کردند و شیخ را بوزارت او دعوت کردند لیکن شیخ از پذیرش وزارت او امتناع کرد شیخ بر اثر امتناع در خانه ابو غالب عطار بطور تواری بسر میبرد در همین اوقات نامه از علاء الدوله رسید و او را بخدمت خود دعوت کرد در این موسم منمهم اتمام کتاب شفا را از او خواستار شدم بوعلی از ابو غالب کاغذ و قلم طلبیده نزدیک به بیست جزء رؤس مسائل را در ظرف دو روز با تمام رسانید پس از این بشرح آنها پرداخته و هر روز پنجاه ورقه مینگاشت و باید بگویم برای تألیف این کتاب از هیچ مدرکی استفاده نکرد و همه آنها را از محفوظات خود می نگاشت و بدین ترتیب همه الهیات و طبیعیات را باستثناء کتاب حیوان و نبات با تمام رسانید در خلال این موضوع تاج الملك وسائل زندانی کردن او را در قلعه فردجان بوجود آورد (در پاورقی پیش اشاره کردیم) پس از چهار ماه بر اثر غلبه علاء الدوله بر

بر همدان از زندان بیرون آمد و بخانه یکی از علویهارفت و آنجا به کتاب منطق شفا پرداخت چنانچه در قلعه مزبور به تألیف کتاب هدایه و رساله حی بن یقظان مشغول گردید فاصله ای نشد شیخ عزیمت اصفهان کرد ما و برادرش و شاگردان و خود شیخ بلباس صوفیه در آمدیم و بدین طریق عازم اصفهان شدیم موقعیکه بطبران نزدیک اصفهان رسیدیم و رنجهای راه را بر خود هموار نمودیم دوستان و ندیمان علاءالدوله باستقبال شیخ آمدند و او را در محله کون گنبد در خانه عبدالله بابا فرود آوردند و همه گونه لوازم آسایش او را فراهم ساختند شبهای جمعه بدربار علاءالدوله میرفت و آنجا کتاب شفا و منطق و شرح مجسطی را به پایان آورده مشکل به اشکال آن افزود و در علم هیئت آن کتاب مطالب بیسابقه ای را ایراد کرد و در هر کتابی که تألیف میکرد موضوعاتی را آشکار می ساخت که که بخاطرهی هیچ دانشمندی خطور نکرده بود و کتاب نجات را در راه نگاشت و از طرف علاءالدوله به تهیه رصد بندی جدیدی بر آمد و مرا بانجام مقدمات آن مأموریت داد لیکن سفرهای عدیده ویرا از این مقصود بازداشت. از پیش آمدهای عجیب شیخ آن بود در مدت بیست و پنج سال که افتخار خدمت او را داشتم هیچگاه ندیدم کتابی را در بار مورد مطالعه قرار دهد بلکه هر گاه کتابی محل توجهش قرار میگرفت به نظرات مؤلف عنایت میکرد و از اینجای پایه کمالی مؤلفش پی میبرد کتاب لسان العرب را بر اثر بحثی که بین او و ابو منصور جبان شد که پیش از این در پاورقی نقل کردیم تألیف کردم متأسفانه این کتاب در روزگار شیخ از سواد بیاض نیامد و کسی هم از ترتیب آن بهره مند نشد، شیخ بر اثر معالجاتی که خود شخصاً انجام میداد به آزمایشهایی دسترسی پیدا کرده بود و آنها را پیش از تألیف قانون در کاغذهایی یادداشت کرده بود متأسفانه آن یادداشتها از بین رفت از جمله روزی خود بدر دشدیدی مبتلا شد و چنان احساس کرد که ماده ای به حجاب سرش در نتیجه این درد سر خواهد ریخت و مسلماً خالی از ورم و آماس نخواهد بود دستور داد برف بسیاری آورده و آنها را در میان پارچه ای ریخته پارچه بسرش بست و بدین وسیله از ریزش آن

ماده جلوگیری بعمل آورد. شیخ در گرگان مختصر اصغر را در فن منطق که بعدها جزء کتاب نجات قرار گرفت تألیف کرد نسخه از آن در شیراز بدست دانشمندان آنسر زمین درآمد اشتباهاتی در برخی از مسائل منطق برای آنها بوجود آمد نامبردگان اشکالات خود را در نامه‌ای گردآورده بدست قاضی شیراز داده تا برای شیخ ارسال دارد قاضی اشکالات نامبرده را به ضمیمه نامه‌ای برای شیخ ابوالقاسم کرمانی مصاحب ابراهیم بن بابای دیلمی که بعلم باطن اشتغال داشت فرستاد و از او درخواست کرد تا با شیخ ملاقات کرده و پاسخ اشکالات اعلام شیراز را از شیخ گرفته ارسال دارد شیخ ابوالقاسم هنگام غروب آفتاب که هوا هم گرم بود بحضور شیخ شرفیاب شد نامه را بدست او داده قرائت فرمود پس از آن جزوه اشکالات را بدست گرفته مطالعه کرد حاضران همچنان بگفتگو مشغول بودند ابوالقاسم خدا حافظی کرد بمن دستور داد تا کاغذ حاضر کرده دسته کاغذ را به پنج جزء و هر جزئی دارای ده ورق چهار گوشه فرعونی بود در آورد پس از نماز عشاء شمع افروخته و دستور داد شراب حاضر کرده من و برادرش را بحضور نشانیده ساغر میزد و پاسخ مینوشت تا شب به نیمه رسید من و برادرش را خواب فرا گرفت ما را مرخص کرد و خود بی پاسخ پرداخت با مداد مرا طلبید بحضور رسیدم در مصلی نشسته جزوه های پنجگانه را که با تمام رسانیده بود بمن داد فرمود آنها را به شیخ ابوالقاسم کرمانی بده و بگو در پاسخ آنها از آن جهت تعجیل کردم که قاصدان معطل نشوند شیخ ابوالقاسم سخت بشکفت آمد و قافله را از این موضوع باخبر کرد این عمل محیر العقول شیخ مایه تعجب اعلام شیراز و تاریخی شد!

در مقدمه دانشنامه علائی مینویسد: بوعلی اسماعیلی نبود و بهیچوجه زیر بار اسماعیلیان نرفت زیرا از اول عقائد آنها را در باره عقل و نفس نادرست یافت شیخ سنی هم نبوده بلکه شیعه دوازده امامی است زیرا خدمت سلطان محمود را که سنی متعصبی بود نپذیرفت و عطایای بی حساب محمودی را که فضلا و سراینندگان

عصر را بخود متوجه کرده بود نادیده گرفت اخلاق اجتماعی شیخ در کمال خوبی بود و روحی بزرگ و آزاد داشت و بهر کیش و آئین احترام میگذارد و حقیقت را از هر کس و هر چیز برتر میداند شیخ با اینکه پیر و ارسطو بود مسائل حکمت را پخته تر بیان کرده و گاهی آنها را بامبانی دینی همراه کرده و ابتکارانی داشته گذشته از همه اینها اهمیت شیخ در آنست که علوم فلسفه و طب را بصورت کلاسیک در آورد و در دسترس عموم گذارد و طبقات مبتدی و متوسط و منتهی بخوبی میتوانند از آثار او استفاده کنند بهمین مناسبت آثار او از هزار سال پیش تا بحال تازگی خود را از دست نداده اند چنانچه در کتاب اشاراتش باین احتیاج پی برده و کتاب مزبور را جامع و نافع تألیف کرده مخصوصاً نمط ناسعش را بی نهایت خوب تدوین کرده که امام رازی با اینکه دست رد بسینه همه گذارده در باره آن گوید نمط ناسع بهترین باب این کتابست زیرا علوم صوفیه را در این نمط بطرز جالبی ایراد کرده که هیچیک از گذشتگان بر او پیشی نگرفته و نخواهد گرفت! بوعلی در شرق و غرب شهرت دارد و کتب او مورد استفاده دانشمندان جهان است تا چندی قبل، قانون بوعلی در مدارس عالیه اروپا تدریس میشد و این کتاب مهم در قرن پانزدهم میلادی شانزده مرتبه و در قرن شانزدهم بیست مرتبه بزبان لاتین که ترجمه شده بود بطبع رسیده و قسمتهای مختلف آن بی نهایت بطبع رسیده و همچنین کتب فلسفه او بصورتهای مختلفی در دسترس غربیها قرار گرفت و حتی قصیده نفس او (پیش از این در اصل ترجمه شد) بفرانسه ترجمه و شرح شده.

کتب و رسائل شیخ متجاوز از صد تألیف بوده علاوه بر اینها نامه و جوابهایی هم از اطراف داشته که مرقوم فرموده و ما در این ذیل واصل ترجمه به بخشی از آنها اشاره کردیم. از کتب معروف و مطبوع او القانون است در علم طب که برخی از آنها در جرجان و بعضی را در ری و برخی را در همدان نوشته الشفا که طبیعات و الهیات آنها در ظرف بیست روز در اصفهان نوشته النجات در منطق

و حکمت ، دانشنامه علائمی که پیش از این نامبردیم و فوقاً هم بدان اشاره کردیم
 الاشارات والتنبیہات آخرین تألیف شیخ و از اهم کتب اوست که پیوسته مورد توجه
 بوده و شروح و حواشی بسیاری بر آن نوشته شده شرح معروف آن الانارات است که امام
 فخر رازی بطرز قال اقول شرح کرده و ایرادات بسیاری بر شیخ وارد آورده
 و بار دیگر همانرا تلخیص کرده و بنام لباب الاشارات نامیده مرحوم خواجه
 نصیر الدین طوسی قدس سره القدوسی اشارات شیخ بزرگوار را شرح کرده و از اعتراضات
 امام پاسخهای دندان شکن داده و ثابت کرده اعتراضات وی نابجا و برخلاف انصافست
 تا بجائیکه از یکی از طرفها نقل کرده شرح نامبرده جرح است نه شرح ، خواجه
 شرح خود را بخواهش یکی از دوستان نزدیکش تدوین کرده قطب رازی که از
 حکماء قرن هشتم هجری بوده شرحی بنام محاکمات بر اشارات تدوین کرده و در
 این شرح بین دو شرح مزبور محاکمه کرده و حق را از باطل در پس این میز مهم که
 شرح مزبور است بکرسی نشانیده شیخ بزرگوار علاوه بر آثار نثری در نظمی
 که در نوع خود بی نظیرند بزبان نازی و پارسی بسیار گفته که بخشی از آن بمناسبت
 دراصل و ذیل ایراد شده اینک به بخشی از آنها اشاره میشود . عیون الانباء قصائد
 و قطعه های چندی از او نقل کرده از جمله در پیروی و حکمت و زهد .

اما اصبحت عن لیل التصابی وقد اصبحت عن لیل الشباب - الخ

و گفته است :

یا ربع فکرك الاحداث والقدم فصار عينك كالاناراتهم - الخ

ایضاً :

هو الشیب لابد و خطه فقرضه و اخضبه او غطه - الخ

ایضاً :

قفا نجزی معاهدهم قلیلا نغیث بدمعنا الربع المحیلا - الخ

ایضاً :

اولیتنی نعمة مذصرت تلحظنی کافی الکفاة بعیننی مجمل النظر - الخ

أيضاً :

خیر النفوس العارفات ذواتها و حقیق کمیات ماہیاتها۔ الخ
از آثار او قصیدہ ایست کہ بمنظور حوادث و احوالیکہ ہنگام قرآن
مشتری وزحل در برج جدی کہ بیت زحل و نحستین بیوتست سرودہ مطلع
آن اینست :

احذر بنی من القران العاشر وانفر بنفسك قبل نفر النافر
الخ

از قطعات شیوای اوست

هذب النفس بالعلوم لترقى
انما النفس كالزجاجة والعلم
فاذا اشرقت فانك حي
فرمودہ :

ما بين غيابي الى عدالي
واستوحشوا من نقصهم وكمالي
كالطود يحقر نطحة الاوعال
هانت عليه ملامة الجهال

عجباً اقوم بحسدون فضائلي
عتبوا على فضلي وذنوا بحكمتي
اني وكيدهم و ما عتبوا به
واذا الفتى عرف الرشاد لنفسه
از اوست :

ابلى جديد قواى و هو جديد
قدصرت مغناطيس وهى حديد

اشكوا الى الله الزمان فصرفه
محن الى توجت فكاننى
از اوست :

حسام كلامى او كلام حسامى

تنهنه و حاذران ينالك بفتة
از اوست :

يا صاح بالقدح الملايين الملا

قم فاسقنيها قهوة كدم الطلا

خمرا تظل لها النصارا سجدا
لوانها يوما و قد ولعت بهم
ولها بنو عمران اخلصت الولا
قالت ألت بربكم قالوا بلي
شیخ منظومه در منطق سروده بنام قصیده مزدوجه این منظومه را بخاطر
رئیس ابوالحسن سهل بن محمد سهلی در کمر کانج بوجود آورده چنانچه خود
در آن منظومه گفته:

قد سأل الشيخ الرئيس سهل
و ضمناً خواسته است تا بر ادرش آن را بخاطر بسیار در آغاز این منظومه فرموده
الحمد لله الذي لعبده
والحمد لله كما يستوجب
ذاك الذي تم لديه الفضل
نيل السناء لاله في حمده
بعزه العالی الذي لا يغلب
در آخر گوید:

فلنختم الان الكتاب ختما
فقد نظمنا العلم فيه نظما
و نیز از آثار او منظومه ایست در مجربات چندی که خود به آزمایش
آنها موفق شده تمام آن در خزائن نراقی و علاوه بر آن مجزاهم در لکنهو
بطبع رسیده آغاز آن

ابدء بسم الله في نظم حسن
ما هو بالطبع و بالخواص
از کر ما جر بت فی طول الزمن
لكل عام و لكل خاص
در آخر گوید:

هذا الذي جربته في عمري
والحمد لله علي الانمام
وصلوات الله ذي الجلال
نظمه للمقتفين اثری
حمداً كثيراً عدد الايام
علي النبي المصطفى والال
از اشعار فارسی اوست:

ز منزلات هوس گر برون نهی قدمی
ولیک این عمل ره روان چالا کست
نزول در حرم کبریا توانی کرد
تو نازنین جهانی کجا توانی کرد

ایضاً :

يك موی ندانست ولی موی شکافت
آخر بکمال ذره ای راه نیافت

دل گرچه در این وادیه بسیار شتافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت
ایضاً :

کردم همه مشکلات کیتی را حل
هر بند گشاده شد مگر بند اجل

از قعر گل سیاه تا اوج زحل
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل
ایضاً :

سرگشته بعالم از پی چیستمی
ور نه بهزار دیده بگریستمی

ایکاش بدانمی که من کیستمی
گر مقبلم آسوده و خوش زیستمی
ایضاً :

از جهل که دانای جهان ایشانند
هر گونه خراست کافرش میدانند

با این دوسه نادان که چنان میدانند
خر باش که این جماعت از فرط خری
ایضاً :

ستاره شعبده باز است و چرخ افسونگر
مقام و جاه سلیمان بدیو بد گوهر
هزار نقش بر آرد خلاف یکدیگر
گزیده راعی اشتر بمالك اشتر
که نیست دشمن طاوس غیر خوبی پر
خمیده گردد شاخ شجر ز فرط ثمر
ولی کسوف و خسوفست خاص شمس و قمر

زمانه سفله نواز است و دهر دون پرور
اگر نه سفله نواز است آن چرا داده است
و گرنه شعبده باز است آن چرا مردم
و گرنه گشته خرف روزگار پیر چرا
عدو اگر بتوبد کرد از کمال تو بود
کمال عزت نقص آورد درست به بین
ستاره گرچه فزون از شماره است بچرخ
ایضاً :

بر سر خاک باد پیمودم
جان پاکیزه را بیالودم

روزکی چند در جهان بودم
ساعتی لطف و لحظه ای در قهر



باخرد را بطبع کردم هجو
 آتشی بر فروختم از دل
 باهواهای حرص و شیطانی
 آخر الامر چون بر آمد کار
 بی خرد را بطمع بستودم
 و آب دیده ازو بیالودم
 ساعتی شادمان نبغنودم
 رفتم و تخم کشته بدرودم
 من از آن خستگی بیاسودم
 خود ندانم که من کجا بودم
 کوهرم باز شد بگوهر خویش
 کوندانم که من کجا رفتم
 حکایتها و لطائف بسیاری از او در کتب نقل شده به بخش مهمی از آنها
 نامه دانشوران اشاره کرده .

نامه دانشوران مینویسد شیخ الرئیس در روز گاری که بر مسند وزارت برقرار
 بود همواره پیش از طلوع آفتاب از خواب برمیخاست و بمطالعه و تصنیف میپرداخت
 و روزها بامور وزارت مشغول میشد و شبها چنانچه ماهم پیش از این نوشتیم
 برای شاگردان به تدریس مشغول میشد و گاهی که کارش کمتر بود بامدادان به
 درس میپرداخت شیخ الرئیس جدی وافر در آموزش شاگردان بکار میبرد و هرگاه
 شاگردان از حقیقتی باخبر نمیشدند ناراحت میکردید بهمینار گوید شبی را
 بعشرت گذرانیدم فردا که بدرس حضور پیدا کردیم بر اثر خستگی شب سخنان
 و تحقیقات شیخ را نفهمیدیم شیخ بفراس است دریافت خطاب بمن فرمود چنان معلوم
 است شب گذشته را بتفربح بر گذار کرده بودید گفتم چنانست که میفرمائید
 شیخ بر آشفت و آب از دیدگانش فروریخت و آهی کشید فرمود افسوس که
 عمر گرانمایه را بیهوده تلف کرده و از این حقایق بهره مند نگردیده اید جای
 تعجب است ریسمان بازان در کار خود بجائی رسند که مایه حیرت هزاران عاقل
 شود شما در تحصیل معارف حقه چندان قادر نشده اید که جهال زمان از ملکات
 روحانیه ی شما متحیر گردند! باری شاگردانش که هر يك استادى مسام بوده همه
 روزه از محضر وی استفاده میکردند و نماز پنج گانه را بوی اقتدا میکردند و از فیض

جماعتش بر خوردار میشدند!

شاگردان نامی شیخ عبارتند از ابو عبید جوزجانی و ابو عبید معصومی و منصور زیله و بهمنیار و امثال ایشان ذیلامحض تتمیم شرح حال شیخ بشرح حال اجمالی نامبردگان اشاره میشود .

ابو عبید عبد الواحد جوزجانی بلخی تتمه صوان الحکمه مینویسد نامبرده از مخصوصان و ندیمان و خدمتگذاران شیخ بوده او شیخ را به تألیف شفا و ادار کرد و بدرخواست او بخشی از علوم ریاضی و مشکلات قانون را به آخر نجات و رساله علائیه الحاق کرد و رساله حی بن یقظان را شرح کرد در عین حال در میان شاگردان شیخ از همه کم بضاعتتر بود و به مریدی شباهتش بیشتر از شاگردی بود و رساله ای در شرح احوال شیخ داشته که ما بخشی از آن را در این ذیل ترجمه کردیم و بیست و پنج سال دوران خدمت او در حضور شیخ بوده تا معظم له وفات یافته .

ابو عبید الله محمد بن احمد معصومی از بهترین شاگردان شیخ بوده و شیخ کتاب عشق را بنام او تصنیف کرده معصومی در نزد شیخ موقعیت خاصی داشت و شیخ میگفت منزلت معصومی نزد من برابر بامنزلت ارسطو است نزد افلاطون آثار او عبارت از کتابی است در مفارقات و اعداد عقول و افلاک و ترتیب مبدعات که در کتابخانه نظامیه بوده و بی نهایت مورد توجه حکماء آنروزگار بوده سرانجام بدست جمال الملك فرزند نظام الملك افتاد دیگر کسی آنرا ندید معصومی شعر میگفته از او است:

حدیث ذوی الالباب اهوی و اشتھی کما یشتهی ماء لمبرد شاربه

و افرح عن القاهم فی ندیمهم کما یفرح المرء الذی آب غائبه

وفات معصومی حدود ۴۵۰ هجری بوده .

ابو منصور حسین بن طاهر زیله اصلاً از مردم اصفهان و از خواص شاگردان

(۷۸) ابو عبدالله حسین بن موسی بن هبة الله دینوری نحوی لغوی معروف به جلیس از آثار او کتابی است در نحو بنام ثمار الصناعة این کتاب زائد بر سه هزار بیت است و حد اکثر مطالب نحو و صرف و تقسیمات و علل آنها را با طرز جالبی ایراد کرده است.

من در این اواخر به نسخه کهنی از آن که خطی در نهایت زیبایی داشت دست پیدا کردم و تاریخ کتابت آن متجاوز از ۵۸۰ هجری بود .

صاحب بغیه با تتبع خاصی که در رشته تراجم داشته ذیل نام او مینویسد: ابوحیان در کتاب تذکره خود از او بسیار نقل کرده و شیخ مجدالدین در کتاب بلغه از او نام میبرد و مینویسد از آثار اوست کتاب ثمار الصناعة

پس از این خود سیوطی اظهار نظر کرده میگوید ابن مکتوم در تذکره خود مینویسد جلیس ، علل مشهور نحو را در ضمن بیست و چهار علت بدین خلاصه نام برده علت سماع ، علت تشبیه ، علت استغناء ، علت استثقال ، علت فرق علت توکید ، علت تعویض ، علت نظیر ، علت نقیض ، علت حمل علی المعنی ، علت مشاکله ، علت معادله ، علت قرب و مجاوره ، علت وجوب ، علت جواز ، علت تغلیب علت اختصار ، علت تخفیف ، علت دلالة حال ، علت اصل ، علت تحلیل ، علت اشعار علت تضاد ، علت اولی .

و من علل مزبور را مشروحاً با ذکر امثله‌ی متناسبه در تذکره خودم و پس از آن در طبقات کبرایم از ابن مکتوم و ابوحیان نقل کرده ام و در جمع

شیخ بوده برخی گویند کمی به آئین مجوس میگرائید در ریاضی و موسیقی مهارت کامل داشت شفا را اختصار کرد و کتابی در موسیقی داشت و رساله‌ی بن یقظان را شرح داد او میگفته حی نفس کل است و یقظان عقل زیرا که شباهت بیدار بزنده مناسب تر است ابو منصور پس از شیخ بیست و دو سال پیش زندگی نکرد از سخنان اوست: اندیشه در امور آینده مکن زیرا که از خیر و شر آن باخبر نمیشی .

شرح حال بهمنیار در اصل کتاب در حرف باء گذشته .

الجوامع از نامبرده یاد شده است .

مؤلف گوید از کلام صاحب بغیة استفاده میشود و بکتاب ثمار الصناعات دست پیدا نکرده و اطلاعاتش از حدود شرح احوال مؤلفش بیشتر نبوده و تنها در جمع الجوامع که متن همع الهوا مع است بذکر فتاوائی چند از جلیس پرداخته ! دینور نام شهری بوده که سابقاً در طرف مشرق کرمانشاه واقع شده بود و اکنون بصورت یکی از دیهات آن شهرستان در آمده و بطوریکه از قرائن استفاده میشود حوادث روزگار کم کم آنجا را بدین صورت که روستائی باشد در آورده (۱)

سمعانی دینور را بفتح دال و سکون یاء و نون و واو مفتوحه بر وزن کنگور که نام یکی از قراء کرمانشاهانست ضبط کرده.

لیکن ابن خلکان در وفیات الاعیان ضبط آنرا منحصر به دینور بر وزن بیشتر دانسته یکی از شهرهای جبل و کنار کرمانشاهان قرار گرفته و دانشمندان بسیاری از آن ظهور کرده اند ،

مؤلف گوید از آن جمله ابو محمد عبدالله بن قتیبه لغوی مشهور و شریک او ابوحنیفه دینوری است که باوی در علم و ادب سهیم بوده و شرح حال هر دو را بتوفیق خدا خواهیم نگاشت !

دیگری شیخ ابوعلی احمد بن جعفر دینوری نحوی است که ذیل احوال داماد و پدرزنش ثعلب بنام او اشاره کردیم .

(۱) در حدود العالم دینور را نام برای دوشهر میداند یکی دینوری که از شهرهای

هند بشمار می آید و مینویسد این شهر در برابر لمغان و در کرانه رود قرار گرفته و بازرگانان خراسان بدانجا رفت و آمد دارند و بتخانههای بسیار در آن وجود دارد و از شهرهای آباد و پر نعمت هند است و بازرگانان مسلمان در آن مقیمند

دیگر دینور کرمانشاهانست مینویسد دینور شهر است انبوه و بسیار نعمت و مردمانی

آمیزنده دارد

شیخ ابوالحسن علی بن محمد بن سهل دینوری بطوریکه از ابو عثمان مغربی نقل شده از بزرگان مشایخ و صاحب هیبت عظیمی بوده (۱).
 مؤلف گوید نامبرده غیر از شیخ ابوالحسن علی بن سهل صوفی اصفهانی آئی الذکر است که در محله‌ی طوقچی اصفهان نزدیک بقبر صاحب بن عباد دفن شده بطوریکه از رساله قشیری استفاده میشود علی بن سهل از اقران جنید و اصحاب نخشبی و عرفاء طبقه‌ی او بوده.
 شیخ ابوبکر محمد بن داود دینوری معروف به دقّی بضم دال از مشایخ عرفا بوده (۲).
 ممشاد دینوری از مشایخ عارفانست (۳).

(۱) معروف به ابوالحسن صائغ دینوری نفحات مینویسد از طبقه ثالثه است در مصر سال ۳۳۰ وفات یافته ابوسعید مالینی وفات او در نیمه رجب سال ۳۳۱ مینویسد وی اسناد ابوالحسن قرافی و دقّی و ابو عثمان مغربی بوده و خود شاگرد ابو جعفر صیدلانی است او گفته من فساد الطبع التمنی والامل.
 (۲) قشیری مینویسد ابوبکر دقّی در شام اقامت داشت و بیشتر از صد سال زندگی کرد و پس از ۳۵۰ هجری در دمشق بدرود حیات گفت دینوری بمصاحبت ابن الجلاء و زقاق رسیده از گفتار اوست: شکم محل گرد آمدن غذاهاست هر گاه غذای حلالی در آن ریختی اعضا بکارهای شایسته میپردازند و اگر غذای شبهه ناک در آن ریختی راه بسوی خدا را بر تو نامعلوم میسازند و اگر غذای حرام در آن ریختی بین تو و خدا پرده‌ای می‌آویزد.
 (۳) نفحات مینویسد ممشاد از طبقه ثالثه و از بزرگان مشایخ عراق است بایحیی جلاء و امثال او مصاحب بوده و از اقران رویم و جنید و نوری و امثال ایشان بوده سال ۲۹۹ هجری (رسط) از دنیا رفته او گفته ادب مرید در آنستکه همواره با احترام مشایخ بپردازد و بخدمت اخوان مشغول باشد و به اسباب ظاهری توجهی نکند و آداب شریعت را از خاطر نبرد او گوید هر گاه بحضور مشایخ میرسیدم خورد را از تمام خواسته‌ها خالی می‌نمودم و تنها توجهم بدین بود تا از برکات دیدار و گفتار او بهره‌مند گردم زیرا به یقین میدانستم کسیکه

شیخ ابو العباس احمد بن محمد دینوری از اصحاب جریری و ابن عطاء یوسف

ابن حسین بوده .

دینوری به نیشابور رفت و چندی در آنجا زیست داشت و بزبان ارباب معرفت و اصطلاحات آنان بوعظ و خطابه میپرداخت سپس بمرقند رفته و آنجا پس از ۳۴۰ (شم) هجری وفات یافت .

از گفتار اوست کمترین درجه ذکر آنست که غیر آنرا فراموش نماید.

بعضو مشایخ برسد و خواسته های خود را در نظر داشته باشد از برکات روایت و مجالست آنها محروم است از او پرسیدند اگر فقیر گرسنه شود چگونه؟ پاسخ داد نماز بخواند گفتند اگر نتوانست؟ پاسخ داد بخوابد؛ پرسیدند اگر نتوانست بخوابد؟ پاسخ داد خدای تعالی انسان فقیر را از سه حال خالی نگذارد یا نیرومند سازد یا غذا دهد یا بمیراند! گوید در یکی از سیاحتها به پیر مردی رسیده آثار صلاح و بزرگواری در او مشاهده کردم از وی درخواست کردم تا مرا پندی دهد گفت در نگهداری همت خود بکوش!

همت بلنددار که مردان روزگار^۴ از همت بلند بجائی رسیده اند

زیرا همت مقدمه برای وصول بهمه چیز است و کمبیکه همتش اصلاح شود و براستی

دارای همت بلند باشد سایر اعمال و احوال او اصلاح شده

ابو عبد الله محمد بن عبد الخالق دینوری از مشایخ طبقه پنجم است که بمناسبت دینور و به تبع از مصنف در این ذیل از وی یاد میکنیم نفحات مینویسد نامبرده از بزرگان مشایخ است و از همه بهتر معلوم سوفیه واقف بوده سالها در صحبت مشایخ واقطاب بسر برده و مدتها در وادی القری زیست داشته در مراجعت بدینور وفات یافته بعضی گویند او آخر عمر به وادی القری رفت و در مسجدی آرام یافت مردم آن محل از وی پذیرائی نکردند و خوردنی باوندادند وی که معلوم بود چند روزی غذای درستی نخورده آنشب را از گرسنگی جان بداد فردای آن شب مردم که بمسجد آمده دیدند از دنیا رفته ویرا کفن کرده بخاک سپردند روز دیگر در آن مسجد کفن را با کاغذی یافتند بر آن نوشته بود دوستی از دوستان ما بر شما وارد شد او را پذیرائی نکردید تا مرد اینک کفن شما را تمیخواهیم .

(۷۹) ابو محمد حسین بن مسعود بن محمد فراء بغوی ملقب به محبی السنه نامبرده از مردم بغشور که بغ هم میگویند (۱) و نام شهر کی است بین مرو و هرات بوده سمعانی در کتاب الانساب کلمه ی مزبور را بفتح باء و سکون غین و راء مهمله ضبط کرده و منسوب باین بلده را بر خلاف قیاس بغوی می گویند .

صاحب تلخیص الآثار مینویسد نامبرده پیشوائی توانا و در فن تفسیر و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله نظیر بود، و در روز کار حجة الاسلام غزالی میزیست .

صاحب وفيات مینویسد نامبرده فقیهی شافعی مذهب و محدث و مفسر و بحر العلوم عهد بوده علم فقه را از قاضی حسین بن محمد که از شاگردان قفال مروزی بوده فرا گرفته و مشکلات آیات شریفه قرآن را بکمک احادیث رسول خدا در ضمن تفسیری که تالیف نموده توضیح داده و به تدریس و روایت حدیث میپرداخته و معمولاً هر گاه بمسند تدریس می نشسته با طهارت بوده .

بغوی کتب بسیاری تالیف کرده از جمله التهذیب در فقه و شرح السنه در حدیث و معالم التنزیل در تفسیر قرآن کریم و المصابیح و الجمع بین الصحیحین و امثال اینهاست .

بغوی در ماه شوال سال ۵۱۵ (هیت) در مرو رود در گذشت و در کنار استادش قاضی حسین در مقبره طالقان بخاک رفت قبرش مشهور است . (۲)

(۱) برهان قاطع مینویسد بغشور بر وزن محشور نام قریه ایست میان سرخس و هرات و معنی ترکیبی آن گودال آب شور است چه آنکه بغ بمعنی گودال است .

حدود العالم مینویسد بغشور محلی است واقع در بیابان یعنی کوهستانی نیست و آبش از چاه مشروب میشود و اینجا را بغشور خراسان فهرست کرده و نیز نام شهر است در چین که شهر بزرگی است و بازرگانان بسیار در آنجا به بازرگانی مشغولند و آبادی و نعمت فراوان دارد !

(۲) ابن خلکان مینویسد در کتاب فوائد شریه حافظ زکی الدین نوشته بغوی سال ۵۱۶ هجری وفات یافته و هم نوشته هنگامیکه همسرش مرد بغوی از هرات او چیزی را در اختیار نگرفت او معمولاً به نان خالی اکتفا میکرد بعدها که مزاجش رو بضعف گذارده نان را با روغن زیتون تناول میکرد !

مؤلف گوید کتاب مصابیح بغوی و کتب عدہ ایکہ از آن نقل کرده اند دیدہ ام مصابیح از کتابهای معتبر و ارزنده اہل سنت است و احادیث صحاح و حسان نبوی بخصوص آنچه مربوط بہ اصول و فروع است در آن بسیار گرد آمدہ و منظورش از احادیث صحاح احادیثی است کہ شیخ ابو عبد اللہ محمد بن اسماعیل جعفری بخاری در کتاب صحیح و ہمینطور ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری در جامعش ایراد نمودہ و مقصودش از احادیث حسان احادیثی است کہ ابوداؤد سلیمان بن اشعث سیستانی و ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ نرمدی و امثال ایشان از پیشوایان حدیث در کتب خود آوردہ اند ہر چند اکثر احادیث نامبردگان صحاحند کہ روایت عدل از یکدیگر نقل کردہ لیکن بیابہی احادیثی کہ بخاری و مسلم در جامع خود روایت نمودہ نمیباشند و حد اکثر اسناد آنها بطریق حسن بثبوت رسیدہ .

بغوی در کتاب خود بمطالبعہ غریب یا ضعیف بودہ اشارہ کردہ و از امور کہ حاکی از منکر یا ساختگی بودہ اعراض نمودہ بغوی در آغاز کتاب خود بتمام آنچه اشارہ کردیم توجہ داشتہ و سبک خود را در تالیف چنین کتابی ایراد نمودہ کتاب مصابیح بغوی مانند من لا یحضرہ الفقیہ صدوقست و مانند آن اسانید را حذف نمودہ و برای اصل اکتفا کردہ و تخمیناً متجاوز از دہ ہزار بیت میباشد و اخباری بمناسبت ہر باب در آن آوردہ شدہ و شرح چندی بر آن نوشتہ شدہ بعضی بنام مفاتیح و برخی بنام الکاشف عن اسرار السنن موسوم گردیدہ

ذہبی در تذکرۃ الحفاظ مینویسد بغوی از قاضی حسین و ابو عمر و ملیحی و ابوالحسین داؤدی و یعقوب صیرفی و علی جوینی و ابوالحسن شیرازی روایت میکرده . و ابو منصور حنفیہ و ابوالفتح طائی و دیگران از وی روایت میکرده . بغوی از علمای ربانی بودہ و بزہد و عبادت میگذرانید و باندکی قناعت داشتہ و بہارہ ای نان خالی سیر بودہ اخیراً از روغن زیتون ہم استفادہ میکرده آخرین عالمی کہ از او روایت داشتہ ابوالمکلام توقانی بودہ کہ تا ۶۰۰ ہجری حیات داشتہ . بغوی در شوال ۵۱۶ در گذشتہ و کنار استادش قاضی حسین در مرور و دفن شدہ .

کتاب کاشف از آثار حسن بن محمد بن عبدالله طیبی سابق الذکر است این کتاب را پس از شرح کشف نوشته با این تفاوت که شرح کشف را در چهار جزء که متجاوز از هشتاد هزار بیت است فراهم آورده و شرح مصابیحش نزدیک به نصف از شرح کشف است .

پیش از این شیخ ولی الدین محمد بن عبدالله خطیب که معاصر و شریک درس بغوی بوده بنا بتقاضای خود او بشرح مصابیح پرداخته .

مؤلف گوید شایسته است ذیلاً به بخشی از احادیثی که بنا باعتراف خود بغوی صحیح بوده و در مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شده محض استواری دل مؤمنان و سرد کردن آتش دل ایشان ترجمه نمائیم .

از سعد بن ابی وقاص روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب بعلی علیه السلام فرمود منزلت تو نسبت بمن مساوی با منزلت هارون نسبت بموسی است با این تفاوت که پس از من پیغمبری نمیباشد .

و از علی علیه السلام نقل کرده سو کند بخدائیکه دانه را شکافته و آفریدگان را آفریده پیمبر اکرم با من تعهد کرد که بجز مؤمن ترا دوست نمیدارد و بجز منافق با تو کینه نمیورزد .

از سهل بن سعد روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر فرمود فردا این پرچم را در اختیار مردی میگذارم که خدای متعال خیبر را بدست او بکشد آری او آن کس است که خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول هم او را دوست میدارند با امداد لشکر در انتظار بودند که پرچم اسلام را در اختیار کدام یک از سرداران قرار میدهد و همه در آرزوی آن بودند در آن موقع پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید علی بن ابیطالب علیه السلام کجا است ؟ الحدیث

از روایات حسان بنقل از عمران بن حصین همانا پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بدیهی است علی از منست و من از اویم و او ولی همه ی مؤمنانست .

از زید بن ارقم از رسول خدا ﷺ روایت کرده فرمود کسیکه من مولای او هستم علی مولای اوست .

از حبشی بن جنادہ روایت کرده رسول خدا ﷺ فرمود علی از منست و من از علیم و حق خدا و دین را جز من یا علی دیگری ادا نمیکند .

از ابن عمر نقل کرده رسول خدا ﷺ در میان یاران خود اخوت برقرار کرد فاصله نشد علی با دیدہ گریبان وارد شدہ بعرض رسانیدہ میان یارانت اخوت برقرار کردی و مرا بہ اخوت کسی نامزد نفرمودی ! فرمود تو در دنیا و آخرت برادر منی !

بغوی این حدیث را غریب شمرده !

از انس روایت کرده در حضور پیغمبر اکرم مرغ بریانی بود رسول خدا پیش از آنکہ از آن استفادہ کند بعرض رسانید پروردگارا محبوبترین آفریدگان خودت را دستور ده تا بیاید و باتفاق من از این پرندہ استفادہ نماید فاصلہ ای نشد علی علیہ السلام وارد شد و از آن مرغ استفادہ کرد

این حدیث را نیز غریب شمرده است !

از علی رضی اللہ عنہ نقل کرده رسول خدا ﷺ فرمود من خانہی حکمتم و علی در آنست این حدیث را غریب خوانند .

بغوی بمناسبت مناقب اهل بیت از صحاح از سعد بن ابی وقاص روایت کرده هنگامی کہ آیہ مباہلہ «ندع ابنائنا و ابنائکم» نازل شد رسول خدا علی و فاطمہ و حسن و حسین را بحضور طلبیدہ فرمود پروردگارا اینان خاندان منند !

از عایشہ نقل کرده روزی پیغمبر اکرم ﷺ باعبای سیاہ رنگی از خانہ خارج شد فاصلہ ای نشد حسن بن علی آمد او را در زیر آن کسا برد پس از آن حسین آمد او را ہم زیر کسا برد سپس فاطمہ آمد او را زیر کسا برد پس از آن علی رضی اللہ عنہ آمد او را ہم زیر کسا داخل کرد سپس آیہ تطہیر را قرائت کرد

«انما یرید اللہ لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطہرکم تطہیرا»

باز بمناسبت مناقب اهل بیت در حدیثی روایت میکند رسول خدا ﷺ بفاطمه که از مفارقت آنحضرت بیتابی میکرد فرمود مگر نمیخواهی باشکیبائی بزرگ زنان بهشت یا بروایتی بزرگ زنان مؤمنان باشی!

از مسودبن مخرمه روایت کرده رسول خدا ﷺ فرمود فاطمه پاره‌ی تن منست کسیکه او را به غضب درآورد مرا به غضب درآورده در روایتی فرموده کسیکه با او کینه ورزی کند با من کینه توزی نموده در روایتی فرمود شاد میسازد مرا آنچه او را شادمان میدارد و آزار میرساند مرا آنچه مایه‌ی آزار او می شود!

از زیدبن ارقم روایت کرده در محل خم که بین مکه و مدینه واقع شده رسول خدا شروع بخطبه خواندن کرده پس از حمد و ثنای خدا و پند ب مردم فرمود ای مردم! بدیھی است منم بشری هستم که نزدیکست رسول پروردگار بیاید و مرا بحضور آنحضرت دعوت نماید و من ناچار اجابت میکنم و پیش از آنکه از میان شما بروم دو اثر گرانبار در میان شما بجا میگذارم یکی کتاب خداست که مایه‌ی هدایت شما و نور درخشان ایمانست بنابراین کتاب خدا را دستاویز خود قرار دهید دیگری خاندان منست و سه مرتبه فرمود (اذکرکم الله فی اهل بیتی) خدا را در نظر بگیرید و از اهل بیت من خاطر نکنید

از براء روایت شده هنگامی مشاهده کردم رسول خدا ﷺ را با حسن بن علی را روی دوش گرفته بعرض رسانید پروردگار این فرزند را دوست میدارم توهم او را دوست بدار از ابوهریره نقل کرده روزی مقداری از روزبالا آمده بود با تفاق رسول خدا ﷺ کنار حجره‌ی فاطمه علیها السلام آمده حسین را که خورد سال بود طلبید فاصله‌ی ای نشد حسین با شتاب تمام آمده خود را در دامن آنحضرت افکند رسول خدا او را بسینه چسبانیده دست در گردن یکدیگر در آوردند رسول خدا صلی الله علیه و آله بعرض رسانید پروردگار من حسین را دوست میدارم توهم او را دوست بدار و دوست او را هم دوست بدار.

بحدیث حسن از ابوسعید خدری روایت شده رسول خدا ﷺ فرمود حسن

وحسین دوسید جوانان بهشت اند .

از عایشه پرسیدند کدام يك از مردم محبوبترین افراد نزد رسول خدا ﷺ بودند ؟ پاسخ داد فاطمه کسی پرسید از مردان کداميك مورد علاقه آنحضرت بودند گفت شوهر فاطمه عليها السلام .

از سلمان رضوان الله تعالی علیه روایت کرده روزی بخانه‌ی ام سلمه وارد شدم دیدم میگرید پرسیدم چرا گریه میکنی ؟ گفت رسول خدا ﷺ را با سر و صورت غبار آلود مشاهده کردم پرسیدم چرا بدینحال درآمده‌اید ؟ فرمود بدین زودی از مشاهده شهادت حسین باز گشتم !

از یعلی بن مره روایت کرده رسول خدا فرمود حسین از منست و من از حسینم دوست میدارد خدا دوستار حسین را و حسین سبطی از اسباط است!

از علی عليه السلام روایت کرده حسن از سینه تا سر و حسین از سینه تا قدم شبیه ترین خاندان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند .

از اسامه بن زید روایت کرده شبی بمنظور حاجتی در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته آنحضرت در حالیکه در زیر عباي خود چیزی را گرفته بود بجانب من رسیدگی کرد پس از آن پرسیدم این چیست که بدینصورت شما را بنخود مشغول داشته عبارات برطرف کرد حسن و حسین را دیدم بر دو زانوی خود قرار داده فرمود اینان دو فرزند من و دو فرزند دختر من اند پروردگارا من آن دورا دوست میدارم تو هم آنها و دوستاران آنها را دوست بدار در باب مصافحه بسند صحیح نقل کرده روزی رسول خدا در حضور اقرع بن حابس رخسار حسن بن علی را بوسید اقرع گفت من ده پسر دارم تا بحال یکی از آنها را نبوسیده‌ام . رسول خدا نگاهی باو کرده فرمود کسیکه رحمدل نباشد مورد رحمت قرار نمیگیرد

و بمناسبت مناقب قریش بحديث صحیح از جابر بن سمره روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود پیوسته اسلام با وجود دوازده نفر خلیفه که همگی آنها از

قریشند در کمال عزت و آبرومندیست!

در روایتی فرمود همواره دین اسلام تا روز قیامت پایدار است و یا فرمود
پایداری دین اسلام تا آنهنگام است که دوازده نفر خلیفه از قریش در آن
باقی باشند.

در روایتی فرمود تا هنگامیکه دوازده نفر مرد از قریش سرپرستی مردم را
بعهدہ دارند کارهای مردم با کمال خرسندی بانجام میرسد.

در باب ظهور روز قیامت از عبدالله بن مسعود روایت کرده رسول خدا ﷺ
فرمود دنیا به پایان نمیرسد مگر آنهنگام که مردی از اهل بیت من که همنام
بامنست زمام امور عرب را بعهدہ بگیرد.

در روایتی فرمود نام پدر او نام پدر منست زمین را از دادگری پرمیکند
همچنانکه از ظلم و ستم مملو گردیده

از ام سلمه روایت کرده از رسول خدا ﷺ شنیدم میفرمود مهدی از
خاندان من و از فرزندان فاطمه است.

ابوسعید خدری روایت کرده رسول خدا ﷺ فرمود مهدی از خاندان من پهن
پیشانی و کشیده بینی است زمین را از داد پرمیکند همچنانکه از ظلم پر گردیده
و او هفت سال بر سریر سلطنت بر قرار است.

و امثال اینها از اخبار دیگر که حقیقت اعتقاد شیعه را ثابت میکند و حجتی
بر مخالفان میباشد له المنه و الحمد علی کل حال

بغوی در ضمن احادیث صحاحی بقانون اهل سنت مناقب از عمر بن خطاب
ایراد کرده ما بخشی از آنها متذکر میشویم تا به نهایت درجه نادانی و خرافه بافی
آنها پی برده و ضمنا معلوم شود تا چه اندازه دید گانشان از دیدار حقیقت و اصول
پاک دین کور بوده و بدون توجه و با کمال بی شعوری قدم از جاده حق و دین
کنار گذارده و اظهار تعصب نسبت بخلفاء خود نموده اند علاوه بر این شدت بلاد

وسست فکری آتھائی را ثابت میکند کہ چنین اخباری را در مناقب این عدہ جعل میکنند و از استخفاف بمقام محترم حضرت رسول اکرم و ہتک احترام آنجناب خود داری نمینمایند!

از بریدہ نقل کردہ پس از آنکہ رسول خدا ﷺ از یکی از غزوات بازگشت کنیز سیاہ چردہ ای بحضور مبارک شرفیاب شد عرض کرد یا رسول اللہ نذر کردہ ام ہر گاہ خدای متعال شمارا بسلامت و عافیت برگردانید در برابر شما دف زنم و آوازہ خوانی کنم! رسول خدا ﷺ فرمود اگر نذر کردہ ای دف بزنی و بکار خود پرداز و اگر نذر نکردہ ای چنین مکن او کہ معلوم بود نذر کردہ شروع بدف زدن و نوازندگی کرد در این حال ابو بکر وارد شد و همچنان دف میزد علی وارد شد و همچنان نوازندگی میکرد عثمان وارد شد او مشغول انجام وظیفہ بود لیکن بمجردی کہ عمر وارد شد، کنیزک دف را زیر مقعدش گذارده بر روی آن نشست!

رسول خدا ﷺ خطاب بعمر فرمودہ ای عمر همانا شیطان از تو میہراسد و حکایت کنیز را بیان فرمود

از عایشہ روایت کردہ روزی رسول خدا ﷺ در حجرہ من بود در این حال صدای کودکان بگوش آنحضرت رسید از جا برخاست زن سیاہی را دید کہ میرقصد و کودکان اطراف او را گرفتہ فریاد میکشند بمن فرمود ای عایشہ بیا نگاه کن من از جا برخاستہ پشت سر آنحضرت ایستادہ چانہ ام را بر شانہ آنحضرت گذارده بہ آن سیاہ رو مینگریستم! از من پرسید مثل اینکہ کاملاً از دیدار آن بہر معند نگردیدی خواستم بگویم نہ! در این حال (ماہ برج دین و دیانت و پاگدامنی عمر از پس ابر دیوار) طالع شد مردم کہ او را دیدند از اطراف او پراکنده شدند، رسول خدا ﷺ فرمود می بینم کہ شیطانہای جن و انس از عمر فرار میکنند من ہم (کہ یکی از آنها بودم) بمحل خود باز گشتم

شاعری بمناسبت ہمین لطیفہ نیکو سرودہ:

روزی بعمر رسید شیطان در راه
میرفت عمر زپیش و شیطان میگفت
بگریخت از او که تا نگرود گمراه
لا حول ولا قوة الا بالله

بغوی کتاب خود را بحديث حسنی که در اهمیت امت اسلام است پایان داده
از انس روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود مثل امت من مثل بارانی است که
معلوم نیست آغاز آن خوبست یا انجام آن!

(۸۰) ابواسماعیل حسین بن علی بن محمد بن عبدالصمد ملقب به مؤیدالدین
اصفهانى از منشیان بنام معروف و معروف به طغرایی و صاحب قصیده معروف به لامیه
العجم (۱) و مطلع آن اینست:

اصالة الراى صانقنى عن الخطل
وحلیة الفضل زانقنى لدى العطل
رای اصیل و استوار مرا از هر گونه خطائی نگهداری میکند و زیور دانش
مرا در هنگام تنگدستی آرایش میدهد.

قصیده مزبور طولانی و متجاوز از شصت بیت است و غرائب حکم و آداب را
در آن بطرز جالبی ایراد کرده و موقعیت و پایه اهمیت آن تا باندازه ایست که مهره ی
فن شعر و سراینده گی به ارزش آن اعتراف کرده و گروهی از دانشمندان از جمله
صلاح صفدی که متبحر مشهوری است آنرا شرح کرده اند.

در امل الامل مینویسد: طغرایی فاضلی دانشمند و صحیح المذهب و سراینده ای
ادیب بود و بدست ستم که آئین ستمگرانست از پای درآمد عمرش از شصت سال
تجاوز کرده بود.

طغرایی شعر را در کمال خوبی میگفته از آثار معروف اولامیه العجم است
که آداب و حکم را بطرز شایسته ای در آن ایراد نموده و این قصیده بر اثر شهرتی

(۱) طغرایی قصیده مزبور را در سال ۵۰۵ هجری سروده و بمناسبت اینکه قصیده خود را
در برابر قصیده شنفری که از سراینده گان نامی جاهلیت بوده و مطلع قصیده اش اینست

اقیموا بنی اهی صدور مطیکم
فانی الی قوم سواکم لامیل
گفته است به لامیه العجم شهرت یافته چنانچه آنرا لامیه العرب گفته اند.

که دارد مستغنی از توصیف است :

طغرائی دیوان شعر ارزنده‌ای دارد از اشعار اوست :

اذا مالک تکون ملکا مطاعا
و ان لم تملك الدنيا جميعا
فکن عبدا لخالفه مطيعا
کما تهواه فاتر کها جميعا
همان هجان من نسك و فتك
یحلان الفتى الشرف الرفيعا

وقتی که شهر یاری نیستی که دیگران از تو فرمانبرداری کنند البته بنده فرمانبردار خدائی باش که چنان شهر یاری را آفریده است و هر گاه چنانکه می‌خواهی نمیتوانی همای دنیا را در اختیار خود در آوری شایسته است از همه آن دست برداری زیرا اینگونه تصمیم دوراه انزوا و چیرگی است که آدمی را بمقام ارجمندی نائل می‌سازند .

از لطائف اشعار اوست :

يا قلب مالك والهوى من بعدما
او ما بدالك فى الافاق والاولى
طاب السلو واقصر العشاق
نازعتهم كاس الغرام افاقوا
اشكوه لا يرجى له افراق
ضمت عليه جوانحى خفاق
مرض النسيم وصح والداء الذى
وهذا خفوق النجم والقلب الذى

ای دل ! از آن پس که شکیبائی خوش آیند است و فریفتگان از اظهار فریفتگی خود دست باز زده‌اند دیگر ترا چه رسیده که دم از فریفتگی می‌زنی ممکن است از آن جام هلاکتی که پیشینیان آشامیده بودند و افاقه پیدا کرده توهم آسایش یافته‌ای نسیم صبحگاهی بیمار شد و بهبودی یافت و من از آن دردی که شکوه می‌نمایم بهبودی نیافته و آرزوی خوب شدن هم از من سلب شده افول ستاره در رسیده و دل من که پهلوها آنرا در احاطه خویش در آورده‌اند همچنان در اضطراب است .

ابن خلکان در وفیات الاعیان از طغرائی نام میبرد و مینویسد : سرچشمه فضل و کمال اوریزان بود و طبعی در نهایت لطافت داشت و در صنعت نظم و نثر هیچیک

از معاصران بیابیهی او نرسیده بودند .

ابن خلکان پس از آنکه قصیده لامیهی معروف او را بتمامها نقل کرده و چند شعر فوق را ذیلاً متعرض شده می نویسد : عماد کاتب در کتاب نصره الفتره وعصره القطره که تاریخ دولت سلجوقی است می نویسد طغرائی با کلمه‌ی استاد ستوده میشد و در موصل مقام وزارت سلطان مسعود بن محمد سلجوقی را در اختیار داشت هنگامی که در نزدیک همدان سلطان محمود با برادرش مسعود بکارزار پرداخت و مسعود مغلوب و منهزم گردید نخستین کسیکه از کارگذاران مسعود دستگیر شد استاد ابواسماعیل وزیر نامبرده بود خبر دستگیری او بسمع کمال نظام الدین ابوطالب علی بن احمد بن حرب سمیری (۱) رسید شهاب اسعد که در آن تاریخ نیابت منشیگری نصیر کاتب را داشت بوزیر کمال اطلاع داد ، طغرائی آدم ملحدیست !

وزیر محمود اظهار داشت هر گاه وی ملحد باشد باید کشته شود در نتیجه با امضاء وزیر محمود طغرائی بقتل رسید رحمه الله .

باید باین نکته توجه داشت قتل طغرائی بر اثر نسبت الحادی که باودادند نبوده بلکه ترسیدند هر گاه بحضور سلطان محمود برسد نامبرده از مقام فضل او اطلاع پیدا کند و بوی توجه کرده دیگران را از کار برکنار سازد .

پس فضل او مایه قتل او شد نه الحادش (چه بسا ملحد بی فضل بماند) پیش آمد قتل طغرائی در سال ۵۱۳ هجری (جیث) در سن متجاوز از شصت سالگی اتفاق افتاده و از شعری که در میلاد فرزندش سروده و ذیلاً نقل میشود معلوم میشود در هنگام میلاد او پنجاه و هفت ساله بوده :

(۱) ابن خلکان مینویسد وزیر محمود در روز سه شنبه سلخ صفر سال ۵۱۶ هجری در بازار بغداد در کنار مدرسه نظامیه بدست بنده سیاه چرده ی طغرائی بمناسبت اینکه موجبات قتل استادش را فراهم آورده بود از پای درآمد (ایکشته کراکشتی تا کشته شدی زار)

هذا الصغير الذي وافى علي كبرى اقر عيني و لكن زاد في فكري

سبع و خمسون لومرت علي حجر لبان تأثيرها في صفحة الحجر

این کودک کی که در سن پیری بدست من آمد دیده مرا روشن کرد لیکن باندیشه‌ی من افزود آری این کودک در سن پنجاه و هفت سالگی بمن اعطا شد سالهائیکه اگر بر عمر سنگی میگذشت بدون شك آثار پیری آنها در چهره سنک آشکار میگردد!

پس از میلاد او معلوم نیست تا چند سال حیات داشته که به تیغ ستم از پای درآمده.

ابن خلکان نوشته: طغرائی بضم طاء و سکون غین منسوبست بکسیکه در خط طغرا مهارت دارد و طغرا طره ایست (موی جلو پیشانی اسب) که در صدر نامه‌ها فوق بسمله مینگارند و در آن ستایش شاه و یا کسیکه نامه از طرف او صادر میشود مرقوم میگردد و کلمه طغرا از کلمات دخیله و غیر عربی است! مؤلف گوید: از قوی ترین نشانه‌های تشیع نامبرده آنکه ویرا از راه حسادت به الحاد نسبت دادند و او را بتهمت اینکه از دین اسلام دست برداشته به تیغ ستم که خوی سنیان کور باطن است از پای در آوردند زیرا نامبردگان از هر کسیکه احساس کنند اندک خصوصیتی با اهل بیت عصمت دارد ویرا به امثال این خرافات متهم میسازند و جراحی دل آلوده و کثیف خود را به کشتن او مرهم میگذارند قاتلهم الله و اخزاهم!

گویند طغرائی در حل رموز کیمیا مهارت داشته و کتب چندی در این

خصوص تألیف کرده و در این چند شعر بدان کمال اشارت نموده (۱)

(۱) شهداء الفضيله از ریاض العلماء نقل کرده شیخ عمید وزیر مؤید الدین فخر الکتاب ابو اسماعیل حسین اصفهانی منشی معروف به طغرائی امامی که از راه ظلم شربت شهادت نوشیده فاضلی جلیل و صاحب لامیه المعجم بوده که صفدی آنرا شرح کرده نامبرده از علم کیمیا (طلا سازی) با خیر بوده و بصحت آن اعتقاد داشته و در اینخصوص کتبی بوجود آورده

أما العلوم فقد ظفرت ببغيتي
وعرفت اسرار الحقيقة كلها
ودريت هرمس سر حكمته الذي
منها فما احتاج ان أنعلما
علما افارلي البهيم المظلما
اضحى بها علم الغيوب مترجما

بر اثر کوشش خود پیاره‌ای از علوم دست پیدا کردم و از این بیعد نیازی به فراگرفتن آنها ندارم و از اسرار حقیقت دانشی بدست آورده‌ام که تاریکی‌ها را برای من روشن میسازد و همچنین از رموز حکمت هرمس بمرتب‌های رسیده‌ام که می‌توانم از علوم غریبه و آثار مکنونه حقایقی را بدست آورم !

(۸۱) ابو عبدالله حسین بن محمد بن عبدالوهاب بن احمد بن محمد بن حسین بن عبیدالله بن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب حارثی بدری بغدادی ملقب به بارع دبّاس .

بارع دیوان شعری دارد و بطوریکه بحار الانوار از خط محمد بن علی جبّاعی که از نیاکان شیخ بهائی بوده نقل کرده بارع در آخر عمر نابینا شد .
از صفدی نقل کرده بارع در نحو و لغت و قرائت مهارت داشت و از فنون آداب و قرائت قرآن با خبر بود و از خاندان وزارت است و با ابن هبّاریه (۱)

از قبیل مفاتیح الحکمه و مصابیح الرحمه در علم اکسیر و کیمیا و کتاب المصباح در علم مفتاح از آثار اوست .

ریحانه سوم مینویسد طفرائی در فن کیمیا و رموز آن نظیر جابر بن حیان صوفی بوده و کتابی در رد ابن سینا که منکر کیمیا بوده نوشته و آثار او علاوه بر آنچه فوق نگاشتیم عبارتند از ترکیب الانوار، جامع الاسرار، حقایق الاستشهادات، ذات الفوائد و دیوان اشعار او معروف و در اسلامبول بطبع رسیده .

(۱) محمد بن محمد بن صالح معروف به ابن هبّاریه ملقب به نظام الدین و معروف به شریف ابویعلی، ابن هبّاریه با یازده واسطه به عبدالله بن عباس میرسد و از مشاهیر شعرا بوده و اشعارش در نهایت بلاغت و فصاحت است در عین حال شاعری بد زبان و عیب جو بوده و کمتر کسی از شاعران او ایمنی داشته و با آنکه پیوسته بملازمت خواجه نظام الملک موفق

شوخیہائی داشته و در فن قرائت آثاری بوجود آورده و ابن عساکر و ابن جوزی از وی روایت میکرده اند و خود او علم قرائت قرآن را از ابوعلی بن بنا و دیگران استفاده کرده و همچنین فن قرائت را از قاضی ابو یعلی و امثال او شنیده و دانشمندی فاضل و ادیب بوده و شعر را در کمال لطافت میگفته و آخر عمر نابینا شده .

در وفیات می نویسد : بارع سراینده ای مشهور و ادیبی ندیم و از مردم بغداد بود و در نحو و لغت و قرائت مهارت داشت و از فنون آداب کاملاً با خبر بود عده زیادی مخصوصاً فن قرائت را از او فرا گرفتند .

بارع از خاندان وزارت بود زیرا جدش قاسم بن عبیدالله نخست بوزارت المعتضد نامزد بود و پس از او بوزارت المکتفی رسید و ابن الرومی شاعر را مسموم کرد و عبیدالله وزیر معتضد بود و سلیمان بن وهب در کمال شهرت است و نیاکان او از منشیان معاویه و یزید و سایر بنی امیه بوده اند و خود او در سن چهارده سالگی مقام منشی گری مأمون الرشید را پیدا کرده و همان اوقات کاتب ایتاخ

بوده و از وجود او بهره ها برده در عین حال بر اثر اختلافی که میان خواجه و تاج الملك قعی بوده خواجه را به خواهش بسیار او هجو کرده لیکن خواجه به جواد اعتنائی نکرد نامبرده را مورد توجه خاص قرار داد .

این هباریه در مرثیه حضرت سید الشهداء اشعاری داشته ابن جوزی گفته هنگامیکه ابن هباریه بر زمین کربلا رسید گریست و گفت :

قسما یكون الحق عنه مسائلی
تنفیس کربک جهد بذل الباذل
فاقل من حزن و دمع سائل

احسین و المبعوث جدک بالهدی
لو کفت شاهد کربلا لبذلت فی
هبنی حرمت النصر من اعدائکم

همان شب رسول خدا (ص) را در خواب دید باو فرمود خدا جزای خیر بتو بدهد که نام تو در دفتر شهدا ثبت گردیده . دیوان او در چهار مجلد وارجوزه های بسیاری دارد در سال ۵۰۴ هجری وفات یافته .

و اشباس که دونفر ترک‌اند بوده پس از آن بوزارت المعتمد علی الله بر گمارده شده !
و دیوان رسائل از آثار اوست .

برادرش حسن بن وهب کاتب محمد بن عبدالملک زیات بود و دیوان رسائل
وسمت منشیگری اورا بعهدہ داشت و شاعری بلیغ و نامہ نگاری فصیح بود اوهم
دیوان الرسائل داشته و هر دو برادر از اعیان عصر خود بودند !

بارع از ارباب فضائل بشمار می آمده و تصنیفاتی نیکو و آثاری بیسابقه و دیوان
ارزنده‌ای داشته و با شریف ابویعلی هباریه بمداعبه و لطیفه گوئی میپرداخته
و رفیق حضر و شریک سفر یکدیگر بودند .

در یکی از اوقات اتفاق افتاد بارع بهمراه یکی از امیران بحج بیت الله مشرف
شد در بازگشت چند مرتبه شریف ابویعلی بدیدار او شتافت تصادفاً بملاقات او
نرسید از این پیش آمد برخلاف انتظار ناراحت شده قصیده‌ای دالیه ای مشتمل
بر عتاب بوی سروده در غیاب او برای بارع فرستاد و در آن قصیده اظهار داشت :
از آنروز که بخدمت ملوک و امرا رسیده تغییر رأی داده و از دوستان خاطر کرده
مطلع آن اینست :

یا بن ودی و این منی ابن ودی غیرت طرفه الریاسة بعدی

ای دوست من که گویا بر اثر علاقه ممتد فیما بین ما نند فرزند دوستی منست
چرا دوستی مرا از خاطر بردی آری چنین میدانم که ریاست ظاهری او را نسبت
بمن تغییر رویه داده .

ابویعلی در این قصیده بسخنان سخیف و عبارات ناهنجار پرداخته و همانا
باعث شد از ذکر قصیده‌ی مزبور صرف نظر نمایم !

بارع در پاسخ او قصیده‌ی دالیه مفصلی سروده و بملاحظه اینک که کاملاً عهده دار
جواب او شده باشد بر خی از کلمات ناهنجار را بحکم (کلوخ انداز را پاداش سنگست)
ایراد کرد :

وصلت رقعة الشریف ابی ————— لی فحلت محل لقیاه عندی

فتلقیتها بأهلا و سهلا
و فضضت الختام عنها فما ظن
ثم ألصقتها بطرفی وحدي
ك بالصَّاب اذیشاب بشهد
بین حلو من العتاب و مر
هو اولی به و هزل وجد
و تجن علی من غیر جرم
بملام یکاد یحرق جلدی

نامه‌ی شریف ابویعلی رسید و بمحل قبول نائل شد و از آن بمثابه‌ی میهمانی به بهترین طرزی بزرگداشت کردم و آنرا بدیدگان چسبانیدم مهر از سر نامه بر گرفتم گویا که سرگلابدانست آری نامه او مانند شرابی بود که با شهد ممزوج شود شیرین و تلخ را همراه کرده وجد و هزل را بکار برده باید بگویم آنچه بمن نسبت داده خود بدان سزاوارتر است زیرا بدون جهت بملامت من پرداخته و چون دیوانگان بر من پریده و سخنانی گفته که پوست بدن مرا درهم میکشد و میسوزاند و بهمین مقدار از قصیده اکتفا شده زیرا آنهم مشتمل بر الفاظ ناهنجار است .

ابن خلکان علاوه بر پاره‌ای از قصیده مزبوره باشعار دیگر او اشاره نموده دباس در ماه صفر سال ۴۴۳ (جمتم) در بغداد متولد شد و در روز سه شنبه هفدهم جمادی الاخره سال ۵۲۴ (نکد) وفات یافت .
دباس بکسی میگویند که شیره ساز یا شیره فروش باشد و بدریه منسوب به محله ایست در بغداد که بارع در آنجا بسر میبرد .
ابوالکرم مبارک بن فاجر (باجیم) بن محمد بن یعقوب برادر مادری دباس و از نحویهای عصر خود بوده .

صاحب بغیه مینویسد : نامبرده سال ۴۴۸ (حتم) هجری متولد شده و یکی از پایگاههای مهم نحو و لغت بوده و فن نحو را از ابن برهان فرا گرفته . یاقوت گفته هر گاه ابوالکرم سال مزبور متولد شده باشد درست نیست بگوئیم مراتب نحو را از ابن برهان که سال ۳۵۶ هجری وفات یافته فرا گرفته

باشد (۱) زیرا مستلزم آنست ابوالکرم در هشت سالگی شاگرد او باشد اگر بگوئیم در سنین خورد سالی بیاره‌ای از مقدمات از نزد او استفاده کرده مخالف با واقع نبوده .

پس از این یاقوت مینویسد بخط سمعانی در ذیل شرح ابوالکرم دیدم نوشته بود پدرم بخط خود نوشته بود از ابوالکرم سال میلادش را پرسیدم پاسخ داد : میلاد من سال ۴۳۱ هجری بوده این روایت در صورت صحتش دلیل بر آنست که وی شاگرد ابن برهان بوده و نامبرده در بیست و پنج سالگی ابوالکرم در گذشته . ابوالکرم علم حدیث را از قاضی ابوطیب طبری و امثال او فرا گرفته و مردم او را تکذیب میکردند و روایتهای او را مجروح می‌پنداشتند و وانمود میکردند که او از کسی سماع حدیث ننموده و هر گاه قلم بر روی کاغذ می‌برده سهل انگاری میکرده و میخواستند از این راه جلب توجه طلاب حدیث را بنمایند زیرا نفوس ضعیفه حداکثر از چنین رویه ای استقبال میکنند ابوالکرم کتابی در نحو به نام المعلم دارد و نیز خطبه‌ی ادب الکاتب را شرح کرده ابوالکرم با ورود طلاب علم از جای بر میخواست و از آنها احترام میگذارد این موضوع بر خطیب تبریزی سابق الذکر گران می‌آمد و در نکوهش میگفت

قصر بالعلم و أزرى به من قام فى الدرس لأصحابه

کسی که در هنگام درس بمنظور احترام از شاگردانش از جای قیام نماید مقام علم را ناچیز شمرده است ابن فاجر در ماه ذی‌قعدة سال پانصد و ۵۰۰ (ث) هجری وفات یافته (۲) .

(۱) شرح حال ابن برهان در باب احمد نوشته شده .

(۲) سیوطی این اشعار را از او نقل کرده :

و اراك منه البشر والاقبالا	لا تفرر باخی الوداد وان صفی
تبدی لناظرها ریا و محالا	افلا ترى المرأة عند صقالها
فیها بعینیه الیمین شمالا	ویسرہ منها الصفاء و قدیری
غشا ینافی القول والافعالا	وکذا الصدیق یسر بین ضلوعه

سیوطی مینویسد لقب بارع منحصر بدونفر ادیب یکی مترجم سابق الذکر
و دیگر عبدالکریم بن علی بن الطفال است .

(۸۲) ابوالقاسم حسین بن محمد بن مفضل بن محمد معروف براغب اصفہانی
راغب در لغت و نحو و حدیث و شعر و کتابت و اخلاق و حکمت و کلام و علوم اوائل
و امثال اینها مهارت داشته و مقام فضل او بالاتر از آنستکه توصیف شود و شهرت
او بیشتر از آنستکه به تعریف درآید در منقبت او همین بس که عامد و خاصه
شیعه و سنی ویرا به فضل و کمال شناخته و تحقیقات لغوی او را پذیرفته اند و بطوری
که از فقه محاضرات او استفاده میشود شافعی مذهب بوده .

در یکی از کتابها آمده است در باره ی تشیع وی اختلاف کرده اند زیرا
بطوریکه خود در یکی از آثارش جانب حق را تقویت کرده ثابت می نماید باید
عالمی شیعی مذهب باشد . مؤلف گوید هر گاه تقویت حق دلیل بر تشیع افراد باشد
پس از این مصداقی برای باطل وجود نخواهد داشت زیرا تا بحال اتفاق نیفتاده
کینه و رزترین ناصبی مذهبی کتابی تألیف کند و در آن پاره ای از مداخل اهل
بیت و بخشی از نکوهش از دشمنان آنرا آشکار یا پنهان ایراد نکند . بنا بر
این امتیاز حق از باطل به آنست که آدمی در ضروریات دینی و پیروی از اصول
و فروع دین از اهل حق تبعیت نماید !

آری از آنجا که راغب از اهل بیت عصمت روایات زیادی نقل کرده
و پیوسته از علی علیه السلام بعنوان امیر المؤمنین نام میبرد و تا جائیکه میتواند از سایر
خلفا نقلی نکرده دلیل بر هدایت و استبصار اوست .

در کتاب بغید مینویسد ابوالقاسم مفضل بن محمد اصفہانی صاحب تالیفات
معروف براغب در آغاز سده ی پنجم هجری میزیست و آثار او عبارتند از مفردات
و افانین البلاغه و المحاضرات و من هر سه کتاب را دیده ام .

پیش از این می یفتم راغب معتزلی مذهب است تا اینکه در پشت کتاب

قواعد الصغری تألیف ابن عبدالسلام بخط شیخ بدرالدین زرکشی (۱) چنین دیدم امام فخرالدین رازی در تأسیس التقدیس در فن اصول اظهار داشته ابوالقاسم راغب از پیشوایان اهل سنت و همتای باغزالی بوده، از اینکه نامبرده ویراهمتای غزالی که از پیشوایان مذهب شافعی است دانسته باین نتیجه میرسیم وی شافعی مذهب بوده و بطوریکه دیگران او را معتزلی دانسته از گروه معتزلیان نمیباشد تا بدینجا اظهار نظر سیوطی در باره راغب پایان میپذیرد و معلوم میشود بیش از این از احوال او اطلاعی نداشته مخصوصاً که در اسم و نسب و طبقه‌ی او هم اشتباه کرده (۲) از صاحب معجم الادبا نقل شده حسین بن محمد راغب اصفهانی یکی از دانشمندان بنامست و در فنون ادب و حکمت استاد بوده از آثار او تفسیر قرآن کریم است و بطوریکه اظهار داشته‌اند کتاب بزرگی است (۳)،

مؤلف گوید منہم تا بحال بدان دست پیدانکرده‌ام و از آثار راغب که

(۱) ابو عبدالله بدرالدین محمد بن بهادر ترکی مصری منہاجی الکنی واللقاب مینویسد پدرش مملوک یکی از بزرگان بود و فرزندش محمد در خوردسالی به کارزرکشی پرداخت پس از آن بحفظ منہاج پرداخت و بهمین مناسبت او را منہاجی گفتند وی بمنظور تحصیل علم به حلب و دمشق مسافرت کرد و از مغلطای و امنوی و بلقینی استفاده کرد آثار او یقظة العجلان در اصول فقه و سلاسل الذہب در اصول مذهب تشنیف المسامع در اصول فقه وزهر العریش در احکام حشیش و امثال آنها زرکشی در سن ۴۹ سالگی سال ۷۹۴ هجری وفات یافت

(۲) زیرا وفات غزالی ۵۰۵ و راغب ۵۶۵ یعنی ۶۰ سال بعد از او بوده بنابراین موضوعی را که در پاورقی صفحه آینده از غزالی نقل شده که الذریعه راغب را همواره همراه داشت درست نیست مگر اینکه وفات او را بطوریکه بعضی اظهار داشته ۵۰۲ هجری بدانیم در اینصورت مانعی ندارد.

(۳) تفسیر مزبور بنام جامع التفسیر معروفست و غالب تحقیقات بیضاوی مأخوذ از این کتاب است.

شایسته است از آنها نام ببریم المفردات فی تحقیق مواد لغات العرب منظورش لغات مربوط بقرآن کریم است که در دو مجلد و بالغ بر سی هزار بیت تدوین شده این کتاب را در برابر تفسیر مر کبات که از آثار خود اوست تألیف نموده دیگری تحقیق البیان در تأویل قرآن به این کتاب در مقدمه الذریعه اشاره نموده، دیگری الذریعه در علوم اخلاق و مواعظ حسنه و آداب بزبان پارسی و بسبک اخلاق ناصری تألیف کرده و ممکن است از آن پسندیده تر باشد (۱)

راغب در کتاب «الذریعه» حکایاتی از کلیله و دمنه ایراد نموده و اشعار پاکیزه و ارزنده ای آورده از جمله اشعاری که در آن کتاب جاب توجه کرده

(۱) کنی و القاب از کشف الظنون چلی نقل کرده حجة الاسلام غزالی کتاب الذریعه را همواره همراه داشت و از آنجا که مطالب ارزنده و مفیدی در آن بکار رفته بود آنرا مستحسن میسردهمحدث قمی اظهار داشته ما در سفینه البحار بمناسبت کلمه علم از آن کتاب بسیار نقل کرده ایم از جمله حکیمی بخانه مردی وارد شد خانه در کمال آبرومندی و زیبایی که همه کونه لوازم را دارا بوده بنظر آورد و بالاخره محل نامناسبی که بتواند آب دهان خود را در آنجا بیندازد پیدا نکرد ناچار بصورت صاحب خانه تف کرد صاحب خانه که بشدت ناراحت شده گفت ای حکیم این چه عمل ناشایستی بود که انجام دادی پاسخ داد اشتباه کردی اینعمل من هم خالی از حکمتی نبوده زیرا آب دهان را در محل نامناسب از اطاق می افکنند و من در خانه تو محلی را از خود تو که شخص نادانی بیش نیستی نیافتم بهمین مناسبت بصورت تو آب دهان افکندم اوپند گرفته و دانست نادانی بر اثر زروزیور و داشتن لوازم زندگی برطرف نمیشود .

بنابر این علم و دانش است که هرگونه آلودگی و بدبختی را از آدمی دور میکند
مخصوصاً اگر علم حقیقت یابی باشد!

سینه ز تجلی او طور است

علمی بطلب که ترا نور است

سازد ز علائق جسمانی

علمی بطلب که ترا فانی

نورش ز چراغ ابولهب است

علمی که مجادله را سبب است

اشعار ذیل است :

ز صد هزار مجّد که در جهان آید
یکی بمنزله‌ی جاه مصطفیٰ نشود
و گر چه عرصه‌ی عالم پر از علی گردد
یکی بعلم و سخاوت چو مرتضیٰ نشود
جهان اگر چه زموسی و چوب خالی نیست
یکی کلیم نگردد یکی عصی نشود
و از آثار دیگر او کتابی است در ایمان و کفر که بطرز بدیعی تالیف شده
و مشتمل بر فوائد بیشماری است و از این کتاب بدست می‌آید وی در اصول
به آئین اشعریها رفتار میکرده و کتاب دیگری در تفصیل مراتب ترقیات انسانی
تالیف کرده این کتاب مشتمل برسی و سه باب از امور مبدء و معاد بوده و بنام
تفصیل النشأتین و تحصیل السعادتین موسوم است و نسخه کهنی از آن نزد ما موجود
است و از آثار بنام او کتاب محاضرات است این کتاب متجاوز از یازده مجلد است
و نوادر حکم و حکایات طریفه و افسانه‌های مستظرفه زیادی که در کتابهای دیگر
کمتر بدانها دسترسی پیدا میشود در آن ایراد نموده و ما شایسته می‌دانیم بخشی
از مطالب آنرا در این کتاب متعرض شده تا کتابمان همه گونه موضوعات شایسته را
دارا باشد راغب بمناسبت باب شعر و شعر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده خطاب
بحسان فرمود آنها را هجو کن که روح القدس ترا در هجو دشمنان ما یاری
می‌کند .

سرایندگان بنا بمقتضای چندی از آن حضرت ستایش میکردند همه را
تمجید میکرد و جائزه میداد ابو بکر و عمر و علی رضی الله عنهم سراینده بودند !
هنگامی که نابغه جنیدی شعر ذیل را در ستایش رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد
بلغت السماء نجدة و تکرما
و انا لمرجو فوق ذلك مظهرا
به آسمان بزرگواری و بخشندگی رسیده و ما آرزو مندیم بالاتر از آنرا
نائل گردی فرمود تا کجا؟! عرضه داشت تا بهشت! رسول خدا خرسند شد برای او دعا
کرد ابو الغطفریف اسدی از جدش روایت کرده در بیماری که بدان وسیله از دار
دنیا رحلت فرمود بعبادت آنحضرت رفتیم شنیدم میفرمود باکی برای سراینده‌گی

نیست مخصوصاً ہر گاہ بدان وسیلہ داد ستمدیده ای را بگیرند یا از بیچارگی نجات پیدا کنند و یا از احسان کسی سپاسگزاری نمایند .
و فرمودہ جائزہ سراینندگان در ردیف نیکی بہ پدر و مادر است .

در ذیل ہمین باب مینویسد

برای ابوالقاسم بن ابوالعلاء ابیات ذیل را سرودم و در آن ابیات شعر عمران ابن خطائی را گروگان میخواستم و ذیلاً با تضمین ابیاتی نکوہش کردم از کسانی کہ کتاب را جز در برابر گروی عاریہ نمیدهند و نیز ذیلاً ابیاتی را تقاضا کردم کہ ابوعلی بن ابوالعلاء بمعارضہ آنها پرداختہ بود

یاذا الذی بفضله	اضحی الوری مفتخره
اصبحت ادعوك الی	اشعار عمران شره
فلیعظنیہا منعماً	عاریة لا شکره
مقتفياً والسه	البس ثوب المغفره
عارض من انشده	اذرام منه دفتره
هذا کتاب حسن	قدمت فیہ المعذره
حلفت بالله الذی	اطلب منه المغفره
ان لا اعیر احداً	الا باخذ التذکره
بنکتہ لطیفه	ابلغ منها لم اره
فقال والقول الذی	قد قاله و خبره
من لم یعرف دفتره	ضاقت علیہ المعذره
يقبح فی الذکر وفی الس	ماع اخذ التذکره
ما قال ذاک الشع	ر الا ما ضاع للمعذره
فامنن بها مصطفیا	سلوک طرق البرره

ای کسیکہ ہمہ مردم بفضیلت و دانش او افتخار میکنند از تو تقاضای اشعار ابن خطائی را دارم و آرزو مندم آنها را در اختیار من گذارده و بدینوسیله

سپاسگزاری مرا بپذیری و ضمناً باید گوش زد کنم که در این طریقه از پدر مغفور خود هم پیروی کرده اید آری ابوعلی بن ابوالعلاء بمعارضه آن برخاسته و دفتر خود را حاضر نیست در دست اختیار من بگذارد و این نامه‌ی پسندیده‌ایست که با پوزش فراوانی بحضور شما ارسال داشته‌ام بخدای بخشنده سوگند یاد میکنم که هیچگاه آن را بکسی عاریه ندهم مگر در برابر اخذ کروگان‌های اینهم نکته لطیفی است که سخنم را ندیده‌ام بحقیقت آن میرسم او سخنی گفت و نوشت کسیکه دفترش عاریه ندهد راه پوزش بر او تنگ خواهد شد در عین حال آنچه را شنیده و بخاطر دارم برای عاریه کروگان نمیگیرند اینک بر من منت گذار و راه نیکان را در این خصوص به پیمای .

ابو القاسم در پاسخ من اشعاری گفت از جمله اشعار ذیل است .

حبر شعرا خلتنی	انشر منه حبره
ید یرنی فیه علی	خلیقة مستنکره
مستنزل عن اء - اء	عودتها مشتهره
ان لا اعیر احدا	لا رجلا ولا مره
لا اقبل الرهن ولا	یذکر عندی تذکره
ولو حوت کفی بها	فضل الرضا والمغفره
کان لشیخی مذهب	فی مذهبی ان اهجره
خالفت فیه رسمه	معفیاً ما اثره
ولو لقانی والدی	من بیته فی المقبره
یروم سطرأ لم یجد	مارامه ولم یره

شعری را نوشت و تو پنداشتی نوشته او را رواج میدهم رواج آن موجب آنستکه بنشر خوی ناپسندی اقدام کرده باشم و از عادتى که بدان شهرت دارم دست بردارم چنان نیست که من کتابی را بزنی یا مردی عاریه دهم و در برابر آن

گروی بپذیرم یا یاد داشتی بمناسبت آن بگیرم هر چند دست من بر اثر چنان گروگانگی پر از بخشش و فضل گردد استادم در دادن عاریه رویه داشت من برخلاف رویه او رفتار میکنم و از روش او جدا مخالفت میکنم و اثری را که او بمناسبت عاریه دادن باقی گذارده پایمال میکنم تا بجائیکه اگر پدرم از خانه گور بیرون آید و بخواهد سطری از کتابی بنویسد با او نخواهم داد .

راغب پس از نقل اشعار مزبور مینویسد نظیر از ایراد اشعار مزبور پاسخ داده که ابوالقاسم علا بمن داده و الا خدای نکرده من از نویسندگان نیستم که بخواهم اشعار خود را در کتاب خویش بیاورم و برخ دیگران بکشم! در باب کذب نوشته هر گاه بخواهی از پایه خردمندی کسی با خبر شوی در ضمن سخنانی که میگوید موضوعیکه اتفاق نیفتاده ایراد کن اگر او نپذیرفت بدانکه او خردمند است و اگر تصدیق کرد بدانکه نادانست .

از جمله دروغهای بی اساس دو نفر عرب بایکدیگر سخنان دروغ میگفتند یکی از آنها گفت هنگامی بر اسبی سوار بودم تصادفاً در راه به ظلمت رسیدم آنرا بانتهای رسانیدم به پاره ای از شب رسیدم و چون نتوانستم آنرا بدوش بگیرم مانند باد صرصر از آن دور شدم! دیگری گفت آهوئی را هدف قرار دادم بمجردیکه تیر بجانب او پرتاب کردم آهو متوجه شده پا بفرار گذارد تیر از آن تعقیب میکرد آهو که خود را از هر جهت مورد مخاطره یافت بطرف آسمان پرواز کرد تیر هم بجانب آسمان حرکت کرد فاصله ای نشد آهو بطرف زمین متمایل شد تیر هم بجانب او روان شده در آنحال به آهو اصابت کرد .

مردی به رؤبه شاعر گفت اگر سخنی گفتمی که صحت آنرا تصدیق نکردم کنیزی بتو خواهم داد! روبه گفت غلامی داشتم اتفاقاً روزی از خانه من فرار کرد من از شدت ناراحتی خربزه ای خریده بمجردیکه آنرا بریدم غلام از میان آن خارج شد! آنمرد گفت ممکن است .

باز گفت اسبی داشتم به بیماری اسهال مبتلا شد او را بوسیله پوست انار

مداوا کردم فاصله‌ای نشد درخت اناری بر پشت او سبز شد هر سال بموقع خود انار میداد! آنمرد گفت درست است .

روبه گفت موقعیکه پدرت از دار دنیا رحلت کرد من از او هزار دینار طلبکار بودم ، گفت دروغ گفתי ای پسر زن بدعمل و کنیزک را باو داد!

دیگری گفت پدرم تیغی را به بیست هزار درهم خریداری کرد شخصی که بسخن او متوجه بود پرسید این تیغ طلا بود یا بطلا اندود شده بود؟! گفت نه بلکه هر گاه موی سفید را بوسیله آن میتراشیدند بجای آن موی سیاه بیرون می آمد . پیشنمازی بنام یحیی با چهار نفر مأموم نماز میخواند تصادفاً در موقع تلاوت سوره مبارکه توحید بسیاری غلط خواند پس از انجام نماز .

یکی از آنها گفت

اکثر یحیی غلطاً فی قل هو الله احد

یحیی در این سوره غلط بسیار خواند دیگری گفت :

قام یصلی ذائباً حتی اذا اعیاقعد

مانند گرگ بنماز برمیخاست و چون خسته میشد بر روی دم خود قرار میگرفت

سومی گفت : کانما لسانه شد بحبل من مسد

گویا زبان او را با ریسمانی ازلیف خرما بسته بودند!

چهارمی گفت : یزحرفی محرابه زحیر حبلی للولد

در محراب مانند زئیکه میخواهد بچه بزاید ناله و فریاد میکرد .

گویند امام جماعتی سوره اذ الشمس کوّرت میخواند چون به این آیه رسید «فأین تذهبون» کجا میروید زبانش لکنت یافت چند مرتبه همان آیه را تکرار کرد عربی که به امام جماعت اقتدا کرده بود ناراحت شده بند مشکش را بدوش انداخته از مسجد خارج شده گفت منکه عزیمت پائین شهر بغداد را دارم و از این دیونها اطلاع ندارم بکجا میروند!

پیشنمازی با عده ای نماز میگذارد و چون به این آیه رسید «ارأیتم ان اهلکنی الله ومن معی» چه می بینید هر گاه من و همراهانم هلاک شویم ، عربی

کہ بوی اقتدا کردہ بود گفت خدا ترا به تنهایی هلاک کند
روزی ہرون الرشید در نماز این آیہ را خواند «ومالی لا عبد الذی فطرنی»
نمیدانم چرا آنکس کہ مرا آفریدہ ستایش نمیکنم در این موقع اضطرابی در
وی ایجاد شد و چند مرتبہ همان آیہ را تکرار کرد ابن ابی مریم کہ حضور
داشت با صدای بلند فریاد زد بخدا نمیدانم چرا ادرا نمی پرستی رشید آنقدر
خندید کہ از حال نماز گذار خارج شد! راغب گفته بیش از آنکہ کارها از ہمد
طرف شمارا بخود متوجہ کنند بہ تادیب فرزندان بپردازید!

حضرت امام حسین علیہ السلام شنید شخصی میگوید «التعلم فی الصغر كالنقش فی
الحجر» یادگیری در خورد سالی مانند نقش بر سنگ است فرمود «الکبیر اجود فہما
لکنہ اشغل قلبا» بزرگ بہتر میفہمہد لیکن دلش مشغول تر است.

کسی گفتہ کسیکہ در خورد سالی علم نیاموزد در بزرگی آموزش علم
بر او دشوار خواهد بود سراینده ای بہمین مناسبت گفته (۱)

هل الحفظ الا للصبی فذوالنہی
بیمارس اشغالا یشرّد بالذکر
حفظ علوم منحصر بکودک است لیکن خردمند بکارہائی میپردازد کہ او را از
یادگیری ممانعت می نماید.

مردی دانشمندی را دید کہ پیر مردی را دانش می آموزد از دانشمند
پرسید چه میکنی؟ پاسخ داد سیاه چردہ ای را می شویم شاید سفید شود.
از شعبی مسئلہ ای پرسیدند گفت نمیدانم! سائل گفت حیا نمیکنی خود را
فقید عراقین میداننی و پاسخ مسئلہ ای را نمیدانی! پاسخ داد فرشتگان حیا
نکردند آتہنگام کہ گفتند «سبحانک لاعلم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم»
منزہی تو ما بجز از آنچه تو بما آموختہ ای از مطالب دیگر اطلاع نداریم

در بزرگی فلاح از او برخاست

نشود خشک جز بہ آتش راست

«سعدی»

(۱) هر کہ در خوردیش ادب نکند

چوب ترا چنانچہ خواہی پیچ

و تو دانا و حکیمی از مردی مسئله ای پرسیدند گفت لا ادری نمیدانم و لا ادری هم نیمی از علم است . دیگری گفت همین جمله را دوبار تکرار کن تا از تمام علم برخوردار شوی دیگری هم ویرا تصدیق کرد شخص ثالثی اظهار داشت پدرت پیش از تو آن نصف دیگر را همراهش برد یعنی پدرت هم مانند تو بیسواد بود . در نکوهش از معلم کودکان گفته اند .

كفى المرء نبلا (نقصاً) ان يقال بانه
معلم صبيان و ان كان فاضلا
در باره ی بی ارزشی آدم دانشمند همین بس که بگویند معلم کود کانست .
دیگری گفته :

ان المعلم حيث كان معلم
ولو ابتنى فوق السماء سماء
من علم الصبيان صبوا عقله
حتى بنى الخلفاء والامراء
لو كان علم ساعة من دهره
او كان علم آدم الاسماء

معلم در هر کجای عالم باشد معلم است هر چند بالای آسمان برای خود آسمانی بنیان کند زیرا کسی که آموزگار کودکان باشد عقل او را میربایند هر چند کودکان خلیفه ها و امیران باشند و هر چند يك ساعت از روزگارش را به تعلیم شاگردان صرف کند یا اسماء موجودات را به آدم بیاموزد !
اسماعیل بن علی ، عبدالله بن مقفع را مجبور کرد در هر هفتدای یکروز فرزندش را تعلیم دهد ! ابن مقفع گفت میخواهی نام مرا در طومار احمقان بنویسند ! بعضی در باره ی تفقد احوال مؤدبان و تشویق به آن گفته .

ان المعلم و الطيب كلاهما
لا ينصحان اذا هما لم يكرما
فاصبر لدائك ان جفوت طيبه
واصبر لجهلك ان جفوت معلما

معلم و طیب هر گاه مورد احترام واقع نشوند در صدد بهبودی ظاهر و باطن آدمی بر نمی آیند بنابراین این آنکس که طیب را بیازارد باید بدرش بسازد و آنکس که معلم را آزار دهد باید به نادانیش قناعت کند (۱).

(۱) هر آن طفل کوجور آموزگار نه بیند جفا بیند از روزگار

د سعدی

معلمی بہ شاگردی این آیہ را تعلیم داد «فاخرج منها فانك رجيم» شاگرد گفت او پدر دیوثت بود معلم مابقی آیہ را تلاوت کرد «وان عليك اللعنة الی یوم الدین» وچند مرتبہ آن را تکرار کرد و در آخر توقف کرد و گفت «عليك وعلي ابوبك» كودك گفت «ليس على ابوبك ولكن عليك»!

سعید بن عبداللہ کہ كودك نوری و زیبا چہرہ ای بود بحضور ہشام آوردہ شد ہشام اورا نزد عبدالصمد مؤدب ولید فرستاد تا اورا از مراتب علمی مستحضر سازد عبد الصمد فریفتہ چشمان خماری و ابروی کمائی و دماغ قلمی و غنچہ دہانی و گونه گلی اوشدہ ویرا بخود خواند ، سعید از خواہش عبدالصمد ناراحت شدہ خشمناك از خانہ عبدالصمد بیرون رفتہ بحضور ہشام رسید این شعر را خواند

انه والله لولا انت لم
بنج منی سالما عبدالصمد

بخدا سوگند اگر تو نبودی عبدالصمد از دست من سالم بدر نرفتہ بود!
ہشام پرسید مگر چہ اتفاق افتادہ؟ سعید گفت:

انه قد رام منی خطة ، لم یرمها قبلہ منی احد
او از من خواہشی کرد کہ پیش از او کسی چنین خواہشی نکرده بود
پرسید او از تو چہ خواست؟ گفت:

رام جہلابی و جہلا انه یولج العصفور فی خیس الاسد
بدون آنکہ مرا بشناسد باکمال نادانی میخواست گنجشک را در بیشدی
شیر اندازد ہشام از موضوع باخبر شدہ عبدالصمد را از دارالخلافتہ بیرون کرد
یعقوب دورقی گفتہ خدایمتعال آزار فرزندان را نسبت بپدر و مادر بہ
احمقی معلمان جبران فرمودہ است . یعنی پدر و مادر در آنموقع کہ فرزندان
درمکتب معلمند از آزار آنها در امانند

سہل بن ہرون گفتہ قاضی و عادل را ندیدہ ام کہ معلم کردگان باشد
چہ با بہاء اندك وچہ با مزد بسیار .
شاعری گفتہ :

و کیف یرجی العقل و الرأی عند من یروح علی انشی ویغدو علی طفل
چگونه انتظار خردمندی و اندیشه پسندیده از کسی داشت که شب را
بازن بسر میبرد و روز را با کود کانت! دیگری گفته

انت الھی معلم و طویل حسبنا ربنا و نعم الوکیل
تو هم معلم ریش دراز و هم دراز قدی پروردگار ما کافی و نیکو و کیل است
جا حظ گفته معلمان بر دو دسته اند بخشی از آنها از آموزگاری کودکان
مردم به معلمی فرزندان ملوک رسیده و نامه‌ی خلافت خلفارا توشیح کرده اند
مانند کسائی و قطرب و حماد و عبدالصمد بدیهی است اینچنین معلمان در جرگه
احمقان نخواهند بود بلکه باید اینان را بحسب مرتبه شان از حاشیه نشینان
گفت!

شاگردی به معلمش گفت دیشب گذشته در خواب دیدم مثل اینکه سرپای
مرا نجاست فرا گرفته و تمام اندام شما به عسل آلوده گردیده! معلم گفت خواب
تو حاکی از کارناشایست تو و عمل پسندیده منست! کودک گفت اجازه بده تا
مابقی خواب را برای تو ایراد کنم پس از این دیدم تو مرا ملیسی و من ترا!
معلم ناراحت شده گفت دور شو خدا ترا لعنت کند!

از آنچه در علوم امم و رموز عرب آمده! گویند آداب به ده قسمت تقسیم
میشوند سه دسته از آنها شهر جانی است طب، هندسه، سواره کاری و سه قسمت
انوشیروانی است، عود زدن، شطرنج بازی، کوی و چوگان بازی و سه بخش آن
عربی، سرایندگی، نسب شناسی، اطلاع از روزهای تاریخی مردم یکی هم افسانه
سرائی و گفتار کوتاه گفتن و خویبهاییکه مردم در مجالس خود بگاز میبرند!
گفته است ایرانیان در دانشهای خود عقل و جوانی و سیاست و ترتیب کارها
و شناخت سرانجام کارها را رعایت میکنند و زبانهای متعددی در میان آنها متداول
است از قبیل زمزمی، پهلوی، فارسی، خراسانی، کوهی! در باره یونانیها گفته
نامبردگان ذهنهای فارغ دارند و به آلات لهو و لعب سرگرم نمیگردند آری

از ادوات اسطرلاب و ساعات و پرکار و انواع مزمار (نی) استفاده میکردند و بکارهای معارفی و طب و حساب و هندسه و آلات جنگی از قبیل منجنیق و عراده توب سرگرم بودند و بالاخره اصحاب حکمت بودند نه عملہ ذلت دربارہ امامی کہ نمازش را طول میدادہ از عثمان ابی العاص نقل کردہ آخرین پیمانی کہ رسول خدا ﷺ از من گرفت فرمود ہر گاہ امام جماعتی شدی نماز را طول مدہ یکی از علماء نماز را بتندی خواند کسی از او پرسید این چہ نمازی است؟ پاسخ داد میخوام بدینوسیلہ بر شیطانم پیروزشوم .

ابوحنیفہ مردی را دید کہ نماز میخواند و رکوع نمیکند! گفت ای آدم نماز بدون رکوع درست نیست! گفت راستست لیکن من آدم بزرگ شکمی ہستم ہر گاہ بر رکوع روم باد از من خارج شود کدام خوبست نماز بی رکوع یا نماز توأم با شرطہ؟

ابوالعینا بہ ابن مکرم گفت برخیز و نماز بخوان گفت جمع بینہما را بترک نماز نمودم!

و بمناسبت حاضر جوابی گفته یکی از امراء بغداد کوتکین نام بہ بیماری قولنج مبتلا شد طبیب مخصوص برای او امالہ تجویز کرد امیر پرسید امالہ چیست؟ طبیب امالہ را برای او شرح داد تا بہ آنجا کہ گفت سر شیشہ امالہ را در سوراخ مقعد فرو میبرند از شنیدن این سخن رگہای گردن امیر ورم کرد و آثار غضب در چہرہی او نمایان شد! پرسید در مقعد کہ خواهند گذارد! طبیب ترسید گفت امیر در مقعد خودم!

در اصفہان در روزگار احمد بن عبدالعزیز مردی بنام کتانی زندگی میکرد احمد مطالب مربوط بہ امامت را از وی فرا میگرفت روزی اتفاقاً مادر احمد وارد شد و چون فہمید تحقیقات وی در بارہی امامت است! خطاب بہ کتانی گفت ای بدکار میخوامی فرزند مرا رافضی نمائی؟! کتانی گفت رافضی کسی است کہ ہر شبانہ روز پنجاہ و یک رکعت نماز میخواند و من در ظرف پنجاہ و یک روز

ندیدم فرزندی يك ركعت نماز هم بخواند !

مؤلف گوید اینحکایت تصدیق میکند درستی خبری را که بطرق مختلفه از اهل بیت عصمت رسیده « ان من علامات المؤمنین خمساً صلاة الاحدی والخمسين و التختيم باليمين و تعفير الجبین و زیارة الاربعین و الجهر بیسم الله الرحمن الرحیم » نشانهای مؤمنان پنج چیز است خواندن پنجاه و یک رکعت نماز واجب و مستحب انگشتی بانگشت راست کردن پیشانی بخاک مالیدن و زیارت اربعین رفتن و بسمله را آشکار گفتن. خدا را شکر که این مباحثات برای حقانیت شیعه کافی است .

در باب صبر مینویسد : مردی در بصره زنی را دید گفت زنی را تا بحال بدین رونق و شادابی ندیده ام بدیهی است باید اندوهناکی و ناراحتی او اندک باشد ! زن شنیده گفت متأسفانه اندوهی دارم که کسی بچنان گرفتاری مبتلا نشده ! و آن اینست روز عید قربانی شوهرم گوسفندی را کشت همان وقت دو کودک داشتم چون در یتیم بزرگ بکوچک گفت میخواهی بتو نشان دهم چگونه پدرم گوسفند را قربانی کرد ؟ ! گفت آری نامبرده برادر کوچکش را بزمین افکند و سرش را برید هنگامی رسیدیم که کودک در خون خود غوطه ور بود فرزند بزرگم بر اثر ناله و فریاد ما فرار کرد و بکوهی که دزدیکی مابود پناهنده شد تصادفاً گرگی رسید و فرزندم را ربود پدرش از گریه تعقیب کرد بدبختانه بوی دست نیافت او هم از شدت تشنگی جان بداد اکنون مرا از آنها جدا می بینی ! پس از این از وی پرسیدند چگونه بر این همه پیش آمد صبر کردی ؟ ! پاسخ داد هر گاه اندک وسیله ی بغیر از اندوه در اختیار می آورم بنا بر احتی نمی گذراندم !

گفته است نخستین کسیکه عقد بیعت برای دیگری برقرار کرد ابو بکر بود که عقد خلافت را برای عمر مقرر داشت پس از او معاویه بود که قرارداد بیعت را برای فرزندش یزید استوار داشت در آن موقع مردی بر معاویه وارد شد اظهار داشت هر گاه امور مسلمانان را بعهده ی یزید برقرار نمی کردی کارها را

از ریشہ نابود کرده بودی! معاویہ باخنف کہ حضور داشت گفت چرا اظهاری نکردی وصحت و سقم سخن او را مورد تحقیق قرار ندادی؟ گفت اگر دروغ میگفتم از خدا میترسیدم و اگر راست میگفتم از تو، معاویہ برای او دعا کرد

گفته است جغد تصمیم گرفت تا برای خود ہمسری اختیار کند هدهد بمیانجیگری در آمد و باوی ملاقات کرده گفت آنان کہ قصد ازدواج با آنها را داری تضمین میکنند پنج ده آباد و پنج ده خراب در اختیار تو آورند! گفت من بدیہات آباد تو جہی ندارم همان خرابہ ہا برای من کافیست! پاسخ داد دہہای آباد را در اختیار زنت در آور کہ ہر آبادی در دست زن قرار بگیرد خراب میشود! او پذیرفت

زنی نزد قاضی آمد گفت شوہر مردہ و اینعدہ وارث از او باقی ہستند پدر و مادر، فرزند، ہوو (زن دیگر) وعدہ ای خانوار البتہ ثروتی ہم دارد آنها را چگونه باید بینشان قسمت کرد؟! پاسخ داد بہ پدر و مادر گریہ و نالہ میرسد و فرزندان از یتیمی بہرہ مند میشوند و زن ہم شوہر دیگر اختیار کند و کسان او ہم بناداری و بدبختی بسازند و مالی کہ از او باقی مانده در دست دعاگو قرار دہید تا میان شما خصومتی بوجود نیاید!

مأمون روزی بہ یحیی بن اکثم گفت شاعر این شعر را در تعریض بتو گفته :

قاضی یری الحد فی الزناء ولا یری علی من یلوط من بأس

داوری کہ برای زنا، حد جاری میکند لیکن کسی را کہ لواط میکند محکوم نمی سازد! یحیی گفت آری گویندہ آن، احمد بن نعیم معروف بماجن است کہ میگوید :

امیرنا یرتشی و حاکمنا یلوط والرأس شرما راس

لاأحسب الجور ینقضی و علی الامة وال من آل عباس

امیر ما رشوہ میگیرد و حاکم ما لواط میکند بدیہی است کار رئیس

بدتر از مرؤس است خیال نمیکنم تا هنگامیکه والیان عباسی روی کارند شالوده‌ی ستمگری از پا درآید .

مأمون گفت : صلاح در اینست نامبرده را بسند تبعید نمایند !
 روزی یحیی بن اکثم بدربار مأمون وارد شد کودک زیبا چهره‌ای را در برابر خلیفه مشاهده کرد ! مأمون به یحیی گفت او را بسخن آور و آزمایش کن یحیی از او پرسید چه خبر داری ؟ غلام بچه با زبان آوری بیسابقه‌ای گفت :
 ای قاضی دو جور خبر است یکی در زمین و آن این است که تولو اطگری و یکی در آسمان و آن اینست که تو ملعونی ! مأمون پرسید کدام خبر صحیح است ؟ پاسخ داد خبر آسمان قابل تکذیب نیست یحیی شرم کرد و سخنی نگفت !
 زنی باتفاق شوهرش نزد قاضی آمده از او شکایت کرد که شوهرم بمن نفقه و خرجی نمیدهد ! شوهر گفت ای قاضی زن من آوازه خوان و نوحه گراست و از این راه کاسبی میکند و من کسبی ندارم ! قاضی خطاب بزن گفت ای بدکار از این به بعد باید تو نفقه‌ی او را بعهده بگیری ، زن گفت : آیا حکم همین است ؟! گفت آری و هر گاه من بجای شوهرت بودم با تو جمع میشدم و پول حمام را از تو میگرفتم و دلی تازه میکردم ! آنمرد گفت فدای تو که شالوده‌ی قضاوت بحکم تو استوار است هم اکنون آنچه را بیان کردی انجام ده !

مردی بد سهل بن هرون از عداوت (دشمنی) شکایت کرد و گفت : پایه عداوت بر یکی از این امور استوار است مشاکلت ، مناسبت ، مجاورت ، شنوائی مردمان از هر دو بنا بر این عداوتی که گفتم از کدام يك از این امور سر زده !
 مردی بد دیگری گفت من کمال ارادت و دوستی را با تو دارم ! گفت : یقین دارم پرسید دلیل بر یقین تو چیست و حال آنکه من بیش از جمله ارادتمند تو ام اثر دیگری از خود ابراز نداشتم ! گفت برای اینکه همسایه نزدیک من نمیباشی و پسر عمه نسبی من هم نبوده‌ای و شریک کار منم که نیستی .

از کسی پرسیدند پسر عمویان چگونه کسانی هستند؟ پاسخ داد آنان دشمنان

تو و دشمنان دشمنان تواند و این معنی درخویشاوندان باب واسعی دارد!
 در باب هجو قبیله هامینوید: مردی در یکی از بیابانها تشنه شد بخیمه
 رسید دختر کی از میان خیمه بیرون آمد جامی آب و ظرفی از شیر برای رفع
 تشنگی آنمرد آورد، آنمرد پس از آشامیدن آب و شیر از دختر پرسید از کدام
 قبیله؟ پاسخ داد از قبیله بنی عامر! مرد گفت از همان قبیله ای که شاعر در باره ی
 آنها گفته:

لعمرک ما تبلی سرا بیل عامر من اللوم مادامت علیها جلودها
 سو گند بجان تو تا هنگامیکه پوستها بر روی پیراهن عامر افکنده شده اند
 آثار ملامت و سرزنش آن هویدا نمیکردد!

دختر بی نهایت ناراحت شده چنانچه ظرفهای شیر و آبر را بزمین انداخت
 پرسید تو از کدام قبیله ای؟ پاسخ داد از قبیله ی تمیم! گفت آری از همان قبیله
 ای که شاعر در باره اش گفته:

تمیم بطرق اللوم اهدی من القطا : طائفه تمیم بر آه ملامت از مرغ سقا
 زودتر هدایت میشوند!

مرد گفت: نه چنین است از مردم باهله ام گفت همان مردمی که در باره شان
 گفته اند:

اذا ولدت حليلة باهلی غلاما زاد فی عدد اللئام
 هر گاه زن شوهر داری که بر شوهرش حلال باشد (یعنی حرام که جای
 حرف زدن ندارد) و از مردم باهله باشد پسر بچه ای بزاید بدیهی است بشمارش
 لئیمان افزوده است!

مرد گفت: من از بنی اسدم، دختر گفت:

ماسرئی ان امی من بنی اسد و ان لی کل یوم الف دینار
 قوم اذا استنبح الاضیاف کلبهم قالوا لامهم بولی علی النار

اصولا از اینکه مادرم از مردم بنی اسد میباشد خوشحال نمیباشم و همچنین
 اگر در برابر چنین تنگی هر روز هزار دینار پول در اختیار من بگذارند باز هم

بدان قبیله راضی نمیباشم زیرا بنی اسد مردم لثیمی هستند که اگر سگان آنها از آمدن میهمان پارس دهند بمادرشان میگویند آتش را با بولش خاموش کند (معلوم میشود اثر خاصی در بول مادرشان بوده فافهم و اغتنم)

گفت از مردم عیسی هستم دختر گفت :

اذا عیسیة ولدت غلاما فبشرها بلوم مستفاد

موقعیکه زن عیسه ای پسر بچه ای بزاید اورا بسرزنش آینه مژده دهید گفت از مردم قینم ! گفت :

اذا قینیة عطست فنکها فان عطاسها سبب الوداق

هنگامیکه زن قینه عطسه ای زد با او همخوابی کن که عطسه ای او مایه

حرکت کردن آلات رجلیت است !

گفت از مردم بنی کلیم گفت :

اذا کلیمة خضبت یدها فزواجها ولا تأمن زناها

هنگامیکه دختر کلیمی دست خود را حنا بندان کرد اورا بشوهر بده که از

بد عملی او در امان نخواهی بود .

گفت از ثقیفم گفت :

اضل الناسون ابا ثقیف فمالهم اب الا الضلال

نسب شناسان مردم ثقیف را گمراه کردند بنابراین اصل ایشان از گمراهی

است. گفت از مردم خزاعه هستم دختر گفت :

باعث خزاعة بیت الله انسكرت فرق خمر واثواب و ابراد

خزاعه در هنگام مستی خانه خدا را فروخت و وجه آنرا بمصرف شراب

و جامه ها و برده ها رسانید.

گفت از مردم حرمم گفت :

اذا ما اتقى الله الفتى وأطاعه فليس به بأس وان كان من حرم

هرگاه جوانی از خدا بترسد و از او اطاعت نماید با کی باو نیست هر چند

از حرم باشد . گفت از حنیفہ ام، گفت :

اکلت حنیفہ ربہا زمن التفحم والمجاءہ

حنیفہ خدای خودشان (یعنی بت) را در روزگار قحطی خوردند .

گفت از عبد قیس گفت :

علامہ عبد القیس لاینکرونها اعاصیر من فسوعلیہم تقتر

نشان عبد قیس کہ قابل انکار نیست آنست کہ فشرده های از چس از

بیچارگی آنان حکایت میکند !

آنمرد ناراحت شدہ گفت : من از طائفہ شیطانم گفت :

عجبت من ابلیس فی تیہتہ وخبث ما اظہر من نیثہ

تاه علی آدم فی سجدة فصار قوادا لذریتہ

از شیطان و سرگردانی او و نیت سوئی کہ آشکار ساخت در شکستم زیرا

او از سجده کردن بر آدم تکبر کرد و خود را جا کش بازماندگانش قرارداد !

آنمرد کہ از ہمہ طرف مورد سوء ظن و بدنامی قرار گرفت درخواست کرد

از من بگذر دختر گفت الی لعنۃ اللہ برو کہ لعنت خدا بر تو باد توجہ کن ہر گاہ

وارد قبیلہ ای شدی نسب آنها را انکار منما !

عمر بن خطاب از رسول خدا ﷺ روایت کردہ کردہا عدہ ای جنیان اند کہ

لباس جنی از اندام آنها برداشته شدہ و بصورت آدمی در آمدہ اند !

و آنها را بدانسب اکراد گفتند کہ سلیمان هنگامیکہ بکارزار ہند

میرفت ہشتاد کنیزک را از ہندیان اسیر نمود و آنها را در جزیرہ ای جای داد

دستہ ای از جن از دریا خارج شدند با آنها ہمخوابی نمودند چہل کنیزک از آنها

بوجود آمد سلیمان از حال آنها باخبر شد فرمان داد آنها را از جزیرہ بسرزمین

فارس ببرند در آنجا چہل پسر آوردند چون بزرگ شدند فتنہ ایجاد کردند و سر

راہ بر مردم گرفتند از آنان بسلیمان شکایت بردند فرمود «ا کردوہم الی الجبال»

آنها را بکوهها برانید از اینرو نامبردگان را کردہا گفتند .

مردی در ہنگام جنگ صفین نزد معاویہ آمد گفت مرادریاب کہ از نزد ترسو ترین

مردم و بخیلترین والکن ترین آنها آمده ام! معویه پرسید آنشخص کیست؟ پاسخ داد علی بن ابی طالب علیه السلام! گفت: ای بدکار دروغ گفתי زیرا اینکه گفתי علی ترسواست هیچ کارزاری اتفاق نیفتاد مگر اینکه در آن جنگ پیروزی با علی علیه السلام بود و اینکه گفתי علی بخیل است هر گاه علی دو خانه از خرما و گاه داشته باشد اول خانه خرما را انفاق میکند پس از آن خانه گاه را و اینکه گفתי علی الکن است و زبان آور نمیباشد کسی را بزبان آوری و خطیبی او ندیده ام و میتوان گفتم صلی الله علیه و آله در خطابت بر تر از علی علیه السلام نبوده ام کنون از جای برخیز خدا روی ترا سیاه کند و نامت را از دیوان آدمیان پاک سازد!

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آیا نمیخواهی که منزلت تو نسبت بمن برابر با منزلت هرون نسبت بموسی باشد با این تفاوت که پیمبری پس از من نیست اظهار داشت آری! فرمود چنانی که گفتم!

فرموده است: علی از منست و من از اویم و او پس از من ولی همه مؤمنانست و دست او را گرفت و فرمود: پروردگارا دوست علی را دوست بدار و دشمن او را دشمن یار او را یاری کن و کسیکه او را خوار سازد خوار فرما!

فرمود نظر کردن به علی عبادت است یعنی مردم هر گاه او را میدیدند تعجب میکردند میگفتند چقدر علی علیه السلام بردبار و دانا و دلآور و بزرگوار است! پس از این بمناسبتی حدیث طولانی همسری زهرا علیها السلام به علی علیه السلام و منع همسری شیخین را از همسری با آنحضرت ایراد کرده!

از انس روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا دوست من و وزیر و جانشین من و بهترین کسی را که پس از خود بجای میگذارم که فرض مرا ادا میکند و بوعده من و فامی نماید علی بن ابی طالب علیه السلام است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بفاطمه فرمود: ترا بهمسری بزرگ دنیا و آخرت در آوردم بدیهی است جز منافق دور و دیگری با او دشمنی نمیکند.

و فرموده: حق با علی است و علی با حق است هیچگاه از هم جدا نشوند

مگر اینکہ کنار حوض کوثر مرا دریابند .

یکی از عراقیها از پسر عمر پرسید کشتن مکس چگونه است؟ پاسخ داد تعجب میکنم از شما که از حکم کشتن مکس از من میپرسید با اینکہ شما پسر دختر پیغمبر خدا را کہ در باره او برادرش فرموده آندو دوریحانه منند کشتید! هنگامیکه حضرت علی بن الحسین علیه السلام در دارالخلافت عمر بن عبدالعزیز تشریف داشت پس از تشریف بردن آنجناب عمر خطاب بحاضران گفت: بزرگوارترین مردم کیست؟ اطرافیان چابلوس گفتند: شما، پاسخ داد: چنین نیست بلکه بزرگوارترین افراد همین شخصیتی بود کہ از دارالحکومه ما تشریف برد.

هنگامی در حضور وی از امام حسن و امام حسین علیهما السلام نامی بمیان آمد عمر گفت: به به چه میگوئید در باره دو فرزند بزرگواریکه جبرئیل گاهواره جنیان آنان بوده و در میان تأویل و تنزیل قرآن بوجود آمده اند و همتائی ندارند جدشان رسول خدا و مادرشان بتول عذرا و پدرشان قاتل اعداست.

ابن عباس گفته: شبی بهمراه عمر در حرکت بودم من سوار بر اسب و او سوار بر استر بود عمر آیه ای تلاوت کرد کہ در آن ذکر ای علی بود عمر پس از آن گفت: سو کند بخدا ای پسران عبدالمطلب علی در میان شما سزاوارتر بخلافت بود از من و ابوبکر! گفتم تو و رفیقت بر لاشه خلافت پریدید و آنرا از دست ما ربودید عمر گفت: بسوی من آئید ای پسران عبدالمطلب کہ شما یاران عمرید (یعنی اگر بر استی از او یاری کرده بودید خلافت بدست دیگران نمی افتاد)

ابن عباس گوید: اندکی من خودم را از او کنار کشیدم پس از مسافتی گفت: نزدیک بیا و سخنی را کہ گفتمی تکرار کن گفتم سخنی را بمنظور جواب ایراد کردم هر گاه توساکت بمانی ما هم ساکت خواهیم ماند. عمر گفت: سو کند بخدا ما بند خلافت را از نظر عداوت با علی علیه السلام بگردن نیفکندیم لیکن او را برای امر خلافت سزاوار ندیدیم و ترسیدیم بر اثر خونریزیهاییکه از قریش بدست

او واقع شده زیر بار او نروند !

ابن عباس گوید : خواستم بگویم شکفت اینجاست پیغمبر اکرم اورا برای جنگ با کفار و ازپا در آوردن سپهسالارشان سزاوار میدیده تو و رفیقت اورا سزاوار خلافت ندانستید !

عمر گفت : بالاخره پیش آمد خلافت را بدانطریق که اکنون ملاحظه میکنی بوقوع پیوست درعین حال هیچ عملی بدون صلاحدید او بر گذارنمیشود و ما عملی را بدون فرمان او انجام نمیدهیم ! (خدا از خصمای علی عليه السلام انتقام بگیرد و آنها را بلعنت فساق یهود و نصاری و بت پرستان عالم گرفتار فرماید).
در باب فحشهای نمکین و مهم نوشته : ابوالاشعث همدانی خطاب بدزدیکه قربانی اورا برده بود میگوید :

یا سارق الکبش رجلاه و جبهته
هلا سرفت جزاک الله لعنته
فی صدع امک بالقرنین والذنب
من الموالی ولم تسرق من العرب

ای دزدیکه گوسفند مرا دزدیدی دوپا و سر گوسفند مرا و همچنین دوشاخ و دمش بفرج مادرت چرا ای ملعون مال بردگان و بیچارگان را میبری و مال عرب ثروتمند را نمیدزدی .

حکایت کنند یهودی در اصفهان بود هر گاه یکی از لشکریان باومیرسید میگفت : ای برادر قجبه (فاحشد) میگفت اکنون که صدای ترا شنیدم دانستم که تو همان غلامی داشت میگفت او می گوید: ای دیوث پاسخ میداد دیوث اینجا چه می کند .

گویند سلمویه طبیب مأمون که پیر مرد نابینائی شده بود هر گاه میخواست بحضور مأمون برسد دخترش دست اورا میگرفت و وارد خانه مأمون می شد . روزی بعادت همیشه باتفاق دخترش بخانه مأمون رفته فاصله نشد مأمون بر اثر انجام حاجتی خارج شد سلمویه هم باتفاق او رفت در مراجعت همچنانکه دست در دست دخترش گذارد بمأمون گفت این دختر تا پیش از این بکر بود در این

ساعتی که همراه شما بودم و مراجعت کردم معلوم میشود بکارت از وی سلب شده! مأمون پرسید از کجا فهمیدی گفت نبض او را در کمال قوت میدیدم و اکنون سست احساس میکنم مأمون از حال او استخبار کرد گفت هنگامیکه پدرم باتفاق شما بیرون رفت عباس پسر شما مرا بوئاق خویش خواند و پرده‌ی بکارت را درید. مأمون از مهارت طبیب به شگفت آمد!

گویند طالوت در آغاز دباغ بود (کسیکه پوست آتش میدهد آشگر) خدای متعال برای آنکه دماغ آنها که برای او ارزشی قائل نبودند بخاک بمالد وی را بسلطنت برگمارد!

داود شبان بود خدای متعال ملك و حکمت را در اختیار او گذارد!

موسی چوپان و مزدور شعیب بود و عیسی ماهیگیر بود.

در نکوهش بافنده گوید: نادانی ده جزء دارد نه جزء آن در بافندگی است. مردی با عجله تمامی از کنار امیر المؤمنین گذشت پرسیدند کجا میروی؟ گفت: به بصره میروم تا در آنجا علم آموزم! گفتند وای بر تو علی را میگذاری و به بصره برای تحصیل علم میروی! امیر المؤمنین علیه السلام از او پرسید شغل تو چیست؟ پاسخ داد بافندگی است! امیر المؤمنین فرمود: کسیکه در راهی همراه بافنده باشد از روزی او کاسته شود و کسیکه با بافنده‌ای سخن بگوید شومی او دامن ویرا بگیرد و کسیکه سردرد کان او در آورد رنگش زرد شود!

یکی از حاضران بعرض رسانید اینان برادران مسلمان ما هستند فرمود: ایشان کفش بیغمبر را دزدیدند و در پیش خوان کعبه بول کردند اینان پیروان شیطان و شیعیان دجالند، اینان سابقه دزدی از این بیش دارند چنانچه عمامه یحیی بن زکریا و جوراب خضر و عصای موسی و رشته ساره را دزدیدند و ماهی آسیه را از تنور ربودند و مریم را به بیراهه دلالت کردند ناچار آنحضرت برایشان نفرین کرد تا خدا آنها را مورد استهزاء دیگران قرار دهد و برکت از کسبشان

بافنده‌ای درخواست کرد تا عملی باو آموزد که مایه تواضع او شود فرمود
عملی و ضعیتر و خوارتر از عمل تو نیست .

گفته شد گواهی بافنده به ضمیمه دو عادل گذراست .

بمناسبت نکوهش از پنبه زن نوشته : مردی به پنبه زنی گفت : اگر يك
بایت را بر روی کوه حرا و یکپای دیگر را بر فراز کوه سینا بگذاری و قوس
و قزح را بدست بگیری و ابرها را در حضور فرشتگان چون پنبه ، شید کنی
باز هم پنبه زنی !

صاحب بن عباد گفته :

يا انف الناس من ابيه

قل لابن ما شادة الفقيه

صنعة حليج و فرط تيه

جمعت ضدین فی مکان

به ابن ماشاده فقیه بگو ای کسیکه مردم از پدر او نفرت دارند هم اکنون
دوشیء ضدرا در مکان واحد گرد آورده‌ای هم پنبه زنی و هم متکبر .

در نکوهش از چاروق دوز مینویسد : به دیوانه‌ای گفتند چه میگوئی در
باره‌ی چاروق دوزیکه مرده است و خواهر و مادری از او باقی مانده ؟ پاسخ داد
میراث او مال سگانست و خرج گور و کفن او بعهده‌ی آشگران و حق آندو
که بازمانده‌اند آنست که بر گور او خاک بریزند و درمر گش جامه بدرند !

در کلیله گفته پنج‌دسته از مردم ثروت را از خود بهتر دوست میدارند :

کسیکه بکارزار با دشمن با تعیین مزدی برود و کسیکه برای بازرگانان

سوار بر کشتی شود و چاه‌کن و کارینز کار و شنا آموز و کسیکه زهر آگینی چیزی را
با استفاده از آن اعلام کند .

یکی از کناسان بمردی گفت : تعجب میکنی از فلانکس که میگوید : من

کناس زاده‌ام باو بگو ای پسر زن بد عمل‌ترا با کناسی چکار بخدا سو کند ما را
با عمل خود مفتضح کرده زیرا او با اینکه هنوز گندم را از گاه جدا نمیتواند
بکند دیروز آمده و خود را بعنوان کناسی معرفی کرده و حال آنکه اگر ببیند که

ما با چه مهارتی مستراحهای زندانها را خالی میکنیم و واژه‌های از ورود در آنها بخود راه نمیدهیم خواهد فهمید کناس زاده کیست و دیگر چنین ادعائی نمی‌کند!

گوید مأمون با لباس تبدلی میگذشت شنید کناسی میگوید: مأمون از روزیکه برادرش را کشت از چشم من افتاد، مأمون پس از این بدره‌ی زری برای او فرستاد و گفت اگر صلاح بدانی از من راضی شو!

در نکوهش از تنگدستی گفته هر خوئی که مدح برای تو انگر باشد نکوهش برای بی‌نواست بنابراین هر گاه آدم بی‌نوا بردبار شد میگویند نادانست و اگر دلاور باشد میگویند حری است و اگر گویا و زبان آور باشد میگویند پرگوست پس از این شاهد آنرا باین اشعار ایراد کرده:

قالوا له یرحمک الله

ان شرط الموسر فی مجلس

سب و قالوا فیه ما ساء

ان عطس المفلس فی مجلس

و معطس الموسر مفساه

فمضطر المعسر عرینه

اگر توانگری در مجلسی بگوزد او را دعا میکنند و یرحمک الله که دعای مخصوص عطسه میگویند و اگر بینوائی در مجلسی عطسه زند باودشنام دهند و او را به بی‌ادبی محکوم سازند بنابراین محل شرطه بی‌نوا دماغ‌اوست و محل عطسه پولدار مقعد او.

حسان گوید:

ل و جهل غطی علیه النعیم

رب حلم اضاعه عدم الما

بسا بردباری که بر اثر بی‌نوائی نابود گردیده و بسا نادانی که ثروت پرده

بر آن پوشانیده است!

ابن الرومی در باره‌ی کسیکه طالب جاه بود و مالیه نمیخواست گفته:

والا فلی رزق بکل مکان

ارید مکانا من کریم یصوننی

از کریم بخشنده جاه و جلالی میطلبیم که مرا از خطر و ناراحتی در امان بدارد

والا روزی من در همه جا فراهم میگردد!

گوید مرد بیابان نشینی نزد یکی از خرما فروشان کوفه آمده گفت:

قواصر من تمرک البارحه	رأيتك في النوم اطعمتني
برؤيا رأيت لكم صالحه	فقلت لصبياننا ابشروا
والا فتاتیکم رائحه	قواصر تأتیکم بكرة

دیشب در خواب دیدم چند حلب خرما بمن دادی از خواب که بیدار شدم
بفرزندان خودم گفتم مژده بدهید که دیشب خواب خوبی دیدم امر و زطر فهای
از خرما بدست شما خواهد آمد و یابوی آنها بمشام شما خواهد رسید!

فقال نعم إنها حلوة ودع عنك لا انها مالحة

خرما فروش گفت آری خواب شیرینی بود لیکن بعقیده من بهتر آنست
از آن دست برداری که شور است.

پس از آن یکظرف خرما باوداده وگفت خواهش دارم مرا از این خوابی
که دیده‌ای معاف بداری زیرا خواب یوسف پس از چهل سال تعبیر شد!
در توراة آمده کسیکه کار پسندیده‌ای را در محل ناپسندی بانجام آورد
گناه کرده است!

بزرگمهر گفته: کسیکه کار شایسته‌ای برای پست فطرتی انجام دهد چنان
است که طوق طلا بگردن خوک افکنده باشد و یا گوشواره گوهری بگوش سگ
آویخته باشد و یا جامه ارزنده بر روی الاغ کشیده باشد و یا عسل بدهان ما
ریخته باشد!

ابونخيله گفته:

متى تسد معروفًا الى غير اهله رزنت ولم تظفر بحمد ولا اجر

هر گاه کار شایسته‌ای را در محل نابجائی بمصرف برسانی آرامشی یافته‌ای
لیکن ستایش و اجری از نا اهل نخواهی داشت!
دیگری گفته:

و من وضع المعروف فی غیر اہلہ
 کسیکہ کار شایستہ ایرا در محل نامناسبی بانجام آورد درمی یابد آنچه را
 کہ پناہندہی بکفتار دریافتہ بود!

مرد بیابان نشینی نزد یکی از شیوخ بنی امیہ کہ عدہای از مشایخ اطراف
 اورا گرفتہ بودند آمدہ گفت امسال بر ما بی نہایت سخت گذشت و من با دہ و اند
 دختری کہ دارم سال را بسختی بسر آوردم، آن شیخ کہ آدم بخیلی بود گفت:
 میخواستم خدا بین شما و آسمان صفحہ ہائی از آہن برقرار میداشت تا قطرہای
 باران بر شما نازل نگردد و دخترانت را دوچندان سازد و ترا در میان آنها دست
 و پا بریدہ قرار دہد و نان آوری جز تو برای آنها مقرر ندارد آن گاہ سگی را کہ
 ہمراہ داشت بدان بیچارہ پارس دادہ جامہ آن ناتوان را درید، فقیر نگاہی باو
 کردہ گفت چہ بگویم بتو جز اینکہ می بینم موجودی زشترو و بدعاقبتی امید
 دارم بچنگال سگانی کہ از شکمہای ما دران اطرافیانہ بوجود آمدہ اند دچار
 گردی!

مردی نزد محمد بن عبدالملک آمدہ گفت: دو جہت مرا بحضور تو آورده
 یکی ہمسایگی و دیگری ناتوانی و ایندو سبب موجبات ترحم ترا نسبت بمن بوجود
 می آورد! او گفت: ہمسایگی بین دو دیوار است رحمت ہم کہ خوی زنان و کودکان
 است بنا بر این زود از حضور من خارج شو کہ اینہفتہ جز نکبت اثر دیگری
 برای من بیار نیارد!

موضوع مهمی کہ نقش عجیبی را در نبش قبور داشتہ آنکہ عمرو بن ہانی
 طائی گفتہ موقعیکہ ابوغانم مروزی مرا بہ نبش گورہای بنی امیہ موظف داشت
 ہنگامیکہ قبر ہشام را نبش کردم بدن اورا صحیح یافتہ تنها یک طرف از بینی
 او خاک شدہ بود بدن اورا سوزانیدیم و چون گور سلیمان را در رابغ نبش کردیم
 بجز از استخوان پشت و جمجمہ اش اثر دیگری نیافتیم و چون گور مسلمہ راشکافتیم
 جز جمجمہ اش اثر دیگری وجود نہ داشت و از عبدالملک ہم در گورش بغیر استخوان

سرش اثر دیگری نبود و درگور معویه جز اثر خاکستر سیاه رنگی که مانند خطی بود اثری دیگر نبود و در گور یزید بجز از استخوانی بیش باقی نبود بالاخره هر مقدار از استخوانهای آنها که باقی بود همه را سوزانندیم!

بمناسبت پنیر مینویسد: خالد بن صفوان بکنیزش گفت مقداری پنیر بیاور تا بخوریم زیرا خاصیت این خوراکی آنست که اشتها آور است و معده را پاک می کند و بشهوت همخوابی می افزاید! کنیزك گفت پنیر نداریم! خالد گفت: ضرری ندارد زیرا پنیر دندانها را فاسد میکند و ایجاد اسهال در معده مینماید و خوراك زمیهاست، یکی از حاضران گفت بکدام قول تو عمل کنیم گفت اگر پنیر حاضر بود بقول اول و اگر نه، بقول دوم!

کسری به والیش نوشت بدترین مردم را بهمراه بدترین چهار پایان و بدترین خوراکیها بحضور ما بفرست اوهم خوری را بهمراه خوک و پنیر برای او فرستاد.

انما الجبن آفة الجسم سقما
بدلوها بلقمتی سکباج (۱)
وعلي القلب كربة الاوهام
اوشواء مفصل عن عظام

پنیر بدن را رنجور و ناتوان میکند و خیالات بی اساس در دل بوجود می آورد بجای آن دو لقمه از سکبا یا قرمه ی گوشت بخورید.
بمناسبت انگور گفته بهترین انگور آنست که چوب آن درشت و سبز و خوشه آن دراز باشد.

ابوحنیفه دینوری از یکی از شامیها نقل کرده در دهکده عنب وزن هر دانه انگورش ده درهم بوده و یک خوشه آن سبدی را پر میکرد.

(۱) سکباج بکسر معرب سکبای فارسی است برهان قاطع مینویسد نام آشی است که از سرکه و گوشت و بلفور گندم و میوه خشک درست میکنند باین طریق بلفور گندم را در سرکه میخیسانند و خشک میکنند و به مصرف میرسانند و این کلمه مرکب از سک و با است چه سک بکسر سین بمعنی سرکه و با بمعنی آتش است.

ابن رومی در باره‌ی انگور رازقی گفته :

ورازقی مخطف الخصور	کانه مخازن البلور
قدضمنت مسکالی الشطور	وفی الاعالی ماءورد جوری
لم یبق منه وهج الحرور	الا ضیاء فی ظروف نور
لوانه یبقی علی الدهور	قرط آذان الحسان الحور

خوشه رازقی مانند کلبه‌ایست که در زیر آن عده‌ای به آسایش پردازند و گوئیا دانه‌های آن مانند مخزنهای بلوراست که مملو از مشک ناب و گلاب باشد با خوردن آن حرارت گرما برطرف میشود و جز نوری در ظرفهای آن باقی نیست هر گاه تا آخر روزگار باقی میماند شایسته بود دانه‌های آنرا گوشواره گوشهای حوران بهشتی قرار داد .

بمناسبت زرد آلو مینویسد : طبیعی از باغداریکه درخت زرد آلو میکاشت
پرسید چه میکنی؟ پاسخ داد درختی میکارم که میوه‌اش بنفع من و تست .

ابن رومی از این پاسخ استفاده کرده گوید :

از امارأیت الدهر بستان مشمش	تعلم یقینا انه لطیب
یغل ^۱ له ما لا یغل لاهله	یغل مر یضاحمل کل قضیب

هر گاه روزگار را بصورت بوستانی از زرد آلو به بینی (زرد آلو زار) خواهی فهمید که آن طبیعی است ماهر آری این طبیعی که از حسادت نمیگذارد کسی از میوه آن استفاده کند حتی اگر بیماری هم بخواهد شاخه‌ای را از آن جدا نماید ممانعت میکند .

دیگری گفته :

کانه بر فقه (بو تقة) احمیت	یجول فیها ذهب ذائب
----------------------------	--------------------

گوئیا زرد آلو را از رفق و مدارا سرشته‌اند و در درون آن طلای ذوب شده‌ایست .

درباره عمل گفته : بهترین انگبین آنست که طلائی رنگ باشد و چون

قطره‌ای از آن بر زمین بریزد مانند زبوق مدور گردیده و با خاک مخلوط نشود!
دیگری گفته: انگین خوب انگبینی است اگر آنرا برقتیله بمالند
و بسوزانند عسل آن سوخته نشود!

هشام بکار گذارش نوشت عسلی برای من بفرست که حلاوتش بی‌نهایت
باشد و از مکسی بکر تهیه شده باشد و به آتش نرسیده باشد (عسل ناگداخته)
از مردی پرسیدند چه میخواهی؟ پاسخ داد شیر و نحل و میوه نخل! گفتند
بکدامیک بیشتر علاقه داری؟ پاسخ داد: آنکه از همه پاکتر و بشفا نزدیکتر
و از درد دورتر و در نهایت لطافت است نه ثقیلی دارد که مازاد آن تعفن آورد و نه
ثقیلی که از سنگینیش تفرعن خیزد!

بمناسبت رنگها گفته: افلاطون معتقد است رنگ شقایقی و بوی زعفرانی
خشمگینی را تسکین میدهد، رنگ یاقوتی و بوی کلاب و نرگس موجب سرور
میشود و هر گاه رنگ قرمز همراه با زرد باشد نیروی عشق را تحریک میکنند
و هر گاه رنگ زرد همراه با سیاه باشد قوه شوق را تحریک مینماید و هر گاه قرمزی
با زردی ممزوج شود قوه غریزه را تحریک میکنند و هر گاه رنگ سیبی با قرمزی
همراه باشد همه طبایع را بحرکت درمی‌آورد.

بمناسبت خوراکیهای اعراب گفته: عرب از خوراکیهای اطالعی نداشتند
و حد اکثر خوراک آنها آبگوشت بود که از گوشت و آب و نمک فراهم میشد
پس از آنکه معاویه روی کار آمد و دنیای عرب بکام او چرخید غذاهای رنگا
رنگ در روی سفره‌اش حاضر میکرد.

مردم بنی اسد سگ خور بودند بهمین مناسبت فرزدق گوید:

اذا اسدی جاع یوما بیلده وکان سمینا کلبه فهو آکله

هر گاه یکی از بنی اسد در شهری گرسنه شود و سگش چاق باشد آن را
میخورد.

و خوراک برخی از آنها موی تراشیده بود که آنرا در زیر آرد میکردند

پس از چندی مویہا بصورت شپہہائی درمی آمدند و آنها را باہمان آردہامخلوط کرده می پختند و می خوردند .

بہمین مناسبت شاعرشان گفته است :

بنی اسد جائت بکم قملیة
بہا باطن من داء سوء و ظاہر
ای بنی اسد یکی از شپش خوران کہ ظاہر و باطنش را درد فرا گرفته آمد!
از جملہ خورا کهای آنان فظاً بود کہ شیرہی شکنبہ باشد!
ابونواس گوید :

ولا عیشا فعیشہم جدیب	ولا تأخذ عن الاعراب طعما
رفیق العیش عندہم غریب	دع الالبان یشر بہا رجال
وا کثر صیدہا ضبع و ذئب	بارض نبتہا عشر و طلح
ولا تخرج فما فی ذاک حوب	اذا راب الحلیب قبل علیہ
یطوف بکاسہا ساق ادیب	فاطیب منہ صافیة شمول
و یفسخ عقد تکتہ الدیب	یمد اک الحیاة اذا حساها
و ذاک العیش لا اللبن الحلیب	و ذاک العیش لا عیش البوادی

خوراکی از عربہا آرزو مند مباش و از آنها عیشی طلب مکن کہ زندگیشان توأم با خشکسالی است بگذار شیر ہا را افرادی بیاشامند کہ عیش اندک مایہ شگفتگی خاطر آنهاست خصوصاً در سرزمینی کہ آنرا شتر و خار شتری شتری فرا گرفتہ و حد اکثر شکار آن کفتار و گرگست ہر گاہ شیر بجوش آید بر روی آن بشاش و باکی از آن مکن کہ گناہی ندارد بہتر از آن شراب صافی است کہ اطراف آن دست ساقی ادیبی بحرکت می آید و ہمہ گونه عقدہ ہا را می کشاید و حیات تازہ ای در تو بوجود می آورد . آری این عیش عیش بیابانی نیست عیش شرابست نہ عیش شیر و آب !

بہ حکیمی گفتند چہ میگوئی در بارہی آب ؟ پاسخ داد مایہ زندگی است

و حمار ہم در آن با من شریکست !

گفتند چه میگوئی درباره‌ی شیر؟ گفت: هیچگاه اتفاق نیفتاده چشم
بدان بیفتد مگر اینکه بیاد مادرم آمده‌ام و حیا دامنگیر من شده!
گفتند در باره‌ی شراب چه میگوئی؟ پاسخ داد پیشوای بزرگ
و آشامیدنی بهشتیانست!

رُزبه شاعر. موش خوار بود! باو گفتند از خوردن این حیوان نفرت نداری؟!
پاسخ داد خیر زیرا او بهترین و ارزنده‌ترین متاع ما را میخورد!
بنو تمیم را همواره بخوردن سوسمار سرزنش میکردند!
ابونواس گفته:

اذا ما تمیمی اناک مفاخرأ فقل عد عن ذاک کیف اکلک للضب.

هنگامی که یکی از مردم بنی تمیم از در خوردنمائی در آید بگو خود فروشی
مکن از سوسمار خوردن اطلاع بده!

مردی در کشتی نشست در مجاورت او یهودی قرار گرفته بود و سبدی که
مقداری گوشت قرمه شده در آن بود در کنار خود گذارده آنمرد از فرصت استفاده
کرده همچنانکه کشتی در حرکت بود تمام گوشتها را خورد تنها استخوانها را
بجا گذارد فاصله‌ای نشد کشتی در لنگرگاه ایست کرد یهودی خواست پیاده شود
دید سبد خالی است حیرت زده شده پرسید گوشتهای در میان سبد چه شد یکی از
مسافران گفت اینمرد گوشتهای میان سبد را خورد! یهودی سخت ناراحت شده فریاد
زد ایمرد پدرم را خوردی!

مسافران که سخن تازه‌ای شنیدند گفتند: این چه حرفست چگونه پدرت را
خورد؟! گفت پدرم هنگامیکه میخواست از دنیا برود وصیت کرد بدن او را به
بیت المقدس برده آنجا دفن کنم! منم پس از مرگش از لحاظ اینکه حمل جنازه‌ی
او بر من آسان باشد بدن او را قرمه کردم و در میان این سبد ریختم اکنون اینمرد
همه‌ی آنها را خورده!

در باب طفیلیہا (۱) می نویسد: طفیلی گفته هر گاه مرا بدعوتی نخوانند یا به مجلسی حاضر نگردم وحشتی دست بدامن من میشود و اظهار داشته:

نزور کم لانؤاخذ کم بجفوتکم ان الکریم اذا لم یستزر زارا
 بدیدار شما می آئیم و از آزار شما شکوہای نداریم زیرا ما کریمیم هر گاه کسی از آدم کریم دیدار نکند او بدیدار دیگران اقدام نماید.

برخی از طفیلیہا گویند خوشترین حالات آنست کہ بدون هراس از مردم و بدون دعوت بمنازل آنها بروی!

دیگری گفته: رئیس ما طفیلیہا ابوهریرہ است کہ ناخواندہ بدعوت معاویہ میرفت و نماز خود را بجماعت علی علیه السلام حاضر میشد.

ابوالجہم گفته:

کم لطمۃ فی حرّ و جھک صلبۃ من کف بواب سفیہ ضابط
 حتی وصلت قتلت اکلۃ ضیغم متضمخ بدم وائف ساقط

چہ بسیار سخت و دردناکست سیلی کہ پ آدم سوری از دست دربان نادانی بخورد آری این ضرب را بر خود هموار میکنند و خود را بلقمہی میرسانند کہہ بازماندہی شیری است کہ دہان و دماغ آن بخون آلودہ است.

یکی از سوریہا موقعیکہ اینشعر را شنید گفت آری کسیکہ در طلب بدست آوردن امر عظیمی برمی آید باید خاطرہ تلخ و ناراحت کنندہ آنرا ہم تحمل نماید!

در باب طمع مینویسد: گویند «هو اطمع من أشعب» (۲) او از اشعب آژندہ تر

(۱) طفیلی منسوبست بہ شاعر کوفی کہ او را طفیل الاعراس یا طفیل العرایس میگفتند هر مجلسی کہ اتفاق می افتاد نامبرده بدون دعوت در آنجا حضور مبیافت.

(۲) میدانی در مجمع الامثال مینویسد ابو العلاء اشعب بن جمیر از مردم مدینہ است و بہ اشعب طماع معروفست و غلام عبد اللہ زبیر بود آدمی خوشمزہ و ظریف و خوانندہ بود عایشہ دختر عثمان امور او و ابن ابی الزناد را بہدہ گرفتہ بود خود او میگفتہ من و ابن ابی الزناد در یکجا تربیت شدیم من در زیر بودم و او در بالا و بالاخرہ بدانجا رسیدیم کہ می بینید از عایشہ پرسیدند آیا امید رشدی

است! زیرا موقعی از او پرسیدند پایه‌ی آزندگی تو تاچه اندازه است؟ پاسخ داد تا آنجا که هیچگاه اتفاق نیفتاده عروسی را بخانه‌ی شوهری ببرند مگر اینکه من آرزومند بودم او را بخانه من آورند و اتفاق نیفتاد دیگری سر بگوشی با کسی حرف بزنند مگر اینکه پنداشتم در باره‌ی من توصیه‌ای میکند.

یکی از سوریان بدیگری گفت: چرا بمجلس میهمانی فلانکس نرفتی؟ گفت خجالت کشیدم پاسخ داد سوری و حیا با یکدیگر سازگار نمیباشند! مگر

دراوهست گفت مدت یکسال است او را به بافتدگی واداشته ام دیر و زازا او پرسیدم در این صنعت تاچه پایه رسیده ای! گفت نیمی از آنرا آموختم و نیم دیگر آن باقیست! گفتم چگونه نیمی از آنرا فرا گرفتی گفت در ظرف یکسال جدا کردن نخها را آموختم هنوز بافتن آنها باقی است و امروز از او میشنوم زه کمانی را کسی بمبلغ یکدینار باو میفروشد و او میگوید اگر بدانم این زه پرنده بریان شده ای در میان دو گرده نان برای من شکار نکند هیچگاه حاضر نیستم بیکدینار بخرم بالاخره از چنین آدمی چه امیدی باید داشت حکایات او بسیار است از ابو السراء پرسیدند پایه طمع او تاچه اندازه بوده گفت: روزی کودکان اطراف او را گرفته به آزار او میپرداختند وی برای آنکه از آزار آنان در امان باشد گفت خانه فلان کس عروسی است همه‌ی بچه‌ها بطرف آن منزل رهسپار شدند پس از رفتن آنها گفت ممکن است دروغ من راست باشد او هم به تعقیب آنها رفت تصدیقاً خری نبوده چپا دو باره به آزار او پرداختند سلم بن عبدالله از او پرسید پایه طمع تو تاچه اندازه است گفت اتفاق نیفتاده در پای جنازه ای درآیم و دونفر باهم سر بگوشی حرف بزنند جز اینکه من پنداشته ام مرده از مال خود وصیتی برای من کرده و هیچگاه اتفاق نیفتاده کسی دست در جیبش به برد جز اینکه من گمان کرده ام چیزی بمن خواهد داد. از طمع او اینکه دیدم مردی طبقی برای غذا خوردن میسازد گفت دلم میخواد دسته ای هم برای آن بسازی پرسید برای چه؟ گفت ممکن است غذایی در آن بریزند و برای من بیاورند. مردی را دید دهانش حرکت میکند بطمع خوراکی مسافت يك ميل راه همراه او رفت تا آنکه فهمید سقر موجود بازگشت.

گفتہی این شاعر را نشنیده :

لاستحین من القریب ولا
من اللفظ البعید
ودع الحیاء فانما
وجه المطفل من حدید

البته از نزدیک آشنا و بیگانه بد اخلاق شرمندہ مشو و حیا را کنار
بگذار زیرا گل رخسار سوری از آهن سرشته شدہ است .

از سوری پرسیدند از قرآن چه مقداری حفظ داری ؟ پاسخ داد این آیه را
«واذ قال موسی لفتاہ آتنا غذائنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا» آنہنگام کہ موسی
بشاگردش (یوشع) گفت خوراکی ما را بیاور کہ از این سفر رنج بسیار
تحمل کردیم .

بدیگری گفتند برای خوراکی ما گوشت بخر گفت یاد ندارم ! گفتند آتش
بفروز گفت کسلم ! پس از آنکہ غذا پختہ شد گفتند بیا و بخور ! گفت حیا
میکنم بیش از این ، سرپیچی کنم و بدستور شما عمل ننمایم !

در باب تمبلیها می نویسد : ابن سیرین گفتہ در کتاب سوء الادب مکتوبست
ہر گاہ بمنزل عدہای وارد شدی از آنچه آنها میخورند راضی مباش بلکه آنچه را
در سفرہ حاضر ندارند درخواست کن بلکه بہ آوردن غذائی کہ فعلا در اختیارشان
نمیباشد تکلیف کن و سخنانیکہ مکروه طبع آنهاست بزبان بیاور ہر گاہ گفتہ
ترا شنیدند و موجبات ضرب و شتم ترا فراهم نیاورند بدان کہ آنها مردمی شایستہ
و آمادہ برای دستورات تو میباشند !

تنبلی بخانہ ابن ابی البغل وارد شدہ و از اندازہ بیرون در مجلس او جلوس
کرد تا ہمہی مردم بیرون رفتند ابن ابی البغل از او پرسید مگر حاجتی داری کہ
اینہمہ در اینجا نشستی ؟ گفت نہ ، مقدار دیگری نشست ! ابن ابی البغل پرسید نام
تو چیست ؟ گفت ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ ! ابن ابی البغل بدربانش گفت دست ابو عبد اللہ
محمد بن عبد اللہ را بگیر و بہ لعنت خدا دچار کردہ از خانہ بیرونش کن !

در باب آوازه خوانی مینویسد: در یکی از خرابه ها کوری و فلجی و دست
بریده ای گرد آمدند از کور درخواست کردند تا شعری بخواند او گفت:
انی رأیت عشية النفر حوراتفین عزیزمة الصبر
دیشب گذشته که اراده سفر داشتم حوری را دیدم که صبر و قرارم را
ر بود!

پرسیدند چگونه دیدی با آنکه تو گوری!

به افلیح گفتند بخوان، گفت:

اذا اشتد شوقی و هاج الالم عدوت علی بابکم فی الظلام

هنگامیکه گرمی اشتیاق من شدت پیدا کند و درد باطنی سر بهیجان گذارد
در تاریکی شب بطرف منزل شما خواهم دوید.

گفتند چگونه خواهی دوید با آنکه پای دویدن نداری.

به دست بریده گفتند بخوان گفت:

شبکت کفی علی رأسی و قلت له یا راهب الدير هل مرت بك الابل

دستم را بر روی سرم گذاردم و انگشتانم را از شدت ناراحتی در میان یکدیگر

در آورده به دیرانی گفتم آیا شتری از کنار تو گذار کرد؟!

گفتند تو از همه مادر و غکوتری!

در اختراع شطرنج مینویسد: شطرنج را یکی از فلاسفه و دانایان روزگار

برای پادشاهی اختراع کرد (۱) و خواست بدینوسیله فرازونشیب صحنه ی جنگ را

با و بنمایاند پس از آنکه در حضور شاه بیازی شطرنج پرداخت، شاه بی نهایت

بشگفت آمده گفت هر چه میخواهی از من بطلب و مسلماً همه آرزوهای تو بر آورده است

حکیم اظهار داشت بعدد خانه های تخته شطرنج مضاعف و دو چندان آنرا بمن

اعطا کن یعنی از خانه اول یکدرهم و مضاعف آنرا در دوم و دو چندان آنرا در سوم

(۱) حکایت مفصلی بمنظور اختراع شطرنج در شاهنامه آورده شده بعضی مخترع

آنرا حکیم داهر هندی و بعضی فرزند او را مهسه دانسته اند.

همچنین تا به آخر ، شاه اینگونه خواسته را ناچیز دیده خطاب بحکیم گفت :
با اختراع مهمی که بظهور آوردی می پنداشتم واقعاً دانای هوشمندی هستی
اکنون از تقاضائیکه کردی معلوم شد آن اندازه فراست نداری ! حکیم گفت :
بهمین اندازه که درخواست کردم اگر وفا نمائی قناعت میکنم !

نخست وزیر شاه پس از اندکی تأمل بعرض رسانید بدیهی است خواستی
حکیم باندازه ایست که تمام خواستهی شهریار بتقاضای او وفا نمیکند ! شاه تعجب
کرده علتش را جویا شد آنگاه محاسبان را بحضور طلبیده پس از محاسبه کامل
نتیجه حسابشان بدینجا رسید که تقاضای حکیم بترتیب دوچندان کردن هر يك
از خانه های ده ها هزار هزار هزار هزار هزار و چهارصد و چهل و شش
هزار هزار هزار هزار و هفتصد هزار و شش هزاران هزار و پانصد هزار و
پنجاه و یک هزار و ششصد و شانزده درهم (۱) شد !

(۱) در فزه الجلیس از قول ابن خلکان نقل میکنند هنگامیکه حساب مزبور را بی نهایت
شنیدم پنداشتم در اینخصوص مبالغه ای بکار برده اند تا اینکه با یکی از محاسبان ماهر
اسکندریه ملاقات کرده او حساب مزبور را در ورقه باین خلاصه شرح داد: اعداد خانه هارا تا
خانه شانزدهم دوچندان ساخت و چنان وانمود کرد در میان خانه ها دانه هائی از گندم قرار
داده عدد دانه ها به سی و دو هزار هفتصد و شصت و هشت عدد گندم رسیده و بطور مزاح گفت این مقدار
ظرفی را پر میکند و ما آنرا بشما قرض دادیم پس از آن خانه هفدهم را تا خانه بیستم
دوچندان کرده در هر خانه ای يك و ثبیه که بیست و چهارم باشد مضاعف نمود پس از
دیبات که جمع مدها باشد به اردب که بیست و چهار صاع است و هر صاعی چهار مد است
رسید و آنها را تا خانه چهارم مضاعف کرده جمع همه به صد هزار و هفتصد و شصت و دو اردب و دو نلک
اردب رسید و این عدد مقدار يك کندو گندم است پس از آن میزان کندو را مضاعف کرده تا بخانه
پنجاهم رسیده مجموعاً هزار و بیست و چهار کندو گندم شد و این مقدار مدینه شد سپس به
تضعیف مدینه پرداخته تا بخانه شصت و چهار که آخرین خانه تخته شطرنج است رسید مجموعاً
شانزده هزار و سیصد و هشتاد و چهار مدینه تشکیل داد و اظهار داشت بطوریکه میدانید شهرهای



دنیا افزون تر از خانه های شطرنج نیست !

از صفدی نقل کرده آخرین محاسبه تخته شطرنج به این عدد منتهی شده هیجده هزار هزار هزار هزار هزار هزار و چهار صد و چهل و شش هزار هزار هزار هزار و هفتصد و چهل و چهار هزار هزار هزار هزار و سیصد و هفتاد و دو هزار هزار هزار و نه هزاران هزار هزار و پانصد و پنجاه و یک هزار و ششصد و پانزده عدد است .

سید عبد الوهاب شهشهانی در بحر الجواهر مینویسد يك را چهار نوبت مضاعف نمایند یعنی يك را چون مضاعف کنی دو شد و دو را چون مضاعف کنی چهار بود چهار را چون مضاعف کنی هشت است و هشت را چون مضاعف کرده شانزده شد و شانزده را در شانزده ضرب کرده دویست و پنجاه و شش گردد همچنان بود که یکی را هشت نوبت مضاعف کرده بعد از آن دویست و پنجاه و شش را در دویست و پنجاه و شش ضرب کنند چنان بود که شانزده نوبت مضاعف کرده باشند و تضعیف این شانزده نوبت شصت و پنج هزار و پانصد و سی و شش بوده همین عدد را در خودش ضرب کردیم سی و دو نوبت يك، مضاعف شد و حاصل ضرب چهار هزار هزار هزار و دویست و نود و چهار هزار هزار هزار و نهصد و شصت و هفت هزار و دویست و نود و شش شد و همین عدد را در خودش ضرب کردیم و تضعیف شصت و چهار نوبت خانهای شطرنج باین حاصل ضرب چنین بدست آمد هجده هزار و چهار صد و چهل و شش هزار هزار هزار هزار و پانصد و هشتاد و سه هزار هزار هزار و هفتصد و نه هزار هزار و پانصد و یک هزار و ششصد و شانزده عدد شد!

نزهة الجلیس از قول صفدی نقل کرده شمس الدین انصاری عدد خانهای شطرنج را

در این بیت ضبط کرده

ان رمت تضعیف شطرنج فاجعله ها و ا هه طعجز مد ز و د د جا

۱۵ ۱۶ ۵۵ ۷۳۷۰۹ ۴۴۰ ۶۷ ۱۳۴۴

پس از این نوشته هرگاه این عدد را جمع کنیم هر می را تشکیل میدهد که

هر يك از طول و عرض و ارتفاع آن شصت میل بوده باشد و هرگاه عدد حاصل در هر يك از

مؤلف گوید: پس از آنکه حکیم مزبور چنان درخواستی را کرد و طبق اظهار نظر نخست وزیرش معلوم شد از خواسته‌ی حکیم بر نمی‌آید شاه گفت: نمیدانم اختراع شطرنج شکفت آورتر است یا درخواست حکیم!

شطرنج کلمه‌ی پارسی است و معنای آن شش رنگ است! (۱)

خانه‌ها را چهار برابر قرار دهیم حاصل خانه‌ی بعدی با فاصله را تشکیل میدهد مثلاً اگر عدد خانه سه را چهار برابر قرار دادیم خانه پنجم و از خانه پنجم خانه نهم و از نهم خانه هفدهم و از سی و سوم خانه شصت و پنجم بدست می‌آید و اگر یکی کم کردیم مابقی عدد کلیه خانه‌ها است از اول تا خانه شصت و چهار و اگر پیش از آنکه یکی از آن عدد بکاهیم همانرا تنصیف کنیم نصف مزبور حاصل خانه شصت و چهارم است و با پنج ضرب مذکور حاصل تضعیف بیوت شطرنج بدست می‌آید!

(۱) نزهة الجلیس منیوید شطرنج را با شین و سین یعنی سطرنج گفته اند لیکن با شین به فصاحت نزدیکتر است زیرا مأخوذ از شطر است بمعنی بخش زیرا هر يك از بازی‌کنان يك قسمت آنرا مورد بازی قرار میدهند و اگر با شین گویند باعتبار سطور بیوت خانه‌های آنست و هر گاه بخواهیم کلمه مزبور را به اوزان عربی نزدیک سازیم باید بکسر شین تلفظ کنیم برون قرطیب بنا بر این گفته صاحب قاموس که فتح شین را تجویز نکرده صحیح نخواهد بود پس این بحث مفصلی را بمنظور مبارزه با صاحب قاموس ایراد کرده در آخر مینویسد حق اینست که لفظ مزبور ایرانی است و معنی آن شش رنگ است چونکه آلات مربوط بدان از شش مهره بدین اسامی ترتیب یافته: شاه و فرزین و فیل و فرس و رخ و بیرق.

برهان قاطع مینویسد شترنگ همان شطرنج بازی مشهور است که حکیم داهرندی یا فرزندش (صههه) از زمان انوشیروان اختراع کرده و بودز جمهر در برابر آن نرد را ساخت. پس شطرنج معرب شترنگ است. محققان گویند نرد اشاره بجبر است و شطرنج اشاره به اختیار.

در شاهنامه شرح مفصلی برای ایجاد شطرنج و آوردن آن بایران و اختراع نرد را بوسیله بودز جمهر ایراد کرده بعضی گویند اختراع نرد محض تمثیل آوردن بدنیا و اهل

نوشته است امیر المؤمنین علیه السلام از کنار عده ای که ببازی شطرنج سرگرم بودند عبور کرده فرمود: «ماهذه التماثيل التي انتم لها عاكفون» در عین حال آنرا از بازی مزبور ممانعت نکرد.

بدیهی است! این آیه را بدان مناسبت تلاوت فرمود که مهره های شطرنج بصورت اسب و فیل است (۱)

آنست زیرا خانهای آن بعدد ماههای سال دوازده خانه است و مهره های آن به عدد ایام ماهها سی عدد است و فصوصش نه عدد است به عدد افلاك و تیرش مساوی با تقاب دنیا و نقطه هایش بعدد کواکب سبعة و عدد بازیش هفت و شش و مقابلش يك و پنج مقابلش دو چهار مقابلش سی و نقشه هائی را که بازیگر با انجام می آورد قضا و قدر است که گاهی به له اوست و گاهی علیه او

مرحوم حاج میرزا احمد نقیب الممالک شیرازی متوفی ۱۳۰۲ هجری در بند ششم از هفت بند انتقادی خود که سال ۱۲۸۰ و اندی سروده به بازی شطرنج و نزد داهرانه اشاره کرده ذیلا آورده میشود:

شب دراز است ایها القاضی بیا بازی کنیم
بازی شاهانه یا نرد است و یا شطرنج و آس
گر تو از یکشیش و بش خواهی بتمازی پیش پیش
چون دوچار ماشوی کی جان بری از پنج پنج
بستی افشار از سه بایک مابه بندیم از دو خال
که گشودن گاه بستن گاه جستن که نشست
رنجه سازی با قدر سر پنجه ناشش مدشوی
رخ نتابیم از تو گر صد قلعه بندی بهر شاه
چون گرفتیم از تو فرزین و رخ و فیل و فرس
چار سو کشش جهت کش باز کش کش مات مات

(۱) پیش از این اسامی مهره های شطرنج را ذکر کردیم اکنون دیگر گوئیم شطرنج



باصطلاح دارای عرصه ایست مرکب از شصت و چهارخانه که طول و عرض آنرا از هر طرف هشت خانه فرا گرفته در یکطرف آن يك شاه يك وزیر و دو فیل و دو اسب و دو رخ و هشت پیاده قرار میدهند درطرف دیگر بهمان عدد برك دیگر ایندسته که بمنزله دو لشکرند با یکدیگر میجنگند تا شاه را مقید سازند که اصطلاحاً میگویند شاه مات شد و باین ترتیب بازی تمام میشود .

معمائی را در دیوان منسوب به امیر المؤمنین (ع) بنام محمد آورده که يك جزء آن اشاره به هشت خانه شطرنج است که فرموده

وضع اصلا الطبايع تحت ذین	الاخذ و عدموسی مرتین
و ادراج بین ذین المدرجیه	وسکة خان شطرنج فخذها
و قلب جمیع من فی الخافقین	فذاک ام من یهوا قلبی

وعدده موسی اربعین است که دومیم است اصل طبایع اربع دال است و خان شطرنج هشت ردیف خانه‌های آنست که حاء باشد پس محمد شد . عده ای بازی شطرنج را با کمال مهارت انجام میدادند حتی بدون آنکه عرصه شطرنج در حضورشان باشد غیاباً در باره مهرها حکومت می کردند و برخی از کورها را نوشته اند ماهرانه بازی میکردند ابو بکر محمد بن یحیی صولی در این بازی باندازه ماهر بود که برخی خیال کرده اند او مخترع این بازی است و در مهارت ضرب المثل بود . عده برای این بازی کتبی تألیف کرده اند ابن ندیم مینویسد عدلی نخستین کسی است که در باره شطرنج کتابی تألیف کرد دیگر رازی است و ابن هر دو در برابر متوکل بازی میکردند صولی دو کتاب راجع بشطرنج نوشت دیگری حسین ابن منصور حلاج .

الذریعه نوشته برخی از متأخران کتابی راجع بشطرنج بفارسی نوشته و در آن ادعا کرده در روی زمین کسی مانند آن بازی نمیکند و ملا عبد الرسول سواد کوهی کتابی بنام شطرنجه در رد شطرنج نوشته و فرصت شیرازی کتابی بنام شطرنجه تألیف کرده و در این عصر کتابهایی نگارش یافته .

برخی از شعرا در نکوهش شطرنج گفته است :

لعب الشطرنج شوم	فاجتنبها یا مشوم
انما عدت لقوم	شانهم شان عظیم
ملك یحبی الیه	او وزیر او ندیدم
هبك فیها العب النما	س فما ذا یا حکیم

نظر باینکه بازی شطرنج ، شوم است از آن اجتناب کن زیرا این بازی برای افراد سرشناسی از قبیل شاه یا وزیر یا ندیم اختراع شده بر فرض در این بازی کمال مهارت را پیدا کردی سرانجام بچه موقعیتی نائل خواهی شد !
مردم مدینه معمولاً آدم شطرنج بازی که بخواستگاری دخترشان می آمد
اورا نمی پذیرفتند و دختر با او نمیدادند زیرا شطرنج را یکی از آلات قماری میدانستند
که در ردیف ازلام که قرآن کریم از آن امر باجتناب فرموده .

اسماء قذاح ازلام و اقلام نام ده چوبه‌ی تیرند که هفتای آنها دارای
خطهای بخصوصی بودند باین اسامی که صاحب بن عباد در نظم آورده است (۱)

(۱) در مجمع البحرین مینویسد ازلام جمع زلم بر وزن حمل یا زلم بر وزن مرد
است و آنها عبارت از تیرهای بی پر و پیکانست که تازیان در سفرها و کارهاشان بدانها
فال میزدند بر بعضی مکتوب بود امرنی ربی و بر بعضی نهانی ربی و بعضی هم نانویس بودند
پس از این حدیثی را از رسول خدا (ص) نقل کرده ازلام همان ده تیر مشهور جاهلیت است که ده
نفر مرد شتری را میخریدند و آنرا نجر کرده به ده قسمت می نمودند و ده قذح باین نامها
فذیک سهمی توام دو سهمی رقیب سه سهمی حلس چهار سهمی نانس پنج سهمی مسبل شش سهمی
معلی هفت سهمی و سه تا هم که باین اسامی اند منیح و سفیح و وغد بلا تعیین بودند آنگاه
آنها را در میان کیسه ریخته بدست امینی میدادند او پس از حرکت کیسه تیرها را بیرون
می آورد اگر یکی از تیرهای سه گانه بود بنام هر کس در آمده ثلث قیمت شتر را میداد و اگر نه
مطابق با سهمش داده میشد و بهمین ترتیب تا تیرها بنام اشخاص اسابت میکرد میبردند
یا میباختند -

الفذ والتوءم والرقیب

والمصفح المشتھر النجیب

هآك فقد جاء بها الترتیب

ان القداح امرها عجیب

والجلس ثم النافس المصیب

ثم المعلى خطه الرقیب

مصفتح رامسبل و رقیب را ضرب هم میگویند و آن سه که دارای خط نیستند

عبارتند از سفیح و منیح و وغد!

بمناسبت دستجات مردم می نویسد: معویه به احنف گفت: مردم را بطور

اختصار برای من توصیف کن گفت رؤساء از خوشیها بهره منداند خردمندان از

تدبیر و اندیشه شادند پیرمردان از ثروت خرسنداند جوانان از ادب و شخصیت

مابقی مردم حکم چهارپایان را دارند اگر گرسنه شوند فریاد می کشند و اگر

سیر باشند می خوابند.

سلمان فارسی فرموده: مردم بچهار دسته اند شیران و گرگان و روبهان

و میشان، شیران شهریارانند، گرگان بازرگانانند، روبهان قاریان حیلہ گرند،

میشان مؤمنانی هستند که هر کس آنها را به بیند می گزد و آزار می کند.

جاحظ گفته هر دسته ای از مردم رویه ی بخصوصی دارند، رویه خواجگان

جنک با رومیان و ملازم بودن با رباط طرسوس است رویه ی خراسانی حجاج است

رویه مغنی تسبیح بسیار گفتن و صلوات فرستادن بر پیغمبر و آشامیدن نبید،

رویه رافضی ترك نبید و زیارت مشاهد رویه بیابانی ترك شراب مطبوخ،

رویه متکلم تشویق کردن مردم را به جبر و تعطیل و زندقه، رویه جاکش

دلالی زنان گویند رویه آدم شرافتمند تواضع است و طریقه آدم پست فطرت

تکبر!

عباس بن حسین از مردی نکوهش کرد گفت: او در دوستی همان آئینی را

بظهور می آورد که در دشمنی اظهار میدارد!

شاعری بهمین مناسبت گفته:

شاب المرارة بالحلاوة

احذر اخوة كل من

يحصي الذنوب عليك ايّام الصداقة للعداوة

از دوستی هر کسی که تلخی را با شیرینی دوستی را با دشمنی همراه می‌سازد اجتناب کن زیرا این آدم گناهان ایام دشمنی را در روز گار دوستی برخ تو میکشد!

دیگری گفته :

ولاخير في ودّ امرء متكاهر عليك ولا في صاحب لا توافقه

خیر در دوستی آدمی که بدیده‌ی اگراه بتو می‌نگرد نمیباشد همچنین دوستی آدمی که با تو موافقت نمیکند بدرد خور نخواهد بود!

علان وراق، عتابی را در راه دید نان میخورد! گفت از مردم حیا نمیکنی در راه نان میخوری؟! گفت اگر در خانه‌ای باشی که در آنجا گاوی باشد و تو هم گرسنه باشی نان نخواهی خورد گفت چنین نیست! گفت این مردم همگی گاوند هم اکنون بر تو ثابت خواهم کرد آنکاه بوعظ و خطابه پرداخت و مردم را کرد خود جمع آورد و در ضمن خطابه‌اش گفت: روایت شده کسیکه زبانش را به نرمه‌ی دماغش برساند خدای متعال او را وارد بهشت خواهد کرد! همه‌ی حضار بدان عمل پرداختند عتابی در آنحال به علان وراق توجه کرده که آیا او هم همچنین عملی می‌نماید.

عباس بن احنف درباره‌ی محبت گوید :

استغفر الله الامن محبتكم فانها حسناتى يوم القاه
فان زعمت بان الحب معصية فالحب احسن ما يعصى به الله

از همه گناهان باستثنای علاقه مندی بشما آمرزش می‌طلبم زیرا علاقه مندی بشما در روزیکه بقاء رحمت خدا میرسم از جمله کارهای پسندیده‌ی منست بنابراین اگر علاقه مندی را بزه کاری میداننی باید بگویم محبت از بهترین گناهانی است که بوسیله آن بنا فرمائی خدا می‌پزدازند!

یکی از صوفیه گفته :

دع الحب یصلی بالاقای من حبیبہ
 فکل الاذی ممن یحب سرور
 تراب قطع الشاة فی عین ذئبها
 اذا ما تلا آثار هن ذرور
 اظہار علاقہ مندی ممکن بلکہ بازار دوست خرسند باش زیرا ہر کونہ
 آزاری از دوست بظہور رسد پسندیدہ است و (ہر چہ ازدوست میرسد نیکوست)
 دلیل بر این مطلب آنکہ غبار پای گلہ گوسفند بر چشم گرگی کہ از آن تعقیب
 میکند بمنزلہ توتیاست .

متنبی ہم بدین مناسبت نیکو سرودہ :

سہاد اذانا منک فی العین عندنا
 رقاد وقلام رعی سربکم ورد
 ای سہاد از تو در چشم ما خواب ظاہر میگردد و شورہ گیاه آہوان بیابانی
 شما کہ بچرای آنها میپردازند برای ما بمنزلہ گل گلابست !
 بمناسبت ازدواج ایام جوانی می نویسد : یکی از شہر یاران ایران در راہ بہ
 پیر مرد بزرگی رسید کہ مشغول بزرگری بود گفت : ای پیر مرد اگر زنی
 گرفتہ بودی امروز کمک کاری داشتی ! پاسخ داد شہر یار از زن گرفتم لیکن گمراہ
 شدم و بہ بیراہہ افتادم ! شہر یار گفت گفتگوی فیما بین را پوشیدہ بداد تا برای
 دومین بار ملاقات ما دست بدهد ! روزی شہر یار از وزیرش پرسید اگر کسی
 از دیگری چنان سؤالی کند و او چنان پاسخی دہد منظورش چیست؟ و ضمناً
 گفت برای آنکہ پاسخ صحیحی تہیہ کردہ باشی یک سال بتو مہلت دادہ شد !

وزیر برای تہیہ پاسخ شہر یار با ہر کس ملاقات می کرد جواب و سؤال را
 مطرح میکرد و منظور را بازجوئی می کرد متأسفانہ از کسی پاسخ صحیح
 نمی شنید تا اینکہ بہمان پیر مرد رسید سؤال و جواب را مطرح کرد پیر مرد گفت
 ہمین سؤال را شہر یار از من نمود و من باو پاسخ دادم لیکن از من تعہد گرفت تا
 اورا ملاقات نکنم پاسخ را بکسی نگویم ! وزیر کہ بسیار مایل بود پاسخ صحیح را
 بعرض شاہ برساند دہ ہزار درہم باو جایزہ دادہ پاسخ را از وی خواستار شد !
 پیر مرد گفت : شاہ از من پرسید چرا در جوانی زن نگرفتی تا فرزند از تو بوجود

آید که امروز کمک کار تو باشد پاسخ دادم چنان کردم ولیکن فرزندی برای من بوجود نیامد! وزیر در ملاقات پادشاه پاسخ را بعرض رسانید! شاه متوجه شد پاسخ را از آن پیر مرد فرا گرفته وی را بحضور طلبیده گفت مگر از تو تعهد نکر فتم تا مرا نه بینی گفتگوی فیما بین را بکسی ابراز نداری! گفت خوشبختانه به تعهد خود رفتار کردم زیرا هنگامی وزیر را از این موضوع باخبر ساختم که ده هزار مرتبه شمارا دیدار کردم یعنی صورت شمارا که بر روی سکه ها نقر شده بود ده هزار مرتبه نگاه کردم! پادشاه باو آفرین گفت و مبلغ چهار هزار درهم باو جایزه داد!

یحیی بن اکثم به پیر مردی در بصره گفت برای تجویز متعه از چه کسی پیروی میکنی؟! پاسخ داد از عمر بن خطاب! یحیی تعجب کرده گفت متأسفانه عمر از جمله افرادیست که بشدت هرچه تمامتر با مردم برای عدم انجام آن مبارزه میکرد اینک چگونه تو باقتضای از او متعه را تجویز میکنی؟! گفت خبر صحیح اطلاع میدهد روزی عمر بالای منبر رفته گفت «ان الله ورسوله احل لکم متعتین و انی احرهما و اعاقب علیهما» همانا خدا و رسول او متعه زنان و طواف نساء را حلال کردند من آنها را تحریم نمودم و کسیکه مرتکب آنها شود شکنجه خواهم کرد.

بنابر این ما شهادت او را که تحلیل خدا و رسول باشد پذیرفتیم و تحریم او را که چون بدعتی در دین ایجاد کرده قبول ننمویم!

لقمان گفته دو چیز است که با توجه بسر انجامشان و سر رسید عاقبت آنها قابل ستایش اند، غذا و زن برای غذا آن هنگام سپاسگزاری مینمایند که سیر شوند و از زن آن موقع بزرگداشت می نمایند که بمیرد!

در مثل است از کنیزك در هنگام خریداریش و از زن در آغاز همسریش تمجید نمیشود و هب بن منیه گفته خدای متعال زنان را بده خوی مؤاخذه فرموده بدیدن عادت زنانگی و قرار دادن میراث دوزن را برابر بایکمرد و گواهی دو تن

از آنها را برابر با گواهی یکمرد و نقیصہ دین و عقل و آنها کہ در ایام عادت از اداء فریضہ محرومند و بر زنان سلام نباید کرد و جمعہ و جماعت برای آنها نیست و هیچیک از زنان بمقام پیمبری نرسیدہ اند و بدون سر پرست حق مسافرت ندارند .

روایت شدہ روزی ہمچنانکہ رسول خدا ﷺ بر فراز منبر بود شنید بنی ہاشم بن مغیرہ تصمیم گرفتہ اند دختر خود را بہم سری علی بن ابیطالب در آورند و افزودہ نامبردگان از من استیذان میکنند تا دختر خود را باز دواج علی در آورند بدانید البتہ بدانید هیچکاه علی نمیتواند چنین کاری بکند مگر آنکہ دختر مرا طلاق بدہد و دختر شمارا بگیرد چہ آنکہ فاطمہ پارہی تن منست خرسندی او مایہی خرسندی من و ناراحتی او موجب ناراحتی من است (۱)

در نکوہش ریش درازی نوشتہ : جاحظ گفتہ کسیکہ درازی ریشش از اندازہ خارج شود دلیل بر بی خردی اوست .

الم تر ان الله اعطاك لحية

كأنك منها بين تيسين قاعد

مگر ندیدہ ای خدا بمتعال ریشی بتو دادہ کہ گویا بین دو بز نشستہ ای !

ابن الرومی گفتہ :

اذا عرضت للفتى لحيه

وطالت وصارت الى سرته

فانقصان عقل الفتى عندنا

بمقدار ما زيد في لحيته

ہر گاہ ریش جوان در آید و دراز شود تا بناف او برسد ما بہر اندازہ

کہ ریش دراز شود عقل او را ناقص می بینیم .

(۱) صحت این خبر قابل تصدیق نیست و ما بمناسبت جملہ اخیرى آن ترجمہ کردیم

تا منزلت فاطمہ (ع) نسبت برسول خدا معلوم شود و الا مقام ولایت مداری علی (ع) عالی تر از آنست کہ فاطمہ را با داشتن ہمہ گونه صفات کمالی کہ داراست از دست بدہد و با یکدختر عادی عرب سر بیالین نہد مسلمانا باید گفت این حدیث ساختہ دست بوہریرہ ہا و کلاب ہاویات مخالفانست .

در یکی از اوقات لشکر مصر از برابر هارون الرشید سان میداد اسبان بسیاری از حضور او گذشت یکی از لشکریان بنظر هارون آمد که با هستگی در حرکت است نامبرده مورد توجه خلیفه قرار گرفته پرسید آن لشکری کیست؟ گفتند این اسبها تحت نظر او اداره میشود ویرا بحضور طلبید هنگامیکه نزد خلیفه رسید معلوم شد آدم ریش دراز احمقی است! هارون گفت عجب ریش فشنکی داری! گفت اگر خلیفه به پذیرد تقدیم میدارم!

در اختلافات اهل کتاب مینویسد: ترسایان بچهار دسته اند: نسطوریه یعقوبیه، ملکائیه، لاهوتیه که سقلاویه هم گفته میشوند پس از این دسته جات چهار گانه را چنین شرح داده نسطوریه منسوب به نسطور اسکندرانی است این عده معتقداند عیسی کلمه خدا و روح است که به طبیعت لاهوتی در باطن مریم حلول کرده و اینان خدا را جسم نمیدانند و عیسی را دارای دو روح قدیم و جدید میدانند.

ملکائیه که پیرو توفلیس اند می گویند عیسی بطبیعت لاهوتیه در باطن مریم حلول کرد و عیسی را نفس مخلوقیه میدانند و معتقد اند خدا اسم برای سه معنی است پدر و پسر و جوهر ثالثی که روح القدس است یعقوبیه که پیروی یعقوب شاعر ند میگویند عیسی کلمة الله است و کلمه گوشت و خون دم ندارد سپس همان کلمه در باطن مریم حلول کرد تا چون بدین عالم در آید مردم را از سیاه چال بدبختی برهاند بنا بر این عیسی از گوشت و خون مریم هیكلی برای خود بوجود آورد و همان ابن لاهوتی است آری او پیش از این لامکان بود و اینک دارای مکانست و بالاخره هر يك از دسته جات مختلف با توجه بکلمه ای که در انجیل آمده بد تأویل مذهب ساختگی خود پرداخته اند!

روزی در دربار مأمون متکلمان و جاثلیق نصرانی حضور داشتند در این موقع

مؤید پیشوای مذہبی مجوسان وارد شد جاثلیق بمأمون گفت اجازہ میدہی سخنی بمؤید بگویم کہ مایہی تفریح خاطر شما باشد؟! گفت آری پس از آنکہ مؤید در جای خود آرام گرفت جاثلیق خطاب بمأمون گفت این آدم معتقد است کہ بہشت در کنار گرم خانہ مادرش میباشد بنا بر این ہر چہ بیشتر با او نزدیکی کند بہ بہشت نزدیکتر میشود! مؤید گفت آری ما از آنروز دست باینکار زدیم کہ خدای شما از آنجا خارج شد! جاثلیق شرمندہ شد و باندازہای مأمون خندید کہ زیر جامہ خود را تر کرد!

گفتہ است در روز کار مأمون، مردی ادعای نبوت کرد و گفت من ابراہیم خلیلم، اورا بحضور طلبید گفت ابراہیم را در آتش افکندند آتش بر او سرد و سالم شد حاضری ماترا در آتش بیندازیم و معجزہ ترا مشاہدہ کنیم، گفت از اینخیال در گذر و خواہش دیگر کن گفت از معجزات موسی و عیسی چیزی آشکار کن! گفت قیامت کبری از من میخواستید اطرافیان گفتند بنا بر این معلوم می شود معجزہای نداری! گفت ہنگامیکہ بمن مأموریت نبوت دادند درخواست معجزہ کردم و افزودم شما را بہدایت شیطانہا میفرستید البتہ معجزہای در اختیار من بگذارید و الاحاضر بانجام این مأموریت نمیباشم جبرئیل گفت این ساعت شومی است تو در آغاز با آنها ملاقات کن بہ بین باتو چگونه رفتار میکنند و ہر گاہ کاری از پیش نبردی معجزاتی در اختیار تو خواہیم گذارد

مأمون خندید گفت معلوم می شود این بیچارہ دیوانہ است!

یکی گفتہ است از فرمایشات پیغمبر اکرم سہ حدیث و نیم آموختہ ام
۱- «اذا ابتلت النعال فالصلاة فی الحال» ہر گاہ بمانعی بر خورد کردید نماز

در خانہ بخوانید و من ہموارہ با مانع سرو کار دارم

۲- «لیس من البر الصیام فی السفر» روزہ در مسافرت سزاوار نیست و من ہموارہ

در سفرم بدینمناسبت از روزہ معافم.

۳ - «اذا حضر الصلاة و العشاء فابدؤا بالعشاء» هنگامیکه موقع نماز و خوراکی شب رسید لقمه عشاء مقدمست و من بدین حکم عشاء را مقدم میدارم نصف حدیث اینست که فرمود حبیب الی من دینا کم النساء و الطیب «از دنیای شما زنان و بوی خوش را برگزیدم من نیز آنها را انتخاب کرده‌ام رسول خدا در مابقی آن حدیث فرموده «وقرة عینی فی الصلاة» نور دیدگان من در نماز است من میگویم «وسخنة عینی فی الصلاة» ناراحتی و درد چشم من در نماز است!

در احوال برخی از حیوانات نوشته: و زق که غوک و قور باقه باشد هنگامی که آتش به بیند سر گردان میشود از سر و صدا می افتد.
خنفسا (سوسک بوناک که از بوی خوش ناراحت میشود و آنرا بفارسی خیزود میگویند) هر گاه آنرا در خاک کستر برک گل دفن کنند بلافاصله میمیرد و چون در میان عذره نجاست آدمی بیند از نده می شود و سوسک معمولی نیز همین حال را دارد متنبی گوید:

(کما تضر رباح الورد بالجعل) همانطور که بوی گل زیان آور بحال جعل است و هر گاه خیزود را در میان مقعد الاغ بگذارند حالت بیهوشی به آن حیوان دست میدهد و تا خیزود را از مقعد او بیرون نیاورند افاقه پیدا نکند و هر حیوانی که از غذاهای بوناک استفاده میکند از بوی خوش میمیرد! مگس اگر در آب غرق شود هلاک میگردد و چون در خاک دفن شود زنده میشود. زنبور اگر در روغن زیتون غرق شود میمیرد و با سر که زنده میگردد، شیر اگر مشک باد شده ای را به بیند فرار میکند، ماده شیر موقعی که بچه اش را میزاید مرده است روز سوم شیر نرمی آید و در دماغ آن میدمد زنده میشود گرگ ماده هنگامی که بچه میزاید پاره گوشتی بیش نیست آنرا میلیسد تا صورت گرگی در آن پیدا میشود. کسیکه عقرب او را بگزد مقداری کلوخ نمناک در مقعدش فرو ببرد محل گزش او بهبودی پیدا می کند.

و هر گاه زنی را عقرب گزیده باشد باوی مجامعت کنند بهبودی پیدا کند.

و هر گاه بر در خانه ای موی گریسته شده باشد تا موقعیکه آن موباقی است پشه بدانجا وارد نشود هر گاه الاغ نیم خورده ی روباه را بخورد میمیرد. هر گاه موش مرداد سنک را بخورد هلاک می شود. هر گاه سگ پارس کند و موجبات ناراحتی ایجاد نماید معقد او را با روغن چرب کنند از پارس کردن بیفتد و این دستور هم برای گاو مفید است ، خارپشت نمیخوابد و پلنگ شب را بیدار نمیماند کلاغ بمجردیکه جوجه اش از تخم بیرون می آید فرار میکند زیرا جوجه اش در آن حال سپید رنگ است و بونک با فرار کردن مادر پشه ها گرد آن اجتماع میکنند جوجه با اندازه ای که بتواند خود را روی پا نگهدارد از آنها میبلعد و استفاده می کند هر گاه مار با انسان برهنه ای روبرو شود از وی میهراسد. مورچه زاد و ولدش از راه جفت گیری نیست بلکه چیز اندکی از او بروی زمین میریزد بصورت تخم در می آید .

برخی از سراینندگان اشعار ذیل را بمنظور توضیح (آدمی دشمن چیز است که نسبت بدان جاهل است الناس اعداء ما جهلاء) سروده

ایها العائب سلمی	انت عنها کثما له
رام عنقودا فلمّا	أبصر العنقود طاله
قال هذا حامض لـ	مأرای ان لا یناله

ایکیسکه از سلمی عیبجوئی میکنی بدیهی است مثل تو نسبت بوی برابر مثل روباهی است که خوشه انگوری را مشاهده کرده و از آنجا که دید بدان دسترسی ندارد گفت این انگور ترش است (۱)

(۱) همین مضمون را یکی از سراینندگان عرب ضمن اشعار ذیل ایراد کرده

حکایة عن ثعلب	قد مر بین العنب
و شاهد العنقود فی	لون کلون الذهب
و غیره من جنسه	اسود مثل الرطب

دو بیت ذیل از آثار نظمی راغب است که خود او در کتاب محاضرات بدانها تصریح کرده!

عتاب کایام الحیاة اعدہ
فان اخذت عینی محاسن طرفه
لا لقی به بدر السماء اذا حضر
دهشت لما لقی فتهلکنی الحصر
خشمی است که مانند روزهای زندگی آنرا برای دریافتن ماه آماده کرده‌ام تا بدر آسمان بمجردیکه طلوع کرد مورد ملاقات قراردهم در اینموقع اگر دیدگان من بازبائیهای چشم آهوش وش او روبرو شد بو حشت افتاده واز این گرفتاری هلاک خواهم شد! (۱)

در تاریخ اخبارالبشر از وی چنین نام میبرد شیخ ابوالقاسم اصفهانی یکی از حافظان روزگار خود بود و سال ۵۶۵ (سه‌ت) هجری پیش از وفات جارالله زمخسری وفات یافته!

ظاهر اوفات او در بغداد اتفاق افتاده نه در اصفهان.

(۸۳) ابوعلی حسین بن عبد العزیز بن محمد بن عبدالعزیز بن محمد قرشی

فهری اندلسی -

والجوع قد أودی به	بعد أدان المغرب
فهم یبغی اكله	منه ولو بالتمب
سعی فما امکن ان	یطلع فوق الخشب
فقال هذا حصرم	رایته فی حلب
قال له العنقود بل	خسئت فاذهب یاغیبی
طول لسان فی الهوا	وقصر فی الذنب

(۱) از اشعار اوست :

یا من تکلف اخفاء الهوی کلنا	ان التکلف یاتی دونه الکلف
وللمحب لسان من ضمائرہ	بما تحن من الاهواء یعترف

اصل او از بلینس بوده و در جیان متولد شده و غرناطہ را موطن خود قرار داده و بہ ابن ابی الاحوص و گاہی بہ ابن الناظر مشہور بوده .

ابن ابی الاحوص حافظی ادیب و مقری نحوی و فقیہی محدث و از مشاہیر بوده ابن ابی الاحوص از شاگردان ابوالربیع بن سالم و ابوالقاسم بن طیلسان و ابوالحسن غافعی و ابن کواب و علی بن جابر بن علی معروف بہ ابوالحسن دجاج اشبیلی لحمی کہ حافظی مقری و نحوی مشہور است و عمر بن محمد اشبیلی معروف بہ شلوین اکبر و امثال ایشان بوده .

ابن ابی الاحوص فن روایت را با ستواری ہرچہ تمامتر ضبط می کردہ و از اسانید آن اطلاع کاملی داشت و نقادی خبیر بود و رجال حدیث را در مواقع مقتضی متذکر می شد و حافظ علم حدیث و تفسیر بود و بفرا گرفتن علم توجہی دقیق داشت و بہ افادہ معلومات و تربیت محصلان کوشش بی نہایتی ابراز میداشت .

آثار او عبارتند از : کتاب قرأت و بی نامج والمسلسلات

ممکن است این کتاب نظیر تألیف شیخ جعفر بن احمد بن علی قمی امامی سابق - الذکر باشد ، کتاب شرح المستصفی و شرح الجمل و شرح الاربعین احادیث این کتاب را ابو حیان بہ سماع از او روایت میکند .

ابن ابی الاحوص سال ۶۰۳ (خج) متولد شدہ و بطوریکہ در باب احمد بن متذکر شدیم در غرناطہ از شہرہای اندلس در گذشتہ .

چنانچہ از ابن زبیر نقل شدہ وفات او را سال ۶۹۹ ہجری نوشتہ و ابن

عبدالملك وفات او را ہفتصد ہجری میداند (۱)

اشعار ذیل را حافظ سیوطی از او یاد آور شدہ :

(۱) سیوطی از ابن زبیر وفات او را در چہاردم جمادی الاولی سال ۶۷۹ ہجری نقل کردہ

و از ابن عبدالملك سنہ ۶۸۰ ہجری متذکر شدہ است

رغبت عن الدنيا لعلمی انہا
 وقد لاح فی فودی شیب علی الردی
 واملت من مولای نظرة رحمة
 فاحظی اذا لابرار قیل لهم غدا
 رأیت بنیہا مارمتہم سهامہا
 فعمجت الی دارالبقاء بہمتی
 محل حياة المرء فیہ بلاغ
 دلیل و فیہما اردت بلاغ
 یکون بہا منی الیہ بلاغ
 ہلمتوا الی دارالنعمیم فراغوا
 فطاشت ولاحم الحمام فراغوا
 فغندی عنہا راحة و فراغ

از دنیا چشم پوشیدم زیرا میدانستم دنیا محل زندگی و جای آرزو مندیست
 موهای بناگوش من سپید شد و این خود دلیل بر مرگ و وصول به آخرتست
 اینموقع بود که از مولای خود درخواست رحمت کردم و وصول خود را منحصر
 بدان میدانستم، اینجا بود که آرزو مند شدم آنروز که نیکو کاران با کمال
 آسایش بیہشت می خرامند منہم از آنها باشم، بدنیاداران می نگریستم کہ هدف
 تیرہای دنیا بودند و از مرگ ہراسی نداشتند لیکن من بعالم آخرت ہمت گماشتم
 و راحتی و آسایش را از این نقطہی نظر برای خود بوجود آوردم!

(۸۴) کمال الدین حسین بن علی واعظ کاشفی سبزواری.

کاشفی علوم دینی را بسر حد کمال دارا بود و از معارف یقینی اطلاع دقیق
 داشت و اسرار عرفانی را از مقام کشف و شہود بہرہ ور شدہ بود و از فنون مختلف
 وقوف کاملی داشت و علوم غریبہ را با مہارت تامی فرا گرفتہ بود و در تفسیر
 و حدیث و ریاضی و نجوم بی نظیر بود و با تقریر پسندیدہ ای بہ ارشاد
 مردم می پرداخت و در سلیقہ ہای منحصر بفردی کہ داشت بر ہمگان برتری
 پیدا می کرد!

کاشفی در آغاز کار بمحروسہی ہرات رفت و در آنجا بملازمت امیر
 علیشیر نوائی مفتخر آمد و موقعیت خاصی بدست آورد و ہر روز جمعہ در مسجد
 امیر بو عظ می پرداخت و بامداد ہر روز سہ شنبہ و چہار شنبہ در مدرسہ سلطانیہ
 و مزار میر مردم را بہ اندر ز مشغول میداشت و روزہای پنج شنبہ در حظیرہ سلطان

احمد تشنگان را از در صافی خود سیراب میساخت و روزهای یکشنبه را بکارهای خود اشتغال پیدا می کرد و همان اوقات با خواهر عبدالرحمن جامی ازدواج نمود بهمین مناسبت مردم سبزوار که تعلق و تعصب مخصوصی در تشیع داشتند او را متهم به تسنن نمودند .

و از اتفاقات بیسابقه ای او که حاکی از سعادت مندی اوست آنستکه صاحب مجالس المؤمنین مینویسد پس از چندی که کاشفی از هرات بسبزوار برگشت مردم که احتمال تسنن او را داشتند در صدد برآمدند تا از حقیقت احوال او اطلاع پیدا کنند فاصله ای نشد مشارالیه در جامع کبیر سبزوار بمنبر رفت و در ضمن مطالب عالیہ ای که نامبرده با سلیقه مخصوصش ادا میکرد باین حدیث رسید جبرئیل امین دوازده هزار مرتبه بحضور رسول خدا ﷺ شرفیاب شد این حدیث راه فرصتی برای مردم باز کرد که بدانند کاشفی شیعه است یا سنی یکی از پیر مردان که تصمیم سرشکستگی او را داشت از جا برخاسته گفت : بنابراین چند مرتبه بحضور امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شده ؟

کاشفی از هراسی که دامنگیرش شده بود اندکی سر بزیر انداخت پس از آن بطوریکه از باطن الهام گرفته باشد پاسخداد بیست و چهار هزار مرتبه ! پیر مرد گفت : آیا بر این پاسخ دلیلی هم داری ؟! گفت دلیل آنست که امیر المؤمنین باب شهر علم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود بنابراین هر کسی که وارد شهری شود ناچار از در آن وارد میشود در هنگام خروج هم از آنجا خارج میگردد بنابراین جبرئیل که بشهر علم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد میگردد از آن که علی علیه السلام بوده داخل میشده و چون خارج میشده از همان در بیرون میرفته بنابراین بیست و چهار هزار مرتبه بحضور علی علیه السلام شرفیاب گردیده .

مردم از برداشت بیسابقه ای او بشکفت آمده از آن بیعد با وی بخوبی

رفتار کردند .

مؤلف گوید : در حدیث شیعه وارد شده جبرئیل پنجاه مرتبه بحضور ابراهیم رسیده و با موسی چهارصد مرتبه و با عیسی ده مرتبه ملاقات کرده و بحضور انور رسول خدا بیست و چهار هزار مرتبه شرفیاب شده ! همین موضوع شرفیابی جبرئیل ثابت میکند محمد و آل محمد بطور کلی برتر از انبیاء پیشین بوده و از آثار اسم اعظم بهتر و بیشتر برخوردار گردیده اند .

امام باقر علیه السلام فرموده : اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرفست ، آصف بر خیا وزیر سلیمان یکی از آن حروف را دارا بود آن اسم مبارک را خواند زمین منخسف شد و توانست بدانوسیله دست به تخت بلقیس دراز کند و ما هفتاد و دو حرف آنرا داریم و یک حرف در دست خدا منحصر باوست .

حضرت صادق علیه السلام فرموده : خدای متعال دو اسم اعظم را بعیسی آموخت و او با داشتن آن دو اسم بوظائف نبوت قیام میکرد بموسی چهار حرف فراداد به ابراهیم هشت حرف بنوح سیزده حرف به آدم بیست و پنج حرف و به محمد هفتاد و دو حرف فراداد !

آثار کاشفی بسیار و عدد آنها که حداکثر بیاری تألیف شده بشمار است از آن جمله جواهر التفسیر است که تفسیر کبیر است و در مقدمات آن فوائد مهمی را متذکر شده که در غیر آن کمتر بدست می آید و در ضمن آیات احادیث نادره و لطائف و نکات دلنشین بسیاری ایراد کرده و مجلد اول آن با آنکه هنوز جزء پنجم قرآن را تکمیل نکرده متجاوز از پنجاه هزار بیت میباشد و باین ترتیب اگر همه ی قرآن را تفسیر کرده باشد عدد آیات آن بسیصد هزار بیت میرسد لیکن بطوریکه معلوم میشود از تفسیر مزبور بجز همین مجلد تألیف نشده باشد (۱) دیگر مختصر الجواهر است که تا آخر قرآنست و مشتمل بر بیست و چهار هزار بیت است .

(۱) این تفسیر را بنام امیر علی شیرنوائی تألیف کرده و بنام عروس هم خوانده میشد و چون مشتمل بر تفسیر دو سوره بقره و آل عمرانست زهراوین هم گفته اند و مقدمه آنرا با بیست و دو عنوان در ضمن چهار اصل تدوین کرده .

دیگری مواهب العلیه است که آنهم در تفسیر قرآن کریمست دیگری تفسیر سوره یوسف است که آنرا مفصل و با اصطلاحات عرفانی تألیف کرده دیگری کتاب روضه الشهداء است اینکتاب در شهادت اهل بیت عصمت و طهارتست و می‌پندارم اثر مزبور نخستین کتابی است که در این رشته تألیف شده و آنرا ملامع و با انشاء ارزنده‌ای تدوین نموده و ذاکران مصائب حضرت سیدالشهداء آنرا تلقی بقبول کرده‌اند و در رؤس منبرها مطالب آنرا تذکر میدادند و بدینجهت خوانند. کان آنکتاب را مخصوصاً و پیروان آنرا پس از آن بر اثر خواندن آنکتاب روضه خوان میگفتند کم کم این لقب دامنه دار شده و هر کسیکه در منبر ذکر مصائب حضرت سید مظلومان می‌نموده بدین لقب شناخته می‌شده و هم اکنون هم بدان شهرت موسومند چنانچه هر کسیکه غزوات و وقایع را برای مردم نقل می‌کرد به حمله خوان شهرت داشت با اینکه حمله حیدری که اثر نظمی فاضل میرزا رفیعی قزوینی است یکی از کتب مربوط بدان رشته میباشد.

دیگری انوار سهیلی است اینکتاب را بمنظور آئین حکمتها و آداب از زبان حیوانات بوجود آورده و آنرا بنام امیر شیخ احمد (۱) مشهور به سهیلی تدوین کرده کتاب مزبور تلخیص و توضیح کتاب کلیده و دمنه است که قبلاً رودکی آنرا بنا بدرخواست امیر نصر بن احمد سامانی بنظم در آورده و همان را ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشور ساخته (۲) و پیش از ایندو برخی از

(۱) امیر احمد سهیلی از امرای سلطان حسین میرزا بوده و انوار سهیلی را ملاعلی رومی متوفی ۹۵۰ بنام همایون نامه به ترکی ترجمه نموده و ملا یحیی افندی و ملا عثمان زاده متوفی ۱۱۳۶ همایون نامه را ملخص نموده اند .

(۲) ابوالمعالی از منشیان و دانشمندان قرن ششم هجری بوده و کتاب کلیده و دمنه را در اواسط قرن مزبور بنام بهرامشاه غزنوی ترجمه کرده و امثال و اشعار فارسی بدان افزوده و نثر متین و شیوایی در آن بکار برده و از آثار ادبی زبان فارسی بشمار می‌آید ابوالمعالی اشعاری پسندیده عربی و پارسی میگفته .

ارباب قلم آنرا از تازی به پارسی برگردانیدند و پیش از همه عبدالله بن مقفع (۱) ادیب مشهور که در روزگار خلافت منصور میزیسته از پهلوی بتازی برگردانیده و پیش از او یکی از دانشمندان روزگار نوشیروان آنرا از هندی به پهلوی ترجمه

عوفی در اباب الالباب از ابوالمعالی بی نهایت تمجید کرده و او را برتر از صاحب ابن عباد و ابن العمید معرفی کرده و نوشته ترجمه کلیله و دمنه اش دستمایه جمله کتاب و اصحاب صنعت است و هیچ کس آنرا قدح نکرده و از منشئات پارسیان هیچ تألیف مثل آن اقبال ندیده در آخر مینویسد از جور ساعیان مقید و مجبوس گردیده در حبس این رباعی را برای شاه فرستاد :

ای شاه مکن آنچه پرسند از تو
روزی که تو دانی که ترسند از تو
خرسند نه ای بملک و دولت زخدای
من چون باشم ببند خرسند از تو
آخر الامر قرار شد ویراهلاک کنند و بمرش خاتمه دهند ابوالمعالی که از نتیجه کار ساعیان اطلاع یافت این رباعی را سرود

از مسند عز اگر چه ناگه رفتیم
حمداً لله که نیک آگه رفتیم
رفتند و شدند و نیز آیند و روند
مانیز تو کلت علی الله رفتیم
این رباعی نیز از اوست
طبعم که ز لشکر هنر دارد خیل
یا قوت بمن بخشد و بیجاده بکیل
در سختم که جان بدو دارد میل
پرورده در ریاست نه آورده سیل

ابوالمعالی ترجمه منظوم رودکی را به نثر نیاورده بلکه چنانچه خود در آغاز کلیله تذکر میدهد ترجمه عبدالله بن مقفع را به پارسی برگردانیده .

(۱) ابن مقفع نامش روزبه و پدرش رادویه بود پس از آنکه مسلمان شد بنام عبدالله خوانده شد ابن مقفع از منشیان و نویسندگان زبردست قرن دوم هجری بوده اوائل این قرن در فارس متولد شده و کتابهای بسیاری را از پهلوی به تازی ترجمه کرده کلیله و دمنه عربی او معروف و مورد توجه بوده و تاریخ شاهان ایران بنام خدا ینامک از آثار او بوده و همچنین ادب الوجیز محتمل است از او باشد ابن مقفع از فلسفه یونان باخبر بوده

کرده ، اصل اینکتاب از آثار دانشمندان هند است که حاضر نمی شدند از هند بخارج راه پیدا کند تا اینکه یکی از هوشمندان ایرانی بوسیله آب پیاز از آن نسخه برداری میکند و پس از آنکه نسخه خود را بایران می آورد بوسیله ی آتش نوشته ها را مجسم میسازد و نسخه کتاب در میان خواهندگان آن منتشر میگردد و شهرت آفاقی پیدا میکند (۱)

آثار دیگر او اخلاق محسنی و مخزن الانشاء و فضل الصلوات علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم والواح القمر در اختیارات نجومی والاربعین در احادیث و مواعظ و مرصدا لاسنی در

ابن مقفع اخیراً طریقه زندگی و الحاد پیمود و معتقد بود روح ابومسلم خراسانی در وی حلول کرده و مذهب بنامی مبیضه ایجاد کرد و جمعی باو گرویدند و سال ۱۴۲ با امر منصور عباسی بدست سفیان فرزند زاده ابن مهلب در حمام بسختترین وضعی کشته شد و با او را در تنور انداختند و بعمرش پایان دادند .

(۱) آغاز پیدایش کلبله و دمنه را فردوسی در شاهنامه بدین خلاصه ایراد کرده برزویه ی طبیب از بزرگان اطباء روزگار نوشیروان بود روزی به انوشیروان گفت در نتیجه مطالعه کتب هندیان باین نتیجه رسیدم گیاهی در یکی از کوههای هند وجود دارد که اگر کسی کاملاً بتواند از وجود آن بهره مند شود مرده را زنده میکند من تصمیم گرفته ام تا این راه طولانی را به پیمایم و آن گیاه را که نافع بحال مردم است بدست آورم انوشیروان گفت بدیهی است بدون راهنما بآن گیاه دست پیدا نمیکنی بهتر آنست نامه ای از من به ضمیمه هدایا و تحف به رای هند ببری و از او هر گونه کمک لازم را بطابی بالاخره سیصد بار شتر هدایا برای رای تهیه دید برزویه بطرف هند حرکت کرد بارای ملاقات کرده نامه ی نوشیروان و هدایای شهریار ایران را تقدیم کرد رای از عنایات شهریار ایران ابراز خرسندی کرد و بالاخره دستور داد دانشمندان و اطباء ماهر تحت نظر برزویه بکوههای هند حرکت کنند متأسفانه هرچه بیشتر جستند کمتر بمقصد رسیدند و از اینکه نویسنده کتاب چرا چنین موضوعی که مایه سرگردانی اینهمه افراد است نگارش داده بقدری ناراحت شدند که برزویه نزدیک بود مأیوس شود پرسید آیا از شما دانایانتر هم در این کشور وجود

دارد گفتند آری پیرمرد کهنسالی است که از ما بخرد و دانش برتر و والاتر است برزویه درخواست کرد تا ویرا بحضور آن پیر معرفی کنند پس از معرفی و ملاقات برزویه منظور از آمدن خود را بهند شرح داد پیر پس از ابراز لطف و کمال گفت آری ما هم آن نوشته را دیده بودیم و مدتی هم خود را برای تحصیل آن گیاه بسر بردیم لیکن باید بگویم حقیقت مطلب غیر از این حرفهاست .

بگویم کنون آنچه ما را رسید	دل راد باید که داناشنید
کیا چون سخن دان و دانش چه کوه	که باشد همه ساله دور از گروه
چومن مرده چون مرد بیدانش است	که نادان بهر جای پیرایش است
بدانش بود بیگمان زنده مرد	خنک رنج بردار پاینده مرد

تا آنجا که گوید گیاه مزبور کلیده است و دانش مانند کوه کتابی بدین اسم در خزینه شاه وجود دارد اگر بقوانی بدست آوری همان گیاهی است که مرده را زنده میکند برزویه بسیار خرسند شد و از رهنمائی او ابراز شادمانی کرده مرخص شده بحضور شاه رسید راهنمائی پیر را بعرض رسانید و تمنا کرد تا آن کتاب را در اختیار او قرار دهد رای گفت تا بحال کسی از ما سراغ آن کتاب را نگرفته و ما حاضریم برای انجام فرمان نوشیروان جان و روان خود را در اختیار بگذاریم مشروط بر آنکه این کتاب را در همین جا بخوانی و حق نسخه برداری نداشته باشی تا کتاب منحصر بفرد خزینه ما باشد و دیگران مدعی آن نگردد برزویه بفرمان رای آن کتاب را مطالعه میکرد و یکروز تمام را بحفظ مقداری از آن که مورد مطالعه قرار میداد میپرداخت روز دیگر تمام محفوظات خود را بعنوان اینکه نامه برای شهریار ایران مینویسد در نامه ای مینوشت و بحضور شهریار میفرستاد تا بدینوسیله تمام آنرا کاملا نسخه برداری کرده در پایان کتاب بعرض رای رسانید که ما موریت من تمام شد و اینک عازم ایرانم رای با تحف بسیار اورا بایران روانه کرد برزویه با کمال خرسندی بازگشت و انوشیروان مقدم اورا گرامی داشت و بسیار اکرام و احترام نموده و باو پیشنهاد کرد تادر برابر ابن رنجی که بخود هموار نموده جایزه ای درخواست کند

شرح اسماء الحسنی و کتابی در ادعیہ و اوراد مأثورہ اسرار قاسمی در علم حروف و سحر و طلسمات و السبعة الکاشفیه متضمن ہفت رسالہ است در علم نجوم و بدایع الافکار در صنایع اشعار و شرح مثنوی کتابی در خلاصہی آن لب اللباب در منتخب اشعار مثنوی و التحفة العلیہ کہ مشتمل بر بسیاری از اسرار حروفست و امثال اینہا .

در مجالس المؤمنین می نویسد : کاشفی طبع شعر داشته از آثار نظمی اوست قصیدہ ایکہ در منقبت حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام سرودہ و دو شعر ذیل از آن قصیدہ است :

ذریتی سئوال خلیل خدا بخوان
وز لاینال عہد جوابش بکن ادا
گرد در اعیان کہ امامت نہ لایق است
آنرا کہ بودہ بیشتر عمر در خطا (۱)
ایند و شعر صراحت کاملی در تشیع اودارند زیرا استدلال باین آیہ برای عصمت امام مشہور میان شیعہ امامیہ است .

بر زویہ گفت تنہا در خواست من آنست کہ بہ بوذرجمہر دستور دہد تا بابی در آغاز آن بنام من منعقد سازد تا بدینوسیلہ نام من در روزگار بماند .

یکی آروز خواہم از شہریار
کہ بنویسد این نامہ بوذرجمہر
نخستین در از من کند یادگار
بدان تا پس از مرگ من در جہان
(۱) این قطعہ را نیز بمناسبت مادہ تاریخ اتمام اخلاق محسنی گفتہ

وزمقدم تو چشم سخن یافت روشنی
با خامہ گفتم ایکہ ز سر ساختی قدم
تاریخ ہم نویس ز (اخلاق محسنی . ۹۰۰)
اخلاق محسنی بتمامی نوشتہ ای
شاہ محمد قزوینی در ترجمہ مجالس النفایس امیر علی شیر مینویسد این مطلع از جملہ اشعار اوست .

سنبل تاب دادہ را برگل ونسرن مزین
سبز خطا زمشک ترغالیہ برسمن مزین

کاشفی حدود ۹۱۰ (یظ) هجری بطوریکه از حبیب السیر و تاریخ اخبار
البشر بدست می آید در مجروسه هرات وفات یافته و سال وفات او پس از چهار سال
از جلوس شاه اسماعیل صفوی بوده (۱)

ملا فخر الدین علی بن حسین بن علی معروف و متخلص به صفی فرزند کاشفی

همان کتاب نوشته مولانا چنانکه همه کس را معلوم است واعظی در غایت خوبی است
و در عالم از بنی آدم واعظی بخوبی او نبوده و نیست در مجلس وعظ او هر چند که فسیح
و گشاده باشد از کثرت جمعیت مردمان جای اکثر نیست و از کثرت مزاحمت خلق بیم هلاک
بعضی مردمان بوده و کثرت ازدحام ایشان جهت اینست که آواز دلفشای مولانا در
غایت حسن و لطافت بوده در مجلس وعظ او کسی بود که مضمون وعظ مولانا را تمام بنظم
می آورد، و بعد از اتمام وعظ او بر مردم نظم آنرا میخوانده گویند یکی از اوقات هنگامیکه مولانا
بوعظ اشتغال داشته کسی نامه‌ی بدست او میدهد و خود از جمعیت خارج میگردد در آن نامه
شعر حافظ را نوشته :

واعظان کاین جلوه در مجراب و منبر میکنند .

چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند

مولانا غضبناک شده ت مدت دوماه وعظ را ترک کرده وهم گویند مولانا از خواندن آن
شعر خندید و گفت غالباً این کس بخلوت واعظان در آمده و ایشان در خلوت با او آن کار
دیگر کرده اند !

از کتب کاشفی فوائد الفوائد که فرزندش در لطائف الطوائف نامبرده است .

(۱) فرزندش صفی در کتاب رشحات که در شرح حال خواجگان نقشبندی گرد آورده

ذیل احوال جامی بمناسبت خوابی را که پدرش دیده نقل میکند و مینویسد والد راقم
اینحرف علیه الرحمه و بطوریکه خود در آخر و اول آن کتاب تذکر داده تاریخ اتمام
آن کتاب مطابق بالفظ رشحات ۹۰۹ بوده و هر گاه جمله علیه الرحمه را خود او نوشته باشد
باید پیش از سال مزبور در متن و تاریخ اتمام کتاب وفات یافته باشد چنانچه بعضی هم
سال وفات او را ۹۰۶ نوشته اند .

است کہ عالمی عارف و جامعی متبحر بوده .

صاحب ریاض نامبرده را در بخش اول از کتابش نامبرده و می نویسد : او نیز مانند پدرش از اکابر علما بوده و در علم جفر و حروف و اعداد و علوم غریبه مهارت کامل داشته لیکن پدرش در علوم دیگر برتر و والاتر از او بوده .

صفی از دانشمندان روزگار شاه طهماسب صفوی بوده آثار او عبارتند از : لطائف الطوائف که بزبان پارسی در قصص و حکایات طریفه تألیف کرده نسخه از آن نزد ما موجود است (۱)

دیگری حرز الامان من فتن الزمان در اسرار حروف و خواص و منافع آنها و ضمناً بنحواص آیات قرآن و آثار آنها پرداخته و نسخه ای از آنرا در سیستان دیده ایم و آن کتاب جامع و کامل و در رشته ی خود بی نظیر است .

دیگری رساله (کشف الاسرار) که تلخیص کتاب اسرار قاسمی پدرش

بوده و ما اصل و خلاصه را در یکی از شهرها دیده ایم .

دیگری انیس العارفين که بیارسی تألیف کرده و این کتاب را در مواعظ و نصایح و تفسیر آیات و اخبار و قصص و حکایات غریبه تدوین نموده (۲) تا آنجا

(۱) این کتاب دو بار در ایران و چند مرتبه بطور اختصار در خارج بطبع رسیده

(۲) از جمله آثار فخرالدین صفی محمود وایاز است که بسبک لیلی و مجنون نظامی

سروده است دیگری رشحات عین الحیات سابق الذکر است این کتاب را بمنظور شرح احوال خواجهگان نقشبندی در مدت شانزده سال از ۸۹۳ هجری تا ۹۰۹ که انجام تألیفش بوده گرد آورده و در آخر تاریخ آنرا چنین سروده :

آمد رشحات با کثیر البرکات چون آب خضر من فجر از عین حیات

یا بند محاسبان منجیده صفات تاریخ تماش زحروف (رشحات)

صفی هم داماد باجانی بوده یعنی دختر خواجه محمد کلان فرزند بزرگ خواجه

سعد بن کاشغری را بهمسری داشته و خود از نامداران سلسله نقشبندی و مرید خواجه عبدالله

احرار بوده در آخر آن کتاب قصیده مفصلی در باره اهمیت سلسله نقشبندی سروده که بعضی

که می نویسد: بدیهی است فخر الدین پدرش کمال الدین شیعه دوازده امامی بوده و رجوهی را می توان دلیل بر صحت این موضوع آورد یکی آنکه نامبرده در آغاز حرز الامان مینویسد: مباحث این کتاب از جمله علوم منسوبه به آل عبا و ائمه اثنی عشر علیهم الصلاة والسلام است بهمین مناسبت مقالات و ابواب این کتاب را به عدد آل عبا بر پنج بخش نمودم و فصول ابواب کتاب را بعدد ائمه اجله اثنی عشر دوازده قسم قرار دادم.

و نیز در آغاز آن کتاب بدین خلاصه گفته علم حروف از جمله علوم کلیه و مشتمل بر علوم بسیاری است که جلالت و شرافت آنها قابل انکار نمی باشد. بدیهی است کسی که از این علم برخوردار شود منافع بی شمار و فوائد بی نهایت دستگیر او خواهد شد و در بزرگواری این حروف همین بس که مخزن اسماء مکنونه الهیه و ممکن معارف مخزونه غیر متناهیند.

شیخ شرف الدین ابوالعباس بوئی در کتاب شمس المعارف اظهار داشته حروف نشانهای واضح برای اسرار نهانی و حقایق ربانی حضرت رب العزة اند و سر اعظم الهی از آنها بظهور میرسد و کلام مجید صمدانی از آنها فهمیده می شود.

بدیهی است آنها که در این علم پای سخن در میدان اسرار گذارده اند بدو دسته اند: اول اهل حقیقت دوم اهل خاصیت و هر یک از این دو عقیده خاص و بحث مخصوصی دارند، بحث دسته اول که مقامی عالی و بزرگتر را نسبت بدسته دوم دارند از نظر معانی حروف و ارواح و حقایق آنها است و ضمناً از علوم مشکله ای که

از آن اینست:

که چوپرگار در این دایره سر بر کارند
 هر دم از بوالعجیبی نقش دگر می آرند
 وین عجب تر که ز رنگ دو جهان بیزارند
 هر گزش یارب از این بحر فرو مگذارند

نقشبندیه عجب طائفه پر کار اند
 نقشبند اند ولی بند بهر نقش نیند
 هر زمان بوقلمون وار برنگ دگرند
 در آخر گوید:
 جاودان غرق در این بحر صفا باد صفی

از حروف استخراج میشود بحث میکنند زیرا کلمه‌ی مباحث عرفانی و فنون مختلفه‌ی علمیه چه آنکه مربوط بمقام اقدس الهی یا مراتب امکانیه باشد، و همچنین هر موضوعی که در آن مراتب بوقوع می‌پیوندد ممکن است از حروف استنباط کرد چنانچه برخی از بزرگانیکه مهارت در این فن دارند حقایق نامبرده را بدان طریق استنباط نموده‌اند مثلاً حروف اسم و لقب هر شخصی را مورد توجه قرار داده و بر اثر استخراجی که در آن بوجود آورده بمعلومات بسیاری مربوط به آن شخص رسیده‌اند و پیش‌آمد های او را شرح داده‌اند.

و بزرگان این رشته مهم کتب و تصنیفات بسیاری در باره‌ی آن تألیف کرده‌اند از قبیل جفر کبیر و جفر جامع و جفر خایبه و از جمله رسائلیکه متاخران در این بخش از علم گرد آورده‌اند السجندجل و المحبوب و الدائرة السبیه و کشف المعاد فی تفسیر ابیجاد و الفین و امثال اینهاست.

بحث دسته دوم که اهل خاصیت‌اند و اکثریت با آنهاست و ظهور کمالات ایشان از دسته اول بیشتر است از حیثیت خواص حروف و کلمات و ارقام و اشکال آنهاست و ضمناً از وجود لفظی آنها که طریق کلامی گفته میشود و یا صورت رقمی که طریق کتابی خوانده می‌شود بحث می‌کنند.

منظور ایندسته آنست هر گاه شخصی در وقت معین و با عدد معلوم و ساعت مخصوص حروف معین یا کلمه‌ی بخصوص یا آیه خاصی و یا سوره معلومی را مثلاً سه مرتبه بخواند یا همانرا نوشته و همراه دارد یا در جای مخصوصی دفن کند یا به آب شسته بیاشامد یا در محل خاصی آنرا نوشته دارای خاصیتی چنین و منفعتی چنان خواهد بود و بالاخره از اینراه میتواند بمراتب دنیویده یا مدارج اخرویبه رسید و خدا کثر آنهائیکه بدینعلم توجه دارند غرضشان بدست آوردن آثار و خواص حروف و کلمات و ارقام و اشکالست تا از اینراه جلب نفعی کرده یا دفع ضرر و زیانی از خود نموده باشند و ما هم در اینرساله مجرباتی را که اهل خاصیت یعنی دسته دوم بمیزان آزمایش در آورده‌اند ایراد می‌کنیم.

پس از این بنام عده‌ای از دانشمندانیکه در ایندورشته تألیف داشته یا هر دو جنبه را دارا بوده اشاره نموده .

شیخ شرف‌الدین ابوالعباس احمد بن علی قرشی بونی صاحب شمس المعارف اکبر و اصغر و تعلیقه کبری و صغری و اللمعة النورانیة و اللمحة الروحانیة و ختمات سور قرآنیة و الواح الذهب و امثال اینها آثار ناهبرده در این فن و امثال آن در کمال اعتبار و وثوق است مخصوصاً شمس المعارف و ختماتش مورد توجه و دقت ما بوده و ما در این رساله بسیاری از آنرا یادآوری کرده‌ایم (۱)

شیخ محیی‌الدین محمد بن علی عربی صاحب کتاب المدخل علم الحروف ، محیی‌الدین از کمترین عارفانی است که در هر دورشته مهارت خاصی داشته .

شیخ تقی‌الدین عبدالله بن علی بن حسن نجیبی مؤلف اللامحة فی حقایق الحروف کتاب مزبور از جمله کتب مهمی است که در حقایق و معانی حروف تألیف شده .

شیخ ابو حامد محمد غزالی صاحب کتاب السر المصون و الجواهر المکتمون این کتاب را بمنظور خواص حروف مرتبه در لوح ماثت تألیف کرده و خود غزالی از بزرگان هر دورشته حقیقت و خاصیت بوده .

شیخ عقیف‌الدین عبدالله بن اسعد یمنی معروف بد یافعی صاحب کتاب الدر النظیم فی منافع القرآن العظیم .

شیخ محمد بن ابراهیم تمیمی کازرونی صاحب کتاب خواص القرآن که از

(۱) ابو العباس بونی از علماء معروف اعداد و جفر بوده و در قرن هفتم هجری میزیسته سال ۶۲۲ هجری وفات یافته از جمله کتابهای او الاصول و الضوابط الحکمة و بغیة المشتاق و شرح البرهتیه و شرح الجمل جلویه این چهار رساله بنام منبع اصول الحکمه بطبع رسیده و در پایان این رساله و همچنین آخر شمس المعارف سلسله سند خود را در علم حروف و اوفاق که از مشایخ عصرش استفاده کرده متذکر شده و در آخر رؤیائی که برای او حاصل شده و شرائط خلوت و اسماء مدعوه در آنرا بیان نموده ،

کتب معتبرہ اینرشته است.

شیخ فخرالدین رازی صاحب کتاب لوامع البیان در شرح اسماء حسنی.

یعقوب چرخي صاحب رساله خواص اسماء الله (۱)

از جمله آنها رساله ایست بنام سرالایات که آنرا یکی از شاگردان ابن عباس از اقوال مشارالیه گرد آورده و ما در این رساله از آن بسیار نقل کرده ایم و امثال اینها از کتب و رسائل معتبره که از آثار حکماء پیشین و دانشمندان متأخرین بوده و ما فوائد و خواصی از آنها را در کتاب خود گرد آورده ایم از قبیل کتاب یعماد یوس حکیم کتاب نامبرده در رشته خود مهم و بی نظیر است و در آن از تولدات حروف و حقایق و طبایع و خواص و منافع آنها بحث کرده و خود او از بزرگان شاگردان ارسطو معلم اول که از حکماء و ندماء اسکندر بوده میباشد.

از جمله کتاب الهیا کل و التماثل تألیف حکیم ابوبکر بن علی بن وحشیه مشهور به ابن وحشیه (۲) کتاب مزبور از جمله کتب معتبره پیش دانشمندان

(۱) صفی در رشحات مینویسد ناهبرده از بزرگان اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند بوده و از علوم ظاهری و باطنی اطلاع داشته و اصلاً از مردم چرخ است که یکی از دیهات غزنین است و قبرش در هلفتو یکی از دیهات حصار است چرخ پس از آنکه از اکابر علماء بخارا اجازه فتوا گرفته و میخواست بوطن خود باز گردد با خواجه بهاء الدین ملاقات کرده و بمقام فقر نائل گردیده و در هلفتو میزیسته و دستگیری میکرده و همانجا خواجه عبدالله احرار بحضورش رسیده و بذکر طریقه نقشبندیه مشرف شده ، غلام مرور در خزینة الاصفیا مینویسد چرخ سال ۸۵۱ در هلفتو وفات یافته .

(۲) ابوبکر احمد بن علی معروف به ابن وحشیه از مردم قسین و از سرشناسان قرن چهارم هجری بوده ابن ندیم مینویسد نامبرده مدعی سحر بوده و در طلسمات و کیمیا مهارت خاصی داشت و کتبی در این دو رشته تألیف کرده از جمله طرد الشیاطین السحر الکبیر السحر الصغیر مذاهب الکلدانین الاشارة اسرار الکواکب الفلاحة الکبیر والصغیر الحیات والموت الاصنام القرا بین الطبیعه الاسماء و امثال اینها ، سال وفات او معلوم نیست .

این فن است از جمله رساله شیخ نجیب الدین حسین سکاکاکی (۱) است کہ در خواص حروف بوده از جمله نسخه ها و رساله های مختصر و معتبر سید حسین اخلاطی و شاگردان اوست بخصوص شیخ کامل خواجہ ضیاء الدین ترک کہ از بزرگان این دورشته بوده .

از جمله کتاب الدرۃ المکنونہ از آثار یکی از بزرگان این فن است کہ غرائب خواص حروف را در آن گرد آورده و کتاب معتبر است .
از جمله کتاب حل قواعد جفر کبیر تألیف یکی از شاگردان سید حسین اخلاطی است از جمله پنج کتاب جواهر التفسیر والمواهب العلیہ والتحفۃ العلیہ والمرصد الاسنی در استخراج اسماء الحسنی ولوايح القمر پدرمنست و مادر این کتاب از ہمہی آنها بمناسبتی فوائدی را ایراد کرده ایم ! (۲)

(۸۵) قاضی حسین بن معین الدین میبیدی ،

میبید بفتح میم و سکون یاء و کسر باء (۳) دهکده بزرگی است در ده فرسخی نزد مردم آنجا در بافتن فرشهای پنبه‌ای مهارت دارند و اثر دسترنج آنها

(۱) ریحانہ دوم بنقل از لغات تاریخیه مینویسد سکاکاکی منجم از مشاہر دانشمندان نجوم و نیرنجات و طلسمات اواخر قرن هشتم بوده و سال ۷۹۰ در قید حیات بوده اسم و مشخص دیگرش بدست نیامد .

مترجم گوید ممکن است نامبرده فوق همین شخص باشد .

(۲) ملا فخر الدین سال ۸۸۹ هجری برای اولین دفعہ بحضور خواجہ عبداللہ احرار رسیدہ و از باریافتگان آن سلسلہ قرار گرفته و باحتمال آنکہ در آن اوقات جوان آمادہ بخدمت فقری سلسلہی خواجگان بوده در سن هفتاد سالگی سنہ ۹۳۹ هجری وفات یافتہ و در هرات مدفون شدہ رحمۃ اللہ علیہ .

(۳) احمد کاتب در تاریخ جدید یزد مینویسد میبید در زمان قباد پدر انوشیروان بنیاد شدہ، و علت بنیاد آن این بود کہ وی فرزندی کوچکتر از انوشیروان داشت بنام شاه مؤبد و او را بسیار دوست میداشت اتفاقاً بہ بیماری سختی دچار شد چنانچہ اطباء از معالجهی او

بشهرهای دیگر برده میشود و بطوریکه معلوم است میبد از شهرهای کهن است.
فیروز آبادی در قاموس مینویسد: میبد بر وزن میسر شهری است نزدیک
یزد و یزد خود اقلیمی است که قصبه آن بنام کته (۱) بین شیراز و خراسان قرار

عاجز ماندند قباد برای بهبودی فرزند خود از رای هند کمک خواست او هم طبیبی را بنام
مرزوق برای مداوای شهزاده فرستاد حکیم هندی چندی به مالجه او پرداخت متأسفانه نتیجه‌ای
نگرفت به قباد پیشنهاد کرد هر گاه بخواند فرزندش بهبود یابد باید او را از مدائن بیرون
برده و در سر زمین خوش آب و هوایی بسر برد شهریار با پیشنهاد او موافقت کرد
حکیم و شهزاده و گروهی از همراهان را دستور داد تا محل مناسبی تهیه کرده و شهزاده را
مداوا نمایند برخلاف انتظار هوای محلی را سازگار برای ماندن شهزاده نیافته آخر الامر
مأیوس شده به قباد خبر دادند وی بخدا پناهانده شده و کار ساز حقیقی را به یاری طلبید شهریار
دستور داد تا شهزاده را به آتشکده هفت آذر یزد که از هفت آتشکده غزنین، بلخ، نسا، آذربایجان
اصفهان، فارس، طیسفون آتش بدانجا برده بودند و بسیار مورد توجه آتش پرستان بوده
و از بناهای قباد بوده به برند شهزاده را بدانجا عزیمت دادند در راه به محل میبد رسید حکیم
مرزوق آب و هوای آنجا را مناسب یافت به قباد خبر داد و همانجا ماند و به بهبودی او پرداخت
شهزاده بهبودی یافت و پاس حرمت آن محل دستور داد تا آنجا را شهری ساختند بنام
مؤبد گرد کم کم آنجا را میبد گفتند.

(۱) کته یا کث بمعنی کوچک در پارسی و یا بلغت رومی بمعنی زندان است در تواریخ
یزد نوشته در محل یزد که سر زمین خشک و دور از آب بوده حصارى بفرمان اسکندر
ساخته شده و آنرا زندان اسرای شاهزادگان ایرانی قرار داده و چون زندان را در لغت رومی
کث می‌گفتند آنجا را کث یا کته خوانده حافظ گوید

دل از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

جامع مفیدی مینویسد از تاریخ بنای کته تا بحال که ۱۰۷۹ هجری است ۱۹۷۹

سال گذشته بنا بر این از تاریخ ۱۰۷۹ تا بحال که ۱۳۹۱ هجری است ۲۲۹ سال از ساختمان

اولی یزد که کته است گذشته است.

گرفته و گروهی از علما و محدثان از آنجا ظهور کرده‌اند! (۱)
از جمله قاضی حسین میبیدی مترجم ماست که از بزرگان متأخران فضلاء
عامه و متکلمان و صوفیه متشرع آنان و صاحب آثار در فنون مختلفه است.

(۱) از اعلام آن سرزمین که در عصر ما زیسته حاج سید علی بن محمد علی میبیدی است
که مردی فاضل و فقیهی کامل بوده و از شاگردان شیخ عبدالحسین شیخ العراقین و فاضل
اردگانی است و سال ۱۲۹۴ هجری از طرف آن فاضل عالی‌مقام با اجازه روایتی نائل آمده
میبیدی آثاری دارد از جمله اثبات حرمة حلق اللحیه ، بدیع اللغه ، کشکول میبیدی ،
الهدایة النصیریه و جیزه در نحو ، میبیدی در کشکول منظومه‌هایی از خود یاد کرده از جمله
منظومه حمالیه اوست که با این مطلع شروع میشود :

احسن قول زین المجالسا	و اطربت فرحته المعاطسا
حمد یفوق سایر المحامد	لحضرة الله دوام الحامد
ثم هدايا الصلواة الزاكية	شهدى بها رائحة و غادية
الى النبى المصطفى و عترته	وصحبه لاسيما زوج ابنته

این منظومه در ضمن یازده فصل و يك خاتمه که مشتمل بر مدیبت بوده در ظرف
سه روز در ایامیکه باتفاق شیخ استادش شیخ العراقین در سرمن رأی بوده و معظم له همان
اوقات که سال ۱۲۸۵ هجری بود به تذعیب قبیه مطهره عسکریه می پرداخته سروده و از طرف
استاد مورد تشویق قرار گرفته و تاریخ انماش روز جمعه ۱۱ شعبان همان سال بوده .

مرحوم میبیدی در سلخ دحرم سال ۱۳۱۳ هجری وفات یافته -

از اعلام اوائل قرن ششم هجری رشیدالدین ابوالفضل میبیدی است که تفسیر کشف الاسرار
وعدة الابرار را سال ۵۲۰ هجری تألیف کرده و از آنجا که تفسیر خواجه عبدالله انصاری
مورد عنایت او بوده به تفسیر خواجه عبدالله شهرت دارد میبیدی از مفسران اهل سنت است در
عین حال نقل اقوال ائمه طاهرين را در تفسیر خود ننموده و از آنان با احترام یاد میکند تفسیر
مزبورش در ده مجلد بزرگ بطبع رسیده و حداکثر توجهاتش بحقایق عرفانی بوده .

از آثار او کتاب ہدایہ ی اثیریہ (۱) است کہ در فن حکمت و کلام بوده و از کتب معروف است و گروہی از اعلام آنرا شرح کرده اند .
دیگری شرح کافیہ است کہ آنرا بخاطر یکی از دوستان نزدیکش شرح کرده و در آغاز آن متذکر است مواضع مهم کافیہ را از شرح نجم الائمہ شیخ رضی اقتباس کردہ و افزودہ ہر گاہ در این شرح کلمہ ی شیخ را بدون قرینہ آوردیم مراد ما نامبرده است .

دیگری شرح بر شمسیہ است کہ ما آنرا ندیدہ ایم .
دیگری شرح مهمی است کہ بر دیوان امیر المؤمنین علیہ السلام نگاشته و فوائد بسیاری بمناسبت شرح ابیات ایراد کردہ آغاز این شرح را با ہفت فاتحہ گشایش دادہ و قواعد متصوفہ را متذکر شدہ و برخی از عقاید پسندیدہ و رسوم و آداب و حکایات ایشان را یاد آوری کردہ و بمراتب ترقیات نفوس آدمی و شرح انسان کبیر و صغیر و برخی از مسائل حکمت و ریاضی و کلام اشارہ نمودہ و در فاتحہ ہفتم بخش مهمی از مناقب امیر المؤمنین و فضائل و معجزات و مکارم اخلاق و محامد خصال آنحضرت را ایراد نمودہ .

از جملہ بنقل از ترمذی از انس از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم روایت کردہ فرمود:
خدا علی را بیمار زد و افزود پرورد گارا حقیقت را دائر مدار وجود علی قرار بدہ .
میبیدی گوید : چہ بسیار مقام علی علیہ السلام ارجمند است ہر گاہ حروف مکرر فواتح السور را حذف کنیم اینجملہ بوجود می آید (علی صراط حق نمسکہ) .

(۱) از عبارت مؤلف استفادہ میشود کتاب ہدایہ از آثار میبیدی است و حال آنکہ ہدایہ از تالیفات اثیر الدین مفضل ابہری است کہ مؤلف ذیل طالب ابہری بنام او اشارہ کردہ و خود میبیدی در آغاز شرحش کہ از کتب درسی ابتدائی حکمت است مینویسد الہدایہ للمحقق الکامل و المدقق الفاضل اثیر الدین مفضل بن عمر ابہری و ہمین ہدایہ را مرحوم صدر المتالہین مفصلاً شرح کردہ و ایراداتی بر اثیر الدین و فاضل شارح وارد آوردہ .

ای مصحف آیات الهی رویت
سر چشمه زندگی لب دلجویت
وی سلسله‌ی اهل ولایت مویت
محراب نماز عارفان ابرویت

آری علی مبدء سلسله‌ی همه اولیا و سر حلقه‌ی اصفیاست!

علی علیه السلام درباره‌ی ایندسته از برگزیدگان گفته : اینان مردمی هستند که ناکسان جهان برای اینکه اختیار حقیقت را از آنها بیرون آورند بر آنها حمله می‌آورند و آنها هم بدون توجه بکارهای ناپسند مخالفان همچنان خود را به روح یقین پیوند داده و با نرمی و خون سردی هر چه تمام‌تر رنجهای آنانرا بر خود هموار میسازند و بدانچه مردم نادان از آن درهراسند علاقمندان بادنیا بوسیله بدنهای آویخته بجایگاه رفیع همقدمی می‌نمایند بدیهی است اینان جانشینان خدا در روی زمین‌اند و مردم را به آئین او میخوانند .

کمیل از حقیقت از آنجناب پرسش کرد پاسخ را بدان طریقه ایراد فرمود که ما پیش از این منظوم و منثور ترجمه کردیم !
علی علیه السلام از جفر با خبر بود .

جفر دارای بیست و هشت جزء و هر جزئی دارای بیست و هشت صفحه و هر صفحه‌ای دارای بیست و هشت سطر و هر سطر دارای بیست و هشت بیت و در هر بیتی چهار حرف نوشته میشود اول بعدد جزء دوم بعدد صفحه سوم بعدد سطر چهارم بعدد بیت بنابراین جفر در خانه بیستم از سطر هفدهم از صفحه شانزدهم از جزو سیم است (۱)

من مثله‌کان ذا جفر و جامعه
له یدون سر الغیب تدوینا

چه کسی مانند اوست که دارای جفر و جامعه باشد و نهانیهای عالم برای او آشکار گردد و جانشینان او حوادث عالم را بتوسط علم جفر استخراج می‌کردند دلیل بر این موضوع آنکه مأمون عباسی سال دو بیست و یک هجری با امام

(۱) حرف اول علامت جزء است : حرف دوم علامت صفحه : حرف سوم علامت سطر : حرف چهارم علامت خانه .

علی بن موسی الرضا علیہ السلام بیعت کرد و عهد نامہ ای نوشت و از آن حضرت درخواست کرد تا عهدنامہ مطابق با نوشته وی بنکارند حضرت پشت نامہ ای او مرقوم فرمودند جفر و جامعہ بر خلاف خواستہ تو حکومت می کنند و از آنچہ نسبت بمن و شما انجام داده میشود بی اطلاع فرمان در دست خداست حق را بجایگاہش بر قرار میدارد و بخوبی حق را از باطل جدا میسازد در عین حال برای امتثال خواست امیر و ترضیہ خاطر او این عهدنامہ را می نویسم خدا مرا و او را حفظ میفرماید. میبیدی در پایان فواتح مینکارد اینک هنگامی فرا رسیده کہ ابیات شریفہ را کہ بر بنای استوار شالوده ریز شدہ و نتایج مهمی را در بردارند شرح دهیم و لغات آنها را نخست توضیح داده پس از آن بنکات عربیتش اشارہ کنیم و در آخر تحت اللفظی ابیات را تفسیر نمائیم و ذیل ہر بیتی مناسب با آن رباعی را کہ ساختہ طبع خود ما است ایراد کنیم و در ذیل حکایات وارجوزہ ہائیش آمد ہای مربوط بہ آنها را متعرض شویم!

میبیدی نخستین اشعاری را کہ شرح کودہ ابیات ذیل است :

الناس من جهة التمثال اكفاء	ابوہم آدم والام حواء
وانما امهات الناس اوعية	مستودعات و للاحساب آباء
فان يكن لهم من اصلهم شرف	يفاخرون به فالطين والماء
وان اتيت بفخر من ذوى نسب	فان نسبتنا جود وعلیاء
لافضل الا لأهل العلم انهم	علي الهدى لمن استهدى ادلاء
وقيمة المرء ما قد كان يحسنه	والجاهلون لاهل العلم اعداء
فقم بعلم ولا تبغى له بدلا	فالناس موتى واهل العلم احياء

ما در ترجمہ اشعار مزبور عین ترجمہ میبیدی را بضمیمہ رباعیاتش نقل

می کنیم .

میفرماید : جمعیکہ حقیقہ افراد انسانند از روی صورت یکسانند چہ پدر ایشان آدم و مادرشان حواست پس تفاخر بنسب عاری از حسب نہ دأب مردم

داناست :

انسان که بصورت همه چون یکدگر اند

باید که بعین مهر درهم نگرند

نام پدر و مادر صوری نپسند

کاین قوم ز یک مادر و از یک پدرند

میفرماید : نیستند مادران مردم مگر ظرفی چند که محل سپردن ودیعه

و نطفه اند تا بیروند و باز سپارند و برای احسابند پدران که فضایل و کمالات

دارند .

در باب نسب اگر کنی عمر تلف

باری پیدر که باشدش فضل و شرف

مادر چه صدف باشد و فرزند چه در

هرگز نبود عزت در بهر صدف

میفرماید : پس اگر باشد مرایشانرا از اصلشان شرفی عالیشان که به آن

مباهات کنند بر زیر دستان و درویشان پس اصل ایشان بحقیقت کمال است چون

به آدم نظر کنیم و آب منیست چون ملاحظه پدران دیگر کنیم یا اصل ایشان

کلاست اگر ملاحظه ماده بعیده کنیم و آب منیست اگر نظر بماده قریبه کنیم :

ای طبع کجاست سرشته با آب منی

دانسته تمام خلق را دون و دنی

هر جا که رسی لاف اصالت چه زنی

چون اصل تو از کلاست یا آب منی

میفرماید : اگر آوری تو فخری از صاحبان نسب ارجمند پس بدرستی

که آنچه مادر مقابلد نسب فخر میکنیم بآن جود است و مرتبه بلند .

ای طبع تو خو کرده به آئین خلاف

تا چند زنی از نسب عالی لاف

در نفس تو گر فضیلتی هست بگوی

باقی همه از قبیل حشو است و گزاف

میفرماید: نیست فضل مگر اهل علم را بدرستیکه این طائفه متمکن بر

سریر هدایت اند و در تیره شب ضلال راهنمای اهل جهالتند.

ارباب علوم دین که درویشانند یارب چه رفیع قدر و عالیشانند

پیوسته بحق دلیل داریشانند مقصود ز هستی جهان ایشانند

میفرماید: قیمت مرد چیزیست که بحقیقت باشد که داند آنرا و جاهلان

دشمنانند مراهل علم و عرفان را.

دانا که همیشه علم و حکمت ورزد در چشم کسان به آنچه ورزد ارزد

نادان که حسد از دل او سر برزد پیوسته بکین اهل دانش لرزد

میفرماید: بیائید تا قیام نمائیم بعلم و نجوئیم مر علم را بدلی که مردم

مردگانند و اهل علم زندگان و بسته علم بنفس ناطقه چون بسته نفس ناطقه

است ببدن -

هستند جماعتی بجانان زنده وز دیدن این قوم شود جان زنده

چون آب حیات درازل نوشیدند مردم همه مرده اند و ایشان زنده

مؤلف گوید: از قرائن ظاهر استفاده میشود دیوان مبارک بتوسط فاضل

امام ابوالحسن علی بن احمد بن محمد فنجگردی ادیب نیشابوری گرد آورده شده

و آنرا بنام تاج الاشعار و سلوة الشیعه نامیده و خود او مقارن با روزگار سیدرضی

صاحب نهج البلاغه میزیسته.

و بطوریکه برخی اظهار نظر کرده اند نامبرده ابیات متناسبی در شأن دیوان

مزبور سروده.

مجلسی در مقدمات بحار مینویسد: مشهور آنست که دیوان مزبور منتسب

بحضرت مولی علیه السلام است و بسیاری از اشعار آن در کتب دیگر نیز ذکر شده است.

ولیکن نمی توان همه آنها را از آنجناب دانست.

از معالم ابن شهر آشوب استفاده میشود دیوان مزبور بدست علی بن احمد ادیب نیشابوری که از علماء ماست گرد آورده شده .

ونجاشی از آثار عبدالعزیز بن یحیی جلودی کتاب شعر علی عليه السلام را نام میبرد (۱)

میبیدی در آغاز شرح خود رباعی ذیل را در تعریف از دیوان مبارک

سروده :

این نظم که نعت آن برونست ز فکر

دارد به جهان میان هر طائفه ذکر

با این همه تا کنون بهر بیت شریف

بودند عروسان معانی همه بگر

و اشعار ذیل را نیز در آغاز شرح مزبور در مدح حضرت مولی علی عليه السلام

سروده :

بسکه تا بد مهر حیدر هر دم از سیمای من

آسمان را سرفرازی باشد از بالای من

چون سخن گویم ز معراجش که آندوش نبی است

پای در دامن کشد فکر فلک پیمای من

بهر وصافی او سر تا قدم گشتم زبان

تا نکرد غیر مدحش ظاهر از اجزای من

طبع من ناگشت چون دریا ز فیض مرتضی

ابر گوهر بار جوید فیض از دریای من

کسر نبودی ذوالفقار مهر او در دست دل

لقمهای کردی مرا این نفس اژدرهای من

(۱) بطوریکه ذیل احوال قطب الدین کبیری اشاره میکند دیوان مبارک گرد

خاک را عش درد و چشم من بجای سرمد است

نیک دیدم آفرین بر دیده ی بینای من

نی که من تنها بمدحش سرفرازی میکنم

غیر این هرگز کسی نشنید از آبای من

ای صبا در گردنت خاکم بپر سوی نجف

بعد مردن چون فروریزد زهم اعضای من

و نیز این رباعی را در مقام نیازمندی سروده :

من خود چکسم که در شماری باشم یا در صف اهل دل سواری باشم

مقصود همین است که در شأن علی گویم سخنی چند و بکاری باشم

میبیدی در انجام شرح دیوان می نویسد : تمام شد این ارقام پریشان بیمن

همت درویشان در تاریخ ریعیع الشان فیض نشان صفر تسعین و ثمانمأة (۱۹۰)

از هجرت خاتم صلی الله علیه و آله موافق اسفند سنه ست و اربعمأة (۴۰۶) جلالی کسد زمان

قران برجیس و کیوانست در عقرب و اوان اجتماع سبعة سیاره غیر بهرام در آن

برج سعادت انجام امید آنکه از غیر محرم محفوظ و از نظر درویشان محظوظ

باشد و در آخرت واسطه خلاص و نجات و رابطه رفعت درجات شود انشاء الله تعالی.

ان النبى محمداً و وصيته

اهل العباء و اننى بولائهم

و اری محبة من يقول بفضله

ارجو بذالك رضى المهيمن وحده

و ابنيه و ابنته البتول الطاهرة

ارجو السلامة و النجافى الاخرة

سببا يجير من السبيل الحائرة

يوم الوقوف على الظهور و الساترة

همانا پیغمبر اکرم و وصی او و دو فرزند و دخترش که ظاهر و باطن او پاکیزه

است اهل عبادت (اشاره بحديث كساء است) و همانا من بر اثر پیوند بولایت ایشان

آرزو مندم بسلامت از دنیا بروم و موجبات نجات فردای آخرتم بدینوسیله فراهم

شود بالاتر ازین معتقدم هر کسی هم که علی را برتر از دیگران بداند وسیله ای

برای خود بدست آورده که می تواند از حیرت و سرگردانی نجات پیدا کند و آرزو مندم از اینرا رضایت پروردگار را در روز قیامت تحصیل کرده باشم. میبیدی پس از این، قطعه‌ی دیگری در توسل با اهل بیت سروده و کتابش را پایان داده .

مؤلف گوید: اینگونه توسلات میبیدی دلیل بر تشیع او نمیباشد. آری توجه بایشان و ثناگستری از خاندان پیغمبر حاکی از آنست که میبیدی از ناصبیان و دشمنان علی و خاندان رسول اکرم نبوده چنانکه هیچیک از اصحاب ما هم او را از ناصبیان نام نبرده است زیرا ما اگر این اندازه از مدحتگری را با نوشته‌های دیگر او مقایسه نمائیم خواهیم فهمید که وی در تسنن ثابت قدم بوده از آن جمله در باب اختلاف امت در مسائل شرعیه پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مینویسد دائره اختلاف همچنان بر اتساع خود ادامه داد و مجتهدان رو بفرونی گذاردند تا سرانجام امرات بر مذاهب ائمه اربعه مستقر گردید .

اول: ابوحنیفه نعمان بن ثابت که سال هشتاد هجری متولد شده و دوبار بدآوری نامزد شد نه پذیرفت زیرا سلطان وقت از نظر او شایسته مقام امامت را نداشت بهمین مناسبت او را دفعه اول در شهر کوفه بصد تازیانه محکوم کردند که هر روزی ده تازیانه باو بزنند سپس در بغداد بفرمان منصور بزندان افتاد و سال ۱۵۰ هجری در گذشت .

گویند امیر المؤمنین علی علیه السلام برای پدرش ثابت دعا کرد تا خدا باو و خاندانش برکت دهد .

دوم: مالک بن انس بن مالک سال ۹۵ هجری متولد شد و سال ۱۷۹ هجری در مدینه وفات یافت و شافعی شاگرد او بود !

سوم: امام شافعی رحمته الله علیه بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب ابن عبد بن یزید بن هاشم بن عبدالمطلب ، سائب در روز بدر ایمان آورد و شافع در کودکی بدیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و شافعی سال ۱۵۰ هجری در یمن

متولد شد و در ماه رجب سال ۲۰۴ هجری در مصروفات یافت .

علاء الدوله سمنانی (۱) در کتاب العروہ مینویسد در این روز کار رجال-

الغیب به آئین شافعی نماز میخوانند

محبی الدین عربی در باب سیصد و سی و پنجم فتوحات مینویسد شافعی از اوتاد

اربعه است .

چهارم : احمد بن محمد بن حنبل سال ۱۶۴ هجری در بغداد متولد شده

و سال ۲۴۱ هجری در آنجا در گذشته .

میبیدی پس از این اظهار داشته مذاہب شیعه بمناسبت اینکه اراذل آنها مطاعنی

در باره ی صحابه پیغمبر گفته و آنها را لعن کرده اند از درجه ی اعتبار ساقطاند

و در میان جمهور آثاری از خود باقی نگذاشته اند .

ابن اثیر در کتاب نبوت گفته اصول مذاہبی که در اسلام شهرت دارد

(۱) احمد بن محمد بیابانکی معروف به علاء الدوله سمنانی از عرفاء بنام اوائل

قرن هشتم بوده سال ۶۵۹ هجری متولد شده اصلاً از خاندان شہریاری بوده در پانزده سالگی

بامور دیوانی پرداخت سال ۶۸۷ جذبہ ولایت دامنگیرش شد از بغداد بخدمت نورالدین

کسروقی رسید و سال ۶۸۹ مآذون بہ ارشاد شد و مدت شانزده سال در خانقاه سکاکیہ بہ

صد و چهل اربعین موفق آمد . علاء الدوله آثار زیادی در نظم و نثر دارد و اشعاری وزین

میگفته از اوست :

زان بہ نبود کہ خاطری شاد کنی

صد خانہ اگر بطاعت آباد کنی

بہ زانکہ ہزار بندہ آزاد کنی

گر بندہ کنی بلطف آزادی را

وین وجد کہ میکنیم بازی نبود

این ذوق و سماع ما مجازی نبود

بیہودہ سخن باین درازی نبود

با بی خیران مگو کہ ای بی خردان

از آثار نثری او الفلاح، العروہ لاهل الجلوہ، مقالات و امثال اینها . علاء الدوله

در سن ۷۷ سالگی در شب جمعہ ۲۲ رجب سال ۷۳۶ هجری وفات یافت و در صوفی آباد

سمنان مدفون شد مرقدش معروف و مزار است

و مسلمانان در هر کجای عالم که هستند چرخ دیانت خود را بر مدار آن به گردش می آورند عبارتند از مذهب شافعی و ابوحنیفه و مالک و احمد و مذهب امامیه و افزوده: مجدد مذهب امامیه در مائه دوم علی بن موسی الرضا علیه السلام است زیرا او پنداشته حدیث مجدد هر مائه منحصر بفرد معین نیست بلکه هر مذهبی در رأس هر مائهای مجدد مخصوصی دارند .

و افزوده: عادلترین دستجات شیعه که حد وسط را مراعات کرده اند یاران زید بن علی بن الحسین علیه السلام اند که آنان علی علیه السلام را برترین یاران پیغمبر میدانند و میگویند در عین حال خلافت بنا به تقاضای مصلحت و رعایت قواعد دینی که نائره فتنه را خاموش سازند و دلهای مردم را آرامش داده باشند بعهده ی ابوبکر برقرار داشتند! (۱)

(۱) جامع مفیدی مینویسد قاضی کمال الدین میر حسین میبیدی در سلك افاضل علمای عراق بلکه اعظم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد به امر قضا منصوب بوده علم دیانت و امانت می افراشت از جمله مؤلفاتش شرح دیوان و شرح بر کافیه و هدایه حکمت و طوابع و شمسیه بوده و همچنین رساله ای در فن معما نوشته در یکی از مؤلفاتش نوشته روزی در مسند قضا نشسته و بر متکای افاده تکیه داده بودم شخصی مذکور ساخت در کوچه دیگ بندان زنی که مدت هفت سال حامله بود دو روز قبل دختری زائید و او را فاطمه سر بزرگ نامید هر کس بخانه او وارد میشود آن دختر شهری از حافظ حسب الحال او میخواند از این سخن متعجب شده با اتفاق جمعی بطرف خانه آن زن رهسپار شده بمجردی که کوبه در را کوبیدیم دختر بمادرش گفت در را باز کن که قاضی شهر با اتفاق جمعی بدیدن ما آمده پس از آنکه وارد خانه شده دختر ما را دید در کمال فصاحت این بیت را خواند
چون ما بگرد دامن مردی نمی رسیم
شاید که گرد دامن مردی بما رسد
تعجب کنان باز گشتیم روز دیگر شنیدم از دنیا رفته است پس از این قطعه زیر را
از میر حسین بمناسبت اینکه نباید از وقوع چنین حوادثی بشکفت آمد یا آنها را دروغ پنداشت نقل کرده .

امیر حسین بن محمد حسینی نیشابوری معمائی از سرایندگان ماهر و عرفاء نامدار اوائل قرن دهم هجری است .
معمائی در آنروزگار که در ہرات زیست داشت از شاگردان جامی و از مستفیدین آنعارف نامی بود .

معمائی کتاب ارزندہ ای در فن معما تالیف کردہ و کلیہ مقاصد و شقوق و مصطلحات آنرا در آنجا ایراد نمودہ و اشعار بسیاری را کہ بمناسبت خاصی در معمیات آمدہ و مشتمل بر اسماء افراد و اشیاء بودہ متعرض شدہ و این کتاب را

کہ نیابی بہ منع آن برہان
گفت و دعه ببقعة الامکان

از غرائب ہر آنچه میشنوی
ممکنش دان نہ ممنوع کہ حکیم
از آثار باقیہ او حمام قاضی است کہ در حوالی میدان خواجہ بنیان نمودہ بودہ
قاضی اشعار دلفریب و معانی خاص میگفتہ و منطقی تخلص میکرده این غزل از اوست :
چون مرغ پر شکستہ کہ در آشیان بماند
از آتش فراق کہ در استخوان بماند
داغت کہ در درون دل ناتوان بماند
اینک بہ بین کہ ماہ ز داغش نشان بماند
جز منطقی کہ دیدہ او خون فشان بماند
این معما بنام حسام از اوست :

عاقل شدہ است مجنون مجنون شدہ است عاقل
از حسن بی حد تو ای نازنین شمائل

توضیحش اینست حسن بی حد یعنی بی نون حس مجنون شدن عاقل یعنی بی عقل
کہ الف باقی میماند میشود حسا ، مجنون عاقل میشود یعنی جنونش گرفته میشود و میم باقی
میماند میشود حسام ! قاضی در اوائل دولت شاہ اسماعیل صفوی وفات یافتہ آتشکدہ یزدان
مینویسد وفات قاضی سال ۹۱۱ ہجری اتفاق افتادہ و کلمہ ی قاضی تاریخ وفات اوست و حمام
قاضی کہ از آثار اوہ بود اکنون بیست و غزل مزبور (رفتیم و دل) آخرین شعر اوست .

ریحانہ چہارم مینویسد بعضی اظهار داشتہ اند سال ۹۰۹ ہجری کشتہ شدہ است .

باشاره امیر علی شیر هروی مشهور (۱) تالیف کرده و در آغاز آن نام میر را به طریق تعمیه بیان کرده .

مهر و ماه عالمی در اوج رفعت کرده جا

ماه و انجم را بخاک رهگذارت التجا

پس از آن برای میر علی شیر چنین دعا کرده « یمد الله تعالی علی العالمین

ظلال جلاله الی یوم الدین » و همین جملات را ضمن شش معما آورده .

(۱) نظام الدین امیر علی شیر بن الوس معروف و متمن خاص به نوائی از وزراء نامی

و فاضل اوائل قرن دهم هجری بوده نوائی از اکابر زادگان جغتای بحساب می آید در کودکی با سلطان حسین بایقرا در یک مکتب به تحصیل می پرداخته همان وقت با هم قرار می گذارند هر یک بمقام سلطنت رسیدند از دیگری نگهداری کند تا امیر علی شیر برافرا گرفتن علوم بخراسان و سمرقند و شهرهای دیگر مسافرت میکند و سلطان حسین بمقام سلطنت میرسد امیر علی شیر بر اثر غربت بسیاری بفقیر و فاقه ای عجیبی مبتلا میشود سلطان از حال او اطلاع پیدا میکند او را از سمرقند بهرات می طلبد و اشغال مناسب از جمله صدارت را بعهده او بر قرار میکند و در اندک وقتی کار میر بالا میگیرد میر ضبع شیوا و ذوقی سرشار داشت و بهر دوزبان پارسی و ترکی شعر میگفته و ذو اللسانین بوده و کتابخانه معتبری داشته که رایگان در اختیار بزرگان قرار داده بوده با جامی ارتباط بسیار نزدیکی داشته و درویشی را از همه مناصب برتر و بالاتر میدانسته و بزرگان از جمله جامی کتاب بسیار بنام او تألیف کرده اند معروف ترین اثر او مجالس النغایس در تذکره شعر است که از ترکی به پارسی ترجمه شده از قطعات اوست :

ایکه گفتمی بریزید و آل او لعنت مکن زانکه شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش
آنچه با آل نبی او کرده گر بخشد خدا هم ببخشاید ترا گر کرده باشی لعنتش

امیر علی شیر دارای ۳۷۰ بنای خیر بوده از جمله هفت بنادر مشهد و اطراف آن باقی است ایوان جنوبی صحن عتیق ، مزار شیخ عطار ، آب نهر خیابان ، رباط سنک بست ، رباط دیز آباد ، سد طرق ، بقعه قاسم انوار میر علی شیر سال ۸۴۴ هجری متولد شده و پس از ۶۲ سالگی زندگی عامی عرفانی وزارتی سال ۹۰۶ هجری وفات یافت .

حضرت میر

ایشده مفتوح درهای بهشت بر ضمیر در ضمیرت عرصه عالم متاعی بس حقیر

مد الله

وقف شد دولت تمام اول بر آن خاک قدم نیست ثانی تو ای دین پرورد گردون سر بر

تعالی

تا که باشد مشرق و مغرب بر اطراف فلک آفتاب و مشتری بادا تر افرمان پذیر

علی العالمین

شد گدای آستانت زان بود بالای چرخ شاه انجم را علم پی در پی ای روشن ضمیر

ظلال جلاله

دل ز تعظیم و جلال از هر طرف بر خاک گراه دید خلقی را بر آن در گه ز اهل دار و گیر

الی یوم

روی آئینه همی خواهد ز مهر و مه دلش زان بنخاک فرش کویت روی ساید چرخ پیر

الدین

سر کشان را باشفیعی روی سوی آن دراست

جسته خاک آستانت هم امیر و هم وزیر

از فرد اخیر استفاده میشود میر حسین از اعظام سراینندگان و در فنون شعر

طبع آزمائی کرده و تخلصش شفیعی است .

بعد از این گوید: و از آنجا که اکثر معنیات این کتاب از برکات انظار

و ثمرات افکار حضرت جامع حقایق و فضائل و مظهر فیض الله الکامل یعنی

جامی است که پیش به استرشاد از او و شاگردی نزد وی اشاره کردیم هر گاه

بخواییم بقلب او تصریح کنیم از قانون ادب بیرونست لاجرم بطریق تعمیه بقلب

او ایما خواهد شد چنانچه گوئیم!

بشهر لامکان دل بسته از سیر

زخود بگسترد و راسته از غیر

این شعر اشاره بمقام رفیع و مراتب معرفت و خلوص اوست و حل معمای مزبور چنین است مراد از شهر لا ، لام است و چون لارا بلفظ جا که بمعنی مکان است مبدل سازیم جام شود و چون قلب سیر را که یا است بآخر آن بیفزائیم جامی شود!

و نیز معنائی بلفظ جامی گفته :

صفحه‌ی ایام هر روزی بنوباصد نمود از سواد خامه اوزیوری بر خود فزود
مقصود از سواد خامه جامه است و مراد از زیوری زیه و ریه است که حرف هاء مکرر هر دو باشد که بقانون ابجد دو پنج ده یعنی ی و چون به جامه افزوده شود جامی گردد .

باز بلفظ جامی گفته :

ای بفیض تو امید اهل عرب را چد عجم نا امید آنکه بود عاری از این لطف کرم
مراد از امید عرب لفظ رجا است و مراد از امید عجم خود امید است هنگامی که از امید عرب (رجا) کلمه را افتاد و از امید عجم الف و دال افتاد جامی خواهد شد .

از اوست باسم تجدی .

ای شفیع زدل خویش بسی خون خوردی رفت پای دلت از جا غم دل چون خوردی
از اوست باسم علی :

هر کس چو من بخاک در آن بت چگل افکند خویش را زبر و زیر یافت دز
از اوست باسم وصی :

عجب کز تماشای آن روی گلگون دل از دور یابد نصیبی بقانون

یعنی نصیبی بدون نون و بجای آن واو که دل دور است بآن افزوده شود .

از اوست باسم حسینی :

در حدیث آنی که ثانی مسیحت گفته اند معجز عیسی عبارات فصیحت گفته اند

از اوست باسم مهدی :

ایخوش آن کشته که آید روزی بر سر مرقد وی دل سوزی
هر گاه بر سر مرق گذارده شود قمر گردد که مراد مه باشد و مراد از روز
دی است که مهدی شد .

از اوست باسم حسن .

وصلش من گدازا مشکل شود میسر رخسار گل بهر خس نماید آن صنوبر
مراد از گل کاف است که اگر بد هر افزوده شود گهر شود و مراد از صنوبر
آن حرف الف که هویدا نگردد و ن بماند یعنی اگر خس اصل خود را که نقطه
باشد آشکار نکند و ن با آخر آن در آید حسن شود !

از اوست باسم حسین علی :

هست او را خالهامشکین بروی سیمگون برمه او خال زیبا لایقست از حد برون
از اوست باسم اسماعیل

بعد یکسال ساقیا سیند سپر زدم از شراب پارینه

منظورش از قیاسی قیاسی است یعنی اگر کلمه ساقیاسی نباشد سماعی است و چون
لام سال بآن افزوده شود اسماعیل شود

میر سید حسین اسماء حسنی نود و نند گاند را در رساله مستقلی به بحر

مسدس محذوف کد نش دفعه فاعلاتن است سروده

باسم الله .

نیست حد خامه از نام إله دم زدن باید زبان دارد نگاه

باسم الرحمن

نیست دل مجرم هم آن لب را دگر حرفی از نامش مدد یابد مگر

باسم الرحیم .

درج نامش هر طرف درئی فشاند جوهری فرد خرد بیخود بماند

باسم الملك .

دردلی کاوردہ سوی وی گذار

کرده پنہان کنج در شاهوار

باسم القدوس .

خالق بی اول و بی آخر است

مہراو از جملہ اشیا ظاہر است

باسم السلام .

مہر او از رخ نقاب انداختہ

بہر او ہر سودای سر باختہ

صاحب ریاض ذیل شرف الدین علی یزدی باجمالی از شرح احوال میر-

حسین پرداختہ .

شرف الدین - علی یزدی معنائی در روزگار امیر تیمور گورکان میزیست

وقصیدہ بردہ را شرح کردہ و آثار دیگری نیز دارد .

صاحب ریاض نوشتہ شرف الدین از اکابر علماء شیعہ امامیہ است و اہم مانند

بسیاری از اعلام دیگر بیلائی تقیہ گرفتار بودہ ،

شرف الدین علی در بسیاری از فنون معمولہ آنروزگار و نیزہ در علوم

نامہ نگاری و معما و لغز (چیست آن) مہارتی بسزا داشتہ بلکہ مخترع فن

معما بودہ یکی از متاخران عامہ کہ در فن معما استاد بودہ در رسالہ ایکہ بدین

منظور تالیف کردہ مینویسد واضح فن معما ومدون اولی آن مولانا شرف الدین

علی یزدی مؤلف تاریخ مشہور ظفر نامہ است

شرف الدین در این تاریخ فتوحات وسفرهای امیر تیمور گورکان را مفصلاً

شرح دادہ و در نزد او تقریبی فوق العادہ داشتہ و امیر بچشم احترام وعظمت باو

مینگریستہ ، شرف الدین تاریخ مزبور را در سال ۸۲۸ ہجری کہ مطابق با

جملہ « صنف فی شیراز » بود پایان دادہ (۱) .

شرف الدین نامہ نگار و منشی بلیغ و سراینندہ شاعری فصیح بودہ و در فن

(۱) ریحانہ دوم نوشتہ نام بردہ تاریخ مزبور را در ظرف ۴ سال و در حدود سال

۸۳۰ با تمام رسانیدہ و حال آنکہ تاریخ قلمی ۸۲۸ ہجری است کہ فوقاً نوشتہ شدہ .

تگارش بر تمام معاصرانش برتری یافته علاوه بر اینکه در فنون علمیه هم استادی مسلم بوده است .

شرف الدین آثار چندی بوجود آورده از جمله کنہ المراد فی الوجود والاعداد (۱) .

ورسالہ مفصالی در فن معما بنام الحلال المطرز فی المعما و اللغز تألیف کرده و سال ۸۳۰ (ض) هجری وفات یافته (۲) !

(۱) در نسخہ طبع دوم روضات وفق بصورت وقف چاپ شدہ تصادفاً ریحانہ کہ ہمین چاپ را داشته مینویسد ۴ کنہ المراد فی الوقف و الاعداد و حال آنکہ مراد وفق است کہ قاعدہ معینی است در اشکال مربع مخمس و امثال آن کہ میگردد وفق طبیعی مربع شدہ ۳ است .

(۲) مفید مستوفی در جامع مفیدی شرح حال او را مفصلاً یاد کرده کہ ذیلاً بطور خلاصہ ایراد میکنیم مینویسد اشرف فضلی ایران و الطف علمای دوران جامع کمالات صوری و منوی مولانا شرف الدین علی یزدی همواره در عراق و فارس نزد سلاطین معزز و محترم بودہ مدتی ندیم شاهرخ میرزا بود و از طرف آن بجناب مخدومی ملقب گردیده سال ۸۴۵ کہ سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بتخت سلطنت جلوس کرد در دارالؤمنین قم شنید کہ شرف الدین در بلدہ یزد اقامت دارد و حاضر نیست بدربار ہیچیک از سلاطین راه یابد سلطان محمد کہ طالب حضور او بود ویرا بانجف و هدایا بسوی خود دعوت کرد شرف الدین دعوت او را پذیرفت سلطان محمد کہ از ورود او اطلاع پیدا کرد با عده از امرا از وی استقبال نمود و مقدم او را گرامی داشت چندی فاصلہ نشد بہ سلطان پیشنهاد کردند عزیمت تصرف اصفهان کہ در دست امیر سعادت خواند شام و شیراز کہ در اختیار میرزا عبداللہ است نماید سلطان پذیرفت اصفهان را متصرف شد در اندیشہ شیراز بود کہ امیر تیمور سال ۸۵۰ بسر کوی سلطان محمد حرکت کرد سلطان فرار کرد امیر وارد اصفهان شد هواداران سلطان را گوشمالی داد از جمله شرف الدین تا اندازه مورد عتاب امیر قرار گرفت اخیراً بنا بہ پیشنهاد میرزا عبداللطیف و بدستور امیر بجناب سمرقند عزیمت کرد تا رصد خانہی آنجا را کہ

مدتی بود بهمت میرزا الغ بیک پابرجا شده بود با تمام رساند پس از مرگ امیر تیمور سلطنت خراسان در اختیار سلطان محمد قرار گرفت شرف الدین را بجانب یزد روانه کرد و سالانه مبلغ پانزده هزار دینار کمک خرج باو می داد . شرف الدین سال ۸۵۳ هجری وارد شهر یرد شد پس از یکماه توقف در یزد به تفت رفت و در آنجا بتقاضای علما به تدریس و افاده پرداخت از سلم السموات نقل کرده شرف الدین علی و صابن الدین تر که پس از فراغت از تحصیل در صدد دیدار درویش صاحب حالی بر آمدند بدین منظور کتب و اسباب سفر ساز کرده به بغداد رفته در مدرسه ای وارد شدند در کوچه ها می گشتند تا طبیبی پیدا کنند که درد طلب آنها را مداوا نماید بدو درویش رسیدند که در خانه نشسته احوال پرسیده گفتند: پیر ما در این خانه است بحضور رسیده اظهار داشت طریقه ای ما ترک است و شما کتب و منعلقات بسیار دارید نامبردگان بمدرسه رفته آنچه داشتند در میان طلاب قسمت کردند با دست خالی مراجعت کرده و مدتی در خدمت آن پیر بودند چون کشف و کرامات فوق العاده از او ندیدند از او جدا شده به صر رفتند شنیدند آنجا درویش صاحب حالی است مدتها از خلق کناره گرفته در بالا خانه خانقاهی زندگی میکند چندی مانده بالاخره او را ملاقات نکرده درویش وفات یافت از آنجا به تبریز آمده شنیدند زن مجذوبی از غیب خبر میدهد عده گرد او جمعند زن اسامی و سفر آنها را گفت و اظهار داشت علت اینکه درویش اول شمارا نه پذیرفت بی وفائی بود که نسبت بدرویش اول نمودید . جامع مفیدی بمناسبت شرح احوال شاه نعمت الله ولی مینویسد در مصر که شاه بملاقات سید حسین اخلاطی رسیده از حمله همراهان شاه شرف الدین علی و صابن الدین تر که بوده . از کتب او علاوه بر آنچه فوقاً ذکر شد حقایق التهلیل را نام میبرد و مینویسد ظفر نامه را بتقاضای میرزا ابراهیم سلطان نگاشته و سال ۸۲۸ هجری به پایان رسانیده .

جامع مفیدی نوشته شرف الدین گاهی زبان به نظم اشعار می کشود و این غزل از اوست:
 سواره بر سر ره جلوه نمودی و رفتی
 هزار تیر بلا بر رخم گشودی و رفتی
 سواره دوش بمیدان چومست ناز گذشتی
 به یک کرشمه دل عالمی ربودی و رفتی

چه آتش ازدل من کم شود از اینکه تو بیکره
نه کشتن شرفت قصد بود در دم رفتن
هفت اقلیم این اشعار را از او نقل کرده

سوفی مباش منکر رندان می پرست
شیخ است و صد هزار تعلق به نیک و بد
وین طرفه تر که مردم کوتاه نظر کنند
نکشاد در بروی شرف پیر میکده

ریحانہ این اشعار را از او نقل کرده

اگر ابلق چرخ در زین کشد
و گر روضہ ی عیشت از خرہ می
مشو غرہ کاین دور دون ناگہت
گہت بر نشانند بر رخس مراد

بسان برق زدورم رخی نمودی و رفتی
به صید میشدی و خنجر آزمودی و رفتی

کاندر پیالہ پرتوی از روی دوست هست
پبوستہ در ذخیرہ کہ این بیش آن کہست
آنرا خطاب فاسق و این را خدا پرست
تا از دیار کون و مکان رخت بر بست

و گر خنک چرخ جنیت کشد
خط نسخ بر ذکر جنت کشد
قلم بر سر حرف دولت کشد
گہت زیر پالان نکبت کشد

در تاریخ جدید یزد قطعاتی بمناسبت بنیاد عمارتہائی از وی نقل کرده کہ ذیلا باجمالی
از آنها اشارہ میشود در توصیف عمارت خواجہ شہاب الدین قاسم گفتہ :
تبارک اللہ از این روضہ بہشت آئین
در تاریخش گوید :

حروف چرخ چو تابیخ او بود بحساب
کہ ہشتاد و سہ شمارد خردہم آن و ہم این

در تاریخ چاہ آب مسجد امیر تیمور در تفت گوید

سال تاریخش ای ستودہ خصال
گر نگشتی ز سر کار آگاہ
کین سہ فال نکر ز روی حساب
(چاہ خیر) است و (نوشم آب حیات)
در شمار آر (کنج دولت شاہ)
ہشتاد و نوزدہ بود در یاب

و نیز مثنوی مفصلی در وصف حمام امیر غیاث الدین علی گفتہ تمام آن در تاریخ
مزبور ذکر شدہ و همچنین در وصف چاہخانہ خواجہ فخر الدین احمد مثنوی بدینہ مطلع
سرودہ :

و آب شد چہمہ ی خضر زحیا

خوش بر آمد ز چاہ یوسف ما

فضلا و دانشمندان پس از شرف الدین به پیروی از او برخاستند و دائره فن معما را هر چه بیشتر توسعه دادند و افکار خود را بدان متوجه ساختند تا بجائیکه عبدالرحمن جامی چند رساله در باره معما تدوین و شرح نمود و آثاری بدین منظور نوشته میشد تا نوبت به مولانا امیر حسین معنائی نیشابوری سابق- الذکر رسید و او در این فن سحر حلال کرد و بر اثر دقت منحصر بفردی که داشت بر اقران و امثال خود تفوق پیدا کرده و رساله ای بدین منظور تألیف نمود و غرائب تعمیه و الغاز را آنچنان در سروده های طبع خود ایجاد کرد که بعد اعجاز رسید و موقعیت اثر مزبور بجائی رسید که عبدالرحمن جامی با جلالت قدر و دقت نظری که داشت پس از آنکه از رساله نامبرده اطلاع پیدا کرد اظهار داشت هر گاه پیش از این از وجود چنین رساله ای خبر دار میشدم در

در آن تاریخ مینویسد سال ۷۲۴ رکن الدین احمد در قبله مسجد جمعه قدیم قطعه زمینی خرید و مسجد نوی بنیان کرد هنوز که سقف آنرا نساخته بودند رکن الدین وفات یافت شرف الدین علی با تمام آن همت گماشت در تذکره نصر آبادی چند معما از او نقل کرده از جمله باسم نجیب

ما بیخ بهی از دل ویران کنسیم وز شاخ عمل ترنج حرمان کنسیم
نارنج رخت چو آتش انداخت بما از سیب زنخدان تودندان کنسیم
از نارنج نار ماند نج و از سیب سین ماند یب شد نجیب باسم اسماعیل گفته:
چون نام تو گویم ز سر استعجال بیرون نهد از گوشه چشم قدم اشک

تاریخ جدید یزد مینویسد سال ۸۵۸ هجری قمری قحط عجیبی در یزد اتفاق افتاد بیشتر اکابر یزد در آنسال در گذشتند از جمله شرف الدین علی در مزار شرفیه که بانی آن پدرش شمس الدین ابوبکر بوده و خود شرف الدین در کنار مسجد نو مدرسه ای بنام شرفیه ساخت مدفون شد مرك او مایه اندوه همگان شد .

بنابر این تاریخ ۸۳۰ که مؤلف نقل کرده درست نیست زیرا که تاریخ مزبور سال اتمام ظفر نامه اش بوده .

معما تالیفی بوجود نمی آورد لیکن متأسفانه آثار مرا مسافران باطراف منتشر ساخته و موقعیتی برای بازگشت آنها احساس نمیشود -

میر حسین در کلیه فنون عقلیه مهارت داشت و با دقت نظر خاصی بامور علمی توجه میکرد لیکن از آنجا که جدی بلیغ در انواع معمیات داشت بدین رشته شهرت یافت و ملوک و وزراء و اعیان آنروز کار فرزندان خود را بحضور او میفرستادند تا رساله معمارا از او فرا گیرند!

معمائی سال ۹۱۲ (بیض) هجری و چهارده سال پس از وفات جامی در گذشت

اتهی (۱)

مؤلف گوید بزودی انشاء الله در شرح احوال خلیل بن احمد خواهیم دید

خلیل نخستین دانشمند است که بوجود معمایی برده و هم ذیل ابوالاسود دہلی خواهیم گفت او مخترع معماست .

از جاحظ نقل شده او میگفته معما فن مهمی نیست کیسان نامی که از شاگردان ابوعبیده بود در عین حالیکه کند ذهن و نادان بوده چنانچه خلاف آنچه گفته میشود می فهمیده و خلاف آنچه می شنیده مینوشته و خلاف آنچه مینوشته میخوانده در استخراج معمیات کسی بیای او نمیرسیده .

(۱) خواند میر در حبیب السیر مینویسد مولانا میر حسین معمائی در تزکیه نفس نفیس

و تصفیه باطن شریف و سیر رضیه و شیم رضیه عدیل و نظیر نداشت و مردی متواضع بود و بهمین مناسبت صغیر و کبیر باو متوجه بودند چندین سال در مدرسه اخلاصیه ساکن بود و معقول و منقول را فرا گرفت مهارتش در فن معما بجائی رسید که رقم نسخ بر گفتار مهره آن صنعت کشید و سال ۹۰۴ هجری بمرض اسهال در گذشت و در گنبد مدرسه مذکور مدفون شد مسود این اوراق (حبیب السیر) در تاریخ وفاتش گفته

سید فاضل فرخنده صفات

یافت از حادثه دهر نجات

(نور رحمت) بودش سال وفات

مظهر خلق حسن میر حسین

کرد رحلت بسوی خالد برین

نور رحمت چو بر او نازل شد

لیکن نظام با احاطه‌ی تامی که بانواع علوم داشته استخراج ساده‌ترین نکته معما بر او مشکل بوده

تجد امین محدث استرآبادی که از اعظام اصحاب امامیه است در کتاب دانش نامه شاهی مینویسد: چند چیز است که از بابت این است که آدمی گاه - دانی را تفحص کند بجهت آنکه سوزن بجوید در آن از آن جمله یکی معماست مؤلف پس از نقل عبارت امین استرآبادی اظهار میدارد انصاف اینست که حقیقت مطلب درباره‌ی آن همانست که امین ایراد کرده زیرا معما از جمله فنونی نیست که آدمی عمر خود را برای تحصیل آن تلف نماید با آنکه میدانیم کسیکه خود را سرگرم حل معما قرار میدهد اعوجاجی در سلیقه و ناراحتی در باطنش بوجود می‌آید بدیهی است کج سلیقه‌گی و ناراحتی باطنی از هر چیزی زیانش بانسان دانشمند بیشتر است مخصوصاً اگر کسی بخواهد از حقایق فقه و اصول برخوردار شود بهیچوجه نمیتواند با ناراحتی خاطر و اعوجاج سلیقه فتوا دهد و حل احکام را بتوسط علم اصول بنماید.

در تاریخ اخبار البشر مینویسد ملا میر حسین معنائی در محروسه‌ی هرات در حدود سال ۹۰۴ هجری وفات یافته.

سید حسین اخلاطی از دانشمندان جفری و از مردم اخلاطست.

تلخیص الآثار مینویسد اخلاط نام شهر بزرگی است از ارمنستان و حاکم نشین آنجاست و محل بابرکت و پر نعمت است مردم آنجا را مسلمان و ترسا تشکیل میدهند و بزبان فارسی و ترکی وارمنی سخن میگویند!

اخلاطی در علم حروف و مراتب جفر و تکسیر مهارت بسزائی داشت و کتاب مهمی در علم جفر تألیف کرده و قواعد و اصطلاحات و کلیمه‌ی ضوابط و اشتقاقات آنرا متعرض شده و این کتاب مشتمل برده هزار بیت است و در آخر آن بخش مهمی از طلسمات و اشکال و عزائم را ایراد کرده و ما نسخه‌ی مختصری از آن را

در اختیار داریم (۱)

(۸۶) ابوالقاسم حماد بن ابولیلی شاپور بن مبارک بن عبیدہ دیلمی کوفی مولی بنی بکر بن وابل و معروف بہ راویہ است۔

راویہ از ایام عرب و اخبار و اشعار و انساب و لغات او کاملاً باخبر بود و سبع طوال را او گرد آورده پادشاهان بنی امیہ مقدم او را گرامی میداشتند و او را بر دیگر از فضلاء برتری میدادند و کمک های شایان باو می نمودند و از ایام عرب و اطلاعات مربوط بدانها کہ وی کاملاً مستحضر بود استفادہ میکردند ابن خلکان مینویسد: روزی راویہ بدربار ولید بن یزید اموی حضور یافت نامبرده از او پرسید بچہ مناسبت ترا راویہ می گویند؟! پاسخ داد بدانجہت کہ شعر هر شاعری را کہ تو میشناسی باشنیده ای من روایت می کنم علاوه بر آنها اشعاری را در خاطر دارم کہ تو از آنها بی خبری و بگوشت هم نرسیده اند گذشتہ از این هر کسی کہ شعر نو یا کهن را انشاد نماید من بین نو و کهن را امتیاز میدهم

(۱) سید اخلاطی از فضلاء و مرتاضان و جفریہای اوائل قرن نهم ہجری بودہ در علوم غریبہ استادی ماهر بودہ و ہمہ او را باین نام و نشان میشناسند و گمنام او را اصل مسلم میدانند و طبق آن عمل میکنند اخلاطی از بار یافتگان سید محمد آفتابی بودہ دست ارادت بدان او دراز کردہ و از او بمقاماتی نائل آمدہ۔ اخلاطی در کنار رود نیل مصر میزیستہ و همانجا بہ تربیت سالک و نیازمندان بہ علوم غریبہ میپرداختہ

شاه نعمت اللہ ولی در سفریکہ بمکہ مشرف میشد بائفان قاسم انوار و شرف الدین علی یزدی و صائین الدین ترکہ و پرتاج گیل بدیدن وی رفت اخلاطی کہ از ورود شاه اطلاع پیدا کرد دستور داد کمال پذیرائی را از آنجناب بعمل آوردند پس از آنکہ اخلاطی بملاقات شاه رسید بعد از تعارفات لازم و گفتگوہائی کہ از اطراف بمیان آمد اخلاطی از شاه درخواست کرد تا نمایشی ولاتی بظہور آورد شاه از او تقاضا کرد تا اثری را عملی سازد اخلاطی دریچہای کہ بطرف رود باز میشد باز کردہ تمام رود خون بود بست و باز کرد تمام رود را دست و پاهای بریدہ دیدہ بست و باز کرد ہمہ رود بصورت شیر درآمده بود مرتبہ چہارم کہ در را باز بستہ کردہ می بیند آب رود بصورت آب روانی درآمده رحمہ اللہ تعالی

ولید پرسید بنابر این چه مقدار شعر . ر حفظ داری ؟ پاسخ داد محفوظات من بی نهایت است برای اینکه نمونه ای از محفوظات خود را بعرض رسانیده باشم میتوانم در برابر هر يك از حروف الفبا صد قصیده ی بلند بالای زمان جاهلیت را علاوه بر مقطعاتی که از آنان محفوظ دارم بخوانم .

ولید که از محفوظات وی بشکفت آمد گفت باید ترا آزمایش نمایم .
 راویہ شروع کرد بخواندن قصائد زمان جاهلیت تا آن اندازه که ولید خسته شد بیکی از درباریانش دستور داد تا قصائد او را بشنود بالاخره آنروز راویہ دوهزار ونهصد قصیده روزگار جاهلیت را از بر خواند ولید که از کثرت محفوظات او اطلاع یافت دستور داد صد هزار درهم با وجایزه دادند ابن خلکان پس از این حکایت او را با هشام بن عبدالملک نقل کرده و از این حکایت کثرت اطلاع و تبحر او بدست می آید (۱).

(۱) ابن خلکان مینویسد ابو محمد حریری صاحب مقامات در کتاب درة الخواص از حماد روایت میکند در روز گاریکه یزید بن عبدالملک خلافت میکرد با وی رفت و آمد بسیار داشتم برادرش هشام مرا از این عمل نکوهش میکرد و موجبات ناراحتی مرا بوجود می آورد پس از مرگ ولید نوبت خلافت که بهشام رسید من بواسطه همان مخالفت که سابقاً از وی در نظر داشتم تا یکسال بخانه نشستم و جز بادوستان مخصوص که بدانهاطمینان داشتم با دیگران رفت و آمد نمی کردم اتفاقاً در تمام آن سال کسی بسراغ من نیامد دانستم هشام نظر خصوصی بامن ندارد روز جمعه ای بمنظور ادای فریضه بمسجد رصافه رفتم پس از فراغت از نماز دو نفر شرطی بالاسر من آمده گفتند ای حماد فره ان امیر یوسف عمر ثقفی را اجابت کن یوسف آنروز امارت عراق را داشت باخود گفتم در اینمدت از همین موضوع بیمناک بودم گفتم اجازه میدهید بخانه بروم و با کسان خود خدا حافظی کنم گفتند چاره ای نیست جز اینکه از همین جا بحضور امیر برسی باتفاق نامبردگان بحضور امیر رسیدم امیر در ایوان احمر (کاخ قرمز) جلوس داشت سلام کردم پاسخ داده نامه ای را که هشام باو نوشته

در پایان آن حکایت مینویسد هشام حماد را آفرین گفت و بکنیزی که حضور داشت دستور داد تا باو شراب بیاشاماند سپس خطاب بحماد گفت ای حماد حاجتت را بخواه حماد اظهار داشت هر گونه حاجتی باشد؟! گفت آری حماد گفت یکی از ایندو کنیز را بمن بده! هشام گفت هر دو و هر چه در اختیار دارند از آن تست سپس دستور داد حماد را در یکی از خانهای در بار مورد پذیرائی قرار دادند و فردای آنروز خانه‌ی مخصوصی برای حماد تهیه دیده و کنیزان و آنچه در اختیارشان بود در آنخانه بعهده‌ی حماد در آوردند. حماد چندی در حضور هشام بود و صد هزار درهم از وی جایزه گرفت! (۱)

بود خواندم در آن نوشته بود بمجردیکه نامه مرا خواندی حماد راویه را بدون آنکه اندک وحشتی در او ایجاد شود ویرا بحضور من بفرست و باو پانصد دینار داده و شتر راهواری را در اختیارش بگذار تا در ظرف دوازده شبانه روز بحضور من برسد دینارها را گرفته و با شتر راهواری مسافت عراق تا شام را در ظرف دوازده شبانه روز پیمودم هنگامیکه بحضور هشام رسیدم بدربار او که از شیشه تزئین شده بود و فاصله هر شیشه را باطلا اندود کرده بودند وارد شدم هشام که جامه از خز سرخ رنگ پوشیده بود و بوی مشک و عبیر آدمی را گنج میکرد مرا نزدیک طلبید تا بجائیکه پای او را بوسیدم در آن موقع چشمم بدو کنیزی افتاد که از زیبایی مانند آنها را ندیده بودم و هر یک از آنها گوشواره از لؤلؤ بگوش داشتند هشام پرسید دانستی چرا ترا طلبیدم؟ گفتم نه گفت بمناسبت شعر ذیل که بخاطرم آمد و سراینده آنرا ندانستم.

ودعوا بالصبح يوماً فجاءت قینة فی یمینها ابریق

گفتم این شعر از عدی بن زید عبادی است آنگاه اشعاری از عدی که مشتمل بر آن شعر بوده خوانده و پاسخ وی مورد حیرت هشام قرار گرفته مابقی در متن ذکر شده .
(۱) ابن خلکان نوشته حکایت مزبور را بدان طریق که نقل و ترجمه کردیم حریری ایراد کرده لیکن باید گفت در آن تاریخ که حماد بحضور هشام رسیده استاننداری عراق بعهده خالد بن عبدالله قسری بوده پس از آن بحکم هشام از مقام امارت خلع شده ویوسف ابن عمر که پسر عموی حجاج بوده بجای او برقرار شده . خالد سال ۱۰۵ هجری از طرف

اخبار و نوادر حماد بسیار است ، حماد سال ۱۵۵ (نقه) هجری وفات یافته
و سال میلادش ۹۵ (صه) هجری بوده .

بعضی گویند حماد در روزگار مهدی عباسی وفات یافته (۱) مهدی در ماه
ذیحجه سال ۱۵۸ هجری بخلافت رسید و در شب پنجشنبه ۲۳ محرم سال ۱۶۹
هجری در گذشته و در دهکده الرنا از قراء مربوط به ماسبذان مدفون شده مروان
ابن ابی حفصه در مرگ او گوید :

و اکرم قبر بعد قبر محمد
عجبت لكف هالت الترب فوقه
نبی الهدی : قبر بما سبذان
ضحاکیف ام ترجع بغير بنان

هشام حکومت عراق را بعهده داشته و پس از پانزده سال سنه ۱۲۰ هجری از امارت افتاده
و بزندان یوسف بن عمر ثقفی درآمده و با سختترین وضعی بسر میبرد تا سال ۱۲۵ هجری
در حیره در گذشته و شبانه در گوشه ای از آن محل بخاک سپرده شده .

(۱) سیوطی در تاریخ الخلفاء مینویسد حماد بن سلمه آتی الترجمه در روزگار مهدی
وفات یافته است و بطوریکه ذیلا از ابن ندیم نقل میشود حماد راویه در اولین سال خلافت
نامبرده فوت کرده . ابن ندیم مینویسد ابولیلی شاپور پدر حماد از مردم دیلم بود
و بدست پسر عروة الخلیل اسیر شد و او را بدخترش لیلی بخشید شاپور که ممکن است
بهمن مناسبت ابولینی کنیه داشته مدت پنجاه سال خدمتگذاری ابلی را کرد پس از درگذشت
او به دویت درهم فروخته شد و او را عامر بن مطرشیبانی خرید و آزاد کرد بعضی نام ابولیلی را
میسره گفته اند حماد روزگار ولید بن عبدالملک را ادراک کرد و تا سال ۱۵۶ هجری
که المهدی جلوس نمود وفات نمود حماد گوید موقعیکه بحضور ولید میرسیدم اشعار
شایسته میخواندم شعر های زشت میخواست دانستم کار خلافتشان با تمام رسیده زمان
مهدی را که درک کردم شعر ناموزون میخواندم میگفت شعر درست بخوان دانستم روزگارشان
رو به ترقی است حماد سال ۷۵ هجری متولد شد محمد بن کناسه در مرثیه او اشعاری
گفته از جمله

یرحمك الله من اخ یا ابا
القاسم ما فی صفاته کدر

ارزنده ترین مرقد پس از مرقد پیغمبر اکرم قبر مهدی عباسی است کہ در
ماسبذان واقع شدہ من از دستہائی در شکتم کہ بر بدن او خاک ریختند و چگونہ
انگشتانسان از بند جدا نشد!

گویند حماد از مراتب عربی اطلاعات وافی نداشت قرآن کریم را محفوظ
داشت و سی و اندی حرف آنرا کہ از مصحف فرا گرفته بود تصحیف و تحریف
می نمود!

ابولیلی حماد بن هرمز، صاحب طبقات از زبیدی نقل کرده نامبرده
در اولین طبقہ لغویہای کوفہ بحساب می آید

مؤلف گوید ابولیلی همان حماد بن راویہ است (۱)

ابوعمر و حماد بن یونس بن کلیب کوفی مشہور بہ عجرد شاعر (۲)
ابن خلکان مینویسد عجرد روزگار خلفاء اموی و عباسی را ادراک
نمودہ و از ندمای ولید بن یزید اموی بودہ و در روزگار مهدی بہ بغداد آمدہ
و با بشار بن برد ہجوہای زشتی رد و بدل می کردہ و در سرودہ های خودش مضامین
بکری می آوردہ و از آنجا کہ اشعار او ہمراہ با سخنان ناشایست است از
ایراد آنها خود داری میکنم .

عجرد سراینده ای شوخیکر و خوشمزہ و قمار باز و بی دین بود .

عجرد با ابوحنیفہ سابقہ دوستی و الفت داشت تصادفاً بجهتی دوستی مبدل بہ قطع
رفاقتی شد پس از چندی شنید بوحنیفہ در غیبت وی از او نکوہش میکند

(۱) مؤلف قرینہ ای برای اینکہ حماد ہرمزہمان حماد شاپور است ارائه ندادہ

زیرا کنیہ ابولیلی اختصاص بہ پدرش شاپور دارد و کنیہ خود او ابوالقاسم است و نام پدرش را
بین شاپور و میسرہ نوشتہ اند و ہرمز نام نبرده اند .

(۲) عجرد بمعنی برہنہ است گویند در خوردسالی در هوای سردی بآبدن برہنہ با
بچہ ہا بازی میکرد مردی بر او گذشت و گفت لقد تمجردت یا غلام من عجرد آدم برہنہ را
گویند و این لقب برای او باقی ماند .

اشعار ذیل را برای او نوشت .

انکان نسكك لایة ————— م بغیر شتمی وانتقاصی
 فاقعدوقم بی کیف شئ ————— ت مع الادانی والاقاصی
 فلطالما ز کیتنی وانالمصر علی المعاصی
 ایام فآخذها ونع طی فی اباریق الرصاص

هر گاه آئین و طریقه تو بدون نکوهش من بانجام نمیرسد تا میتوانی مرا
 در حضور مردم باشخصیت و بی ارزش نکوهش نما زیرا تو همان آدمی بودی
 که مرا با آنکه مرتکب کارهای ناپسند میشدم آدم پاکیزه ای جلوه میدادی
 همان روزگار و همان جاههای رصاص را بهترین شاهد حال خود قرار میدهم .
 از اشعار اوست :

فأقسمت لوأصبحت فی قضبة الهوی لاقصرت عن لؤمی واطنبت فی عذری
 ولكن بلائی منك انك ناصح و انك لاتدری بانك لاتدری
 سو گند یاد کرده ام که اگر در دست خواهش گرفتار شوم از سرزنش خود
 دست بردارم و به پوزش خود بیفزایم لیکن گرفتاری من از پند است که مرا پند
 میدهی و خودت هم از بی اطلاعی خودت بیخبری !

حکایات حماد بهمان نسبت که اشعارش شهرت دارند مشهور اند -
 عجرد شش سال پس از درگذشت حماد راویه وفات یافته (۱).

(۱) یمنی بنابر اینکه راویه سال ۱۵۵ هجری وفات یافته باشد عجرد سال ۱۶۶

هجری درگذشته ابن خلکان مینویسد برخی گویند عجرد از مردم واسط بوده و محمد بن
 سلیمان استاندار بصره او را در پشت کوفه بحکم اینکه آدم زندیقی است سال ۱۵۵ هجری
 کشت دیگری گوید از اهواز بعزم بصره حرکت کرد در راه مرد و در تلی که آنجا
 بود مدفون شد و هم گویند وفات او سال ۱۶۸ هجری بوده و گویند هنگامی که مهدی بشار را
 در بطیحه کشت جنازه ی او را کنار قبر حماد دفن کردند ابو هشام باهلی بر روی قبرشان

(۸۷) حماد بن سلمة بن دينار فقيه لغوی نحوی

سیوطی مینویسد نامبرده در بغداد میزیسته و مولای ربیعة بن مالك بوده پیشوای علم حدیث و شیخ بصریها در عربیت است .

سیرافی نامبرده را در ردیف نحاة بصره نامبرده و افزوده در پیشوایان نحو بصره حماد نامی را که مورد توجه پژوهندگان نحو باشد بغیر از او سراغ ندارم از یونس پرسیدند تو بزرگتری یا حماد؟ پاسخ داد حماد بزرگتر است و من مراتب عربیت را از او فرا گرفته ام !

جرمی گفته در میان دانشمندان فصیح تر از او را ندیدم و میگفته کسی که حدیث مرا ناموزون بخواند نسبت دروغ بمن داده .

سیبویه روزی از حماد در خواست نقل حدیثی کرد او گفت « قال رسول الله ﷺ ما احد من اصحابي الا وقد اخذت عليه لیس ابادرداء » ابودرداء را بنصب خواند سیبویه ایراد کرده گفت باید برفع خوانده شود یعنی لیس ابودرداء حماد ناراحت شده گفت اشتباه کردی ! سیبویه گفت ناچار علمی خواهم آموخت که نتوانی مرا نسبت بلحن دهی بهمین مناسبت ملازمت خلیل را بر گزید تا استاد مسلم نحو شد از زبیدی نقل کرده احمد بن سلمه گفته هنگامیکه حسن بصری در جامع کوفه بتدریس میپرداخت حماد بدون آنکه به مطالب او توجهی کند از کنار او میگذشت و بجر که اصحاب عربیت توجه میکرد و از آنها بر خوردار میکرد زهبی گفته حماد پیشوای عربیت و دانشمندی فصیح و بلیغ و ذیمقدار بوده سنت پیغمبر را محترم میشمرد و نسبت بابدعتگذار عداوت خاصی داشته و منزوی و حجت اعلام روزگارش بوده مسلم و دیگران احادیثی از او نقل کرده اند و سال ۱۶۷ در گذشته برخی در مرگش گفته اند .

نوشت :

فأصبحت جارین فی الدار
فی النار والکافر فی النار
بقرب حماد و بشار

قد تبع الاعمی قفا عجرد
صارا جمیعا فی یدی مالک
قالت بقاع الارض لامرحبا

یا طالب النحو ألافابکه بعد ابی عمرو و حماد

ای کسی که طالب نحوی گریه کن زیرا پس از ابو عمرو و حماد بزرگی را در این رشته نخواهی یافت مقصود از ابو عمرو و ابو عمرو بن عیاض است که در همین کتاب در باب زاء بشرح حال او اشاره خواهد شد!

مؤلف گوید در یکی از کتابها حکایت عجیبی از حماد بن سلمه نقل شده شایسته میدانم در اینجا ایراد کنم و آن اینست که مقاتل بن صالح گفت روزی بخانه حماد وارد شده دیدم در خانه او بجز بوری یا فرش دیگری نبود حماد بر روی آن نشسته بتلات قرآن پرداخته و در کنار او انبانی دیدم که آثار علمی را در آن گذارده و آفتابه ای مشاهده کردم که برای وضو آماده داشت!

در این هنگام کسی در را کوپید محمد بن سلیمان که یکی از خلفا بود وارد شد پس از آنکه نشست خطاب به حماد گفت نمیدانم سبب چیست هر گاه ترا می بینم هر اس عجیبی از تو در من بوجود می آید؟! گفت برای اینکه رسول خدا فرموده دانشمند هر گاه از دانشی که آموخته جز خدا نظر دیگری نداشته باشد همه چیز از او در هر اسند و اگر نظرش آن بوده که ازین راه گنجینه هائی بر اثر خود ذخیره نماید ناچار از هر چیزی میهراسد در این موقع محمد بن سلیمان کیسه ای که چهار هزار درهم در آن بود بوی تقدیم کرد و گفت این مقدار را صرف هزینه زندگی خود کن! گفت آنرا بکسانی که از آنها بستم گرفته ای باز کردن! محمد گفت بخدا سو کند این وجه از میراثی است که بمن رسیده! گفت من بدان نیازه ندنم میباشم گفت بگیر و در میان نیازمندان تقسیم کن! گفت ممکن است در تقسیم اشتباهی کنم و بعدالت رفتار ننمایم در نتیجه مورد مؤاخذه قرار بگیرم و اگر بعدالت رفتار کنم ممکن است برخی از آن نصیبی نبرند و بگویند فلانی در تقسیم عدالت نکرد و گناهکار است پس بهتر آنست مرا معاف بداری

(۸۸) ابو سلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم بن خطاب خطابی بستی سمعانی

گفته بست بضم باء یکی از شهرهای کابل است و در آنجا درختان و نهرهای فراوانست این شهر بین هرات و غزنین واقع شده (۱).

بستی از فرزندان زید برادر عمر خطابست و نام او بطوریکه نوشتیم حمد است و عامه روی بی اطلاعی او را احمد میگویند.

صاحب بغیہ گوید بستی دانشمندی راستگو و حجتی مبرهن بر اعلام عهد خود بود بشهرهای عراق و حجاز و خراسان مسافرت کرده و بماوراء النهر رفته و از فقه قفال شاشی و دیگران برخوردار شده و فن ادب را از ابو عمر و زاهد و اسماعیل صفار بهره مند گردیده و در فنون مختلفه تألیفاتی بوجود آورده و ابو عبدالله حاکم و بسیاری از دانشمندان از او روایت کرده اند.

ابن خلکان نوشته نامبرده فقیهی ادیب و محدث بوده و تصنیفات تازه ای دارد از جمله غریب الحدیث و معالم السنن در شرح سنن ابی داود و اعلام السنن در شرح کتاب بخاری و کتاب الشجاج.

مؤلف گوید ممکن است کتاب آخری همان کتاب العزله باشد که سیوطی از آثار او نام میبرد!

دیگر از آثار او شان الدعاء و اصلاح غلط المحدثین و امثال اینهاست بستی در عراق از ابو علی صفار و ابو جعفر رزاز و امثال اینها استفاده کرده و ابو عبدالله حاکم نیشابوری و عبدالغفار فارسی و ابوالقاسم بن ابی سهل خطابی و دیگران از او روایت کرده اند!

ابوالقاسم بستی گوید ابوسهل اشعار زیر را از آثار خود برای ما

(۱) حدود العالم مینویسد بست شهر بزرگی است و باروئی محکم دارد و کنار رود هر مند واقع شده و نواحی بسیاری از متعلقات آنست و بازرگانان از دیار هند بدانجا متوجهند بهمین مناسبت آنجا را در هندوستان میخوانند مردمان بست جنگی و دلاوراند و میوه های بسیار در آن بعمل می آید که خشک کرده باطراف میفرستند و کرباس و صابون از صادرات آن محل است

روایت کرد .

مادمت حیا فدار الناس کلهم فانما انت فی دارالمدارات
 من یدر داری ومن لم یدرسوف یری عما قلیل ندیم للندامات
 تا زنده ای با مردم مدارا کن زیرا تو در خانه‌ی مدارا واقع شده کسیکه از
 این حقیقت برخوردار است البته مدارا می‌نماید و کسی هم که نمیداند بزودی
 خواهد دانست که در اندک وقتی هم بزم پشیمانیها خواهد شد .

صاحب یتیمه الدهر این اشعار را از او نقل کرده

وما غربة الانسان فی شقة النوی ولكنھا والله فی عدم الشکل
 و انی غریب بین بست و اهلها و ان کان فیها اسرتی و بها اهلی
 بستی در ایندو شعر از وضع شهر خود اظهار ناراحتی میکند و میگوید
 اندوه آدمی منحصر به هزینه زندگی و رنج آن نیست بلکه بخدا سوگند اندوه
 او از آنست که مصاحب هم جنسی ندارد من در میان شهر بست با آنکه خاندان
 و بستگانم از آنجا هستند مانند افراد غریب و بیگم!

شر السباع العوادی دونه وزر والناس شرهم مادونه وزر
 کم معشر سلموا لم یؤذهم سبع و ماتری بشر لم یؤذہ بشر
 در این شعر از آزار مردم اظهار ناراحتی کرده و درندگان را از مردم
 موزی برتر دانسته و گفته چه بسیار مردمی هستند که از درندگان آسیبی ندیده‌اند
 لیکن در میان بشر کسی را ندیده‌ای که از دیگری آزار نکشیده باشد .
 و مطالب دیگر از آثار او نقل کرده و گفته بستی در روز کار خود از نظر
 دانش و ادب و پارسائی و پرهیز کاری و استواری و تألیف مانند ابو عبید قاسم
 ابن سلامت .

بستی در ماه ربیع الاول سال ۳۸۸ (ثقه) در شهر بست وفات یافته

حمد بن محمد بن عبد الله بن فوره بر جردی است!

بر جرد بضم باء و کسر جیم نام شهر است نزدیک همدان خوش آب

وہوا دارای نہرہا و درختان و میوہ ہای بسیار و بطوریکہ از تلخیص الاثار استفادہ میشود زمین بر و جرد زعفران خیزاست .

گاہی نامبردہ را بعنوان محمد بن حمد بن محمد بن عبداللہ بن محمود بن فورجہ بضم فاء و تشدیدراء و جیم مفتوحہ (۱) نام میبرند بطوریکہ از صاحب معجم الادبائ نقل شدہ نامبردہ ادیبی فاضل و صاحب تصنیف است از آثار اوست :

الفتح علی ابی الفتح والتجنی علی ابن جنی در این کتاب شرحی را کہ نامبردہ بر شعر متنبی نوشتہ مورد انتقاد قرار دادہ .

شیخ مجدالدین سراجی در کتاب البلغہ فی ائمة اللغۃ کہ کتاب مهمی است نامبردہ را بعنوان حمد بن محمد نام میبرد و مینویسد او از نجات و لغویہا بودہ از آثار اوست الفتح علی ابی الفتح والتجنی علی ابن جنی نامبردہ در ماہ ذیحجہ سال ۳۳۰ (لث) ہجری متولد شدہ ثعلبی گفتہ حمد از مردم اصفہان بودہ کہ در ری اقامت داشتہ و در فضل بر ہمہ کان متقدم بودہ و در نظم و نثر کسی بیابہی او نمیرسیدہ و سال ۴۲۷ (رکز) وجود داشتہ . از آثار نظمی اوست .

انما يستحق ذا من قلا کا

ایہا القاتلی بعینہ رفقا

انا واللائمون فیک فدا کا

اکثر اللائمون فیک عتابی

انه دائما یقبل فا کا

ان لی غیرة علیک من اسمی

ای کسی کہ مر ابادیدگان آہوش خودت میکشی با من اندکی مدارا کن زیرا اینگونه معاملہ با کسی کہ اظہار دشمنی میکند شایستہ است سخن چنان موجب ناراحتی ترا از من فراہم آوردند آرزو مندم خدامن و سخن چنانم را فدای تو کند همانا من بر اثر اسمی کہ بدان موسوم اظہار تعصب و ستایشی نسبت بتو دارم

(۱) سیوطی اورا در باب حاء نامبردہ و مینویسد بمناسبت اختلاف در نام شرح

حال اورا در باب محمد بن مذکور داشتیم و مطالب فوق را در بارہ او نوشتہ است .

و میدانم که آن همواره دهان ترا می بوسد . از شعر اخیر استفاده میشود نامش حمد است .

ابو محمد حمد بن حمید بن محمود دینسری نحوی .

از شاگردان ابن جوزی و دیگران بوده و خود او فقیهی فاضل و از نحو اطلاع کامل داشته و بدنیا با چشم بی اعتنائی مینگریسته از اوست .

روت لی احادیث الغرام صبابتی
عن الدمع عن طرفی الفریح عن الجوی
باسنادها عن بانه العلم الفرد
عن الشوق عن قلبی الجریح عن الوجد

خبرهای عاشقانه و دردهای شیفتگی را جوانی من از برای من حکایت میکند و سندهای خود را منتهی به یگانه علم و کمال میسازد و چنین میگوید روایت کرده اشک چشم من از چشم مجروح از پراکندگی من از اشتیاق کاملی که دارم از دل رنجیده از وجد بی نهایتم .

دینسری بطوریکه از صفدی نقل شده یس از آنکه وی به میسافارقین رفت در ماه رجب سال ۶۳۲ (بلخ) هجری وفات یافت .

(۸۸) ابو عماره حمزة بن حبیب بن عماره کوفی معروف به زیات مولای آل عکرمة بن ربعی تمیمی .

حمزه یکی از قراء سبعة است ابو الحسن کسائی فن قرائت را از او فرا گرفته و خود او این رشته را از اعمش آموخته است

و بدانجهت او را زیات میگفتند که روغن زیت را برای فروش از کوفه به حلوان میبرده و از حلوان پنیر و گردو بکوفه حمل میکرد است . زیات سال ۱۵۶ (قنو) هجری وفات یافت .

حلوان بضم حاء و سکون لام نام شهر است در آخر عراق نزدیک بکوه

مؤلف گوید در هر کجا که از قراء سبعة سخن بمیان آمد منظورشان

همین هفت نفر پیشوای مشهور قرائت اند که در تنظیم کلام الله و نقطه گذاری

مصاحف شریف و تجوید قرائت و اعراب و بنا و مد و ادغام و وقف و وصل و امثال آنها از قرائت معتبره‌ی مربوط به اجزاء آیات سند مسلم بوده اند بدیهی است قرائت آنها کافی است بلکه باید گفت جبرئیل هم مطابق با قرائت آنها قرآن کریم را نازل کرده و وجوه هفتگانه آن متواتر است و بهمان نحو از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده و همه‌ی مسلمانان صحت آنها را امضا کرده اند و گروهی از فقهاء اعلام بدان تصریح کرده و اخبار عدیده‌ی نبویه را شاهد صحت عقیده‌ی خود آورده اند.

از جمله در خصال روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فرشته‌ای از طرف خدا بحضور من نازل شد فرمود خدایم تعالی امر میکند قرآن را مطابق با حرف واحد یعنی بیک قرائت تلاوت کن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خواهش کرد تا وسیله‌ی راحت تری برای امتش فراهم فرماید مأمور باطنی گفت خدای متعال دستور میدهد قرآن را بهفت حرف یعنی هفت قرائت تلاوت کن.

پس از این افزوده ما از طریق اهل بیت مأموریم قرآن را بهمان نحو که سنیان قرائت کرده اند تلاوت نمائیم بدیهی است مشهورترین قرائتها قرائت هفتگانه است که مستند بهمین هفت نفر مشهور است که قرائتشان مورد اعتبار بوده و هر یک از نامبردگان دارای دوراوی بوده اند که یکی از دیگری برتر بوده!

از جمله نامبردگان ابو عماره است که عنوان فعلی ما بنام او منعقد شده و عده از او روایت میکنند و بطوریکه از سند حرز یمانی استفاده میشود خلاد بوسیله‌ی سلیم از وی روایت میکرده

از خط شهید اول نقل شده نامبرده در یکی از اجازاتش نوشته بنقل از شیخ جمال الدین احمد بن محمد بن حداد حلی، کسانی قرائت قرآن را از حمزه و او از مولانا الصادق علیه السلام و آن حضرت از پدر ارجمندش و آن حضرت از پدر بزرگوارش و آن جناب از والد عالیقدرش حضرت مولی علی علیه السلام و آن حضرت

از رسول خدا ﷺ استفاده کرده (۱)

از ایشانست ابوبکر عاصم بن ابی النجود بفتح نون وضم جیم که نامش هدله حناط کوفی است .

فن قرائت را از ابو عبدالرحمن سلمی و زربن جیش فرا گرفته و از او دو نفر روایت کرده اند یکی شعبه مشهور به ابوبکر بن عیاش و دیگری ابوعمر و حفص بن از فرزند سلیمان بن مغیره کوفی اسدی است .

از شاطبیه و شرح آن استفاده میشود ابوعمر و از شعبه برتر است زیرا در فن قرائت استوارتر بوده و بهتر توانسته قرائت عاصم را ضبط نماید .

از ایشانست ابوالحسن علی بن حمزه بن عبدالله نحوی معروف بکسائی حفص دوری و ابوالحارث از او روایت کرده اند

از ایشانست ابونعیم نافع بن عبدالرحمن بن ابی نعیم (۲)

(۱) ربحانه دوم مینویسد حمزه زیات از شعیبان و یاران حضرت صادق (ع) بوده و اصول تجوید را از آنحضرت و اعمش فرا گرفته و اصولا در برابر تعلیم قرآن اجرت نمیگرفت حتی در خانه کسی که برای تعلیم قرآن میرفت آب هم نمیخورد و شبها را کم میخواست و هر ماه بیست و پنج مرتبه ختم قرآن میکرد و او نخستین کسی است که در متشابهات قرآن تألیفی بوجود آورد، و او و ابان بن تغلب از اولین افرادی هستند از شیعه که در علم قرائت اقدام به تألیف کرده اند آثار او عبارتند از اسباع القرآن حدود آی القرآن القرائن قرائت حمزه متشابه القرآن مقطوع القرآن و موصوله الوقف و الابتداء فی القرآن . سیوطی مینویسد کسائی نخستین کسی است که در متشابهات قرآن کتاب نوشته و حال آنکه این اظهار نظر اشتباه است زیرا وفات کسائی ۱۸۲ هجری و او ۱۵۶ .

(۲) ربحانه سوم مینویسد نافع اصنافی بوده و در مدینه میزیسته و بسیار سیاه رنگ بوده و در قرائت پیشوائی مدنیها بحساب میآمده و رأی قرائتش مورد اعتماد بوده وی از شاگردان یزید بن قعقاع و ابومیمونه آزاد کرده ام سلمه زوجه رسول خدا (ص) بوده نافع سال ۱۵۹ هجری وفات یافته .

از او عیسی ملقب به قالون و عثمان ملقب به ورش روایت میکنند
 از ایشانست عبدالله بن کثیر احمد بزی و محمد قنبل از او روایت میکنند (۱)
 از ایشانست ابو عمرو و بن علاء مازنی نحوی آتی الترجمه .
 یحیی سوسی و ابن دوری که از کسانی هم روایت میکرده از او روایت
 میکنند.

از ایشانست عبدالله بن عامر بن زید بن تمیم بن ربیعہ شامی (۲)
 هشام و عبدالله ذکوان از او بواسطه روایت میکنند
 مؤلف گوید ارباب بصیرة اضبط از همه ی قرائت ها قرائت عاصم را میدانند که
 از ناحیه ابو بکر بن عیاش روایت شده است .
 بطوریکه از منتهای علامه قده نقل شده ایشانهم قرائت عاصم را مهمتر از
 قرائت های دیگر دانسته و اظهار داشته بهترین قرائت عاصم است که
 از طریق ابو بکر عیاش روایت شده و همچنین قرائت ابو عمرو و علاء زیرا این دو
 قرائت از قرائت حمزه و کسانی که مشتمل بر ادغام و اماله و زیاده و امثال اینها
 که مایه مشقت قاری را فراهم میسازند بهتراند (۳)

(۱) ابو سعید عبدالله بن کثیر از مشاهیر قراء است مردی باوقار بوده و بشغل عطاری
 که در حجاز داران گویند میپرداخته بهمین مناسبت او را دارانی گفته اند برخی او را اصلا
 ایرانی میدانند و میگویند از کسانی است که انوشیروان آنها را برای دفع جیشها مأمور
 داشته اصول قرائت را از مجاهد فرا گرفته و سال ۱۲۰ هجری در گذشته .

(۲) ابو عمرو بن عبدالله بن عامر یحصبی شامی از طبقه اولی تابعین بوده و قرائت خود را
 از عثمان بن عفان و فضاله و مغیره و بعضی دیگر از صحابه استفاده کرده و یا بواسطه مغیره
 از عثمان روایت نموده و علاوه بر دو نفر مذکور در متن سعید بن عبدالعزیز و یحیی بن حارث
 از او روایت کرده اند . ابن عامر در سال ۱۱۸ هجری در شام وفات یافت .

(۳) در نصاب صبیان اسامی قراء سبعة و نام شهرهای ایشان را آورده .

قرائت هفتگانه قرائتی است که قراء سبعة در میان قاریان رواج داده اند سه نفر دیگر بنام ابوجعفر مدنی اول و یعقوب بصری و خلف بدانها افزوده شده اند که جمعاً ده قاری و ده قرائت میشود .

ذیلاباید گفت اصحاب مادر تجویز عمل بدستور قاریان سه گانه اختلاف کرده و در باره ی صحت و سقم مراتب قرائتی آنان اظهاراتی داشته ما برای رفع اختلاف میگوئیم هر گاه ادعای اجماع و تواتر که از شهید اول رسیده جواز بمعنی حکم شرعی را تثبیت نماید چنانچه همین معنی را در باره قرائت قراء سبعة باثبات رسانیده هر چند هم تواتر شان از نظر صاحب وحی مورد مناقشه است جواز قرائت و عمل بدان نسبت بهر دو دسته هفتگانه و سه گانه قابل قبول است بدیهی است انحصار طریق درظنون مخصوصه که حجیت بخصوصشان از راه دلیل معینی بشبوت رسیده زیرا که برای هر يك دایل خاصی از صاحب شریعت در دست میباشد مانع نبوده و با انحصار مزبور جواز مزبور ثابت است . و هر گاه جواز ثابت نباشد باید گفت شهرت جواز و تواتر بر قرائت بدون آنکه حکم آن ثابت شده باشد تنها افاده ظن بموضوع حکم شرع میکند و نفس حکم را تقویت نمی نماید بدیهی است چنین جوازی از درجه ی اعتبار ساقط است تا بجائی که آنکس هم قائل به اصالت حجیت ظنونست و تعبد به ظن مطلق را در عصر غیبت تصحیح میکند بدینمعنی قائل نیست .

استاد قرائت بشمر پنج و دو پیر .	بوعمر و علاء و نافع و ابن کثیر
پس حمزه و ابن عامر و عاصم را	از جنس کسایی شمر و هفت بگیر
نافع مدنی ابن کثیر از مکه	بوعمر و زبیره ابن عامر از شام
پس عاصم و حمزه و کسایی کوفی	این نسبت جمله شان بود بالاتمام
نکارنده نامهای روات آنها را چنین آورده :	
هر هفت دو قاری مرتب دارند	کاینک کفم از بهر تو آنا را فاش
خلاد و خلف حفص و پس از آن قالون	سوسی و بزی و دوری و بن عیاش
بوالحارث و ورش و قنبل و بن ذکوان	زانه است هشام از همه آگه باش

گاہی در اصطلاح قاریان قرائت ثلاثہ را شواذ مینامند .

بعضی دیگر معتقداند شواذ مردوده کہ قرائتشان مورد توجہ نیست عبارت از قرائت این پنج نفر است کہ عبارت اند از مطوعی و شنبوذی و ابن محیصین کوفہ و سلیمان اعمش و حسن بصری .

و ہر گاہ قرائت این پنج نفر را بقرائتہای قبلی ضمیمہ نمائیم جمعاً پانزدہ قرائت خواهد شد و از این پانزدہ قرائت ہفت اولی بلا اشکال معتبر است و سہ قرائت بعدی تا اندازہ ای قابل توجہ است، و پنج قرائت بعدی و همچنین قرائت ابن مسعود کہ مخالف با قرائت جمہور قراء کہ قبلاً باید قرآنیت قرائت اورا ثابت کرد پس از آن بہ اجتزاء قرائت او پرداخت خالی از اشکالی بزرگی نبودہ زیرا دلیل شایستہ ای برای اثبات آنها در دست نداریم علاوہ بر اینکہ اشتغال یقینی بقرائت مستلزم برائت یقینی است بدیہی است اینگونہ برائت ہم در صورتی محقق است کہ دلیل قاطعی بر کفایت آن بودہ باشد بنابراین شایستہ تر آنست کہ بقرائات ہفتگانہ اکتفا نمائیم بلکہ قرائت عاصم را چنانچہ علامہ اظہار داشتہ چہ بنابر روایت ابن عیاش یا حفص کہ ہر این اعصار متداولست مورد توجہ قرار دہیم چہ آنکہ معمولاً قرائت نامبردہ را بامر کب سیاہ و مابقی قرائات را با جوہر قرمز رنگ می نگارند !

و اما راریان قراء سہ گانہ کہ عبارتند از ابن وردان و ابن جمار و وریس و روح و اسحق و راق و ادریس حداد بترتیب مشایخشان آورده شدہ رموز اول بہ ترتیب ث خ ذ دوم ظ غ ش سوم واو و راریان باسم مذکورند .

قاریان پنجگانہ شواذ اواخر القابشان رموز اسامی آنها بودہ تنہا حسن دوئلک از اسمش (حسن سن) رمز نام او بودہ .

باید گفت ہر گاہ بطور کلی کلمہ مدنیان بگویند منظورشان نافع و ابو جعفر مدنی است و ہر گاہ بصریان بگویند منظورشان ابو عمرو و یعقوبست و ہر گاہ کرنیہا گفتند منظورشان عاصم و حمزہ و کسائی است و خلف ہم بمناسبت اینکہ با نامبردگان موافقت دارد بکوفی شہرت دارد و منظور از مکی ابن کثیر

است و مقصود از حجازیها نافع و ابو جعفر و ابن کثیر است مقصود از شامی ابن عامر است منظور از عراقیها بصریها و کوفیها است ممکن است در باب زاء بمناسبت شرح احوال ابو عمر و علاء پیاره ای از مطالب دیگر که ارتباطی باین قرائت دارد اشاره نمائیم! و همچنین در اواسط باب عین که شرح حال کسائی را مینویسیم بمطالب مربوطه اشاره کنیم زیرا این دو نفر را مخصوصا مورد توجه قرار داده و مانند نامبردگان صفحات قبل بترجمه اختصاری آنها اکتفا نمیکنیم!

(۹۰) ابوزید حنین بن اسحق عبادی طبیب ماهر مشهور.

ابن خلکان گوید حنین در روزگار خودش پیشوای علم طب بود و با زبان یونانی و لغات مربوط بدان کاملا آشنائی داشت

حنین کتاب اقلیدس را (۱) از زبان یونانی بزبان عربی برگردانید پس از او ثابت بن قره سابق الذکر بوجود آمد ترجمه نامبرده را تنقیح و تهذیب کرد حنین علاوه بر آن کتاب مجسطی را از یونانی بعربی برگردانید.

بطوریکه میدانیم حداکثر کتابهای حکماء و اطباء بزبان یونانی بودند و همه آنها بزبان عربی برگردانیده شدند و گروهی برای این مهم نامزد بودند حنین در میان همه آنها اشتیاق بی نهایتی بترجمه آنها داشت.

(۱) قفطی مینویسد اقلیدس فرزند نوقطرس مهندس نامی و از قدمای یونانیها بوده و در صور بلد شام به کار نجاری میپرداخته و بد طولائی در فن هندسه داشته و کتابش که بنام اسطروشیا یعنی اصول هندسه معروف بوده مورد توجه همه طبقات بوده و حکماء زمان بر سر در مدرسه شان نوشته بودند کسانی میتوانند از مدرسه ما استفاده کنند که کتاب اقلیدس را خوانده باشند بعضی اظهار داشته اقلیدس مقدم بر ارشمیدس و امثال او بوده هم گویند شالوده این کتاب از ابلینس نجار بوده که پس از سالها سیزده قول از اقوال پانزده گانه اش بدست یکی از ملوک معاصر اقلیدس افتاده مشار الیه بنا بقتضای او سیزده قول آنرا تفسیر کرده پس از او یکی از شاگردانش دو قول دیگر آنرا یافته و بدان ضمیمه کرده اقلیدس کتب دیگر نیز دارد.

علاوہ بر او بزرگان دیگر نیز برخی از کتب را ترجمہ کردند (۱) و ہر گاہ نامبردگان اقدام برای ترجمہ کتابہای فلسفی و امثال آن ننمودہ بودند ہیچکس نمیتوانست از آن کتب بہرہ مند شود زیرا دانشمندان آن عصر از زبان رومی اطلاعی نداشتند ناچار ہر کتابی کہ در دست ترجمہ قرار نگرفتہ همچنان بحال خود باقی ماندہ و تنہا افراد آشنای بآن زبان از آن استفادہ کردہ اند مامون در میان خلفای عباسی از ہمہ بیشتر بر ترجمہ و تحریر و اصلاح کتب یونانی حریص بود (۲) و پیش از او جعفر برمکی و عہدہ ای از خاندان او بدین موضوع توجہ کاملی داشتند حنین در رشتہی طب کتب بسیاری تألیف کردہ (۳).

(۱) برخی از مترجمان عبارتند از اسحق بن حنین ، حبیب اعسم ، عیسی بن یحیی ایوب ابرش ایوب رھاوی ما سرحبیس ثابت بن قرہ یوسف ناقل ابن شہدی حجاج بن مطر ہلال حمصی فٹیون اصطفن اسطاط قسطاء بن لوقا ابن بطریق جرجیس بن جبرئیل بن مقفع .
(۲) عیون الانباء مینویسد مامون گفتہ است در خواب دیدم وارد مجلسی شدم در آنجا مردی را دیدم بر کرسی قرار گرفتہ عظمت و ہیبت او در دل من قرار گرفت پرسیدم او کیست ؟ گفتند ارسطو است گفتم سؤالی از او بنمایم پرسیدم خوبی چیست ؟ گفت آنچه را خردہا بہ پسندند ، گفتم پس از آن ؟ گفت آنچه را شریعت بہ پسندد ! گفتم بعد از آن ؟ گفت آنچه را عموم بہ پسندد گفتم بعد از آن ؟ گفت پس از آن چیز دیگری نیست ! این خواب مہمترین وسیلہ ای بود کہ مامون را وادار کرد تا دانشمندان را برای تہیہ کتابہای یونان نامزد سازد بدین منظور نامہ ای بہ قیصر روم نوشت تا کتابہای حکماء یونان را بدرباروی گسیل دارد اوہم پس از امتناع خواستہی او را اجابت کرد و جمعی را از جملہ یوحنا را بروم فرستاد تا کتب حکمت را ہمراہ خود بیاورند و از جملہ حنین بن اسحق کہ جوان نونہالی بود و بہتر از او را شایستہ برای ترجمہ ندید بہ ترجمہ کتب یونانی وادار کرد و قرار گزارد در برابر ہر کتابی کہ ترجمہ میکند بوزن آن بوی سیموزر دہد و بالاخرہ مامون برای انجام مقصود خود پول زیادی بمصرف رسانید :

(۳) بخشی از کتب او بطوریکہ در عیون الانباء نامبردہ شدہ اند النبض ، الحمیات .

و فرزندش اسحاق بن حنین نیز در طب یکتای عصر خود بوده (۱)

البول ، معرفة اوجاع المعدة ، حالات الاعضاء ، ماء البقول ، حفظ الاسنان واللثة ، فیمن یولد
لثمانية اشهر ، امتحان اطباء ، طبایع الاغذیه ؛ اسماء الادویة المفردة ، تسمية الاعضاء ، ترکیب
العین ، المد والجزر ، تدبیر الاصحاء ، فی اللبن ، اسرار الادویة المركبة ، اسرار الفلاسفة
فی الباء ، السماء و العالم ، النحو ، خالق الانسان ، تولد النار بین الحجرین ، فی
الحمام ، فی الاجال ، فی ضیق النفس ، اختلاف الطعوم ، دلالة القدر علی التوحید ، مقالة
فی السبب الذی من اجله صارت مياه البحر مالحة ، فی الالوان ، فی اختیار الادویة المجرية
نوادر الفلاسفة والحکماء ، تقاسیم علل العین ، اختیار ادویة علل العین ، الفلاحة ، فی
قوس قزح ، تاریخ العالم از آدم تا روزگار خودش که زمان متوکل بوده

(۱) ابو یعقوب اسحق بن حنین در ترجمه کتب و شناسائی لغات و فصاحت مانند پدرش
بود و به ترجمه کتب طبیه کمتر پرداخته و بیشتر به ترجمه کتب حکمت و شروح آنها سرگرم
بوده اسحق بخدمت خلفا میپرداخته و از ندما و مخصوصان قاسم بن عبدالله بود اسحق آثار
نظمی و نثری داشته آثار نثری او الادویة المفردة ، کناش الخف ، تاریخ طب و شرح احوال
عده از حکما و اطباء ، الادویة الموجودة ، اصلاح الادویة المسهلة ، اختصار کتاب اقلیدس ،
المقولات ، ایساغوجی ، ادویة المفردة ، صنعة العلاج ، محذیه آداب الفلاسفة. از اشعار
اوست :

انا ابن الذین استودع الطب فیهم
یبصر فی ارستطالیس بارعا
و بقراط فی تفصیل مسائت الاولی
و ما زال جالینوس یشفی صدورنا
ویحیی بن ما سویه و ایرن قبله
رأی انه فی الطب نیلت فلم تکن

وسموا به طفل و کهل و یافع
یقوم منی منطق لا یدافع
لنا الضر و الاسقام طب مضارع
لما اختلفت فیہ علینا الطبایع
لهم کتب للناس فیها منافع
لنا راحة من حفظها و اصابع

قاسم بن عبدالله سابق الذکر وزیر ممتضد شنید اسحق مسهل خورده به منظور مزاح
این دو شعر را برای او نوشت و پرسید مسهل در توجه اثری بجا گذارده

ابن خلکان نوشته در کتاب اخبار اطباء دیدہ امحنین ہر روز کہ از کار خود فارغ میشود بنخانہ آمدہ نخست بحمام میرفت و خود را شستشو میداد پس از استحمام بدن خود را با قطفہ خشک میکرد بعد از آن قدح شرابی کہ بکرطل شراب داشت سر میکشید و مقداری نان خشک نمودار میخورد پس از آن خود را بحال آرامش نگہ میداشت تا عرقش خشک شود و گاہی با همان حال میخوابید و چون از خواب بر میخواست بخور می افروخت غذای او را می آوردند ، خوراک وی معمولاً جوجہ مرغ چاقی بود کہ آنرا با سر کہ و برخی از ادویہ پختہ بودند ، حنین قبل از آب مرغ را سر میکشید بعد از آن گوشت جوجہ را با گردہی نانی کہ

وکم کان من الحال

نحو المنزل الخالی

ابن لی کیف امسیت

وکم صارت بك الناقه

اسحق در پاسخ نوشت

رضی الحال و البال

و المرتبع الخالی

یا غایة آمالی

بخیر کنت مسرورا

فاما السیر والناقہ

فاجلالک انسانیه

از گفتار اوست :

قلیل الراح صدیق الروح و کثیرها عدو الجسم

شراب اندک دوست روان است و زیاد آن دشمن جسم و جان

اسحق در آخر عمر بہ بیماری فلج مبتلا گردید و بہمان بیماری در ماہ ربیع الآخر

سال ۲۹۸ ہجری در بغداد در روزگار مقتدر در گذشت

شہرزوری نوشت اسحق در نجوم مہارت کامل داشت مکنفی از او خواست تا زایچہ طالع

فرزندش را بہ بیند و ساعت سعدی را برای ولایتعهدی اوتعیین کند اسحق زایچہ کشیدہ گفت

معلوم میشود فرزندت بہرہ ای ندارد پس طالع خلیفہ دیدہ معلوم نمود برادرش بمقام خلافت

میرسد چنان شد کہ گفته بود برادرش مقتدر بمقام خلافت رسید اسحق در آخر کار از دین نصاری

دست بر داشت و بدین حنیف اسلام در آمد رہ .

که دوست درهم وزن داشت میخورد و میخوابید و موقعیکه از خواب برمیخواست چهار رطل شراب کهنه می آشامید، حنین تا آخر عمر بهمین خوراک معتاد بود و هر گاه تمایلی بمیوه پیدا میکرد از سیب شامی و انار و گلابی استفاده می نمود حنین روز سه شنبه ششم صفر سال ۲۶۰ (سر) وفات یافت (۱)

عبادی منسوب به عباد حیره است در آنجا عده از قبیله های مختلف ترسا میزیستند حیره بکسرحاء از شهرهای کهن پادشاهان بنومنذر عرب بود که ویران گردید و در سال ۱۴ (دی) هجری بفرمان عمر خطاب سعدوقاص کوفه را در پشت آنمکان بنیان نمود چنانچه بصره را عتبه بن عزوان بفرمان او بوجود آورد!

در قاموس گوید یونان بضم یاء نام قریه ایست در بعلبک و دیگری بین بردعه و بیلقان و یونانیها قبیله ای بوده اند که منقرض شده اند

مؤلف گوید از بزرگان حکماء مشهور که آراء و کلماتشان در کتب حکمت آمده افلاطون الهی حکیم کامل مشهور (۲) و معلم اول ارسطو وزیر

(۱) عیون الانباء مینویسد حنین سال ۱۹۴ هجری متولد شده و در روزگار معتمد عباسی روز سه شنبه ششم صفر سال ۲۶۴ (سرد) در سن ۷۰ سالگی وفات یافت .

همو نوشته حنین مدتی در بصره زیست داشت و از محضر خلیل نحوی استفاده کرد سپس به فرا گرفتن طب پرداخت وی بدرس یوحنا که مهمترین مدرس طب بوده حاضر میشد از آنجا که زیاد ایراد میکرد یوحنا او را از مجلسش اخراج کرد پس از چندی که حنین بروم رفته و بدان زبان آشنائی کامل پیدا کرد و چند صفحه از آثار خود را بحضور یوحنا فرستاد بالاخره یوحنا آرزوی دیدار او را کرده و او را بمجلس خود دعوت کرد حنین فن طب را از او آموخت تا بزرگی ذیجاء شد حنین امتحان عجیبی دادخلیفه از او درخواست کرد تا داروئی برای قتل دشمنش بدهد گفت داروی کشندنی ندارم تا بالاخره پس از حبس و زجر بسیار خلیفه گفت چرا از دادن داروی مزبور خود داری کردی با آنکه ترا تهدید بقتل کردم گفت دین و معاهد طبی مرا از دادن چنان داروئی ممانعت کردند .

(۲) قفطی مینویسد افلاطون فرزند ارسطو یکی از استوانه های پنجگانه یونانست

اسکندر رومی است (۱)

در کتاب عجائب البلدان نوشته یونان شهری از سر زمین روم بوده و دیہات زیادی تحت فرمانداری آن اداره میشده و حکماء بزرگی از آن سر زمین ظهور کرده اند و در این روزگار آب آنجا را فرا گرفته و آثارش را نابود ساخته از خصایص یونان آنست کہ هر کسی در آنجا مطلبی را بخاطر سپارد هرگز از یاد او نرود .

حکیمی کبیر القدر و مقبول القول و از شاگردان فیثاغورث و همدرسان سقراط بوده و شهرت او پس از هر کس سقراط بوده افلاطون از خاندان باشخصیت یونان بوده و از جمیع فنون طبیعت با خبر بوده و کتب زیادی در فن حکمت بوجود آورده افلاطون شاگردان خود را در هنگام مشی ب فنون حکمت آشنا میساخته بهمین مناسبت آنها را مشائین نامیده اند افلاطون در آخر عمر کار تدریس را بعهدہ بهترین شاگردانش بر قرار کرد و خود بعبادت پرداخت و در سن ۸۱ سالگی وفات یافت ارسطو شاگرد و جانشین او بود

(۱) ارسطو طالیس فرزند نیکوفاحس شاگرد افلاطون بود و مدت بیست سال از درس او استفاده کرد افلاطون او را بر همه شاگردانش برتری میداد و او را عقلی نامید ریاست فلاسفہ یونان در آن روزگار بعهدہ او بود او نخستین کسی است کہ صناعت برهان را از سایر صناعات مجزا ساخت و به سه صورت در آورد و آلت علوم نظریہ قرار داد و در کلیہ فنون فلسفہ آثار ارزنده ای از خود باقی گذارد ارسطو معلم اسکندر پادشاه مقدونیه بود و اسکندر امور کشوری را تحت نظر او اداره میکرد ارسطو حکیمی خوش محاوره و مؤدب و بااخلاق بود قوی و ضعیف در نظرش یکسان بودند از همراهی بفقرا دریغ نداشت ارسطو همواره ملازم با کتاب بود و در اوقات تنهایی در بیابان بسر میبرد و در کنار نهرهایی نشست و به تالیف میپرداخت و به الحان موسیقی اشتیاق فراوان داشت و در کلیہ امور حد اعتدال را رعایت میکرد فرمودہ حکمت آئینہ نفوس است و ممیز حق از باطل آدبی کہ حکیم نیست همواره بیمار است فرمودہ دنیا را فدای آخرت کن نہ آخرت را قربان دنیا . ارسطو در سن ۶۷ سالگی دنیا را وداع گفت .

گروهی از بازرگانان اظهار میداشتند هنگامیکه ما بوسیله کشتی بدان محل رسیدیم که آب آتارش را محو کرده بود مطالبی را که مدتها قبل بخاطر سپرده بودیم و از یادمان رفته بود در آنجا بی اختیار بیادمان آمد!

(باب خاء)

در این باب که بحرف خاء نقطه دار آغاز میشود نخست بشرح احوال فقهاء خود که با نعمت ولایت که بآنها ارزانی شده از سایر طبقات ممتازند میپردازیم (۹۱) ملا خداوردی فرزند قاسم افشار :

فاضلی عالم و شایسته و از دانشمندان رجالی و از بهترین شاگردان ملا عبدالله شوشتری و همدرسان فاضل محقق امیر مصطفی تفریسی صاحب نقدالرجالست از آثار ملا خداوردی کتاب زبدهالرجالست که در حد خود مورد توجه است و مشتمل بر هفت هزار بیت بوده نسخه از آن نزد ما موجود است متأسفانه تحقیقات آن کمتر از اشتباهاتش میباشد .

خداوردی در این اثر مانند ابوعلی رجالی اسامی مجاهیل را از آن ساقط کرده در باره این دانشمند و اهمیت او همین بس که از خاندانی ظهور کرده که تا آنروز سابقه نداشته فاضل متشخص و صاحب نفوذی بوجود آید و پسر او هم دومی او پیدا نشده .

خداوردی از قبیله افشار است افشار از قبیله های ترك و اعراب چادر نشین آذربایجان است و آنان در ناحیه ی دمدم که معروف به شهر اومج است میزیستند. خداوردی علاوه بر کتاب زبده تالیفات دیگر نیز داشته.

مؤلف گوید کتاب زبده ی وی مشابه با اکلید المنهج محمد جعفر خراسانی

است .

ملا محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی فاضلی کامل و متبع ماہری بود
و در اصفهان میزیست !

از آثار او کتابی است در رضاع بفارسی و دیگری بنام طباشیر و کتابی
مشمول بر عده ای از صحف ادربیسی و امثال اینها !

ملا محمد جعفر بن خط خود در پشت اکلیل نوشته سال ۱۰۸۰ هجری متولد
شده و در ترجمہ خود مرقوم داشته سال ولادت و وفاتش در کتاب طباشیرش
نوشته است (۱) !

مؤلف گوید اینکه سال وفاتش را ہم در آن کتاب خبر داده امر مهمی
است کتاب اکلیلش کتاب بزرگی است و متجاوز از ده هزار بیت دارد این کتاب را
مشار الید بمنظور حاشیه بر کتاب منهج المقال یعنی رجال کبیر میرزا محمد
استرآبادی نوشته و فوائدی را بدان کتاب افزوده که در کتب رجال دیگر کمتر
آورده شده ما نسخه‌ی اصل آن را که بخط مؤلف بوده در اختیار داریم . مشارالیه
این کتاب را در اواسط فتنه‌ی افغان در دارالسلطنه‌ی اصفهان تألیف کرده !

نامبرده در خاتمه آن کتاب پس از فراغت از ابواب نسب و القاب مینویسد بدیهی
است بسیاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را که مؤلف با علامت و هم چنین اصحاب
امیر المؤمنین را که با علامت‌ی مرقوم داشته در کمال اہمال و اختصار بوده و من
دوست دارم بخشی از احوال نامبردگان و آنها که در طبقه ایشان میزیسته یا پس از
ایشان بوده از کتاب سیرة السلف تألیف امام اسماعیل بن محمد بن فضل طلحی
تیمی اصفهانی (۲) ایراد نمایم نامبرده عالمی ثقه بوده و در مواضع چندی از
اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به نیکی ستایش کرده و آنها را بی نهایت ستوده است

(۱) ممکن است منظور عبارت معرفتہ الله است کہ مصفی المقال از طباشیر نقل میکند
وقد حصل له معرفتہ الله فی لیلة الجمعة ۱۹ ر ج ۲ و وفاتش پس از این تاریخ بوده .
(۲) پیش از این ذیل ابوالولید غرناطی بنام او اشاره شد ذیلاً شرح حال مفصل او را

.....

ایراد می‌نمائیم .

ذهبی در تذکره الحفاظ مینویسد نامبرده که ملقب به قوام السنه است سال ۴۵۷ هجری متولد شده و از شاگردان ابو عمرو منده و عایشه دختر حسن و ابراهیم طیار و ابو منصور شکرویه و ابو عسیبی زیاد و دیگران بوده در بغداد از ابو نصر زینبی و در نیشابور از ابو نصر سراج استفاده کرده و یک سال هم در مدائن به تألیف و نشر حدیث و رجال مشغول بوده ابو سعید سمعانی و سلفی و ابن عساکر و دیگران از وی روایت می‌کرده‌اند و پدرش ابو جعفر محمد بن فضل مردی صالح و متقی و از شاگردان سعید عیار و ابو ظفر شیبی بوده و سال ۴۹۱ هجری وفات یافته و خود او و پدرانش از اولاد طلحه یکی از عشره مبشره است در سن ۴ سالگی از عائشه مشارالیه با استماع حدیث موفق آمده و در سن ۱۶ سالگی از ابو القاسم بن علیک استماع حدیث کرده گفتار و کردار او مورد علاقه خاص و عام بوده و مردی پاک نفس و قانع و بی توجه بملوک وقت و در باریان آنان بوده و با آنکه آدمی تهی دستی بوده خانه از ملک خود در اختیار اهل علم قرار داده و اصولاً بدنیا توجهی نداشته سه هزار و پانصد مجلس حدیث املا کرده و عالمی نیکو اعتقاد و آراسته و کم حرف بوده پیشوایان بغداد می‌گفتند پس از احمد حنبل کسی در حفظ و فضل بیابیه امام اسماعیل نبوده خود او گفته در تمام عمرم کسی را بحافظه خود ندیده‌ام و او را بدیع وقت و قریح دهر ستوده‌اند در روزیکه به تغزیه فرزندش ابو عبدالله جلوس داشت سی مرتبه تجدید وضو کرد و هر بار دو رکعت نماز خواند پسرش ابو عبد الله سال ۵۰۰ هجری متولد شد و در لغت و علوم بی همتا بود و در فصاحت و ذکاوت نظیر نداشت پدرش در فن لغت او را بر خودش مقدم میداشت و با آنکه هنوز جوانی بیش نبود آثار زیادی نوشته برد سال ۵۲۶ یعنی در سن ۲۶ سالگی وفات یافت پدرش کنار قبر او صحیح مسلم را برای شاگردانش املا کرد و پس از اتمام غذا درست کرده و حلوا می‌فصلی پنخس کرد روزی به ابو مسعود حافظ گفت تو عمری طولانی خواهی کرد و این جمله از کرامات او بود ابو سعید سمعانی گوید اسماعیل در حدیث استاد من بود و هر چه دارم از او دارم پدرم میگفت فهم حدیث و معرفت آن منحصر بدو نفر بود ابو اسماعیل اصفهانی و مؤتمن بغدادی

وہمین کتاب را امام احمد بن محمود یزدی بطرز خاصی مرتب ساخته و فضل و رتبہ ی اصحاب را از نظر تقدم و تاخر رعایت نموده چنانچہ نخست عشرہ ی مبشرہ را متذکر شدہ پس از آن بنام اصحاب دیگر بطریق حروف الفباء اشارہ نموده صاحب اکلیل پس از آنکہ از شرح احوال اصحاب آسودہ شدہ بہ تبویب دورجال مختصر دیگر کہ در آغاز کتاب وعدہ دادہ پرداختہ است .

مؤلف گوید خیال میکنم نامبرده از شاگردان ملا محمد سراب و اعلام طبقہ او بودہ و ملا اسماعیل خواجوئی مقدم الذکر از شاگردان وی باشد و مخصوصاً فن رجال و درایدر را از او فرا گرفته !

(محمد) نجم الدین خضر بن شیخ شمس الدین محمد بن علی رازی !

اصلاً از مردم جہلرود بودہ و در نجف اشرف میزیستہ .

رازی فاضلی عالم و متکلمی فقیہ و جلیل و جامع علوم معمولہ ی عصر خود بودہ و در اوائل دولت صفویہ بمسند علم و کمال برقرار گردیدہ (۱) و از شاگردان سید شمس الدین محمد بن سید شریف جرجانی بشمار آمدہ .

آثار او جامع الدرر در شرح باب حادی عشر کتاب بزرگی است و شرح

آثار او الترغیب والترہیب الجامع الموضح المعتقد درہ مجلد السنہ سیرۃ الساف دلائل النبوة المنازی و امثال اینہا .

اسماعیل در صفر سال ۵۳۴ کرشد پس از چندی مفلوج گردید و در یوم اضحی سال ۵۳۵ وفات یافت و گروہ بسیاری بہ تشییع او حاضر آمدند احمد اسواری کہ غاسل او بودہ میگوید ہنگامیکہ پارچہ ی روی عورت او را بمنظور غسل دادن بر طرف کردم بلافاصلہ دست آوردہ پارچہ را گرفت و روی عورت خود افکند من با کمال تعجب گفتم احیاء بعد الموت ! بقیہ وفات او را سال ۵۰۶ در اصفہان نوشتہ ممکن است درست نباشد .

(۱) ہر گاہ اوائل دولت صفویہ را کہ از ۹۰۶ شروع شدہ باشد صحیح بدانیم باتاریخ تألیف شرح نہج المسترشدین موافقت نمیکند و باید بگوئیم نامبرده اوائل قرن نہم یا نزدیک بہ اواخر آن میزیستہ جہلرود یکی از توابع ری است -

دیگری بر آن کتاب نوشته که منتخب از شرح اولیست بنام مفتاح الغرر
دیگری التحقیق المبین فی شرح نهج المسترشدین حدود ۸۲۸ هجری در
حله از تألیف آن فارغ شده و همان اوقات بوده که از خدمت استاد مزبورش
بعزم عتبه بوسی ائمه عراق ع به آن استان ملائک پاسبان مشرف گردیده
دیگری جامع الاصول در شرح و ترجمه رساله فصول محقق طوسی ره در کلام
و همین کتاب را ملار کن الدین محمد بن علی جرجانی بعربی برگردانیده .

دیگری تحفة المتقین در اصول الدین دیگری کاشف الحقایق در شرح
رسالة درة المنطق استاد مذکورش دیگری جامع الدقایق در شرح غرة المنطق
نامبرده .

صاحب ریاض اظهار داشته هر دو شرح را که بخط کفعمی مشهور بوده
در شهرهای مازندران دیده است .

دیگری القوانین که خود در کتاب آخریش بوجود آن تصریح کرده
دیگری حقایق العرفان و خلاصة الاصول و المیزان دیگری التوضیح الأ نور
بالحجج الواردة لدفع شبهة الأعور این کتاب را بمنظور رد بر کتاب شیخ یوسف
ابن مخزوم واسطی أعور ناصبی که رد بر امامیه نوشته تألیف کرده .

چنانچه همین کتاب را شیخ جلیل عزالدین حسن بن شمس الدین محمد بن علی
مهلبی حلی بکتابی بنام الانوار البدریه فی رد شبه القدر مورد رد قرار داده (۱)
بطوریکه برخی اظهار داشته رد نجم الدین بهتر و تمامتر است (۲).

(۹۳) سید خلف بن سید عبدالمطلب بن سید حیدر بن سید محسن بن سید
محمد ملقب به مهدی بن فلاح موسوی حویزی مشعشی گویند مشعش از القاب
علی بن محمد بن فلاح است که حاکم الجزائر و بصره بوده و کربلا و نجف را تحت

(۱) امل الامل می نویسد نامبرده فاضلی عالم و محقق مدققی بود کتاب انوارش را
در خزانه رضویه دیده ام . از اعیان الشیعه نقل شده نامبرده سال ۸۴۰ هجری، وفات یافته .
(۲) تاریخ وفات نجم الدین معلوم نیست امل الامل می نویسد در آخر شرح غره نوشته

تصرف خود در آورد و مردم این دو مشہد محترم را بوضع فجیمی از پای در آورد و آنچه باقی مانده بودند بعنوان اسیری به دار الحکومہ خود به بصرہ والجزایر برد و این پیش آمد ناگوار سال ۵۰۸ هجری اتفاق افتاد (۱)

شرح مزبور را سال ۹۲۴ هجری تألیف کرده و از نسخہ ایکہ نزد ما موجود است بدست می آید تا سال ۹۳۸ هجری حیات داشته .

نگارنده گوید این دو تاریخ با تاریخی کہ مؤلف نقل کرده موافقت نمیکند ممکن است ۸۲۴ و ۸۳۸ باشد کہ سال وفات صاحب غره است .

(۱) ماضی الفجف و حاضرها ذیل حادثہ مشعشی از تحفة الازهار نقل میکند علی بن محمد مهدی متولد سال ۸۴۱ هجری ومقتول سال ۸۶۱ هجری پس از پدرش محمد مهدی بر تمام اهواز و فرات وحلہ حکومت یافت و پانصد نفر مبارز کہ شمشیر بر بدن آنها کارگر نمیشد تحت فرمان او بودند نامبرده بعراق آمد وصندوق مبارک امیر المؤمنین علی (ع) را سوزانید و مرقد مبارک و زیر گنبد رامطبخ خوراکی خود قرار داد ومدت شش ماه بدین وضع ناگوار بسر برد ومیکفت علی خداست و خدا هم کہ نمیمیرد بعضی هم این واقعه را به پدرش محمد نسبت داده اند .

غیائی ذیل حادثہ مزبور مینویسد میرعلی کیوان سال ۸۵۸ هجری بانفاق حاجیان عزیمت مکه نمود علی مشعشی نامبردگان را محاصره کرده همه اموال واثقال آنها را چپاول کرد از آنطرف بمحاصره نجف اشرف توجه کرده چندی شهر نجف را در محاصره قرار داد مردم نجف از در تضرع و زاری درآمدند وی برای آزادی آنان پیشنهاد کرد قندیلها و شمشیرهاییکہ در خزینہ حضرت امیر است بسوی او بفرستند مدت هفتصد سال بود کہ هر حاکم و شهریاری وفات میکرد شمشیر او را بخزینہ همایون تقدیم میداشتند بالاخره صد و پنجاه شمشیر و دوازده قندیل طلا و نقرہ برای او فرستادند و روز یکشنبہ ۲۳ ذیقعدہ سال ۸۵۷ وارد شهر شد دربهای صحن وحرم مطهر را بخاطر او گشودند نامبرده مابقی قندیلها و اشیاء نفیس حرم مطهر را بهینما برد وباسب وارد حرم مطهر شد ودستور داد صندوق مبارک را سوزانیدند مجالس المؤمنین همین حادثہ را سال ۸۵۷ هجری نقل کرده بنا بر این معلوم

مشهور است دسته ای از مشعشعیها که علی اللهی بوده شمشیر میخوردند ریاض العلماء مینویسد در روزگار ماعده ای از نامبردگان بحضور سلطان رسیده و در برابر عده ای از درباریان چنین نمایشی دادند لیکن من معنی آنرا نفهمیدم (۱).

میشود روایات که این واقعه را سال ۵۰۸ هجری نقل کرده (چنانچه فوقاً دیده می شود) اشتباه است.

شیخ محمد سماوی در مجالی الطاف بمناسبت حوادث کربلا مینویسد:

والحادث الثامن ماقد صنعاً	علی اعنی الفاتک المشعشعاً
ابن فلاح اذ اتی بالمین	لمرقدی حیدر و الحسین
وقال ان القبر للحنی جلل	ونهب الاعیان فی تلك العلل
ولم یبق لاهنا ولا هنا	عینا تری او جوهرأ اومعدنا
وسار فی جمع من الاساری	حتی لاخری صار فی القصاری
وذاك فی الثمان و الخمسینا	من تاسع القرون فی السنینا

یعنی واقعه مزبور در قرن نهم هجرت که ۸۵۸ باشد اتفاق افتاده بازهم مؤید تحفة

الازهار و مجالس المؤمنین است.

(۱) بطوریکه پیش از این ذیل احوال ابن فهد نوشتیم سید محمد از شاگردان ابن فهد بوده و ابن فهد رساله برای او نوشته و در آن وصیتهائی نمود از جمله از ظهور شاه اسماعیل صفوی اطلاع داده همان اوقات ابن فهد رساله ای در علوم غریبه داشته که در هنگام احتضار بیکی از خدمه ی خود وصیت کرد بمجردیکه وی از دنیا رفت رساله ی مزبور را برای اینکه در دست نا اهل نیفتد در فرات بیندازد سید محمد از وجود چنان رساله ای باخبر شد آنرا بهر وسیله ای که در حد امکانش بود بدست آورد و بدان وسیله توانست مردم خوزستان را به قید ارادت خود در آورده و به ایشان از همان رساله ذکر می شتمل بر اسم علی آموخت که بمجرد خواندن بدیشان بصورت سنگی در می آمد و مرتکب امور محیر العقول میشدند چنانچه شمشیر تیز را با شکم خود خم میکردند و پیش از این در پاورقی اشاره کردیم پیروان علی

سید خلف که مرد بزرگوار است یکی از نیاکان حاکمان نواحی خوزستان و از موالیان مشعشعیهای معروف است .

سید خلف عالمی فاضل و متکلمی کامل و ادیبی ماهر و خردمندی عارف و سراینده صافی طبع و محدثی زبان آور و محقق جلیل المقدار و از معاصران شیخ بهائی است آثاری از خود باقی گذارده از جمله سیف الشیعه در حدیث و حق الیقین در کلام و برهان الشیعه در امامت و حجة بالغه در کلام و کتاب بزرگی در منطق و کلام و رساله ای در نحو و منظومه ای در همان فن سروده و دعاء عرفه حضرت سید الشهداء علیه السلام را شرح کرده و دو دیوان شعر پارسی و عربی دارد .

ریاض العلماء مینویسد فرزندش سید علیخان در یکی از نامه هائیکه برای شیخ علی شهیدی نوشته در ضمن شرح احوال و آثار پدرش مرقوم میدارد پدرم در سفر «که بملاقات شیخ فاضل میرزا محمد استرآبادی صاحب رجال رسید شیخ دعاء عرفه حضرت سید الشهداء علیه السلام را همراه داشت در عرفات هر دو از تلاوت آن دعاء مبارک محظوظ شدند پس از فراغت از دعاء شریف پدرم بمعظم له اظهار داشت بدیهی است ایندعاء مبارک شایسته شرح است و از شخص شما شایسته است آن را شرح کنید! نامبرده اظهار داشت من از شما درخواست دارم تا آنرا شرح کنید پدرم از راه شکسته نفسی گفت من سواره ای این میدان نیستم! گفت خوشبختانه شما سزاوار آن هستید، پدرم گوید خواسته ی شیخ را پذیرفتم هنگام مراجعت همت بشرح آن گماشتم (۱) .

حویزی شمشیر به بدنشان کارگر نمیشد .

باری سید محمد ادعای مهدویت کرد و سال ۸۲۸ ظهور نمود و دو سال ۸۷۰ هجری نه سال

پس از مرگ فرزندش علی در گذشت

(۱) فوائد الرضویه مینویسد معظم له در آغاز شرح مزبور مینویسد مدتی بود از

وجود چنان دعائی اطلاعی داشتم متأسفانه هرچه بیشتر در تحصیل آن میکوشیدم به نتیجه

پدرم بطوریکه شایسته است دعاء مبارک را شرح کرد و اسرار و معارف بی نهایتی در آن بیادگار گذارد پس از آنکه از آن فراغت یافت نسخه ای از آنرا بحضور شیخ فرستاد بی اندازه مورد اعجاب او واقع شد و آن نسخه در کتابخانه وی بود تا رحلت کرد. بزرگان عصر نسخه‌ی آنرا از پدرم میگرفتند و استنساخ میکردند و از همان نامه استفاده میشود سید خلف شرح مزبور را بنام مظهر الغرائب نامیده است.

و از آثار اوست حق الیقین در سیر و سلوک و حق المبین در منطق و کلام و البلاغ المبین در احادیث قدسیه والنهج القویم در کلام امیر المؤمنین و سبیل الرشاد در نحو و صرف و اصول و احکام عبادات این کتاب را پس از آن که چشمش را بر اثر شکنجه برادرش از دست داد تألیف کرد دیگری فخر الشیعة در فضائل امیر المؤمنین اثبات امامت امیر المؤمنین علیه السلام بنام البرهان که متجاوز از سی هزار بیت است الحجة البالغة در اثبات امامت آن حضرت از راه آیات و نصوص اهل سنت و شیعه سفینه النجاة در فضائل ائمه هدی سیف الشیعه در مطاعن اعداء اهل بیت آنهم نزدیک به بیست و سه هزار بیت میباشد الموده فی القربی در فضائل زهراء و ائمه هدی در این کتاب امامت و معجزات ائمه طاهریں را بکمک نص صریح ایراد کرده و سایر ملل باطله اسلامی را رد نموده، خیر- الکلام در منطق و کلام و اثبات کل امام امام این کتاب مشتمل بر بیست و هفت

فرسیدم تاحج بیت الله نصیب من شد در عرفات اتفاقاً خیمه ما برابر با خیمه‌ی عالم ربانی صاحب نفس روحانی علامه العصر و نادرة الدهر میرزا احمد استرآبادی قرار گرفت از این اتفاق بسیار خرسند شده و از فرصت استفاده کرده از انفس شریفش مستفید و از ادعیه‌ای که میخواند استفاده نمودم از جمله همین دعاء مبارک را در حضورش دیده خدا را سپاسگزاری نموده پس از فوائد بی نهایت که محل ذکرش نیست معظم له از من درخواست کرد تا آنرا شرح کنم از آنجا که امرش را بر خود لازم میدانستم با متتالش پرداخته و این شرح را بوجود آوردم.

ہزار بیت است رسالہ اثنی عشریہ در طہارت و صلاۃ رسالہ ی دلیل النجاح در دعاء و کتاب دعاء دیگرى نظیر الدرود الواقیۃ.

صاحب ریاض مینویسد معظم له پارسائی ریاضت دیدہ بود خود را کش جشب (غذای درشت و دستاس نا کردہ) و لباسش خشن بود و از این راہ از پدران ارجمندش پیروی کردہ و در عبادت ضرب المثل بود بسیار روزہ می گرفت و روزہ مستحبی از او فوت نشد و نمازهای نافلہ را میخواند و تا پیش از آنکہ کور شود ہر شب جمعہ يك ختم قرآن می کرد در عین حال از دلاوریان عصر خود بود و بامخالفان بسختی معاملہ میکرد و عزمی قوی و قلبی راسخ داشت تا بجائی کہ می توان گفت کوهها مسخر او بودند و او در برابر هیچ کسی سر تعظیم فرود نمی آورد سید خلف پس از آنکہ رحلت کرد (۱) سید شہاب الدین قصیدہی غرائی در سوک او گفت نامبرده در این قصیدہ سبک ابو تمام را کہ در مرثیہ محمد بن حمید طائی سرودہ رعایت کردہ از جملہ شعر زیر است .

هو المرء يوم الحرب ثني حرابه
 او در روز جنگ یل نامداری بود و در محراب عبادت ہم پارسای ذیہ مقدار جنگ و ذکر او را بہ دلاوری و پارسائی می شناختند!

صاحب ریاض پس از این نوشتہ ہر گاہ بخوایم مناقب و مفاخر و آثار او را بنکارم باید کتاب علیحدہ ای را بمنظور آنها اختصاص دہم لیکن ہمین مقدار اکتفا میکنیم و امید تترب بخدا و رسول را داریم (۲).

(۱) سید بزرگوار بنقل از الذریعہ و اعیان الشیعہ سال ۱۰۷۴ وفات یافته ماضی النجف وفات او را ۱۰۷۰ نوشتہ و افزودہ جنازہ او را بمشهد مقدس حضرت مولی علی (ع) بردند.
 (۲) مستدرک مینویسد سید خلف از بزرگان بودہ کہ دین و دنیا را داشتہ مزروعها و حاصلهای بسیاری برای او بودہ در تقسیم بندی آنها دفتری ترتیب دادہ بود و مصارف آنها را بین طرز تعیین کردہ بود برخی کہ بعنوان زکاة بودہ در دفتر مزبور ذیل حرف زا مینوشت آنها کہ بمنظور صدقہ بود ذیل حرف ق نام میبرد آن مقدار کہ برای صلوات رحم

سید علیخان فرزند سید معظم له از مشاهیر قرن یازدهم هجری است صاحب ریاض مینویسد نامبرده از بزرگان دانشمندانست و تمایلی به مسلک صوفیه داشت در روزگار ما وفات یافت (۱) و فرزندان بسیاری از او بیادگار ماندند و از آن

تعیین شده بود ذیل حرف ص ذکر شد و آن اندازه که باید بمصرف سراینندگان و مخالفان مذهب برسد ذیل حرف س مینگاشت و منظورش ستر عرض و حفظ آبرو بود معظم له با این عمل دیگران را بر خود برتری میداد و در حقیقت ایثار میکرد هر گاه علاوه بر مصارف معین مازادی پیدا میکرد میگفت « یارب لاتجعلنی من الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله » پروردگارا مرا از آن مردم قرار مده که زر و سیم را گنجینه میسازند و در راه خدا انفاق نمیکنند، و فرزندان و عشیره او بانندازه ای بودند که هر گاه سوار میشدند متجاوز از پانصد نفر بودند و بمناسبت شرح دعاء عرفه اش مینویسد این شرح را بسبک قال اقول تألیف کرده و پس از کلمه قال در هر فصلی وصف بخصوص از صاحب دعا نموده و در آخر شرح هر فصلی همان اوصاف را نیز شرح کرده است و ذیل جمله ی «نومی و یقظنی» نوشته مدار رؤیای صالحه بر تزکیه نفس و صفای باطن و راستی در گفتار و کردار است اینجاست که رؤیای صالحه بوجدمی آید پس از این دو خواب از خود نقل کرده یکی آنکه هنگامی یکی از معتمدان را فرستادم تا یک کیل طعام خوردنی برای من بهزار درهم بخرد مخصوصاً توصیه کردم از ایرانیان چون احتمال شبهه ناکی داشت نخرد چند روز گذشت در خواب دیدم آمده از خرید طعام از او پرسیدم گفتم باید از دیوانیها نخریده باشی گفت خیال میکنم دو من از آنها مخلوط باشد گفتم از کجا فهمیدی گفت از اینکه مقداری از آنرا خوردم و بدرد دل مبتلا شدم فردا صبح همان شخص آمد پس از آنکه احوال او را پرسیدم همان پاسخی را داد که در خواب دیده و از او شنیده بودم رحمة الله علیه.

(۱) مستدرک از انوار نعمانیه نقل میکند نامبرده عالمی شاعر و ادیبی صالح و ادیبی عابد و حاکم بلاد حویزه و اطراف آن بود و ما در آن اوقات که در شوشتر بودیم هر سال نامه ها و کاغذهایی بمانی نگاشت و ما را بر رفتن شهرهای الجزایر و حویزه دعوت میکرد و آثاری در فنون مختلفه بوجود آورده و با آنکه پیرمردی بود قصائد بسیاری از حفظ داشت

روز تابحال کہ ۱۱۱۷ ہجریست فرزندان او یکی پس از دیگری حکومت بلاد الجزائر و حویزہ را بعهده دارند و برخی از فرزندان او بتحصیل علم مشغولند و عده ای ہم از فرزندان او در اختلافی کہ بین اعراب آن نواحی و حاکمشان کہ از فرزندان اوست اتفاق افتاد کشته شدند .

میرزا عبداللہ مینوید شیخ معاصر ما درامل الامل مینوید سید علیخان فاضلی عالم و شاعری ادیب و جلیل القدر بود آثاری در اصول الدین و امامت و امثال اینها دارد از جمله آثار او النور المبین در حدیث کہ در چهار مجلد تدوین شدہ دیگری تفسیر قرآن در چهار مجلد دیگری خیر المقال دیگری شرح قصیدہ مقصورہ اش

و اکثر دیوانها را بخاطر سپردہ بود و خود ہم دیوان ارزندہ ای تدوین کردہ بود و ما در مجلس او بغیر از این حقیقت کہ در روی جلدنا عن جبرئیل عن الباری ، نمیشنیدیم یعنی جز احادیث نبوی و اجداد طاهرینش سخن دیگری نمیکفت سید علی خان سال ۱۰۴۴ یا ۱۰۵۸ وفات یافت و پس از او فرزند ارشدش بجای او برقرار گردید .

علامہ نوری پس از این نوشته تاریخ مزبور سال رحلت او نیست زیرا سید سال ۱۰۸۴ ہجری از تالیف نکت البیان و ۱۰۸۷ از تالیف منتخب التفاسیر فارغ شدہ . با آنکہ سید جزایری روزگار فوت او دو سالہ بودہ باشد زیرا سید جزایری سال ۱۰۵۰ متولد شدہ . نگارندہ گوید ممکن است یکی از دو تاریخ سال میلاد او بودہ باشد و وفات او بطوریکہ از الذریعہ نقل شدہ ۱۰۸۸ ہجری است ہر چند احتمال میلاد بودن آن ہم درست نیست زیرا باید با تاریخ یقینی الذریعہ در ہنگام فوت ۳۶ سال داشتہ با آنکہ سید جزایری اورا در ہنگام پیرمردی ملاقات کردہ چنانچہ از وی نقل کردہ اند ہنگامیکہ بخدمت سید علیخان رسیدم دیدم محاسنش سپید است پرسیدم چرا محاسنتان را خضاب نمیکنید گفت خواستم تفسیری بر قرآن کریم بنویسم استخارہ کردم این آیہ آمد دو ان لہ عندنا لزلفی و حسن مآب ، دانستم اجلم نزدیک است شروع بہ تفسیر مختصری نمودم و ترک خضاب کردم تا بارش سفید خدا را ملاقات کنم اتفاقاً پس از یکسال از تالیف آن وفات یافت ہر گاہ مراد منتخب التفاسیر باشد چنانست کہ الذریعہ احتمال دادہ باید سال ۱۰۸۸ وفات یافتہ باشد .

در چهار مجلد در ادب و نبوت و امامت دیگری نکت البیان یک مجلد ، دیوان شعر عربی و فارسی و امثال اینها .

نامبرده از معاصرین ماست و صاحب سلافه (۱) او را نامبرده و از وی بزرگداشت نموده و اشعاری را از او ذکر کرده سراینندگان معاصر و همشهریش از او بعظمت ستایش کرده اند از اشعار اوست ذیل قصیده ای .

ولولاحسام المرتضى اصبح الوری	و ما فیهم من یعبدا لله مسلما
و ابناؤه الغر الکرام الاولی بهم	انار من الاسلام ما کان مظلما
و اقسام لوقال الانام بحبهم	لما خلق الرب الکریم جهنما
و ما منهم الا امام مسود	حسام سطا بحر طما عارض هما

(۱) سید کبیر در سلافه او را ذیل دانشمندان عراقی نامبرده و تنها دو بیتى را که در تبریک مقام وزارت سلطان العلما سروده و ما آندو را ذیل احوال سلطان العلما نوشته ایم در نسخه مطبوع فعلی شعر دیگری از او نقل ننموده .

اشعار ذیل که بمنظور دست آویزی بدامن پیغمبر اکرم (ص) و اهل بیت طاهرین او سروده در امل الامل نقل شده :

فافزع الی مدح الامین فانما	لامانه البلد الامین امین
واخیه وارث عامه و وزیره	و نصیره فی الحرب و هوزبون
و بنیه اقمار الهدی لولاهم	لم یعرف المفروض و المسنون
و در ضمن قصیده ای گوید:	

وصیرت خیر المرسلین و سیلتی	و الزمت نفسی صمتها و وقارها
و عترته خیر الانام و فخرهم	ابت ان یشق العالمون غبارها
و در ضمن قصیده فرمود :	

وصیر و سیلتک المصطفی الا	مین ابا القاسم المؤمن
وصنو الرسول و من قد علا	علی کتفه یوم کسر الوثن

هر گاه شمشیر علی مرتضی نبود در میان مردم مسلمانی که بعبادت خدا بپردازد بوجود نمی آمد و فرزندان نیکبخت او بزرگوارانی هستند که تیر گیهای مسلمانان را بنورانیت باطنی خود روشن ساخته اند و من سو کند یاد میکنم هر گاه همه مردم علاقه مند بخاندان عصمت و طهارت باشند خدای بخشنده دوزخ را نمی آفرید و همه امامان خاندان علی شمشیر تیز دشمن را بقدرت ولایتی خود کند و دریای موج مخالفانرا از تلاطم می اندازند.

صاحب ریاض پس از نقل مراتب مزبور از امل الامل اظهار میدارد از جمله آثار سیدعلیخان مجموعه ایست مشتمل بر نکات دقیقی که در کتب چهار گانه خود ایراد کرده و آنها را بضمیمه ی نکات و لطائف دیگر بعنوان هدیه برای شیخ علی سبط شهید ثانی به اصفهان فرستاده و من مجموعه ی مزبور را در کتابخانه او دیدم برآستی مجموعه نفیسی بود. کتاب نور مبینش بمنظور اثبات نص ولایت امیر المؤمنین تألیف یافته و آغاز تألیف آن ۱۰۸۲ و خانمه آن ماه ربیع الأول سال بعد از آنست و رساله دیگری نیز دارد که آنرا برای شیخ علی سبط فرستاده در آغاز آن رساله اظهاریه میرسید شریف جرجانی را ایراد کرده که خبر غدیر را مورد انکار قرار داده و از او پاسخ داده است و رساله دیگری در شرح اسماء الحسنی نوشته و کتاب خیر المقال او در شرح قصائدی است که در ستایش از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان او سروده این کتاب مشتمل بر شصت و سه هزار بیت است و آنرا

من بعد ذکر امامی الحسن
فحبهم لی اوفی الجنن

و بضته و امامی الشهید
و بالعمرة التی ارجو النجاة

آری او و خاندانش عشاق اهل بیت بودند، در تحفة العالم مینویسد سلسله سادات مشعشعی از بدایت حال تا این زمان همه امامی مذهب و در اقطار جهان بجلالت قدر و علوشان معروف و بسخاوت ذاتی و شجاعت فطری و حسن اخلاق بین الانام موصوف اند در ترویج دین مبین و احترام علمای اعلام دقیقه ای فرو گذاشت نمی نمایند و سید علی بن مولی خلف به سید نعمت الله ارادتی تمام داشت !

در ظرف شش ماه و نیم که از ماه هفتم پس از تالیف النور المبین گذشته بود تألیف کرده کتاب نکت البیان مشتمل بر چند باب است .

اول - در تفسیر آیات شریفه قرآن کریم و در ذیل هر آیه به غفلتها و اشتباهات مفسران اشاره کرده .

دوم - در شرح احادیث مشکله ای که دانشمندان راجع بشرح آنها بیاناتی نموده اند و یا از آنها بحثی نکرده اند از جمله شرح حدیث اسما است .

سوم - بمناسبت مباحثاتی است که با علماء گذشته و عصر در باره مسائل متفرقه داشته و مابقی ابواب در باره ی گفتار حکمت آمیز انبیاء و ائمه و فضلا و صوفیه و فنون مختلفه کلام فحول شعراء و ایرادات بر ایشان یا پشتیبانی از آنها است پس از این بذکر فنون مختلفه شعر از غزل و تشبیب و مدح و فخر و رثی و حکایات شیرین دیگر پرداخته و مدت پنجم ماه از سال ۱۰۸۴ را صرف تألیف آن نموده است .

منتخب التفاسیر در تفسیر قرآن کریم سبک وی در تألیف این کتاب این است که نخست گفتار مفسران را که کتاب تفسیرشانرا داشته از قبیل تفسیر نیشابوری و کشاف و قاضی بیضاوی و مجمع البیان و عیاشی و علی بن ابراهیم متذکر شده پس از آن فوایدی از خود نقل کرده و برد کلام ایشان که با مبنای او درست نیامده پرداخته و به نکاتی که بخاطر آنها نیامده اشاره کرده آغاز این تفسیر در ماه جمادی الآخر سال ۱۰۸۶ بوده و در ماه ربیع الاول سال ۱۰۸۷ هجری به تفسیر سوره مبارکه الرحمن رسیده و من نمیدانم آیا برای اتمام آن توفیق یافته یا خیر .

پس از این اظهار داشته خیال میکنم حد اکثر مطالب عالیه کتابهای سید نعمت الله جزائری معاصر قدس سره ماخوذ از تصانیف سید علیخان باشد دیوانش بنام خیر جلیس و نعم انیس است (۱) .

(۱) امل الامل ذیل احوال شیخ عبدالقاهر عبادی مینویسد نامبرده قصیده ای در

مؤلف گوید بزودی ذیل شرح حال شیخ علی نقی کمرہای بمطالعہ مربوط
باین شرح حال اشارہ خواہیم کرد !

(۹۴) الشیخ خلف بن عسکر کربلائی .

معظم له تمام دوران زندگانش را در حائر شریف بسر برد و همانجا ہم
وفات یافت نامبرده از اجلاء فقہاء اواخر و مجتہدین و استوانہ های صلاح
و پرهیز کاری بود مشار الیہ حد اکثر استفادہی خود را از درس سیدعلی صاحب
ریاض «قدہ» نموده و پس از سید معظم له دیگری را صاحب علم و فضل نمیدانست
آری بطوریکہ از برخی از اعلام کہ باوی ملاقات کرده بودند استماع شد از
کثرت تتبع حاج سید محمد باقر حجة الاسلام صاحب مطالع الانوار تعجب میکرده
از آثار او شرح شرایع است !

نامبرده در ۱۲۵۰ هجری وفات یافته (۱)

ستایش از دیوان سید علیخان سروده از جمله اشعار زہر است

نظام هو الدر المنظم لفظہ	و معنای سحر للبیان یترجم
تکاد معانیہ اللطیفۃ قبل ان	تعلم بالالفاظ بالقصد تعلم
و کم فیہ نثر باللالی مرصع	وفی وشی الفاظ القریض مهم
و کم بفت فکر قد ترقت ملاحہ	ورقت کلاماً فاسترق متیم

سید علی خان از شاگردان شیخ عبداللطیف عاملی آتی الترجمة بوده و از او چنین
یاد کرده «شیخی و استادی و من الیہ فی العلوم استنادی المحقق المدقق الشیخ عبداللطیف»
و بطوریکہ مستدرک اظهار داشته سید علی خان از شیخ علی سبط شہید روایت میکرده .
(۱) در معارف الرجال مینویسد شیخ خلف حائری عالمی فاضل و مشہور بہ صلاح
و معاصر باشیخ حسن کربلائی متوفی ۱۲۴۶ هجری بود و دختر شیخ بزرگوار صاحب جواهر را
بہمسری خود اختیار کرد و چند فرزند از جملہ شیخ صادق متوفی حدود ۱۳۱۵
از او بوجود آمد طاق شیخ خلف برابر باطاق زعفرانی از آثار اوست شیخ خلف از شاگردان
صاحب ریاض بوده و عدہ از اعلام از جملہ شیخ عبدالجبار بحرانی از شاگردان اوست

(۹۵) خلیل بن ظفر بن خلیل کوفی اسدی ثقه‌ی پرهیزکار است. آثار او عبارتند از الانصاف والانتصاف والدلائل والنور والبهاء جوابهای زبیده و اسماعیلیه و قرامطه. شیخ منتجب الدین نامبرده را در فهرستش نام برده و کتب مزبور را از شیخ ابوالفتوح رازی از پدرش از جدش از نامبرده روایت کرده و او در طبقه شیخ طوسی است.

(۹۶) ملاخلیل بن غازی اصلا از مردم تروین بوده و همانجا وفات یافته شیخ حر عاملی در تتمه امل الاملش بنام تذکره المتبحرین مینویسد ملاخلیل فاضلی عالم علامه‌ای حکیم و متکلمی مدقق و فقیهی محدث و ثقه‌ای ثقه جامع فضائل و در فنون معموله‌ی عصر خود ماهر و از معاصرین ما بود. آثاری داشته از جمله شرح فارسی و عربی بر کافی و شرح عده در اصول

آثار او کتاب خلاصه است که در صلاة و طهارت از تقریرات استاد خود تدوین کرده و سال ۱۲۲۸ با تمام رسانیده و شرایع را در چند جزء شرح کرده و مقدمات حدائق را نیز شرح کرده و سال ۱۲۱۴ از آن فارغ گردیده. شیخ خلف در وباء سال ۱۲۴۷ هجری در کربلا وفات یافته و در طرف شمال غربی نزدیک بیاب سدره در یکی از غرفه‌ها مدفون شده و سال ۱۲۸۷ که شیخ عبدالحسین تهرانی از طرف ناصر الدینشاه مامور شد صحن مطهر را توسعه دهد مرقد او در زمین صحن مقدس قرار گرفت شیخ عبدالحسین برای اینکه قبرش معلوم باشد صندوقی بر فراز قبر او گذارد و تا این اواخر بود.

فوائد الرضویه وفات او را بر اثر طاعون عمومی ۱۲۴۶ کربلا نوشته و قبرش را قرب باب السدر مینویسد و اظهار می‌دارد شرح شرایعش را نزدیک بشرح جواهر نوشته است. مجالی الطف وفات او را سال ۱۲۴۹ نوشته و ماده تاریخ او را چنین سروده:

و خلف بن عسکر الحبر القضا و سلم النفس بطیب و رضی

حل بمثوی طیب قد ازدلف فارخوا (بطیب ثوی خلف)

درسالہ جمعہ وحاشیہ مجمع البیان و رسالہ نجفیہ و رسالہ قمیہ و جمل در نحو و رموز تفاسیری کہ در کافی و روضہ آمدہ و امثال اینها نامبرده را در اولین تشریف بہ حج ملاقات کردم و او در آنجا متوطن بود و بتألیف حاشیہ مجمع البیان اشتغال داشت و سال ۱۰۸۹ ہجری (غطف) وفات یافت رحمۃ اللہ علیہ۔

صاحب سلافہ از او یاد کردہ و ستایش بلینگی از او نمودہ و برخی از آثار او را نام بردہ است۔

مؤلف گوید خیال میکنم کتاب جمل در نحو کہ بوی نسبت دادہ (۱) از آثار خلیل بن احمد عروضی باشد کہ شیخ حر از آثار ملا خلیل شمردہ۔ در ریاض العلماء مینویسد ملا خلیل سال ۱۰۰۱ (غ) در قزوین متولد شدہ و ہشتاد و ہشت سال زندگی کردہ و آخر عمر نابینا گردیدہ۔

ملا خلیل عالمی دقیق النظر و ہوشیار و نیکو تقریر و بافہم و از بزرگان دانشمندان روزگار و برجستہ گان عصر ما بشمار می آمد

در آغاز کار از محضر شیخ بهائی و میرداماد استفادہ کردہ و از شرکاء درس خلیفہ سلطان در محضر ملا حاج محمود رنانی و ملا حاج حسین یزدی شارح خلاصۃ الحساب در مراتب حکمت و کلام و امثال اینها بودہ۔

سلاطین صفویہ و امراء آندولت علیہ از وی کمال بزرگداشت رامینمودند و پیش از آنکہ سن سی سالگی را با تمام رساند تولیت روضہ مبارکہ حضرت عبدالعظیم علیہ السلام را در شہر ری و تدریس مدرسہ آنجا را بعہدہ داشت سپس بمناسبت پیش آمدی عزل شد بمکہ رفتہ چندی در آنجا مجاورت اختیار کرد در بازگشت بقزوین رفتہ و همانجا بتألیف و نشر علوم پرداخت ملا خلیل باحا کمان تہران و قزوین قصہ ہائی دارد!

(۱) ممکن است کتاب جمل از آثار ملا خلیل باشد زیرا صاحب اہل الامل ذیل احوال محمد مہدی قزوینی از جملہ آثار او شرح جمل ملا خلیل را نام میبرد۔

ملا خلیل یکی از دانشمندانی است که نماز جمعه را در عصر غیبت حرام میداند و از اقامه‌ی آن جداً جلو گیری می کرده و از جمله اخباریهائی است که از طریقه‌ی اجتهاد کاملاً ممانعت نموده و بی نهایت مورد انکار قرار میداده و کلیه‌ی اخبار کافی را صحیح و جائز العمل می شمرده و میگفته حضرت ولی عصر علیه السلام کتاب مزبور را با جمله‌ی « کاف لشیعتنا » و امثال آن مورد تحسین قرار داده و معتقد بوده احادیثی که بلفظ روی در آن آمده از بیانات شریفه آنحضرت چنانچه همین معنی هم در باره‌ی کتاب نور الثقلین گفته شده! و از جمله افکار او اینکه قائل بشبوت معدومات بوده و عمل کردن بعلم بفرع شریعه را نسبت باین زمان لازم میدانسته یعنی وجود علم بفرع مایه عمل کردن بدانت! و من او را بی نهایت کج سلیقه میدانم مخصوصاً در فهم عبارات ائمه و اصحاب قدرتی نداشته و با آنکه در لغت عربی و دستور آن مهارت کامل داشته از عهده ترجمه فارسی بر نیامده و بطوریکه مکرر دیده شده تفسیر بسیاری از آنها را اشتباهی نموده و در ذیل عبارات خود ارباب حکمت و عرفان بلکه اطبا و ستاره شناسان را مورد ایراد و اعتراض قرار داده.

و نامه های توهین آمیز بسیاری بملا محمد طاهر قمی مینوشته که موجبات نفرت فیما بین را از هر جهت فراهم می آورده و ما ذیل احوال ملا طاهر به بخشی از آنها اشاره خواهیم کرد.

ملا خلیل بمناسبت تعلیقات بر کافی رساله ای بزبان فارسی در تحریم نماز جمعه نوشت ملا طاهر رساله ای در رد آن نگاشت و با شدت هر چه تمامتر ویرا مورد طعنه قرار داد ملا خلیل رساله‌ی دیگری در انکار بملا طاهر تدوین کرد و در این رساله حد وسط را رعایت کرد بار سوم رساله دیگری نگاشت در این رساله طریقه‌ی انصاف را مرعی داشت و حکم کرد کسیکه وجوب یا استحباب جمعه را از اخبار استنباط نماید معذور است و در آن رساله گوشزد کرد مؤلف

به تفسیق مطلق نظری نداشته که همه را در خصوص نماز جمعه فاسق بداند و بالاخره امثال این رساله ها و اختلافات موجبات تردید و نفرت فیما بین را بوجود آورد!

سید حجة الاسلام اظهار داشته ملا خلیل جدا با کشیدن توتون (تنباکی) مخالفت میکرد و آنرا حرام میدانست و رساله ای بهمین مناسبت تدوین کرد هر چند کاملاً از عهده بر نیامد در عین حال آنرا در میان مجلد ظریف و پارچه‌ی گرانبھائی بسته به اصفهان برای علامه مجلسی فرستاد و نظرش این بود علامه که بکشیدن قلیان بی نهایت رغبت دارد تا بجائیکه بر فراز منبر هم قلیان میکشید از کشیدن قلیان خود داری کند! علامه مجلسی پس از آنکه از مضامین آن رساله اطلاع پیدا کرد نظر باینکه ایرادات نامبرده وارد نبود علامه دستور داد در میان همان ظرف ظریف تنباکوئی نظیف ریخته با نامه‌ای باین خلاصه برای او فرستاد: ما رساله‌ی مزبور را مورد مطالعه قرار دادیم از آنجا که بمطلب ارزنده و دلیل قاطعی بر نخوردیم چنان دیدیم ظرف آن شایسته‌ی برای تنباکو است بهمین مناسبت آنرا از تنباکو پر کرده بحضور فرستادیم و از این راه از زحمت شما که خود را برای تهیه رساله‌ی مزبوره برنج افکنده اید تقدیر نمودیم (۱).

(۱) قلیان کشی و تهیه وسائل آن بطرز آبرومند و اعمال سابقه هم اکنون در اصفهان رواج کامل دارد مخصوصاً که سرایندگان با اشعار ظریفی هر چه بیشتر ظرفاً را بکشیدن قلیان تشویق می‌کنند

چو قلیان در فراقت آتشم اندر سراسر است امشب
بسان ناله اش تا صبح امشب ناله ها دارم

انیم دود دل آه جگر اشک تراست امشب
تو گوئی همچو تنباکوش کارم آخر است امشب

دیگری گوید:

لقد عنفونا فی الدخان و شربه

فقلت دعوا التعنیف فالامر احوجا

الا ان عفريت الهموم بصدرا

عصانا فدخنا علیه لیخرجا

دیگری گفته

وما شربى النباک من اجل لذة

به لا ولا یریح یفوح کما العطر

از حکایاتی که دلیل بر حسن اخلاق و محامد صفات اوست آنستکه موقعی در باره مسئله‌ای بین او و ملا محسن فیض اختلاف شدیدی بوجود آمد پس از چندی نامبرده بفساد رأی خود پی برد بلافاصله از قزوین بمنظور پوزش خواستن با پای پیاده بکاشان رفت بمجردیکه بدرخانه اش رسید از پشت در فریاد زد «یا محسن قد أتاك المسیء» هنگامیکه ملا محسن صدای او را شنید با شتاب تمامی پشت در آمد در را گشود باوی معانقه کرده و مهر بانی بی اندازه نمود لیکن ملا خلیل بیش از یکساعت در کاشان درنگ نکرد مبادا ملا محسن در ماندن او بکاشان اصرار کند و شائبه‌ای در اخلاصش بوجود بیاید.

روزی در یکی از کوچه‌های قزوین یکی از لشکریان حواله جوی برای اسبان یکی از رعایا در دست داشت در راه با ملا خلیل برخورد کرد حواله را باو داد تا نشانی منزل آن رعیت را از وی بگیرد ملا خلیل که فهمید نامبرده (محال علیه) آدم بی بضاعتی است گفت این حواله بنام من است آنلشکری را بمنزل برده و مقدار حواله را بانیا زمندی هر چه تمامتری پرداخت شب هنگام اسبها از آن جو نخورده بودند بامداد که از این حقیقت اطلاع یافتند بعرض شاه رسانیدند معلوم شد ملا خلیل جوها را از مال شخصی خود پرداخته با احترام و اجلال او بیشتر پرداختند (۱).

ولکن اداوی نار قلبی بمثلها

کما یتداوی شارب الخمر بالخمر

(۱) نظیر همین قضیه را برای مرحوم حاج ملاهادی سبزواری نقل میکنند موقعیکه سالارالدوله یاغی شده بود و حسام الدوله مأمور بدستگیری او بود بسبزواری که آمد حواله سه خروار جو بنام حاج عبدالوهاب صادر کرد بامورد در وسط راه با مرحوم حاجی سبزواری که لباس ژنده پوشیده بود برخورد کرد از او سراغ منزل حاج عبدالوهاب را گرفت فرمود خود من هستم مقدار حواله را پرداخت کرد و جوها را که پیش اسبها ریختند نخوردند خبر بحسام الدوله داده پس از تحقیق معلوم میشود جوها از مال شخصی حاجی بوده حسام الدوله خودش حضور حاجی شرفیاب میشود میگردد قبض که باسم شما نبود چرا حواله را پرداخت کردید میفرمایند نخواستم

گویند یکی از کشتی گیران روزگار ملا خلیل کہ ہمہ پهلوان و کشتی گیران را بر زمین زده بودہ و ہمہ دلاوری اورا مورد امضا قرار دادہ بودند حضور معظم لہ رسیدہ کاغذ دلاوریش را تقدیم کرد تا آن جناب ہم نظریہ خود را بر آن بنگارد و امضا کند فرمود ای مرد من شخصا ترا بکشتی گرفتن نیازمودہ ام سپس از جا حرکت کردہ باہمان پهلوان کشتی گرفت و پس از اندکی پهلوان را بر زمین زد و روی سینہ اش نشست پهلوان کہ از این پیش آمد بر خلاف انتظار سخت ناراحت شدہ بود همچنان کہ جناب ملا بر فراز سینہی او بود گفت خدا مر العنت کند من زنا زادہ ام اگر تو از علما باشی یعنی تو پهلوانی هستی بلباس اہل عام در آمدہ ای!

مؤلف گوید شرح پارسی او بر کتاب کافی کہ بنام شافی است نزدیک بہ دوازده مجلد است و تمام ابواب اصول و فروع را در مدت بیست سال بہمان اندازہ کہ زمان تالیف خود کتاب بودہ بامر شاہ عباس دوم تالیف کردہ و در آغاز آن احادیثی در بارہ سلسلہی صفویہ و خیر و نجات آنان ایراد کردہ (۱)

دلال مظلمہ شوم می گوید دستور بدہید جوہارا پس بگیرند میفرماید ما آنچه را دادہ ایم پس نمی گیریم البتہ بروید اسبها جوہارا خواهند خورد چنان بود کہ فرمود حسام الدولہ در ازاء این عنایتی کہ از حاجی کردہ بود دستور می دہد خانہ حاجی بست است ہر کس از اعوان و بستگان سالار الدولہ بدانجا پناہندہ شود در امانست رہ (۱) میرزا طاہر وحید قزوینی در عباسنامہ کہ زندگی شاہ عباس دوم است مینویسد چون خاطر ہمایون و ضمیر منیر خیریت مقرون پیوستہ متوجہ رواج و رونق دین مبین و ملت مستبین میباشد و فضلا و علما را تہجیل و احترام می نماید پس از ورود بقزوین جامع علوم معقول و منقول کشف مرموزات فروع و اصول مولانا خلیل اللہ قزوینی را کہ از اجلہ علمای عصر و فحول دانشمندان دہر است طاب داشتہ مولانا خلیل اللہ را بخطاب مستطاب سرافراز ساختہ فرمودند کتاب کلینی را کہ دین قویم را اساس و بنیان بیت المعمور دین مصطفوی بدان آبادانست بفارسی شرح نمایند کہ عموم سکان این دیار کہ لغتشان فارسی است انتفاع حاصل کنند!

پس از آن شرح عربی را بنام الشافی بنابتقاضای خلیفه سلطان سابق الذکر شروع کرده لیکن تحقیقات این شرح بیایه تحقیقات شرح پارسی آن نیست و از ابواب طهارت تجاوز ننموده و ممکن است آنرا در هنگامیکه از شرح مجلد اول پارسی آسوده شده تالیف کرده باشد.

ملا خلیل در این شرح روضه کافی را از آثار صاحب سرائر میدانند چنانچه همین معنی را از شهید ثانی هم نقل کرده اند!

شرح عده شیخ طوسی که از آثار اوست در دو مجلد واقع شده و آن دورا بنام حاشیه اولی و ثانیه مینامند و بطوریکه از برخی استفاده شده در هنگام اشتغال بشرح مزبور حاشیه دیگری مشتمل بر مسائل نادره ی فقه و اصول مینوشته! شاگردان او عبارتند از

ملا علی اصغر بن محمد یوسف قزوینی صاحب المقالات الخمس فیماورد من الاعمال و المراسم و امثال اینها (۱).

آقا رضی الدین محمد بن حسن قزوینی مؤلف کتاب لسان الخواص و امثال اینها شرح حالش خواهد آمد.

امیر محمد مؤمن بن محمد زمان طالقانی سیدی جلیل و صاحب علم و فضیلت

(۱) امل الامل مینویسد نامبرده از معاصرین ماست عالمی فاضل و ماهری صالح بود از فضلاء قزوین از جمله ملا خلیل و برادرش ملا محمد باقر و رضی الدین محمد استفاده کرده آثار او سفینه النجات کتاب بزرگی است در دعا رموز التفاسیر کتب اربعه حواشی دقیق و مبسوطی بر شرح عده ملا خلیل فهرست اشعار مغنی اللیبیب، و فرزندش محمد مهدی از علما و فضلاء عهد خود بوده نامبرده مینویسد محمد مهدی فاضلی عالم و محقق ماهر و صالحی تفه و معاصر بوده کتبی دارد از جمله عین الحیات در ادعیه الانتقاد در نحو شرح جمل ملا خلیل شرح شواهد اشعار غنیة الطالب فهرس کافیہ بدیمیه صفی حلی رساله مؤنثات سماعیه حاشیه بر شرح عربی کتاب توحید ملا خلیل حواشی مغنی اللیبیب و امثال اینها.

و تحقیق بوده امل الامل او را بعلم و فضل میستاید (۱) .

ملا محمد باقر برادر ملا خلیل فاضلی متکلم و باجلالت بود .

در امل الامل از وی بی نهایت بزرگداشت شده و آثاری را از او نام میبرد

معظم له هر گاه در محله‌ای که اقامه‌ی جماعت می نمود و در مدرسه اش

تدریس میکرد برادرش ملا خلیل وارد میشد بوی اقتدا می نمود (۲) .

احمد و ابوذر دو فرزند فاضل و محقق ملا خلیل که در حیانش وفات

یافته اند (۳) .

سلمان فرزند ملا خلیل است که فاضلی جلیل بوده مناسک حجی بنام شاه

(۱) امل الامل مینویسد نامبرده فاضلی عالم و محقق بود و در قزوین میزیسته حواشی

بر مغنی اللیب و رساله در اکل آدم از شجره منیه و تفسیر سوره ملک که به سلطان عصر

اهدا کرده از آثار اوست .

(۲) ما شرح حال او را در تذکره باقریه نوشته که عالمی فاضل و متکلمی جلیل

بوده و در مدرسه التفاتیه قزوین تدریس میکرده و در مسجد محله‌ی خود اقامه جماعت می نموده

آثاری دارد از جمله حاشیه‌ای بر حاشیه‌ی عده برادرش رساله در نماز جمعه الفهرس منتخبی

از کتاب عقل و توحید و حجت و معیشت کافی .

الذریعه ششم مینویسد نامبرده از اجلاء علماء عصر و شاگردان برادر خود ملا خلیل

و معاصر علامه مجلسی بوده بطوریکه سید میر صدر الدین قزوینی سال ۱۱۰۳ در رساله‌ی

انتقادیه بر ملا خلیل از حاشیه صافی ملا محمد باقر نقل میکند و مینویسد (محشی دام ظلّه)

ظاهر میشود نامبرده در آن اوقات حیات داشته و اوایل قرن ۱۲ را درک نموده است .

حاج محمد تقی دهخوار قاضی قزوینی متوفی ۱۰۹۳ و حاج علی اصغر قزوینی سابق-

الذکر از شاگردان او بوده اند .

(۳) احمد فرزند ملا خلیل امل الامل مینویسد عالمی فاضل و محقق بوده حواشی

بر حواشی عده پدرش داشته و سال ۱۰۸۳ وفات یافته همان کتاب نوشته برادرش ابوذر فاضلی

عالم و صالح بوده سال ۱۰۸۴ هجری وفات یافته ره .

سلیمان صفوی تألیف کرده (۱) .

وامثال ایشان از فضلاء دیگر که افتخار شاگردی او را داشتند .

ملا خلیل بطوریکه پیش از این گفتیم سال ۱۰۸۹ هجری در سن هشتاد و هشت سالگی وفات یافت و مقبره اش در مدرسه‌ی منسوب بخود اوست رحمه الله تعالی تلخیص الآثار مینویسد قزوین از شهرهای مشهور است خاکش در کمال خوبی و بوستانها و تفریحگاههای خوب دارد و اطراف آن همه آباد است و در شهر در میان هم قرار گرفته اند .

نخستین کسی که آنجا را بنیان کرده شاپور ذوالاکتاف بود و سال ۱۵۳ هجری که هارون الرشید بعزم خراسان از ارض الجبال گذشت دستور داد سور شهر بزرگ قزوین را احداث کنند و مسجد جامعی در آنجا بنیان نمایند . از آثار شکفت آور قزوین مقصوره‌ی جامع آنست که در نهایت ارتفاع و بشکل خربوزه ساخته شده و نظیر آن در شهرهای دیگر وجود ندارد . از جمله بوستانهای آنجاست که سالی یکمرتبه بیشتر آبیاری نمیشوند از آثار شکفت آور قزوین کوریهودیان است هرگاه چهارپایان قزوینها بدرد دل مبتلا میشوند آنها را بدان کورستان برده بلافاصله دردشان بهبودی پیدا میکند .

شیخ ابوالقاسم محمد بن عبد الکریم رافعی (۲) .

صاحب تلخیص مینویسد نامبرده عالمی فاضل متقی در نقلیات از قبیل تفسیر و حدیث و فقه و ادب مهارت کامل داشته آثار بسیاری در کمال خوبی از او باقی هستند .

(۱) شاه سلیمان از سال ۱۰۸۲ تا ۱۱۰۰ سلطنت کرد و سال ۱۱۰۵ هجری وفات یافته و وصیت کرد تا سلطان مرتضی را بولیعهدی او برگمارند لیکن از آنجا که انقراض سلطنت صفویه مقدر بود امرا مخالفت کرده سلطان حسین را بجای وی برقرار داشتند و سرانجام آن شد که تاریخ اطلاع میدهد .

(۲) ابو القاسم رافعی نامش عبد الکریم است و محمد نام پدر اوست ملقب به امام الدین

رافعی در سن شصت و اندی سال سنه ی ۶۲۳ (خکج) هجری وفات یافته
 عبدالغفار تلخیص مینویسد فاضل نامبرده از مردم قزوین است حاوی
 ولباب در علم فقه از آثار اوست (۱)
 نجم الدین علی بن عمر کاتبی علامه معروف آئی الترجمه همان کتاب
 نوشته نامبرده از مردم قزوین و معاصر با خواجه نصیرالدین طوسی بوده و آثار
 ارزنده ای در حکمت و منطق دارد!

و از اکابر علمای شافیه است در علوم دینی و علوم متداوله دیگر بی نظیر بوده و از شاگردان
 شیخ منتجب الدین قمی متوفی ۵۸۵ هجری میباشد آثاری دارد از جمله الامالی الشارحه
 الایجاز التذوین معروف بتاریخ یافعی فتح العزیز شرح مسند شافعی المحرر رافعی بعربی
 و پارسی شعر میگفته از اشعار پارسی اوست .

در صومعه رفته دل بیازار چه سود	در جامه صوف بسته ز نار چه سود
یک راحت و صد هزار آزار چه سود	ز آزار کسان راحت خود میطلبی
	از اشعار عربی اوست
ولانتیا فی ذکره فتهیما	اقیما علی باب الرحیم اقیما
یجده رؤفا بالعباد رحیما	هو الرب من یقرع علی الصدق بابہ

طبقات شافعی سال وفات او را ۶۲۴ و مدت عمر او را ۶۶ سال نوشته و مینویسد
 پدرش ابوالفضل محمد بن عبدالکریم از شاگردان ملک داود قزوینی و ابومنصور رازی و محمد
 ابن یحیی نیشابوری بوده و سال ۵۰۸ هجری وفات یافته (ط)
 (۱) نجم الدین عبدالغفار از پیشوایان حساب و فقه شافعی بود کتاب حادی او که به
 حاوی صغیر معروف است در برابر حاوی کبیر تألیف علی ماوردی که بیست و سه جلد بوده
 از آثار معروف اوست در عده بر آن شرح و حاشیه نوشته اند عبدالغفار سال ۶۶۴ هجری
 وفات یافته .

(ط) فاصله تاریخ مرگ پسر و پدر ۱۱۵ سالست بنابراین تاریخ مزبور باید
 صحیح نباشد .

مؤلف گوید روایات خاصه و عامه در نکوهش و ستایش از قزوین بطرق مختلفه رسیده و اخبار مستفیضه در باره‌ی آن وارد شده از جمله اخباریکه از خاصه و عامه در نکوهش و ستایش قزوین نقل شده خبریست که حضرت صادق علیه السلام فرمود ری و قزوین و ساوه سر زمین های شوم و ملعونند .

و از مهمترین خبرهایی که در ستایش آن رسیده خبریست که حمدالله مستوفی مؤلف تاریخ گزیده از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود قزوین دریست از درهای بهشت و افزوده امروز در دست مشرکانست و بزودی پس از من بدست امینی مفتوح خواهد شد (۱) کسیکه در آنجا افطار کند برابر با کسی است که در محل دیگر روزه گرفته باشد و نشسته در آنجا برابر با نماز خوان محل دیگر است از آنحضرت روایت شده فرمود هر گاه خدا سو کند یاد نکرده بود و پیمان نبسته بود پس از من پیمبری بوجود نمی آید از قزوین هزار پیغمبر ظهور میکرد از عبدالله مسعود روایت شده گفت درود خدا بر مردم قزوین خدای متعال در دنیا با آنان نظر خاصی دارد و بتوسط آنان مردم روی زمین را مورد ترحم قرار میدهد صاحب قاموس گفته قزوین از بلاد جبل و سرحد دیلم است و قزوینک دیهی است در دینور

مؤلف گوید این قریه در جنوب راه مالیر که بطرف کرمانشاهان سر ازیر میشود واقع شده و تا بحال عالمی از آنجا ظهور نکرده و فرد متنفزی بدانجا منسوب نمی باشد !

(۱) مؤلف گوید میتوان حد اکثر اخبار وارده ی درباره‌ی قزوین را ملا خلیل در آغاز شرح فارسی خود آورده باشد و مخصوصاً در آنجا امین مزبور را بسلاطین صفویه حمل کرده است .

(باب خاء معجزه)

این باب که بخش دوم باب خاء نقطه‌دار را تشکیل میدهد بشرح حال سایر طبقات شیعه و سنی اشاره میکنیم

(۹۷) ابوزید خارجه بن زید بن ثابت انصاری یکی از فقیهان هفتگانه

مدینه منوره است!

ابن خلکان مینویسد خارجه مردی تابعی و جلیل‌القدر بوده زمان عثمان و روزگار پسر عفان را ادراک نموده

پدرش زید بن ثابت از بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و رسول خدا در باره‌ی او فرموده افرضکم زید، زید از همه‌ی شما بیشتر بواجبات دینی خود می‌پردازد خارجه سال ۹۹ (صط) یا صدم هجرت در مدینه وفات یافته.

محمد بن سعد کاتب واقعی در طبقات خود مینویسد خارجه گفته در خواب دیدم گویا پله‌کان هفتاد پایه‌ای بنیاد کردم پس از اتمام بلافاصله منهدم گردید پس از نقل خواب گفت هم اکنون سال عمرم آخرین روزهای هفتاد را پی‌سپیر و همان‌سال رحلت کرد، زهری از وی روایت می‌کرده

مؤلف گوید فقهاء سبعة افرادی بودند که پس از صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله ظهور کردند و مراتب فقهی را از آنان فرا گرفتند و فقه عامه بدیشان انجام می‌پذیرد و آسیای فقه نامبردگان در مدار آنها دور می‌زند و آنها در مدینه منوره در يك عصر به نشر علم و فتوا در عالم اسلامی می‌پرداختند، مانند عباد سبعة و قراء عشره و زهاد ثمانیه و علماء وقضات سته و ائمه اربعه که هر کدام در رشته‌ی خود به نشر تعالیم مربوطه اشتغال داشتند

ابن خلکان گوید فقهاء سبعة از آنجا بدین عنوان شهرت یافتند که فتوا

پس از صحابه منحصر بدیشان بود و مراتب فقهی تحت نظر ایشان اداره میشد و بدان شهرت یافته بودند و همان اوقات فقهای دیگر از قبیل سالم بن عبدالله بن عمر و امثال او وجود داشتند لیکن حد اکثر مردم بنام بردگان رجوع میکردند و دیگران حق ابراز فتوا نداشتند.

صاحب اکلید الرجال بنقل از مسروق مینویسد و مراتب علمی در اصحاب رسول خدا ﷺ منحصر به شش نفر بود علی رضی الله عنه و عمر و عبدالله و ابی بن کعب و ابو موسی و زید بن ثابت.

در روایتی از او نقل شده قضات و داوران اصحاب رسول خدا ﷺ شش نفر بودند لیکن متاسفانه در گفتار اهل سنت نمی بینیم که اظهار کنند فلانی از علماء سته یا قضات سته است و منظورشان نامبردگان باشد!

افضل از همه ی فقهاء و اقدم و نزدیکتر بطریق حق و نجات شیخ ابو محمد سعید بن مسیب بن حزن بن ابی وهب قرشی مدنی آتی الترحمه است! زهبی در مختصر خود مینویسد سعید در سال دوم خلافت عمر بدنی آمده

و سال ۹۴ (صد) هجری در مدینه وفات یافته

از ابن مدنی نقل شده در میان تابعان فاضل تر و دانشمند تر از سعید را سراغ ندارم. سعید در سن بیست و هشتاد سالگی پس از نود از هجرت بدرود زندگی گفت

از تقریب ابن حجر نقل شده سعید یکی از دانشمندان و فقهاء بزرگی است که مراسیل او را از اصح مراسیل دانسته اند!

و هم گویند مردم مدینه او را از همه تابعان برتر و بالاتر میدانند چنانچه همین موقعیت را کوفیها برای ادریس و بصریها برای حسن معتقد بودند!

و در یکی از مواضع کتابش نوشته نامبرده وسائل صلح بین علی رضی الله عنه و عثمان را فراهم آورد در عین حال مطاعن و قصه های از سعید در کتابش نقل کرده که ما بزودی در باب سین به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد و گفتاری را که

خود لازم میدانیم بمناسبت شرح حال او ایراد خواهیم نمود!
 علامه در خلاصه مینویسد گویند امیر المؤمنین عليه السلام بتربیت او اقدام کرد
 لیکن این روایت بیرون از توقف نیست.
 و خود او در تذکره و منتهی اقوالی را از او یاد کرده که مخالف باطریقه
 اهل بیت عليهم السلام است.

ابو ایوب سلیمان بن یسار برادر عطا مولی میمونه همسر پیغمبر اکرم
 ابو ایوب یکی از فقهاء سبعة وعالمی ثقه و پارسائی پرهیزکار و حجت بود
 حسن بن محمد گفته نامبرده در نزد ما افهم از سعید بوده ولیکن اظهار نکرده
 اعلم یا افقه از او باشد.

ابو ایوب از ابن عباس و ابوهریره و ام سلمه روایت میکرده
 زهری و گروهی از اکابر از وی روایت داشتند.

وفیات و مدارك دیگر مینویسند هر گاه کسی بعنوان استفتا نزد سعید می آمد
 میگفت پیش سلیمان بن یسار برو که او امروز اعلم از دیگران است.

ابو ایوب در سن هفتاد و سه سالگی سنه ۱۰۷ (حق) وفات یافت.
ابوبکر بن عبد الرحمن بن حارث قرشی مخزومی یکی از فقهاء سبعة کنیه
 و اسمش یکسانست و او را راهب قریش مینامند و پدرش حرث برادر ابو جهل بن
 هشام از اجله اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده.

ابوبکر سال ۹۲ (صد) هجرت وفات یافت و اینسال را سنة الفقهاء نامیده
 زیرا عده ای از فقهاء در آن سال وفات یافتند! (۱)

بعضی سالم بن عبدالله عمر معروف به ابن مبارک را بجای ابوبکر از فقهاء
 سبعة میدانند و بعضی هم ابوسلمة بن عبدالرحمن بعوض آن دو از فقهاء مزبور

(۱) از کسانی که در آنسال وفات یافته اند حضرت علی بن الحسین (ع) است که شهید

شده و همچنین سعید بن جبیر بظلم حجاج در آنسال شربت شهادت نوشیده.

میشمارند (۱).

ابو محمد قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق و ملقب به دیباج و جدامی حضرت صادق علیه السلام بوده بهمین مناسبت آنحضرت فرمود مرا صدیق بوجود آورد (۲) بعضی گویند قاسم دختر علی بن الحسین علیه السلام را بهمسری خود در آورد

(۱) ابواسحق شیرازی مینویسد ابو عمرو سالم نواده عمر خطاب سال ۶۰ در گذشته و گویند امر فتوا پس از مرگ سعید بعهده قاسم و سالم بر قرار شد همو نوشته ابوسلمة بن عبد الرحمن سال ۹۴ هجری که سنة الفقهاء بوده در گذشته و از شعبی نقل کرده ابوسلمه وارد کوفه شد بین من و دیگری حرکت می کرد از او پرسیده شد اعلما فقها کیست؟ پس از اندکی تأمل اظهار داشت مردی که بین شما حرکت میکند یعنی خودش.

زهری گوید چهار نفر را دریای مالامال فقه دیدم سعید بن مسیب عروة بن زبیر ابوسلمة بن عبد الرحمن و عبیدالله بن عبدالله . این چهار نفر در سنة الفقها فوت کرده اند . (۲) ابونصر بخاری مینویسد مادر حضرت صادق (ع) ام فروه دختر قاسم بود و مادر او اسماء دختر عبد الرحمن بن ابی بکر بود بهمین مناسبت آنحضرت فرمود من دو بار از ابوبکر پیدا شده ام . حضرت صادق (ع) در باره مادرش فرمود مادر من از زنان با ایمان و پرهیزکار و نیکوکار بوده و خداهم نیکوکاران را دوست میدارد ابن خربوذ که از شخصیتهای عامی آنروزگار بود حضرت را به ابن المکرمه نام میبرد . گویند ام فروه در هنگام طواف عبائی پوشیده بود در موقع استلام حجر بادت چپ استلام کرد ، ردی که شاهد این جریان بود گفت ای زن اینگونه استلام برخلاف سنت است پاسخ داد ما به اطلاع تو نیازی نداریم .

روایتی از علی بن حسین (ع) خطاب بوی نقل کرده فرمود ای ام فروه شبانه روز صدمرتبه برای بزهکاران شیعیانم استغفار میکنم زیرا ما بر آنچه میدانیم صابریم و آنان بر آنچه نمیدانند . ام فروه کنیزی بنام سعیده داشت که زنی فاضل و پارسا بود حضرت صادق باو فرمود از خدائیکه در دنیا بین من و تو آشنائی بر قرار ساخت آرزو مندم فردای قیامت هم ترا زوجه ی من قرار دهد .

و از برخی احادیث بدست می آید قاسم علاوه بر دامادی پسر خاله آن حضرت نیز بوده (۱).

قرب الاسناد مینویسد در حضور اقدس حضرت رضا علیه السلام نام قاسم و سعید بن مسیب برده شد فرمود هر دو فقیه امت اند.

در کتاب کافی بمناسبت میلاد حضرت صادق علیه السلام از اسحاق بن جریر نقل کرده حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام فرمود سعید بن مسیب و قاسم و ابو خالد کابلی از ثقات علی بن الحسین بوده اند (۲)

ام فروه علاوه بر حضرت صادق (ع) از وجود اقدس حضرت باقر (ع) فرزند دیگری آورد بنام عبدالله که بزرگوار صالِح و فاضل بود و بدست یکی از امراء بنی امیه مسموم شد . عبدالله فرزندی داشت بنام اسماعیل که از اصحاب حضرت صادق (ع) بود و حدیثی در تہذیب از او روایت شده و دختری داشت بنام ام الخیر کہ بئرام الخیر در مدینہ بنام اوست و از بعضی مشجرات استفادہ میشود فرزند دیگری داشته بنام عبدالعظیم ابو نصر بخاری نوشته عبدالله بلا عقب در گذشت و اولاد حضرت باقر (ع) از ناعحبی امام صادق (ع) منشعب میشود عمدۃ الطالب نیز همین معنی را تأیید کرده است .

(۱) امیر المؤمنین (ع) حریش بن جابر را بہ استانداری یکی از شهرهای مشرق موظف داشت او دو دختر یزدگرد را بحضور حضرت امیر (ع) فرستاد حضرت امیر شاه زنان را بہم سری حضرت امام حسین در آورد از او حضرت سجاد (ع) بوجود آمد و دیگری را بحبالہ محمد بن ابوبکر از او قاسم پیدا شد بنا بر این قاسم و حضرت سجاد خاله زاده یکدیگرند .
(۲) شیخ ہر سہ نفر را در اصحاب علی بن الحسین (ع) نام برده مینویسد ابو خالد کابلی نامش کنکر و بعضی گفته اند وردانست .

ابن خلیکان مینویسد قاسم از سادات تابعان و یکی از فقہاء ہفتگاہہ مدینہ است و برترین مردم عصرش بودہ از گروہی از صحابہ روایت کردہ وعدہ از بزرگان تابعان از وی روایت نمودہ ذیل احوال حضرت سجاد نوشتہ قاسم بن محمد و حضرت علی بن الحسین خالہ زادہ یکدیگر بودہ و همچنین سالم بن عبدالله بانام برودہ بستگی داشته از ربیع الابرار نقل کردہ ہنکامیکہ اسرای ایران را بمدینہ آوردہ و فروختند از جملہ آنان . دختر از فرزندان

یزدگرد آخرین شهریار ساسانی بود عمر دستور داد تا آنها را بفروشند علی بن ابیطالب فرمود با دختران شهریار برابر دختران آورده‌های بازاری معامله نباید کرد! گفت چه کنم فرمود قیمت آنها را تعیین کنید هر يك از اصحاب که خواست میتواند بخرد پس از تقویم قیمت امیر المؤمنین آنها را خرید یکی را که شاه‌زنان باشد در اختیار حضرت سیدالشهداء در آورد و از آن حضرت زین العابدین بوجود آمد دیگری به‌سری محمد بن ابوبکر در آورد قاسم پیدا شد دیگری را بحباله عبدالله بن عمر در آورد سالم پیدا شد بنا بر این حضرت زین العابدین و قاسم و سالم خالزاده یکدیگر بدو هم گوید تا پیش از آنکه موقعیت این سه نفر در اجتماع مردم زبانزد عوام و خواص شود مردم مدینه حاضر نمیشدند کنیزان ام ولد در اختیار داشته باشند و هر گاه با کنیز زاده ای روبرو میشدند او را بچشم حقارت مینگریستند تا آن گاه که این سه بزرگوار مرجع فقه مسلمانان قرار گرفتند از آن به بعد کنیز زادگان موقعیت خود را حفظ کردند و مردم برای آنها احترام قائل بودند .

در صفة الصفوة از ایوب نقل کرده در منی حضور قاسم بودم مردم مسائل دینی را از او میپرسیدند او در پاسخ برخی از مسائل اظهار بی اطلاعی میکرد پس از آنکه سئوالات بسیار از او شد گفت سوگند بخدا ما از تمام پرسشهای شما خبردار نیستم هر گاه آنها را بطور کلی بدانیم بر ما جائز نیست از شما کتمان نمائیم و هم او گفته هر گاه کسی پس از خداشناسی جاهل باشد بهتر از آن است که آنچه را نمیداند پاسخ بدهد و اظهار دانش نماید !

شهید ثانی در منیة المرید که اینجانب به ترجمه و نشر آن موفق آمده‌ام مینویسد قاسم بن محمد که یکی از فقهاء مدینه بشمار میرفته و از نظر دانش و فقاہت متفق علیه مسلمانان بوده نقل شده وقتی مسئله ای از او پرسیدند گفت بخوبی نمیدانم : پرسنده در جواب گفت من از نظر اینکه جز ترا بدانش نمیشناسم خدمتت آمدم و اکنون چنین میگوئی قاسم گفت بدرازی ریش من و اجتماع مردم در اطراف من متوجه شو بخدا سوگند نمیدانم چون این سخن را گفت مردی از قبیله قریش که در کنار او نشسته بود گفت ای فرزند برادر ، مسئله ای را که از تو پرسیدند پاسخ بده زیرا در هیچ مجلسی شخصی را بموقعیت

ابو عبدالله عروہ بن زبیر بن عوام یکی از فقہاء ہفتگاہانہ است بنا بر قولی سال ۹۴ (صد) ہجری وفات یافتہ (۱) .

عبید اللہ بن عبداللہ بن عتبہ یکی از بزرگان تابعین کہ یکسال قبل از وفات علی بن الحسین علیہ السلام یعنی در سال ۹۹ وفات یافت .

کنونی تو ندیدہ ام ! قاسم گفت سو گند بخدا اگر زبان مرا ببرند دوست تر دارم تا آنچه را نمیدانم پاسخ دہم !

صفة الصفوة، مینویسد قاسم سال ۱۰۸ (حق) در سن ۷۰ یا ۷۲ سالگی وفات یافت و در آخر عمر نابینا بود .

ابن خلکان مینویسد قاسم در قدید بضم قاف کہ منزای است بین مکہ و مدینہ وفات یافت و وصیت کرد مرا با پیراھن و ازاری کہ میپوشیدم و نماز میخواندم کفن کنید پسرش گفت بیش از این بکفن تو نیفزاییم گفت ہمین اندازہ کافی است زیرا زندہ بلباس بیش از مردہ نیاز مند است .

بو اسحق شیرازی نوشتہ پسر قاسم سال ۱۲۶ ہجری در شام وفات یافت و نام او ابو جعد عبدالرحمن است .

(۱) بعضی رحلت او را ۷۴ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ ہجری نوشتہ اند و سال میلادش را ۲۶ و مدت عمرش را ۸۷ نوشتہ اند .

صفة الصفوة مینویسد مادرش اسما دختر ابوبکر بود و ہر روز يك ربع قرآن میخواند و نماز شبش ترك نمیشد مگر آنشب کہ پایش را قطع کردند و شب دیگر نماز را قضا کرد و روزیکہ پای او را قطع کردند روزہ دار بود فرزند بزرگ او بوسیلہ لگد اسب کشتہ شد جز شکر خدا از او سخنی شنیدہ نشد . گویند هنگامیکہ اطباء برای قطع پای او اتفاق کردند و راضی شد گفتند باید داروی بیہوشی بتو بخورائیم حاضر نشد گفت بدون دارو بکار خود پردازید پس از آنکہ پایش را ارہ کردند پای بریدہ اش را گرفت و بوسید و گفت سو گند بآن خدائیکہ بدن مرا بر تو بار میراند کہ با تو بمحلیکہ موجب گناہ شود نرفتنہ ام و روزیہم کہ رحلت کرد روزہ دار بود .

بنا بگفته ابن خلکان بعضی از علما اسامی فقهای سبعة را این طور ذکر کرده است :

الا ان من لا یقتدی بائمة
فخذهم عبیدالله، عروه قاسم
فقسمته ضیزی عن الحق خارجه
سعید، سلیمان، ابوبکر خارجه

یکی از فوائد اینست که نام این هفت تن نوشته میشود و در میان حبوبات قرار داده میشود ساس بآنها زیانی وارد نمیسازد .

گویند که خاصیت دیگر آن این است که چون این اسمها بسر آویزان شود سر درد برطرف میگردد این مطلب در بعضی از تواریخ معتبره آمده است (۸۸) دانای ادیب و پیشوای علمای عربیت ابوالفضل خالد بن عبدالله ازهری وی که صاحب کتاب التریب است از بزرگترین ادبای متاخر و معظم ترین فضالی متبحر میباشد و در طبقه دوهمانند خود دو علامه علوم عربیت و دو پیشوای علوم ادبی عبدالرحمن جامی و عبدالرحمن سیوطی قرار داشت بلکه از پاره ای جهات بر آنها مقدم بود .

ازهری در استواری تألیف و ظرافت و پاکیزگی تصنیف و نیکویی بیان (۱) و شیرینی زبان و پاکی طبیعت و استحکام سلیقه و تتبع و معلومات فراوان و امور دیگر از این قبیل از چیزهایی که موجب کمال آراستگی و باعث روشنائی چشم است از پیشینیان خود جلو افتاده است .

لیکن گذشتگان علوم عربیت در تحقیق بر او مقدم اند که هر نوع مطلب را برای او گرد آوردند و چیز تازه ای که او بگوید برایش باقی نگذاشتند آنچه هست احاطه او به همه این علوم است از این جهت در کتابهای او تحقیق جدید یا تصرف مفیدی که در مطلبی کرده باشد کمتر دیده میشود .

نسب ازهری بامام ابی منصور ازهری لغوی مشهور که شرح حال او در ضمن باب کسانی از اهل سنت که نامشان محمد است انشاء الله تعالی ذکر خواهد

(۱) در بعضی از نسخه ها بجای بیان مقال آمده است .

شد . ازہری درشام سکونت داشت .

از تصنیفات مشہور ازہری در علوم عربیت کتابیست بنام تصریح کہ در شرح کتاب التوضیح تألیف ابن ہشام صاحب کتاب المغنی است . ابن ہشام کتابش را کہ بنام اوضح المسالك است در شرح الفیہ ابن مالک در ضمن کتاب بزرگی کہ نزدیک بہ سی ہزار بیت است فراہم آورده ازہری در کتاب خود فوائد بسیاری آورده و اطلاع از آنها منحصر بمراجعه بدان کتابست ہمین مناسبت کتاب مزبور مرجع حداکثر طلاب روزگارماست و توجہ مخصوصی بمطالعہ و تدریس آن مبذول میدارند .

ازہری در روز عرفہ سال ۸۹۶ ہجری از تألیف آن آسودہ گردیدہ و کتاب ترکیبش کہ آن نیز مشہور و چون گوہر شہوار است بنام تمرین الطلاب فی صناعۃ الاعراب معروفست در این کتاب اعراب الفیہ ابن مالک را بہ بہترین طرز ایراد کردہ و در ضمن بفوائد دیگری نیز پرداختہ است این کتاب نزدیک بہ ہشت ہزار بیت میباشد و در روز دوشنبہ بیست و ہفتم رمضان سال ۸۸۶ ہجری از آن فارغ گردیدہ .

ازہری علاوہ بر آثار مزبورہ شروع مزجی و غیر مزجی بر کتاب جرہی و امثال آن دارد مؤلف گوید تا بحال از تاریخ وفات و مطالب مربوط بزندانگی وی اطلاعی ندارم (۱) .

خالد بن کلثوم کلبی از دانشمندان فن لغت و عربیت بودہ . شیخ مجد الدین صاحب بلغہ گفتہ نامبردہ در نحو و روایت اشعار و انساب خاندان عرب مہارت کامل داشتہ و آثاری از جملہ اشعار قبائل از او بیادگار است زبیدی او را در طبقہ دوم لغویہای کوفیہا و ہمدیف با ابو عمر و شیبانی نام بردہ است

(۱) ریحانہ اول مینویسد از آثار اوست الغاز نحویہ شرح قصیدہ بردہ شرح مقدمہ

جزریہ مقدمۃ الازہریہ . وصل الطلاب و سال وفات او را ۹۰۵ ہجرت نوشتہ است .

(۹۹) ابوالعباس خضر بن شروان بن احمد بن ابی عبد الله ثعلبی تومائی فارقی نحوی ضریب !

طبقات النحاة از یاقوت نقل کرده در الجزیره متولد شده و در میافارقین رشد و نما نموده و اصلاً از مردم توماث بوده.

تومائی در فن نحو و قرائت ماهر بوده و به فضل و ادب شهرت داشته شعر خوب میگفته و محفوظات زیادی داشته !

تومائی فن لغت را از ابن جوالیقی و نحو را از ابن شجری و فقه را از ابوالحسن ابنوسی فرا گرفته

تومائی در بغداد میزیسته مجمل و شعر هزلیها و شعر رؤبه و ذوالرمله را محفوظ بوده تومائی را در مرو و سرخس و نیشابور سال ۵۴۴ هجری ملاقات کردم از سال میلادش جويا شدم سال ۵۰۵ (نه) هجری را تعیین کرد ! تومائی ایندو شعر را از آثار خود ایراد نمود .

کتب و قداودی بمقلتی البکا
فماوردت لی نحو کم من رسالة
وقد ذاب من شوق الیک سوادها
و حقکم الا و ذاک سوادها

در آن هنگام این نامه را بشما مینویسم که دیده مرا اشک فراق فرا گرفته و از شیفتگی بتو سیاهی دیده‌ی من آب شده بجان شما سو گند هر نامه ای که از من بشما میرسد اثر سیاهی دیده‌ی من است که بر روی کاغذ جلوه میکند !

ابوالحسن خضر بن رضوان بن احمد عذری غرناطی نحوی مقری .

ابوالحسن از نحویها و فقها و حفاظ حدیث و قراء بوده و بفضل و دانش و معلومات توصیف میشده و از شاگردان علی بن بادش و دیگران بوده و ابو عبد الله نموی حدیث و قرائت را از او روایت میکرده و گروه بسیاری از کمالات او بهره مند شده اند .

ابن زبیر و ابن عبد الملك از وی نامبرده اند و مینویسند در روزگار استادش ابن البادش در هفدهم شوال سال ۵۲۲ (ثکب) هجری وفات یافت .

(۱۰۰) ابو محرز خلف بن حیان هلالی ملقب به احمر بصری

صاحب بغنیه مینویسد خلف احمر از روایات شعر و دانشمندی موثق و علامه‌ای

توانا بوده .

خلف احمر مسلک اصمعی و رویه‌ی او را داشته تا بجائیکه او را معلم اصمعی می‌گفتند ، خلف و اصمعی دو نفر نامداری هستند که دریای ادبیات را به نیروی ادیبانه‌ی خود شکافته و راههای آنها را برای نیاز مندانشان آشکار ساخته و طرق مختلفه‌ی آنها را هویدا نموده اند!

اخفش می‌گفته ما هیچیک از دانشمندان ادب را بیایه‌ی شعر شناسی خلف احمر و اصمعی نیافته ایم .

ابوطیب گفته خلف احمر شعر می‌ساخت و آنرا به عرب نسبت میداد و کسی نمیتوانست امتیاز دهد از اوست یا از عرب است!

احمر پس از چندی پیارسائی گرائید و هر شب ختم قرآن می نمود و بکلی از شعر و شاعری دست برداشت تا بجائیکه یکی از ملوک آن روزگار پول گزافی در اختیار او گذارد تا در باره‌ی بیت شعری اظهار نظر کند از پذیرش آن وجه خودداری کرد

خلف احمر تصنیفی در باره کوههای عرب و اشعاری که بدان منظور سروده شده بوجود آورده و دیوان شعری داشته که بنوواس از آن استفاده کرده و حدود ۱۸۰ (قف) هجری در گذشته و در خانه‌ی گور توقف نموده .

سیوطی ذیل احوال محمد بن درید از ابوطیب مذکور نقل کرده علم و شعر باندازه‌ایکه در سینه خلف احمر و ابن درید ازدحام کرده و هجوم آورده در سینه هیچ دانشمندی آن اندازه هجوم نداشته

خلف احمر از نامداران لغویهاست و گفتار و فتاوی او مورد استشهاد بوده و در مصنفات اهل سنت موقعیت خاصی دارند .

صاحب کشکول از خلف احمر نامبرده و گفتار پیشین ابوطیب لغوی را با

اندك تغیری از او نقل میکند .

شعر زیر را صاحب محاضرات از وی نقل کرده :

اناس تابهون لهم وراء تغیم سمائهم من غیر وبل

مردمیکه از گرفتاری سر بدنبالشان بی خبرند و در حیرت و نخوت قرار گرفته اند همانها هستند که آسمانشان ابریست و بارانی ندارد .

مؤلف گوید سه نفر ذیل که از محدثان و نحوینها و لغوینها بوده بلقب احمر

شهرت پیدا کرده اند :

ابان بن عثمان احمر بجلی کوفی لؤلؤئی

ابان بن عثمان از بزرگان رجال شیعه و فقهاء اصحاب حضرت صادق علیه السلام و آنان شش نفر شخصیت معروف بدین نامند جمیل بن دراج ، عبدالله بن مسکان عبدالله بن بکیر ، حماد بن عیسی ، حماد بن عثمان و ابان بن عثمان .

اصحاب ما متفقا احادیثی را که از نامبردگان رسیده صحیح دانسته و صحت آنها را تصدیق کرده اند و آنان را اصحاب اجماع نامیده و این خود دلیل بر کمال توثیق از نامبردگانست (۱)

(۱) اصحاب اجماع را بطوریکه حجة الاسلام در مقاله ای که بعنوان ابان بن عثمان

تألیف کرده تحقیق نموده شانزده نفرند هر چند بنقل کشی هجده نفراند و آنان به سه دسته

تقسیم میشوند کشی در رجال خود دستجات مزبور را ذیل فقهاء از اصحاب حضرت باقر

و حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهم السلام نامبرده و مینویسند

نامبردگان آنها هستند که اصحاب بر صحت حدیث آنان اجماع کرده اند ذیل فقهاء اصحاب

حضرت باقر (ع) این عده را نام برده زراره ، معروف بن خربوز ، برید ، ابوبصیر اسدی

فضل بن یسار ، محمد بن مسلم طایفی و متعرض است افضل شش نفر مزبور زراره است و ذیل

فقهاء حضرت صادق (ع) شش نفر مزبور در متن را نام برده و از ابواسحق فقیه یعنی ثعلبه

بن میمون نقل کرده افقه نامبردگان جمیل بن دراج است و نامبردگان از جوانان و تازه

نفسان اصحاب حضرت صادق (ع) بوده اند و ذیل فقهاء اصحاب حضرت موسی بن جعفر

آری تنها ایرادی که ممکن است ابان را از موقعیتی که دارد بیندازد همانست که وی از دستہی ناو و سیہ (۱) است با آنکہ درستستی این نسبت ہم ثابت

و حضرت رضا (ع) مینویسد نامبردگان ذیل آنها هستند کہ اصحاب ما بفقہ و صحت حدیثشان اعتراف کرده اند نامبردگان عبارتند از یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی و محمد بن ابی عمیر و عبدالله بن مغیرہ و حسن بن محبوب و احمد بن ابی نصر .
علامہ بحر العلوم اسامی اصحاب اجماع را بطوریکہ کشی متعرض است در ضمن اشعاری یاد آوری کرده

قد اجمع الكل على تصحيح ما	يصح عن جماعة فليعلموا
وهم او لو انجابه ورفعة	اربعة و خمسة و تسعة
فالسنة الاولى من الامجاد	اربعة منهم من الاوتاد
زرارة كذا برید قداى	ثم محمد وليث يافتى
كذا الفضل بعده معروف	وهو الذى ما بيننا معروف
والسنة الوسطى اولوا الفضائل	رتبتهم ادنى من الاوائل
جميل الجميل مع ابان	و العبدلان ثم حمادان
والسنة الاخرى هم صفوان	ويونس عليهما الرضوان
ثم ابن محبوب كذا محمد	كذاك عبدالله ثم احمد
و ما ذكرناه الاصح عندنا	رشد قول من به خالفنا

نامبردگانی را کہ علامہ بحر العلوم نامبرده همان دستجات هجده گانه کشی است و ممکن است قول مخالفش عقیده حجة الاسلام باشد کہ آنها را شانزده نفر دانسته بهتر آنست برای واریسی تحقیقات رشيقه حجة الاسلام برساله مزبور در فوق مراجعه کرد .

(۱) شهرستانی مینویسد نا و سیہ پیروان مردی بودند بنام ناوس و برخی گویند آنان افرادی بوده از دهکده ناووس و معتقد بودند حضرت صادق (ع) هرگز نمیبرد و همان جناب مهدی قائم است کہ در آخر الزمان ظهور میکند و از خود آنحضرت نقل کرده اند هر گاه به بینید سر بریده من از روی کوه بطرف پائین غلطید باز هم نه پذیرید زیرا من

نشده زیرا علی بن حسن فطحی (۱) که خود هم بجهت فطحی بودنش قابل توجه نیست اورا بدین نسبت لکه دار ساخته علاوه که محققان موقعیت ابان را از هر جهت تصدیق کرده و انتساب مزبور نیروی مقاومت با تحقیق آنان را ندارد مخصوصاً بنا بر نقل کشی که مردی موثق است ابان از فقہائی است که اصحاب بر صحت حدیثشان اجماع کرده اند و در صورتی هم که انتساب مزبور ثابت باشد از دو حال بیرون نیست یا اجماع مزبور با انتساب بنا و وسیع تاب پایداری را دارد این هنگام مسلماً اجماع قابل توجه است و یا متحمل انتساب مزبور نمیشود باز هم به اجماع قویتر از انتساب مزبور توسل جسته و انتساب مزبور را بی اساس خواهیم کرد!

در اینجا شایسته است از اظهار نظر علامه در خلاصه کمک بگیریم چه

همان صاحب شمشیرم که باید در آخر الزمان ظهور نماید بو حامد زوزنی گفته نا و وسیع معتقد اند علی رحلت کرده و روز قیامت زمین را بشکافد و آن عالم را سراپا داد خواهد کرد .

(۱) فطحیه نامبردگان پیروان عبدالله افطح اند که برادر پدری و مادری اسماعیل فرزند حضرت صادق اند و مادرشان فاطمه دختر حسین بن حسن علی است و او از همه فرزندان حضرت صادق (ع) بزرگتر بوده و معتقد بودند امامت باید در بزرگترین فرزندان ظهور کند و امام فرمود امام پس از من کسی است که بجای من نشیند و او هم بجای او نشست و امام را جز امام غسل ندهد و جز او روی نماز نگذارد و انگشتر او را جز او بدست نکند تمام این موقعیتهای در اختیار عبدالله در آمد و امام و دیمه ای در دست یکی از فرزندان او گذارد و فرمود از هر کس گرفتید او امام پس از من است و آن گروهی را نزد عبدالله یافتند در عین حال عبدالله بیش از هفتاد روز پس از پدرش زندگی نکرد و بلا عقب در گذشت انتهی افطح بمعنی دماغ پنخس است آنچه را در باره عبدالله معتقدانند ما در باره حضرت موسی بن جعفر و ائمه دیگر معتقدیم و اضافه میکنیم امام دماغ پنخس و پهن پا و معیوب نمیشد ائمه زور یا معیوب بودند و یا کور .

آنکہ معظم لہ ذیل نام او مینویسد اقرب نزد من آنستکہ بافساد عقیدہ ی ابان روایت اورا بہ پذیرم زیرا اجماعیکہ کشی نقل کردہ مرا بہ پذیرش روایت او تأیید می نماید (۱)

مؤلف گوید ابان بن عثمان از آزاد شدگان بجلہ بودہ و اصلاً از مردم کوفہ است و همانجا میزیستہ و گاہی ہم بہ بصرہ میرفتہ و ابو عبیدہ معمر بن مثنی و ابو عبداللہ محمد بن سلام از شاگردان او بودہ و حکایاتی در بارہی سرایندگان و نسب خاندان و ایام عرب از او نقل کردہ اند .

و بطوریکہ از رجال نجاشی و خلاصہ استفادہ میشود از حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر روایت میکرده .

نجاشی کتاب بزرگی را کہ مشتمل بر مبتدا و مغازی و وفات و ردہ بودہ از آثار او نام بردہ و گفتہ ابو الحسن تمیمی بنقل از احمد بن محمد بن سعید بسند خود از احمد بن محمد بن ابونصر از ابان کتب او را روایت کردہ .

صاحب بغیہ از ابو عنوان ابان بن عثمان بن یحیی لؤلؤئی نام بردہ و از بلغہ نقل کردہ ابو عبیدہ و دیگران از او استفادہ کردہ اند و آثار چندی دارد .

ابو سعید ابان بن تغلب بن رباح جریری بگری آزاد شدہ بنی جریر بن عباد ابان از بزرگان فقہاء شیعه و ثقات و محدثین ایشانست .

سیوطی از اعلام شیعه بنام ابان بن عثمان و ابان بن تغلب و معدودی از آنها اکتفا نمودہ از یافوت نقل میکنند ابان از قراء و فقہاء و لغویہای امامی مذهب بودہ و بزرگی ثقہ و عظیم المنزلت و جلیل القدر است .

ابان از حضرت علی بن الحسین و ابو جعفر و ابو عبداللہ روایت کردہ و فنون

(۱) حجة الاسلام در خود مقاله از فخر المحققین نقل کرده از پدرم پرسیدم درباره ابان

چه میفرمائید پاسخ داد اقرب اینستکہ قول اورا نہ پذیرم زیرا فاسق است و خدا فرمود

ان جائکم فاسق بنیاء فتبینوا و فسق بالآثر از عدم ایمان نیست پس از این روی کہ بر قول

علامہ شدہ و پاسخی کہ از آن دادہ متذکر گردیدہ بدانجا مراجعہ شود .

عربی را از عرب عهد خود شنیده و غریب القرآن و امثال آن از آثار اوست .
دانی گوید کنیه ی ابان ابو امیمه و از مردم ربع کوفه است فن قرائت
را از عاصم بن ابی النجود و طلحة بن مصرف و سلیمان اعمش فرا گرفته و او یکی
از سه نفر است که نزد سلیمان ختم قرآن نموده اند .

ابان فن حدیث را از حکم بن عینیه و ابو اسحق همدانی و فضیل بن عمرو
و عطیه ی کوفی شنیده و شعبه و ابن عینیه و حماد بن زید و هرون بن موسی از او
استفاده کرده اند و سال ۱۴۱ (اقم) وفات یافته .

مؤلف گوید در جلالت قدر و موقعیت ابان همین بس که نجاسی ثقه عظیم -
الشان در باره ی او گفته ابان در میان اصحاب ما بزرگی عظیم المنزله بود
و حضرت علی بن الحسین و ابو جعفر و ابو عبدالله را ملاقات کرده و از آنان
روایت نموده و از پیشینیان اصحاب ایشان بوده و موقعیت خاصی از نظر ایشان
داشته بلادری (۱) گفته حضرت باقر علیه السلام با او فرمود در مسجد مدینه جلوس کن
و فتوا بده زیرا من دوست میدارم در میان شیعیانم مانند تو وجود داشته باشد .
هنگامیکه خبر درگذشت ابان بعرض مبارک امام صادق علیه السلام رسید فرمود بخدا
سوگند مگر ابان دل مرا بدرد آورد .

ابان یکی از قراء موجه و باشخصیت و فقیهی لغوی بود و از عرب سخنان
مربوط بخاندانهای ایشان را استماع کرده بود .

ابوالحسن علی بن حسن کوفی موسوم به ابن مبارک و معروف بد احمر و

(۱) بلادری احمد بن یحیی شاعری کاتب و ادیب بود و متوکل و مستعین از او احترام
میکزاردند و مترجم پارسی عربی بود و در بغداد نشو و نما کرده بود کتاب انساب اشراف
و البلدان صغیر و کبیر و عهده دشر و فتوح البلدان از آثار اوست بلادری میوه بلادری را
را که حافظه زیاد میکند بسیار دوست میداشت و بهمان نسبت بدین لقب ملقب بود و بالاخره
از زیاد خوردن آن اختلال هواس پیدا کرد و در بیمارستان بغداد سال ۲۷۹ هجری
وفات یافت .

سومین نفری است کہ باین لقب شناخته شدہ و در فقہ و لغت و نحو مقدم بر ہمہ
 بودہ و در مغرب زمین در رشتہی عربیت استاد مسلم و مصاحب کسائی بودہ .
 صاحب بغیہ بنقل از یاقوت مینویسد احمر از لشکریانی بود کہ بنوبت
 در باری بارگاہ ہارون را بعہدہ داشت در عین حال بفنون عربیت شوق وافر
 داشت و نمیتوانست بغیر از ایام راحتی کہ نوبت در باری ندارد از وجود کسائی
 بہرہ مند شود ناچار ہر روز کہ مأموریت داشت در انتظار ورود کسائی بود
 بمجردیکہ از دور نمایان میشد خود را بحضور او میرسانید و رکاب اورا میگرفت
 و پا بیای او حرکت میکرد و مسائل مورد نیازش را کہ در فنون عربیت برای
 او اتفاق افتادہ بود یکی بعد از دیگری میپرسید تا کسائی بہ پردہی دربار ہرون
 نزدیک میشد آنگاہ احمر بادت پر بمکان خود باز میگردد و هنگامیکہ
 کسائی از دربار باز میگشت همچنان از وی بدرقہ میکرد و مسائل مورد نیاز را
 میپرسید و بدین طریق اوقاتی را از محضر کسائی بہرہ مند شد تا در رشتہی ادبیت
 پایہ ای قوی و نیروئی فوق العادہ پیدا کرد و یکی از پایگاہهای ادبیات
 عرب شد !

احمر فردی ہوشمند و در تحصیل فنون ادبیت بی اندازہ حریص بود پس از
 آنکہ کسائی گرفتار افتضاحی شد ہرون مناسب ندید از آن بہ بعد للہ باشی
 و معلم فرزندانش باشد باو پیشنهاد کرد یکی از ادبا را کہ مورد نظرش میباشد
 بجای خود انتخاب نماید و باو چنین گفت اکنون پیر شدہ ای و ما نمیخواہیم
 ترا از موقعیتی کہ داری بیندازیم و راتبہ ات را اسقاط کنیم بنابر این کسی را
 کہ مورد نظر داری بجای خود تعیین نما !

کسائی میترسید ہر گاہ کسی را بجای خود انتخاب کند محل اورا تصاحب
 کردہ و بطور کلی دست اورا از دربار ہرون کوتاہ کنند چندی را بہ ملاحظہ
 گذرانید. تا از طرف ہارون کاملاً از اوسخت گیری بعمل آمدہ و اورا تہدید

نمودند و باو گفتند هر گاه یکی از اصحابت را بجای خود انتخاب نکنی ما خود کسی را که شایسته بدانیم بجای تو برقرار خواهیم ساخت ، در همان اوقات کسائی احساس کرد سیبویه و اخفش در نظر دارند بزودی وارد بغداد شوند مسلماً با ورود آنها راهی برای تصمیم کسائی باقی نخواهد ماند بهمین مناسبت ناراحت شده مضطرب گردید و تصمیم گرفت کسی را که یقین دارد بموقعیت او لطمه نمیزد بجای خود انتخاب نماید ناچار با احمر ملاقات کرده گفت آیا بخیر تو امیدی هست که از آن شری بظهور نیاید؟! گفت آری ! کسائی گفت تصمیم گرفته ام ترا به معلمی فرزندان هر و ن بجای خود انتخاب نمایم! احمر که چنان انتظاری نداشت گفت: میترسم نتوانم نیازمندیهای آنان را بر آورم! کسائی گفت آنها هر روز به دو مسئله از نحو و دو بیت از معانی شعری و چند ماده لغت نیازمنداند و من هر روز پیش از موقع مطالب مزبور را بتو می آموزم تا بخاطر سپرده به آنان فرادهی! احمر بدان طریق که کسائی تعهد کرده بود راضی شد .

کسائی پس از آنکه از طرف وی اطمینان پیدا کرد با هر و ن ملاقات کرده گفت شخص مورد نظرم را برای تأدیب خلیفه زادگان انتخاب کردم و این مدت را که بر خلاف انتظار بتاخیر انداخته بودم برای این بود که شخص مورد اطمینان را معرفی کنم و او را بحضور خلیفه نام برد، زیرا که از درباریان و حاجبان بود شناخته گفتند این مردیکه معرفی کردی مأموریت نوبتی دارد شایسته بود برتر از او معرفی میکردی! گفت در میان اصحابم کسی را بدانائی و پا کد امنی او نیافتم و حاضر نشدم جز او دیگری را برای تأدیب خلیفه زادگان نامزد نمایم . احمر بنا به پیشنهاد کسائی به اطاق مخصوصی که ویژه ای معلم خلیفه زادگان بود وارد شد آن اطاق با بهترین فرش و تزیینات آراسته شده بود .

معمول خلفا این بود هر گاه معلمی را برای تأدیب فرزندان شان می آوردند روز اول پس از آنکه او بنحانه ی خود مراجعه میکرد تمام تزیینات آن اطاق را برای

او میفرستادند.

در هنگام مراجعت احمر دستور داده شد تا لوازم اطاق بوسیله دوبار شتر بخانه‌ی وی حمل کنند! احمر اظهار داشت بخدا سوگند خانه‌ی من که اطاق کوچکی بیش نیست گنجایش این همه تزیینات را ندارد، البته این لوازم در خور کسی است که عمارت و کاخ وسیعی داشته باشد. بلافاصله دستور صادر شد تا برای او خانه‌ی بخرند و کنیز و غلام و مرکب سواری برای او حاضر کنند و حقوق معینی با او بدهند!

احمر مطابق با قرارداد هر شب بخانه کسائی میرفت و مطالبی که مورد نیازمندی خلیفه زادگان بود از وی فرامیگرفت و فردا صبح آنها را برای فرزندان رشید ایراد میکرد و خود کسائی ماهی یک مرتبه یا دو مرتبه بدربار میرفت و خلیفه زادگان آنچه را از احمر فرا گرفته بودند در برابر خلیفه برای کسائی توضیح میدادند کسائی اظهار رضایت نمیگرفت.

احمر مدتی را بدین طریق بفرافرفتنی و فرا دادن زحمت کشید تا در ردیف یکی از نجات معروف و سر شناس آن زمان قرار گرفت و از همه اصحاب کسائی مقدمتر گردید!

تعلب گفته احمر چهل هزار بیت شعر شاهد برای مسائل نحو از حفظ

داشت •

احمر شواهد نحورا املا کرد فراء پس از او خواست بانمام آن پردازد

متأسفانه آنطوریکه باید و شاید مردم از اقدام او اظهار امتنان نمودند

محمد بن جهم گفته ما هر گاه بخانه‌ی احمر وارد میشدیم مانند این بود که

بکاخ یکی از شهریاران وارد شده بمناسبت هر وقت و فصلی فرشی انداخته

شده بود و او هر گاه بر ما وارد میشد جامه‌های شهریاران را به اندام انداخته

و بوی مشک و عبیر از او ساطع بود و خود او با کشاده‌روئی از ما پذیرائی میکرد

پس از آن که بخانه‌ی فرا میرفتیم او با ترش‌روئی در حالیکه خود را به عبائی پیچیده بود در منزل از ماملاقات میگردماری در خارج منزل روی خاک‌مینشانید در عین حال این ملاقات فراء برای ما لذت بخش تر از کاخ احمر و گشاده‌روئی او بود .

از آثار احمر التصریف و تفنن البلغاء است و خود او در راه حج سال ۱۹۴ (قصد) هجری وفات یافت و عزیمت دیار خواموشان نمود !

از ابوبکر انبازی نقل شده ابو مستحل عبدالله بن خریش کوفی نحوی چهل هزار بیت شاهد نحوی از ابن مبارك روایت میکرده ثعلب گفته بر هیچ چیزی باندازه‌ایکه شواهد احمر را نشنیده‌واز دست داده متأسف نشده‌ام !
ابو عمرو اسحق بن مرار شیبانی معروف به احمر چهارمین نفریست که بدین لقب شهرت یافته و پیش از این شرح حال او را نقل کردیم .

احمری ابراهیم بن اسحق نهاوندی معروف به احمری از رجال شیعه‌است احادیث او را تضعیف کرده اند و خود او را در امور دینی متهم قلمداد نموده و متعرض اند که وی از غلات شیعه بوده و آثار بسیاری در فقه و حدیث و نوادر و امثال اینها دارد .

مؤلف گوید در احوال دانشمندان بنام اشخاصی میرسیم که از سایر رنگها استفاده کرده بدانها نامیده شده اند .

اسود (سیاه) که شهرت ابو محمد حسن بن احمد قندجانی سابق الذکر است .

ابيض (سفید) ابوزکریا یحیی بن عبدالرحمن نحوی معروف به ابیض زیرا موهای سر و صورت و ابروان و پلکان چشمش سفید بودند .
بعضی گفتند مادرش خواهر رضاعی پدرش بوده بدین جهت با چنین وضعی از مادر متولد شده .

ابيض در فن نحو از کلیه‌ی معاصرانش برتر بوده و کتابی در نحو که

مرجع نجات بوده تألیف کرده و سال ۳۲۶ (جرس) هجری وفات یافت
اصفر (زرد) ابو عثمان سعید بن عیسی طلیطلی اندلسی .

از صله‌ی ابن بشکوال نقل شده نامبرده در لغت و نحو و منطق استاد بوده و
شرح جمل از آثار اوست و حدود سال ۴۶۰ (ست) هجری وفات یافته .
مؤلف گوید برای ازرق (کبود چشم) و اخضر (سبز) که نام دورنگ
دیگر هستند مصداقی پیدا نکرده که دانشمندان را بدان نام بنامند آری در
طبقات نجات گاهی ادیبی را بنام ابن ازرق نام برده اند (۱)

ابن الاخضر شیخ ابوالحسن علی بن عبدالرحمن بن مهدی بن عمران اشبیلی
معروف به ابن اخضر .

طبقات نجات مینویسد نامبرده از ادبا و لغویها و نحویها بوده وقاضی عیاض
معروف و عده از دانشمندان از شاگردان او بوده اند و خود او از ابوالحجاج اعلم
و ابوعلی غسانی و امثال آنها استفاده کرده و شرح حماسه و شرح شعر ابو تمام
از آثار اوست و در شب پنجشنبه ۱۹ رجب سال ۵۱۴ (ثید) در اشبیلیه که از
شهرهای اندلس است و پیش از این نامبرده شده وفات یافته .

مؤلف گوید خضراوی از القابی نیست که از نام رنگها استفاده شده باشد
و در القاب بسیاری بدین نام برمیخوریم و بطوریکه از قرائن استفاده می شود
این نام منسوب به جزیره الخضر است که از جزائر بلاد مغرب زمین و نزدیک
جزیره اندلس (۲) .

(۱) از کسانی که بنام رنگها معروف اند ابن اشقر است و اشقر بمعنی سرخ و سفید است
طبقات مینویسد ابو الفضل احمد بن عبد السعید بغدادی ادیبی فاضل و ماهر در علم نحو بود
از تبریزی استفاده کرده و ملازم او بود گویند ابن خشاب بمنزل ابن اشقر میرفت و از
او استفاده میکرد و در کهن سالی فن قرائت و حدیث را از ابن ناصر آموخته و حدود
۵۵۰ وفات کرده .

(۲) از منسوبان باین جزیره ابو عبدالله محمد بن یحیی بن هشام خضراوی است که

و همچنین بیضاوی عنوان رنگ نداشته بلکه نام محل است و در باب عین بدان اشاره خواهد شد (۱)

(۱۰۱) ابوالقاسم خلف بن یوسف بن مزنون اندلسی معروف به ابن ابرش

شلمیری نحوی .

سیوطی مینویسد در ریحانه گفته است ابن ابرش در لغت و عربیت ماهر بوده و از علم فرائض اطلاعاتی داشته و مطالب الكتاب و ادب الكتاب و لمقتضب و الکامل را با دقت منحصری توضیح میداده .

سیوطی مینویسد در ریحانه گفته است ابن ابرش در لغت و عربیت ماهر بوده و از علم فرائض اطلاعاتی داشته و مطالب الكتاب و ادب الكتاب و المقتضب و الکامل را با دقت منحصری توضیح میداده .

ابن ابرش از ابوعلی غسانی و ابوالربیع صنریر معروف به بریطل و ابن بادش و عاصم روایت میکرده و ابوالولید حمزه قرطبی از او استفاده کرده و کلیه اطلاعات دستور زبان عرب را از وی فرا گرفته .

از مردم جزیره الخضراء بود صاحب طبقات مینویسد نامبرده به ابن برذعی معروفست و از رؤساء فن عربیت بود و مراتب نحو و عربیت را از ابن خروف و مصعب و رندی و فن قرائت را از پدرش یحیی فرا گرفته و شلوبیق از شاگردان او بود آثار او عبارتند از فضل المقال المسائل النخب ، الافصاح ، الاقتراح شرح الاقتراح غرر الاصباح نقض ابن عصفور نامبرده در نظم هم مهارت داشته و اشعاری دارد ابن برذعی سال ۵۷۵ متولد شده و در شب یکشنبه چهاردهم جمادی الاخر سال ۶۴۶ در تونس وفات یافت

(۱) بطوریکه از آثار عجم استفاده میشود محل بیضارا بمناسبت اینکه خاکش سفیدرنگ

بوده بدان نام خوانده اند پس نامش از رنگ گرفته شده است عده ای را بدانجا منسوب داشته منصور حلاج ابوالحسن سالبه شیخ الشیوخ متوفی ۴۱۵ ابوبکر نجم الدین عبدالرحمن متوفی ۶۱۳ که بمذهب شیعه و سنی فتوا میداده قاضی ابوالقاسم متوفی ۶۷۳ و قاضی بیضاوی معروف .

ابن ابرش مردی پارسا و منزوی بود باندك قناعت میکرد و در سلسله دیوانیان قرار نمیگرفت و از فرادادن فن قرائت در جامع خود داری میکرد و به امامت جماعت حاضر نشد و از پذیرش داوری امتناع نمود .
ابن ابرش در حدیث و فقه و کلام مهارت کامل داشت و در ماه ذیقعده سال ۵۳۲ هجری وفات یافت .

جمیل صاحب جمال در دریا غرق شد ابن ابرش که از رحلت وی متأثر بود گفت :

الحمد لله علي كل حال قد اطفاء الماء سراج الجمال
اطفاه ما قد كان محياله قد يطغىء الزيت ضياء الذبال

همه وقت خدا را سپاسگزارم و ویژه آنهنگام که آب چراغ جمال را خاموش کرد آری آنچه مادهی حیوت او بود بمرک او اقدام کرد چنانچه گاهی از اوقات روغن چراغ مایه خواموشی چراغ میشود (۱)

(۱۰۲) شیخ ابوالقاسم خلف بن عبدالملک بن مسعود بن راحة انصاری قرطبی نامبرده از دانشمندان اندلس است و آثار ارزنده ای از خود باقی گذارده از جمله الصله است این کتاب را بمنظور ذیل بر تاریخ کبیر علماء اندلس که در شصت مجلد بوده تدوین کرده و یا آنرا بعنوان ذیل بر تاریخ صغیر علماء اندلس که در ده مجلد بوده و از آثار ابومروان حیان بن خلف بن حسین قرطبی که دانشمندی ادیب بوده (۲) تدوین کرده و کسانی را که از قلمش افتاده ایراد

(۱) از اشعار اوست و در فخریه بمقام سیبویه

لولم یکن لی اباہ اسود بهم ولم یثبت رجال الغرب لی شرفا
ولم اقل عند ملک المصر منزلة لکن فی سیبویه الفخر لی و کفا
فکیف علم و مجدد جمعنها وکل مختلف فی مثل زاوقفا

(۲) شرح حالش در تاریخ ابن خلکان آمده سال ۳۷۷ متولد شده و در ادب و تاریخ مهارت داشته و از اکابر عصرش بهره مند گردیده و در روز یکشنبه ۲۷ ربیع الاول سال

نموده دیگر از آثار او الغوامض و المبهماتست در این کتاب افرادی را که بطور نامعلوم در احادیث آمده اند تعیین کرده و در این تألیف از خطیب اقباس نموده که او هم اثرش را بهمین منظور تألیف کرده و جز و لطیفی مشتمل بر شرح حال هفتاد و سه نفر از اعلامیکه کتاب موطی را از مالک بن انس که مؤلف آن است روایت کرده اند کتاب دیگری بنام المستغیثین بالله عند الملمات والحاجات گرد آورده در این کتاب باحوال عده ای درمانده پرداخته که در گرفتاریها و نیازمندیها بخدا پناهانده شده و از در دعا و درخواست به پیشگاه مقدس حضرت پروردگاری بار یافته اند و دعایشان مستجاب و بکراماتی از ناحیه ی اقدس او موفق گردیده اند! و امثال اینها از آثار دیگر انصاری در شب چهارشنبه هشتم رمضان سال ۵۷۸ (شعب) هجری در سن هشتاد و چهار سالگی در شهر قرطبه در گذشت و جنازه او در همان روز در مقبره ابن عباس نزدیک قبر یحیی بن یحیی بخاک سپرده شد در قاموس مینویسد قرطبه بضم قاف و طاء شهر بزرگی است در مغرب زمین تلخیص الآثار مینویسد قرطبه شهر بزرگی است و در میان شهرهای اندلس قرار گرفته و دارالسلطنه ی پادشاهان بنی امیه بوده اطراف آن چهارده میل و عرض آن دو میل است و در کنار رود عظیمی واقع شده و بر فراز آن دو پل ساخته شده و مسجد جامع آن از مهمترین مسجدهای اسلامی است و آنجا کنیسه اسری است که بنائی رفیع دارد و ترسایان آنجا را باعتبار خاصی مورد توجه قرار داده اند.

در قرطبه معدن نقره و شادنه (بروزن دامنه) سنک خون بند (۱)

۴۶۹ وفات و در ربض مدفون است و تاریخ فوق که از آثار اوست حاکی از کمال تبحر او میباشد

(۱) برهان قاطع مینویسد شادنه بروزن دامنه سنک سرخ رنگ متمایل بسیاهی است که بزودی میشکند و بر دو نوع است عدسی و گاوری و آنرا از طور سیناوهند می آورند و در داروها مخصوصاً داروی چشم بکار میبرند و برای بواسیر نیز نافع است و ارباب

و معدن توتیا سنک سرمه وجود دارد و به بهاء گزافی که هر سنک آن بمبلغ پانصد دینار میرسد بشهرهای دیگر صادر می شود

در کامل بهائی مینویسد در شهرهای مغرب زمین شهر است بنام قرطبه عادت مردم بی حیا و بد کارشان اینست که بر اثر عداوت و دشمنی که با اهلیت عصمت و طهارت دارند بمجردیکه شب عاشورا در آمد سرهای الاغ و قاطر را بر سر نیزه ها میکنند و اطراف شهر میگردانند و باتفاق عده ای از اراذل و بد عملان دم خانه ها نگه میدارند و انواع نوازندگی را بمنظور شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بعمل می آورند و مردم شهر پیش از رسیدن دسته ی او باش بهترین غذاها و شیرینی جات را تهیه دیده و هر گاه دسته اراذل بدرخانه شان رسیدند آنچه را تهیه دیده در اختیارشان بگذارند و از شهادت حسین علیه السلام شادمانی مینمایند آنها هم با سرهای حیوانات مزبور که مردم آن شهر را بلعن خدا و رسول گرفتار می بینند و خود از اینکه بی اختیار بدین بدبختی افتاده از خدا و رسول و فاطمه زهرا شرمسارند لعن میکنند دم خانه ها ایستاده با لحن و نوازندگی میخوانند: یاستی المرؤسه! اطعمینا لمطفسه و بدین وسیله تقاضای پارچه ای می کنند که بهمین منظور بافته شده است چه آنکه مطفسه بمعنی قتیفه است!

ابوالفتح کراچکی در کتاب التعجب مینویسد از امور شگفت آوری که شنیدم آن بود که در قرطبه مردم آنجا سر بریده ی گاوی را بر روی عصائی کرده اطراف خیابانها و بازارها میگردانند و کودکان هم اطراف آنرا گرفته کف میزنند و شعر میخوانند و نوازندگی میکنند و در خانه های ایستند و با این جملات - یاستی المرؤسه اطعمینا المطفسه و بدین وسیله درخواست پارچه هائی را میکنند که برای آنها بافته شده و آنها را مایه ی برکت برای خود میدانند.

کیهیا از آن در تهیه اکسیر استفاده میکنند و مغرب آن شادنج است و سنگ آهن ربای سوخته بدل آنست.

شیخ ابوالقاسم خلف بن یعیش بن سعید بن ابی القاسم اصبحی مفری
نحوی از ابوعلی غسانی و اعلم و امثال ایشان روایت میکرده .

خلف بن عبدالعزیز بن محمد غافقی قبثوری بفتح قاف و سکون باء از مردم
اشبیلہ اندلس و از لغویها و نجات بوده و در ترسل (نامه نگاری) و سراینده گی
مهارت کامل داشته و آدمی پرهیزکار و نیکو عمل بوده .

فنون قرائت و الکتاب سیبویه از دجاج آموخته و از نجیب و امثال او روایت کرده
و کاتب امیر سبته که از شهرهای اندلس است بوده و دو بار بمکه رفته قبثوری
سال ۶۱۵ (خیه) متولد شده و در مدینه اوائل سال ۷۰۴ (ذد) بطوریکه از درر
ابن حجر نقل شده در گذشته

از اشعار اوست :

رجوتک یا رحمن انک خیر من رجاء لغفران الجرائم مرتجی
فرحمتک العظمی التي لیس بابها و حاشاک فی وجه المسییء بمرتج

ای خدای بخشنده ! همانا تو بهترین کسانی هستی که مردم برای بخشش
بز هکار بهایشان بتو آرزو منداند آری در رحمت و بخشش تو بروی همه بدکاران
باز است و ممکن نیست در رحمت تو بروی آنان بسته باشد !

(۱۰۳) ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد بن عمرو بن تمیم فراهیدی یا فرهودی

ازدی بجمدی بصری .

از لغویها و عروضیها و نحوئیهای بنام است

ابن ادیس فقیه نامدار شیعه و افتخار دودمان شریعه در مستطرفات سرائر
معظم له را از بزرگان مجتهدان شیعه نام برده و او را بعنوان خلیل ابراهیم
بن احمد عروضی معرفی کرده

لیکن ما به پیروی از عامه که او را خلیل بن احمد معرفی کرده اند
نامبرده ایم تا شهرت سالیانی او را بدان طریق محفوظ داشته باشیم

پدرش احمد نخستین کسی است که پس از رسول خدا ﷺ بنام احمد

خوانده شده مبرد اظهار داشته محققان با کمال تفحصی که بکار بردند پس از

رسول خدا ﷺ دیگری را بغیر از پدر خلیل نیافتند بدین نام خوانده شده باشد خلیل از فرزندان فراهید یا فرهود بن مالک است که بزرگ قبیله ازدست مانند یحمد که او هم بزرگ قبیله یحمد است

بعضی گویند خلیل ایرانی است و از نوادگان شهریاران ایران است و از آن ششصد نفر است که انوشیروان دادگر آنها را بحدود یمن فرستاد و بطوریکه از مجالس المؤمنین استفاده میشود سیبویه هم از نوادگان همان گروه است خلیل فاضلی نیکو کار و خردمندی دانا و با وقار و پیشوای نحو و مخترع علم عروض بود و از فکر بکر خود توانست بحور پانزده گانه آنرا استخراج نماید پس از او اخفش بحر مجتث را بدان افزود!

از تقریب ابن حجر نقل شده خلیل از قبیله بنی ازد و از مردم بصره بوده و در لغت و عروض و نحو مهارت داشته و بزرگی راستگو و دانشمندی عابد و یکی از عباد هفتگانه است

علامه در بخش اول خلاصه مینویسد خلیل در فن ادب برترین افراد عصر خودش بود و عقائد او در این رشته دلیل قاطع و حجت استوار برای دانشمندان بشمار می آمد علم عروض از استخراجات طبع شیوای اوست و او امامی مذهب بوده فضیلت و موقعیتش برتر از آنست که بزبان آید .

از سیرافی نقل شده خلیل آخرین پایگاههای نحو را بدست آورد و او نخستین کسی است که بر استخراج علم عروض موفق شد و اشعار عرب را در محور این فن بگردش در آورد و آغاز کتاب العین را که در ضبط لغات عرب شهرت بسزائی دارد بوجود آورد و تصنیف نمود!

خلیل از پارسایان روزگار بوده و تنها توجهش بعلم و حقایق بوده و از مردم کمال انزوا را داشته و استاد سیبویه بوده و کلماتی را که سیبویه بطور عموم بیان نموده یا نوشته از او پرسیدم یا مطلبی را بدون آنکه صاحبش را نام برده

باشد از خلیل است

از بعضی تواریخ نقل شده خلیل نیکو کاری خردمند و بردباری با وقار بود
از زر و زیور دنیا باندک قناعت کرده و به زندگی پر مشقت سازگار بود!
سفیان بن عینیہ می‌گفته کسیکه می‌خواهد بمردیکه از طلا و مشک آفریده
شده بنگرد به خلیل بن احمد نگاه کند

نضر بن شمیل بن خرشه بصری که از بزرگان اصحاب خلیل بوده می‌گفته
پس از ابن عوف (۱) کسی را پیایه خلیل دانایتر به سنت اسلامی ندیدم و او می‌گفت
من از دنیا بوسیله‌ی ادب خلیل و کتابهای او بهره‌ی کاملی یافتم و او خود در
خانه‌ی نین که سقف آنرا از نی پوشیده بودند بسر میبرد و از موقعیت خارجی
خود بیخبر بود ابو عبیده گفته هنگامی روزگار بشدت بر او سخت گرفت چنانچه
در بصره نیروی ماندن برای خود ندید ناچار عزیمت خراسان کرد در موقعیکه
از بصره میخواست بیرون رود سه هزار نفر جمعیت که حد اکثر آنها را محدث
یا نحوی یا لغوی یا اخباری تشکیل میداد بدرقه کردند هنگامیکه خلیل بمربد
که قلعه‌ای بود در خارج بصره رسید خطاب به بصریها گفت بخدا سوگند
جدائی شما بر من بی اندازه گرانست و هر گاه هر روز یک کیل با قلاب دست می آوردم
از شما مفارقت نمی‌کردم متأسفانه از آنهمه بدرقه کننده یکی حاضر نشد بهمین
مقدار زندگی خلیل را اداره کند تا مایه افتخار ادب و وسیله انتشار فنون عرب
در شهر خود برقرار باشد ناچار بطرف خراسان آمد که از آنجا بهره‌ی کاملی
نصیبش شد. (۲)

(۱) ابن عوف ابوسلمه بن عبدالرحمن است که پیش از این ذیل فقهاء سبعة نام

برده شده .

(۲) همین حکایت را ابن خلکان ذیل احوال نضر بن شمیل که شرح حالش را در پاورقی

آینده نقل میکنیم بمناسبت نضرا ایراد کرده سیوطی نیز در باره نضر نوشته و عدد جمعیت هفتصد و
مقدار باقلا را یک ربع کیل نوشته است .

راغب در محاضرات مینویسد چهار نفر در اسلام در فن مخصوص بخودشان بی نظیر بودند خلیل و ابن مقفع (۱) و ابوحنیفه و فزاری .
 عبدالله ابن مقفع ادیب لغوی مشهوریست که با خلیل مکالماتی داشته گویند شبی تا بامداد آن با یکدیگر بمکالمه پرداختند پس از آنکه از یکدیگر جدا شدند از خلیل پرسیدند ابن مقفع را چگونه یافتی؟ پاسخ داد او را مردی دیدم که دانشش بیشتر از خودش بود از ابن مقفع پرسیدند خلیل را چگونه دیدی؟ گفت مردی را دیدم که خردش از علمش بیشتر بود .

فزاری ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن حبیب بن سمره بن جندب صحابی از نجات عصر خود بوده و در ضبط اصطلاحات و فنون لغت ماهر بوده و خط رادر کمال خوبی مینوشته و از شاگردان مازنی بوده و کتاب الامثال اصمعی را نزد او خوانده و میگفته اگر کسی ادعا کند من کتاب امثال را نزد دیگری خوانده باشم دروغ گفته است .

فزاری از علم نجوم اطلاع داشته و بنقل یاقوت قصیده در این خصوص سروده است (۲)

ابو عبدالرحمن یونس بن حبیب بصری معروف به یونس نحوی از آزاد شدگان بنی ضمی و استاد کسایی و فرا بود
 یونس برای فرا گرفتن علم عروض بحضور خلیل رفت و آمد داشت اتفاقاً

(۱) شرح حال ابن مقفع را پیش از این در پاورقی نقل کرده ایم .

(۲) ریحانه سوم مینویسد ابو عبدالله سال ۱۵۶ هجری از طرف منصور دوانیقی مامور شد کتابی را در نجوم تألیف کند او هم به تألیف سند هند پرداخت و تا زمان مأمون این کتاب معمول بود و محمد بن موسی خوارزمی آنرا در زیج خود معمول داشته سال فوتش معلوم نیست و پدرش ابواسحاق ابراهیم از ریاضی دانهای قرن دوم هجری و نخستین مسلمانی است که بطرح اسطرلاب موفق شده و آثار چندی در نجوم از خود بیادگار باقی گذارده و سال ۱۸۸ هجری در گذشته .

آموزش آن بروی گران می آمد! روزی خلیل گفت این شعر از کدامیک از
بحور عروضی است

اذا لم تستطع شيئاً فدعه
وجاوزه الى ما تستطيع
هنگامیکه توانائی فرا گرفتن چیزی را نداری از آن دست بردار و بفن
دیگری که در خور استعدادت میباشد بپرداز (۱).

یونس مراد خلیل را فهمید و از خواندن عروض صرف نظر کرد! (۲)

(۱) این شعر از عمرو بن معدیکربست در هنگامی گفته که در کارزاری مغلوب گردیده
و خواهرش اسیر گردیده وی بعنوان اعتذار ابیاتی را بمطلع زیر که شعر مزبور هم از آن
ابیاتست سروده

امن ریحانة الداعي السميع
يوارقني واصحاب هجوع

بیت مزبور بحر یزج مسدس مقصور است و وزن آن شش بار مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل است.
ابن خلکان حکایت مزبور را به شخص ناشناسی نسبت داده و از قول خلیل چنین نقل
میکند موقعی مردی بحضور من رفت و آمد میکرد و میخواست فن عروض را فرا بگیرد
و اتفاقاً آدم کند ذهن و دیر فهمی بود مدتی به تعلیم آن پرداخت و عطلی فرا نگرفت روزی
باو گفتم این شعر را (شعر فوق) تقطیع کن او باندازه ای که میتواندست به تقطیع آن
پرداخت سپس از حضور من خارج شد و دیگر بخانه من نیامد و با آنکه فراستی نداشت
فهمید نظر من چیست و من از فراست او بشگفت آمدم.

معلومست نقل ابن خلکان درست تر است زیرا مقام یونس عالینتر از آنست که
آنقدر فراست نداشته باشد که فن عروض را بفهمد.

(۲) ابن خلکان مینویسد یونس سال ۹۰ هجرت متولد شده و مرگ حجاج را
بیاد داشته بلکه حجاج را هم دیده است یونس از شاگردان عمرو بن علاء و حماد بن سلمه
بود و فن غالبی او علم نحو بود و سیبویه روایات بسیاری از او نقل کرده و کسائی و فراء
از شاگردان او بوده اند وی آراء منحصر بفردی در علم نحو داشته و از طبقه پنجم ادبا بوده
و دربصره حلقه‌ی درس فراهم می آورد و گروه بسیاری بدرس او حاضر میشدند ابو عبیده

راغب گوید یکی از یونانیہا کتابی بلغت یونانی تدوین کرد و آنرا برای خلیل فرستاد خلیل با آنکہ بزبان یونانی آشنائی نداشت مدت یکماہ بخانہ نشست تا آنکہ مطالب آنرا فرا گرفت .

یکی از آشنایان از وی پرسید با آنکہ از لغات یونانی بہرہ ای نداشتی چگونه توانستی از مطالب آن استفادہ کنی؟! پاسخ داد میدانستم آغاز و گشایش ہر چیزی بتوسط اسم جلالہ اللہ مخصوصاً آیہ مبارکہ بسم اللہ الرحمن الرحیم است بہمین مناسبت آنرا کلید گشایش مطالب کتاب مزبور قرار دادم و قفل مشکل آنرا از ہر کت آن گشودم!

خلیل فن معمى را اختراع کرد و کتابی بدان منظور تالیف نمود و اظہار داشت معمى عمای قلب یعنی مایہی کوردلی است! (۱)

سیوطی پس از نقل کلام سیرافی کہ پیش از این ترجمہ شد مینویسد دیگری گفتہ خلیل از ایوب و عاصم احوال و امثال ایشان روایت میکرده و سیبویہ و اسمعی و نضر بن شمیم از شاگردان او بودہ اند .

خلیل دانشمندی فروتن نیکو کار پارسا و پاکدامن بود .

گویند در سفریکہ بمکہ مکرمہ مشرف شدہ بود در کنار خانہی خدا درخواست دانشی باو بیاموزد کہ کسی در پیدایش آن بروی پیشی نگرفتہ باشد و یا جز از او از دیگری استفادہ نشود خدای متعال باب علم عروض را بروی او

گفتہ چہل سال بدرس یونس میرفتم و ہر روز تقریرات او را کہ از خارج میگفتہ مینوشتم ابو زید انصاری دہ سال و خلف احمر بیست سال از درس او استفادہ کردہ اند یونس تا مرحل پیرمردی ہم دست از تعلیم و تعلم برداشت آثار او عبارتند از معانی القرآن الکریم اللغات الامثال النوادر الصغیر یونس در مدت ہشتاد و ہشت سال زندگی تزویج نکرد و تمام ہمتش را مصروف فرا گرفتن دانش نمود . یونس ۹۲ سال زندگی کرد و سال ۱۸۲ ہجری وفات یافت .

(۱) بشرح حال حسین معمائی مراجعہ شود .

گشایش داد (۱) .

(۱) در مرات الخیال بمناسبت وجه تسمیه عروض مینویسد عروض نام مکه است و از آنجا که خلیل در مکه معظمه باین علم ملهم آنرا بدان نام خواند بعضی عروض بمعنی ظرف گفته و چون این علم ظرف شناسائی علم شاعر است آنرا عروض گفته اند بعضی گویند عروض بمعنی ظهور است و چون موزون و ناموزون بودن شعر بقوسط این علم ظاهر میشود آنرا عروض گفته اند بعضی گویند عروض راه گشاده در کوه است که میتوان از آن بهمه جارسید بوسیله این علم هم بموزون بودن و ناموزون شعر میتوان رسید دیگران گویند عروض بروزن فعول بمعنی فاعول است و از آنجا که این علم معروض علیه شعر است یعنی شعر را بدان عرضه میدارند عروض خوانده اند .

سید حسن صدر قدده در تأسیس الشیعه ذیل عنوان تقدم شیعه در علم عروض مینویسد واضع این علم حبر علامه حجت ادب امام اوحد خلیل بن احمد و باندازه ای در این فن شهرت دارد که او را عروضی مینامند ابن قتیبه او را واضع عروض دانسته ابن ندیم او را مستخرج این فن خوانده و گفته خلیل بر اثر وضع این فن توانست اشعار عرب در حصار محکمی قرار دهد ابو بکر زبیدی پس از توصیف خلیل نوشته نامبرده کتاب الفرش و المثل را به منظور علم عروض که اختراع کرده بود تدوین نمود و دوایری در این رشته بوجود آورد که اذهان دانشمندان از توجه بدانها عاجز بود ابوطیب لغوی گوید خلیل بدایمی را که سابقه نداشت بوجود آورد از جمله علم عروض و انواع اشعاریکه از اوزان عربی خارج بود ابن خلکان نوشته خلیل علم عروض را استخراج کرد و اقسام آنرا در پنج دائره قرار داد که از آنها پانزده بحر بوجود می آید حمزه اصفهانی پس از مقدمه ای مینویسد علم عروض را خلیل اختراع کرد و حال آنکه هیچگونه سابقه ای نداشت آری او هنگامی در بازار رویگران میگذشت از صدای پتک که به طشت میخورد باین معنی پی برد که چنین علمی را بکمک طبع رسای خود وضع کرد و هر گاه سابقه قبلی میداشت باید از اینکه آیا خلیل واضع آنست مشکوک بمانیم ابن فارس در کتاب صاحبی ادعا کرده علم عروض سابقه قدیمی دارد روزگاری از اختیار مردم خارج شد پس از آن خلیل لباس تازه ای بر آن پوشانید دلیل بر آن پس از آنکه آیات قرآن

خلیل از انواع موسیقار اطلاع داشت و همان وسیله‌ی نزدیکی برای پی بردن وی بعلم عروض شد زیرا هر دو در نتیجه یکسانند (۱)

نضر بن شمیل (۲) گفته خلیل در شهر بصره در کوخی که سقف آن ازنی

را از پیغمبر اکرم شنید گفت گفتار محمد شعر نیست زیرا ما از هزج و رجز آن باخبریم از این دو لفظ استفاده کرده عروض سابقه‌ی قدیمی دارد ، این ادعا درست نیست زیرا سابقه قدیمی آنرا هیچ تاریخی اطلاع نداده و تخمین خود ابن فارس است و ولید از قوافی شعر باخبر بوده نه از عروض و بجز آن و آندو کلمه را هم بمعنی لغوی آنها گفته نه بحر خاصی .

(۱) برای تطبیق بین موسیقی و ارتباط نزدیک این دو فن بیکدیگر بمقدمه عالمانه مرحوم فرساة الدوله در آغاز بجزء الالحان مراجعه شود .

(۲) ابوالحسن نضر بن شمیل (بروزن رجیل) از قبیله بنی مازن بود ابن خلکان مینویسد در مرو متولد شده و در بصره نشو و نما یافته و از شاگردان خلیل بن احمد بود و در شعر و ادب و ایام عرب و روایت حدیث مهارت داشته و از فنون معموله اطلاعاتی دقیق داشته ابوالحسن روزگار را مانند استادش خلیل بسختی میگذرانید و حکایتی را که پیش از این در باب سفر خلیل بخراسان نوشتیم ابن خلکان بدون کم و کاست به ابوالحسن نسبت داده و ممکن است وقوع حکایت مزبور برای ابوالحسن بصحت نزدیکتر باشد ابوالحسن بمرو پایتخت مأمون آمد در آنجا در محل سمره بحضور مأمون بار یافت اتفاقاً آنروز ابوالحسن جامه‌های ژنده‌ای پوشیده بود مأمون گفت شرم نکردی با چنین لباس ژنده و چرکینی بحضور ما آمدی گفتم البته من پیر شده ام و هوای مرو هم در نهایتی گرم است بهمین لباس اکتفا کردم گفت چنین نیست بالاخره از همه جا سخن گفتم تا باحوال زنان رسید مأمون این روایت را بسند خود از رسول خدا نقل کردند اذا تزوج الرجل المرأة له فیها و جمالها کان فیه سداد من عور هرگاه مردی زنی را بمناسبت دین و زیبا چهرگی او تزویج کند از درویشی او جلوگیری نماید مأمون کلمه سداد را بفتح سین خواند من گفتم هشیم که راوی سند مأمون بود درست گفت ما هم همان حدیث را بسند خود از علی بن ایطالب از رسول خدا روایت کرده ایم و من سداد را بکسر سین خواندم مأمون

پوشیده شده بود زندگی میکرد و با اندازه‌ای در سختی بود که نمیتوانست دوفلس به آسانی تهیه کند لیکن شاگردان او از برکت کمالات او به بهترین ثروت‌ها دست یافته بودند خلیل آیتی در هوشمندی بود و مردم میگفتند در میان عرب پس از صحابه کسی بیایه‌ی هوشمندی خلیل نرسیده .

خلیل یکسال حج میکرد و یکسال به جهاد میرفت .

گویند در روزگار خلیل مردی دارویی میساخت که برای شب کوری و تاری و درد چشم نافع بود و مردم از آن بسیار نفع میبردند اتفاقاً او مرد و از آنجا که نسخه اش را در اختیار دیگری قرار نداده بود نیازمندان محروم ماندند خلیل از این موضوع اطلاع پیدا کرد پرسید آیا نسخه آن دارو در اختیار کسی هست گفتند نه ! گفت آیا ظرفیکه نامبرده دارو را در میان آن تهیه میکرد وجود دارد؟ گفتند آری ! گفت همان را نزد من بیاورید ! هنگامیکه آن ظرف را بدست گرفت بوئید بر اثر استنشام آن ظرف پانزده جزء از اجزاء آن دارو را بدست آورد و همان دارو را ترکیب کرد و در اختیار نیازمندان در آورد و انتفاع میبردند پس از چندی نسخه مزبور را در کتابهای همان مرد بدست آوردند اجزاء آن دارو را شانزده جزء یافته که تنها يك جزؤش بخاطر خلیل نیامده بود .

همچنانکه تکیه داده بود راست نشست و گفت ای نضر چرا سداد را بکسر سین خواندی گفتم چون سداد بفتح سین غلط است گفت مرا بغلط نسبت میدهی ؟ گفتم نه هشیم غلط خوانده و شما هم از او پیروی کرده اید گفت فرق بین سداد بافتح و سداد بکسر چیست گفتم سداد با فتح بمعنی اقتصاد در دین و میانه روی در راه یا آهنگ بآن دو است و سداد بکسر بمعنی جلوگیری از فقر و درویشی آنکاه فرمانی به فضل نوشت تا پنجاه هزار درهم بمن بدهد و خود او هم پس از آنکه بحکایت من واری کرد سی هزار درهم افزود بالاخره بر اثر حرفی هشتاد هزار درهم استفاده کردم . نضر کتب چندی تألیف کرده و در سلخ ذیحجه سال ۲۰۴ هجری پس از ۲۹ سال از رحلت خلیل در مرو وفات یافت .

خلیل نخستین کسی است که حروف الفبارا در يك بيت زیر آورده
صف خلق جود کمثل الشمس از بزغت يحظى الضجیع بها نخلا بقنطار
خوی بخشش مانند خورشید رخشانی است که در برابر نخلی قنطاری
را می بخشد .

ص، ف، خ، ل، ق، ج، و، د، ك، م، ث، ا، ش، س، ذ، ب، ز، غ،
ت، ی، ح، ظ، ض، ع، ه، ن، ط، ر .

از گفتار خلیل است سه چیز گرفتاریها را از خاطر میزداید گذشت شبانه
روز زن زیبا چهره گفتگوی مردان .

سیوطی پس از این بمناسبت کتاب العین که از آثار خلیل است مینویسد
دانشمندان درباره ی کتاب مذبور که آیا از آثار خلیل است سخن باختلاف گفته اند
ابوطیب لغوی اظهار داشته کتاب مربور از خلیل نیست بلکه از آثار لیث بن نصر سیار
است (۱)

بعضی گویند بخشی از اول آن تا حرف عین اثر خود خلیل است و مابقی
آنرا لیث بن نصر سیار تکمیل نموده بهمین دلیل که آغاز و انجام آن یکسان
نمیباشند پیش از اینهم کلام سیرافی را ایراد کرده وی میگفته خلیل آغاز این
کتاب را بوجود آورده بعضی گویند خود خلیل کتاب العین را تکمیل نموده و
آغاز آنرا از سیاق مخارج حروف شروع کرده (۲) پس از آن به احصاء ابنیه

(۱) سید صدر قده در کتاب تأسیس ذیل تقدم شیعہ در فن لغت مینویسد ابوطیب عبدالواحد
لغوی (نام او ذیل احوال متنبی ترجمه شده) در مراتب النحرین مینویسد خلیل بدایع
بیسابقه ای را بوجود آورد از جمله کلام عرب را در کتاب العین بحروت الفبا تدوین
کرد و او نخستین بزرگی است که به ترتیب ابواب آن پرداخت و پیش از اتمام وفات یافت
و هر گاه اشتباهاتی هم در آن بوجود آمده بر اثر دیگرانست و گرنه خود خلیل بزرگی
بی نظیر بود انتهی از این نقل قول معلوم میشود ابوطیب کتاب العین را از آثار خلیل
میداند بخلاف نقلی که سیوطی فوقاً از او نمود که وی کتاب مزبور را از خلیل نمیداند.
(۲) ریحانه پنجم مینویسد خلیل اساس ترتیب کتاب العین را موافق رویه هندوان

اشخاص و امثله اسماء پرداخته و مینویسد عدد بناهای کلام استعمال و مهمل عرب که دارای چهار مرتبه ثنائی دو حرفی و ثلاثی سه حرفی و رباعی چهار حرفی و خماسی پنج حرفی میباشند بدون تکرار دوازده هزار و سیصد و پانزده هزار و چهار صد و دوازده هزار و هفتصد و پنجاه و شش ثنائی و نوزده هزار و ششصد و پنجاه ثلاثی و چهار صد و یک هزار و چهار صد رباعی و یازده هزار و هفتصد و نود و سه هزار و ششصد خماسی است اعداد مزبور را بطوری که مورخان متعرض اند حمزه اصفهانی در کتاب الموازنه که از آثار اوست متذکر شده و این موضوع دلیل بر آن است که خود خلیل کتاب مزبور را تکمیل نموده است .

ابن معتر گفته خلیل بالیث بن نصر سیار زیاده رفت و آمد می کرد و کتبی را که تصنیف می کرد بنام او آرایش میداد پس از آنکه کتاب العین را تدوین نمود آنرا بنام وی آغاز نمود و بهمین مناسبت موقعیت مهمی نزد او پیدا کرد ولیث بیاداش اقدام بی سابقه ای که خلیل برای او انجام داده بود صد هزار درهم بوی جاززه داد و بحفظ آن کتاب پرداخت و پیوسته خود را سرگرم آن داشت تا نیمی از آن کتاب را بخاطر سپرد .

در همان اوقات اتفاق افتاد لیث کنیز زیبا چهره‌ای را بمنظور بهره‌بری خود خریداری کرد دختر عمویش از این عمل ایث بحکم غیرت زنانگی سخت ناراحت شد چنانچه تصمیم گرفت زیان جبران ناپذیری باو وارد آورد با خود گفت هرگاه زیان مالی باو وارد آورم چندان تأثیری بحال او نخواهد کرد لیکن

که در حروف لغت سنسکریت داشته مبنی بر مخارج حروف قرار داده و بدستور ذیل از حلق آغاز کرده ع ح ه خ غ ق ك ج ش ص ض س ر ط د ت ظ ذ ث ز ل ن ف ب م و ای و بمناسبت اینکه آغاز این کتاب از حرف ع شروع شده آنرا العین نامید انتهى بنابراین آنچه فوقاً ترجمه شد برخی گویند بخشی از آنرا تا حرف عین خود خلیل نوشته در دست نیست زیرا عین حرف اول آنست مگر آنکه بعد ها رویه خلیل را که اساس کتابش بر آن بنیان شده عوض کرده باشند .

می بینم شب و روز خود را سرگرم این کتاب (کتاب العین) نموده بخدا سوگند دل او را با نابود کردن این کتاب بسختی جریحه دار خواهم کرد ، مشارالیهها طبق تصمیمی که گرفته بود کتاب مزبور را سوزانید پس از آنکه لیث از سوختن آن اطلاع یافت بشدت متأثر گردید اتفاقاً جز آن نسخه‌ی دیگری نداشت و خلیل هم آن اوقات رحلت کرده بود ناچار نیم آنرا که از حفظ داشت خودنوشت و برای تألیف مابقی آن از علماء عصرش که بمنظور تکمیل آن دعوت کرده بود کمک گرفت مخصوصاً از آنها درخواست کرد تا فرآورده‌های خود را بسبک خلیل تهیه نمایند آنها هم همین کتابی که فعلاً در اختیار مردم است بوجود آوردند (۱)

سیوطی گوید خلیل علاوه بر کتاب العین آثار دیگری داشته از جمله النغم ، الجمل العروض ، الشواهد ، النقط والشکل ، فائت العین ، الايقاع (۲)

(۱) سید صدر قده در تأسیس الشیعه حکایت فوق را از معجم الادب انقل کرده و ذیل آن اظهار داشته یقین دارم حکایت مزبور را ابن معتز بر اثر عداوتی که با خلیل مخصوصاً با شیعه داشته جعل کرده و حال آنکه ابوطیب لغوی (پیش از این از تأسیس نقل کردیم) اظهار میدارد خلیل کتاب العین را خودش تدوین کرده و ابوابش را مرتب ساخته جز اینکه بحشو و زوائدش توفیق نیافته رحلت کرده پس از این از محمد بن عبدالواحد زاهد نقل کرده جوانی از خراسان آمد بسند خود از ابن راهویه نقل کرد لیث مصاحب خلیل مرد نیکوکاری بود خلیل باب عین را از کتاب العین تدوین کرد ایث دوست میداشت بسبک خلیل کتاب مزبور را با تمام رساند بدین مناسبت خود را خلیل نامید بنابراین در مابقی هر گاه نوشته قال خلیل بن احمد منظور خلیل است و هر گاه نوشته قال الخلیل منظورش خودش یعنی لیث میباشد در عین حال این حکایت و امثال آن بیشتر بحکایات ساختگی شباهت دارد و از انصاف دور است نظرات دانشمندان را که العین را از خود خلیل دانسته و تدوین او معرفی کرده با امثال این حکایات ناچیز دید.

(۲) نقره و ایقاع در اصطلاح موسیقار است ایقاع بمعنی تنظیم لحن مخصوص است فرصة الدوله مینویسد الحان مرکب از نغمات و نغمات مرکب از ایقاع و نقره و اصل همه اینها حرکت و سکون است پس از آن نوشته ایقاع جماعتی نقرات هستند که میان آنها از منہ معینه محدود و واقع شده و نقره در اصطلاح اهل موسیقی آنست که تلفظ کنند بحرفی در وقت

خلیل در سن هفتاد و چهار سالگی سنه ۱۷۵ (قعه) هجری و بقول دیگری سال ۱۷۰ (قعه) و یا ۱۶۰ (سق) رحلت کرده

علت وفات او را چنین گفته‌اند خلیل اظهار داشت می‌خواهم حسابی اختراع کنم هرگاه کنیزی را برده فروشی بمعرض فروش در آورده‌تواند باوستم نماید معظم له بدین منظور وارد مسجد شد در نزدیک یکی از استوانه‌های مسجد به اندیشه پرداخت همچنانکه فکر میکرد تصادفاً ستون مزبور از جای کنده شد و بر سر خلیل خورد و همانجا رحلت کرد و برای نجات جاریه گرفتار صدمه ساریه شد! گویند پس از آنکه خلیل رحلت کرد ویرا در خواب دیده از او پرسیدند خدا با تو چگونه رفتار نمود؟! پاسخ داد تمام آنچه انجام داده بودم بی اثر بود تنها بهره‌ایکه بردم از تسبیحات اربع (سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر) بود

مؤلف گوید از ذیل بسیاری از کتابها بدست می‌آید که حد اکثر لغویها نسخ موجودی از العین را از آثار خلیل نمیدانند و لیاشان آنستکه در نسخ موجوده کلمات غلط و اشتباهات فراوانی دیده میشود که همه‌ی آنها حاکی از آنست اینکتاب اثر خلیل که مردمبرز و ارزنده ایست نباشد.

بعضی معتقد اند ابن در ستویه کتابی بمنظور تحقیق کتاب العین تدوین کرده.

مؤلف گوید ظاهراً این نسبت درست نیست زیرا ابن در ستویه در اینکه العین از آثار خلیل است شکی نداشته بلکه کتابی در رد مضل که در رد بر خلیل نوشته چنانچه در باب عین ذیل احوال نامبرده بدان اشاره خواهیم کرد

خواندن یا بزند مضرابی را بر آلتی یا قرع کند جسمی را بر جسمی اما نزد علمای عروض نقره حرف است و حرف هم یا متحرك است یا ساکن ایقاع هم دارای ارکانی است که او را ایقاعی از آنها مترتب میشود چنانچه اوزان اشعار ارکانی دارد که بحور از آنها مترتب می‌گردد.

مگر اینکه بگوئیم کتاب تحقیق مزبور راہم ابن در ستویہ بمنظور رد بر مفضل
نوشته باشد (۱)

و ابوبکر محمد بن حسن بن عبداللہ مذحج آتی الترجمہ مشتہر بہ زبیدی
اشبیلی کہ از نجات بودہ کتاب مختصر العین و ابنیہ سیبویہ و موضح و امثال
آنها از آثار اوست .

ابو عبداللہ محمد بن عبداللہ بن محمد بن موسی کرمانی نحوی ملقب بہ وراق
از شاگردان ثعلب سابق است

وراق آثاری دارد از جملہ الموجز در نحو الجامع در لغت و این کتابی
است کہ در غفلتہای خلیل نوشتہ یعنی آنچه را نامبرده در العین مہمل قرار دادہ
با آنکہ مستعمل بودہ و آنچه را مستعمل خواندہ مہمل بودہ .
وراق با ابن درید گفتگوہا و مناقضاتی داشتہ (۲) .

(۱) سید صدر در تاسیس الشیخہ مینویسد از مزہر سیرطی پس از نقل کلام زبیدی
فوق الذکر مینویسد کتاب العین را از اول تا بہ آخر مورد مطالعہ قرار دادم خطاہائی کہ
در آن ادعا شدہ حد اکثر مربوط بہ تصریف و اشتقاق است چنانچہ در آن نوشتہ شدہ
حرفی در مادہ اصلی زیاد است یا مادہ ثلاثی در رباعی آمدہ و امثال اینہا و گاہی ہم تصحیفی
در آن بوجود آمدہ و اما خطا لغوی بھیچوچہ در آن اتفاق نیفتاد و آنگونہ خطاہای اشتقاقی
کتاب العین را از موقعیت نمی اندازد زیرا ارتباط خاصی با نظم و ترتیب دارد باین معنی کلمہای را
کہ باید در فلان باب ذکر کند در باب دیگر ذکر کردہ و مقام خلیل بالاتر از این است کہ کتابش را با
چنین طرز از ارزش انداخت و تصحیف ہم در کلیہی کتب راہ دارد و کمتر کتابی است کہ خالی
از تصحیف باشد و ایرادہای مفضل ہم بنابر اظہار ابوطیب لغوی حد اکثر غیر وارد است .
(۲) سیوطی مینویسد روزگار نامبرده از وراقی میگذاشتہ و ادیبی خوش خط بودہ و
از نحو و لغت بہرہ کامل بردہ ابن ندیم اورا بہ نحو و لغت ستودہ و ابن نجار وفات اورا
۳۲۹ ہجری نام میبرد .

وراق در روزگار پیشین بکسی میگفتند کہ کتب دیگران را بخط خود استنساخ کند

ابو عبدالله محمد بن عبدالله خطیب اسکافی ادیب لغوی بود .
 از معجم الادباء نقل شده خطیب آثار ارزنده ای دارد یکی از ندمای
 صاحب بن عباد بوده و از مردم اصفهانست و در ری بکرسی خطابه برقرارمیشده
 کتاب غلط کتاب العین و الغرة فی غلط اهل الادب و مبادی اللغه و شواهد سیبویه
 و نقد الشعر و متشابهاة القر آن و سیاسات الملوك از آثار اوست پیش از این
 ذیل احوال امام مرزوقی بنام او اشاره کردیم (۱) .
 مؤلف گوید کتاب النعم خلیل در فن موسیقی است و کتاب جماش در
 نهایت خوردیست و نسخه ای از آن نزد ما موجود است .
 و از آثار او کتابی است در عوامل و امثال اینها از آثار دیگر (۲)

و در معرض فروش قرار دهد و یا دیگران تحت نظر او استنساخ کرده و او آنها را تجلید
 نموده بفروش برساند

(۱) خطیب اسکافی بنوشته ریحانه اول سال ۴۲۰ یا ۴۲۱ وفات یافته .

(۲) سید صدر قده مینویسد از آثار خلیل کتابی است در امامت و همه آنرا محمد بن
 جعفر مراغی در کتابش آورده و ادله ای که از خلیل فوت شده بعنوان استدراک بر آن افزوده
 و آنرا بنام خلیلی در امامت نامیده است نجاشی ذیل احوال مراغی از آن کتاب بنام خلیلی
 در امامت اسم میبرد یا قوت ذیل احوال مراغی از استدراکی که بر کتاب خلیل نوشته
 اسم برده و ننوشته کتاب مزبور در چه رشته است
 سیوطی نیز ذیل احوال مراغی از آن اسم میبرد و تعیین نمیکند لیکن نجاشی که از
 شیوخ شیعه بوده و از آثار آنان اطلاع کامل داشته و از شاگردان مراغی بود تصریح کرده
 کتاب در امامت است

نگارنده گوید مؤلف ذیل ابن حمید اندلسی از مراغی نام میبرد و کتابش را به پیروی
 از مؤلفان دیگر بنام استدراک لما اغفله الخلیل نام برده و از اینکه در امامت است اشاره
 نداشته گویا باین نکته توجهی نکرده یا خیال کرده کتاب مزبور استدراک بر کتاب امین
 یا امثال آنست .

خلیل ریاست دانشمندان فن لغت و نحو طبقه چهارم این دو رشته را بعهدہ داشت و در حقیقت مجدد این دو رشته در این طبقه بود .

زیرا مسلمانان متفقاً و بحسب طبقاتشان میگویند نخستین کسی که علم نحو را اختراع کرد ابوالاسود دئلی آتی الذکر بود آنهم به تنهایی به حقیقت این علم پی نبرد بلکه این رشتهی مهم را از برکات مصاحبت حضرت مولی علی علیه السلام و فیوضات خدمت آنمقام مقدس بهره مند شد پس از او پنج نفر از اساطین ادب و پایگاههای فنون عرب قدم جای قدم او گذارده و پاپیای او حرکت کرده و به تشیید مبانی نحو و تحکیم معالم آن پرداختند .

عنبسة بن معدان الفیل المیسانی شاگرد ابوالاسود دئلی و نخستین کسی است که پس از او به استواری علم نحو اقدام کرد

گویند عنبسه در شعر و سرایندگی جریر را بر فرزدق برتری میداد این معنی بر فرزدق که رقیب او بود گران آمد فرزدق او را در ضمن اشعاری از جمله شعر زیر هجو کرد .

لقد کان فی معدان والفیل زاجر لعنبسة الراوی علی القصائد

معدان و فیل دو وسیله بوده که عنبسه را از روایت قصائد من

باز داشته اند (۱)

(۱) ابن ندیم نوشته عنبسه از مردم میسان بود وارد بصره شد و در آنجا اقامت کرد و پدرش

از آنجا به معدان الفیل شهرت یافت که فیل زیاد را به هزینه خود اداره میکرد سیوطی مینویسد در میان شاگردان ابوالاسود کسی به دانائی او نبوده عنبسه مردی ظریف و فصیح بود و اشعار جریر و فرزدق را روایت میکرد . گویند زیاد بن ابیه فیل داشت که هر روز ده درهم صرف امور آن حیوان میکرد پدر عنبسه پیشنهاد کرد آن فیل را در اختیار من بگذارید من هر روز ده درهم میپردازم و امور آن حیوان را کاملاً اداره میکنم پیش نهاد او را پذیرفتند آن حیوان را در اختیار او در آوردند از آنروز به معدان الفیل شهرت یافت پس از این شعر فوق را که فرزدق در هجو عنبسه سروده و ذیل آن مینویسد روزی ابو عنبسة ابن مهلب از

میمون اقرن دومین نفریست که پس از عنبسه به تحکیم مبانی نحو پرداخته
بعضی گویند نامبرده شاگرد ابوالاسود بوده و عنبسه مراتب نحو را از او فرا گرفته
است .

یحیی بن یعمر تابعی سومین نفریست که پایگاه علم نحو را استوار
ساخته یحیی از شاگردان ابوالاسود بود و همان کسی است که حجاج بن یوسف
پس از بنیان شهر واسط کاستگی آنرا از وی پرسید پاسخ داد نقیصه‌ی آن
آنستکه آنرا از مال دیگران ساخته و دیگران که از پشت نیستند در آن ساکن
خواهند شد ! حجاج از این پاسخ غضبناک گردیده گفت چه نیروئی ترا بر آن
داشت اینگونه پاسخ مرا بدهی ؟ جواب داد معاهده ای که خدا از علما گرفته
تا حقیقتی را که بر ایشان ثابت شده از مردم کتمان نکنند ! حجاج که نتوانست
سخنی بگوید ناچار او را بخراسان تبعید کرد (۱) .

پس از او عطا و ابوالحارث که چهارمین و پنجمین نفر پیشقدمان نحو و
فرزندان یحیی هستند جانشین پدرشان گردیدند .

عبدالله بن ابی اسحق حضرمی او کسی است که قیاس را رواج داد و شرح
العلل از آثار اوست و از فرزدق نکوهش میکرد و او را بغلط میستود فرزدق هم
او را در ضمن اشعاری از جمله شعر ذیل هجو کرد .

فلو كان عبدالله مولى هجوته
ولكن عبدالله مولى المواليا
عبدالله اگر آزادی هم بوده او را هجو کردم تا چه رسد که او آزاد کرده‌ی
آزادی بوده پس ایشان از عیسی بن عمر ثقفی آنی الترجمه و ابو عمر و علاء آنی

عنبسه پرسید منظور فرزدق از آن شعر چه بود گفت فرزدق چنین گفته لقد كان في معدان
واللوم زاجر یعنی کلامه لوم را بجای الفیل بکار برد ابو عینیه اظهار داشت بجان پدرت سوگند
از آنچه به لوم گریختی بزرگ بود .

(۱) سیوطی مینویسد در خراسان قتیبه بن مسلم او را بداوری بیشتر شهرهای نیشابور

و مرو و هرات نامزد کرد در سال ۱۲۹ هجری وفات یافت .

الترجمہ بمسند استواری نحو برقرار شدند .

عیسی بن عمر همان دانائی است کہ جوہری در صحاح اللغہ از وی نقل میکند روزی از الاغش بزمین افتاد مردم اطراف او را گرفتند گفت مالی ارا کم تکاء کاتم علی تکاکو کم علی ذی حنبہ افر نفعوا عنی چرا اینکو نہ مانند دیوانگان اطراف مرا فرا گرفته اید از کنار من دور شوید ! (۱)

کودکان کہ مقصود او را نفہمیدند گفتند ہمانا این شیطان بزبان ہندی سخن میگوید .

عیسی بن عمر استاد خلیل است و از حسن بصری و عجاج بن رؤبہ وعدہ از اعلام روایت میکرده و اصمعی و دیگران از او روایت می نمایند

عیسی بن عمر در نحو کتاب الاکمال والجامع را تألیف کردہ خلیل در بارہی آنها گوید .

بطل النحو جمیعا کله غیر ما احدث عیسی بن عمر

ذاک اکمال وهذا جامع فہما للناس شمس و قمر

ہر چہ بود از نحو باطل گشتہ است غیر آنچه بودہ ز عیسی بن عمر

آن یکی اکمال و این یک جامع است ہر دو باشد در مثل شمس و قمر

گویند عیسی بن عمر دارای ہفتاد و اندی اثر بودہ کہ ہمہی آنها از میان رفتہ عیسی بن عمر معمولا سخنان را موشکافانہ ابراز میداشت و آخرین اطلاعیہای کہ در بارہ آنها داشت بنخواہندہ شان ابراز می نمود و گاہی در گفتار خود کلمات

(۱) در مطول ذیل غرابت پس از حکایت مزبور از فائق زمخشری نقل در یکی از رازہا

ابوعلقمہ بصری بحالت غشویہ درآمد مردم بلافاصلہ اطراف او را گرفتہ انگشت ابہاش را میفشردند و اذان بگوشش میگفتند وی کہ تا اندازہ بحال آمدہ خود را بہر وسیلہ بود از زیر دست آنها خلاص کردہ همان جملات مزبور را گفت از آنجا کہ کلمات و حشبہ وغیر ما نوس بود و غرابت داشت یکی از حاضران گفت دعویہ فان شیطانہ یتکلم بالہندیۃ .

غیر مأنوسه بکار میبرد (۱) پس از نامبردگان خلیل ظهور کرد و مسند نحو و ادب بوجود او مباهات می نمود

خلیل یکتای روزگار بود و در فنونیکه خلیل مهارت داشت هیچ دانشمندی بیابیه علم و فکر از نمیرسید و کاملاً بی نظیر بود

خلیل از شاگردان عاصم احوول و ایوب و امثال ایشان بود

پس از او سیبویه و کسائی و اصمعی و مروان بن سعید بن عباد بن حبیب بصری مهلبی ادیب نحوی لغوی شاعر مشهور (۲) و امثال ایشان که در این فن

(۱) ابن ندیم از آثار عیسی دو کتاب جامع و مکمل را که همان اکمال باشند نام

میبرد و دو شعر فوق را بسند خود از قول خلیل که در مدح دو کتاب مزبور گفته ایراد کرده و اظهار داشته از مدتها زمان بود دانشمندان آن دو کتاب را از دست داده اند و ماهم وجود آنها را از کسی نشنیده که در اختیار داشته باشد .

سیوطی مینویسد سیرافی گفته آن دو کتاب بدست ما نرسیده و از کسی هم ذکر آن دو را نشنیده ایم و گویند هفتاد و اندی کتاب داشته و همه ی آنها نابود شده گویند عمر بن هبیره او را در برابر گروگانی متهم ساخت و هزار تازیانه باو زد عیسی سوگند یاد کرد هر گاه کهنه جامه ای هم در سبد داشتم گمر کچیان و مالیات گیران توبه یغما بردند عیسی سال ۱۴۹ وفات یافت بخشی از کلمات غیر مانوسه او را پیش از این ایراد کردیم .

(۲) مرزبانی در معجم الشعرا مینویسد مروان از شاگردان خلیل و از ماهران در علم

نحو بود مروان در میان گروهی که اطراف یونس را داشتند و کسائی که از حضار بود کسائی را با دلیل دندان شکتی از پای در آورده و با پسر عمویش عبدالله بن محمد مهاجرات و مناقضات داشت از آن جمله :

تساقطت حسرات نفسه اسفا

لما اتية قوافينا منقفة

فلست منى وان احسنت منتصفا

لا تكلفن جوابى فى مناقضة

فاستشعر الذل بعد الكبر والنحفا

وقد ملات بشعري قلبه رعبا

سیوطی بنقل از یاقوت مینویسد از یکی از نحویها شنیدم شعر ذیل از آثار اوست

استوانهای استواری بودند ظهور کردند!

پس از نامبردگان دانشمندان این رشته از ادبیات بدو دسته‌ی کوفی و بصری تقسیم شدند.

سیبویه که از بصریها بود اخفش اوسط را پس از خود بمقام خویش نامزد کرد و کسانی که از کوفیهای (بهر دو معنی بود) فراء را بجای خود تعیین نمود پس از اخفش و فراء، جرهمی و مازنی شهرت یافتند پس از آن دو مبرد بمسند نحو برقرار شد بعد از او زجاج و ابوبکر بن سراج و ابن درستویه و همچنین یکی بعد از دیگری ظهور کرد تا نوبت به پیشوایان متأخر نحو رسید مقدم متأخران ابن حاجب و ابن مالک و رضی استرآبادی و ابن هشام انصاری و جاربردی و خالد ازهری و سیوطی و جامی اند که اهمالات و اشتباهات گذشتگان را جبران کردند و ازین نقطه نظر کمک ارزنده ای به آیندگان نمودند

پس از ایشان بساط ادبیات درهم نوردیده شد و آثار بزرگان از میان رفت و افراط و تفریط جایگزین آنها گردید و جز کلام ملحون و گفتار غیر موزون چیز دیگری بظهور نیاوردند اینجاست که باید بر مرک ادبیات گریست و مجلس ختم آنرا با آیه انا لله و انا الیه راجعون بوجود آورد!

گفتار کوتاه و کلمات حکمت آمیز خلیل بسیارند از آن جمله بطوریکه در خاطر دارم راغب در محاضرات و دیگران گفتار زیر را از او نقل کرده اند!

دانش در صورتی بخشی از خود را در اختیار تو خواهد گذارد که تو همه‌ی

القى الصحیفة ها یخفف رحله و الزاد حتى نعله القاها

نگارنده گوید این شعر از شواهد برخی از مسائل نحو است در جامع الشواهد مینویسد مروان در این شعر اشاره بحکایت متمس شاعر نمود که چون عمرو بن هند حاکم حیره را هجو کرد وی بوالی بحرین دستور داده دست و پای او را ببرد متمس از ترس چنان فرار نمود که هرچه داشت حتی زاد و توشه سفرش را هم افکند و خود را بشام رسانید آنجا پناهنده شد. شعر بعد از آن اینست

ومضى یطن برید عمر و خلیفه خوفا و فارق ارضه وقلاها

خود را در اختیار او در آوری و هر گاه چنین شد مقام ارجمندی پیدا خواهی کرد آدمی در صورتی بخطاء معلمش پی میبرد که بادیگری مجالست نماید. هر گاه کتابی سه بار استنساخ شد و باصلش عرضه نگردد از فصاحت و درستی افتاده است.

بهترین اوقات صفای ذهن آدمی و هوشمندی او هنگام سحر است چون آدمی بسن چهل سالگی برسد هنگامیست که هوش و خرد او بسر حد کمال رسیده چه آنکه چهل سالگی هنگامی بود که خدا محمد را بانجام فرامین خود برگزید از آن به بعد تغییر پیدا میکند و رو به نقص میگذازد تا به سن شصت و سه سالگی برسد که سال رحلت رسول خدا ﷺ بود هر گاه خدا در میان دانشمندان صاحب ولایت و متصرفی نداشته باشد ولی در روی زمین نخواهد داشت

هر گاه کسی را بالاتر از من دیدی بدان آنروز بهره برداری منست و هر گاه کسی را در علم برتر از من دیدی بدان که هنگام بهره رساندن منست هر گاه کسی را همتای من دیدی بدانکه موقع گفتگوی منست و هر گاه هیچ يك از این سه دسته را مشاهده نکردی بدانکه روز اندوه من فرا رسیده ! هر کسی آن هنگام به نیازمندی خویش میرسد که از آنچه بدان نیازمند نمیشد باخبر باشد من در خانه ام را بر وی بیگانگان می بندم و خود را دچار رنج نمی سازم !

دنیا مختلفات چندی است که در موقع خود ائتلاف خواهند یافت و مؤتلفات چندیست که در وقت خویش اختلاف پیدا خواهند کرد.

بعضی زیر این کلمه اظهار داشته اند برآستی گفته مزبور تعریف جامع و مانع برای دنیا است همانا تا آدمی ثروت را برای یکی از سه نفریکه همه شان دشمن او هستند گرد می آورد شوهر زنش ، شوهر دخترش ، زن پسرش بنا بر این اگر

ماتر کی از او بماند برای یکی از این سه نفر خواهد بود لیکن خردمندیکه
به اندرز خویش میپردازد همان کسی است که در دنیا توشه‌ی آخرتش را گرد
می‌آورد و این عده دشمنان خانگی را بر خود نمیگزیند!

اصمعی گوید مردی از بنو فزاره بحضور خلیل رسیده از ظاهرش پیدا بود آدم سبک
مغزیست مسئله‌ای از خلیل پرسید! خلیل در پاسخ او درنگ کرد فزاری خندید و خلیل
را بسخریه گرفت! خلیل خطاب بیکی از حاضران گفت مردم بچهار دسته اند دسته‌ای
میداند و میدانند که میدانند و دانائی است که باید از وجودش بهره‌مند شد دسته‌ای
میداند و نمیداند که میدانند و غافلی است که باید متوجه اش ساخت و بیدار کرد
دسته‌ای نمیداند و میدانند که نمیدانند و نادانی است که باید باو علم آموخت و مردیست
که نمیداند و نمیداند که نمیدانند و احمقی است که بر راستی باید از او گریخت
آنگاه این شعر را انشاد کرد!

لو کنت تعلم ما اقول عذرتنی
لکن جهلت مقالتی فغذرتنی
او کنت اعلم ما تقول عذرتکا
وعلمت انک مالق نعذرتکا
اگر بدانی چه میگویم مرا معذور میداری یا اگر بدانم چه میگوئی از تو
نکوهش میکنم لیکن از گفتار من بی خبری و مرا ملامت کرده ای و من هم چون
ترا آدم احمقی میدانم قبولی پوزش ترا بر خود لازم میدانم .
مؤلف گوید مضمون فوق را یکی از سراینندگان چنین سروده :

آنکس که بداند و بداند که بداند
آنکس که نداند و بداند که نداند
آنکس که بداند و نداند که بداند
آنکس که نداند و نداند که نداند

ابن خلکان مینویسد علت اینکه خلیل دو شعر مزبور را انشاد کرد آن
بود فرزند نا اهللی داشت روزی بحضور خلیل رسید تصادفاً هنگامی رسید که وی
مشغول تقطیع یکی از اشعار بود پسرک بلافاصله خارج شده فریاد زد ای مردم!
پدرم دیوانه شده مردم بخانه‌ی خلیل آمده او را در کمال خردمندی یافتند از گفتار

فرزندش بشکفت آمده سخن بر خلاف انتظار او را برای معظم له شرح دادند خلیل
دو شعر مزبور را انشاد کرد!

در یکی از سفینه‌های معتبر دیده شده مردی با اتفاق فرزندش بحضور خلیل
رسیده اظهار داشت ای شیخ! از راه دور آمده ام و آرزو مندم بفرزندم اندکی از
علم نجوم و نحو و طب و فرائض فقه بیاموزی زیرا مر کبم دم در منتظر و بسته است
خلیل خطاب بفرزند کرده گفت بدانکه ستاره‌تربا در وسط آسمان است (علم
نجوم) و فاعل مرفوعست (علم نحو) و هلیله کابلی دافع صفر است (علم طب)
و هر گاه کسی بمیرد و دو پسر از او باقی بمانند ما ترك پدر را بین خودشان
بتساوی بخش خواهند کرد (علم میراث) پدر خوشحال شده با اتفاق فرزندش خدا
حافظی کرده خارج شدند .

در مجمع البیان ضمن اوصاف شایسته خلیل بنقل از نصر بن شمیل روایت
کرده مردی حضور خلیل آمده پرسید معنی رب ارجعون چیست؟ خلیل اندکی
دقت کرده گفت از موضوعی پرسیدی که به نیکی نمیدانم و حقیقتش را نمی فهمم
حاضران پاسخ او را پسندیدند .

آثار رنگین و گفتار نمکین خلیل بسیار است از آثار نظمی اوست .

کتبت بخطی ماتری فی دفاتری عن الناس فی عمری وعن کل عابر
ولولا عرائی انه غیر خلد علی الارض لاستودعتها فی المقابر
آنچه را که در دفتر بخط من می بینید مطالبی است که در دوران زندگانیم
از مردم و از افرادی که از پیل دنیا عبور کرده گرد آورده ام و چون میدانم آنها هم
چون من پایدار نخواهند ماند آنها را پس از خود باقی گذارده و اگر نه آنها را
هم در گورها دفن می کردم .

از اوست خطاب بستاره شناس

کافر بالذی قضته الکواکب

ابلغا عنی المنجم انی

فحتم من المهیمن واجب

عالم ان مایکون و ما کان

از من به آن ستاره شناس بگوئید کہ داوربہای ستارگان را نمی پذیرم
و بہ احکام آنها کافریم زیرا میدانم آنچه پیدا میشود و پیدا بوده از طرف
خدای متعال ناچار بوقوع خواهد پیوست .

گویند سلیمان بن حبیب از دی استان دار فارس و اہواز مقرری برای خلیل
میفرستاد هنگامی نامہ ای بخلیل نوشت و او را بمحل استان داری خویش دعوت
کرد (۱) خلیل در پاسخ اشعار ذیل را نوشت

ابلق سلیمان انی عنہ فی سعة	وفی غنی غیرانی لست ذامال
سغا بنفسی انی لا اری احدا	یموت ہزلا ولا یبقی علی حال
الرزق عن قدر لا الظعف ینقصہ	ولا یزیدک فیہ حول محتال
والفقر فی النفس لا فی المال نعرفہ	ومثل ذاک الغنی فی النفس لا المال

بہ سلیمان کہ در کمال ثروت و گشایش بسر میبرد از من سلام برسان و باو بگو با
آنکہ ثروتمند نیستم از او بی نیازم من بخود اطمینان میدہم کہ کسی بدون جہت
و بی سبب نمی میرد و بہ هیچ حالی ہم باقی نمی ماند روزی همانست کہ از آغاز
تعیین شدہ نہستی آدمی از آن میکاھد و نہ حیلہ حیلہ گر آنرا زیاد میکند
نیاز واقعی در جانست نہ در نداشتن مال البتہ کسی کہ فقیر جانی باشد
ثروتمند است .

سلیمان کہ چنین انتظاری از خیل نداشت مقرری او را قطع کرد
خلیل در برابر عمل او گفت

(۱) سیوطی مینویسد سلیمان والی اہواز نامہ ای بخلیل نوشت و او را بحضور خود
خواند تا فرزندانش را تادیب کند خلیل کفی نان خشک بیرون آوردہ برسول سلیمان نشان
دادہ گفت تا هنگامی کہ این کف نان را دارم بسلیمان نیازمند نمی باشم رسول گفت پاسخ
سلیمان را چہ بگویم دو شعر از اول اشعار مزکور را برای او فرستاد نگارندہ گوید
باید نقل سیوطی درست باشد زیرا کسی کہ مقرری میبرد حق مخالفت ندارد و نہ میتواند ادعا
کند ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم با پا دشہ بگوی کہ روزی مقدر است

ان الذی شق فمی ضامن لرزقه او یتـوفانی
 حرمتنی خیرا قلیلا فما زادک فی مالک حرمانی
 همانا آنکسیکه دهان مرا بوجود آورده روزی مراهم ضمانت کرده که
 تا زنده ام مرا روزی دهد یا آنکه مرا بمیراند و توپنداشته ای با اندک کمکی
 که بمن می نمائی تمام زندگی مرا اداره کرده ای که اکنون همان اندک را از
 من بریده ای بدیهی است آنمقدار اندک که از من بریده ای به ثروت تو اضافه
 نخواهد کرد.

سلیمان از دستور خود متأثر شده نامه ای بخلیل نوشته و از دستور خود
 پوزش طلبید و بمقرری او افزود.
 خلیل پس از این گفت:

وذلة یكثر الشیطان ان ذکرته منها التعجب جاءت من سلیمانا
 لاتعجب من لخبیر زل عن یده فالکوکب النحس یسقی الارض احیاناً
 از جمله لغزشها و انحرافات شیطانی یکی همان لغزش شگفت آوری بود
 که از طرف سلیمان بوجود آمد آری نباید از لغزش او تعجب کرد زیرا گاهی
 ستاره نحس هم زمین را شاداب میکند (۱)

خلیل پیوسته این شعر اخطل آتی الذکر را میخواند
 و اذ افتقرت الی الذخائر لم تجد ذخرا یکون کصالح الاعمال
 و هر گاه خواهان اندوخته هائی که سرانجامت را اداره نمایند گردیدی
 بدیهی است اندوخته ای را برابر با کارهای شایسته نخواهی یافت.
 بغیه دو شعر ذیل را از آثار نظمی خلیل نام میبرد.

وقبلک داوی المریض الطیب فعاش المریض و مات الطیب

(۱) این حکایت و اشعار مزبور بهیچوجه باطبع آزاد و زاهدانه خلیل که پیش از
 این یاد آور شدیم سازگار نیست یا این حکایت و نحوه بر گذاری او با سلیمان ساختگی
 است و یا آنچه را در باره زید و پارسائی خلیل گفته اند درست نمیباشد.

فکن مستعدا لدار البقاء فان الذی هرات قریب

پیش از تو بیمار دیگری را همان طبیب مداوا کرد تصادفا بیمار بهبودی یافت و طبیب مرد بنابر این آماده‌ی برای عالم آخرت باش زیرا آنچه آینده است بزودی خواهد رسید!

گویند خلیل به اندر ز مردم میپرداخت در آنحال نادانی بروی گذشت و این شعر را بمنظور ناراحتی خلیل انشاد کرد

و غیر تقی یا امر الناس بالتقی طبیب یداوی و الطیب مریض

آدم ناشایستی مردم را به نیکو کاری دعوت میکند و این خود طبیب بیماری است که بمداوای بیماران پرداخته :

خلیل بلافاصله در پاسخ او گفت :

اعمل بعلمی ولا تنظر الی عملی ینفعک علمی ولا یضرك تقصیری

به دانشی که فرا گرفته‌ام عمل کن و به عمل من نگران مباش زیرا

دانش من نافع بحال تست و کوتاهی من از علم زیانی بتو نمیرساند

مؤلف گوید از کسانی که به تشیع خلیل تصریح کرده اند قاضی نورالله

شوشتری است معظم له برای تشیع او از جوهی استفاده کرده از جمله از وی پرسیدند

چرا مردم از اطراف علی علیه السلام دور شدند و او را تنها گذاردند؟ با آنکه از همه

به پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله نزدیکتر بود و مسلمانانها هم از موقعیت او بی خبر نبودند

و خدمات او هم برای اسلام بی نهایت مؤثر بود پاسخ داد بخدا سو کند نور علی

نورها بلکه نور . . . آنها را تحت الشعاع قرار داده و دریای صاف و خوشگوار

او سرچشمه‌های کدر آنرا گل آلود نمود و بالاخره مردم همواره به امثال

خود متمایل ترند مگر از گفته‌ی اولی خاطر کرده ای که میگوید

و کل شکل الی شکله آلف اما تری الفیل یالف الفیلا

هر کسی با هم شکل خود الفت پیدا میکند مگر ندیده‌ای که فیل با فیل

انس میگیرد؟ گفته است ریاشی بهمین مناسبت از عباس بن احنف نقل کرده

و قائل کیف تهاجر تما
لم یك من شكلی فهاجر ته
فقلت قولا فیه انصاف
و الناس اشکال والاف

گوینده ای از من پرسید چگونه از وی دوری کردید پاسخ منصفانه‌ای
باو داده گفتم بمناسبت اینکه او هم شکل با من نبود از وی دوری گزیدم زیرا میدانم
مردم دارای شکلهای مختلف و عقائد متعدد اند!

مؤلف گوید پاسخ خلیل را شیخ صدوق در کتاب امالی از ابو زید نحوی
آنی الترجمه که خود سؤال کننده بوده ایراد کرده و هم در کتاب مجالس بنقل
آن پرداخته و اشعاریکه شاهد آورده متذکر نشده

و آقا باقر بهبهانی نیز در تعلیقات خود پاسخ ویرا ایراد کرده
از خلیل پرسیدند دلیل بر آنکه علی امام الکمل فی الکمل است چیست
پاسخ داد دلیل آنست که همه باو نیاز مند بودند و او از همه بی نیاز بود.

در کشف الغمه بنقل از محمد بن سلام آنی الترجمه از یونس بن حبیب عثمانی
نحوی یکی از شاگردان خلیل نقل کرده نامبرده بحضور خلیل اظهار داشت
میخواهم پرسشی از شما بنمایم هر چند میدانم آنرا کتمان خواهید کرد و
پاسخی نخواهید داد! خلیل گفت از طرز سخن تو استفاده میشود پاسخ از سؤال
اهمیتش بیشتر است که تو هم میخواهی آشکار نگردد! گفت آری چنانچه اظهار
میدارید سؤال مهمی است و من هم نازنده‌ای ابر از نخواهم کرد خلیل گفت پیرس یونس
گفت علت چیست اصحاب پیغمبر همگی مانند فرزندان یک مادر گرداگرد همند
و علی بن ابیطالب که گویا فرزند هو و است از آنها بر کنار است و نامبردگان
اورا در جر که خود قرار نمیدهند؟! خلیل فهمید سؤال خطرناک و خونریزی
است گفت از کجا چنین سؤالی برای تو پیش آمده؟! گفتم شما وعده دادی
پاسخ مرا بدهی گفت تو هم متعهد شدی پاسخ آنرا کتمان نمائی! گفتم آری
متعهدم تا زنده باشی اظهار نمایم؟ گفت علت اینستکه علی علیه السلام از همه ی آنها

زودتر ایمان آورد و علمش از همه زیادتر بود و شرافتش از همه فزونتر بود و تقوایش از همه فراوانتر بود و جهاد با دشمنانش از همه مهمتر بود لیکن آنها که دارای هیچیک از این امتیازات نبودند بهم شکلان و نظائر خود پیوستند و تمایلشان بیکدیگر بیشتر بود و باعلی که بتمام معنی از آنها ممتاز بود علاقمند نبودند .
از او پرسیدند در باره ی علیؑ چه میگوئی؟ گفت چه بگویم در باره ی بزرگواری که دوستان فضائل و امتیازات او را از ترس دشمنان پوشیده داشتند و دشمنان از حسادت مقامات او را مخفی نمودند در عین حال فضائل او باختر و خاور جهان را پر کرد .

خلیل گوید برترین گفتاری که آدمی برای تحصیل عام و معرفت بدان نیازمند است فرموده ی امیر المؤمنین است (قیمة کل امرء ما یحسنه) (۱) ارزش هر کسی در دانائی اوست خلیل در روزگار حضرت صادقؑ میزیسته و از اصحاب آن حضرت بوده و از آن مقام احادیثی نقل کرده و در کتابهای اصحاب ما احادیث مزبور را بنقل وی از آنجناب ایراد کرده آمد

(۱) ابن میثم بحرانی در شرح این کلمه مبارکه مینویسد اینجمله در عین حالیکه موجز و مختصر اداء شده و قلیل اللفظ و کثیر المعنی است و حقیقت درستی و فصاحت را دربر دارد و مردم را در اکتساب انواع کمالات نظریه و عملیه و تحصیل مکارم اخلاق تشویق می کند زیرا خردمند هنگامیکه این جماعه مهم را شنید و حقیقت آنرا در خاطرش گذرانید علاقه مند میشود خود را از بهترین ابناؤه نوع خود قرار دهد در نتیجه می کوشد تا آخرین مراتب کمال را بدست آورد بهمین مناسبت در تحصیل قیمت بهتر و بیشتر میکوشد تا بر اثر آن بتواند شرافت و کمال ارزنده ای برای خود بدست آورد و مانند همه اشیاء قیمتی عالم دارای امتیاز بشود رشید و طواظ در ذیل این کلمه مینویسد قیمت هر مردی باندازه ی علم اوست اگر بسیار داند قیمت او بسیار است و اگر اندک داند قیمت او اندک است

قیمت تو در آنقدر علمت
خلق در قیمت بیفزایند
که تن خود بدان بیارائی
چون تو در علم خود بیفزائی

پیش از این اختلافات مورخان را در سال وفات او ایراد کردیم زیرا مینویسیم مجالس المؤمنین سال وفات او را مطابق باطبقات النحاة ۱۷۵ هجری نوشته ابن خلکان ۱۷۰ هجری نقل کرده تاریخ اخبار البشر ۱۷۷ هجری نقل کرده و ابن خلکان همین قول را نسبت بشخص نامعلومی داده، تقریباً ابن حجر و تاریخ ابن قانع (۱) که بترتیب سنین منظم کرده سال فوت او را ۱۶۰ هجری نوشته، ابن جوزی وفات او را ۱۳۰ هجری مینویسد و ظاهراً ابن قول درست نباشد زیرا ولادت خلیل بدون شك سال صدم هجری واقع شده بنابر این لازم می آید خلیل سی سال بیش عمر نکرده باشد.

ابو محمد خلیل بن محمد بن عبدالرحمن نحوی از مردم نیشابور بوده و از عبدالله بن مبارک استماع حدیث کرده و محمد بن عبدالوهاب آتی الترجمه که از بزرگان متقدمین نجات بوده از وی روایت نموده

ابوالحسن خلیل بن اسماعیل بن عبدالملک بن خلف بن محمد بن عبدالله سکونی لبلی حافظی فقیه و قاری ذوفنون و نحوی پارسا و فاضلی بارع بوده طبقات النحاة مینویسد نامبرده از خاندان علم و فقه بوده و در نظم و نشر و پارسائی نظیر نداشته از شاگردان ابن اخضر و ابن ابی العافیه بوده. وی در لبلیه بقرائت قرآن مبارک و نحو و لغت و حدیث پرداخته و در مسجد جامع به امامت جماعت نامزد بوده و حد اکثر را به انزوای از خلق بسر میبرد. هنگامی او را برای داوری دعوت کردند وی فرار کرده دو نفر سوار را برای دستگیری او ماموریت دادند آنها در راه وی را دستگیر کرده خلیل مقداری درهم بآنها داده و تعهد

(۱) ابوالحسن عبدالباقی بن قانع بغدادی معروف به ابن قانع از مشاهیر علما و

محدثان اهل سنت بوده از آثار او معجم الشیوخ است و سال ۳۵۱ هجری در پنجاه و شش سالگی وفات یافته. ممکن است نامبرده فوق همین شخص باشد.

کرد هر گاه از او دست بردارند جبران عمل شایسته آنها را خواهد کرد آنها از او دست برداشتند و او نجات یافت بار دیگر او را برای داوری طلبیدند ناچار پذیرفت پس از چندی با خواهش بسیاری استعفا کرد

خلیل از بزرگانی بود که خدای تعالی عام و عمل را برای او فراهم آورده و مستقلاتی بارت باو رسیده و او بقناعت میگذرانیده و گاهی از کتب معتبره که منافعی بازهد او نبوده استفاده میکرده

فرزندش حافظ ابوالعباس از او روایت میکرده و خود او از ابن اخضر روایت می نموده و در سن هشتاد سالگی در دوم ماه رمضان سال ۵۵۷ (زنت) در لبله وفات یافت .

بحمد الله و المنه در روز شنبه بیست و دوم جمادی الثانیه در سال هزار و سیصد و نود و یک هجری بخش اول از ترجمه مجلد دوم روضات الجنات را که مشتمل بر شرح حال صد و سه نفر از رجال اسلامی بوده بطریق قی که مؤلف عنوان کرده علاوه بر افرادی را که ذیلاً متذکر شده یا در پاورقی آمده (۱) در جوار روضه رضویه علی صاحبها الاف الثناء والتحیه بیابان آورده و از خدا و توجّهات ائمه هدی آرزومندم این فقیر را برای انجام مابقی آن تأیید فرمایند

کاتب هذه الصحایف و مترجمها محمد الباقر بن الحسین الساعدی الخراسانی

پایان

(۱) تقریباً در این مجلد سیصد و پانزده نفر رجال علم و ادب ترجمه شده اند .

فہرست مندرجات مجلد دوم رو ضات

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۵۴۴	ابوعامر بلوی	۳۹۱	ابو احمد قلانسی
۴۰۴	ابو عبداللہ بلخی	۳۳۹	ابو اسحاق احمدی
۵۶۲	ابو عبداللہ دینوری	۷۲۴	ابو ایوب فقیہ
۵۱۰	ابو عبداللہ ناتلی	۳۹۳	ابوبکر دقاق
۱۰۳	ابو عبداللہ واسطی	۵۶۱	ابوبکر دقہ
۵۵۸	ابوعبید جوزجانی	۷۲۴	ابوبکر مخزومی
۵۵۸	ابوعبید معصومی	۲۱۶	ابو تمام طائی
۱۱	ابوعقیل	۳۴۰	ابوجعفر موصلی
۴۰۸	ابوعلی رود باری	۳۸۳	ابوجعفر نیشابوری
۳۰۰	ابوعلی طبری	۴۰۳	ابو حفص حداد
۳۲۸	ابوعلی فارسی	۴۰۶	ابو حمزہ بغدادی
۲۳۱	ابو فراس حمدانی	۴۴۳	ابو سعید خراز
۵۶۱	ابوالحسن دینوری	۱۰۶	ابوسعید خزاعی
۳۸۱	ابوالحسن نیشابوری	۵۰۷	ابوسلمہ وزیر
۴۰۴	ابوالحسن نوری	۶۷۹	ابوسلیمان بستی
۴۴۷	ابوالخطاب اسدی	۵۱۲	ابوسهل مسیحی
۵۱۳	ابوالخیر خمار	۳۳۷	ابوطاہر انصاری

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۲۰	ابن اشناس	۳۶۲	ابو العلاء ہمدانی
۳۱۸	ابن عریف	۱۰۴	ابوالفتوح رازی
۳۷۶	ابن ام قاسم	۵۳۶	ابوالقاسم گازرونی
۳۰۰	ابن ہریرہ	۶۳۶	ابوالمعالی منشی
۹۸	ابن بابویہ حسین	۱۰۶	ابو محمد خزاعی
۹۹	ابن بابویہ عبیداللہ	۶۰	ابو محمد دیلمی
۷۴۲	ابن برزعی	۲۱	ابو محمد سبزواری
۴۴۹	ابن برنیہ	۳۲۳	ابو محمد سیرافی
۴۷۹	ابن بطوطہ	۶	ابو محمد ناصر صغیر
۳۳۱	ابن بناء	۷	ابو محمد ناصر کبیر
۴۷۹	ابن حائك	۵۵۸	ابو منصور ذیلا
۴۸۴	ابن الحجاج	۲۶۶	ابونواس حمدانی
۴۸۳	ابن حمامی	۴۳۶	ابوہاشم جعفری
۱۰۶	ابن حیان قرطبی	۳۶۰	ابو ہلال عسکری
۴۷۲	ابن خالویہ حسین	۴۶۴	ابو یعقوب موسیٰ
۴۷۸	ابن خالویہ علی	۶۳۲	ابن ابی الاحوص
۵۱	ابن داود	۴۳۶	ابن ابی الخطاب
۳۲۸	ابن درید یحییٰ	۳۸۱	ابن ابی الطیب
۱۱۱	ابن رده	۳۶۲	ابن ابی عباد
۱۹۶	ابن زہرہ ابوالحسن	۸	ابن ابی عقیل
۱۹۷	ابن زہرہ ابوطالب	۷۴۳	ابن ابرش
۱۹۵	ابن زہرہ ابوالقاسم	۳۳۹	ابن اخت فارسی
۱۹۵	ابن زہرہ حمزہ	۱۰۴	ابن اخضر
۱۹۶	ابن زہرہ محیی الدین	۷۴۲	ابن اشقر

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۴۰۵	ابراہیم خواص	۴۹۶	ابن سکرہ
۷۱۸	ابناء غازی	۵۰۸	ابن سینا
۷۴۱	ابیض	۴۰۶	ابن شحنہ
۱۰۵	احمد خزاعی	۵۹	ابن شد قم
۱۳۵	احمد بن سکین	۳۷۰	ابن شرفشاہ
۷۴۱	احمری	۵۵	ابن شعبہ
۹۷	اخوان اہوازی	۳۲۹	ابن صباغ
۶۹۳	ارسطو	۳۲۸	ابن طباطبا
۷۲۹	ازہری	۲۹۴	ابن علاف
۴۹۸	استخری	۵۷۸	ابن فاجر
۶۹۱	اسحق بن حنین	۷۷۵	ابن قانع
۶۶۳	اسماعیل تیمی	۶۸۶	ابن کثیر
۶۱۲	اشعب طماع	۱۷۴	ابن مبارک
۷۴۲	اصفر	۶۳۷	ابن مقفع
۶۹۳	افلاطون	۳۲۶	ابن وراق
۷۶۳	اقرن	۳۰۷	ابن وکیع
۶۸۹	اقلیدس	۴۸۴	ابن الولید
۱۱۳	الہی اردبیلی	۵۷۵	ابن ہباریہ
۶۶۱	امیر علیشیر نوائی	۱۵۸	آقا حسین خوانساری
۵۱۱	امیر نوح سامانی	۱۷۳	آقا حسین کیلانی
۷۴۴	انصاری قرطبی	۴۸۳	آمدی
۱۷۱	بابا رکن الدین	۷۳۶	ابان بن تغلب
		۷۳۳	ابان بن عثمان

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۵۲	حاج مؤمن خراسانی	۵۷۵	بارع دباس
۲۲۶	حارث محاسبی	۶۶	بدرالدین کرکی
۲۱۲	حازم انصاری	۴۹۹	بشار بن برد
۲۱۶	حازم روآمی	۵۶۳	بغوی
۳۷	حافظ ابرو	۷۳۷	بلادری
۴۸۱	حافظ بخاری	۶۴۵	بونئی
۱۹	حسن حائینی	۲۰۷	بیهقی
۲۴۶	حسان استجی	۳۷۱	تاج الدین اردبیلی
۲۴۶	حسان اندلسی	۱۰۶	تاج الدین خزاعی
۲۴۰	حسان بن ثابت	۱۸	تاج الدین طبری
۲۴۶	حسن بصری	۱۶۳	تجلی اردکانی
۳۶۳	حسن نحوی	۴۸۲	تعمری
۳۶۴	حسن همدانی	۳۰۳	تلیزه
۱۵۰	حسین بن عبد الصمد ثانی	۴۸۳	تمار
۴۰۵	حسین بن یوسف	۱۴۹	تمیمی
۱۳۹	حکیم کرکی	۲۶۷	توزون
۵۴۴	حکیم گیلانی	۷۳۱	تومانی
۶۷۸	حماد بن سلمه	۳۹۳	جابر جعفی
۶۸۱	حمد بروجردی	۴۰۵	جریری
۶۹۹	حویزی سید خلف	۵۵۹	جلیس نحوی
۲۰۵	حویزی سید علیخان	۶۴۶	چرخئی
۱۸۲	خاتون آبادی سلطان العلماء	۲۰۸	حاتما صم
۱۷۷	خاتون آبادی عبدالباقی	۲۱۱	حاج ملاهادی سبزواری

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۳۸۵	رضی الدین نیشابوری	۱۷۶	خاتون آبادی محمد حسین
۴۰۰	رویم	۱۸۳	خاتون آبادی میر محمد صالح
۵۸۱	زر کشی	۷۳۰	خالد بن کلثوم
۲۹۲	زعفرانی	۴۸۰	خالع نحوی
۴۷۹	زوزنی	۷۲۲	خارجہ بن زید
۶۸۳	زیات	۶۹۵	خداوردی افشار
۱۷۸	زین الدین خوانساری	۷۳۱	خضر غر ناطی
۳۷۸	سجاوندی	۷۳۲	خلف احمر
۴۸۳	سغناقی	۷۱۰	خلف کربلائی
۲۹۳	سکری	۱۵۷	خلیفہ سلطان
۱۹۰	سلار حمزہ	۷۴۷	خلیل بن احمد نحوی
۱۹۵	سلار بغدادی	۷۱۱	خلیل اسدی
۱۵۲	سلطان العلماء	۷۷۵	خلیل سکونی
۲۰۱	سید حیدر آملی	۷۷۵	خلیل نیشابوری
۴	سید ابو محمد اطروش	۱۸۷	خوانساری سید حسین جد مؤلف
۳۲۱	سیرافی	۳۴۷	خواجہ نظام الملک
۴۱	شاہ خدا بندہ	۲۸	دبیران کاتب
۳۵۳	شبل الدولہ	۲۳	دولت شاہ سمرقندی
۶۶۵	شرف الدین علی یزدی	۶۸۳	دینسری
۶۴	شیخ حسن حلّی	۵۸۰	راغب اصفہانی
۴۵۶	شیخ کبیر شیرازی	۷۱۹	رافعی
۳۹۱	شیخ محمد قصاب	۶۷۲	راویہ
۲۰	شیعی سبزواری	۴۸۳	ربعی
۱۵۰	صائب تبریزی		

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۷	عمر اشرف	۶۹۵	صاحب اکلید الرجال
۴۶۵	عمر و مکی	۸۸	صاحب انوار الفقہاء
۳۸۷	عمیدی	۸۳	صاحب جواہر
۴۸۲	عنبری	۸۲	صاحب ریاض الشہادہ
۷۶۴	عیسیٰ بن عمر	۹۳	صاحب طب الائمہ
۱۰۱	غضائری	۶۸	صاحب معالم
۴۸۲	غیناطی	۶۴۱	صفی سبزواری
۴۷۸	فارقی ابوالقاسم	۴۸۱	صوری
۳۴۳	فارقی ابوعلی	۳۸۰	ضریب نیشابوری
۳۴۳	فارقی ابونصر	۱۶	ضیاء الدین طبری
۳۴۰	فزاری عبیداللہ	۷۱۷	طالقانی
۷۵۰	فزاری محمد	۵۷۱	طغرائی
۷۲۵	قاسم بن محمد ابوبکر	۳۷۲	طیبی
۶۸۶	قراء سبعہ	۳۶۴	ظہیری
۴۸۲	قرطبی	۴۴۸	عبداللہ سبا
۱۸۵	قزوینی ابراہیم	۶۸۶	عبداللہ عامر قاری
۱۰۴	قزوینی حسین	۳۴۰	عبدالباقی نحوی
۱۸۴	قزوینی سید حسین	۱۴۰	عزالدین حارث والد شیخ بہائی
۷۲۰	قزوینی عبدالغفار	۳۸۰	عزیری
۱۸۶	قزوینی محمد معصوم	۶۷۶	عجرد شاعر
۲۰۶	قطب الدین حیدر	۳۰۳	عسکری
۱۵۳	قوام الدین مرعشی	۳۳۶	عضد الدولہ دیلمی
۶۴	قہرمان	۲۴	علامہ حلی
۳۰۱	لذکہ	۱۲	عمادالدین طبری

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۶۶۰	میر حسین معماٹی	۱۸	ماہابادی
۷۶۲	میسائی	۴۵۳	مؤذن خراسانی
۱۷۵	ملاحسن دیلمانی	۳۳۰	متولی
۲۱	ملاحسن کاشی	۱۱۵	مجتہد کرکی
۱۱۹	ملاحیرتی	۱۰۶	مخسن خزاعی
۳۰	ملانور الدین قمی	۹۱	مدرس
۱۶۵	میرزا فخرالدین مشہدی	۷۶۵	مروان بن سعید
۶۸۵	نافع	۴۸۲	مستور
۴۰۷	ناصر آبادی	۳۸۰	معین الدین نیشابوری
۷۵۴	نضر بن شمیل	۱۲۶	مفتی کرکی
۳۷۷	نظام نیشابوری	۳۷۷	مکودی
۳۱۶	نقار	۶۳۳	ملاحسین کاشفی
۴۸۲	نمری	۷۱۱	ملا خلیل قزوینی
۱۴۸	نورالدین حارثی	۷۱۷	ملا علی اصغر قزوینی
۴۶۵	نہر جوری	۲۲۵	ملا میرزا جان باغنوی
۷۶۰	وراق	۳۴۴	ملك النحاة
۵۰۲	وزیر مغربی	۵۶۱	ممشاد دینوری
۳۱۱	وزیر مہلبی	۳۸۸	منصور حلاج
۴۵۵	ہجدیری	۴۸۱	میانجی
۴۰۳	یحییٰ بن معاذ	۶۴۹	میبدی حاج سید علی
۷۶۳	یحییٰ بن یعمر	۶۴۹	میبدی رشید الدین
۷۵۰	یونس بن حبیب	۶۴۷	میبدی قاضی حسین
۷۷۷	پایان ترجمہ و فہرست		

بشرى سارة

سيصدر قريباً (الجزء الثانى والرابعون) من كتاب

(جواهر الكلام)



(فى شرح شرائع الاسلام)

و هو الجزء الاخير من هذه الموسوعة الكبيرة

يحتوى بين دفتيه تهام كتاب الديات ، والله الحمد

كما هو أهله